پژوهش‌های جامعه‌شناسی معاصر ۲۸

دانشگاه بوعلی سینا

شاپای چاپی: ۶۳۰۵-۲۴۷۶؛ شاپای الکترونیکی: ۵۶۴۳-۲۴۷۶

|| دوفصلنامهٔ علمی پژوهش‌های جامعه‌شناسی معاصر ||

|| سال ۱۵ || شمارهٔ ۲۸ || ۱۴۰۵ ||

شناسایی و تحلیل ساختاری نظام عوامل مؤثر بر امید به آیندهٔ نوجوانان نسل زِد — ۹-۴۰
نفیسه مهدی‌زاده، حسین اکبری، فرزاد دهقانیان

برساخت اجتماعی اعتیاد زنان: چالش‌ها و پیامدهای درمانی و بازپروری — ۴۱-۶۴
سمیه سلیمانی، سید حسین سراج‌زاده، صلاح‌الدین قادری

نقش محیط اجتماعی در مهارت‌آموزی شغلی نوجوانان دختر شهر یزد: مطالعه‌ای کیفی — ۶۵-۹۰
اکبر زارع‌شاه‌آبادی، هانیه منصوری خسروی

مطالعهٔ الگوی تغییرات اجتماعی زندگی عشایر قشقایی در چهار دههٔ اخیر در اصفهان — ۹۱-۱۲۸
محمدنبی قاسم‌پور، علی مرادی، مجید رادفر

واکاوی کیفی عوامل و زمینه‌های مؤثر بر شکل‌گیری مشاغل کاذب در بین جوانان استان لرستان — ۱۲۹-۱۵۲
مراد برادران، نورالدین اله‌دادی، سیده معصومه بخشی، علی‌محمد جوادی

واکاوی نسبت دولت و جامعهٔ مدنی در اندیشهٔ سیدحسن تقی‌زاده — ۱۵۳-۱۷۱
حمید یحیوی، یداله هنری‌لطیف‌پور، علی مرادی

تحلیل جامعه‌شناختی سرمایهٔ فرهنگی و رفاه ذهنی خانواده‌های تهرانی — ۱۷۳-۱۹۶
میترا خیرانی، باقر ساروخانی، مهرداد نوابخش

گونه‌شناسی و تطور تاریخی بازارها در پرتو تحولات سرمایه‌داری: از حک‌شدگی سنتی تا سرمایه‌داری نظارتی — ۱۹۷-۲۲۲
سمیه توحیدلو

تحلیل نقش قهرمانان ورزشی به‌عنوان نمادهای ورزشی در توسعهٔ اخلاق در جامعه — ۲۲۳-۲۴۲
مسعود نادریان‌جهرمی، امیرحسین لباف

مطالعهٔ رابطهٔ مدیریت بدن با سرمایهٔ جنسی دانشجویان (موردمطالعه: دانشجویان زن مؤسسات آموزش‌عالی غیرانتفاعی ... — ۲۴۳-۲۷۱
محمدحسن شربتیان، علی سعیدی

بدنمندی سخت و نرم در رویکرد شناختی-فرهنگی: بازخوانی اکوسیستم شناختی هبیتوس در اندیشهٔ بوردیو با تأکید بر مقالهٔ ... — ۲۷۳-۲۹۸
لیلا اردبیلی

مطالعهٔ تطبیقی سیاست‌های کلان عدالت جنسیتی در برنامه‌های توسعهٔ ایران و کره‌جنوبی — ۲۹۹-۳۳۱
جمال خان‌محمدی، جعفر هزارجریبی، علی جنادله

بررسی پدیدهٔ شایسته‌نمایی در سازمان‌های دولتی تهران: رویکرد نظریهٔ داده‌بنیاد — ۳۳۳-۳۶۰
حسن‌رضا یوسفوند، عظیمه‌السادات عبدالهی، مریم مقدسیان

راهنمای نگارش و ارسال مقاله

۱- محتوای شکلی مقاله

- مقاله‌های ارسالی نباید بیش از ۲۰ صفحهٔ A۴ باشد.
- مقاله تایپ شده با قلم B Mitra ۱۳ برنامه Word ۲۰۱۰ و مطابق با معیارهای مندرج در این راهنما ارسال شود.

۲- ساختار علمی مقاله

ساختار مقاله به‌صورت زیر تنظیم شود:
- مقدمه: شامل تعریف موضوع طرح مسئله و بیان اهداف.
- بررسی پیشینه: موضوع و چارچوب نظری و طرح پرسش‌ها/ یا فرضیات تحقیق.
- روش‌شناسی تحقیق: روش تحقیق متغیرهای مورد بررسی و فنون گردآوری و تحلیل داده‌ها.
- ارائه یافته‌ها، تجزیه و تحلیل و تفسیر آن‌ها.
- جمع‌بندی و نتیجه‌گیری.
- یادداشت‌ها و پیوست‌ها (در صورت لزوم).
- فهرست منابع فارسی و انگلیسی به روشAPA.
- خلاصه‌ای از سوابق و علایق آموزشی و پژوهشی نویسنده/ نام دانشگاه یا مؤسسه وابسته/ نشانی الکترونیکی.
- چکیدهٔ انگلیسی همراه با کلیدواژه‌ها در پایان مقاله.

۲- شیوهٔ ارجاع و استناد

- ارجاع در متن مقاله

پس از مطلب اقتباس شده، مستقیم یا غیرمستقیم: (نام خانوادگی صاحب اثر، سال انتشار: شمارهٔ صفحه یا صفحات).
در صورتی‌که اثر مورد استفاده به زبان فارسی ترجمه شده باشد، تاریخ انتشار اثر ترجمه شده و در غیر این‌صورت تاریخ انتشار متن به زبان اصلی ذکر شود.

- ارجاع در پایان مقاله (کتابنامه)

فهرست منابع مورد استفاده در پایان مقاله به ترتیب الفبایی حرف اول نام خانوادگی نویسنده یا صاحب اثر به شرح زیر تنظیم گردد.

- کتاب

تألیف: نام خانوادگی نویسنده یا صاحب اثر، نام (سال انتشار). عنوان کتاب، محل انتشار: مؤسسه انتشاراتی.
ترجمه: نام خانوادگی نویسنده یا صاحب اثر، نام (سال انتشار). عنوان کتاب، نام مترجم، محل انتشار: مؤسس انتشاراتی (متن ترجمه شده).

- مجلات

نام خانوادگی نویسنده، نام (سال انتشار). «عنوان مقاله»، عنوان مجله، دوره، شماره، شمارهٔ صفحات مقاله.
مجموعه مقالات: نام خانوادگی تدوین‌کننده مجموعه، نام (سال انتشار مجموعه). «عنوان مقاله»، عنوان کتاب مجموعه مقالات، محل انتشار: مؤسسه انتشاراتی، شمارهٔ صفحات مقاله.

- منابع اینترنتی

نام خانوادگی نویسنده، نام (تاریخ انتشار اثر در سایت مربوط)، عنوان اثر، نشانی سایت اینترنتی، (تاریخ مراجعه کاربر به سایت مربوط).

۴- شرایط پذیرش مقالات

- دریافت، بررسی و پذیرش مقاله فقط ازطریق سامانه نشریه به آدرس:
csr.basu.ac.ir امکان پذیر می‌باشد.
- مقاله متناسب با سیاست‌های نشریهٔ پژوهش‌های جامعه‌شناسی معاصر باشد.
- مقالهٔ ارسالی برای نشریات داخلی یا خارجی فرستاده نشده باشد.
- مقالات رسیده توسط داوران مجله که به‌وسیله هیأت تحریریه معین می‌شوند، مورد ارزیابی قرار گرفته و پذیرش نهایی منوط به موافقت هیأت تحریریه نشریه پژوهش‌های جامعه‌شناسی معاصر است.
- پس از دریافت و بررسی، نتیجهٔ داوری و ارزیابی مقاله، ازطریق سامانه به اطلاع نویسنده/ نویسندگان محترم خواهد رسید.
- هیأت تحریریهٔ مجله در ویرایش ادبی مقاله (بدون تغییر محتوایی) آزاد است.
- مقاله‌های ارسالی برگشت داده نمی‌شود.
- نشریه از پذیرش و چاپ مقالات نویسندگان و محققان دارای سابقهٔ سرقت علمی در کلیهٔ نشریات داخلی و خارجی و هم‌چنین از پذیرش مقالاتی که براساس معیارهای ذکر شده تنظیم نشده باشد، معذور است.



بسمه تعالی

گواهی رتبه علمی

جمهوری اسلامی ایران
وزارت علوم، تحقیقات و فناوری
معاونت پژوهش و فناوری
کمیسیون نشریات علمی

نشریه

پژوهش های جامعه شناسی معاصر

با صاحب امتیازی دانشگاه بوعلی سینا بر اساس آیین‌نامه نشریات علمی مصوب ۱۳۹۸/۰۲/۰۹ در ارزیابی سال ۱۳۹۹، موفق به کسب رتبه ب شده است.

بی تردید تلاش دست‌اندرکاران آن نشریه سهم بسزایی در گسترش مرزهای دانش و ارتقای کیفی و کمی جایگاه علمی کشور خواهد داشت.

رتبه علمی

ب

بررسی صحت گواهی در :
JOURNALS.MSRT.IR

محسن شریفی
مدیرکل دفتر سیاستگذاری و برنامه ریزی امور پژوهشی و دبیر کمیسیون نشریات علمی

مدیریت پژوهش و فناوری ایران
سامانه یکپارچه مدیریت اطلاعات پژوهشی و فنآوری
MAPFA.MSRT.IR

پژوهش‌های جامعه‌شناسی معاصر
Contemporary Sociological Research
دانشگاه بوعلی سینا

دوفصلنامهٔ علمی
پژوهش‌های جامعه‌شناسی معاصر

شاپای چاپی: ۶۳۰۵-۲۴۷۶
شاپای الکترونیکی: ۵۶۴۳-۲۴۷۶
رنشریه دارای درجهٔ علمی از کمیسیون بررسی اعتبار نشریات علمی
وزارت علوم، تحقیقات و فناوری
براساس رأی جلسهٔ مورخ ۱۳۹۲/۰۷/۱۵ به‌شمارهٔ ۳/۱۸/۱۰۹۰۳۰

ناشـر: دانشگاه بوعلی‌سینا

حق انتشار این مستند، متعلق به نویسندگان آن است. ۱۴۰۵ ©. ناشر این مقاله، دانشگاه بوعلی‌سینا است.
این مقاله تحت گواهی زیر منتشرشده و هر نوع استفاده غیرتجاری از آن مشروط بر استناد صحیح به مقاله و با رعایت شرایط مندرج در آدرس زیر مجاز است.
Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International license (https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/).

نشانی پایگاه نشریه: https://csr.basu.ac.ir/

پژوهش‌های جامعه‌شناسی معاصر ۲۸
Contemporary Sociological Research
دانشگاه بوعلی سینا



دو فصلنامهٔ علمی پژوهش‌های جامعه‌شناسی معاصر
سال ۱۵، شمارهٔ ۲۸، ۱۴۰۵
رتبهٔ نشریه در وزارت علوم: **ب**
ضریب تأثیری نشریه (Impact Factor) در ISC: **Q2**

صاحب امتیاز: **دانشگاه بوعلی‌سینا**
مدیر مسئول: **علی‌محمد قدسی**
سردبیر: **اسداله نقدی**
ویراستار انگلیسی: **آذر سرمدی‌جو**
مدیر داخلی و کارشناس: **خلیل‌الله بیک‌محمدی**
طراح لوگو: **حمیدرضا چتربحر**

هیأت تحریریه (به‌ترتیب حروف الفبا)
مصطفی ازکیا (استاد گروه جامعه‌شناسی، دانشکدهٔ علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، تهران، ایران)
حسین ایمانی جاجرمی (دانشیار گروه آموزشی برنامه‌ریزی و توسعهٔ اجتماعی، دانشکدهٔ علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، تهران، ایران)
اسماعیل بلالی (دانشیار گروه علوم اجتماعی، دانشکدهٔ علوم اقتصادی و اجتماعی، دانشگاه بوعلی‌سینا، همدان، ایران)
حسین بنی‌فاطمه (استاد گروه علوم اجتماعی، دانشکدهٔ علوم انسانی و اجتماعی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران)
علی‌حسین حسین‌زاده (استاد گروه علوم اجتماعی، دانشکدهٔ اقتصاد و علوم اجتماعی، دانشگاه شهید چمران، اهواز، ایران)
رامپور صدرنبوی (استاد گروه علوم اجتماعی، دانشکدهٔ ادبیات و انسانی، دانشگاه فردوسی، مشهد، ایران)
مهدی طالب (استاد گروه توسعهٔ روستایی، دانشکدهٔ علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، تهران، ایران)
محمد عباس‌زاده (استاد گروه علوم اجتماعی، دانشکدهٔ حقوق و علوم اجتماعی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران)
محمدباقر علیزاده‌اقدم (استاد گروه علوم اجتماعی، دانشکدهٔ حقوق و علوم اجتماعی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران)
امید قادرزاده (دانشیار گروه جامعه‌شناسی، دانشکدهٔ علوم انسانی و اجتماعی، دانشگاه کردستان، سنندج، ایران)
وحید قاسمی (استاد گروه علوم اجتماعی، دانشکدهٔ ادبیات و انسانی، دانشگاه اصفهان، ایران)
علی‌محمد قدسی (دانشیار گروه علوم اجتماعی، دانشکدهٔ علوم اقتصادی و اجتماعی، دانشگاه بوعلی‌سینا، همدان، ایران)
اسداله نقدی (استاد گروه علوم اجتماعی، دانشکدهٔ علوم اقتصادی و اجتماعی، دانشگاه بوعلی‌سینا، همدان، ایران)

آدرس نشریه: همدان، چهارباغ شهید احمدی روشن، دانشگاه بوعلی‌سینا، ساختمان مرکزی، معاونت پژوهشی، دفتر نشریات علمی دانشگاه
تلفن: ۳۸۳۸۰۶۹۸-۰۸۱
پست الکترونیکی نشریه: csr@basu.ac.ir Email:
وب‌سایت: http://csr.basu.ac.ir

فهرست مقالات

شناسایی و تحلیل ساختاری نظام عوامل مؤثر بر امید به آیندهٔ نوجوانان نسل زِد
نفیسه مهدی‌زاده، حسین اکبری، فرزاد دهقانیان ۹-۴۰

برساخت اجتماعی اعتیاد زنان: چالش‌ها و پیامدهای درمانی و بازپروری
سمیه سلیمانی، سید حسین سراج‌زاده، صلاح‌الدین قادری ۴۱-۶۴

نقش محیط اجتماعی در مهارت‌آموزی شغلی نوجوانان دختر شهر یزد: مطالعه‌ای کیفی
اکبر زارع‌شاه‌آبادی، هانیه منصوری خسروی ۶۵-۹۰

مطالعهٔ الگوی تغییرات اجتماعی زندگی عشایر قشقایی در چهار دههٔ اخیر در اصفهان
محمدنبی قاسم‌پور، علی مرادی، مجید رادفر ۹۱-۱۲۸

واکاوی کیفی عوامل و زمینه‌های مؤثر بر شکل‌گیری مشاغل کاذب در بین جوانان استان لرستان
مراد برادران، نورالدین اله‌دادی، سیده معصومه بخشی، علی‌محمد جوادی ۱۲۹-۱۵۲

واکاوی نسبت دولت و جامعهٔ مدنی در اندیشهٔ سیدحسن تقی‌زاده
حمید یحیوی، یداله هنری‌لطیف‌پور، علی مرادی ۱۵۳-۱۷۱

تحلیل جامعه‌شناختی سرمایهٔ فرهنگی و رفاه ذهنی خانواده‌های تهرانی
میترا خیرانی، باقر ساروخانی، مهرداد نوابخش ۱۷۳-۱۹۶

گونه‌شناسی و تطور تاریخی بازارها در پرتو تحولات سرمایه‌داری: از حک‌شدگی سنتی تا سرمایه‌داری نظارتی
سمیه توحیدلو ۱۹۷-۲۲۲

تحلیل نقش قهرمانان ورزشی به‌عنوان نمادهای ورزشی در توسعهٔ اخلاق در جامعه
مسعود نادریان‌جهرمی، امیرحسین لباف ۲۲۳-۲۴۲

مطالعهٔ رابطهٔ مدیریت بدن با سرمایهٔ جنسی دانشجویان (موردمطالعه: دانشجویان زن مؤسسات آموزش‌عالی غیرانتفاعی ...
محمدحسن شربتیان، علی سعیدی ۲۴۳-۲۷۱

بدنمندی سخت و نرم در رویکرد شناختی-فرهنگی: بازخوانی اکوسیستم شناختی هبیتوس در اندیشهٔ بوردیو با تأکید بر مقالهٔ ...
لیلا اردبیلی ۲۷۳-۲۹۸

مطالعهٔ تطبیقی سیاست‌های کلان عدالت جنسیتی در برنامه‌های توسعهٔ ایران و کره‌جنوبی
جمال خان‌محمدی، جعفر هزارجریبی، علی جنادله ۲۹۹-۳۳۱

بررسی پدیدهٔ شایسته‌نمایی در سازمان‌های دولتی تهران: رویکرد نظریهٔ داده‌بنیاد
حسن‌رضا یوسفوند، عظیمه‌السادات عبدالهی، مریم مقدسیان ۳۳۳-۳۶۰

Two Quarterly Journal of
Contemporary Socio logical Research CSR
ISSN (P.): 2476-55643, (E.): 2476-6305
Vol. 15, No. 28, 2026
Bu-Ali Sin University

Identification and Structural Analysis of the System of Factors Influencing Generation Z Adolescents' Future Hope

Nafiseh Mahdizadeh[I], Hossein Akbari[II], Farzad Dehghanian[III]

https://doi.org/10.22084/csr.2025.31236.2380
Received: 2025/07/09; Revised: 2025/09/09; Accepted: 2025/09/17
Type of Article: **Research**
Pp: 9-40

Abstract

Future hope in Iran—particularly among Generation Z adolescents, as the future builders of society—is a complex, multidimensional social issue. However, existing studies predominantly adopt a partial and linear perspective toward this phenomenon. Adopting a comprehensive, systemic approach, the present study seeks to identify and conduct a structural analysis of the network of factors influencing adolescents' future hope. In total, 91 influencing factors were identified through a systematic review of 78 articles (selected using the PRISMA framework), interviews with 17 experts in sociology, psychology, and education, and interviews with 25 Generation Z adolescents (born in the second half of the 2000s) in the urban context of Mashhad. Findings from mapping direct and indirect influence–dependence relationships using structural analysis through the MICMAC method revealed that future hope emerges within a complex, multi-level causal system. The results indicated that policy-making, social anomie, and economic instability possess the highest driving power and lowest dependency, functioning as key drivers shaping the state of future hope among Generation Z adolescents. Conversely, variables such as mental health, sense of self-worth, and social vitality showed the highest dependency, acting as the system's final outcomes. Moreover, factors such as media lifeworld, social cohesion, social transformations, and empowerment of adolescent agency serve as intermediary links that mediate the transmission of influence between macro-structures and individual/social outcomes. This model demonstrates that enhancing adolescents' future hope requires reforming macro-level policy structures, reducing socio-economic disorder, and strengthening social and media bonds. The findings emphasize the necessity of policy and cultural interventions at macro- and meso-levels—interventions that begin with restructuring policy-making and social order, proceed through cultural and media interactions, and ultimately lead to adolescents' psychological and social empowerment.

Keywords: Future Hope, Generation Z, Structural Analysis, MICMAC, Social Complexity, Iran.

I. Department of Social Sciences, Faculty of Letters and Humanities, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran.
II. Department of Social Sciences, Faculty of Letters and Humanities, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran (Corresponding Author). ***Email:*** h-akbari@um.ac.ir
III. Department of Industrial Engineering, Faculty of Engineering , Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran.

Citations: Mahdizadeh, N., Akbari, H. & Dehghanian, F., (2026). Identification and Structural Analysis of the System of Factors Influencing Generation Z Adolescents' Future Hope. *Two Quarterly Journal of Contemporary Sociological Research,* 15(28), 9–40. https://doi.org/10.22084/csr.2025.31236.2380
Homepage of this Article: https://csr.basu.ac.ir/article_6876.html?lang=en

Publisher & Owner: Bu-Ali Sina University.
Copyright © 2026 The Authors. Published by Bu-Ali Sina University.
This work is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International license (https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/). Non-commercial uses of the work are permitted, provided the original work is properly cited.

1. Introduction

Hope for the future constitutes a vital psychological and social resource for young people, shaping their motivation, resilience, and capacity to contribute to society. In Iran, this issue has gained urgency as Generation Z adolescents (born in the early 2000s onward) face mounting social, economic, and cultural uncertainties. While individual-level correlates of hope—such as optimism or self-efficacy—are well documented, broader structural dimensions remain underexplored. The dominance of linear, reductionist models in the literature neglects the multidimensional and interactive processes through which hope is generated and sustained.

The necessity of a structural approach lies in recognizing that adolescents' hope cannot be reduced to personal attributes alone; it is instead embedded in a dynamic social system shaped by macro-policies, cultural discourses, institutional environments, and family dynamics. Prior studies in psychology and sociology have emphasized the interplay between structural contexts and individual well-being, yet hope as a systemic phenomenon remains undertheorized.

The objective of this study is to bridge this gap by adopting structural analysis (MICMAC) as a methodological tool for mapping the complex network of causal interrelations influencing adolescents' hope in Iran. By doing so, the study advances both the conceptualization of hope as a social construct and the development of actionable knowledge for policy-making. The urgency of this research stems from increasing reports of youth disengagement, mental health concerns, and emigration tendencies among Iranian adolescents—phenomena that threaten both individual trajectories and broader social cohesion.

The present research, therefore, not only addresses a theoretical lacuna but also carries practical implications for policy and cultural interventions aimed at empowering young people.

2. Materials and Methods

The research employed a three-stage process. First, a systematic literature review was conducted using the PRISMA framework, yielding 78 peer-reviewed studies on hope, youth development, and structural determinants. From these, 56 factors were extracted. Second, expert interviews were carried out with 17 professionals across sociology, psychology, and education to refine and validate the list of factors. Finally, 25 adolescents from urban Mashhad were interviewed to incorporate lived experiences of Generation Z into the framework. Altogether, 91 distinct factors were identified.

These factors were entered into a MICMAC analysis, where experts rated the degree of influence and dependency among variables. A cross-impact matrix was constructed, and direct as well as indirect relationships were computed using matrix multiplication. The MICMAC software then classified variables into four categories: 1) driving variables, 2) dependent variables, 3) linkage variables, and 4) autonomous variables.

Results indicated that policy-making, social anomie, and economic instability emerged as dominant drivers, with strong forward linkages but low dependency. In contrast, dependent outcomes included adolescents' mental health, sense of worth, and social vitality. Linkage variables—such as the media lifeworld, social cohesion, and adolescent agency—functioned as mediating elements that transmitted the influence of macro-structures to micro-level outcomes.

The structural map produced illustrates a complex system in which adolescents' hope is neither linear nor reducible to individual traits. Instead, it reflects an interplay between macro-structural forces, meso-level institutions, and micro-level psychological states.

3. Discussion & Analysis

The findings demonstrate that adolescents' hope is embedded within a multilayered social system characterized by structural drivers and mediating pathways. Unlike prior studies that focused narrowly on individual attitudes, this study highlights the decisive role of macro-policies and systemic conditions. Policy-making, economic instability, and social anomie represent "structural levers" capable of shaping the trajectory of adolescents' hope. This resonates with international research linking social structures to youth well-being.

Equally significant are the intermediary variables that bridge structural and individual domains. For instance, media life worlds not only reflect macro-discourses but also directly influence adolescents' sense of agency, social connectedness, and outlook. Social cohesion and cultural transformations further mediate this process by either amplifying or mitigating systemic disruptions. The presence of such mediators underscores the importance of adopting multi-level interventions rather than focusing solely on individual counseling or psychological support.

These results also carry implications for theories of hope. Hope should be conceptualized not merely as an individual cognitive state but as a relational and systemic construct. Such a perspective aligns with sociological accounts of "collective hope" and systemic resilience. It also justifies methodological innovation: the MICMAC approach proved effective in uncovering both direct and indirect dynamics invisible to linear models.

From a policy perspective, strengthening adolescents' hope requires simultaneous action on three levels: 1) reforming macro-policies to ensure stability and fairness; 2) fostering meso-level cohesion through educational and cultural institutions; and 3) empowering micro-level agency among adolescents. Without systemic reform at the top, interventions at the individual level will remain insufficient.

4. Conclusion

This study offers one of the first attempts to map the structural system influencing adolescents' hope for the future in Iran. By integrating systematic review, expert input, and adolescent perspectives, it identified 91 factors and analyzed their interrelations through MICMAC. The results demonstrated that adolescents' hope is a complex, multi-level phenomenon shaped primarily by macro-structural drivers—policy-making, economic stability, and social order—while mediated by meso-level cohesion and individual agency.

The research contributes theoretically by advancing a systemic perspective on hope that transcends individualistic models. Methodologically, it showcases the utility of MICMAC in analyzing social phenomena characterized by interdependence and feedback loops. Practically, it underscores the urgency of policy interventions aimed at stabilizing macro-structures and reinforcing social cohesion as preconditions for fostering adolescent hope.

Implications extend beyond the Iranian context. In societies undergoing rapid transformation, systemic

approaches to youth hope and resilience may yield critical insights for both scholarship and policy. The findings call for cross-disciplinary collaboration—between sociology, psychology, education, and policy studies—to design interventions that address not only symptoms but also structural root causes. In conclusion, fostering adolescents' hope requires a holistic agenda that begins with structural reform, passes through cultural and media channels, and culminates in psychological and social empowerment. Without such systemic interventions, the challenge of declining hope among youth may persist, undermining both individual futures and collective social stability.

Acknowledgements

The authors would like to thank the participating adolescents, expert interviewees, and the institutions that facilitated data collection in Mashhad.

Authors' Contributions

The authors contributed equally to the writing of the article.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

دوفصلنامهٔ پژوهش‌های جامعه‌شناسی معاصر
شاپای چاپی: ۶۳۰۵-۲۴۷۶؛ شاپای الکترونیکی: ۵۶۴۳-۲۴۷۶
نشانی پایگاه نشریه: https://csr.basu.ac.ir/
سال ۱۵، شمارهٔ ۲۸، ۱۴۰۵

شناسایی و تحلیل ساختاری نظام عوامل مؤثر بر امید به آیندهٔ نوجوانان نسل زِد

نفیسه مهدی‌زاده[I]، حسین اکبری[II]، فرزاد دهقانیان[III]

شناسهٔ دیجیتال (DOI): https://doi.org/10.22084/csr.2025.31236.2380
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۴/۱۸، تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۶/۱۸، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۲۶
نوع مقاله: پژوهشی
صص: ۴۰-۹

چکیده

امید به آینده در ایران، به‌ویژه درمیان نوجوانان نسل زِد به‌عنوان آینده‌سازان جامعه، مسئله‌ای اجتماعی، چندوجهی و پیچیده است. با این‌حال، مطالعات موجود عمدتاً دیدگاهی جزئی و خطی به این پدیده دارند. پژوهش حاضر با رویکردی جامع و سیستمی، تلاش دارد شبکه‌ای از عوامل مؤثر بر امید به آیندهٔ نوجوانان را شناسایی و تحلیل ساختاری کند. درمجموع ۹۱ عامل اثرگذار بر امید به آینده از مرور نظام‌مند ۷۸ مقاله (مطالعات منتخب با بهره‌گیری از الگوی پریسما)، مصاحبه با ۱۷ کارشناس حوزه‌های جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و آموزش و مصاحبه با ۲۵ نوجوان نسل Z (متولدان نیمهٔ دوم دههٔ ۱۳۸۰) در بافت شهری مشهد شناسایی شد. نتایج حاصل از ترسیم نقشه‌های اثرگذاری/اثرپذیری مستقیم و غیرمستقیم با استفاده از تحلیل ساختاری با روش میک‌مک نشان‌داد که امید به آینده در یک نظام علّی چندسطحی و پیچیده شکل می‌گیرد. نتایج نشان‌داد سه عامل سیاست‌گذاری، آنومی اجتماعی و نابسامانی اقتصادی بیشترین قدرت اثرگذاری و کمترین وابستگی را دارند و به‌عنوان پیشران‌های کلیدی در وضعیت امید به آیندهٔ نوجوانان نسل زِد عمل می‌کنند. در مقابل، متغیرهایی مانند سلامت روان، احساس ارزشمندی و نشاط اجتماعی بیشترین اثرپذیری را داشته و نقش خروجی‌های نهایی سیستم را ایفاء می‌کنند. هم‌چنین، عواملی چون: زیست‌جهان رسانه‌ای، انسجام اجتماعی، تحولات اجتماعی و تقویت عاملیت نوجوان به‌عنوان حلقه‌های واسط مسیر انتقال اثر را میان ساختارهای کلان و پیامدهای فردی و اجتماعی تکمیل می‌کنند. این الگو نشان می‌دهد که ارتقای امید به آیندهٔ نوجوانان مستلزم اصلاح ساختارهای کلان سیاست‌گذاری، کاهش نابسامانی اجتماعی و اقتصادی و تقویت پیوندهای اجتماعی و رسانه‌ای است. این یافته‌ها بر ضرورت مداخلات سیاستی و فرهنگی در سطوح بالا و میان‌سطحی تأکید دارند؛ مداخلاتی که از بازسازی ساختارهای کلان سیاست‌گذاری و نظم اجتماعی آغاز شده، از مسیر تعاملات فرهنگی و رسانه‌ای عبور کرده و نهایتاً به توانمندسازی روانی و اجتماعی نوجوانان منجر می‌شوند.

کلیدواژگان: امید به آینده، نسل زِد، عوامل مؤثر، تحلیل ساختاری.

I. گروه علوم اجتماعی، دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.
II. گروه علوم‌اجتماعی، دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران (نویسندهٔ مسئول).
Email: h-akbari@um.ac.ir
III. گروه مهندسی صنایع، دانشکدهٔ مهندسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.

ارجاع به مقاله: مهدی‌زاده، نفیسه؛ اکبری، حسین؛ و دهقانیان، فرزاد، (۱۴۰۵). شناسایی و تحلیل ساختاری نظام عوامل مؤثر بر امید به آیندهٔ نوجوانان نسل زِد. پژوهش‌های جامعه‌شناسی معاصر، ۱۵(۲۸)، ۹-۴۰. https://doi.org/10.22084/csr.2025.31236.2380
صفحهٔ اصلی مقاله در سامانهٔ نشریه: https://csr.basu.ac.ir/article_6876.html?lang=fa

حق انتشار این مستند، متعلق به نویسندگان آن است. ۱۴۰۵ ©. ناشر این مقاله، دانشگاه بوعلی‌سینا است.
این مقاله تحت گواهی زیر منتشرشده و هر نوع استفاده غیرتجاری از آن مشروط بر استناد صحیح به مقاله و با رعایت شرایط مندرج در آدرس زیر مجاز است.
Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International license (https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/).

۱. مقدمه

امید به آینده مفهومی چندبُعدی و پیچیده است که نقش اساسی در شکل‌دهی به آرزوها، انگیزه‌ها و بهزیستی کلی افراد و در کل یک جامعه دارد. به‌عنوان یکی از شاخص‌های مهم سلامت روان، امید نه‌تنها در مواجهه با چالش‌های فردی و اجتماعی، بلکه در بهبود وضعیت کلی فرد و جامعه نقش اساسی ایفاء می‌کند. این مفهوم به انسان‌ها کمک می‌کند تا با نگاه به آینده، برای تحقق اهداف و رویاهای خود تلاش کنند و به‌عنوان نیروی محرکه‌ای برای پیشرفت فردی و اجتماعی عمل کنند.

در رشته‌های مختلف علمی، امید به‌عنوان یک مفهوم چندوجهی موردمطالعه قرار گرفته است. در روان‌شناسی، امید به‌عنوان یک شاخص مهم سلامت روان شناخته می‌شود و با مفاهیمی مانند خودکارآمدی، انگیزه و تاب‌آوری ارتباط دارد (بکر[۱] و همکاران، ۲۰۰۹؛ چنگ[۲] و همکاران، ۲۰۱۰ و اسکورنیک[۳] و همکاران، ۲۰۲۳). بهداشت نیز به امید به‌عنوان یکی از شاخص‌های سلامت روانی اشاره دارد که می‌تواند به بهبود وضعیت کلی افراد کمک کند. در حوزهٔ مدیریت، امید به‌عنوان ابزاری برای ایجاد انگیزه و تقویت عملکرد سازمانی مطرح می‌شود. علوم سیاسی به امید به‌عنوان نیرویی محرک در جوامع نگاه می‌کند که می‌تواند به مشارکت سیاسی و اجتماعی کمک کند. تاریخ و ادبیات نیز از منظر اجتماعی و فرهنگی به این مفهوم می‌پردازند و نشان می‌دهند که چگونه امید در دوره‌های مختلف تاریخی نقش مهمی در تغییرات اجتماعی و سیاسی ایفاء کرده است. هم‌چنین، در مطالعات دینی، امید به‌عنوان یکی از اصول اساسی ایمان و تلاش برای رسیدن به رستگاری در آینده تلقی می‌شود. در سال‌های اخیر، امید حتی به مطالعات حقوقی نیز وارد شده است و به‌عنوان یکی از حقوق شهروندی مطرح می‌شود (حیدرپور و بزی‌تنها، ۱۳۹۸).

امید نیرویی است که انسان‌ها را در برابر ناملایمات و مشکلات پایدار نگه‌می‌دارد و آنان را به‌سوی روزهای بهتر و فرصت‌های نوین سوق می‌دهد. افراد با سطح امید بالاتر، رفتارهای نوع‌دوستانه و مشارکت در فعالیت‌های اجتماعی بیشتری از خود نشان می‌دهند. آن‌ها بیشتر به کمک دیگران و مشارکت در فعالیت‌هایی که به‌نفع جامعه است، می‌پردازند (مک‌کوی و بوون[۴]، ۲۰۱۵؛ شیمشک[۵]، ۲۰۱۲؛ مرادی و صفاریان، ۱۳۹۷) و به‌طور فعال در ایجاد تغییرات مثبت نقش دارند (ابتکاری، ۱۳۹۷). امیدواری منجر به بهبود روابط اجتماعی و کاهش تنهایی می‌شود (مارکو[۶] و همکاران، ۲۰۱۶؛ و طوافی و سروری، ۱۴۰۰). افراد امیدوار توانایی بیشتری در حل مسائل اجتماعی دارند و روابط اجتماعی قوی‌تری با اطرافیان خود ایجاد می‌کنند (مدنی‌قهفرخی، ۱۳۹۸). امید اجتماعی به هویت اجتماعی پیوند خورده است و جامعه‌ای امیدوار به‌دنبال تحقق اهداف دموکراتیک و عدالت‌طلبانه است. امید به تحقق آینده‌ای بهتر، هویت دموکراتیک و صلح‌جویانه ایجاد می‌کند که ازطریق مشارکت اجتماعی شکوفا می‌شود (مدنی‌قهفرخی، ۱۳۹۸).

در بعد روانی امید به آینده به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های اصلی سلامت روانی محسوب می‌شود. «اسنایدر[۷]» و همکاران (۱۹۹۱) نشان‌داده‌اند که امید با اضطراب و اختلالات اضطرابی رابطهٔ معکوس دارد و می‌تواند نقش پیش‌گیرانه‌ای در جلوگیری از این مشکلات داشته باشد. امید با سلامت روانی مثبت مرتبط است و افراد امیدوار کمتر دچار افسردگی و اضطراب می‌شوند و سطح رضایت بیشتری از زندگی خود دارند (کرمی‌دولتشاه و همکاران ۱۳۹۸؛ بکر و همکاران، ۲۰۰۹؛ چنگ و همکاران، ۲۰۱۰ و اسکورنیک[۸] و همکاران، ۲۰۲۳). افرادی که امیدوار هستند، کمتر دچار مشکلات روانی می‌شوند (مرسلی[۹]، ۲۰۱۷؛ و کوبا[۱۰] و همکاران، ۲۰۱۹). این موضوع در مطالعات مختلف تأیید شده است و نشان‌دهندهٔ اهمیت امید در حفظ سلامت روانی است (طوافی و سروری، ۱۴۰۰؛ هیوون و سیاروچی[۱۱]، ۲۰۰۸؛ و هاتاینن[۱۲]، ۲۰۰۳). نقش افزایش انگیزه برای رسیدن به اهداف به‌سبب تقویت ارتباط بین باورهای فردی و رفتارهای مرتبط با دست‌یابی به اهداف کتمان نشدنی است. افراد امیدوار عزت نفس بیشتری دارند و در فعالیت‌های مثبت و سالم، مانند تحصیل، عملکرد بهتری نشان می‌دهند (مدنی‌قهفرخی، ۱۳۹۸).

امید به آینده به‌عنوان عاملی برای بهبود عملکرد تحصیلی و شغلی شناخته می‌شود. افراد امیدوار اهداف بزرگ‌تری برای خود تعیین می‌کنند و مسیرهای مختلفی برای دست‌یابی به آن‌ها ایجاد می‌کنند، که منجر به موفقیت‌های بیشتر می‌شود (اسکورنیک و همکاران، ۲۰۲۳). امید به آینده باعث می‌شود که نوجوانان بیشتر برای پیشرفت تلاش کنند

(جیرجین[۱۳]، ۲۰۰۹؛ و چئونگ و نگای[۱۴]، ۲۰۱۰). دانش‌آموزانی که امیدوارتر هستند، انگیزه بیشتری برای رسیدن به اهداف تحصیلی و شغلی دارند و از نظر روانی سالم‌تر عمل می‌کنند (پیج[۱۵]، ۱۹۹۱؛ مازتی[۱۶] و همکاران، ۲۰۲۱؛ مک‌کوی و بوون، ۲۰۱۵؛ علیزاده‌اقدم، ۱۳۹۱).

از سوی دیگر ناامیدی می‌تواند منجر به رفتارهای خطرناک و منفی مانند خشونت، استفاده از مواد مخدر و کاهش مشارکت اجتماعی شود. افرادی که امید به آینده ندارند، بیشتر به فعالیت‌هایی که به خود یا دیگران آسیب می‌زند، تمایل نشان می‌دهند (اسکورنیک و همکاران، ۲۰۲۳) و توانایی کمتری در مدیریت بحران‌های زندگی دارند (سو و کو[۱۷]، ۲۰۲۱). ناامیدی با کاهش مهارت‌های اجتماعی و افزایش رفتارهای منفی مانند پرخاشگری و درگیری‌های اجتماعی همراه است. نوجوانانی که در شرایط دشوار اجتماعی مانند فقر یا خشونت رشد کرده‌اند، در صورت نبود امید، رفتارهای منفی بیشتری از خود نشان می‌دهند (عباس‌زاده و همکاران، ۱۳۹۵).

افرادی که سطح امید پایینی دارند، انگیزه کمتری برای دست‌یابی به اهداف شغلی خود دارند و به احتمال زیادتر در محل کار یا تحصیل با افت عملکرد مواجه می‌شوند (اسکورنیک و همکاران، ۲۰۲۳). افراد ناامید کمتر به‌دنبال دست‌یابی به موفقیت‌های تحصیلی و شغلی هستند و ممکن است از نظر اجتماعی نیز کناره‌گیری کنند (علیزاده‌اقدم، ۱۳۹۱؛ و کوبان و همکاران، ۲۰۱۱).

هم‌چنین ناامیدی می‌تواند منجر به مشکلات روانی مانند افسردگی و اضطراب شود (اسکورنیک و همکاران، ۲۰۲۳). ناامیدی باعث کاهش اعتماد به نفس و احساس خودکارآمدی می‌شود. این افراد باور دارند که نمی‌توانند مشکلات خود را حل کنند و احتمال شکست آن‌ها در دست‌یابی به اهداف بیشتر است (ییلماز و تورکوم[۱۸]، ۲۰۰۸). ناامیدی با افسردگی، اضطراب و حتی تمایل به خودکشی ارتباط دارد (رگنلی و جرمستاد[۱۹]، ۲۰۲۳؛ مکاف و همکاران، ۲۰۱۳؛ و اعتمادی و همکاران، ۱۴۰۲). افرادی که ناامیدی را تجربه می‌کنند، اغلب احساس می‌کنند که کنترل کمی بر آینده خود دارند و از این‌رو به رفتارهای مخرب تمایل پیدا می‌کنند (گونجور و ارثتین[۲۰]، ۲۰۲۱؛ ییلماز و تورکوم، ۲۰۰۸؛ پیج، ۱۹۹۱؛ و بکر و همکاران، ۲۰۰۹). ناامیدی می‌تواند باعث کاهش انگیزه و افت تحصیلی شود. این افراد ممکن است اهداف تحصیلی خود را از دست بدهند و عملکرد ضعیفی در مدرسه نشان‌دهند.

درمجموع، امید به‌عنوان یک نیروی محرک مثبت شناخته می‌شود که می‌تواند به بهبود سلامت روانی، تقویت روابط اجتماعی و افزایش موفقیت‌های تحصیلی و شغلی کمک کند. در مقابل، ناامیدی با پیامدهای منفی روانی و اجتماعی همراه است که می‌تواند منجر به افزایش رفتارهای مخاطره‌آمیز و کاهش کیفیت زندگی شود. وضعیت امید به آینده در ایران، به‌ویژه درمیان نسل جوان، نگران‌کننده است. براساس مطالعات ناامیدی و بی‌انگیزگی جزو مهم‌ترین مسائل دانشجویان است و این گروه سنی به‌زودی وارد آخرین مرحلهٔ آموزش رسمی می‌شوند (حسین‌زاده فرمی، ۱۳۹۸). این ناامیدی نه‌تنها در قشر دانشجویی و تحصیل‌کرده، بلکه در پیمایش ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان در سال‌های ۹۳ و ۱۴۰۲ه.ش. نیز به‌خوبی مشاهده می‌شود. نتایج این پیمایش‌ها نشان می‌دهند که وضعیت امید به آینده در تمامی گروه‌های سنی رو به کاهش است، اما این کاهش درمیان نوجوانان و جوانان به‌مراتب شدیدتر است. سرمایهٔ انسانی که از مهم‌ترین دارایی‌های یک کشور به‌شمار می‌آید، در شرایط کنونی بیش از پیش درحال کاهش است؛ چراکه نسل جوان به‌جای به‌کارگیری مهارت‌ها و دانش خود برای توسعه و پیشرفت کشور، به مهاجرت یا بی‌تفاوتی اجتماعی روی‌آورده است (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۹۳ و ۱۴۰۲).

بر این‌اساس آینده جوامع به‌میزان موفقیت آن‌ها در ایجاد مسیرهایی بستگی دارد که به‌واسطهٔ آن‌ها، اعضای جامعه، به‌ویژه جوانان و نوجوانان بتوانند خود را توسعه داده و برای تبدیل‌شدن به افراد مؤثر در جامعه آماده کنند. هنگامی‌که این مسیرها به‌خوبی مشخص، پایدار، مورد حمایت جامعه و جذاب باشند، جامعه می‌تواند اطمینان داشته باشد که نسل‌های جدید با آمادگی کامل به بزرگسالی خواهند رسید. اما زمانی‌که این مسیرها خطرناک، غیرقابل پیش‌بینی، غیرجذاب یا نامتناسب با الزامات بزرگسالی در آن جامعه باشند، آینده نه برای نوجوانان و نه برای جامعه امن نخواهد بود (لارسون و همکاران، ۲۰۰۲). نوجوانان نسل زِد در زمان انجام این پژوهش، متولدین نیمهٔ دوم دههٔ ۸۰ه.ش. آخرین متولدین نسل

زِد هستند. نسل زد، اولین نسلی که در دوران دیجیتال رشد کرده‌اند، با نسل‌های پیشین تفاوت‌های بنیادینی دارند. این نسل در محیطی پر از اطلاعات گسترده، رسانه‌های دیجیتال و شبکه‌های اجتماعی پرورش‌یافته و دنیای آن‌ها به‌واسطهٔ تحولات تکنولوژیک به‌سرعت درحال تغییر است (جایاتیسا[۲۱]، ۲۰۲۳).

باتوجه به ماهیت پیچیده و چندسطحی امید به آینده، رویکردهای خطی و تک‌علتی برای تحلیل عوامل مؤثر بر آن، لاجرم از بازنمایی تعاملات غنی و چندبُعدی میان عوامل بازمی‌مانند و درنتیجه، توان ما را برای طراحی مداخلات اثربخش به‌منظور تقویت این پدیده محدود می‌کنند. هرچند در سال‌های اخیر مطالعات ارزشمندی در زمینهٔ امید به آینده انجام شده است، اما هم‌چنان یک شکاف روش‌شناختی مهم در ادبیات وجود دارد؛ به این معنا که بخش عمده‌ای از پژوهش‌ها امید را مفهومی ساده، ایستا و عمدتاً فردی دیده‌اند، بدون آن‌که به پویایی و برهم‌کنش عوامل ساختاری، اجتماعی، فرهنگی و روان‌شناختی در شکل‌گیری و تداوم آن توجه کافی داشته باشند. این درحالی است که یافته‌های بین‌المللی و ملی نشان می‌دهد امید به آینده، پدیده‌ای پیچیده و پویاست که تحت‌تأثیر زنجیره‌ای از روابط متقابل میان متغیرها در طول زمان شکل می‌گیرد. به‌ویژه درمورد نوجوانان نسل زد، که در محیطی به‌مراتب پیچیده‌تر از نسل‌های پیشین رشد می‌کنند و تجربه‌زیستهٔ آن‌ها به‌واسطهٔ عوامل متنوعی چون رسانه‌های نوین، تحولات اجتماعی سریع، تغییرات فرهنگی و فشارهای اقتصادی شکل می‌گیرد، درک دقیق این پویایی‌ها نیازمند رویکردهای جامع و سیستمی است؛ از این‌رو، پژوهش حاضر با تکیه‌بر تحلیل ساختاری و با هدف شناسایی و دسته‌بندی عوامل کلیدی اثرگذار و اثرپذیر بر امید به آیندهٔ نوجوانان، تلاش می‌کند تصویری شبکه‌ای از روابط بین عوامل ترسیم کند تا نه‌تنها متغیرهای پیش‌ران شناسایی شوند، بلکه جایگاه و نقش عوامل واسط و خروجی نیز روشن گردد. این نگاه ساختاری، امکان طراحی مداخلات چندسطحی و هدفمند برای ارتقای امید در این گروه سنی را فراهم می‌آورد.

۲. ادبیات پژوهش

۲-۱. امید به آینده؛ تعاریف و ملاحظات نظری

امید، به‌عنوان مفهومی چندبُعدی و پویا (ترپه، ۲۰۱۶؛ بنسون و همکاران، ۲۰۰۳؛ اسپنسر و همکاران، ۱۹۹۷)، در علوم انسانی و اجتماعی از دیرباز محل توجه بوده و درک آن نیازمند نگاهی تلفیقی به ابعاد فردی و اجتماعی است. در فلسفه، افلاطون آن‌را جست‌وجویی برای خیر و حقیقت و ارسطو احساسی طبیعی، اما مشروط به عقلانیت می‌دانست (گریولی[۲۲]، ۲۰۲۰). این نگاه‌های اولیه، گرچه بیشتر بر بُعد درونی امید تأکید داشتند، زمینه‌ساز توجه به آن در قالب نیرویی برای تغییرات اجتماعی در دوران مدرن شدند؛ از نگاه انقلابی مارکس تا نقد بدبینانه نیچه به‌عنوان توهمی بازدارنده (ترنر، ۱۳۹۹؛ آلفانو، ۲۰۱۳).

در روان‌شناسی مثبت‌گرا، که به تعبیری در مقابل روان‌شناسی بالینی یا آسیب‌شناسی روانی قرار می‌گیرد (کولا[۲۳] و همکاران، ۲۰۲۲)، امید به‌عنوان یک مؤلفه بسیار مهم و اثرگذار در بهبود وضعیت روانی افراد مطرح می‌شود. «استوتلند»[۲۴] (۱۹۶۹) امید را به‌عنوان انتظاری بیش از صفر برای رسیدن به هدف تعریف می‌کند و آن‌را عاملی مهم در ایجاد رضایت ذهنی می‌داند. امید به زندگی یکی از شاخص‌های بسیار مهم سلامتی و رفاه به‌شمار می‌رود. در حوزهٔ روان‌شناسی، نظریهٔ امید اسنایدر (۱۹۹۱ و ۲۰۰۱) نقش بنیادینی در تعریف امید ایفاء کرده است. اسنایدر امید را یک فرآیند شناختی فعال می‌داند که شامل سه مؤلفه است: اهداف روشن، تفکر مسیر برای یافتن راه‌های رسیدن به آن‌ها، و تفکر عاملیت به‌معنای انگیزه و اراده برای پیگیری این مسیرها.

مفهوم امید از ۱۹۷۰م. در قالب بحث احساسات انسانی وارد حوزهٔ علوم اجتماعی شد (عظیمی و همکاران، ۱۳۹۸). اگرچه در آثار بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی به‌طور مستقیم به مفهوم امید پرداخته نشده است. با این‌حال، از نظر پژوهش‌گرانی مانند «جیلی» و «منگون[۲۵]» (۲۰۲۳)، امید به شکل غیرمستقیم در چارچوب‌های کنش اجتماعی، پیشرفت تاریخی و نظم اجتماعی موردتوجه آن‌ها بوده است. در دیدگاه «امیل دورکیم»، موضوع امید با مفهوم خوشبختی و شرایط اجتماعی آن مرتبط است. با این‌حال، مطابق با رویکرد کلی جامعه‌شناختی او، دورکیم امید را اساساً یک محصول هنجاری یا یک

واقعیت اجتماعی می‌داند (جیلی و منگون، ۲۰۲۳). او معتقد بود که امید نه‌تنها یک احساس فردی، بلکه یک حقیقت اجتماعی است که ازطریق تعاملات اجتماعی و نهادهای جامعه پرورش می‌یابد.

۲-۲. مبانی نظری پژوهش

امید به آینده، مفهومی چندبُعدی و میان‌رشته‌ای است که در نظریه‌های مختلف روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، علوم‌شناختی و علوم‌تربیتی به اشکال گوناگون تبیین شده است. یکی از مهم‌ترین مبانی نظری در حوزهٔ امید، نظریهٔ «امید» اسنایدر و همکاران (۱۹۹۱؛ ۲۰۰۱) است که بر سه مؤلفه اصلی تأکید دارد: اهداف (تعیین روشن مقاصد زندگی)، تفکر مسیر (خلق راه‌کارهای متعدد برای دست‌یابی به اهداف) و تفکر عامل (حفظ انگیزه برای حرکت در مسیر اهداف). این نظریه، امید را فرآیندی شناختی و فعال می‌داند که ازطریق آن افراد می‌توانند زندگی خود را هدایت کنند. باوجود کاربرد گسترده، یکی از نقدهای مهم به این نظریه، غفلت از زمینه‌های اجتماعی شکل‌گیری امید است. در ادامهٔ این رویکرد، «استودارد» و «پیرس»[۲۶] (۲۰۱۵) دیدگاهی ارائه می‌کنند که ابعاد روان‌شناختی امید را با ساختارهای اجتماعی ترکیب می‌کند. آن‌ها معتقدند که امید، به‌ویژه در میان نوجوانان و جوانان، محصول تعامل عوامل فردی و زمینه‌ای است. آن‌ها تأکید می‌کنند که امید نه‌تنها ریشه در شناخت و انگیزش دارد، بلکه به‌وسیلهٔ عوامل اجتماعی مانند تعلق به جامعه، احساس امنیت و فرصت‌های اجتماعی نیز شکل می‌گیرد. در این دیدگاه، امید عنصری کلیدی در فرآیند رشد مثبت جوانان[۲۷] محسوب می‌شود و به‌ویژه در محیط‌های اجتماعی با منابع محدود، نقش محافظتی و توانمندساز ایفاء می‌کند (استودارد و پیرس، ۲۰۱۵).

نظریهٔ «هویت» «مارسیا[۲۸]» (۱۹۶۶، ۲۰۰۲) با چهار وضعیت هویتی خود (هویت موفق، زودرس، آشفتگی هویتی و هویت پراکنده) توضیح می‌دهد که امید به آینده تا حد زیادی وابسته به‌میزان جست‌وجوگری و تعهد هویتی نوجوانان است. افرادی که به هویت موفق رسیده‌اند، معمولاً اهداف روشن‌تر و امید پایدارتری نسبت به آینده دارند، درحالی‌که هویت پراکنده یا آشفتگی هویتی می‌تواند با کاهش امید همراه باشد.

در همین‌راستا، «برناردو»[۲۹] (۲۰۱۰) با نگاهی شناختی به امید، مفهوم «تفکر جهت‌دار به آینده[۳۰]» را وارد نظریه می‌کند. به‌زعم او، امید با چگونگی پردازش ذهنی آینده پیوند دارد؛ یعنی با نوع نگاه فرد به آینده و توانایی تجسم پیامدهای مثبت یا منفی آن. در این نظریه، نقش فرهنگ نیز برجسته می‌شود؛ به‌طوری‌که در جوامع مختلف، الگوهای امید متفاوت‌اند و عواملی نظیر مذهب، سنت‌های فرهنگی، و تجارب تاریخی در شکل‌گیری این الگوها مؤثرند (برنادو، ۲۰۱۰). بدین‌ترتیب، امید پدیده‌ای صرفاً درون‌روانی نیست، بلکه در بافت فرهنگی-اجتماعی گسترده‌تری ریشه دارد.

از منظر ساختی-کارکردی، «پارسونز[۳۱]» جامعه را سیستمی متشکل از نهادهای اجتماعی می‌داند که برای حفظ تعادل و بقاء باید چهار کارکرد اساسی مدل AGIL را انجام دهند: سازگاری، دست‌یابی به اهداف، یکپارچگی و حفظ الگوها (به‌نقل از: ترنر، ۱۳۹۹). در این چارچوب، امید به آینده می‌تواند محصول هماهنگی بین کارکردهای نهادی و اطمینان از برآورده شدن نیازهای اساسی نسل‌ها باشد. نظریهٔ «کنش متقابل نمادین» «مید[۳۲]» (گیدنز، ۱۳۹۹) نیز نشان می‌دهد که امید، از معانی اجتماعی و تعاملات روزمره شکل می‌گیرد. «من فاعلی» و «من مفعولی» در تعامل مداوم، امکان بازآفرینی هویت و تفسیر مثبت آینده را فراهم می‌کنند.

از سوی دیگر، نظریهٔ «محرومیت نسبی» (ترنر، ۱۳۹۹) بر این نکته تأکید دارد که ناامیدی اغلب از مقایسهٔ اجتماعی و ادراک نابرابری ناشی می‌شود، حتی اگر وضعیت عینی فرد مناسب باشد. نظریهٔ «آنومی» «مرتن» نیز بیان می‌کند که گسست بین اهداف فرهنگی و ابزارهای مشروع برای دست‌یابی به آن‌ها، می‌تواند باعث سردرگمی هنجاری و افت امید اجتماعی شود (گیدنز، ۱۳۹۹).

نظریهٔ «چرخه‌های نسلی» «هاوی» و «اشتراوس[۳۳]» (۱۹۹۲) بیان می‌کند که هر نسل در واکنش به چالش‌ها و بحران‌های نسل پیشین شکل می‌گیرد و ارزش‌ها و نگرش‌های خاصی را توسعه می‌دهد. بر این‌اساس، امید به آینده در نسل زِد تحت‌تأثیر مستقیم رویدادهای جهانی‌شدن، تحولات تکنولوژیک و تغییرات فرهنگی است.

نظریهٔ «مدرنیزاسیون» «اینگلهارت[۳۴]» و «ولزل[۳۵]» (۲۰۰۵) نیز توضیح می‌دهد که با پیشرفت اقتصادی و فرهنگی، نسل‌های جدید به‌سمت ارزش‌های فردگرایانه و آزادی‌های شخصی حرکت می‌کنند. این روند، امید را بیشتر به حوزهٔ تحقق فردی و خودابرازی سوق می‌دهد تا به اهداف جمعی و سنتی. در همین‌راستا در نظریهٔ «فردگرایی بیرونی» «توینج»[۳۶] و همکاران (۲۰۱۲) نسل زِد به‌عنوان نسلی با تمایل بیشتر به خودابرازی و مادی‌گرایی معرفی می‌شود که موفقیت شخصی را مقدم بر رفاه جمعی می‌داند (پارساکیا و همکاران، ۲۰۲۳).

درمجموع، این نظریات، باوجود تفاوت‌های روشی و مفهومی، در چند نکته هم‌نظرند؛ نخست آن‌که، امید سازه‌ای پویا، هدف‌محور و وابسته به بافت است. دوم آن‌که، هم توانمندی‌های فردی (مانند: خودکارآمدی، انگیزه و شناخت) و هم عوامل محیطی (نظیر: خانواده، جامعه، مدرسه و فرهنگ) در تکوین آن نقش دارند و درنهایت امید، هم به‌عنوان یک متغیر تبیینی در سلامت روان، انگیزش تحصیلی و تاب‌آوری اجتماعی نقش دارد و هم به‌عنوان یک سرمایهٔ روانی قابل‌تقویت در برنامه‌های مداخله‌ای به‌کار گرفته می‌شود.

۲-۳. پیشینهٔ تجربی

امید به آینده به‌عنوان یک پدیدهٔ اجتماعی پیچیده ماحصل تعامل عوامل مختلف در سطوح مختلف جامعه است. طبق پژوهش‌های صورت‌گرفته، امید به آینده درمیان نوجوانان تحت‌تأثیر آمیزه‌ای از عوامل روان‌شناختی، خانوادگی، مدرسه‌ای، اجتماعی و اقتصادی قرار دارد (ارستین[۳۷] و همکاران، ۲۰۲۰).

در بُعد روان‌شناختی، ناتوانی در شناسایی و بیان احساسات، (فرجی و همکاران، ۱۴۰۲) تکانش‌گری، خودانتقادی، و فشار روان‌شناختی می‌توانند ناامیدی و پرخاشگری را افزایش دهند و حتی به رفتارهای مخرب مانند خودجرحی و افکار خودکشی (اعتمادی و همکاران، ۱۴۰۲) منجر شوند. هم‌چنین، مشوق‌های انگیزشی منفی (گلستانی‌نیا و همکاران، ۱۳۹۳)، استرس تحصیلی (شفیع‌پور و ترابی‌نهاد، ۱۳۹۷) و نگرش منفی نسبت به خود و جهان (بکر و همکاران، ۲۰۰۹؛ ییلماز و تورکوم، ۲۰۰۸) از عوامل اصلی ناامیدی تحصیلی و اجتماعی هستند. برعکس، معنادرمانی گروهی (شاهسواری، ۱۳۹۷؛ سوری، ۱۳۹۴؛ باپیری و همکاران، ۱۳۹۹)، افزایش خودکارآمدی تحصیلی (گلستانی‌نیا و همکاران، ۱۳۹۳)، و تقویت ویژگی‌های شخصیتی کارآمد می‌توانند به‌طور معناداری امید را افزایش داده و از بحران‌های روانی جلوگیری کنند. تقویت امید به آینده ازطریق ایجاد چشم‌انداز مثبت نسبت به زندگی و برآورده‌شدن نیازهای روان‌شناختی اساسی (کرمی‌دولتشاه و همکاران، ۱۳۹۸)، سلامت روان نوجوانان را بهبود می‌بخشد. در این‌راستا، ایمان به خدا، توکل، و امید به رحمت الهی (حسن‌زاده و همکاران، ۱۳۹۱) و نیز با الگوسازی از افراد موفق (ابتکاری، ۱۳۹۷) نقش مهمی در افزایش امید ایفاء می‌کنند.

در بُعد خانوادگی؛ سبک‌های فرزندپروری، حمایت خانواده (کرمی‌دولتشاه و همکاران، ۱۳۹۸؛ مک‌کوی و بوون، ۲۰۱۵؛ ییلماز و تورکوم، ۲۰۰۸) و کاهش تعارض‌های خانوادگی (رضاپور و همکاران، ۱۴۰۱) تأثیر به‌سزایی در تقویت یا تضعیف امید به آینده دارند. سبک فرزندپروری مقتدرانه با افزایش امید و بهبود عزت‌نفس همراه است، درحالی‌که فرزندپروری مستبدانه و تعارض والدین به کاهش امید و افزایش ناامیدی منجر می‌شود (هیوون و سیاروچی[۳۸]، ۲۰۰۸).

در بُعد مدرسه‌ای؛ محیط آموزشی (آدریج و مک‌لر[۳۹]، ۲۰۲۴؛ و مک‌کوی و بوون، ۲۰۱۵)، تعامل مثبت با معلمان، و کیفیت رهبری مدرسه (گونجور و ارتتین، ۲۰۲۱)، ازجمله عوامل کلیدی هستند که بر هویت دانش‌آموزان و انگیزهٔ آن‌ها برای آینده تأثیر می‌گذارند. مشاوره‌های تحصیلی (گونجور و ارتتین ۲۰۲۱) و ایجاد فضای امن و حمایتگر در مدارس می‌توانند به تقویت امید و کاهش استرس تحصیلی کمک کنند.

در بُعد اجتماعی و اقتصادی؛ مشارکت اجتماعی (طوافی و سروری، ۱۴۰۰؛ مردانی‌فر و همکاران، ۱۳۹۸؛ سلطانی‌بهرام و علیزاده‌اقدم، ۱۴۰۲)، وضعیت اقتصادی مناسب، احساس امنیت شغلی، و دسترسی به فرصت‌های تحصیلی و اقتصادی از مهم‌ترین عواملی هستند که امید به آینده را تقویت می‌کنند (سلطانی‌بهرام و علیزاده‌اقدم، ۱۴۰۲).

استفاده از شبکه‌های اجتماعی (سلطانی‌بهرام و علیزاده‌اقدم، ۱۴۰۲)، برای ارتباطات مثبت و دریافت حمایت اجتماعی می‌تواند سرمایهٔ اجتماعی و امید به آینده را افزایش دهد، اما استفاده نادرست از رسانه‌های جمعی و

استانداردهای زیبایی غیرواقعی ممکن است تأثیرات معکوسی بر عزت‌نفس و امید نوجوانان دختر داشته باشد (مازتی[۴۰] و همکاران، ۲۰۲۱).

بنابراین می‌توان مشاهده کرد که عوامل مختلفی در شکل‌گیری، تقویت یا تضعیف امید به آینده نقش دارند؛ البته باتوجه به ماهیت این عوامل همه از وزن، اهمیت و تأثیرگذاری یکسانی برخوردار نیستند و نمی‌توان همه را به یک اندازه در تغییرات میزان امید به آینده، به‌ویژه درمیان نسل زِد مؤثر دانست. درک وزن و اهمیت تأثیرگذاری هر عامل گام مهمی در مدیریت مسئله و افزایش امید به آینده در نسل‌های نوجوان و جوان می‌باشد.

۳. روش پژوهش

مطالعهٔ حاضر با استفاده از روش تحلیل ساختاری یا میک‌مک (ماتریس تأثیرات متقاطع چندگانه برای طبقه‌بندی[۴۱]) انجام شده است. این روش برای بررسی قدرت تأثیرگذاری و تأثیرپذیری متغیرها در سیستم‌های پیچیده به‌کار می‌رود و روابط مستقیم و غیرمستقیم میان آن‌ها را تحلیل می‌کند. به این‌ترتیب، متغیرها به‌صورت کمّی به‌عنوان متغیرهای کلیدی درون‌زا یا برون‌زا طبقه‌بندی می‌شوند. مطابق «دیراساسنا» و «سهین»[۴۲] (۲۰۱۹)، نتایج این فرآیند می‌تواند به شناسایی عوامل کلیدی، طراحی سناریوها و تدوین راهبردهای سیاست‌گذاری منجر شود.

تحلیل ساختاری یکی از ابزارهای کلیدی در علوم اجتماعی است که با بررسی روابط بین متغیرهای یک سیستم، به درک پیچیدگی‌های پدیده‌های اجتماعی و هدایت تصمیم‌گیری‌های استراتژیک کمک می‌کند. روش میک‌مک که توسط «گودت» توسعه‌یافته، یکی از ابزارهای مهم تحلیل ساختاری است و امکان شناسایی متغیرهای کلیدی و تحلیل روابط مستقیم و غیرمستقیم آن‌ها را فراهم می‌کند (آرانگومرالز و پرز[۴۳]، ۲۰۱۴). این روش در حوزه‌هایی مانند برنامه‌ریزی استراتژیک آموزش‌عالی، حفاظت از انرژی و تحلیل موانع و محرک‌ها در مراقبت‌های بهداشتی به‌کار رفته است. این روش با ساده‌سازی سیستم‌های پیچیده، امکان پیش‌بینی و تصمیم‌گیری استراتژیک را فراهم می‌کند (ساکسنا[۴۴] و همکاران ۱۹۹۰). در تحلیل ساختاری، متغیرهای کلیدی شناسایی‌شده و روابط مستقیم و غیرمستقیم آن‌ها ازطریق ماتریس‌های تعاملی بررسی می‌شود تا دینامیک‌های پنهان سیستم آشکار گردد (بنجومنا-ایریاس[۴۵] و همکاران، ۲۰۱۶).

در تحلیل ساختاری با روش میک‌مک، ابتدا متغیرهای تأثیرگذار و وابسته شناسایی می‌شوند و سپس براساس میزان تأثیرگذاری و تأثیرپذیری در چهار دستهٔ کلی شامل متغیرهای تعیین‌کننده (با تأثیرگذاری بالا و تأثیرپذیری کم)، متغیرهای تأثیرپذیر، متغیرهای دووجهی (با تأثیرگذاری و تأثیرپذیری بالا) و متغیرهای مستقل (با تأثیرگذاری و تأثیرپذیری پایین) طبقه‌بندی می‌گردند (پیتر و پای[۴۶]، ۲۰۲۴). این فرآیند با استفاده از نرم‌افزار میک‌مک انجام و روابط مستقیم و غیرمستقیم میان متغیرها مشخص می‌شود.

۳-۱. مراحل اصلی اجرای روش میک‌مک

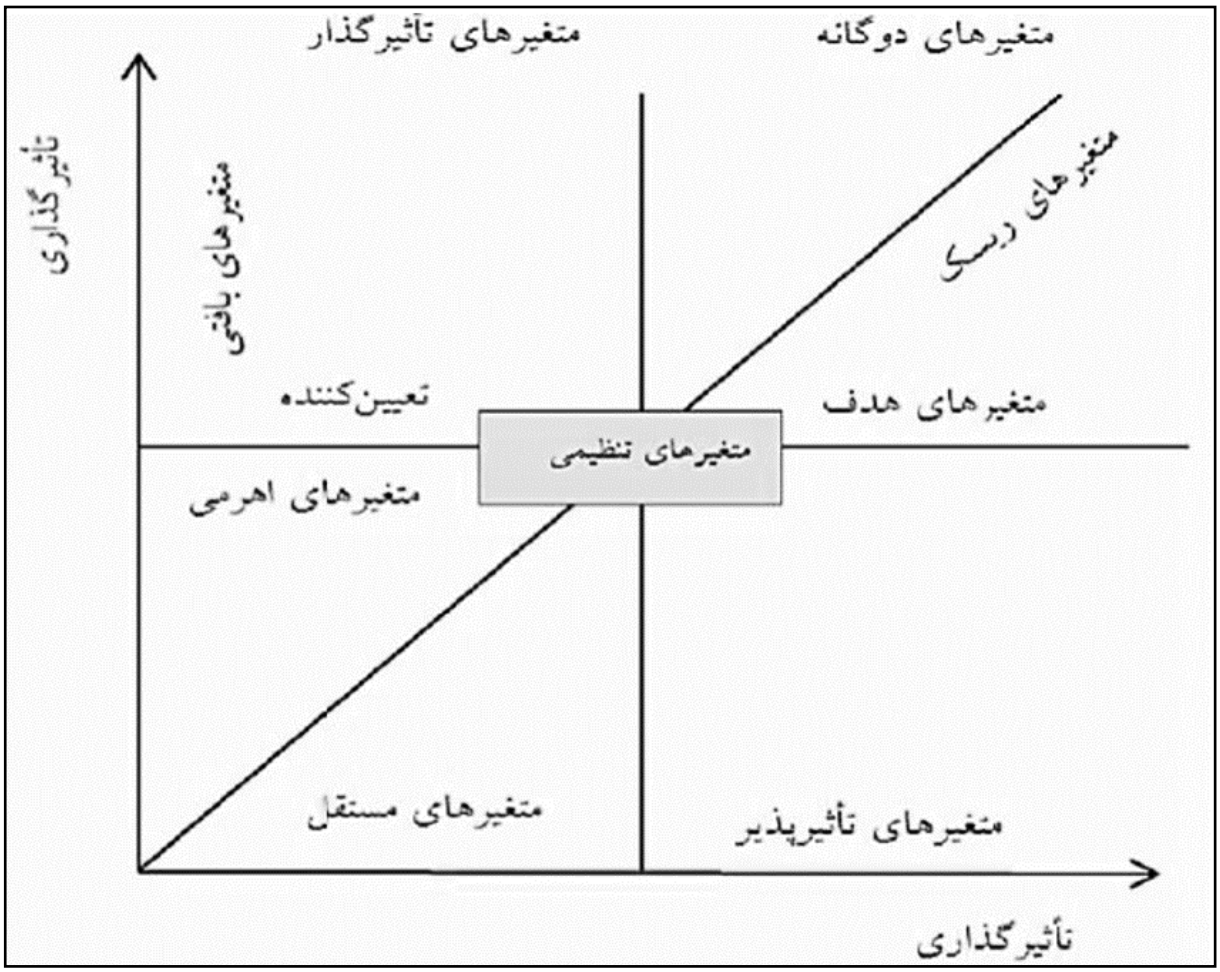
روش میک‌مک شامل مراحل مشخصی است که به تحلیل نظام‌مند سیستم‌های اجتماعی کمک می‌کند. این مراحل در ادامه شرح داده شده‌اند.

۱. شناسایی متغیرها: در گام نخست، فهرستی از متغیرهای مرتبط با موضوع پژوهش تهیه می‌شود. این کار می‌تواند ازطریق مرور نظام‌مند ادبیات، مصاحبه با ذی‌نفعان و گروه‌های هدف، و جلسات طوفان فکری انجام شود تا جامعیت و تنوع متغیرها تضمین گردد و از سوگیری‌ها کاسته شود (بنجومنا-ایریاس و همکاران، ۲۰۱۶). در این پژوهش، عوامل مؤثر بر امید به آینده از سه منبع اصلی استخراج شد: مرور ادبیات، مصاحبه با کارشناسان، و نظرات نوجوانان نسل Z.

۲. ایجاد ماتریس اثرات متقابل: پس از شناسایی متغیرها، آن‌ها به‌صورت سطری و ستونی در ماتریس اثرات متقابل قرار می‌گیرند و وجود یا شدت رابطه بین هر جفت متغیر بررسی می‌شود. این مرحله که با مشورت کارشناسان و در فاز دوم پژوهش انجام شد، مبنای تحلیل‌های بعدی بوده و دقت در شناسایی تعاملات را تضمین می‌کند (پیتر و پای، ۲۰۲۴).

۳. تحلیل و دسته‌بندی متغیرها: در این مرحله، با استفاده از محاسبات ماتریسی و نمودارهای اثرگذاری-اثرپذیری، متغیرها در یکی از چهار ربع تعیین‌کننده، وابسته، دووجهی یا مستقل قرار می‌گیرند. این تحلیل نه‌تنها روابط مستقیم، بلکه اثرات غیرمستقیم ازطریق متغیرهای واسط را نیز آشکار می‌کند (آرانگومرالز و پرز[۴۷]، ۲۰۱۴؛ اکبری و مهدی‌زاده، ۱۴۰۳):

- متغیرهای تعیین‌کننده[۴۸]: بسیار تأثیرگذار و کم‌وابسته.
- متغیرهای دوگانه یا واسط[۴۹] هم تأثیرگذار و هم‌وابسته.
- متغیرهای وابسته[۵۰] نتیجه سیستم است، تأثیر کمی دارد، بسیار وابسته و حساس به تغییرات متغیر تعیین‌کننده و دوگانه است.
- متغیرهای مستقل[۵۱]: تأثیری بر سیستم ندارند و از تغییرات سیستم هم بهره‌ای نمی‌برند.
- اهرم ثانویه[۵۲]: بیشتر تأثیرگذار است تا وابسته و در شرایط خاص می‌توانند نقش‌آفرین باشند. (پتر و پای، ۲۰۲۴)



نمودار ۱: جانمایی انواع متغیرها در نمودار اثرگذاری/اثرپذیری میک‌مک (نگارندگان، ۱۴۰۴).
Graph 1: Placement of different types of variables in the MICMAC influence–dependence diagram (Authors, 2025).

برای اطمینان از روایی و پایایی فرآیند تحلیل ساختاری با روش میک‌مک، از نظرات کارشناسان با دیدگاه‌های متنوع به‌صورت فردی استفاده شد تا از سوگیری و تأثیر سکوت اقلیت‌ها جلوگیری شود. این ماتریس چندین‌بار توسط کارشناسان دیگر بازبینی شد تا دقت آن تضمین گردد. جدول ۱، خلاصه روش‌های گردآوری و تحلیل داده‌ها را به تفکیک مراحل سه‌گانه مطالعه نشان می‌دهد.

جدول ۱: خلاصه روش‌های گردآوری و تحلیل داده‌ها را به تفکیک مراحل سه‌گانه مطالعه (نگارندگان، ۱۴۰۴).
Tab. 1: Summary of data collection and analysis methods across the three stages of the study (Authors, 2025).

مرحلهٔ تحقیق	گردآوری							تحلیل	
	روش	تکنیک	جامعهٔ آماری	روش نمونه‌گیری	حجم نمونه	ابزار	روش تحلیل	ابزارهای تحلیل
شناسایی عوامل مؤثر	کیفی	مرور نظامند بر اساس چهارچوب پریزما	منابع مکتوب	تمام‌شماری	تمام‌شماری (۷۸ مقاله)	*Endnote*	تحلیل محتوای کیفی	*Excel*
		مصاحبه	نوجوانان	هدفمند	اشباع نظری (۲۵ نوجوان)	مصاحبه‌نامه	تحلیل مضمون	*MAXQDA*
			کارشناسان	هدفمند	اشباع نظری (۱۷ کارشناس)	مصاحبه‌نامه	تحلیل مضمون	*MAXQDA*
ایجاد ماتریس اثرات متقابل	کمّی	جلسات کارشناسی	پیشینهٔ پژوهش و نخبگان	هدفمند	در دسترس	جدول ماتریس اثرات متقابل	مقایسه دو به دو عوامل و کمّی‌سازی روابط	*Excel*
شناسایی عوامل کلیدی	کمّی	تحلیل ساختاری	عوامل شناسایی‌شده	تمام شماری	۹۱ عامل	ماتریس اثرات متقابل	روش میک‌مک (*Micmac*)	نرم افزار *Micmac*

جداول زیر مشخصات نوجوانان و کارشناسان مشارکت‌کننده در مطالعه را نشان می‌دهد (جداول ۲ و ۳).

جدول ۲: مشخصات جمعیت‌شناختی نوجوانان مشارکت‌کننده در مطالعه (نگارندگان، ۱۴۰۴).
Tab. 2: Demographic characteristics of the adolescents participating in the study (Authors, 2025).

	نام مستعار	تاریخ تولد	پایه	رشته	نوع مدرسه	تحصیلات پدر	تحصیلات مادر
۱	محمد	۱۳۸۶	یازدهم	تجربی	غیرانتفاعی	فوق‌لیسانس	لیسانس
۲	علی	۱۳۸۶	یازدهم	ریاضی	غیرانتفاعی	سیکل	کارشناسی
۳	احمد	۱۳۸۶	دوازدهم	تجربی	غیرانتفاعی	دکتری	فوق‌لیسانس
۴	امیرعلی	۱۳۸۶	یازدهم	انسانی	غیرانتفاعی	دکتری	لیسانس
۵	علیرضا	۱۳۸۶	یازدهم	انسانی	غیرانتفاعی	دیپلم	لیسانس
۶	محمد مهدی	۱۳۸۷	دهم	انسانی	دولتی	دیپلم	دیپلم ناقص
۷	امیرمحمود	۱۳۸۶	دهم	انسانی	دولتی	لیسانس	لیسانس
۸	داریوش	۱۳۸۷	دهم	انسانی	دولتی	لیسانس	فوق‌لیسانس
۹	سینا	۱۳۸۵	دوازدهم	تجربی	سمپاد	دکتری	لیسانس
۱۰	علی	۱۳۸۵	دوازدهم	کامپیوتر	غیرانتفاعی	دیپلم	دیپلم
۱۱	ارام	۱۳۸۸	نهم	–	غیرانتفاعی	–	–
۱۲	رها	۱۳۸۶	دهم	گرافیک	دولتی	دیپلم	دیپلم
۱۳	غزل	۱۳۸۷	دهم	طراحی دوخت	دولتی	دیپلم	دیپلم
۱۴	روژان	۱۳۸۶	دهم	تربیت کودک	دولتی	دیپلم	–
۱۵	محیا	۱۳۸۹	هشتم	–	دولتی	دیپلم	لیسانس
۱۶	مهشید	۱۳۸۸	هشتم	–	دولتی	دیپلم	ششم
۱۷	هاجر	۱۳۸۹	هشتم	–	دولتی	–	–

۱۸	ملیکا	۱۳۸۸	هشتم	–	دولتی	دیپلم	دیپلم
۱۹	پرنیا گلی	۱۳۸۵	دوازدهم	گرافیک	دولتی	دیپلم	فوق‌لیسانس
۲۰	یلدا	۱۳۸۵	دوازدهم	گرافیک	دولتی	فوق‌لیسانس	لیسانس
۲۱	نرجس	۱۳۸۹	هفتم	–		–	–
۲۲	فاطمه	۱۳۸۵	دوازدهم	معارف	غیرانتفاعی		
۲۳	فائزه	۱۳۸۹	هفتم	–	غیرانتفاعی	–	–
۲۴	سبا	۱۳۸۵	دوازدهم	معماری	دولتی		
۲۵	هستی	۱۳۸۵	دوازدهم	گرافیک	دولتی	دیپلم	دیپلم

جدول ۳: اطلاعات کارشناسان مشارکت‌کننده در مطالعه (نگارندگان، ۱۴۰۴).
Tab. 3: Information on the experts participating in the study (Authors, 2025).

کد کارشناس	جنسیت	تحصیلات	دههٔ تولد	فرزند نسل زد
کارشناس ۱	آقا	دکتری جامعه‌شناسی	۵۰	❋
کارشناس ۲	آقا	دکتری روان‌شناسی	۵۰	
کارشناس ۳	خانم	دکتری روان‌شناسی	۶۰	❋
کارشناس ۴	خانم	کارشناسی علوم قران و حدیث	۶۰	
کارشناس ۵	آقا	کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی	۵۰	
کارشناس ۶	خانم	حوزوی	۴۰	❋
کارشناس ۷	آقا	کارشناسی ارشد کارآفرینی	۸۰	
کارشناس ۸	آقا	کارشناسی ارشد مدیریت	۷۰	
کارشناس ۹	آقا	دکتری ارتباطات	۷۰	
کارشناس ۱۰	خانم	–	۵۰	❋
کارشناس ۱۱	آقا	دکتری جامعه‌شناسی	۶۰	
کارشناس ۱۲	خانم	–	۵۰	❋
کارشناس ۱۳	خانم	دانشجوی کارشناسی روان‌شناسی	۸۰	
کارشناس ۱۴	آقا	کارشناسی ارشد مکانیک	۷۰	
کارشناس ۱۵	خانم	کارشناسی ارشد روان‌شناسی	۵۰	❋
کارشناس ۱۶	خانم	حوزوی و کارشناسی روان‌شناسی	۶۰	
کارشناس ۱۷	آقا	دانشجوی کارشناسی	۸۰	

۴. یافته‌های پژوهش

۴-۱. شناسایی عوامل مؤثر

مرحلهٔ اول تحلیل ساختاری شامل شناسایی عوامل مؤثر بر امید به آینده در نسل زِد می‌باشد. در این مرحله سعی‌شد تا با مطالعهٔ کلیهٔ نظریه‌ها و پژوهش‌های مرتبط، انجام مصاحبه‌های فردی و بحث‌های گروهی با جامعهٔ هدف و کارشناسان درک کافی اولیه از مسئله امید به آینده در نسل زِد فراهم شود. به‌منظور دست‌یابی به درک روشنی از عوامل مؤثر بر امید به آینده، عوامل از سه منبع اصلی شامل مرور نظام‌مند ۷۸ مقاله (مطالعات منتخب با بهره‌گیری از الگوی پریسما)، مصاحبه با ۱۷ کارشناس حوزه‌های جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و آموزش و مصاحبه با ۲۵ نوجوان نسل Z (متولدان نیمهٔ

دوم دههٔ ۱۳۸۰) در بافت شهری مشهد گردآوری شد. درمجموع، پس از حذف موارد هم‌پوش، مشابه و ترکیب عوامل دارای فضای مفهومی یکسان، ۹۱ عامل مؤثر بر امید به آینده استخراج شد که با تلفیق این سه منبع، عوامل نهایی برای تحلیل سیستمی انتخاب شدند که در جدول ۴، لیست این عوامل آمده است.

جدول ۴: عوامل مؤثر بر امید به آینده و منابع استناد (نگارندگان، ۱۴۰۴).
Tab. 4: Factors influencing hope for the future and their corresponding references (Authors, 2025).

ردیف	عوامل	منبع عامل		
		مقالات	کارشناسان	نوجوانان
۱	احساس ارزشمندی	*	*	
۲	احساس تنهایی		*	*
۳	احساس نابرابری اقتصادی		*	*
۴	احساس ناکامی	*	*	*
۵	استقلال آموزشی		*	
۶	اعتبار والدین	*	*	*
۷	اعتماد عمومی	*	*	*
۸	اقتدارگریزی		*	*
۹	اقتصاد دیجیتال		*	*
۱۰	الگو در دسترس		*	*
۱۱	امنیت اجتماعی	*	*	
۱۲	امنیت اقتصادی	*	*	*
۱۳	انزوای اجتماعی		*	
۱۴	انسجام اجتماعی	*	*	
۱۵	انسجام خانواده	*	*	
۱۶	انعطاف‌پذیری مدرسه	*	*	*
۱۷	انعطاف ساختاری	*	*	*
۱۸	انگیزش شغلی	*	*	*
۱۹	آسیب‌های اجتماعی	*	*	
۲۰	آگاهی سیاسی		*	*
۲۱	آنومی اجتماعی	*	*	
۲۲	بازنمایی از دین و تاریخ		*	*
۲۳	بازنمایی رسانه از واقعیت		*	*
۲۴	بیگانگی اجتماعی	*	*	
۲۵	پایگاه اقتصادی خانواده	*	*	*
۲۶	پذیرش تحولات اجتماعی فرهنگی		*	*
۲۷	تحریم و فیلترینگ		*	*
۴۷	سازگاری اجتماعی	*		
۴۸	سبک تربیتی والدین	*	*	*
۴۹	سرمایه معنایی	*	*	*
۵۰	سطح انتظارات	*	*	*
۵۱	سلامت روان	*	*	*
۵۲	سیاست‌زدگی		*	*
۵۳	سیاست‌گذاری	*	*	*
۵۴	شایسته‌سالاری	*	*	*
۵۵	شبکه تعاملات اجتماعی	*	*	*
۵۶	عاملیت معلم	*	*	*
۵۷	عاملیت نوجوان	*	*	*
۵۸	عدالت اجتماعی	*	*	*
۵۹	عدم شفافیت و فساد سیستماتیک		*	*
۶۰	علاقه به رشته تحصیلی	*	*	
۶۱	عوامل استرس‌زای محیطی	*	*	*
۶۲	غلبه مزیت ثروت در جامعه	*	*	*
۶۳	فرافکنی سیاسی	*	*	*
۶۴	فرصت‌های شغلی	*	*	*
۶۵	فشار تحصیلی	*	*	*
۶۶	فلسفیدن	*	*	*
۶۷	کار فرهنگی	*	*	
۶۸	کیفیت اوقات فراغت	*	*	*
۶۹	گسست بین‌نسلی	*	*	*
۷۰	گفتمان بین‌نسلی	*	*	*
۷۱	محدودیت اجتماعی	*	*	*
۷۲	محرومیت اجتماعی	*	*	*
۷۳	مرجعیت رسانه رسمی	*	*	*

۲۸	تحولات اجتماعی		*	*	۷۴	مسئولیت پذیری اجتماعی	*	
۲۹	تضاد دیجیتالیسم و واقعیت		*		۷۵	مشارکت اجتماعی	*	*
۳۰	تعاملات خانوادگی	*	*	*	۷۶	مشروعیت آموزش رسمی	*	*
۳۱	تعاملات سازنده با معلم	*	*	*	۷۷	مصرف رسانه	*	*
۳۲	تعلق اجتماعی	*	*	*	۷۸	معنویت	*	*
۳۳	تعلق به نهاد آموزشی	*	*	*	۷۹	مقبولیت اجتماعی	*	*
۳۴	توانمندی	*	*	*	۸۰	موانع کسب‌و کار		*
۳۵	توسعه اجتماعی	*	*	*	۸۱	ناامنی روانی	*	*
۳۶	حفظ کرامت نوجوان	*	*	*	۸۲	ناامیدی گروه‌های مرجع	*	*
۳۷	حمایت اجتماعی	*	*		۸۳	نابسامانی اقتصادی		*
۳۸	حمایت خانوادگی	*	*	*	۸۴	ناپایداری ساختارهای دیجیتال		*
۳۹	خاطره مشترک		*		۸۵	ناسازگاری رفتاری در منصب قدرت	*	*
۴۰	خردجمعی دیجیتال		*	*	۸۶	نشاط اجتماعی	*	*
۴۱	خلاقیت	*	*	*	۸۷	نوآوری آموزشی	*	*
۴۲	دین‌داری	*	*	*	۸۸	هدفمندی	*	*
۴۳	روان‌درمانی	*	*		۸۹	هنجارهای اجتماعی	*	*
۴۴	زیرساخت های نهادی	*	*	*	۹۰	هویت	*	*
۴۵	زیست‌جهان رسانه‌ای		*		۹۱	هویت دیجیتال	*	*
۴۶	ساختارهای اجتماعی فرهنگی		*	*				

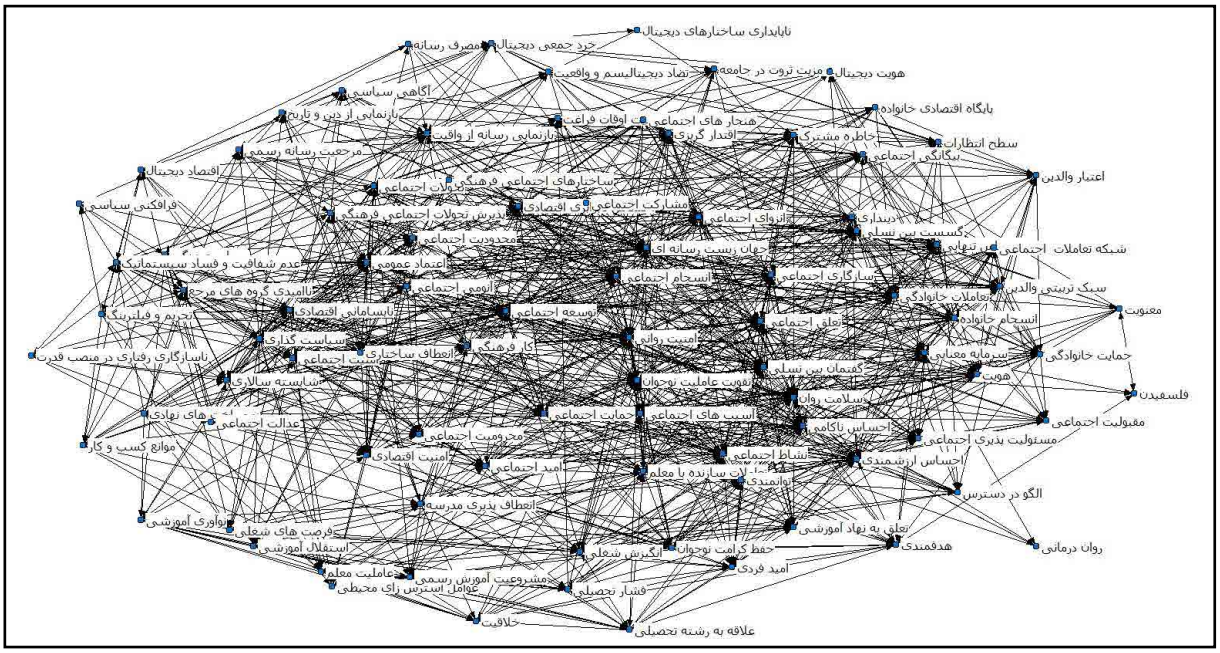
۴-۲. ایجاد ماتریس اثرات متقابل و مدل‌سازی ساختار روابط عوامل مؤثر

پس از استخراج عوامل مؤثر بر امید به آینده در نوجوانان نسل زد، در چند مرحله باتوجه به مصاحبه‌ها، نتایج مقالات علمی و نظرات نخبگان اقدام به تشکیل ماتریس اثرات متقابل شد. به این صورت که عوامل را در یک ماتریس ۹۱ در ۹۱ قرار داده شد و شدت تأثیر مستقیم بین هر دو عامل از صفر (بدون تأثیر) تا ۳ (تأثیر قوی) مشخص گردید. در این مرحله به‌منظور اطمینان از اعتبار روابط بین عوامل از یک گروه نخبگانی برای بررسی مجدد روابط و اصلاح ماتریس اثرات متقابل استفاده شد. نمودار ۲، طراحی مدل‌سازی ساختار روابط عوامل مؤثر بر امید به آینده را نشان می‌دهد که توسط نرم‌افزار Ucinet ترسیم شده است و نمایان‌گر پیچیدگی روابط میان عوامل شناسایی‌شده می‌باشد.

۴-۳. تحلیل و دسته‌بندی متغیرها؛ شناسایی عوامل کلیدی

هم‌چنان‌که در بخش روش توضیح داده شد، در تحلیل ساختاری، هدف شناسایی عوامل کلیدی با استفاده از اثرات مستقیم و غیرمستقیم عوامل بر یکدیگر است. این روش براساس تحلیل ماتریس اثرات متقابل به تحلیل روابط و تعاملات بین عوامل می‌پردازد. نتایج این تحلیل به‌صورت شناسایی عوامل کلیدی که بیشترین تأثیر را بر سایر عوامل دارند و هم‌چنین عواملی که به‌شدت تحت‌تأثیر دیگر عوامل قرار می‌گیرند، قابل مشاهده است. در جدول ۵، عوامل مهم اثرگذار و اثرپذیر به‌ترتیب اولویت و به‌صورت مستقیم و غیرمستقیم آورده شده است.

هم‌چنان‌که جدول فوق نشان می‌دهد سیاست‌گذاری با بالاترین ضریب در اثرگذاری مستقیم (۲۹۳) و غیرمستقیم (۲۹۸) به‌عنوان اصلی‌ترین متغیر پیش‌ران[۵۳] در سیستم امید به آینده مطرح است. این عامل جایگاه علّی بنیادین دارد و نشان می‌دهد که اصلاح یا تقویت سیاست‌گذاری می‌تواند بر بسیاری از مؤلفه‌های دیگر اثرگذار باشد. زیست‌جهان رسانه‌ای (۲۷۷ مستقیم و ۲۲۱ غیرمستقیم) نیز به‌عنوان یک متغیر پیش‌ران فرهنگی-ارتباطی نقش بسیار مهمی دارد، و تأثیر آن



نمودار ۲: شبکه روابط بین عوامل مؤثر بر امید به آینده با استفاده از نرم‌افزار Ucinet (نگارندگان، ۱۴۰۴).

Graph. 2: Network of relationships among the factors influencing hope for the future using UCINET software (Authors, 2025)..

جدول ۵: میزان اثرگذاری مستقیم و غیرمستقیم عوامل مؤثر بر امید به آینده (۲۰ عامل اول) (نگارندگان، ۱۴۰۴).

Tab. 5: The level of direct and indirect influence of the factors affecting hope for the future (top 20 factors), (Authors, 2025)..

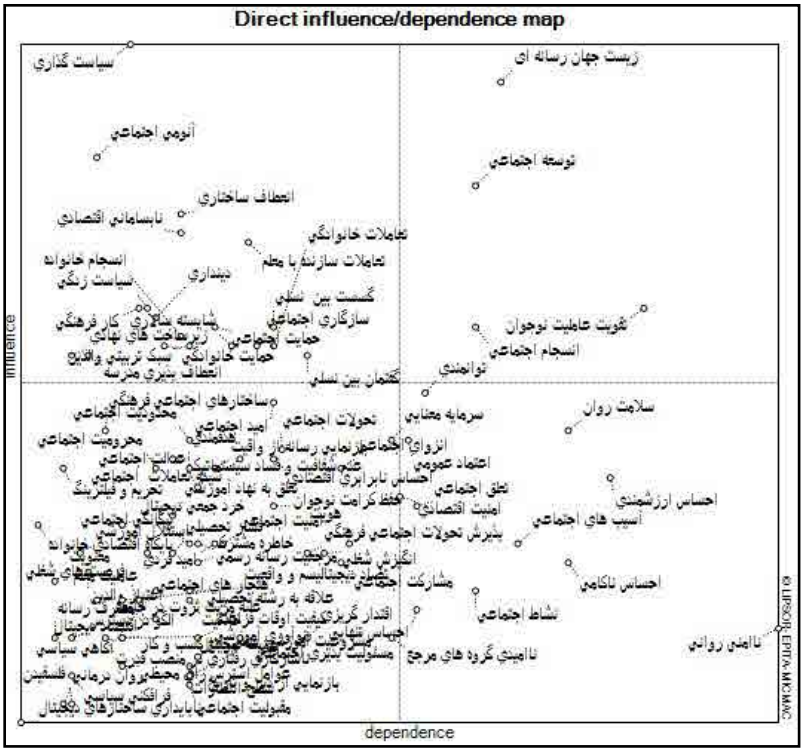
رتبه	اثرگذاری				اثرپذیری			
	مستقیم		غیرمستقیم		مستقیم		غیرمستقیم	
	عامل	ضریب	عامل	ضریب	عامل	ضریب	عامل	ضریب
1	سیاست‌گذاری	293	سیاست‌گذاری	298	امنیت روانی	360	امنیت روانی	376
2	زیست‌جهان رسانه‌ای	277	تحولات اجتماعی	288	تقویت عاملیت نوجوان	297	احساس ارزشمندی	359
3	آنومی اجتماعی	246	آنومی اجتماعی	277	احساس ارزشمندی	281	سلامت روان	357
4	تحولات اجتماعی	234	انعطاف ساختاری	226	احساس ناکامی	262	احساس ناکامی	330
5	انعطاف ساختاری	223	نابسامانی اقتصادی	223	سلامت روان	262	تقویت عاملیت نوجوان	330
6	نابسامانی اقتصادی	215	زیست‌جهان رسانه‌ای	221	آسیب‌های اجتماعی	238	نشاط اجتماعی	302
7	تعاملات سازنده با معلم	211	گسست بین‌نسلی	213	زیست‌جهان رسانه‌ای	230	آسیب‌های اجتماعی	284
8	تقویت عاملیت نوجوان	183	گفتمان بین‌نسلی	211	انسجام اجتماعی	219	تحولات اجتماعی	231
9	سیاست‌زدگی	183	شایسته‌سالاری	209	تحولات اجتماعی	219	احساس تنهایی	227
10	کار فرهنگی	183	سازگاری اجتماعی	201	نشاط اجتماعی	219	تحولات اجتماعی	224
11	دین‌داری	180	تعاملات سازنده با معلم	194	توانمندی	195	هویت	214
12	انسجام اجتماعی	176	انسجام خانواده	193	احساس تنهایی	191	زیست‌جهان رسانه‌ای	214
13	حمایت اجتماعی	176	تعاملات خانوادگی	192	تحولات اجتماعی	191	توانمندی	207
14	گسست بین‌نسلی	176	انسجام اجتماعی	192	اعتماد عمومی	187	انسجام اجتماعی	205
15	انسجام خانواده	172	سبک تربیتی والدین	190	امنیت اقتصادی	183	مشارکت اجتماعی	200
16	تعاملات خانوادگی	168	کار فرهنگی	177	سرمایه معنایی	180	انگیزش شغلی	198
17	حمایت خانوادگی	168	دین‌داری	173	ناامیدی گروه‌های مرجع	180	سرمایه معنایی	178
18	سازگاری اجتماعی	168	تقویت عاملیت نوجوان	170	هویت	160	ناامیدی گروه‌های مرجع	164
19	سبک تربیتی والدین	168	زیرساخت‌های نهادی	169	انزوای اجتماعی	156	مسئولیت‌پذیری اجتماعی	157
20	شایسته‌سالاری	168	حمایت اجتماعی	167	مشارکت اجتماعی	156	حفظ کرامت نوجوان	155

بیشتر ازطریق بازنمایی آینده و احساسات جمعی القاشده در رسانه‌ها عمل می‌کند. آنومی اجتماعی، تحولات اجتماعی و انعطاف ساختاری در مراتب بعدی قرار دارند که اغلب به ساختارهای کلان اجتماعی و انسجام یا گسست جامعه مربوط‌اند. آنومی، هم در اثرگذاری مستقیم (۲۴۶) و هم غیرمستقیم (۲۷۷)، جایگاه بالایی دارد که نشان‌دهندهٔ قدرت تأثیر اختلالات هنجاری بر سایر عوامل است.

از سوی دیگر امنیت روانی با بالاترین ضریب در هر دو نوع اثرپذیری (۳۶۰ مستقیم و ۳۷۶ غیرمستقیم) در صدر قرار دارد و به‌عنوان خروجی اصلی[۵۴] سیستم شناخته می‌شود. به این‌معنا که امنیت روانی به‌شدت تحت‌تأثیر سایر متغیرهاست. احساس ارزشمندی فردی و سلامت روان نیز در رتبه‌های بالای اثرپذیری قرار دارند، که نشان می‌دهد متغیرهای روان‌شناختی و معنابخش، بیشتر از آن‌که کنش‌گر باشند، واکنش‌پذیرند. احساس ناکامی، نشاط اجتماعی و تقویت عاملیت نوجوان نیز از عوامل نهایی نسبتاً حساس هستند که وضعیت آن‌ها به‌شدت تابعی از شرایط اجتماعی، خانوادگی و ساختاری است.

برخی متغیرها، مانند گسست بین‌نسلی، سبک تربیتی والدین، شایسته‌سالاری، دین‌داری و کار فرهنگی بیشتر در سطوح میانی و پایین‌تر جدول دیده می‌شوند، ولی نقش آن‌ها به‌صورت غیرمستقیم و تدریجی در شکل‌گیری امید به آینده ظاهر می‌شود. اثرگذاری آن‌ها معمولاً با واسطه‌گری متغیرهای دیگر محقق می‌شود (مانند تعاملات خانوادگی یا سلامت روان).

در ادامه نمودارهای برحسب اثرگذاری و اثرپذیری مستقیم و غیرمستقیم آمده است. نمودار ۳ «نقشهٔ اثرگذاری/اثرپذیری مستقیم» که خروجی تحلیل میک‌مک برای عوامل مؤثر بر «امید به آینده» است، تصویری از جایگاه سیستمی متغیرها در نظام علّی و ساختاری این پدیده ترسیم می‌کند. این نمودار بر پایهٔ دو محور افقی (اثرپذیری) و عمودی (اثرگذاری) طراحی‌شده و چهار ناحیهٔ اصلی را متمایز می‌سازد که هرکدام حاوی معنا و نقش متفاوتی برای متغیرهاست. تحلیل این نمودار، امکان درک عمیق‌تری از مسیرهای علی و راهبردهای مداخله‌ای برای تقویت امید اجتماعی را فراهم می‌سازد.



نمودار ۳: وضعیت تأثیرگذاری و تأثیرپذیری مستقیم عوامل(نگارندگان، ۱۴۰۴).

Graph. 3: Status of the direct influence and dependence of the factors (Authors, 2025).

عوامل تعیین‌کننده: در بخش بالا-چپ نمودار، متغیرهایی قرار دارند که از اثرگذاری بالایی برخوردارند، اما خود کمتر از سایر متغیرها تأثیر می‌پذیرند. این ناحیه به متغیرهای «پیش‌ران» اختصاص دارد. در صدر این متغیرها، «سیاست‌گذاری» قرار دارد که با فاصله‌ای قابل‌توجه در گوشهٔ بالای چپ نمودار جای‌گرفته است و نشان می‌دهد مهم‌ترین منشأ علّی در نظام امید به آینده، نحوهٔ تصمیم‌گیری‌ها و برنامه‌ریزی‌های کلان کشور است. پس از آن، «آنومی اجتماعی»، «انعطاف ساختاری» و «نابسامانی اقتصادی» در این ناحیه دیده می‌شوند که نشان‌دهندهٔ وضعیت نابسامان و بی‌نظمی در نظم اجتماعی و اقتصادی‌اند؛ وضعیتی که مستقیماً بر آینده‌نگری و ثبات ذهنی نوجوانان و جوانان تأثیر می‌گذارد. جایگاه این متغیرها نشان می‌دهد که سیاست‌گذاری نادرست، همراه با گسترش آنومی و آشفتگی اقتصادی و انسداد ساختاری نقش کلیدی در تضعیف امید به آینده دارد.

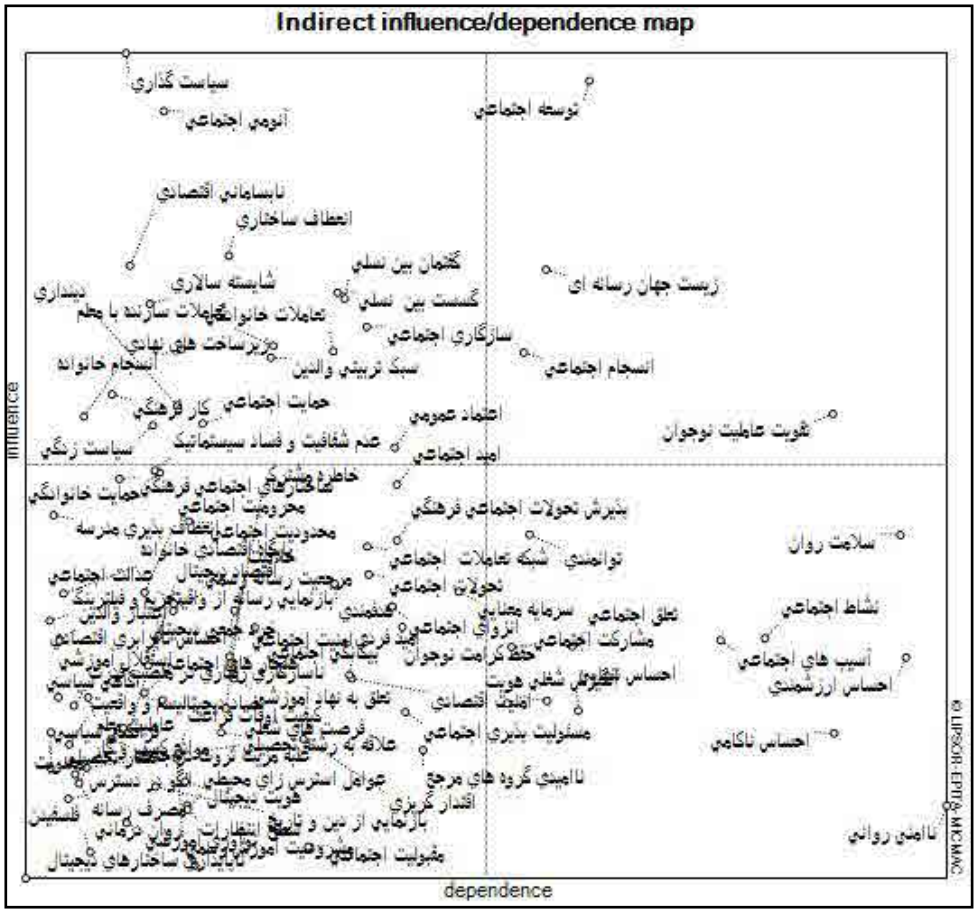
عوامل دوگانه یا واسط: در ناحیهٔ بالا-راست، متغیرهایی دیده می‌شوند که هم اثرگذارند و هم اثرپذیر. این متغیرها را می‌توان متغیرهای «میانی» یا «پیوندی» نامید. آن‌ها حلقه‌های واسطی هستند که به‌واسطهٔ پیوند با سایر عوامل، در نظام کنش و واکنش سیستم نقش محوری دارند. ازجمله این متغیرها می‌توان به «زیست‌جهان رسانه‌ای»، «توسعهٔ اجتماعی»، «تقویت عاملیت نوجوان» و «انسجام اجتماعی» اشاره کرد. موقعیت این متغیرها در نمودار، آن‌ها را به نقاطی تبدیل کرده است که هم از ساختارهای کلان سیاسی، اجتماعی و فرهنگی تأثیر می‌پذیرند و هم بر خروجی‌هایی چون سلامت روان، نشاط اجتماعی و احساس ارزشمندی تأثیر می‌گذارند؛ برای مثال، «زیست‌جهان رسانه‌ای» به‌عنوان محیطی که نوجوان در آن با روایت‌ها، ارزش‌ها و تصویرهای گوناگون از آینده مواجه می‌شود، هم متأثر از سیاست‌ها و شرایط اجتماعی است و هم خودش نقشی پررنگ در شکل‌دهی به امید یا ناامیدی بازی می‌کند. همین‌امر دربارهٔ «توسعهٔ اجتماعی» نیز صادق است که با جایگاهی ناپایدار در سیستم، می‌تواند باعث تسریع یا کند شدن تغییرات کلیدی در نظام ارزش‌ها، اعتماد و انتظارات آینده شود.

عوامل وابسته: در ناحیهٔ پایین-راست نمودار، متغیرهایی با اثرگذاری پایین و اثرپذیری بالا قرار گرفته‌اند که آن‌ها را باید «متغیرهای وابسته» یا «خروجی‌های سیستم» دانست. متغیرهایی مانند: «سلامت روان»، «احساس ارزشمندی»، «احساس ناکامی»، «آسیب‌های اجتماعی»، «ناامیدی گروه‌های مرجع» و «نشاط اجتماعی» در این بخش دیده می‌شوند. این متغیرها عمدتاً از نتایج و پیامدهای وضعیت سایر متغیرهای علّی و میانی هستند. به‌بیان دیگر، اگر سیاست‌گذاری، رسانه، تعاملات اجتماعی و تحولات فرهنگی در مسیر مثبت هدایت شوند، این متغیرها نیز در جهت تقویت امید، آرامش روانی، احساس مؤثر بودن و تعلق اجتماعی رشد خواهند کرد؛ بنابراین، تغییر در این حوزه‌ها بدون مداخله بر متغیرهای بالادستی امکان‌پذیر نیست و نباید مداخلات تنها به این متغیرها محدود شود.

عوامل مستقل: در ناحیهٔ پایین-چپ، مجموعه‌ای از متغیرها با اثرگذاری و اثرپذیری پایین دیده می‌شوند که بیشتر به‌عنوان متغیرهای «مستقل یا خنثی» شناخته می‌شوند. این متغیرها یا نقش محدودی در سیستم علّی دارند یا در این مدل خاص جایگاه پررنگی نیافته‌اند. گاه نیز ممکن است در شرایط خاص یا در زیرگروه‌های اجتماعی معنا و اثر بیشتری بیابند. با این‌حال، تحلیل استراتژیک آن‌ها نیازمند بررسی بیشتر در سطح خُرد و بسترهای زمینه‌ای است.

درمجموع، نقشهٔ علّی حاضر نشان می‌دهد که پدیدهٔ امید به آینده به‌شدت ساختاری، سیستماتیک و چندلایه است. متغیرهایی چون: سیاست‌گذاری، نظم اجتماعی، رسانه و توانمندی نوجوان، شکل‌دهندهٔ زیرساخت‌های امید هستند؛ درحالی‌که احساس ارزشمندی، امنیت روانی، نشاط و آسیب‌های اجتماعی برونداد‌های این ساختارند. از این‌رو، هرگونه برنامه‌ریزی برای ارتقای امید به آینده باید با شناسایی و مدیریت متغیرهای پیش‌ران آغاز شده، ازطریق متغیرهای میانی پیگیری شود و نهایتاً در خروجی‌هایی چون سلامت روان و احساس ارزشمندی ارزیابی گردد. این رویکرد می‌تواند راهبردی مؤثر و علمی برای مداخله در نظام اجتماعی-فرهنگی امید و آینده‌نگری در جامعه باشد.

نمودار ۴، «نقشهٔ اثرگذاری/اثرپذیری غیرمستقیم» یکی دیگر از خروجی‌های تحلیل میک‌مک است که روابط غیرمستقیم میان متغیرها را به تصویر می‌کشد. این روابط برخلاف اثرات مستقیم، ازطریق زنجیره‌های واسطه‌ای میان متغیرها شکل می‌گیرند و به تحلیل پویایی‌های پنهان و ساختارهای عمیق‌تر سیستم کمک می‌کنند.

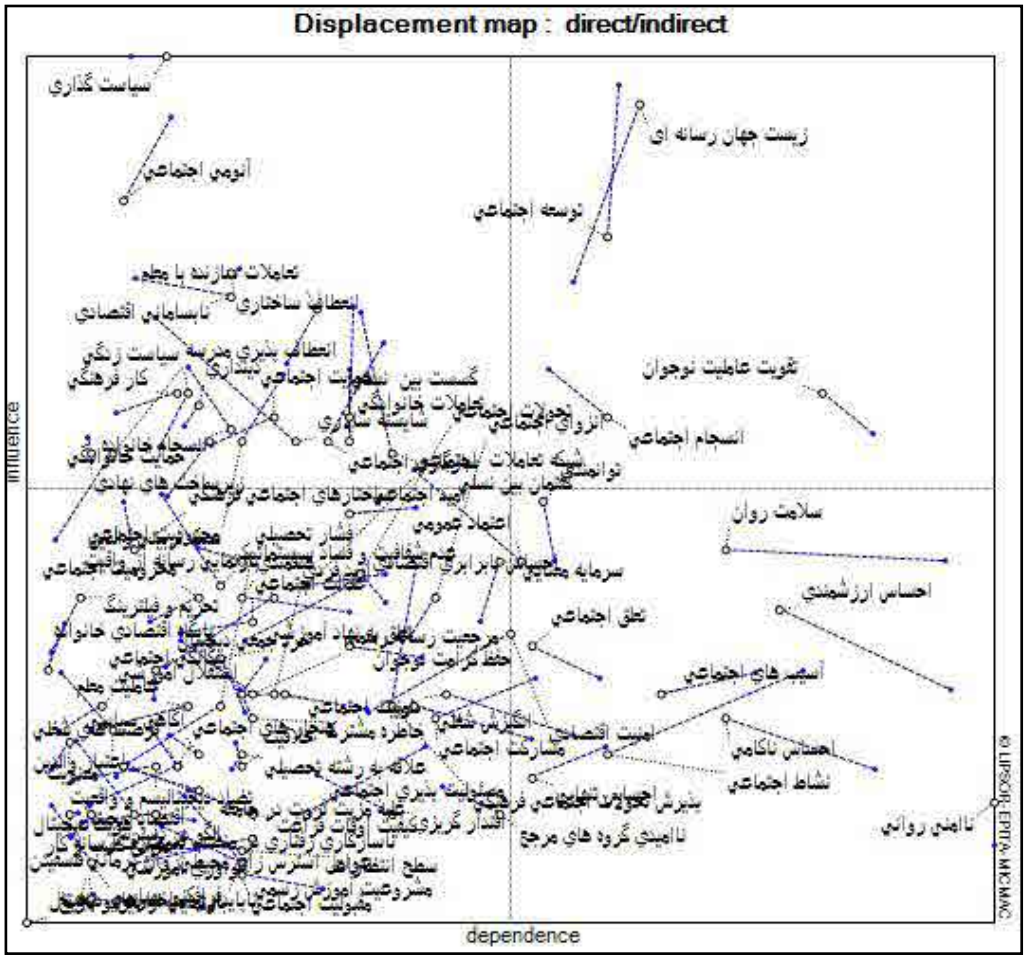


نمودار ۴: وضعیت تأثیرگذاری و تأثیرپذیری غیرمستقیم عوامل (نگارندگان، ۱۴۰۴).
Graph. 4: Status of the indirect influence and dependence of the factors (Authors, 2025).

براساس نمودار سیاست‌گذاری و آنومی اجتماعی هم‌چنان در ناحیهٔ بالای چپ قرار دارند، یعنی بالاترین اثرگذاری غیرمستقیم را دارند. این تثبیت جایگاه نشان می‌دهد که حتی در زنجیره‌های پیچیده‌تر علّی، این دو عامل نقشی راهبردی دارند. توسعهٔ اجتماعی، زیست‌جهان رسانه‌ای، انسجام اجتماعی و تقویت عاملیت نوجوان در ناحیهٔ بالای راست جای‌گرفته‌اند و متغیرهای «پیوندی دووجهی» محسوب می‌شوند. آن‌ها هم از ساختارها تأثیر می‌پذیرند و هم در شکل‌دادن به متغیرهای نهایی سیستم مشارکت دارند. در ناحیهٔ پایین-راست، متغیرهایی چون: سلامت روان، نشاط اجتماعی، احساس ارزشمندی، احساس ناکامی و امنیت روانی قرار دارند که بیشترین اثرپذیری غیرمستقیم را دارند، ولی نقش مؤثری در اثرگذاری غیرمستقیم بر سایر متغیرها ندارند. این جایگاه نشان می‌دهد که این عوامل «خروجی نهایی سیستم» محسوب می‌شوند و به‌ویژه در زنجیره‌های بلندمدت و میانجی‌ها تأثیر می‌پذیرند. موقعیت متغیرهایی مانند: گسست بین‌نسلی، انعطاف ساختاری، شایسته‌سالاری، دین‌داری و تعاملات سازنده با معلم در ناحیهٔ میانی چپ، حاکی از آن است که این عوامل در تثبیت و انتقال اثرات غیرمستقیم نقش دارند، ولی در خود سیستم، نسبتاً باثبات‌اند و کمتر دچار دگرگونی می‌شوند.

این نمودار نشان می‌دهد که اثرگذاری بسیاری از متغیرهای مهم، نَه به‌طور مستقیم بلکه از مسیرهای پیچیده و غیرمستقیم صورت می‌گیرد؛ به‌طورمثال، باتوجه به نمودار اثرگذاری/اثرپذیری مستقیم، عامل اعتماد عمومی جزو متغیرهای تأثیرپذیر است، اما در تأثیرات غیرمستقیم این متغیر تبدیل به متغیر تعیین‌کننده می‌شود. این مهم به این‌معنا است که در مدت‌زمان کوتاه، اعتماد عمومی تأثیرپذیر از دیگر عوامل است اما با گذر زمان و انباشت اعتماد عمومی این عامل تبدیل به یکی از عوامل اثرگذار در سیستم می‌گردد. هم‌چنین متغیر زیست‌جهان‌رسانه‌ای در تأثیرات مستقیم از تأثیرگذاری بالایی برخوردار است و فوق توسعهٔ اجتماعی قرار دارد. اما در گذر زمان و در روابط غیرمستقیم، این دو متغیر به‌لحاظ جایگاه جای یکدیگر را گرفته و توسعهٔ اجتماعی در اثرات غیرمستقیم اثرگذاری خود را اعمال می‌نماید. در طراحی مداخله‌ها، توجه به این پیوندهای غیرمستقیم می‌تواند منجر به تأثیرات عمیق‌تر و پایدارتر شود. براساس نمودار، اگرچه سیاست‌گذاری و آنومی اجتماعی در نمودار مستقیم مهم بودند، اما در ای‌جا روشن‌تر می‌شود که نفوذ آن‌ها حتی ازطریق متغیرهای میانی و فرهنگی نیز ادامه دارد و باید به‌عنوان عوامل ریشه‌ای در مداخلات بلندمدت موردتوجه قرار گیرند.

نمودار ۵، جابه‌جایی اثرگذاری و اثرپذیری مستقیم و غیرمستقیم عوامل مؤثر بر امید به آینده را نشان می‌دهد. براساس نمودار هرچند تفاوت‌هایی در جایگاه عوامل در بررسی اثرات مستقیم و غیرمستقیم وجود دارد، ولی در کل موقعیت عوامل تغییر چندانی ندارد و قدرت تأثیرگذاری و تأثیرپذیری عوامل تقریباً مشابه می‌باشد.



نمودار ۵: تغییر موقعیت عوامل در تأثیرگذاری/تأثیرپذیری مستقیم و غیرمستقیم (نگارندگان، ۱۴۰۴).

Graph. 5: Changes in the position of factors in terms of direct and indirect influence–dependence (Authors, 2025).

۵. نتیجه‌گیری

امید اجتماعی به‌عنوان یکی از عناصر بنیادین توسعه و پایداری جوامع، نقش تعیین‌کننده‌ای در تقویت انسجام اجتماعی و کاهش تنش‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی ایفاء می‌کند. در جامعهٔ ایرانی، امید اجتماعی نه‌تنها به‌مثابه یک سازهٔ چندبُعدی شناخته می‌شود، بلکه به‌عنوان عاملی کلیدی در ایجاد نشاط اجتماعی و تعامل سازندهٔ میان افراد مطرح است. با این‌حال، چالش‌هایی نظیر کاهش اعتماد عمومی، افزایش فردگرایی و ضعف در مهارت‌های گفت‌وگو، سطح امید اجتماعی را تحت‌تأثیر قرار داده و پیامدهای منفی در رفتارهای اجتماعی، ازجمله افزایش نفرت، خشونت و مهاجرت را به‌همراه داشته است (خانیکی، ۱۳۹۸).

از دیدگاه اندیشمندان برجستهٔ جامعه‌شناسی ایران، جامعه هم‌چنان ظرفیت‌های لازم برای تقویت امید اجتماعی را داراست. وجود نشانه‌هایی از تضاد، تنش و پویایی در جامعه، حاکی از تداوم ظرفیت آرزومندی است که می‌تواند زمینه‌ساز پیشرفت و تغییرات مثبت باشد (فاضلی، ۱۳۹۸). با این‌حال، در جامعهٔ ایرانی بیش از آن‌که ایدهٔ امید اجتماعی به نظام اجتماعی فرهنگی سیاسی و اقتصادی وارد شده باشد ایدهٔ ناامیدی گفتمان غالب بوده است. هم روشنفکران ایرانی و هم متخصصان علوم اجتماعی چندان به ایدهٔ امید اجتماعی توجه‌نداشته‌اند (مالمیر و همکارن، ۱۳۹۸)؛ بنابراین پژوهش حاضر بر تکثیر گفتمان بین‌رشته‌ای امید در یک بستر سیستمی تمرکز کرده است.

جامعهٔ مورد بررسی پژوهش، نوجوانان نسل زِد بودند که به‌عنوان نسلی نوظهور، با درخواست برای بهره‌گیری از ظرفیت‌های اجتماعی و امید به آینده‌ای بهتر، ما را ملزم به برنامه‌ریزی‌های هدفمند می‌کنند. این برنامه‌ریزی‌ها باید به‌گونه‌ای باشد که ضمن حفظ هویت فرهنگی و اجتماعی، بسترهای لازم برای توسعه و پیشرفت را فراهم کرده و هماهنگی بیشتری با تغییرات جهانی ایجاد نماید. می‌توان برآمدن مسئله امید در شرایط فعلی را به‌میزان قابل‌توجهی بازتاب ناامیدی اقشار مختلف جامعه از نسخه‌های امیدبخش موجود در جامعه یا به تعبیر «رزتی» (۱۴۰۰) پیش‌گویی‌های ناکام[۵۵] دانست.

در این‌راستا، تحلیل امید اجتماعی باید فراتر از نگاه‌های تک‌بُعدی باشد و با بهره‌گیری از نظریات پیچیدگی و روش‌های سیستمی، این مفهوم را به‌عنوان یک سیستم پویا مورد بررسی قرار دهد. توجه به مؤلفه‌هایی نظیر اعتماد، ظرفیت آرزومندی، پویایی‌های اجتماعی، و گفتمان‌های امیدبخش در سیاست، فرهنگ و اقتصاد می‌تواند به بازسازی و تقویت امید اجتماعی منجر شود. تقویت سرمایهٔ معنایی و ایجاد احساس عاملیت درمیان نوجوانان نسل زد، از راهبردهای کلیدی در این مسیر به‌شمار می‌رود؛ زیرا هر چه عاملیت و مسئولیت‌پذیری آنان افزایش یابد، تعلق اجتماعی بیشتری احساس خواهند کرد و نقش فعال‌تری در ساخت آینده ایفاء خواهند نمود. احساس تعلق یا برخورداری از نقش و جایگاه در خانواده و جامعه و جهان برای تحول به‌هنجار شخصیت ضروری است و شاید یکی از مهم‌ترین انگیزه‌های بشر باشد (آزادفلاح، ۱۳۹۷).

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که امید به آینده در نوجوانان نسل زِد در ایران، در بستری پیچیده و پویا شکل می‌گیرد که به‌طور هم‌زمان از نیروهای محرک، موانع ساختاری و تعاملات دوگانه متأثر است. تحلیل ساختاری آشکار کرد که برخی عوامل دوگانه -ازجمله زیست‌جهان رسانه‌ای، توسعهٔ اجتماعی، انسجام اجتماعی، عاملیت نوجوان و توانمندی- نه‌تنها بر سایر مؤلفه‌های سیستم اثرگذارند، بلکه به‌شدت از تغییرات محیطی و نهادی تأثیر می‌پذیرند. این موقعیت دوگانه آن‌ها را به نقاط حساس و شکننده‌ای تبدیل کرده که هرگونه مداخله یا غفلت در آن‌ها می‌تواند زنجیره‌ای از تحولات مثبت یا منفی در کل سیستم ایجاد کند.

شناسایی سیاست‌گذاری و آنومی اجتماعی به‌عنوان پیش‌ران‌های کلیدی، پیام روشنی دارد؛ بدون اصلاح و بازتعریف سیاست‌ها در حوزه‌های آموزش، فرهنگ، رسانه و عدالت اجتماعی، و بدون مهار روندهای گسترش‌یابندهٔ بی‌هنجاری، هرگونه اقدام مقطعی برای ارتقای امید در نوجوانان، درنهایت به نتیجه‌ای پایدار منجر نخواهد شد. در نقطهٔ مقابل، متغیرهایی چون: سلامت روان، احساس ارزشمندی، نشاط و اعتماد عمومی بیشتر بازتاب شرایط

موجودند تا موتور محرک تغییر؛ بنابراین، بهبود آن‌ها مستلزم تحول در ساختارها و پیش‌ران‌هاست نه صرفاً اقدامات فردی یا برنامه‌های کوتاه‌مدت.

در پژوهش حاضر، یافته‌های ما در زمینهٔ امید به آینده در نسل زِد را می‌توان با نظریهٔ امید اسنایدر و مدل سیستمی توسعه‌یافتهٔ کلا و همکاران (۲۰۲۲) تطبیق داد. نوجوانانی که دارای اهداف روشن و تفکر عاملیت قوی بودند، امید بیشتری به آینده نشان دادند. هم‌چنین، یافته‌های ما نشان‌داد که توانمندی خلق مسیرهای جایگزین و انعطاف‌پذیری در مواجهه با موانع، نقش مهمی در تقویت امید دارد که با مؤلفه تفکر مسیر در نظریهٔ اسنایدر هم‌خوانی دارد. با این‌حال، امید تنها یک فرآیند فردی نیست، بلکه به‌شدت تحت‌تأثیر عوامل اجتماعی، فرهنگی، و اقتصادی قرار دارد. در این راستا، مدل توسعه‌یافته کلا و همکاران (۲۰۲۲) که «قدرت جمعی» را به نظریهٔ اسنایدر اضافه کرده است، تطابق بیشتری با نتایج پژوهش ما دارد. برمبنای مدل سیستمی کلا و همکاران (۲۰۲۲)، «قدرت جمعی» -یعنی ظرفیت کنش هماهنگ و هم‌افزای گروه‌ها و نهادها برای ایجاد تغییر- حلقهٔ مفقودهٔ سیاست‌گذاری‌های کنونی در حوزهٔ امید است. نتایج این پژوهش تأکید می‌کند که هرگونه مداخلهٔ مؤثر باید به‌موازات تقویت توانمندی فردی، به بازسازی بافت‌های اجتماعی، بازتعریف نقش رسانه‌ها و ایجاد حس تعلق و مشارکت جمعی بپردازد. این یعنی امید نباید صرفاً به‌عنوان ویژگی روانی فرد، بلکه به‌عنوان یک سرمایهٔ اجتماعی پویا و محصول رابطهٔ متقابل فرد و ساختار دیده شود.

شاید مهم‌ترین وجه تفاوت نوجوان نسل زِد با نوجوانان نسل‌های گذشته مربوط به فرآیند هویت‌یابی آن‌ها است. هویت، در ساده‌ترین شکل خود، پاسخی به سؤال «من کیستم؟» (اکبری، ۱۳۹۵) است. هویت جهت‌دهندهٔ رفتار ماست و هرلحظه بخشی از آن‌را به‌کار می‌گیریم تا بتوانیم با دیگران ارتباط برقرار کنیم. نوجوانان امروزی در مواجهه با منابع هویت‌یابی متنوع و گسترده‌ای قرار دارند که از شرق (مانند انیمه‌های چندصد قسمتی) تا غرب (سریال‌های متنوع جهانی) را شامل می‌شود. حتی در داخل کشور نیز مرجع اصلی دیگر رسانه ملی نیست؛ بلکه شبکه‌های خانگی، بلاگرها و چهره‌های رسانه‌ای سبک زندگی خود را به‌نمایش می‌گذارند و صداهای متنوع‌تری به گوش می‌رسد؛ بنابراین نسل زِد در ایران در فرآیند هویت‌یابی با چالش‌ها و فرصت‌های بی‌سابقه‌ای روبه‌روست. آن‌ها در معرض منابع متکثر هویت -از فرهنگ‌های جهانی تا جریان‌های محلی و از رسانه‌های تعاملی بین‌المللی تا پلتفرم‌های بومی- قرار دارند. این تنوع اگرچه ظرفیت غنی‌سازی هویت و افزایش سرمایهٔ فرهنگی را دارد، اما در غیاب انسجام اجتماعی و نظام‌های معنادارکنندهٔ بومی، می‌تواند به سردرگمی، ازخودبیگانگی و تضعیف پیوندهای جمعی بی‌انجامد. این وضعیت مستقیماً بر امید به آینده تأثیر می‌گذارد؛ زیرا نوجوانی که تصویر روشنی از جایگاه خود در جامعه ندارد، کمتر می‌تواند اهداف بلندمدت و مسیرهای تحقق آن‌را تصور و دنبال کند.

درنهایت، تحلیل ما نشان می‌دهد که امید و ناامیدی در نوجوانان نسل زِد دو قطب جداگانه نیستند، بلکه هم‌زمان و در تعامل شکل می‌گیرند. این نوسان می‌تواند منبع خطر یا فرصت باشد: خطر، اگر بی‌هنجاری‌ها و گسست‌های اجتماعی تثبیت شوند؛ فرصت، اگر این انرژی نارضایتی به‌سمت تغییرات مثبت و خلق آینده‌ای معنادار هدایت گردد. مسئولیت سیاست‌گذاران، نهادهای مدنی و متخصصان علوم اجتماعی این است که این فرصت را بالفعل کنند.

سپاسگزاری

نویسندگان برخود لازم می‌دانند از زحمات و حسن توجه داوران دوفصلنامهٔ پژوهش‌های جامعه‌شناسی معاصر، تشکر و قدردانی نمایند.

درصد مشارکت نویسندگان

نویسندگان اعلام می‌دارند باتوجه به این‌که این مقاله از پایان‌نامهٔ کارشناسی‌ارشد استخراج شده است، نگارش بر عهدهٔ نویسندهٔ اول و راهنمایی آن بر عهدهٔ نویسندهٔ دوم و سوم قرار داشته است.

تضاد منافع

نویسندگان با رعایت اصول اخلاقی انتشار در ارجاع‌دهی و عدم استفاده از هوش مصنوعی در نگارش و تحلیل‌های آن، نبود تضاد منافع را اعلام می‌دارند.

پی‌نوشت

1. Becker
2. Chang
3. Schornick
4. McCoy and Bowen
5. Şimşek
6. Marco
7. Snyder
8. Schornick
9. Morselli
10 Kobau
11. Heaven & Ciarrochi
12. Haatainen
13. Girgin
14. Cheung & Ngai
15. Page
16. Musetti
17. Suh & Ko
18. Yilmaz & Türküm
19. Rognli & Fjermeśtad
20. Güngör & Erçetin
21. Jayatissa
22. Gravlee
23. Rachel Colla
24. Stotland
25. Gili & Mangone
26. Stoddard & Pierce
27. Positive Youth Development
28. Marcia
29. Bernardo
30. Future-oriented Cognition
31. Parsons
32. Mead
33. Howe & Strauss
34. Inglehart
35. Welzel
36. Twenge
37. Erçetin
38. Heaven & Ciarrochi
39. Aldrige & Mclure
40. Musetti
41. MICMAC (Impact Matrix Cross-Reference Multiplication Applied to a Classification)
42. Dhirasasna & Sahin
43. Arango Morales & Pérez
44. Saxena
45. Benjumea-Arias
46. Peter & Pai
47. Arango Morales & Pérez
48. Determinant
49. Relay
50. Depending
51. Autonomous
52. Secondary Lever
53. driver
54. output
55. Failed Prophecies

کتابنامه

- ابتکاری، محمدحسین، (۱۳۹۷). «بررسی راه‌های افزایش امید به آینده در دانش‌آموزان با رویکرد اقدام‌پژوهی». ماهنامه شباک، ۴ (۲): ۴۱-۴۹. https://civilica.com/doc/820762
- اعتمادی، زهره؛ عباسپور، صبا؛ تیرگری، عبدالحکیم؛ و بگیان‌کوله‌مرزی، محمدجواد، (۱۴۰۲). «نقش میانجی افسردگی و ناامیدی در رابطه بین فشار روان‌شناختی، حساسیت به طرد شدن و شکست با ایده‌پردازی خودکشی نوجوانان». مجله روانپزشکی و روان‌شناسی بالینی ایران، ۲۹ (۲): ۱۷۰-۱۸۷. http://dx.doi.org/10.32598/ijpcp.29.2.2950.2
- اکبری، حسین، (۱۳۹۵). هویت اجتماعی در شهر تهران: بررسی تجربی لایه‌های هویت اجتماعی در شهر تهران. تهران: مرکز مطالعات و برنامه‌ریزی شهر تهران.
- اکبری، حسین؛ و مهدی‌زاده، نفیسه، (۱۴۰۳). «تحلیل سیستمی شبکه عوامل مؤثر بر امید به آینده». کنفرانس بین‌المللی تفکر سیستمی در عمل، ۳ (۳): ۵۴-۷۷. https://stinpconf.um.ac.ir/2023/fa/Home/Content/1105
- آزادفلاح، پرویز، (۱۳۹۷). «سازه‌های بنیادی امید اجتماعی». رشد آموزش علوم اجتماعی، ۲۱ (۲): ۳۱-۳۱.
- باپیری، امیدعلی؛ کلانتری، منیژه؛ نشاط‌دوست، حمیدطاهر؛ و عریضی، حمیدرضا، (۱۳۹۹). «تدوین الگوی معنا در زندگی و مقایسه اثربخشی آموزش مبتنی‌بر الگو با مفاهیم معناداری فرانکل بر ناامیدی و افکار خودکشی دانش‌آموزان دختر دوره دوم متوسطه». علوم روانشناختی، ۱۹ (۹۴): ۱۲۴۳-۱۲۵۶. https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.17357462.1399.19.94.10.4
- ترنر، جاناتان اچ.، (۱۳۹۹). نظریه‌های نوین جامعه‌شناسی. ترجمهٔ علی‌اصغر مقدسی و مریم سروش، تهران: نشر جامعه‌شناسان.
- حسن‌زاده، رمضان؛ قاسمی، حمیدمحمد؛ یدالله‌پور، بهروز؛ و رودباری‌شهمیری، خدیجه، (۱۳۹۱). «راه‌های تقویت امید به آینده از منظر قرآن و روایات». مجله دانشگاه علوم پزشکی بابل، ۱۵ (۱): ۸۲-۸۸. http://dx.doi.org/10.18869/acadpub.jbums.15.1.82
- حسین‌زاده فرمی، مهدی، (۱۳۹۸). «پایش فعالیت‌های گروهی دانشجویی: تقویت توانمندی فرهنگی و اجتماعی دانشجویان در جهت افزایش امید اجتماعی». در: هادی خانیکی (ویراستار)، امید اجتماعی: چیستی، وضعیت و سبب‌شناسی: ۲۸۱-۲۹۹. تهران: پژوهشکدهٔ مطالعات فرهنگی و اجتماعی با همکاری مؤسسه رحمان.
- حیدرپور، امید؛ و بزی‌تنها، فاطمه، (۱۳۹۸). «تضمین حقوق شهروندی در نظام سیاسی شهروندمدار و تثبیت مؤلفه‌های رفاه و امید اجتماعی». در: هادی خانیکی (ویراستار)، امید اجتماعی: چیستی، وضعیت و سبب‌شناسی: ۴۹۱-۵۱۱. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی با همکاری مؤسسه رحمان.
- خانیکی، هادی، (۱۳۹۸). امید اجتماعی: چیستی، وضعیت و سبب‌شناسی. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی با همکاری مؤسسه رحمان.
- رضاپور میرصالح، یاسر؛ اخوت، مهرنوش؛ و امینی، راضیه، (۱۴۰۱). «رابطه ادراک نوجوان از تعارض والدین با بهزیستی روانشناختی و ناامیدی در دانش‌آموزان دختر نوجوان: بررسی نقش میانجی شیوه‌های مقابله». رویش روان‌شناسی، ۱۱ (۲): ۱۱۷-۱۳۲. http://frooyesh.ir/article-1-3331-fa.html
- رورتی، ریچارد، (۱۴۰۰). فلسفه و امید اجتماعی. ترجمهٔ عبدالحسین آذرنگ و نگار نادری، تهران: نشر نی.
- سلطانی، سعید؛ و علیزاده‌اقدم، محمدباقر، (۱۴۰۲). «تحلیل ساختاری نقش عوامل سرمایه‌ای در امید به آینده جوانان؛ مورد مطالعه: جوانان استان آذربایجان شرقی». مطالعات راهبردی ورزش و جوانان، ۲۲ (۶۱): ۱۳-۳۵. https://doi.org/10.22034/ssys.2022.2200.2572
- سوری، حسین، (۱۳۹۴). «تأثیر آموزش معنادرمانی گروهی بر ناامیدی و پرخاشگری دانش‌آموزان پسر دبیرستان». دانش و پژوهش در روان‌شناسی کاربردی، ۱۶ (۵۹): ۱۱۸-۱۲۵. https://sanad.iau.ir/Journal/jsrp/Article/892706

- شاهسواری، زهرا، (۱۳۹۷). «بررسی تأثیر معنادرمانی گروهی (با رویکرد دینی) بر پرخاشگری و ناامیدی دانش‌آموزان». خانواده و پژوهش، ۱۵ (۲): ۶۷-۸۶. http://qjfr.ir/article-1-692-fa.html
- شفیع‌پور مطلق، فرهاد؛ و ترابی‌نهاد، منیره، (۱۳۹۷). «رابطه استرس تحصیلی، بی‌انگیزگی تحصیلی و خودپنداره منفی تحصیلی با احساس بی‌هویتی اجتماعی مبتنی‌بر واسطه‌گری ناامیدی تحصیلی». آموزش و ارزشیابی (علوم تربیتی)، ۱۱ (۴۳): ۴۵-۶۸. https://sid.ir/paper/183597/fa
- طوافی، پویا؛ و سروری، جمشید، (۱۴۰۰). «تحلیل جامعه‌شناختی شاخص‌های سلامت اجتماعی و ارتباط آن با امید به آینده؛ مورد مطالعه: شهروندان کلانشهر اهواز». دستاوردهای نوین در مطالعات علوم انسانی، ۴ (۴۰): ۱۶-۳۳. https://jonahs.ir/showpaper/5893257
- عباس‌زاده، محمد؛ علیزاده‌اقدم، محمدباقر؛ دولتی، علی؛ و موسوی، آرزو، (۱۳۹۵). «مطالعه نقش دینداری در توسعه امید به آینده در بین شهروندان آذرشهر». دین و سلامت، ۴ (۱): ۴۷-۵۶. http://jrh.mazums.ac.ir/article-1-304-fa.html
- عظیمی، میترا؛ ابراهیمی، مریم؛ و جعفری، فاطمه، (۱۳۹۸). «چیستی امید اجتماعی و معیارهای سنجش آن: مطالعه موردی شهر تهران». در: هادی خانیکی (ویراستار)، امید اجتماعی: چیستی، وضعیت و سبب‌شناسی: ۱۵۷-۱۷۳. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- علیزاده‌اقدم، محمدباقر، (۱۳۹۱). «بررسی میزان امید به آینده در بین دانشجویان و عوامل مؤثر بر آن». جامعه‌شناسی کاربردی، ۲۳ (۴): ۱۸۹-۲۰۶. https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.20085745.1391.23.4.10.9
- فاضلی، محمد، (۱۳۹۸). «امید اجتماعی، دولت فروتن و موفقیت‌های کوچک». در: هادی خانیکی (ویراستار)، امید اجتماعی: چیستی، وضعیت و سبب‌شناسی: ۲۸۱-۲۹۹. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی با همکاری مؤسسه رحمان.
- فرجی، رباب؛ باباپور خیرالدین، جلیل؛ و بخشی‌پور رودسری، عباس، (۱۴۰۲). «بررسی نقش میانجی ناامیدی در رابطه بین آلکسی‌تایمیا، تکانشگری، تحمل پریشانی و خودانتقادی با خودجرحی غیرخودکشی در نوجوانان». پژوهش‌های نوین روانشناختی، ۱۸ (۷۱): ۱۷۸-۱۸۸. https://doi.org/10.22034/jmpr.2023.54628.5340
- کرمی‌دولتشاه، پریسا؛ تقوائی‌نیا، علی؛ و نیکدل، فریبرز، (۱۳۹۸). «نیازهای روانشناختی اساسی و روان‌درستی فاعلی: نقش میانجی امید و چشم‌انداز آینده». علوم روانشناختی، ۸۲: ۱۱۵۱-۱۱۶۳. https://psychologicalscience.ir/browse.php?a_id=478&sid=1&slc_lang=fa
- گلستانی‌نیا، ندا؛ شهنی‌ییلاق، منیژه؛ و مکتبی، غلامحسین، (۱۳۹۳). «بررسی رابطه علّی خودکارآمدی تحصیلی و مشوق‌های انگیزشی منفی با عملکرد تحصیلی با میانجی‌گری ادراک کنترل، ارزش تکلیف، امید و ناامیدی در دانش‌آموزان دختر سال دوم دبیرستان». روان‌شناسی مدرسه، ۳ (۱): ۵۴-۸۳. https://jsp.uma.ac.ir/article_160.html
- گیدنز، آنتونی، (۱۳۹۹). جامعه‌شناسی. ترجمهٔ منوچهر صبوری. تهران: نشر نی.
- مالمیر، مهدی؛ امیرپناهی، محمد؛ و شکریانی، محسن، (۱۳۹۸). «وضعیت امید اجتماعی در استان‌های کشور: وضع موجود و آینده». در: هادی خانیکی (ویراستار)، امید اجتماعی: چیستی، وضعیت و سبب‌شناسی: ۲۴۳-۲۵۹. تهران: پژوهشکدهٔ مطالعات فرهنگی و اجتماعی با همکاری مؤسسه رحمان.
- مدنی‌قهفرخی، سعید، (۱۳۹۸). «جنبش‌های اجتماعی و دیالکتیک امید و ناامیدی». در: هادی خانیکی (ویراستار)، امید اجتماعی: چیستی، وضعیت و سبب‌شناسی. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی با همکاری مؤسسه رحمان.
- مرادی، علی؛ و صفاریان، محسن، (۱۳۹۷). «مطالعه رابطه بین سرمایهٔ اجتماعی و امید به آینده با بی‌تفاوتی جوانان؛ مورد مطالعه: شهر کرمانشاه». مدیریت سرمایهٔ اجتماعی، ۵ (۳): ۳۸۵-۴۱۰. https://doi.org/10.22059/jscm.2018.265081.1677

- مردانی‌فر، فهیمه؛ ظهیری‌نیا، مصطفی؛ و رستگار، یاسر، (۱۳۹۸). «سرمایهٔ اجتماعی و امید به آینده در میان دانشجویان؛ مطالعه دانشگاه‌های شهر بندرعباس». مدیریت سرمایهٔ اجتماعی، ۶ (۱): ۸۵-۱۰۴. https://doi.org/10.22059/jscm.2019.256221.1587
- وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، (۱۳۹۳). ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان: موج دوم. تهران: دفتر طرح‌های ملی.
- وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، (۱۴۰۲). ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان: موج چهارم. تهران: دفتر طرح‌های ملی.

References

- Abbaszadeh, M., Alizadeh-Aghdam, M. B., Dolati, A. & Mousavi, A., (2016). "The Role of Religiosity in the Development of Hope for the Future among the Citizens of Azarshahr". *Religion and Health,* 4(1): 47-56. (In Persian).

- Akbari, H. & Mahdizadeh, N., (2024). "A Systemic Analysis of the Network of Factors Affecting Hope for the Future". *International Conference on Systems Thinking in Practice,* 3(3): 54-77. (In Persian).

- Akbari, H., (2016). *Social Identity in Tehran: An Empirical Study of the Layers of Social Identity in Tehran.* Tehran: Center for Studies and Planning of Tehran. (In Persian).

- Aldridge, J. M. & McLure, F., (2024). "Investigating the Influence of the School Climate of Church-Based Schools on Students' Moral Identity Development and Hope for the Future". *Learning Environments Research,* 27: 971-993. https://doi.org/10.1007/s10984-024-09515-y

- Alfano, M., (2013). "The Most Agreeable of All Vices: Nietzsche as Virtue Epistemologist". *British Journal for the History of Philosophy,* 21(4): 767-790. https://doi.org/10.1080/09608788.2012.733308

- Alizadeh-Aghdam, M. B., (2013). "An Investigation of Hope for the Future among University Students and Its Effective Factors". *Applied Sociology,* 23(4): 189-206. (In Persian).

- Arango Morales, X. A. & Cuevas Pérez, V. A., (2014). *Método de análisis estructural: matriz de impactos cruzados multiplicación aplicada a una clasificación (MICMAC).* Universidad Autónoma de Nuevo León.

- Azadfallah, P., (2019). "Fundamental Constructs of Social Hope". *Roshd Teaching Social Sciences,* 21(2): 31-31, Serial No. 78. (In Persian).

- Azimi, M., Ebrahimi, M. & Jafari, F., (2019). "What Is Social Hope and Its Measurement Criteria: A Case Study in Tehran". In: H. Khaniki (Ed.), *Social Hope: Concept, Status, and Causation:* 157-173. Tehran: Institute for Cultural and Social Studies. (In Persian).

- Bapiri, O. A., Kalantari, M., Neshat-Doust, H. T. & Arizi, H. R., (2020). "Developing a Model of Meaning in Life and Comparing the Effectiveness of Model-Based Training with Frankl's Concepts of Meaningfulness on Hopelessness and Suicidal Ideation among Female High School Students". *Psychological Science,* 19(94): 1243-1256. (In Persian).

- Becker-Weidman, E. G., Reinecke, M. A., Jacobs, R. H., Martinovich, Z., Silva, S. G. & March, J. S., (2009). "Predictors of Hopelessness among Clinically Depressed Youth". *Behavioural and Cognitive Psychotherapy,* 37(3): 267-291. https://doi.org/10.1017/S1352465809005207

- Benjumea-Arias, M., Castañeda, L. & Valencia-Arias, A., (2016). "Structural Analysis of Strategic

Variables through MICMAC Use: Case Study". *Mediterranean Journal of Social Sciences,* 7(4): 11-19. https://doi.org/10.5901/mjss.2016.v7n4p11

- Benson, P. L., Roehlkepartain, E. C. & Rude, S. P., (2003). "Spiritual Development in Childhood and Adolescence: Toward a Field of Inquiry". *Applied Developmental Science*, 7(3): 205-213. https://doi.org/10.1207/S1532480XADS0703_12

- Bernardo, A. B. I., (2010). "Extending Hope Theory: Internal and External Locus of Trait Hope". *Personality and Individual Differences,* 49(8): 944-949. https://doi.org/10.1016/j.paid.2010.07.036.

- Chang, E. C., Sanna, L. J., Hirsch, J. K. & Jeglic, E. L., (2010). "Loneliness and Negative Life Events as Predictors of Hopelessness and Suicidal Behaviors in Hispanics: Evidence for a Diathesis-Stress Model". *Journal of Clinical Psychology,* 66(12): 1242-1253. https://doi.org/10.1002/jclp.20721

- Cheung, C.-K. & Ngai, N.-P., (2010). "Training to Raise Unemployed Youth's Work Commitment in Tianjin". *Children and Youth Services Review,* 32(2): 298-305. https://doi.org/10.1016/j.childyouth.2009.09.010

- Colla, R., Williams, P., Oades, L. G. & Camacho-Morles, J., (2022). "'A New Hope' for Positive Psychology: A Dynamic Systems Reconceptualization of Hope Theory". *Frontiers in Psychology,* 13: 809053. https://doi.org/10.3389/fpsyg.2022.809053

- Dhirasasna, N. & Sahin, O., (2019). "A Multi-Methodology Approach to Creating a Causal Loop Diagram". *Systems*, 7(3): 42. https://doi.org/10.3390/systems7030042

- Ebtekari, M. H., (2018). "Investigating Ways to Increase Hope for the Future among Students through an Action Research Approach". *Shabak Monthly,* 4(2): 41-49, Serial No. 33. (In Persian).

- Erçetin, Ş. Ş., Güngör, H. & Hamedoğlu, M., (2020). "Determination of the Factors Affecting Future Expectations of Young People". *Journal of Family Counseling and Education,* 5(1): 35-59. https://doi.org/10.32568/jfce.721817

- Etemadi, Z., Abbaspour, S., Tirgari, A. & Bagian-Koulemarzi, M. J., (2023). "The Mediating Role of Depression and Hopelessness in the Relationship between Psychological Strain, Rejection Sensitivity, and Defeat with Adolescent Suicidal Ideation". *Iranian Journal of Psychiatry and Clinical Psychology,* 29(2): 170-187. https://doi.org/10.32598/ijpcp.29.2.2950.2 (In Persian).

- Faraji, R., Babapour Kheiraldin, J. & Bakhshipour Roudsari, A., (2023). "Investigating the Mediating Role of Hopelessness in the Relationship between Alexithymia, Impulsivity, Distress Tolerance, Self-Criticism and Non-Suicidal Self-Injury in Adolescents". *Journal of Modern Psychological Researches*, 18(71): 178-188. https://doi.org/10.22034/JMPR.2023.54628.5340 (In Persian).

- Fazeli, M., (2019). "Social Hope, Modest Government, and Small Successes". In: H. Khaniki (Ed.), *Social Hope: Concept, Status, and Causation:* 281-299. Tehran: Institute for Cultural and Social Studies & Rahman Institute. (In Persian).

- Giddens, A., (2020). *Sociology* (M. Sabouri, Trans.). Tehran: Nashr-e Ney. (In Persian).

- Gili, G. & Mangone, E., (2023). "Is a Sociology of Hope Possible? An Attempt to Recompose a Theoretical Framework and a Research Programme". *The American Sociologist,* 54(1): 7-35. https://doi.org/10.1007/s12108-022-09539-y

- Girgin, G., (2009). "Evaluation of the Factors Affecting Loneliness and Hopelessness among University Students in Turkey". *Social Behavior and Personality,* 37(6): 811-818. https://doi.org/10.2224/sbp.2009.37.6.811

- Golestaninia, N., Shahni-Yeylagh, M. & Maktabi, G. H., (2014). "The Causal Relationship of Academic Self-Efficacy and Negative Motivational Incentives with Academic Performance through the Mediation of Perceived Control, Task Value, Hope, and Hopelessness among Female High School Students". *School Psychology,* 3(1): 54-83. (In Persian).

- Gravlee, G. S., (2020). "Hope in Ancient Greek Philosophy". In: S. C. van den Heuvel (Ed.), *Historical and Multidisciplinary Perspectives on Hope:* 3-23. Cham: Springer. https://doi.org/10.1007/978-3-030-46489-9_1

- Güngör, H. & Erçetin, Ş. Ş., (2021). "Factors Affecting Future Expectations of 12th Grade Students' Preparation for Higher Education in Schools". *Sakarya University Journal of Education,* 11(2): 220-246. https://doi.org/10.19126/suje.794965

- Haatainen, K. M., Tanskanen, A., Kylmä, J., Honkalampi, K., Koivumaa-Honkanen, H., Hintikka, J., Antikainen, R. & Viinamäki, H., (2003). "Stable Hopelessness and Its Predictors in a General Population: A 2-Year Follow-Up Study". *Suicide and Life-Threatening Behavior,* 33(4): 373-380. https://doi.org/10.1521/suli.33.4.373.25237

- Hassanzadeh, R., Ghasemi, H. M., Yadollahpour, B. & Roudbari-Shahmiri, K., (2013). "Ways of Strengthening Hope for the Future from the Perspective of the Quran and Hadiths". *Journal of Babol University of Medical Sciences,* 15(1): 82-88. (In Persian).

- Heaven, P. & Ciarrochi, J., (2008). "Parental Styles, Gender and the Development of Hope and Self-Esteem". *European Journal of Personality,* 22(8): 707-724. https://doi.org/10.1002/per.699

- Heydarpour, O. & Bazi-Tanha, F., (2019). "Guaranteeing Citizenship Rights in a Citizen-Oriented Political System and Consolidating the Components of Welfare and Social Hope". In: H. Khaniki (Ed.), *Social Hope: Concept, Status, and Causation:* 491-511. Tehran: Institute for Cultural and Social Studies & Rahman Institute. (In Persian).

- Hossein-Zadeh Fermi, M., (2019). "Monitoring Student Group Activities: Enhancing Students' Cultural and Social Capabilities to Increase Social Hope". In: H. Khaniki (Ed.), *Social Hope: Concept, Status, and Causation:* 281-299. Tehran: Institute for Cultural and Social Studies & Rahman Institute. (In Persian).

- Howe, N. & Strauss, W., (1992). "The New Generation Gap". *The Atlantic Monthly,* 270: 67-89.

- Inglehart, R. & Welzel, C., (2005). *Modernization, Cultural Change, and Democracy: The Human Development Sequence.* Cambridge: Cambridge University Press.

- Jayatissa, K. A. D. U., (2023). "Generation Z- A New Lifeline: A Systematic Literature Review". *Sri Lanka Journal of Social Sciences and Humanities,* 3(2): 179-186. https://doi.org/10.4038/sljssh.v3i2.110

- Karami Dolatshah, P., Taghvainia, A. & Nikdel, F., (2020). "Basic Psychological Needs and Subjective Well-Being: The Mediating Role of Hope and Future Perspective". *Psychological Science,* 82: 1151-1163. (In Persian).

- Khaniki, H., (2019). *Social Hope: Concept, Status, and Causation.* Tehran: Institute for Cultural and Social Studies & Rahman Institute. (In Persian).

- Kobau, R., Seligman, M. E. P., Peterson, C., Diener, E., Zack, M. M., Chapman, D. & Thompson, W., (2011). "Mental Health Promotion in Public Health: Perspectives and Strategies from Positive Psychology". *American Journal of Public Health,* 101(8): e1-e9. https://doi.org/10.2105/AJPH.2010.300083

- Larson, R. W., Wilson, S. & Mortimer, J. T., (2002). "Conclusions: Adolescents' Preparation for the Future". *Journal of Research on Adolescence,* 12(1): 159-166. https://doi.org/10.1111/1532-7795.00029

- Madani-Ghahfarokhi, S., (2019). "Social Movements and the Dialectic of Hope and Hopelessness". In: H. Khaniki (Ed.), *Social Hope: Concept, Status, and Causation,* Tehran: Institute for Cultural and Social Studies & Rahman Institute. (In Persian).

- Malmir, M., Amirpanahi, M. & Shokriani, M., (2019). "The State of Social Hope in Iranian Provinces: Current Situation and Future Prospects". In: H. Khaniki (Ed.), *Social Hope: Concept, Status, and Causation:* 243-259. Tehran: Institute for Cultural and Social Studies & Rahman Institute. (In Persian).

- Marcia, J. E., (1966). "Development and Validation of Ego-Identity Status". *Journal of Personality and Social Psychology,* 3(5): 551-558. https://doi.org/10.1037/h0023281

- Marcia, J. E., (2002). "Identity and Psychosocial Development in Adulthood". *Identity: An International Journal of Theory and Research,* 2(1): 7-28. https://doi.org/10.1207/S1532706XID0201_02

- Marco, J. H., Pérez, S. & García-Alandete, J., (2016). "Meaning in Life Buffers the Association between Risk Factors for Suicide and Hopelessness in Participants with Mental Disorders". *Journal of Clinical Psychology,* 72(7): 689-700. https://doi.org/10.1002/jclp.22285

- Mardanifar, F., Zahiri-Nia, M. & Rastgar, Y., (2019). "Social Capital and Hope for the Future among University Students: A Study of Universities in Bandar Abbas". *Social Capital Management,* 6(1): 85-104. (In Persian).

- McCoy, H. & Bowen, E. A., (2015). "Hope in the Social Environment: Factors Affecting Future Aspirations and School Self-Efficacy for Youth in Urban Environments". *Child and Adolescent Social Work Journal,* 32(2): 131-141. https://doi.org/10.1007/s10560-014-0343-7

- Ministry of Culture and Islamic Guidance, (2023). *Values and Attitudes of Iranians: Fourth Wave*. Tehran: National Surveys Office. (In Persian).

- Ministry of Culture and Islamic Guidance, (2014). *Values and Attitudes of Iranians: Second Wave*. Tehran: National Surveys Office. (In Persian).

- Moradi, A. & Safarian, M., (2018). "The Relationship between Social Capital and Hope for the Future with Youth Apathy: A Case Study of Kermanshah". *Social Capital Management,* 5(3): 385-410. https://doi.org/10.22059/jscm.2018.265081.1677 (In Persian).

- Morselli, D., (2017). "Contextual Determinants of Hopelessness: Investigating Socioeconomic Factors and Emotional Climates". *Social Indicators Research,* 133(1): 373-393. https://doi.org/10.1007/s11205-016-1346-x

- Musetti, A., Schimmenti, A. & Corsano, P., (2021). "Mass Media Influences on Body Image and Body Esteem in Female Adolescents: The Mediating Role of Hopeful Future Expectations". *Atlantic Journal of Communication,* 29(4): 189-201. https://doi.org/10.1080/15456870.2020.1742716

- Page, R. M., (1991). "Loneliness as a Risk Factor in Adolescent Hopelessness". *Journal of Research in Personality,* 25(2): 189-195. https://doi.org/10.1016/0092-6566(91)90014-H

- Parsakia, K., Rostami, M., Darbani, S. A., Saadati, N. & Navabinejad, Sh.(2023). "Explanation of the concept of generation disjunction in studying generation z". *jayps*, 4(2): 136-142. https://doi.org/10.61838/kman.jayps.4.2.15

- Peter, G. & Pai, R., (2024). "Analyzing Drivers and Barriers of IMC in Healthcare: A Structural Approach Using M-TISM and MICMAC". *Journal of Informatics Education and Research,* 4(3): 4038-4049. https://doi.org/10.52783/jier.v4i3.1792

- Rezapur Mirsaleh, Y., Akhavat, M. & Amini, R., (2022). "The Relationship between Adolescents' Perception of Parental Conflict with Psychological Well-Being and Hopelessness among Adolescent Female Students: The Mediating Role of Coping Styles". *Rooyesh-e-Ravanshenasi Journal,* 11(2): 117-132. (In Persian).

- Rognli, E. W. & Fjermestad, K. W., (2023). "Informant Discrepancy in Report of Parent-Adolescent Conflict as a Predictor of Hopelessness among Depressed Adolescents: A Replication Study". *Journal of Child and Family Studies,* 32(8): 2522-2531. https://doi.org/10.1007/s10826-023-02610-3

- Rorty, R., (2021). *Philosophy and Social Hope* (A. Azarang & N. Naderi, Trans.). Tehran: Nashr-e Ney. (In Persian).

- Saxena, J. P., Sushil & Vrat, P., (1990). "Impact of Indirect Relationships in Classification of Variables—A MICMAC Analysis for Energy Conservation". *Systems Research,* 7(4): 245-253. https://doi.org/10.1002/sres.3850070404.

- Schornick, Z. T., Ellis, N. E., Ray, E. M., Snyder, B.-J. & Thomas, K. J., (2023). "Hope That Benefits Others: A Systematic Literature Review of Hope Theory and Prosocial Outcomes". *International Journal of Applied Positive Psychology,* 8(1): 37-61. https://doi.org/10.1007/s41042-022-00084-0

- Shafipour Motlagh, F. & Torabi-Nejad, M., (2018). "The Relationship of Academic Stress, Academic Amotivation, and Negative Academic Self-Concept with Social Identitylessness through the Mediation of Academic Hopelessness". *Education and Evaluation,* 11(43): 45-68. (In Persian).

- Shahsavari, Z., (2018). "The Effect of Group Logotherapy with a Religious Approach on Aggression and Hopelessness among Students". *Family and Research,* 15(2): 67-86. (In Persian).

- Şimşek, H., (2012). "Future Expectations of High School Students in Southeastern Turkey: Factors behind Future Expectations". *Journal of Theoretical Educational Science,* 5(1): 90-109.

- Snyder, C. R., Harris, C., Anderson, J. R., Holleran, S. A., Irving, L. M., Sigmon, S. T., Yoshinobu, L., Gibb, J., Langelle, C. & Harney, P., (1991). "The Will and the Ways: Development and Validation of an Individual-Differences Measure of Hope". *Journal of Personality and Social Psychology,* 60(4): 570-585. https://doi.org/10.1037/0022-3514.60.4.570

- Snyder, C. R., Rand, K. L. & Sigmon, D. R., (2001). "Hope Theory: A Member of the Positive Psychology Family". In C. R. Snyder & S. J. Lopez (Eds.), *Handbook of Positive Psychology:* 257-276. Oxford: Oxford University Press. https://doi.org/10.1093/oso/9780195135336.003.0019

- Soltani, S. & Alizadeh-Aghdam, M. B., (2023). "Structural Analysis of the Role of Capital Factors in Young People's Hope for the Future: A Study of Youth in East Azerbaijan Province". *Strategic Studies of Sport and Youth,* 22(61): 13-35. (In Persian).

- Souri, H., (2015). "The Effect of Group Logotherapy Training on Hopelessness and Aggression among Male High School Students". *Knowledge and Research in Applied Psychology,* 16(59): 118-125. (In Persian).

- Spencer, J., Davidson, H. & White, V., (1997). "Helping Clients Develop Hopes for the Future". *American Journal of Occupational Therapy,* 51(3): 191-198. https://doi.org/10.5014/ajot.51.3.191

- Stoddard, S. A. & Pierce, J., (2015). "Promoting Positive Future Expectations during Adolescence: The Role of Assets". *American Journal of Community Psychology,* 56(3-4): 332-341. https://doi.org/10.1007/s10464-015-9754-7.

- Stotland, E., (1969). *The Psychology of Hope.* San Francisco: Jossey-Bass.

- Suh, H.-S. & Ko, D.-W., (2021). "A Structural Framework on Psychological Adaptation and Sequential Changes during the COVID-19 Pandemic". *Korean Psychological Journal of Culture and Social Issues,* 27(4): 351-389.

- Tavafi, P. & Sarvari, J., (2021). "A Sociological Analysis of Social Health Indicators and Their Relationship with Hope for the Future: A Study of Citizens of Ahvaz Metropolis". *New Achievements in Humanities Studies,* 4(40): 16-33. (In Persian).

- Terpe, S., (2016). "Negative Hopes: Social Dynamics of Isolating and Passive Forms of Hope". *Sociological Research Online,* 21(1): 188-196. https://doi.org/10.5153/sro.3799

- Turner, J. H., (2020). *New Sociological Theories* (A. A. Moghaddasi & M. Soroush, Trans.). Tehran: Jame'e-Shenāsān Publications. (In Persian).

- Twenge, J. M., Campbell, W. K. & Freeman, E. C., (2012). "Generational Differences in Young Adults' Life Goals, Concern for Others, and Civic Orientation, 1966-2009". *Journal of Personality and Social Psychology,* 102(5): 1045-1062. https://doi.org/10.1037/a0027408

- Yilmaz, V. & Türküm, A. S., (2008). "Factors Affecting Hopelessness Levels of Turkish Preteenagers Attending Primary School: A Structural Equation Model". *Social Behavior and Personality,* 36(1): 19-26.https://doi.org/10.2224/sbp.2008.36.1.19

Two Quarterly Journal of Contemporary Socio logical Research CSR
ISSN (P.): 2476-55643, (E.): 2476-6305
Vol. 15, No. 28, 2026
Bu-Ali Sin University

Social Construction of Women's Addiction: Challenges and Consequences in Treatment and Rehabilitation

Somayeh Soleymani[I], Seyed Hossein Serajzadeh[II], Salahedin Ghaderi[III]

https://doi.org/10.22084/csr.2025.30160.2328
Received: 2024/11/18; Revised: 2025/02/19; Accepted: 2025/03/18
Type of Article: **Research**
Pp: 41-64

Abstract

Due to gender differences and the more negative societal perception of women's addiction, this group tends to conceal their substance use as much as possible. Due to the stigmas associated with addiction, women often isolate themselves from society — a challenge that persists even after recovery and reintegration, continuing to exert negative effects on their lives. As a result, the way family members and society respond to individuals with addiction significantly influences both the course of their substance use and the effectiveness of treatment efforts. The present study seeks to answer the question: How does society confront and respond to women's addiction? The study population consisted of ordinary citizens from the provinces of Tehran and Alborz. A total of 32 individuals participated in the research. Data were collected through semi-structured interviews. The participants were selected using purposive sampling, and the collected data were analyzed using thematic analysis. The findings were categorized into 15 sub-themes and 6 main themes, which are: criminalization of addiction; denial, elimination, and concealment of women's addiction; increased importance of women's addiction; questioning myth-making regarding women's roles in the family; women's addiction as promiscuity; and invisible of the addiction issue by the dominant social discourse. The results indicated that women's addiction has raised societal concerns about the spread of this phenomenon and its consequences. Moreover, it has drawn the attention of policymakers and national planners, entering public discourse and prompting demands for a shift in how society addresses women's addiction.

Keywords: Women, Gender, Addiction, Ordinary Citizens, Social Construction.

I. Department of Sociology, Faculty of Literature and Humanities, Kharazmi University, Tehran, Iran.
II. Department of Sociology, Faculty of Literature and Humanities, Kharazmi University, Tehran, Iran (Corresponding Author).
Email: Serajsh@yahoo.com
III. Department of Sociology, Faculty of Literature and Humanities, Kharazmi University, Tehran, Iran.

Citations: Soleymani, S., Serajzadeh, S. H. & Ghaderi, S., (2026). Social Construction of Women's Addiction: Challenges and Consequences in Treatment and Rehabilitation. *Two Quarterly Journal of Contemporary Sociological Research,* 15(28), 41–64. https://doi.org/10.22084/csr.2025.30160.2328
Homepage of this Article: https://csr.basu.ac.ir/article_6877.html?lang=en

Publisher & Owner: Bu-Ali Sina University.
Copyright © 2026 The Authors. Published by Bu-Ali Sina University.
This work is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International license (https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/). Non-commercial uses of the work are permitted, provided the original work is properly cited.

1. Introduction

Although substance abuse has traditionally been perceived as a predominantly male phenomenon in most societies, structural transformations in gender role systems have led to a growing number of female substance users over the past two decades. Both global and national reports indicate that women's share in the consumption of various substances—including stimulants, opioids, and sedatives—is steadily increasing and approaching parity with men. This upward trend exposes women to specific risks such as heightened social vulnerability, faster dependency development, increased likelihood of contracting diseases like HIV/AIDS, and more hazardous patterns of use. While the prevalence of addiction remains higher among men, the severe individual, familial, and societal consequences associated with female addiction necessitate specialized policy attention and a deeper understanding of this population.

Nevertheless, women's addiction remains largely absent from the public sphere and is often accompanied by stigmatization, exclusion, social shame, and entrenched negative stereotypes. In a patriarchal culture shaped by moral norms, female substance abuse is regarded as far more unacceptable than male addiction, leading to significantly lower participation of women in treatment and harm reduction programs. In many cases, family roles, lack of support, and negative societal attitudes toward addicted women limit their access to health, treatment, and support services. Accordingly, the present study seeks to gain a deeper understanding of public perceptions of women's addiction, prevailing stereotypes, and patterns of societal responses to this phenomenon.

In Iran, studies on women's addiction that adopt a labeling or social constructionist approach and explore the consequences of social reactions to this issue are limited. Therefore, there is a need for further research in this area. Women's addiction should be addressed with attention to its gender-specific features and should not remain marginalized. Therefore, the present study seeks to explore how addiction among women is perceived and understood within the study population. Based on these perceptions, what types of societal responses are shaped toward women with addiction? Does a discriminatory structure exist in the way addicted women are treated? What kinds of gendered stereotypes have been formed around this issue? The focus of this research is on the provinces of Tehran and Alborz, as evidence suggests that the prevalence and visibility of this phenomenon in these regions are significantly higher than in other parts of the country.

2. Research Method

This research was conducted with a qualitative approach and based on interpretivist logic. The data collection method was semi-structured interviews with 32 citizens from Tehran and Alborz provinces. Participants were selected through purposeful sampling from various social strata and groups to ensure diversity in attitudes and experiences. Data were analyzed using thematic analysis based on the six-step framework of Braun and Clarke.

3. Findings

The analysis of the collected data led to the extraction of six main themes and fifteen sub-themes. These themes reflect how society confronts women's addiction and the consequences that follow.

1. Criminalization of Women's Addiction: Addicted women are perceived not only as patients but also

as criminals or moral and social threats. This perception leads to their rejection, distrust, and exposure to structural violence.

2. Denial, Elimination, and Concealment of Women's Addiction: The patriarchal cultural structure compels women to conceal their addiction. Denial of addiction by both the woman herself and her family prevents the initiation of treatment and access to social support.

3. Women's Addiction Considered More Significant and Different than Men's: Because women are assigned crucial roles such as motherhood, being a spouse, and managing the household, their addiction is regarded as a more important social issue compared to men's. As a result, they face heightened social pressure.

4. Challenging the Mythical Role of Women in the Family: Addiction undermines the idealized image of women as self-sacrificing mothers, loyal wives, and emotional anchors of the family. This collapse intensifies stigmatization and leads to more severe social exclusion.

5. Women's Addiction as a Symbol of Promiscuity: Women with substance use disorders are more frequently subjected to social stigmatization than their male counterparts, as society often perceives their behaviors as "doubly deviant" and morally transgressive.

6. and invisible of the addiction issue by the dominant social discourse: Due to the taboo nature of the issue and prevailing gender stereotypes, women's addiction is often overlooked and receives limited attention from support institutions, the media, and policymakers.

4. Conclusion

The findings of this study indicate that women's addiction in Iranian society is a social, cultural, and gendered phenomenon that is heavily influenced by patriarchal attitudes, gender stereotypes, and traditional moral norms. These attitudes lead to social constructions such as criminalizing, denial, concealment, and associating women's addiction with immorality. Such perceptions cause addicted women, out of fear of social exclusion, stigmatization, and dishonor, to hide their addiction and avoid seeking treatment and support services. As a result, they are excluded from rehabilitation processes and reintegration into normal life, which further exacerbates their vulnerability.

In this regard, the findings reveal that structural discrimination and neglect of women's specific needs within the treatment and support systems have become significant barriers to effective recovery and rehabilitation. Addicted women are not only struggling with substance dependence but are also victims of a culture and social structure marked by inequality. Therefore, it is essential to acknowledge women's addiction as a social reality and to create a supportive environment for their treatment and empowerment by revising dominant attitudes. Policy reforms, the development of gender-sensitive and culturally responsive services, and the reduction of social stigma are critical steps toward addressing this silent crisis and reintegrating women into a healthy social life.

Acknowledgments

The authors extend their sincere gratitude to the anonymous peer reviewers for their insightful critiques and constructive suggestions, which significantly enhanced the clarity and scholarly rigor of this manuscript.

Author Contribution

This research is derived from the first author's doctoral dissertation. The primary data collection, encompassing all observational and analytical components, was conducted by the first author under the direct supervision and mentorship of the second and third authors.

Conflict of Interest

In adherence to ethical publication standards, the authors affirm that there are no conflicts of interest, either personal or financial, that could have influenced the content or conclusions presented in this research.

دوفصلنامهٔ پژوهش‌های جامعه‌شناسی معاصر
شاپای چاپی: ۶۳۰۵-۲۴۷۶؛ شاپای الکترونیکی: ۵۶۴۳-۲۴۷۶
نشانی پایگاه نشریه: https://csr.basu.ac.ir/
سال ۱۵، شمارهٔ ۲۸، ۱۴۰۵

برساخت اجتماعی اعتیاد زنان: چالش‌ها و پیامدهای درمانی و بازپروری

سمیه سلیمانی[I]، سید حسین سراج‌زاده[II]، صلاح‌الدین قادری[III]

شناسهٔ دیجیتال (DOI): https://doi.org/10.22084/csr.2025.30160.2328
تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۸/۲۸، تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۱۲/۰۱، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۲/۲۸
نوع مقاله: پژوهشی
صص: ۶۴-۴۱

چکیده

باتوجه به تفاوت‌های جنسیتی در اعتیاد زنان و نگاه منفی‌تر جامعه به آن، زنان معتاد تا حد امکان اعتیاد خود را مخفی می‌کنند. زنان به‌دلیل آنگ‌هایی که ممکن است به خاطر اعتیاد به آن‌ها زده شود، همواره خود را از اجتماع دور می‌کنند و این مسئله برای زنانی که اعتیاد را ترک کرده و به جامعه بازگشته‌اند هم مطرح است و تأثیرات منفی بر آن‌ها دارد؛ درنتیجه، نوع برخورد اطرافیان و جامعه با معتادان و نحوهٔ واکنشی که نسبت به آن دارند، بر شرایط اعتیاد و درمان آنان اثر دارد. پژوهش حاضر با این هدف انجام‌شده که مشخص‌کند مواجهه جامعه با اعتیاد زنان چگونه است؟ پژوهش با روش کیفی انجام‌شده و جمعیت موردمطالعه شهروندان عادی دو استان تهران و البرزهستند. تعداد ۳۲نفر در پژوهش مشارکت داشتند. داده‌ها ازطریق مصاحبهٔ نیمه‌ساخت‌یافته گردآوری شد. نمونه‌ها به‌صورت هدفمند انتخاب شدند و داده‌های گردآوری‌شده نیز با استفاده از تحلیل مضمون تجزیه‌وتحلیل شدند. یافته‌ها در ۱۵تم فرعی و ۶تم اصلی قرار گرفتند که عبارتنداز: جنایی تلقی‌کردن اعتیاد؛ انکار، حذف و پنهان‌سازی اعتیاد زنان؛ اهمیت بیشتر اعتیاد زنان؛ زیرسؤال رفتن اسطوره‌پردازی درمورد نقش زنان در خانواده، اعتیاد زنان به مثابه هرزگی و نادیده‌انگاری مسئله اعتیاد توسط گفتمان مسلط اجتماعی دسته‌بندی شدند. نتایج نشان‌داد مسئله اعتیاد زنان، جامعه را نگران گسترش این پدیده و عوارض ناشی از آن کرده است. این پدیده وارد عرصه‌های عمومی هم شده و تقاضای تغییر در مواجهه با اعتیاد زنان مطرح شده است.

کلیدواژگان: زنان، جنسیت، اعتیاد، شهروندان عادی، برساخت اجتماعی.

I. گروه جامعه‌شناسی، دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران.
II. گروه جامعه‌شناسی، دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران (نویسندهٔ مسئول).
Email: serajsh@yahoo.com
III. گروه جامعه‌شناسی، دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران.

ارجاع به مقاله: سلیمانی، سمیه؛ سراج‌زاده، سیدحسین؛ و قادری، صلاح الدین، (۱۴۰۵). برساخت اجتماعی اعتیاد زنان: چالش‌ها و پیامدهای درمانی و بازپروری. پژوهش‌های جامعه‌شناسی معاصر، ۱۵(۲۸)، ۴۱-۶۴. https://doi.org/10.22084/csr.2025.30160.2328
صفحهٔ اصلی مقاله در سامانهٔ نشریه: https://csr.basu.ac.ir/article_6877.html

OPEN ACCESS
حق انتشار این مستند، متعلق به نویسندگان آن است. ۱۴۰۵ ©. ناشر این مقاله، دانشگاه بوعلی‌سینا است.
این مقاله تحت گواهی زیر منتشرشده و هر نوع استفاده غیرتجاری از آن مشروط بر استناد صحیح به مقاله و با رعایت شرایط مندرج در آدرس زیر مجاز است.
Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International license (https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/).

۱. مقدمه

شیوع مواد مخدر در همهٔ جوامع بیشتر یک پدیده عمدتاً مردانه بوده است، اما تحولاتی که در نظام تقسیم کار جنسیتی و نقش‌های زنان در جامعه به‌وجود آمده، باعث‌شده است به‌تدریج با افزایش شمار زنان مصرف‌کنندهٔ مواد مخدر و معتاد هم روبه‌رو شویم. مطالعات جهانی بیانگر این است که در دو دههٔ اخیر به‌دلیل تغییر و دگرگونی برخی عوامل، زنان به‌طور فزاینده‌ای درگیر سوءمصرف مواد مخدر شده‌اند (فاکس و سینا، ۲۰۰۹). براساس گزارش ۲۰۲۲م. دفتر مبارزه با مواد مخدر و جرائم سازمان ملل متحده روند روبه رشد مصرف‌کنندگان زن مخصوصاً در بحث محرک‌ها بسیار جدی است به‌طوری‌که روند رشد مصرف مواد محرک و صنعتی بین زن و مرد درحال برابر شدن است؛ براساس این گزارش، درمیان استفاده‌کنندگان غیردارویی از محرک‌ها، مردان ۵۵٪ و زنان ۴۵٪؛ مصرف‌کنندگان آمفتأمین‌ها، ۵۵٪ مردان و ۴۵٪ زنان؛ مصرف‌کنندگان غیردارویی از مواد افیونی ۵۳٪ مردان و ۴۷٪ زنان؛ استفاده‌کنندگان غیردارویی از آرام‌بخش‌ها ۵۱٪ مردان و ۴۹٪ زنان هستند (دفتر مبارزه با مواد مخدر، ۲۰۲۲).

این مسئله ضمن نزدیک‌تر کردن نرخ اختلالات مصرف مواد در زنان و مردان، باعث خطرپذیری بیشتر زنان در برابر این پدیده شده است (کوتو و همکاران، ۲۰۱۰). در ایران نیز نسبت زنان در بین مصرف‌کنندگان مواد رو به افزایش است؛ به‌طوری‌که در سال ۱۳۹۴ه.ش. درصد زنان مصرف‌کنندهٔ مواد از کل معتادان کشور از ۵٪ در دههٔ گذشته به ۱۰٪ افزایش یافته است (محسن‌زاده و همکاران، ۱۳۹۸: ۱۰۵). مطالعهٔ «رفیعی» و همکاران (۱۳۹۷: ۲) نشان می‌دهد بیشترین افراد دچار اختلال مصرف مواد در سنین ۲۵ تا ۴۵ سالگی قرار دارند، سهم مصرف‌کنندگان مواد افیونی (تریاک و هروئین و شیره) رو به کاهش نهاده در مقابل، سهم مصرف‌کنندگان شیشه بیشتر شده است، و سهم زنان از جمعیت افراد دچار اختلال مصرف مواد افزایش داشته است.

مطالعات انجام‌شده حاکی از آن است که الگوهای مصرف مواد زنان هم در مقایسه با مردان، متفاوت هستند (برایانت، ۲۰۱۰؛ نئال و همکاران، ۲۰۱۸). پژوهش‌گران اظهار می‌دارند که زنان سریع‌تر از مردان نسبت به مصرف مواد وابستگی نشان می‌دهند، که این امر احتمالاً به‌دلیل آسیب‌پذیری اقتصادی اجتماعی زنان در جامعه می‌باشد (نوری و همکاران، ۱۳۹۰: ۸). یکی از آسیب‌های اصلی که زنان مصرف‌کننده را تهدید می‌کند، انتقال ویروس ایدز است. خطر ابتلا به ایدز از موارد پرخطری است که برای زنان مصرف‌کننده، به‌ویژه زنان تزریقی وجود دارد (وایزمن و همکاران، ۱۹۹۵؛ به نقل از: کلر، ۲۰۰۰). علاوه‌بر آسیب‌پذیری بیشتر زنان در مقایسه با مردان، در بین زنان مصرف‌کنندهٔ مواد نیز برخی از آن‌ها که الگوهای خطرناک‌تری از سوءمصرف مواد دارند، آسیب‌پذیری بیشتری نسبت به سایر زنان وابسته به مواد دارند (مک‌هیوّج، ۲۰۱۸). باوجود افزایش نسبت زنان مصرف‌کننده، در جهان سوءمصرف مواد هم‌چنان در مردان شایع‌تر از زنان است، اما به‌دلیل اثرات منفی گسترده سوءمصرف مواد توسط زنان (کسنتینو، ۲۰۱۷)، نیازهای درمانی ویژه (گالانتر و همکاران، ۲۰۱۵) و پیچیدگی‌ها و شرایط منحصربه‌فردی که درمان آن‌ها باید داشته باشد (چو و همکاران، ۲۰۲۰) توجه به وضعیت درمانی این گروه خاص حائز اهمیت است (شلیفر و پل، ۲۰۱۷)؛ هم‌چنین زنان با کمبود کادر آموزش‌دیده و متخصص (شوگرمن و همکاران، ۲۰۲۰)، جهت ورود به فرآیندهای درمانی مواجه هستند (گالانتر و همکاران، ۲۰۱۵)؛ هم‌چنین واکنش اجتماعی به اعتیاد زنان هم با مردان متفاوت است.

هم‌چنین زنان وابسته به سوءمصرف مواد بیشتر در معرض برچسب‌های اجتماعی قرار می‌گیرند و جامعه به فعالیت‌های این زنان با عنوان «دوچندان منحرف» نگاه می‌کند (ژیان‌باقری و خوجه‌یف، ۱۴۰۰: ۷). الصاق برچسب به زنان مصرف‌کنندهٔ مواد مخدر منجر به مشارکت کمتر آن‌ها در برنامه‌های درمان می‌شود (رازانی و همکاران، ۲۰۰۷؛ سیموندز و کومبر، ۲۰۰۹). به‌خصوص در کشور ما از آنجا که انتظارات هنجاری از زنان بیش از مردان است و اعتیاد زنان با اصول و مبانی فرهنگی و دینی مغایرت بیشتری دارد، به زنان معتاد بیشتر آنگ می‌زنند، به حاشیه رانده می‌شوند و برچسب می‌خورند؛ زیرا تصور بیشتر جامعه درمورد اعتیاد این است که سوءمصرف مواد پدیده‌ای مردانه است، جامعه نسبت به چنین زنانی نگرش‌های منفی مضاعف دارند و این نگرش به زنان مصرف‌کنندهٔ مواد مخدر منجر به مشارکت کمتر آن‌ها در برنامه‌های درمان و سایر خدمات کاهش آسیب می‌شود؛ هم‌چنین مسئولیت مراقبت از بچه‌ها و دیگر وظایف زنان

در خانه می‌تواند مانع درمان اعتیاد زنان گردد؛ در عین‌حال، زنان نسبت به مردان احتمال کمتری دارد که از خانواده و دوستان برای ترک مواد حمایت دریافت کنند. توجه نکردن به نیازها و عوامل مرتبط با جنسیت به افزایش آسیب‌پذیری زنان مصرف‌کنندهٔ مواد منجر می‌شود. برخورد متفاوت جامعه با مسئله اعتیاد زنان ایجاب می‌کند تا به این تفاوت توجه شده باشد؛ بنابراین توجه به وضعیت درمانی این گروه خاص حائز اهمیت است.

پرسش‌های پژوهش: پژوهش حاضر به دنبال پاسخ به این پرسش‌ها است؛ در جمعیت مورد مطالعهٔ این پژوهش برداشت‌ها و ادراکاتی که از اعتیاد زنان هست چگونه است؟ و بر این‌اساس، چه نوع مواجهه‌ای با اعتیاد زنان صورت می‌گیرد؟ آیا ساختار تبعیض‌آمیزی دربارهٔ زنان معتاد وجود دارد؟ چه کلیشه‌هایی در این مسئله شکل گرفته است؟

گفتنی‌است؛ تمرکز مطالعهٔ حاضر روی دو استان تهران و البرز است، چراکه براساس شواهد این مسئله در استان‌هایی مثل تهران و البرز به‌مراتب بیشتر از استان‌های دیگر است.

۲. پیشینهٔ مفهومی و تجربی پژوهش

این مطالعه به‌لحاظ نظری و مفهومی متکی‌بر رویکرد برساخت‌گرایی اجتماعی است؛ براساس این رویکرد مسئله اعتیاد یک مشکل فردی نیست، بلکه در ارتباط با تعامل‌های بین‌فردی رخ می‌دهد.

۲-۱. نظریهٔ برساخت‌گرایی اجتماعی

«برساخت‌گرایی اجتماعی»[۱] دیدگاهی است که معتقد است چیزی یا چیزهایی به‌نحوی از انحاء برساخته یا معلول عوامل اجتماعی هستند و ازطریق این عوامل مهار و کنترل می‌شوند؛ در عوضِ آن‌که معتقد باشد این‌دست موضوعات و مسائل معلول عوامل طبیعی هستند و ازطریق این عوامل طبیعی مهار و کنترل می‌گردند (ران[۲]، ۲۰۱۳).

در رویکرد برساخت‌گرایی اجتماعی، آن‌چه برای مواجهه با مسائل اجتماعی به‌صورت بنیادینی موضوعیت دارد پاسخ به این پرسش است که، «چه چیزی در وهلهٔ اول واقعاً یک وضعیت را به یک مسئلهٔ اجتماعی تبدیل می‌کند؟». این امر تصریح بر این نکته است که صرفاً موارد خاصی به‌عنوان مسئله اجتماعی درنهایت پذیرفته می‌شوند و سایر وضعیت‌ها رها می‌گردد (رابینگتن، ۱۳۸۲: ۲۲۷-۲۲۳). اولین و مقدم‌ترین چیزی که نگرش برساخت‌گرایی با آن سروکار دارد، تعریف ذهنی مسائل اجتماعی است (لوزیک، ۱۳۸۳: ۴۴). این امر که مردم در زمان‌های متفاوت، موضوعات مختلفی را به‌عنوان مسئله درنظر می‌گیرند، حاکی از اهمیت رویکرد برساخت‌گرایی اجتماعی است؛ درواقع فراتر از امر عینی، نحوهٔ قضاوت ذهنی مردم درخصوص یک امر تعیین‌کنندهٔ مسئله‌مند شدن آن است (مشونیس، ۱۳۹۵: ۲۲). ایدهٔ اصلی برساخت‌گرایی اجتماعی و مفهوم وسیع آن این است که بعضی عناصر توسط کنش‌های اجتماعی تولید می‌شوند و ازطریق کنش‌هایی که با تعامل با افراد دیگر انجام می‌دهیم، ساخته می‌شوند (لیرون، ۲۰۱۹؛ به نقل از: رابینگتن و واینبرگ، ۱۳۹۳).

بر این‌اساس مسائل اجتماعی تابع تعاریف اعضای جامعه از مسائل است نه وضعیت واقعی آن مسئله در جامعه، می‌توان این دیدگاه را رهیافتی «وبری» دانست؛ درواقع، مسائل اجتماعی، ایجاد و به‌نوعی ساخته می‌شود؛ بنابراین، براساس دیدگاه برساختگرایی، مسائل اجتماعی حاصل فعالیت کسانی است که یک مطالبه را در جامعه تبدیل به یک مسئله اجتماعی می‌کنند و تعریف‌ها و برداشت‌های سایر اعضای جامعه از مسائل اجتماعی را شکل می‌دهند؛ اما در عمل، مسائل اجتماعی به‌وسیلهٔ گروه‌هایی که مطالبات را دربارهٔ وضعیت‌های اجتماعی مفروض می‌سازند، ساخته و اولویت‌گذاری می‌شود. در این‌راستا کسانی‌که از منابع قدرت بیشتری برخوردارند، نقش بیشتری در نحوهٔ برساخته‌شدن یک مسئله دارند؛ آن‌ها از این ظرفیت سازمانی و قدرت سیاسی و اقتصادی در شکل‌دادن به اعتقادها و باورهای سایر گروه‌ها در ارتباط با اولویت و عوامل و نتایج مسائل اجتماعی استفاده می‌کنند. پس در رهیافت برساخت‌گرایی، تشخیص و اولویت‌بندی مسائل اجتماعی ازجمله اعتیاد زنان به‌وسیلهٔ تعداد قابل‌توجهی از مردم (یعنی به‌وسیلهٔ تعدادی از افراد مهم) انجام می‌شود؛ درواقع، نظرات گروه‌های با نفوذ ازنظر: اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی در تعیین اولویت‌ها اساسی است.

۲-۲. پیشینهٔ تجربی

نتایج تحقیقات مختلف (به‌خصوص تحقیقات خارجی) نشان‌داد که زنان وابسته به سوءمصرف مواد بیشتر از مردان وابسته به سوءمصرف مواد، در معرض برچسب‌های اجتماعی قرار گیرند و این برچسب‌های اجتماعی یکی از موانع درمان اعتیاد زنان است. چنان‌چه «کاپیلا» و همکاران (۲۰۱۵) در پژوهش خود به بررسی عقاید قالبی جنسیتی و فرآیندهای شناختی، انگیزش‌های افراد برمبنای جنسیت زنان مصرف‌کننده پرداخته‌اند. محققان در این پژوهش دریافتند کلیشه‌ها بر جهان اجتماعی زنان وابسته به مواد تأثیر منفی می‌گذارند و مجموعه‌ای از عقاید را به‌وجود می‌آورد که موجب تأثیرگذاری در فرآیند درمان و مانعی در جهت مصرف داروها می‌گردد؛ بر این‌اساس، دایرهٔ مصرف مواد در آنان طولانی‌تر و پیامدهای اعتیاد آن‌ها نیز ناگوارتر خواهد بود. براساس نتایج پژوهش «رئوس» و همکاران (۲۰۱۷)، آثار اجتماعی اعتیاد بسیار بیشتر از آثار روانی و شرایط روان‌شناختی مثل افسردگی و اضطراب است و منجر به طرد معتادین و ممانعت آن‌ها از پی‌گیری و دریافت درمان می‌شود. آن‌ها ممکن است دچار انزوای اجتماعی شده و در معرض آسیب‌های اجتماعی، اقتصادی و نابرابری قرار گیرند.

تحقیقات داخلی نیز گویای این بود که زنان وابسته به سوءمصرف مواد، در معرض برچسب‌های اجتماعی قرار گیرند و به حاشیه رانده می‌شوند؛ زیرا تصور بیشتر جامعه درمورد اعتیاد این است که سوءمصرف مواد پدیده‌ای مردانه است. جامعه نسبت به چنین زنانی نگرش‌های منفی مضاعف دارند؛ زیرا جامعه به فعالیت‌های این زنان با عنوان «دوچندان منحرف» نگاه می‌کند. درمجموع، بررسی‌های داخلی و خارجی نشان می‌دهند که اعتیاد زنان در مقایسه با اعتیاد مردان، به‌رغم وجوه مشترک، تفاوت‌های زیادی داشته و آسیب‌ها، عوارض و پیامدهای آن برای زنان شدیدتر و زیان‌بارتر است. زنان معتاد بسیار آسیب‌پذیرتر از مردان معتاد هستند؛ چراکه مصرف مواد در زنان اغلب با آسیب‌های اجتماعی، ازجمله: فرار از خانه، روسپی‌گری و خشونت توأم است. مصرف مواد توسط زنان، با عوامل مختلفی مثل، فقر یا مقابله با آن، خشونت‌های خانگی و سوءاستفاده جنسی ارتباط دارد و اعتیاد زنان تأثیری فراتر از اعتیاد مردان بر خانواده و جامعه دارد. پژوهش «غلامی» و همکاران (۱۳۹۹) نشان‌داد؛ روابط اجتماعی فروپاشیده و فشارهای اجتماعی موجود در خانواده در کنار شرایطی نظیر ترک تحصیل و سطح تحصیلات پایین، اجبار در انتخاب همسر و تجربهٔ شکست و سرخوردگی در زندگی خانوادگی، پیوندهای چندجانبه‌ای با اعتیاد زنان دارند. مطالعه‌ای که توسط «کریمی» و «جابری» (۱۴۰۱) انجام شد؛ نشان‌داد که، کاهش فرصت ازدواج دختران معتاد، طردشدن از خانواده، عدم ایفای نقش مادری، فروپاشی خانواده، ارائه الگوی نامناسب رفتاری، احتمال ابتلای اعضای خانواده به بیماری‌هایی ازقبیل ایدز می‌توانند از پیامدهای اعتیاد زنان به‌شمار آیند. هم‌چنین، پژوهش «اسمی‌زاده» و همکاران (۱۴۰۳) نشان‌داد که زنان معتاد، در زندگی خود محدودیت‌های بسیاری را تجربه کرده‌اند و تحت‌تأثیر عوامل مطرودیت‌ساز، امکان پرورش قابلیت‌های فردی و ایجاد پیوندهای مؤثر اجتماعی را از دست داده‌اند. این زنان از «مادر معتاد بودن» و آسیب‌هایی که اعتیاد آنان به فرزندان‌شان وارد کرده است احساس شرم و گناه عمیقی دارند. مشارکت‌کنندگان در این پژوهش با زندگی در خیابان و پاتوق‌های مصرف مواد، از مشکلات زیادی رنج می‌برند؛ مثل: عدم امنیت، تجربهٔ رابطهٔ جنسی برای بقا، پناه‌بردن به مردان و وابستگی به آن‌ها برای امنیت، سرپناه، غذا و مواد، جدایی از فرزندان، از دست‌دادن سرپرستی آن‌ها، بارداری‌های ناخواسته، دستگیری و درمان اعتیاد در مراکز اجباری. عموم پژوهش‌ها نشان‌داد که زنان با اختلال مصرف مواد با چالش‌های متعددی مواجه هستند.

در ایران در حوزهٔ اعتیاد زنان، مطالعاتی که با رویکرد برچسب‌زنی و برساخت‌گرا و پیامدهای واکنش اجتماعی به موضوع انجام‌شده باشد، محدود است و ضرورت دارد دربارهٔ این مسئله بیشتر تحقیق شود. اعتیاد زنان باید با ویژگی‌های زنانه‌اش موردتوجه قرار گیرد و در حاشیه نباشد؛ بنابراین، در این‌زمینه تحقیقات گسترده‌تری ضروری است تا بتوانیم به تحلیل بهتری از پیامدهای واکنش‌های اجتماعی نسبت به اعتیاد زنان بپردازیم. چنین مطالعاتی می‌توانند به شناسایی سازوکارهای اجتماعی و فرهنگی موجود کمک کنند و به درک بهتر از چالش‌ها و فرصت‌های موجود در مسیر بهبود وضعیت زنان معتاد منجر شوند. با استفاده از این رویکرد می‌توانیم بفهمیم که چرا اعتیاد زنان به نسبت اعتیاد مردان کمتر موردتوجه قرار گرفته است؟

۳. روش پژوهش

رویکرد اتخاذ شده در این پژوهش باتوجه به چارچوب مفهومی و نظری بیان‌شده، تفسیری-برساختی است. این رویکرد بر تعاملات اجتماعی و تصورات فرهنگی تأکید دارد و به چگونگی شکل‌گیری انگاره‌ها و برداشت‌ها در جامعه می‌پردازد. پژوهش حاضر با این هدف انجام‌شده که ببینیم مواجهه جامعه (مبتنی‌بر گفته‌های شهروندان عادی در مصاحبهٔ فردی) با اعتیاد زنان چگونه است؟ مردم جامعه چه درک و تفسیری یا چه برداشتی از اعتیاد زنان دارند؟

تمرکز مطالعهٔ حاضر روی دو استان تهران و البرز است؛ این مسئله در استان‌هایی مثل تهران و البرز به‌لحاظ موقعیتی که دارند، به‌مراتب زیادتر است. استان‌هایی مثل تهران و البرز به‌خاطر شرایط ویژهٔ صنعتی و اقتصادی و قابلیت توسعهٔ بسیار مهاجرپذیر هستند و افراد زیادی به حاشیه‌های شهر مهاجرت می‌کنند و این امر باعث پیدایش انحرافات مختلف شده است. طبق گفته‌های مسئولان استان البرز از سال ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۵هـ.ش. تعداد ۱۴۹۸۳۹نفر به این استان مهاجرت داشته‌اند. در این استان، قبل از سال ۱۳۹۰هـ.ش. فقط ۱۵مرکز اقامتی میان‌مدت وابستگی به مواد وجود داشت، که از این ۱۵مرکز هیچ‌کدام مخصوص بانوان نبوده، اما به فاصلهٔ ۵سال باتوجه به درخواست‌های مکرر که برای ترک می‌شده است، اقدام به ایجاد ۵مرکز ترک اعتیاد نموده‌اند (سلیمانی، ۱۳۹۶: ۵۴).

باتوجه به هدف پژوهش، جامعهٔ موردمطالعهٔ شهروندان عادی دو استان تهران و البرز هستند. در این پژوهش، سعی‌شد از همهٔ بخش‌های دو استان، اعم‌از شهرهای حاشیه‌نشین و مناطق بالا شهر و اکثر گروه‌های سنی، جنسی و شغلی و هم‌چنین قشرهای مختلف جامعه مصاحبه به‌عمل آمد. تعداد ۳۲نفر در پژوهش مشارکت داشته‌اند. داده‌ها ازطریق مصاحبهٔ نیمه‌ساخت‌یافته گردآوری شد. نمونه‌ها به‌صورت هدفمند انتخاب شدند. داده‌ها با استفاده از تحلیل مضمون[۳] تجزیه‌وتحلیل شدند. در این پژوهش، از چارچوب شش مرحله‌ای «کلارک» و «براون»[۴] بهره‌گیری شده است. این فرآیند به پژوهش‌گران امکان می‌دهد تا با تجزیه‌وتحلیل داده‌ها، تم‌ها یا مضامین معنادار را استخراج کنند (کلارک و براون، ۲۰۱۳: ۱۲۱). تحلیل مضمون یک راهبرد تقلیل و تحلیل داده‌هاست که توسط آن داده‌ها تقسیم‌بندی، طبقه‌بندی، تاخیص و بازسازی می‌گردند (گیون، ۲۰۰۸: ۸۶۷). رویکرد مذکور به‌عنوان یکی از مهم‌ترین رویکردها در علوم‌اجتماعی شناخته می‌شود؛ زیرا چارچوبی روشن و قابل استفاده برای تحلیل تماتیک ارائه می‌دهد (قاسمی و هاشمی، ۱۳۹۸: ۹).



شکل ۱: چارچوب شش مرحله‌ای کلارک و براون (نگارندگان، ۱۴۰۰).
Fig. 1: The six-phase framework of Braun and Clarke (Authors, 2020).

کلارک و براون، معیارهایی را برای ارزیابی پژوهش‌های مبتنی‌بر تحلیل مضمون شناسایی و معرفی کرده‌اند، این معیارها متناسب با مراحل انجام تحلیل مضمون تنظیم شده‌اند؛ در جدول (۱) این معیارها نشان‌داده شده است.

جدول ۱: معیارهای ارزیابی تحلیل مضمون (براون و کلارک، ۲۰۰۶: ۳۶).
Tab. 1: Criteria for evaluating thematic analysis (Braun & Clarke, 2006: 36).

تحلیل مضمون	معیار ارزیابی
توصیف	۱. آیا داده‌ها در سطح مناسبی از تفصیل و دقت و توصیف شده‌اند؟
کدگذاری	۲. آیا در فرآیند کدگذاری، به هر قلم داده‌ها، توجه یکسانی شده است؟ ۳. آیا مضامین از تعداد اندکی داده جذب شکل گرفته‌اند یا طی فرآیند کدگذاری کامل، جامع و فراگیر به‌دست آمده‌اند؟ ۴. آیا همه داده‌های مستخرج مرتبط با هر مضمون، جمع‌آوری شده است؟ ۵. آیا مضامین با یکدیگر مقایسه شده است و مجموعه داده‌های اصلی، آن‌ها را حمایت می‌کند؟ ۶. آیا مضامین دارای انسجام، همخوانی و تمایز درونی هستند؟
تحلیل	۷. آیا داده‌ها، به جای این‌که صرفاً توصیف یا تشریح شوند، تحلیل و تفسیر و تعبیر شده‌اند؟ ۸. آیا تحلیل‌ها و داده‌ها با یکدیگر همخوانی دارند؟ ۹. آیا تحلیل، حکایتی متقاعدکننده و به خوبی سازماندهی‌شده درباره داده‌ها و موضوع پژوهش است؟ ۱۰. آیا تعادل خوبی میان نوشته‌های تحلیل و داده‌های مستخرج، برقرار است؟
نوشتن گزارش	۱۱. آیا مفروضات و رویکرد خاص تحلیل مضمون به‌طور آشکار تبیین شده است؟ ۱۲. آیا میان ادعای پژوهش‌گر (مبنی بر کاری که انجام داده است) با آن‌چه تحلیل‌ها نشان می‌دهد، تناسب خوبی وجود دارد؟ آیا روش تحلیلی معرفی‌شده با تحلیل گزارش شده همخوانی دارد؟ ۱۳. آیا پژوهش‌گر، نقش فعالی در فرآیند تحلیل ایفاء می‌کند؟ آیا مضامین به خودی خود «ظهور» نمی‌کنند؟
کل فرآیند	۱۴. آیا زمان کافی برای تکمیل همه مراحل اختصاص‌یافته و تحلیل‌ها بدون عجله تهیه شده است؟

به‌منظور آزمون و تقویت پایایی روش و یافته‌ها از چند راه‌کار استفاده شد که عبارتنداز: استفاده از تحلیل‌گران متعدد، ارائه توصیفات غنی و عمیق، شفافیت روش‌شناختی و گزارش دقیق فرآیند پژوهش، توافق بین کدگذاران به‌منظور افزایش پایایی، استفاده از راهنمای جامع کدگذاری.

جدول ۲: اطلاعات فردی و اجتماعی مشارکت‌کنندگان در پژوهش (شهروندان عادی).
Tab. 2: Individual and social information of research participants (Ordinary Citizens).

ردیف	نام	سن	وضعیت تأهل	وضعیت اشتغال	وضعیت تحصیلی	محل سکونت
۱	آرمین	۳۵	مجرد	مکانیک	لیسانس	فردیس
۲	علی	۵۷	متأهل	دبیر	لیسانس	شاهین ویلا
۳	سحر	۳۳	متأهل	خانه‌دار	دیپلم	امیرآباد
۴	مه‌کامه	۲۲	مجرد	دانشجو	لیسانس	ملارد
۵	نیکتا	۲۹	متأهل	طراح سایت	فوق‌دیپلم	پیروزی
۶	احسان	۲۱	مجرد	بازاریاب	دانشجو کارشناسی	طالقان
۷	هادی	۲۴	مجرد	فروشنده لوازم خانگی	لیسانس	هشتگرد
۸	مهری	۵۱	متأهل	خانه‌دار	ابتدایی	نعمت‌آباد
۹	احمد	۳۰	مجرد	مهندس	لیسانس	افسریه

۱۰	بتول	۳۵	متأهل	خانه‌دار	دیپلم	آزادگان
۱۱	فاضل	۶۰	متأهل	مغازه‌دار	راهنمایی	منیریه
۱۲	امیر	۳۹	متأهل	حسابدار	لیسانس	نظرآباد
۱۳	مهین	۴۷	متأهل	خیاط	دیپلم	شهرک چشمه
۱۴	رکسانا	۳۶	مجرد	بیکار	دکتری	کلارک
۱۵	نسترن	۲۵	مجرد	دانشجو	کارشناسی	هوانیروز
۱۶	الناز	۲۳	مجرد	معلم	لیسانس	کمالشهر
۱۷	ملیحه	۳۶	مطلقه	آرایشگر	دیپلم	عظیمیه
۱۸	مریم	۱۷	مجرد	دانش‌آموز	دبیرستان	طالقان
۱۹	مهران	۲۵	مجرد	پرستار	لیسانس	چیتگر
۲۰	جواد	۳۷	متأهل	کارگر ساختمانی	دیپلم	شاه‌عباسی
۲۱	شهلا	۳۱	متأهل	فروشنده	فوق‌دیپلم	حصارک
۲۲	حمید	۲۹	مجرد	مغازه‌دار	دیپلم	ماهدشت
۲۳	فاطمه	۵۵	متأهل	خانه‌دار	سیکل	آزادگان
۲۴	مصطفی	۴۸	متأهل	مکانیک	دیپلم	دهکده المپیک
۲۵	مسعود	۲۰	مجرد	دانشجو	کاردانی	قیطریه
۲۶	ساناز	۲۶	مجرد	طراح لباس	کارشناسی‌ارشد	ساوجبلاغ
۲۷	حسین	۳۸	متأهل	کارمند شهرداری	لیسانس	پونک
۲۸	ستیا	۲۷	مجرد	خیاط	لیسانس	سرسبز
۲۹	زهرا	۴۳	متأهل	بی‌کار	ابتدایی	نظرآباد
۳۰	شاهین	۲۹	مجرد	دانشجو	کارشناسی‌ارشد	بلوارکشاورز
۳۱	شیرین	۳۴	مطلقه	مدرس زبان خصوصی	لیسانس	نارمک
۳۲	بهزاد	۳۹	متأهل	برنامه‌نویس	لیسانس	شوش

۴. یافته‌های پژوهش

در فرآیند استخراج یافته‌ها، محققان با یک روش معنادار و سیستماتیک شروع به سازماندهی داده‌ها کردند. ابتدا کدهای اولیه از مصاحبه‌ها استخراج شدند. در مرحلهٔ بعدی، این کدها با مقوله‌بندی به تم‌های فرعی تبدیل شدند. در این مرحله، تم‌های فرعی باتوجه به کدهای اولیه شکل گرفتند و دسته‌بندی شدند. تم‌های فرعی و اصلی، بررسی و بازبینی شد. برخی تم‌ها اصلاح و تغییر یافت و برخی تم‌ها نیز حذف گردید؛ سپس بررسی شد که هر تم اصلی، به‌خوبی تم‌های فرعی زیرمجموعه‌اش را شامل شود و تم‌های فرعی نیز مفاهیم اولیهٔ مربوطه را پشتیبانی نمایند. تم‌ها به‌گونه‌ای تعریف و ایجاد شدند که تمامی مجموعه داده را شامل شد و هیچ داده‌ای بیرون از شمول تم‌ها باقی‌نماند؛ درنهایت، در مرحلهٔ تشکیل تم‌های اصلی، مفاهیم کلی و انتزاعی برداشت‌شده از تم‌های فرعی شناسایی و برچسب‌گذاری شدند و درنتیجه تحلیل نهایی انجام شد (جدول ۳). درمجموع، ۱۵تم فرعی و ۶تم اصلی شناسایی شدند که بیانگر مهم‌ترین یافته‌های پژوهش هستند؛ در ادامه، ابتدا تم‌ها تحلیل شدند و در جدول پایانی نتیجهٔ نهایی تحلیل تماتیک نشان‌داده می‌شود.

۴-۱. جنایی تلقی‌کردن اعتیاد

در حوزهٔ اعتیاد و مصرف مواد مخدر زنان با چالش‌هایی از قبیل تبعیض در دست‌یابی به مراقبت‌های حوزهٔ سلامت و خدمات اجتماعی مواجه می‌شوند. آن‌ها ممکن است دچار انزوای اجتماعی‌شده و در معرض زیان‌های اجتماعی و اقتصادی و نابرابری قرار گیرند (قادری و همکاران، ۱۳۹۷: ۱۶۰). برای جامعه، این پذیرفته‌شده نیست که زن به اعتیاد آلوده شود (سلیمانی، ۱۳۹۶: ۱۹۰). زن مصرف‌کننده در فرهنگ ما به‌راحتی از خانواده و دوستانش طرد می‌شود (زائری، ۱۴۰۲: ۴). به‌همین دلیل، نگاه‌های تحقیرآمیز و برچسب‌های منفی که به یک زن معتاد در اجتماع وارد می‌شود، بسیار متفاوت‌تر از مرد معتاد است. در فرهنگ جامعهٔ ما زنی که مواد مخدر مصرف می‌کند به‌راحتی از سمت خانواده و جامعه طرد می‌شود و ممکن است به‌راحتی مورد سوءاستفاده قرار بگیرند و برگشت آن‌ها به زندگی سالم را سخت‌تر کند؛ هم‌چنین می‌تواند زمینه‌ساز سایر انحرافات نیز شود. به‌همین دلیل است که درمان اعتیاد زنان بسیار سخت‌تر از مردان است.

مشارکت‌کننده‌ای می‌گوید:

> «تو ذهن ما کردن که برای زن خیلی چیزها پذیرفته‌شده نیست، در صورتی‌که از جانب مرد پذیرفته است؛ یعنی ما از بچگی یاد گرفتیم که زن معتاد نمی‌شه، زن اگر معتاد بشه انگار جنایت انجام‌داده. جامعهٔ ما نپذیرفته است که زن هم به‌عنوان یک انسان ممکن است به اعتیاد آلوده شود. دلیل این نپذیرفتن این است که ما از زن یک ملکه ساخته‌ایم. ما فکر می‌کنیم که زن نباید معتاد بشه، همین نگرشی که در مورد این زنان وجود داره سبب‌شده این زنان خدمات درمانی مناسبی را دنبال نکنند».

مشارکت‌کنندهٔ دیگری می‌گوید:

> «در جامعه‌ای که داریم زندگی می‌کنیم نسبت به این مسئله دید خوبی وجود ندارد. در فرهنگ ما، به زن معتاد بهایی داده نمی‌شه، چون زن را به‌عنوان کسی که همه‌کاره خونه هست (مادر و همسر) و نقش پررنگی که داره موجب می‌شه؛ اگر معتاد باشه با دید خوبی به آن‌ها نگاه نشه. چون معتقدند که این زنان به‌سمت کارهای ناشایست کشیده می‌شن. درصورتی‌که باید نسبت به این قضیه، فرهنگ‌سازی بشه؛ چون زنان خیلی آسیب می‌بینن».

به‌دلیل برخوردهای اجتماعی متفاوت، زنان در معرض انواع آسیب‌های اجتماعی، مانند: خشونت‌های روانی، فیزیکی و جنسی (در درون خانواده و در جامعه) مواجه هستند. این آسیب‌ها، منجر به مسائل و مشکلات گسترده‌ای در زنان می‌شود که می‌توانند منجر به کج‌رفتاری آن‌ها در بروز اعتیاد شود؛ بنابراین اگر امروز نگاه جامعه به اعتیاد مردان از رویکرد جرم‌انگارانه به رویکرد بیمارگونه تغییر یافته، اما هنوز این اصلاح نگرش درمورد زنان معتاد ایجادنشده و همین نگاه جرم‌انگارانه، گاه باعث می‌شود که زنان اعتیاد خود را پنهان کنند.

۴-۲. انکار، حذف و پنهان‌سازی اعتیاد زنان

در سال‌های اخیر، دامنهٔ آسیب‌های ناشی از مصرف مواد مخدر با وسعت بیشتری درمیان جمعیت زنان گسترش یافته است؛ ولی متأسفانه در درمان کاهش آسیب و حمایت اجتماعی، معمولاً به مردان بیشتر از زنان توجه می‌شود. درحالی‌که زنان آسیب‌پذیرترین قشر در چرخهٔ اعتیاد هستند؛ زیرا فضای سنتی حاکم‌بر خانواده‌ها و جامعه، به زنان معتاد اجازه نمی‌دهد که اعتیادشان را اعلام کنند. ازطرفی، در فرهنگ ایران، مصرف مواد در زنان، ناهنجارتر از مردان تلقی می‌شود (کریمی و جابری، ۱۴۰۱: ۴۵). جامعهٔ ایران به‌دلیل موقعیت تاریخی خاص خود و هم‌چنین فرهنگ خاص حاکم‌بر آن فضایی را به‌وجود آورده است که نگاهی عمیقاً مردسالارانه در آن شکل گرفته است (عنایت، ۱۳۹۹:

۱۵۵). در موضوعی مثل اعتیاد نگاه‌ها به‌سمت مردان است و زنان کمتر دیده می‌شوند.

مشارکت‌کننده‌ای می‌گوید:

«در این مسئله (اعتیاد زنان) انواع و اقسام محدودیت‌ها را ما داریم می‌بینیم. هیچ حمایتی از این زنان نمی‌شه. جامعه، واکنش خوبی نداره و نگاه تحقیرآمیز بهشون دارن؛ به‌دلیل این واکنش‌ها زنان اعتیادشون را مجبورن که مخفی کنن».

مشارکت‌کنندهٔ دیگری عنوان کرد:

«به نظر من نگاه ابزاری که به زن دارن باعث ایجاد بسیاری از مشکلات شده، جامعهٔ ما نابرابری درش زیاد هست؛ چرا وقتی مرد معتاد می‌شه همه می‌پذیرن، اما وقتی زن معتاد می‌شه نمی‌پذیرن و طرد می‌شن، مخصوصاً تو فرهنگ ما، از سمت خانواده‌ها طرد می‌شن و بهایی نمی‌دن بهش؛ چون تو جامعهٔ ما همه‌چیز درمورد مردان پذیرفته شده است، حتی اگر اون کار ناشایستی باشه، ولی برای زنان نپذیرفته است».

درواقع موضوع اعتیاد زنان، یک مشکل اجتماعی پنهان است. پنهان بودن این مسئله به این برمی‌گردد که، نه جو سنتی خانواده و نه جامعه می‌پذیرد که زن مصرف‌کنندهٔ مواد مخدر باشد؛ به‌همین دلیل، زنان مجبور می‌شوند اعتیاد خود را پنهان نگه‌دارند.

۴-۳. اهمیت بیشتر اعتیاد زنان

تفاوت میان زنان و مردان در بسیاری از جنبه‌های اختلالات مربوط به سوءمصرف مواد، موضوعی است که در طی دو دههٔ گذشته، نظر بسیاری از محققان را به‌خود، جلب کرده است (قربانی، ۱۳۹۵: ۸۰). سوءمصرف مواد و اعتیاد چالش‌های متفاوتی را برای سلامت زنان ایجاد کرده و سیر متفاوتی در دو جنس دارد (سوختانلو و نظری، ۱۳۹۴: ۱۲۹). نقش زنان در خانواده بسیار مهم و حیاتی است و اعتیاد آن‌ها باعث می‌شود خانه و خانواده که از امن‌ترین کانون‌های زندگی اجتماعی است آسیب ببینند (قربانی، ۱۳۹۸: ۲۲۰). یکی از جدی‌ترین پیامدهای اعتیاد برای زنان، ایجاد اخلال در ایفای مناسب نقش همسری و نقش مادری برای زنان و مادران معتاد است (سوختانلو و نظری، ۱۳۹۴: ۱۲۹)؛ بنابراین اعتیاد یک زن به‌مراتب بیشتر از اعتیاد مرد نیازمند توجه ویژه است؛ زیرا زنان علاوه‌بر این‌که خودشان لطمه می‌بینند، آسیب‌هایی نیز به خانواده و جامعه به‌دلیل نقش پررنگ زنان در تعادل وضعیت روانی خانواده و جامعه وارد می‌کنند.

یکی از مشارکت‌کنندگان می‌گوید:

«اولین چیزی که درمورد زنان معتاد باید مدنظر قرار بگیره، این‌که این‌ها به‌لحاظ وضعیت اقتصادی باید حمایت بشن. چون معمولاً اکثر زنانی که معتاد میشن این‌ها از خانواده بریده می‌شن، پس نیاز به توجه و حمایت بیشتری خواهند داشت. پس خواه‌ناخواه باید توجه بیشتر بهش بشه نه این‌که اینم مثل همهٔ مسائل مهم سرپوش روش بگذارن. زنانی‌که مبتلا به مصرف مواد میشن، در معرض خطر هستن».

مشارکت‌کنندهٔ دیگری عنوان کرد:

«زمانی‌که زنی درگیر مصرف مواد مخدر می‌شه این زن هم خودش و هم خانواده‌اش نیاز به مراقبت و توجه دارند، چون اعتیاد به‌شدت بر وضعیت روانی و سلامتی زن تأثیر می‌گذاره، خانواده دچار استرس و فشارهای روانی می‌شن، بچه‌هاش آسیب می‌بینن و باعث تنش‌ها و درگیری‌ها در روابط خانوادگی می‌شه؛ به‌همین دلیل، خیلی مهمِ که مورد حمایت قرار بگیرن».

۴-۴. زیرسؤال رفتن اسطوره‌پردازی در مورد نقش زنان در خانواده

اعتیاد زن، باتوجه به اهمیت نقش خانگی زن و حساسیت فرهنگی نسبت به ارزش‌های زنانه در خانواده، بیش از بُعد فردی آن، در جامعه پیامدهای خانوادگی آن چالش‌برانگیزتر و برجسته می‌باشد (محسن‌زاده و همکاران، ۱۳۹۸: ۱۱۹). اعتیاد زنان، بر آسیب‌ها و انحرافات اجتماعی دیگری نیز دامن‌زده و می‌زند؛ و خشونت، افزایش تجاوز، روابط جنسی خارج از چارچوب، بارداری‌های ناخواسته، فروش و اجاره‌دادن کودکان، افزایش کودکان کار در جامعه و... ازجمله مسائلی هستند که به‌شکل مستقیم یا غیرمستقیم با مسئله اعتیاد زنان پیوند دارند (زائری، ۱۴۰۲: ۴). هم‌چنین، طرد و پذیرش نشدن اجتماعی و خانوادگی از مهم‌ترین مشکلات فرد معتاد است. محرومیت اجتماعی، برچسب خوردن و لکهٔ ننگ ناشی از اعتیاد، هزینه‌های بالایی را بر فرد معتاد و جامعه وارد می‌کند (صادقی و جهاندار، ۱۳۹۹: ۳۶).

مشارکت‌کننده‌ای می‌گوید:

> «اگر در جامعه‌ای در فرهنگ و قوانینش بین زن و مرد تفاوت نباشه و یا کمتر باشه، در الگوی مصرف مواد نیز تفاوت چندانی دیده نمی‌شه، اما در جامعهٔ ما قضیه متفاوت است... تو جامعهٔ ما چون وظایف زنان در خانه زیادتر است، ازجمله: مسئولیت مراقبت از بچه‌ها موجب این تفاوتِ شده، چون باور و نگرش‌های موجود در جامعه درمورد زنان این‌که زن مسئولیت نگه‌داری و مراقبت از اعضای خانواده را باید داشته باشه، چون در فرهنگ ما، زن به‌عنوان پرستار، مادر و مسئول خانه تلقی می‌شه».

مشارکت‌کنندهٔ دیگری در این‌خصوص می‌گوید:

> «تو جامعهٔ ما که زن در مرکز زندگی قرار داره، اعتیاد این نقش آن‌ها را ضعیف می‌کنه. زن چون قراره حافظ یک زندگی باشه و چون قراره بچه تربیت کنه. پس نمی‌تونه هم معتاد باشه، هم بچه خوب تربیت کنه؛ این‌ها با هم، هم‌خوانی ندارن. زنی که معتاد شد، پیامدهای خطرناکی هم برای خودش و هم برای خانوادهٔ اون زن درپی خواهد داشت. زنی که سمت مواد رفت، دیگه نه می‌تونه بچه تربیت کنه، نمی‌تونه همسرداری کنه، اصلاً خانواده‌اش از هم می‌پاشه و تبعات زیادی براش داره. به‌همین دلیل جامعه نوع نگاهش به این زن یک زن تن‌فروش هست. به‌خاطر همین مسئله است که نمی‌شه بی‌تفاوت از کنار این مسئله گذر کرد. اگر بخوان بی‌تفاوت باشن به این قضیه، نتیجه‌اش می‌شه ایدز، می‌شه سقط جنین و...».

اعتیاد در زنان، عوارض خطرناک‌تری نسبت به مردان درپی خواهد داشت و بنیان خانواده را دچار تزلزل می‌کند. این معضل اجتماعی تحت هر شرایطی مخرب است، اما زنان باتوجه به نقش کلیدی‌شان در خانواده، اعتیادشان خطرات بیشتری برای جامعه دارد.

۴-۵. نادیده‌انگاری مسئله اعتیاد توسط گفتمان مسلط اجتماعی

از مهم‌ترین مشخصه‌های فرهنگی-اجتماعی کشورهای کمتر توسعه‌یافتهٔ جهان این است که پدیدهٔ «سوگیری جنسیتی» هم‌چنان در این جوامع غالب است؛ درحالی‌که کشورهای توسعه‌یافتهٔ جهان به‌شدت از این پدیده فاصله گرفته‌اند و به‌سمت «بی‌طرفی جنسیتی» (وایتلی، ۱۹۹۶) و «تساوی جنسیتی» (مک‌دونالد، ۲۰۰۲) سوق یافته‌اند. براساس «گزارش جهانی شکاف جنسیتی» (۲۰۱۸) کشور ما در رتبهٔ ۱۴۲ قرار گرفته است. خاستگاه و ریشهٔ اصلی این تفاوت‌های چشم‌گیر را باید تاحدودی در کلیشه‌های جنسیتی و بازتولید آن ازطریق سازوکارهای متعدد جامعه‌پذیری در سطح جامعه جست‌وجو کرد؛ برای مثال، این قبیل کلیشه‌ها وجود دارد که زنان موجوداتی حساس، ظریف و مناسب برای خانه‌داری، پرستاری و معلمی کودکان‌اند (فروتن، ۱۳۹۹: ۹۸). در حیطهٔ مصرف مواد مخدر نیز بسیاری از افراد، مصرف مواد را امری مردانه تلقی می‌کنند. شاید بر این باورند که مردان ظرفیت

بیشتری برای استعمال مواد مخدر دارند و کمتر معتاد می‌شوند. این درحالی است که تحقیقات مختلف ثابت کرده که اعتیاد امری جنسیتی نیست و زن و مرد در برابر آن آسیب‌پذیر هستند. اعتیاد زنان و مردان هر دو مخرب و آسیب‌زاست، اما به‌دلیل حساسیت‌های جسمانی و روانی زنان و نقش پررنگ آن‌ها در خانواده و جامعه، مسئله اعتیاد آن‌ها نیز پیچیده است.

مشارکت‌کننده‌ای می‌گوید:

«معمولاً خانواده‌های زنان معتاد سعی می‌کنن اعتیاد اون‌ها را پنهان کنن و معمولاً هم حمایتی نمی‌کنن، چون تو فرهنگ ما زنی که معتاد باشه با دید بدی بهش نگاه می‌شه. این موضوع به‌دلایل فرهنگی، اجتماعی و تاریخی برمی‌گردد و به‌دلیل همین باورهای فرهنگی و اجتماعی، زنان با چالش‌های بیشتری نسبت به مردان مواجه هستند. خانواده‌ها ممکن است به‌دلیل ترس از قضاوت اجتماعی، ننگ و شرمندگی، سعی‌کنند اعتیاد زنان را پنهان کنند».

مشارکت‌کنندهٔ دیگری می‌گوید:

«شما هر جا که فکرش را کنید زن نقشی نداره، در عرصهٔ تصمیم‌گیری‌های سیاسی و کم‌بودن نرخ مشارکت زنان در پست‌های مدیریتی را درنظر بگیرید، نقش زن چه‌قدر کم‌رنگِ، تو بقیه مسائل هم همین می‌شه. در اعتیاد هم همین‌طورِ، در حمایت از زنان برنامهٔ درستی ندارن، از زنان معتاد خیلی کمتر حمایت می‌کنند تا مرد، چون این‌را برای زن غلط می‌دونن که بخواد معتاد باشه و نگاه خیلی تحقیرآمیزی به زن معتاد دارن».

زنان معتاد درحقیقت در معرض آسیب‌پذیری بیشتری هستند نسبت به مردان. خطر و انتقال بیماری‌ها و برچسب‌های منفی از مضرات وجود اعتیاد در زنان است. زنان معتاد ازلحاظ اقتصادی ضعیف‌تر می‌شوند و نیاز به حمایت، آن‌ها را به مردان وابسته‌تر می‌کند که این امر گسترش آسیب‌های اجتماعی دیگر را نیز درپی دارد. عدم حمایت از زنان معتاد باعث می‌شود که زنان در صورت علنی‌شدن مشکل‌شان، ازطرف اطرافیان طرد شوند و برای تأمین نیاز خود به‌راحتی مورد سوءاستفاده قرار گیرد. خودِ این مسئله بر تأثیرات مخرب اعتیاد می‌افزاید.

۴-۶. اعتیاد زنان به‌مثابه هرزگی

نگاه جامعه به زن معتاد در مقایسه با مردان معتاد، متفاوت است، احتمال بیشتری وجود دارد که زنان وابسته به سوءمصرف مواد، بیشتر از مردان وابسته به سوءمصرف مواد، در معرض برچسب‌های اجتماعی قرار گیرند؛ زیرا جامعه به فعالیت‌های این زنان با عنوان «دوچندان منحرف» نگاه می‌کند (صادقی و جهاندار، ۱۳۹۹: ۳۶). برچسب خوردن زنان پدیده‌ای است که اگرچه مردان هم آن‌را تجربه کرده‌اند، اما برای زنان با شدت بیشتری اعمال می‌شود؛ برچسب‌زدن به زنان معتاد در جامعه به‌حدی است که بسیاری از زنانی که میل به ترک اعتیاد دارند از ترس همین برچسب‌ها از طرف جامعه، از ترک کردن پرهیز می‌کنند (عنایت، ۱۳۹۹: ۱۵۵)؛ زیرا ازسوی خانواده و دوستان با مقاومت بیشتری روبه‌رو می‌شوند و پیامدهای بدتری در انتظار آن‌هاست. این مسئله موجب‌شده زنان به‌دلیل اَنگ‌هایی که به آن‌ها زده شود، همواره خود را از اجتماع دور کنند. باتوجه به تفاوت‌های جنسیتی اعتیاد زنان با سوگیری بیشتری همراه است و جامعه نگاه منفی‌تری به زنان معتاد دارد.

یکی از مشارکت‌کنندگان عنوان کرد:

«زن معتاد را هرزه می‌بینن، چون مورد سوءاستفاده قرار می‌گیره. شایدم واقعاً هرزه نباشه، اما نوع نگاه جامعه به زن معتاد این‌جوری هست. مهم‌ترین و اولین اَنگی که به زنان زده می‌شه، همین اَنگ هرزگی و خراب‌بودن هست، ولی درمورد مردان این

صدق نمی‌کنه. کسی نمی‌گه فلان آقا معتاده، هرزه است و خراب کارِ. این مشکلی هست که به‌خاطر تابو بودن خیلی از مسائلی که برای مردان عادی هست، اما برای زنان غیرعادی تلقی می‌شه».

مشارکت‌کنندهٔ دیگری می‌گوید:

«زن‌ها در کل موجودات وابسته‌ای هستن. این وابستگیِ هم ازلحاظ عاطفی و هم ازنظر مالی هست و باعث می‌شه ساختار شخصیتی آنان ضعیف و وابسته به‌وجود بیاد. پس اعتیادشون هم به‌خاطر همین وابستگی خطرناک می‌شه و فقر، بی‌خانمانی و بی‌سرپرستی را می‌تونه براشون به‌دنبال داشته باشه. زن معتاد را به‌چشم یک تن‌فروش بهش نگاه کنن».

مشارکت‌کنندهٔ دیگری می‌گوید:

«اعتیاد زنان را ننگ و مایهٔ آبروریزی زن و خانواده‌اش می‌دونن، این خودش به ضرر هم خانواده و هم جامعه است. چون زنان قشر آسیب‌پذیر جامعه هستند، پس باید بهشون توجه بشه، نه این‌که بهشون آنگ زده بشه. جامعهٔ ما داره اشتباه می‌کنه، باید نوع نگاه به این زنان باید تغییر کنه. زن اگر معتاد بشه و تحت حمایت قرار بگیره که سمت تن‌فروشی نره، اما خب نوع نگاه جامعه ما به این زنان این‌طور هست».

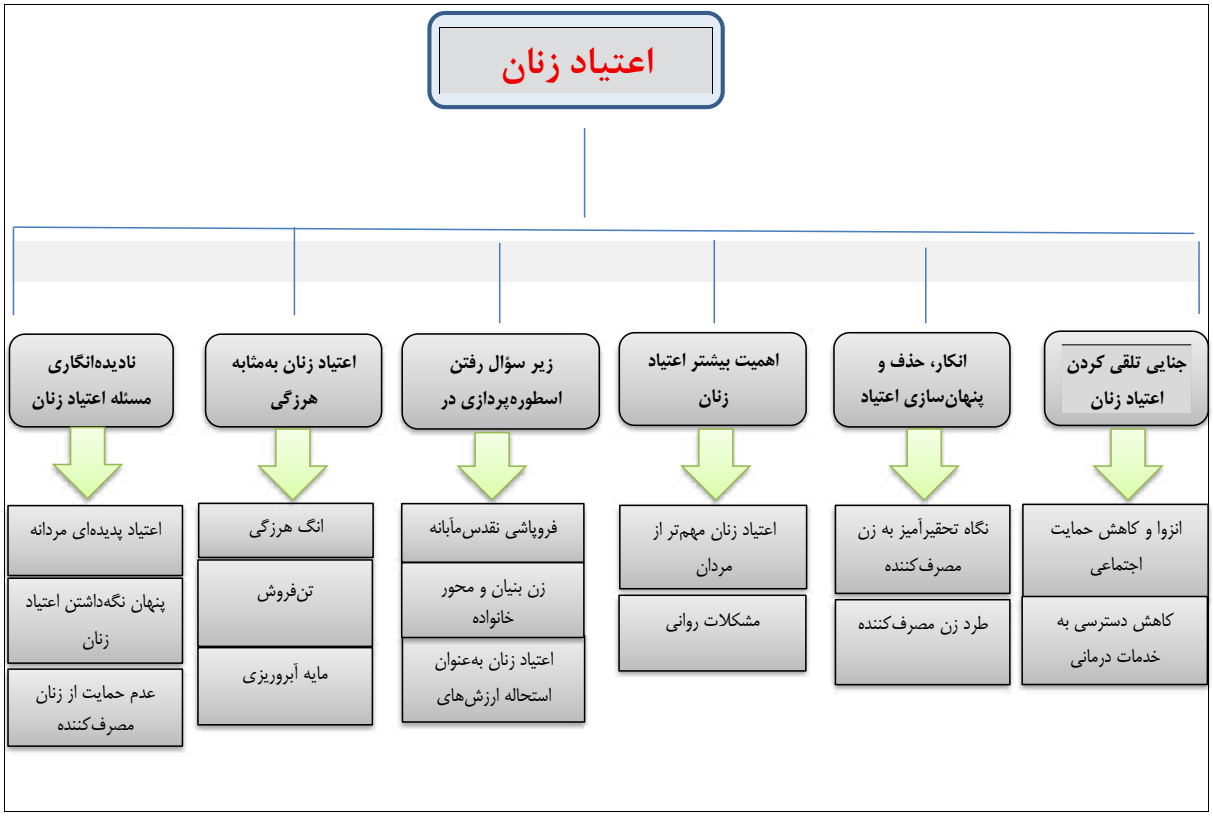
جدول ۳: مفاهیم اولیهٔ پژوهش و مقوله‌های عمده (نگارندگان، ۱۴۰۴).
Tab. 3: Initial research concepts and major categories (Authors, 2020).

ردیف	مفهوم (کد اولیه)	تم فرعی	تم اصلی
۱	زن اگر معتاد بشه انگار جنایت انجام داده؛ مرد معتاد بشه، همه چیز عادی است، اما برای زن عادی نیست؛ اعتیاد زن به شهرت و به اعتیار یک خانواده لطمه می‌زند؛ در فرهنگ ما، به زن معتاد بهایی داده نمی‌شه؛ همه چیز در مورد مردان پذیرفته شده است حتی اگر اون کار ناشایستی باشه ولی برای زنان پذیرفته‌شده نیست.	انزوا و کاهش حمایت اجتماعی	جنایی تلقی کردن اعتیاد
	نگرشی که در مورد این زنان وجود داره سبب‌شده این زنان خدمات درمانی مناسبی را دنبال نکنن؛ زنی که معتاد هست از قضاوت‌های منفی دیگران ترس داره و احتمالش هست در پی درمان نباشه؛ انگ‌ها و برخوردهای نامناسب در زن معتاد می‌تونه آن‌ها را در درخواست کمک و خدمات درمانی بازدارد.	کاهش دسترسی به خدمات درمانی	
۲	جامعه ما نپذیرفته است که زن هم به‌عنوان یک انسان ممکن است به اعتیاد آلوده شود؛ نگاه خیلی تحقیرآمیزی به زن معتاد دارن؛ اعتیاد زنان از مسائلی هست که برای مردان عادی هست اما برای زنان غیرعادی تلقی می‌شه.	نگاه تحقیرآمیز به زن معتاد	انکار، حذف و پنهان‌سازی اعتیاد زنان
	زن معتاد را مایه ننگ اون خانواده می‌دونن؛ مرد معتاد را همه می‌پذیرن اما وقتی زن معتاد می‌شه طرد می‌شه؛ تو جامعه ما زن این اجازه را نداره سراغ مواد بره و بخواد معتاد بشه.	طرد زن مصرف‌کننده	
۳	به زن معتاد خیلی باید اهمیت داد حتی بیش‌تر از مرد معتاد؛ زن معتاد در وهله اول نیاز به حمایت داره نه طرد؛ کلاً تو جامعه ما همه چیز برعکس هست، به‌جای این‌که تو این قضیه به زن بیش‌تر رسیدگی بشه، برعکس به مردان اهمیت داده می‌شه؛ زنان اعتیادشون مهم‌ترِ و باید بیش‌تر بهشون توجه بشه.	اعتیاد زنان مهم‌تر از مردان	اهمیت بیش‌تر اعتیاد زنان
	دچار تنهایی و افسردگی می‌شن این زن‌ها؛ اعتیاد به‌شدت بر وضعیت روانی و سلامتی زن تأثیر می‌گذاره؛ هم خود این زنان دچار استرس و فشارهای روانی روبرو خواهند شد هم خانواده‌شون.	مشکلات روانی	

۴	با اعتیاد یک زن کانون گرم خانواده از هم پاشیده می‌شه؛ مرد معتاد بشه خیلی کم‌تر تأثیر اعتیادش حس می‌شه اما زن که معتاد بشه خانواده از هم پاشیده می‌شه؛ زن معتاد نمی‌تونه وظایف خانوادگیش را مثل گذشته انجام بده.	فروپاشی تقدس مآبانه زن در خانواده	زیر سؤال رفتن اسطوره‌پردازی در مورد نقش زنان در خانواده
	زنی که معتاد باشه نمی‌تونه بچه تربیت کنه؛ نمی‌تونه همسرداری کنه؛ خانواده‌اش از هم پاشیده می‌شه؛ در فرهنگی که زن نقش مهمی در خانواده دارد پس اعتباد و حفظ و نگهداری هم‌خوانی ندارن.	زن بنیان و محور خانواده	
	ما فکر می‌کنیم که زن نباید معتاد بشه، چون زن مادرِ و یک مادر نمی‌تونه مصرف‌کننده مواد باشه؛ اعتیاد زن باعث می‌شه جامعه با مسائل اخلاقی روبرو بشه؛ تو جامعه ما که زن به‌عنوان محور خانواده شناخته‌شده، اعتیاد نقش آن‌ها را ضعیف می‌کنه.	اعیتاد زنان به‌عنوان استحاله ارزش‌های اجتماعی	
۵	انگ هرزگی و خراب‌بودن به زن معتاد زده می‌شه؛ مرد معتاد بشه نمی‌گن خراب‌کاره اما به زن می‌گن؛ اعتیاد، زن را به سمت کارهای ناشایست می‌بره؛ زن برای تهیه جنسش به هر راهی کشیده می‌شه؛ مرد معتاد ازش سوءاستفاده نمی‌شه ولی زن می‌شه؛ جامعه نوع نگاهش به زن معتاد یک زن تن‌فروش هست؛ زن معتاد سوءاستفاده جنسی ازش می‌کنن؛ یک زن برای تهیه موادش چاره‌ای جز خودفروشی نداره.	تن‌فروش	اعتیاد زنان به‌مثابه هرزگی
	زن ناقص‌العقلِ زن را چه به اعتیاد؟؛ زن یه موجود بسیار وابسته‌ای است معتاد بشه که کارش سخت می‌شه؛ زن سمت مواد بره مسلماً هر نوع انگی بهش زده می‌شه؛ در پی اعتیادش بی قیدوبندی و بی‌حیایی میاد؛ اعتیاد زن مساوی است با هرزگی.	انگ هرزگی	
	اعتیاد زنان را ننگ می‌دونن چون به سمت تن فروشی و .. کشیده می‌شه؛ اعتیاد زنان را ننگ می‌دونن اما مرد نه؛ جامعه ما زن معتاد و مایهٔ آبروریزی می‌دونه؛ چون هنوز زن رو ناموس می‌بینن، نه یه انسان با حق و حقوق برابر؛ تو فرهنگ ما اعتیاد زن یعنی بی‌آبرویی خانوادگی؛ یعنی بقیه باید از خجالت سرشون پایین باشه.	مایه آبروریزی	
۶	زنی که معتاد شد دیگه فراموش می‌شه؛ معمولاً خانواده آن‌ها سعی می‌کنن اعتیادش را پنهان کنن؛ به زنی که معتاد باشه با دید بدی نگاه می‌کنن؛ اعتیاد از قدیم‌الایام مردونه بوده.	اعتیاد پدیده‌ای مردانه	نادیده انگاری مسئله اعتیاد توسط گفتمان مسلط اجتماعی
	سخته که زن معتاد بشه؛ اصلاً کلمه اعتیاد زن چیزی را تداعی می‌کنه که چیز خوبی به ذهن نمی‌رسه؛ نسبت به این مسئله دید خوبی وجود نداره؛ در جامعه ما اعتقاد بر این‌که زن نباید معتاد بشه.	پنهان نگهداشتن اعتیاد زنان	
	از زنان معتاد خیلی کم‌تر حمایت می‌کنند تا مرد چون برای زن غلط می‌دونن؛ دولت باید حمایت کنه که نمی‌کنه.	عدم حمایت از زنان مصرف‌کننده	

۵. نتیجه‌گیری

شیوع اعتیاد در زنان نیز، هم‌راستا با مردان، درحال افزایش است، اما به‌دلیل بافت فرهنگی و واکنش‌های اجتماعی، این پدیده در زنان به شکل پنهان‌تری بروز می‌کند (به‌طوری‌که آمار رسمی، اغلب بازتاب دقیقی از واقعیت نیست). زنان، به‌دلیل آنگ و تبعیض‌های ناشی از اعتیاد، ممکن است از اجتماع فاصله بگیرند. این تبعیض، موجب بی‌توجهی به چالش‌های خاص زنان، ازجمله اعتیاد، در فضای فکری جامعه می‌شود؛ زیرا به‌دلیل شیوع کمتر و آمار پایین‌تر، این مسئله به‌صورت خاموش و خنثی باقی می‌ماند و اطلاعات و شناخت عمومی نسبت به آن محدود است. نتایج پژوهش حاضر نشان می‌دهد که این پدیده، فراتر از یک مشکل فردی، تحت‌تأثیر ساختارهای اجتماعی، فرهنگی و جنسیتی قرار دارد. بر این‌اساس، اعتیاد زنان به‌دلیل نگرش‌های تبعیض‌آمیز، کلیشه‌های جنسیتی و فشارهای اجتماعی، با چالش‌هایی مواجه است که آن‌ها را در معرض آسیب‌پذیری بیشتری قرار می‌دهد. این نتایج، صرفاً بازتاب‌دهندهٔ یک معضل فردی نیستند، بلکه برآیندی



شکل ۲: تحلیل تماتیک مصاحبه‌ها (نگارندگان، ۱۴۰۴).
Fig. 2: Thematic analysis of interviews (Authors, 2020).

از تعاملات ساختاری، فرهنگی و جنسیتی در جامعهٔ ایران هستند که آسیب‌پذیری زنان در برابر اعتیاد را تشدید می‌کنند و آن‌ها را با چالش‌های مضاعفی روبه‌رو می‌سازند.

نتایج این پژوهش نشان‌داد که نحوهٔ برساخت اعتیاد زنان در جمعیت موردمطالعه، شرایط اعتیاد آن‌را دشوار و پیچیده می‌کند و امر بازپروری و درمان آنان را مشکل می‌کند. برخی از این برساخته‌های اجتماعی نسبت به اعتیاد زنان عبارتنداز: جنایی تلقی‌کردن اعتیاد در زنان، انکار اعتیاد در زنان، اهمیت بیشتر اعتیاد زنان نسبت به مردان، اسطوره‌پردازی درمورد نقش زنان در خانواده و زیرسؤال رفتن آن با اعتیاد، یکی انگاشتن اعتیاد زنان با هرزگی نادیده‌انگاری و دست‌کم گرفتن مسئله اعتیاد زنان در گفتمان مسلط اجتماعی.

جنایی انگاشتن اعتیاد منجر به بروز چالش‌هایی ازقبیل تبعیض در دست‌یابی به مراقبت‌های بهداشتی و خدمات اجتماعی می‌شود. این امر، می‌تواند به انزوای اجتماعی، آسیب‌های اجتماعی و اقتصادی و نابرابری برای زنان معتاد منجر شود. در باور عمومی، اثرات مخرب اعتیاد زنان بر فرد، خانواده و جامعه به‌مراتب بیشتر تلقی می‌شود؛ چراکه زنان نقش تربیتی مهمی در خانواده ایفاء می‌کنند و همواره از آن‌ها انتظار رفتارهای عفیفانه می‌رود؛ از طرفی، باتوجه به تفاوت‌های جنسیتی و نگرش منفی‌تر جامعه به اعتیاد زنان، این قشر تا حد امکان اعتیاد خود را پنهان می‌کنند؛ نتایج این پژوهش، با یافته‌های پژوهش رئوس و همکاران (۲۰۱۷) هم‌سو است.

انکار اعتیاد زنان به این دلیل است که عموماً نقش زن در جامعهٔ ما به‌گونه‌ای بازنمایی می‌شود که باید به دور از خطا و انحراف باشد؛ موضوعی که دربارهٔ مردان موضوعیت ندارد یا به این اندازه نیست. از زنان انتظار می‌رود مطیع و مسئولیت‌پذیر در قبال خانواده باشند. جایگاه زنانگی در جوامع، اغلب با قیدوبندهای اجتماعی همراه است، به‌نحوی‌که گاهی زنان خود انتظار محرومیت‌ها و تبعیض‌های اجتماعی بیشتری نسبت به مردان داشته باشند و

ننگ، محرومیت و طرد اجتماعی مضاعفی را تجربه کنند؛ در واقع، مصرف مواد توسط زنان، به‌مراتب ناهنجارتر از مصرف مواد توسط مردان تلقی می‌شود. این نگرش، باعث می‌شود زنان معتاد به پنهان‌کاری روی آورند و از ترس قضاوت و طرد اجتماعی، از دریافت کمک‌های لازم خودداری کنند. این پنهان‌کاری، علاوه‌بر تشدید آسیب‌ها، مانع از شناسایی دقیق ابعاد مسئله و طراحی مداخلات مؤثر می‌شود؛ نتایج این پژوهش، با نتایج پژوهش زائری (۱۴۰۲) که نشان می‌دهد زن مصرف‌کننده در فرهنگ ما به‌راحتی از خانواده و دوستانش طرد می‌شود، و هم‌چنین با پژوهش کریمی و جابری (۱۴۰۱) گویای آن است که در فضای سنتی حاکم‌بر خانواده‌ها و جامعه به زنان معتاد اجازه داده نمی‌شود اعتیاد خود را اعلام کنند، مطابقت دارد.

بنا به‌همین‌دلایل فرهنگی و اجتماعی است که در جمعیت موردمطالعه اعتیاد زنان مهم‌تر و متفاوت‌تر از مردان تلقی‌شده که می‌تواند مشکلات و حساسیت‌های بیشتری را به‌همراه داشته باشد؛ به‌طوری‌که در شرایط استیصال برای تأمین مواد، همهٔ ارزش‌های اخلاقی و خانوادگی را نادیده گرفته‌شده و در معرض انحرافاتی نظیر فساد و تن‌فروشی قرارگیرند؛ مطابق یافته‌های پژوهش سوختانلو و نظری (۱۳۹۴)، سوءمصرف مواد و اعتیاد، چالش‌های متفاوتی را برای سلامت زنان ایجاد می‌کند و سیر متفاوتی در دو جنس دارد.

یافته‌ها هم‌چنین نشان‌داد که اعتیاد زنان اسطوره‌پردازی درمورد نقش آنان در خانواده را زیرسؤال می‌برد. به‌طور معمول نقش زنان در خانواده و جامعه بسیار با اهمیت تلقی می‌شود. زنان در تربیت فرزندان، حفظ سلامت خانواده و پایداری روابط اجتماعی نقش کلیدی دارند؛ بنابراین اعتیاد آن‌ها می‌تواند پیامدهای گسترده‌تری نسبت به اعتیاد مردان داشته باشد. اختلال در ایفای نقش مادری و همسری، افزایش خشونت خانگی و آسیب‌پذیری کودکان، تنها بخشی از این پیامدهای ناگوار است؛ چنان‌چه نتایج پژوهش زائری (۱۴۰۲) نشان می‌دهد، خشونت، روابط جنسی خارج از چارچوب، بارداری‌های ناخواسته، فروش و اجاره دادن کودکان، افزایش کودکان کار و... ازجمله مسائلی هستند که به‌شکل مستقیم یا غیرمستقیم با مسئله اعتیاد زنان در ارتباط هستند.

در همین‌راستا، اعتیاد زنان به‌مثابه هرزگی هم، ازجمله کلیشه‌هایی است که ساخته‌شده و تعمیم داده می‌شود. نگرش جامعه به اعتیاد زنان، اغلب با قضاوت‌های منفی و برچسب‌زنی همراه است. زنان معتاد، به‌مراتب بیشتر از مردان معتاد در معرض برچسب‌های اجتماعی منفی، به‌ویژه برچسب هرزگی، قرار می‌گیرند. این امر به‌دلیل انتظارات و هنجارهای جنسیتی است که رفتار زنان را بیشتر تحت نظارت و قضاوت قرار می‌دهد. این یافته با پژوهش صادقی و جهاندار (۱۳۹۹) هم‌سو است که نشان می‌دهد فعالیت‌های زنان معتاد به‌عنوان «دوچندان منحرف» تلقی می‌شود.

شاید به‌همین دلیل است که گفتمان مسلط اجتماعی تمایل دارد اعتیاد زنان را انکار و یا نادیده بگیرد. کلیشه‌های جنسیتی و سوگیری‌های اجتماعی، مانع از دیده‌شدن این مسئله می‌شوند. تمرکز افکار عمومی و سیاست‌گذاران بیشتر بر اعتیاد مردان است و نیازهای خاص زنان معتاد نادیده گرفته می‌شود. این بی‌توجهی، می‌تواند به طراحی برنامه‌های ناکارآمد و اتلاف منابع منجر شود، به‌طوری‌که برنامه‌های درمانی، نیازهای زنان باردار، مادران دارای فرزند، یا قربانیان خشونت جنسی را درنظر نمی‌گیرند؛ بنابراین، اعتیاد زنان، یک مسئله فردی نیست، بلکه یک مسئله اجتماعی، فرهنگی و جنسیتی است که نیازمند توجه و مداخله جدی است. درحالی‌که نتایج پژوهش عنایت (۱۳۹۹) نشان‌داده ساختار اجتماعی-تاریخی و فرهنگی ایران، فضایی مردسالارانه را ایجاد کرده است که در آن، اعتیاد غالباً به‌عنوان یک مسئله مردانه درنظر گرفته می‌شود و حضور زنان در این حوزه به‌ندرت موردتوجه قرار می‌گیرد. زنان معتاد به‌دلیل تابوهای فرهنگی و نگرش‌های جنسیتی، انزوا و خاموشی اجتماعی بیشتری را نسبت به مردان معتاد تجربه می‌کنند و احتمال دسترسی آن‌ها به مداخلات درمانی نیز کمتر است.

بنابراین، اعتیاد زنان نه‌تنها به‌عنوان یک مسئله اجتماعی شناخته می‌شود، بلکه به یک نگرانی جدی برای جامعه تبدیل شده است که علاوه‌بر این‌که توجه سیاست‌مداران و برنامه‌ریزان را نیز به‌خود جلب کرده است، وارد عرصه‌های عمومی بخش وسیعی از جامعه شده است که خواستار تغییر شرایط هستند. برای کاهش آسیب‌های ناشی از اعتیاد در زنان، باید ابتدا این مسئله به‌عنوان یک واقعیت اجتماعی پذیرفته شود و نگرش جامعه تغییر کند

تا فضایی امن و حمایت‌گر برای زنان معتاد ایجاد شود. نادیده‌گرفتن یا عدم پذیرش اعتیاد در زنان، نه‌تنها کمکی نمی‌کند، بلکه می‌تواند موانعی برای درمان و بهبودی ایجاد کند.

یکی از یافته‌های کلیدی این پژوهش، وجود تبعیض سیستماتیک در دسترسی زنان معتاد به خدمات بهداشتی، درمانی و حمایتی است. این نابرابری ریشه در کلیشه‌های جنسیتی و نگرش‌های فرهنگی دارد که اعتیاد زنان را تابویی مضاعف می‌دانند؛ درنتیجه، زنان معتاد با آنگ و انزوای اجتماعی بیشتری روبه‌رو می‌شوند، که مانع جدی در مسیر جست‌وجوی کمک و پذیرش درمان است. این تبعیض، نه‌تنها حقوق انسانی این زنان را نقض می‌کند، بلکه اثربخشی برنامه‌های پیشگیری و درمان اعتیاد را نیز زیرسؤال می‌برد. زنان معتاد با کمبود امکانات درمانی مناسب و موانع فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی متعددی دست‌وپنجه نرم می‌کنند؛ درواقع، می‌توان گفت که زنان معتاد علاوه‌بر اعتیاد، قربانی فرهنگ و ساختار اجتماعی-جنسیتی نیز هستند.

نتایج این پژوهش، تصویری تکان‌دهنده از وضعیت اعتیاد زنان در ایران ارائه می‌دهند. این یافته‌ها، ضرورت توجه جدی به این مسئله را از زوایای مختلف، ازجمله: حقوق بشر، سلامت عمومی، توسعهٔ اجتماعی و عدالت جنسیتی، مورد تأکید قرار می‌دهند. برای مقابلهٔ مؤثر با اعتیاد زنان، لازم است نگرش‌های تبعیض‌آمیز و کلیشه‌های جنسیتی تغییر کنند، خدمات بهداشتی و حمایتی مناسب و در دسترس برای زنان فراهم شوند، و سیاست‌ها و برنامه‌ها باتوجه به نیازهای خاص این گروه طراحی و اجرا شوند.

سپاسگزاری

در پایان نویسندگان برخود لازم می‌دانند که از داوران ناشناس نشریه با نظرات ارزشمند خود به غنای متن مقاله افزودند، قدردانی نمایند.

درصد مشارکت نویسندگان

این مقاله مستخرج از رسالهٔ نویسندهٔ اول به راهنمایی نویسندهٔ دوم و مشاورهٔ نویسندهٔ سوم بوده است؛ برهمین اساس گردآوری مطالب توسط نویسندهٔ اول و نگارش آن تحت نظارت نویسندگان دوم و سوم بوده است.

تضاد منافع

نویسندگان ضمن رعایت اخلاق نشر در ارجاع‌دهی و دقیق بودن آن در متن و انتهای مقاله، نبود تضاد منافع را اعلام می‌دارند.

پی‌نوشت

1. Social constructionism
2. Ron
3. Thematic Analysis
4. Clarke and Braun

کتابنامه

- اسمی‌زاده، سارا، (۱۴۰۳). «بررسی جامعه‌شناختی تجربه‌زیستهٔ زنان از اعتیاد و مادری». رسالهٔ دکتری جامعه‌شناسی، استاد راهنما: سهیلا صادقی فسایی، دانشگاه تهران (منتشر نشده).
- رابینگتن، ارل؛ و واینبرگ، مارتین، (۱۳۸۲). رویکردهای نظری هفت‌گانه در بررسی مسائل اجتماعی. ترجمهٔ رحمت اله صدیق سروستانی، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.

- رابینگتن، اِرل؛ و واینبرگ، مارتین. (۱۳۹۳). رویکردهای نظری هفتگانه در بررسی مسائل اجتماعی. ترجمه رحمت‌الله صدیق سروستانی. تهران: دانشگاه تهران.
- رفیعی، حسن؛ علی‌پور، فردین؛ مدنی‌قهفرخی، سعید؛ و نارنجی‌ها، هومن، (۱۳۹۷). «ارزیابی سریع وضعیت اختلال مصرف مواد در ایران در سال ۱۳۹۷». طرح پژوهشی دفتر تحقیقات و آموزش ستاد مبارزه با مواد مخدر.
- زائری لطف، حسن، (۱۴۰۲). «تجربهٔ زنانه از اعتیاد و ارائه الگوی مداخله‌ای مددکاری اجتماعی». رسالهٔ دکتری مددکاری اجتماعی، استاد راهنما: محمد زاهدی‌اصل، دانشگاه علامه طباطبایی (منتشر نشده).
- ژیان‌باقری، حمیده؛ و خوجه‌یف، محمد، (۱۴۰۰). «زنان و اعتیاد به سوء مصرف مواد». فصلنامه مطالعات و تحقیقات در علوم رفتاری، ۳ (۷): ۸-۲۲.
- سلیمانی، سمیه، (۱۳۹۶). «مطالعهٔ پدیدهٔ اعتیاد زنان در استان البرز با تأکید بر علت‌ها و پیامدها». پایان‌نامهٔ کارشناسی‌ارشد، استاد راهنما: سید حسین سراج‌زاده. دانشگاه خوارزمی (منتشر نشده).
- سوختانلو، حسین؛ و نظری، حامد، (۱۳۹۴). مروری بر مسائل اجتماعی ایران خانواده، اقتصاد، اجماع و فرهنگ. تهران: مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضائیه.
- صادقی‌فسایی، سهیلا؛ و جهاندار، زینب، (۱۳۹۹). «واکاوی علل و پیامدهای اعتیاد زنان: یک مطالعهٔ کیفی». دوفصلنامهٔ پژوهش‌های انتظامی- اجتماعی زنان و خانواده، ۸ (۱): ۲۴-۴۳.
- عنایت، حلیمه، (۱۳۹۹). مطالعهٔ عوامل مرتبط با اعتیاد زنان در شهر شیراز. طرح پژوهشی.
- غلامی، محسن؛ عنایت، حلیمه؛ و خسروی، رقیه، (۱۳۹۹). «تجربه‌زیستهٔ زنان از خانوادهٔ نابسامان در فرآیند اعتیاد». فصلنامهٔ اعتیاد پژوهی، ۱۴ (۵۸): ۱۱۳-۱۴۲. https://doi.org/10.29252/etiadpajohi.14.58.113/
- فروتن، یعقوب، (۱۳۹۹). «کلیشه‌های جنسیتی در ایران بر پایهٔ رویکرد اجتماعی و جمعیت‌شناختی». جامعه‌شناسی کاربردی، ۳۱ (۷۹): ۹۷-۱۲۰. https://doi.org/10.22108/jas.2020.117540.1712
- قادری، صلاح‌الدین؛ سراج‌زاده، سیدحسین؛ گلچین، مسعود؛ و سلیمانی، سمیه، (۱۳۹۷). «اعتیاد زنان: شرایط، تعاملات و پیامدها؛ ترسیم مدل پارادایمی». دوفصلنامه پژوهش‌های انتظامی اجتماعی زنان و خانواده، ۶ (۲): ۱۵۹-۱۸۱.
- قاسمی، یارمحمد؛ و هاشمی، علی، (۱۳۹۸). «انجام پژوهش به روش تحلیل تماتیک: راهنمای عملی و گام به گام برای یادگیری و آموزش (مورد مطالعه: مصرف موسیقی دانشجویان کارشناسی‌ارشد دانشگاه ایلام)». فصلنامه فرهنگ ایلام، ۲۰ (۶۴ و ۶۵): ۳۳-۷. https://www.farhangeilam.ir/article_106790.html
- قربانی، علیرضا؛ و محمدی‌نیکو، اکرم، (۱۳۹۸ / ۲۰۱۹). «عوامل پیش‌بینی‌کنندهٔ اعتیاد به مواد مخدر زنان در استان گلستان». فصلنامه سلامت اجتماعی، ۶(۲): ۲۱۷-۲۲۶. https://doi.org/10.22037/ch.v6i2.21920
قربانی، مجید؛ و انصاری‌طالبی، ثریا، (۱۳۹۵). «مروری بر دو دهه تحقیقات شیوع‌شناسی اعتیاد زنان در ایران (از ۱۳۷۳ تا ۱۳۹۴)». فصلنامهٔ سلامت اجتماعی و اعتیاد، ۳(۹): ۶۱-۹۰.
- کریمی، محمد؛ و جابری، هادی، (۱۴۰۱). «آینده‌پژوهی علل گرایش برخی از دختران و زنان به مواد مخدر و روان‌گردان‌ها و ارائه راه‌کارهای پیش‌گیری». مطالعات علوم اسلامی انسانی، ۸ (۳۲): ۴۴-۵۷.
- لوزیک، دانیلین، (۱۳۸۳). نگرشی نو در تحلیل مسائل اجتماعی. ترجمهٔ سعید معیدفر. تهران: امیرکبیر.
- محسن‌زاده، طاهره؛ هاشم‌زهی، نوروز؛ و معدنی، سعید، (۱۳۹۸). «پیامدهای اجتماعی فرهنگی زنانه‌تر شدن اعتیاد (تحلیل مضمونی روایت‌های زنان مستقر در مراکز اقامتی بهبودی استان تهران)». زن و مطالعات خانواده، ۱۲ (۴۳): ۱۰۵-۱۲۳.
- مشونیس، جان، (۱۳۹۵). مسائل اجتماعی. ترجمه: هوشنگ نایبی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.

- نوری، رویا؛ قرقلو، بابک؛ نارنجی‌ها، هومن؛ رفیعی، حسن؛ و اکبریان، مهدی، (۱۳۹۰). بررسی نیازهای زنان مصرف‌کنندهٔ مواد شهر تهران در زمینه کنترل اعتیاد و پیش‌گیری از ابتلا به *HIV/AIDS*. ستاد مبارزه با جرم و مواد مخدر، تهران: طرح پژوهشی.

References

- Brayant, J., Berner, L., Hull, P. & Treloar, C., (2010). "Needle sharing in regular sexual relationship: an examination of serodiscordance, drug using practices and the genderd character of injecting". *Drug and Alcohol Depend*, 107: 182-87. https://doi.org/10.1016/j.drugalcdep.2009.10.007 (in Persian).

- Brayant, J., Berner, L., Hull, P. & Treloar, C., (2013). "Needle sharing in regular sexual relationship: an examination of serodiscordance, drug using practices and the genderd character of injecting". *Drug and Alcohol Depend*, 107: 182-87. https://doi.org/10.1016/j.drugalcdep.2009.10.007

- Capilla, M. J., Cuquerella, M. A. & Gimenez, L. (2015). Gender patterns in women addicted to drugs. *European Psychiatry,* 30(S1): 318. https://doi.org/10.1016/S0924-9338(15)30254-6

- Chou, J. L., Cooper-Sadlo, S., Diamond, R. M., Muruthi, B. A. & BeelerStinn, S., (2020). An exploration of mothers' successful completion of family-centered residential substance use treatment. *Family Process,* 59(3): 1113-1127. https://doi.org/10.1111/famp.12501

- Clarke, V. & Braun, V., (2013). "Teaching thematic analysis: Overcoming challenges and developing strategies for effective learning". *The psychologist,* 26(2): 120-123.

- Cosentino, S. F., Carneiro Vianna, L. A,. Do Nascimento Souza, M. H. & De Brizola Perdonssini, L. G. (2017). Charachteristics of family caregivers and drug users. *Journal of nursing ufpe/revista de enfermagem UFPE,* 11(6): 2400-2407.

- Cotto, J. H., Davis, E., Dowling, G. J., Elcano, J. C., Staton, A. B. & Weiss, S. R., (2010). "Gender effects on drug use, abuse, and dependence: a special analysis of results from the National Survey on Drug Use and Health". *Gendermedicine,* 7(5): 402-413. https://doi.org/10.1016/j.genm.2010.09.004

- Esmi-zadeh, S., (2024). "A Sociological Study of Women's Lived Experiences of Addiction and Motherhood". Doctoral dissertation, University of Tehran. Advisor: Soheila Sadeghi Fasaei. (in Persian).

- Fox, H. C. & Sinha, R., (2009). "Sex differences in drug-related stress-system changes: implications for treatment in substance-abusing women". *Harvard review of psychiatry,* 17(2): 103-119. https://doi.org/10.1080/10673220902899680

- Galanter, M., Kleber, H. D. & Brady, K. (2015). *The American psychiatric publishing textbook of substance abuse treatment* (5th ed.). Washington, D.C: American Psychiatric Publishing. https://doi.org/10.1176/appi.books.9781615370030

- Gholami, M., Enayat, H. & Khosravi, R., (2020). "Women's Lived Experience of Dysfunctional Family in the Process of Addiction". *Addiction Research Quarterly,* 14(58): 113–142. (in Persian).

- Karimi, M. & Jaberi, H., (2022). "Futures Studies of the Causes of Attraction of Some Girls and Women to Narcotic and Psychotropic Drugs and Presentation of Prevention Strategies". *Studies in Islamic and Human Sciences,* 8(32): 44-57. (in Persian).

- McDonald, P., (2002) "Gender Equity, Social Institutions and the Future of Fertility". *Journal of Population Research,* 17 (1): 1-16. https://doi.org/10.1007/BF03029445

- McHugh, R. K. Votaw, V. R. Sugarman, D. E. & Greenfield, S. F., (2018). "Sex and gender differences in substance use disorders". *Clinical psychology review,* 66: 12-23. https://doi.org/10.1016/j.cpr.2017.10.012

- McHugh, R. K., Wigderson, S. & Greenfield, S. F., (2014). "Epidemiology of substance use in reproductive-age women". *Obstetrics and Gynecology Clinics,* 41(2): 177-189. https://doi.org/10.1016/j.ogc.2014.02.001

- Neal, J., Tompkins, N. E., Marshall, A. D., Treloar, C. & Strang, J., (2018). "Do women with complex alchol and other drug use histories want womenonly residential treatment?". *Addiction,* 113(6): 989-997. https://doi.org/10.1111/add.14131

- Pinkham, S. Myers, B. &Stoicescu, C., (2012). "Developing effective harm reduction services for women who inject drugs". *Harm Reduction International, Global State of Harm Reduction,* London: Report, 125-36. (in Persian).

- Razani, N. Mohraz, M. Kheirandish, P. Malekinejad, M. Malekafzali, H. Mokri, A. & Rutherford, G. (2007). "HIV risk behavior among injection drug users in Tehran, Iran". *Addiction*, 102(9): 1472-1482. https://doi.org/10.1111/j.1360-0443.2007.01914.x

- Rabingtan, E. & Weinberg, M., (2014). *Seven Theoretical Approaches to Social Issues.* Translated by Rahmatollah Sedigh Sarvestani. Tehran: University of Tehran. (in Persian).

- Ríos, J. M., Ortega-Ortega, M. & Medina-Mora, M. E., (2016). "Addiction-related stigma and discrimination: A qualitative study in treatment centers in Mexico City". *Substance Use & Misuse,* 51(11): 1805–1814.

- Run, M. & Mallon, N., (2013). "Naturalistic approaches to social construction". In: E. N. Zalta (Ed.), *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Fall 2013 ed.).

- Schleifer, R. & Pol, L., (2017). "International Guidelines on Human Rights and Drug Control: A Tool for Securing Women's Rights in Drug Control Policy". *Health and human rights,* 19(1): 253.

- Simmonds, L. & Coomber, R., (2009). "Injecting drug users: a stigmatised and stigmatising population". *International Journal of Drug Policy,* 20(2): 121-130. https://doi.org/10.1016/j.drugpo.2007.09.002

- Soleimani, S., (2017). "A Study of the Phenomenon of Women's Addiction in Alborz Province with an Emphasis on Causes and Consequences". Master's thesis, Advisor: Seyyed Hossein Serajzadeh. Kharazmi University. (in Persian).

- Sugarman, D. E., Meyer, L. E., Reilly, M. E. & Greenfield, S. F. (2020). Feasibility and acceptability of a web-based, gender-specific intervention for women with substance use disorders. *Journal of women's health,* 29(5):636-646. https://doi.org/10.1089/jwh.2018.7519

- United Nations Office on Drugs and Crime. (2020).

- Weissman, M. & O'Boyle, K., (2000). "Women and addiction: Treatment issues and innovative program models". *The Source,* 10 (1): 17-19.

- Whiteley, P., (1996) "The Gender Fairness of Integrated Science Textbooks Used in Jamaican High Schools". *International Journal of Science Education,* 18 (8): 969-976. https://doi.org/10.1080/0950069960180808

- World Drug Report (2020). (United Nations publication, Sales No. E.20.XI.6.)

- Zaeri Lotf, H., (2023). "Women's Experience of Addiction and the Presentation of a Social Work Intervention Model". Ph.D. dissertation in Social Work. Advisor: Mohammad Zahedi Asl. Allameh Tabataba'i University. (in Persian).

- Zhian Bagheri, H. & Khojeif, M., (2021). "Women and Substance Abuse Addiction". *Journal of Studies and Research in Behavioral Sciences,* 3 (7): 8-22. (in Persian).

Two Quarterly Journal of Contemporary Socio logical Research CSR
ISSN (P.): 2476-55643, (E.): 2476-6305
Vol. 15, No. 28, 2026
Bu-Ali Sin University

The Role of the Social Environment in the Vocational Skill Development of Adolescent Girls in Yazd: A Qualitative Study

Akbar Zare Shahabadi[I], Hanie Mansouri Khosravi[II]

https://doi.org/10.22084/csr.2025.30998.2370
Received: 2025/05/18; Revised: 2025/08/14; Accepted: 2025/08/27
Type of Article: **Research**
Pp: 65-90

Abstract

The social environment typically holds high significance in individuals' decision-making processes. The present study was conducted in the city of Yazd to examine the perceptions and interpretations of girls regarding the role of their social environment and its importance in their vocational skill development. The research methodology employed in this study is qualitative and belongs to the genre of thematic analysis. Sampling was conducted purposefully, and the sample size included 20 adolescent girls (aged 13–18) from Yazd who are pursuing a specific vocational skill. The data collection instrument was a semi-structured interview. Data analysis was performed using Braun and Clarke's approach to thematic coding and analysis. The main themes of this research include lived childhood experiences, social support, social role models, and virtual nudges, ultimately resulting in the core theme of Environmental Stimuli. Relying on lived experiences and micro-social interactions (including family, media, peers, and virtual space), the present study uncovers the hidden layers of how these factors synergistically influence the vocational skill development of Yazdi adolescent girls; consequently, it offers a deeper understanding of the social mechanisms shaping "human capital" and "career proactiveness" within this age group and the specific cultural context of Yazd.

Keywords: Vocational Skill Training, Adolescent Girls, Social Models, Social Support, Yazd City.

I. Department of Social Sciences, Faculty of Social Sciences, Yazd University, Yazd, Iran (Corresponding Author).
Email: a-zare@yazd.ac.ir
II. Department of Social Sciences, Faculty of Social Sciences, Yazd University, Yazd, Iran.

Citations: Zare Shah Abadi, A. & Mansouri Khosravi, H., (2026). The Role of the Social Environment in the Vocational Skill Development of Adolescent Girls in Yazd: A Qualitative Study. *Two Quarterly Journal of Contemporary Sociological Research,* 15(28), 65–90. https://doi.org/10.22084/csr.2025.30998.2370
Homepage of this Article: https://csr.basu.ac.ir/article_6878.html?lang=en

Publisher & Owner: Bu-Ali Sina University.
Copyright © 2026 The Authors. Published by Bu-Ali Sina University.
This work is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International license (https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/). Non-commercial uses of the work are permitted, provided the original work is properly cited.

1. Introduction

Adolescence (the period between puberty and social independence) is a stage where identity is formed and the individual strives to gain independence from parents (Lederer, 2009). In this stage, the social environment plays a key role; the family is considered the first effective system influencing the development of children and adolescents, as the foundation of an individual's personality is laid within the family (Keshavarz et al., 1399). Alongside the family, the influence of peers (especially among 14-16-year-old girls) and school is highly significant in shaping values (Duell et al., 2016).

With the increasing desire for independence, many adolescent girls, parallel to their education, have turned to vocational skill training to achieve income and self-sufficiency, which aligns with the goal of training efficient human resources and promoting entrepreneurship (Dorani & Salehi, 1384). Statistics from the year 1403 indicate a 2% growth in women's skill acquisition nationwide and the presence of 2956 students in Yazd's skill centers (Annual Yearbook of the Technical and Vocational Training Organization, 1403). However, entrepreneurship for Yazdi women faces challenges such as patriarchal mindsets and a lack of financial support, leading to the adoption of complex strategies like 'self-empowerment' to counteract gender stereotypes (Alinejad et al., 1401).

Therefore, it is essential to understand that the increasing tendency toward skill acquisition among Yazdi girls is influenced by changing attitudes and active support from the social environment. Consequently, the present study seeks to explain the role of family (initial support), friends/peers (value reference), and cyberspace/media (display of opportunities) in this process.

Overall Objective: To explain the role of the social environment on the tendency of adolescent girls in Yazd city towards vocational skill training.

Research Questions: 1. What is the role of the family in choosing informal skills? 2. What is the role of friends in choosing informal skills? 3. What is the role of cyberspace in choosing informal skills?

2. Materials and Methods

This present study was conducted qualitatively using the Thematic Analysis approach, based on the method by Braun and Clarke (2006), with the aim of deeply understanding the experiences and motivations of female adolescent vocational trainees in Yazd. This study focuses on students who have acquired a vocational skill and are earning an income from it. The statistical population includes female adolescents in Yazd aged 13 to 18 years who have been engaged in acquiring a skill for at least 6 months. Purposive sampling with maximum variation was conducted across districts one and two of Yazd (including various neighborhoods) to ensure coverage of diverse skills and social classes. Ultimately, theoretical saturation was reached after conducting twenty in-person interviews.

The main data collection tool was the semi-structured interview, as it provides the necessary flexibility to explore the lived experiences of the female adolescents. Thus, a list of questions related to the research topic was designed and posed to the participants. Accordingly, interviews were manually analyzed in three steps using the Thematic Analysis method following Braun and Clarke's approach: the first stage involved grouping similar codes, the second stage identified sub-themes, and the third stage identified main themes (Braun & Clarke, 2006).

The validity of the research was ensured by relying on Guba and Lincoln's criteria (1986). The credibility of the data was established through continuous analysis, presenting codes to participants, refining findings, and utilizing direct quotes in interpretations. Dependability was ensured through supervision by professors and a detailed description of the analysis process. Furthermore, the connection between the findings and the cultural context of the interviewees enhanced the transferability of the results.

3. Data

In the framework of this qualitative study, semi-structured interviews were conducted with 20 adolescent girls (aged 13-18) in the city of Yazd who are active in professional skill areas. The sample demonstrated significant diversity across skill domains: 10 individuals were in the beauty and cosmetology sector (including nail art, microblading, and updos), 3 were in professional photography and videography, 5 were in fine arts (including mural painting, ballet dancing, and handicrafts), and 2 were engaged in online administration and teaching the Korean language, respectively; with an average history of 3 years in pursuing their skill. Data analysis led to the extraction of themes such as "lived childhood experience," "social support," "social models," and "virtual nudges," which were integrated under the overarching theme of "environmental stimuli". These themes indicate that the process of acquiring occupational skills and earning income in this age group is shaped less by traditional constraints and more by close support networks and the driving force of the digital space, demonstrating the active agency of adolescents in shaping their own professional development trajectory.

4. Discussion

The findings indicated that the social environment plays a vital role in the skill acquisition of adolescent girls in Yazd through three main mechanisms: family support, the role modeling of peer groups, and the motivational nudge of the media.

The qualitative analysis shows that the theme of "Social Support," with the highest frequency (40), rooted in "emotional and financial family support" (18), ranked at the top of importance. This emphasizes that the family is the primary foundation and backbone supporting the adolescents' skill development; contrary to the past, families not only do not impede the acquisition of vocational skills but also pave the way for them by being aware of their children's future outlook.

Secondary importance is immediately attributed to "Social Models" (overall frequency 30), and particularly "Friendship Models" (17). This finding suggests that while the family provides fundamental support, friendship networks play a powerful role as models and act as a complementary factor in shaping the skill acquisition process. Friends influence adolescents' skill choices by presenting successful, income-generating, and exciting role models. This network of friends perceives success in acquiring skills and achieving early income, and interaction within similar skills creates deeper bonds among them.

Finally, the discussion section refers to the role of virtual space, which shapes users' perception of reality and the necessity of informal skills through the continuous introduction of successful models

and experiences. This gradual influence, based on Gerbner's Cultivation Theory, redefines adolescents' beliefs and values and pushes them towards selecting and developing vocational skills.

5. Conclusion

This research concludes by emphasizing the synergy and complex interaction of four key factors under the theme of environmental stimuli (familial, media, peer, and virtual space) on the vocational skill development path of Yazdi adolescent girls. This study offers a deeper explanation of how the collective impact of these mechanisms affects "human capital" and "career proactiveness" in this age group, considering the cultural context of Yazd.

The conceptual model of this research further confirms that an essential role in shaping the vocational skill development path for adolescent girls is played by a sequential and interactive support process. This process begins in childhood through observing skill acquisition within the family context and surrounding social networks. During adolescence, this support becomes structured and is complemented by support from friends and family, which is considered a key factor in the continuation (sustainability) of their career endeavors. Specifically, effective patterns of familial and peer support, alongside virtual stimuli (digital nudges), act as significant accelerators in speeding up their progress toward acquiring professional competencies.

Therefore, this research underscores the necessity of multi-faceted interventionist policies; policies that include raising families' awareness regarding new skill pathways, facilitating the creation of targeted peer networks for experience sharing, and developing structured virtual platforms for showcasing achievements and guiding career decisions. These integrated actions provide the necessary foundation for transforming students' "individual agency" into productive and leading "human capital" in future occupational environments.

Acknowledgments

The present article is derived from a Master's thesis in Sociology at Yazd University, which was supported by the Office of Applied Research of the Yazd Provincial Police Command. We hereby extend our sincere gratitude to all participants and supporters of this research.

Author Contributions

All authors contributed equally to the preparation of this article.

Conflict of Interest

The authors declare no conflicts of interest and affirm compliance with publication ethics in all citations and references

دوفصلنامهٔ پژوهش‌های جامعه‌شناسی معاصر
شاپای چاپی: ۶۳۰۵-۲۴۷۶؛ شاپای الکترونیکی: ۵۶۴۳-۲۴۷۶
نشانی پایگاه نشریه: https://csr.basu.ac.ir/
سال ۱۵، شمارهٔ ۲۸، ۱۴۰۵

نقش محیط اجتماعی در مهارت‌آموزی شغلی نوجوانان دختر شهر یزد: مطالعه‌ای کیفی

اکبر زارع‌شاه‌آبادی[I]، هانیه منصوری خسروی[II]

شناسهٔ دیجیتال (DOI): https://doi.org/10.22084/csr.2025.30998.2370
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۲۸، تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۵/۲۳، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۰۵
نوع مقاله: پژوهشی
صص: ۹۰-۶۵

چکیده

محیط اجتماعی معمولاً در تصمیم‌گیری‌های افراد از اهمیت بالایی برخوردار است. پژوهش حاضر در شهر یزد دربارهٔ بررسی درک و تفسیر دختران از نقش محیط اجتماعی و اهمیت آن در مهارت‌آموزی شغلی آن‌ها انجام شده است. روش پژوهش حاضر کیفی و از نوع تحلیل مضمون است. نمونه‌گیری به‌صورت هدفمند و حجم نمونه شامل ۲۰ نوجوان دختر (۱۸-۱۳ساله) شهر یزد است که مهارت شغلی موردنظر را دنبال می‌کنند. ابزار گردآوری داده مصاحبهٔ نیمه‌ساختاریافته است. تحلیل داده‌ها با استفاده از کدگذاری و تحلیل مضمون براون و کلارک انجام شده است. مضامین اصلی این پژوهش شامل: تجربه‌زیستهٔ کودکی، حمایت اجتماعی، الگوهای اجتماعی و تلنگر مجازی است. پژوهش حاضر با تکیه‌بر تجارب زیسته و تعاملات خرد-اجتماعی (شامل: خانواده، رسانه، همسالان و فضای مجازی)، لایه‌های پنهانِ چگونگیِ تأثیرگذاریِ هم‌افزای این عوامل بر مهارت‌آموزی شغلی دختران نوجوان یزدی را آشکار می‌سازد؛ بنابراین، درک عمیق‌تری از سازوکارهای اجتماعیِ شکل‌دهنده به «سرمایهٔ انسانی» و «پیش‌گامی شغلی» در این گروه سنی و بستر فرهنگی یزد ارائه می‌دهد.

کلیدواژگان: مهارت‌آموزی شغلی، نوجوانان دختر، الگوهای اجتماعی، حمایت اجتماعی، شهر یزد.

I. گروه جامعه‌شناسی، دانشکدهٔ علوم‌اجتماعی، دانشگاه یزد، یزد، ایران. (نویسندهٔ مسئول).
Email: a-zare@yazd.ac.ir
II. گروه جامعه‌شناسی، دانشکدهٔ علوم‌اجتماعی، دانشگاه یزد، یزد، ایران.

ارجاع به مقاله: زارع‌شاه‌آبادی، اکبر؛ و منصوری‌خسروی، هانیه، (۱۴۰۵). نقش محیط اجتماعی در مهارت‌آموزی شغلی نوجوانان دختر شهر یزد: مطالعه‌ای کیفی. پژوهش‌های جامعه‌شناسی معاصر، ۱۵(۲۸)، ۶۵-۹۰. https://doi.org/10.22084/csr.2025.30998.2370
صفحهٔ اصلی مقاله در سامانهٔ نشریه: https://csr.basu.ac.ir/article_6878.html

حق انتشار این مستند، متعلق به نویسندگان آن است. ۱۴۰۵ ©. ناشر این مقاله، دانشگاه بوعلی‌سینا است.
این مقاله تحت گواهی زیر منتشرشده و هر نوع استفاده غیرتجاری از آن مشروط بر استناد صحیح به مقاله و با رعایت شرایط مندرج در آدرس زیر مجاز است.
Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International license (https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/).

۱. مقدمه

دورهٔ نوجوانی، معمولاً بین سال‌های شروع بلوغ و شروع استقلال اجتماعی است. در این دوره، نوجوانان با تغییرات و دگرگونی‌های زیادی مواجه می‌شوند که با رشد در هویت و عقاید و ارزش‌های‌شان همراه است. آن‌ها با رشد فردی، می‌خواهند ضمن فاصله از والدین به استقلال بیشتری دست یابند (لدر[1]، ۲۰۰۹: ۳۰۰). در عین‌حال، نوجوانان از خانوادهٔ خود تأثیر می‌پذیرند؛ درواقع، خانواده اولین نظام مؤثر بر نحوهٔ رشد کودکان و نوجوانان به‌حساب می‌آید؛ به‌طوری‌که پایه و اساس شخصیت فرد در خانواده پی‌ریزی می‌شود (کشاورز و همکاران، ۱۳۹۷: ۹). در گذشته کارکرد اقتصادی خانواده، با انجام فعالیت اقتصادی و انتقال مستقیم مشاغل از والدین به فرزندان صورت می‌گرفت، اما امروزه با صنعتی‌شدن جوامع این کارکرد به‌طور غیرمستقیم و با تأمین شرایط برای فعالیت اقتصادی فرزندان انجام می‌شود (کریستین[2] و همکاران، ۲۰۰۷: ۵۹). امروزه تمایل به برقراری پیوند اجتماعی، پیدا کردن شغل و جایگاه مناسب موردتوجه نوجوانان است. او نیاز دارد درمیان همسالان جایگاه ویژه‌ای برای خود داشته باشد و استقلال مالی را تجربه کند و خانواده نیز می‌تواند با ارج نهادن به وی، نیازهایش را به‌صورت درست برآورده سازد (رکنی‌مشتقین و سلامت‌جو، ۱۴۰۳: ۲۹۷).

نوجوانان ضمن این‌که در دوران کودکی و نوجوانی تحت‌تأثیر خانواده هستند با شروع تحصیل بخش زیادی از زمان خود را در مدارس و در ارتباط با همسالان صرف می‌کنند و نظر همسالان به حد زیادی برجسته می‌شود؛ به‌طوری‌که دوستان تأثیر زیادی بر رفتارهای نوجوانان دارند، به‌ویژه نوجوانان دختر که در بازهٔ سنی ۱۶-۱۴سالگی روابط دوستی عمیق‌تری نسبت به پسران برقرار می‌کنند و تحت‌تأثیر آن‌ها قرار می‌گیرند (دوئل[3] و همکاران، ۲۰۱۶: ۱۵۹۷). علاوه‌بر این، معلم شخصیتی مهم و کلیدی در مدرسه است که می‌تواند با ایجاد نگرش مثبت در دانش‌آموزان در یادگیری و دنبال کردن علایق آن‌ها نقش مهمی را ایفاء کند (تریگوروس[4] و همکاران، ۲۰۲۰: ۳)؛ بنابراین، بسیاری از اقدامات نوجوانان تحت‌تأثیر تجربه‌زیسته در محیط‌های گوناگون، ازجمله خانواده، مدرسه و رسانه صورت می‌گیرد.

بسیاری از نوجوانان دختر متأثر از محیط اجتماعی خود تصمیم به مهارت‌آموزی در ضمن تحصیل می‌گیرند تا بتوانند در بازهٔ نوجوانی به درآمد و استقلال دست‌یابند.

مهارت‌آموزی جز جدایی‌ناپذیر حفظ و ارتقائ ساختار پیچیدهٔ توسعهٔ اجتماعی، اقتصادی و مدنی نوین به‌شمار می‌رود؛ به‌طوری‌که آموزش‌های فنی‌وحرفه‌ای با فراهم‌آوردن زمینه‌های بروز مهارت‌های لازم برای بهتر زیستن شهروندان، نقش محوری را ایفاء می‌کند و به یکی از خط‌مشی‌های اساسی کشورهای درحال توسعه و توسعه‌یافته برای تربیت نیروی انسانی کارآمد، پیش از ورود به دانشگاه تبدیل شده است (درانی و صالحی، ۱۳۸۵: ۱۴۶)؛ بنابراین، نوجوانان در دورهٔ متوسطه که یکی از مراحل مهم تحصیلات رسمی آن‌ها است، بخش زیادی از استعدادهای تخصصی‌شان را کشف می‌کنند (بهادری‌خسروشاهی و حبیبی‌کلیبر، ۱۳۹۶: ۱۵۳). آن‌ها پیرو علاقهٔ خود، مهارت موردنظر خود را در مراکز آموزش فنی‌وحرفه‌ای در ضمن تحصیل دنبال می‌کنند. مراکز آموزشی با هدف آگاه کردن و ترویج فرهنگ روحیهٔ کارآفرینی در بین دانش‌آموزان با استفاده از برنامه‌های آموزشی از قبیل: خلاقیت، استفاده درست از فرصت‌ها، استقلال و تعهد نسبت به کار، بهبود انگیزش و تمایلات فردی برای کارآفرین‌شدن را ارائه می‌دهند.

طبق آمار منتشر شده در سال‌نامهٔ آموزشی سازمان فنی‌وحرفه‌ای کشور، آموزش‌های مهارتی زنان ایرانی در سال ۱۴۰۳ نسبت به ۱۴۰۲هـ.ش. با رشد ۲٪ روبه‌رو بوده است و مهارت‌آموزان دانش‌آموز در شهر یزد به تعداد ۲۹۵۶نفر بودند (سال‌نامهٔ آماری سازمان فنی‌وحرفه‌ای، ۱۴۰۳). کارآفرینی زنان یزدی نیز با چالش‌هایی چون ساختارهای ذهنی، ازجمله: باورهای مردسالارانه، عدم حمایت مالی و اجتماعی و باور نداشتن زن مواجه هستند؛ این درحالی است که زنان یزدی برای مقابله با کلیشه‌های جنسیتی در یزد از استراتژی ارتقاءبخشی به خویشتن بهره می‌برند. پنج کنش ازسوی زنان کارآفرین یزدی عبارتنداز: غلبه بر خودمحدودسازی، هم‌سو شدن با هنجارهای اجتماعی، اثبات قابلیت‌های فردی، خوداثبات‌گری بازتابی و هنجارهای جنسیتی است (علی‌نژاد و همکاران، ۱۴۰۱: ۴۳۷).

باوجود سابقهٔ فرهنگی سنتی در یزد، مشاهده می‌شود که نگرش‌ها نسبت به مهارت‌آموزی دختران نوجوان درحال تغییر است. این تحول مرهون حمایت فعال محیط اجتماعی است؛ بنابراین انتخاب مهارت و گرایش به آموزش‌های شغلی در نوجوانان دختر، صرفاً یک تصمیم فردی نیست، بلکه متأثر از محیط اجتماعی آن‌ها است. خانواده، به‌عنوان کانون حمایت، با فراهم‌سازی بستر لازم، جهت‌گیری اولیهٔ نوجوان را به‌سوی کسب درآمد و استقلال شکل می‌دهد؛ ازسوی دیگر، دوستان و همسالان در دوران نوجوانی به مرجعی مهم برای تعیین ارزش‌ها و اهداف تبدیل می‌شوند؛ اهداف مشترک و تجربیات دوستان در دوره‌های آموزشی، انگیزه و هنجارهای گروهی را تقویت کرده و انتخاب مهارت‌های شغلی را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد؛ هم‌چنین، فضای مجازی (رسانه) با نمایش فرصت‌های کارآفرینی جدید، افق دید نوجوانان را گسترش داده و ارزش کسب مهارت در بازار کار معاصر را برجسته می‌سازد؛ از این‌رو، بررسی این سه مؤلفه (خانواده، دوستان، فضای مجازی) برای تبیین گرایش به مهارت‌آموزی در دختران نوجوان امری مهم است.

پرسش‌های پژوهش: بنابراین، هدف کلی پژوهش حاضر، تبیین نقش محیط اجتماعی بر گرایش نوجوانان دختر شهر یزد به مهارت‌آموزی شغلی است و اهداف جزئی پژوهش درصدد پاسخ بدین پرسش‌ها است: نقش خانواده در انتخاب و شکل‌گیری مهارت‌های غیررسمی چگونه است؟ نقش دوستان در انتخاب مهارت‌های غیررسمی چگونه است؟ نقش فضای مجازی در انتخاب مهارت‌های غیررسمی چگونه است؟

۲. پیشینهٔ پژوهش

۲-۱. پیشینهٔ نظری

در پژوهش‌های کیفی خصلت استقرایی حاکم است و محققین در برساخت مضامین و بیان واقعیت‌های موجود از مضامین مطرح‌شده توسط صاحب‌نظران الهام می‌گیرند.

سطح خُرد، کنش متقابل نمادین: نظریهٔ کنش متقابل نمادین برپایهٔ ایده‌های «جورج هربرت مید»[۵] و تا حدودی «چارلز هورتون کولی»[۶] و «جان دبلیو توماس»[۷] شکل‌گرفته است. در نظریهٔ کنش متقابل نمادین، این فرض اساسی وجود دارد که افراد در جریان تعاملات اجتماعی، معانی را به‌صورت نمادین به یک‌دیگر منتقل می‌کنند؛ دریافت‌کنندگان این پیام‌ها، نمادهای معنادار را تفسیر کرده و براساس برداشت خود از آن‌ها، واکنش نشان می‌دهند (انواری، ۱۳۹۰: ۱۶۰).

درمجموع، نظریهٔ‌کنش متقابل نمادین بر چگونگی شکل‌گیری دنیاهای نمادین توسط حاملان فرهنگ تأکید دارد. محور اصلی تفکر مکتب کنش متقابل نمادین، روش مشاهده و درک درونی کنش‌گران فرهنگی است؛ بدین‌معنا که تلاش می‌شود آفرینش و تجلی فرهنگ ازمنظر دارندگان آن فرهنگ درک شود (آزادارمکی، ۱۳۹۳: ۲۵).

«گیدنز»[۸] نیز در رابطه با کنش متقابل نمادین معتقد است که نگاه موفقیت‌آمیز دیگران از کنش و توانایی ایفای نقش‌های گوناگون منجر به ایجاد خودهای متعدد و انگیزه برای انجام کنش‌های بعدی می‌شود و درنهایت بر هویت اجتماعی افراد تأثیر می‌گذارد. او در بیان جامعه‌پذیری مدرن به کثرت محیط‌های اجتماعی و ایجاد حق انتخاب برای فرد اشاره می‌کند که منجر به رفتار مطابق با محیط‌های گوناگون می‌شود (گیدنز، ۱۳۹۸: ۲۵۳). گیدنز به نقش رسانه‌ها تأکید می‌کند؛ به‌طوری‌که ازطریق رسانه‌ها انتشارات فرهنگی سریع و پیوسته رخ‌می‌دهد. وی وسایل ارتباط جمعی مدرن و فراملی را ابزار بسط و گسترش مدرنیته درنظر دارد که با شکسته‌شدن حصارهای زمانی و مکانی، هویت افراد در ابعاد فردی و جمعی به چالش کشیده می‌شود و باعث بازاندیشی در هویت می‌شود (گیدنز، ۱۳۹۹: ۷۵).

نظریهٔ شناخت اجتماعی به اهمیت یادگیری انسان‌ها در یک محیط اجتماعی اشاره می‌کند؛ افراد با مشاهدهٔ اطرافیان مهارت، دانش، نگرش و قواعد را یاد می‌گیرند. براساس نظریهٔ شناخت اجتماعی «بندورا»[۹]، بسیاری از

یادگیری‌های افراد، ازطریق مشاهدهٔ رفتار اطرافیان و دیگران رخ می‌دهد. وی شکل‌گیری هویت را در قالب تأثیرپذیری از همسالان، الگوگیری از دیگران و تجربهٔ جانشینی بررسی کرده است؛ به‌طوری‌که یادگیری‌های افراد نیز ازطریق مشاهدهٔ اعمال و رفتار دیگران و یا پیامدهای رفتارها افراد شکل می‌گیرد (بندورا، ۱۹۹۷). طبق نظریهٔ یادگیری اجتماعی «بندورا» رسانه‌ها نیز از منابع هویت‌ساز در بین نوجوانان محسوب می‌شود؛ چراکه نقش فرهنگ‌سازی و جامعه‌پذیری افراد را ایفاء می‌کنند (کوچک‌زایی و همکاران، ۱۳۹۷: ۱۱۳).

سطح میانی، نظریهٔ سیستم بوم‌شناسی: نظریهٔ سیستم بوم شناسی «برونفن برنر»[۱۰] نیز بیان می‌کند که برای درک رشد انسانی، باید کل سیستم اکولوژیکی که در آن رشد رخ می‌دهد، درنظر گرفت. این سیستم از پنج زیرسیستم سازمان‌یافتهٔ اجتماعی تشکیل شده است که به حمایت و هدایت رشد انسان کمک می‌کند؛ پنج سیستم موردنظر وی عبارتنداز: میکروسیستم، مزوسیستم، اگزوسیستم، ماکروسیستم و کرونوسیستم است. نظریهٔ سیستم بوم‌شناسی وی از میکروسیستم که به رابطهٔ بین یک فرد درحال رشد و محیط نزدیک مانند مدرسه و خانواده اشاره دارد تا کلان سیستم که به الگوهای نهادی فرهنگ اشاره دارد (برنر، ۱۹۱۴: ۳۹).

سطح کلان، نظریهٔ کاشت: «گربنر»[۱۱] نظریه کاشت باورها ازطریق رسانه‌ها را ارائه کرد. این نظریه به این می‌پردازد که رسانه‌ها چگونه می‌توانند باورها و تلقی عموم از واقعیت خارجی را شکل دهند. گربنر تلویزیون را به علت عمق و نفوذ قابل ملاحظه‌اش نیروی فرهنگی قدرتمندی در ارائه پیام می‌داند. به‌طورکلی رسانه‌ها، نمادهای فرهنگی و باورها را اشاعه می‌دهند. از نظر رویکرد کاشت، رسانه‌ها تأثیرات بلندمدتی بر بینندگان دارند که تدریجی، غیرمستقیم هستند اما در عین حال تراکمی و رو به افزایش هستند (گونتر، ۱۳۸۴: ۱۰۰). از این‌رو رسانه‌های عمومی باتوجه تأثیرات متعدد یکی از منابع مهم هویت یابی افراد ازجمله نوجوانان هستند.

نظریهٔ جنسیت و مهارت‌آموزی: مطالعات فمینیستی که با هدف تغییر ساختارهای نابرابر اجتماعی و ارتقائ خودآگاهی شکل‌گرفتند، رویکردهای گوناگونی را برای تحلیل جنسیت ارائه داده‌اند. در این‌میان، نظریهٔ طرح‌وارهٔ جنسیتی به‌عنوان یکی از ایده‌های محوری در این مطالعات، بر نقش اساسی فرهنگ در شکل‌گیری و تحول جنسیت و به‌تبع آن، بر نحوهٔ شکل‌گیری خودپندارهٔ افراد از زنانگی و مردانگی تأکید می‌کند (خمسه، ۱۳۸۳).

«آندره میشل»[۱۲] (۱۹۷۸) در راستای این تحلیل‌ها، از کلیشه‌های تبعیض جنسیتی و تأثیرات مخرب آن‌ها بر نابرابری‌های رفتاری میان زنان و مردان تأکید دارد؛ او چهار دسته از این کلیشه‌ها را برمی‌شمارد: نقش‌های خانوادگی و آموزشی (مانند: نقش نان‌آور مرد و آموزگار زن)، خصوصیات شخصیتی (زنان منفعل، مردان تصمیم‌گیرنده)، نقش‌های اجتماعی-سیاسی (فعالیت زنان در سطوح خردتر) و نقش‌های حرفه‌ای (اختصاص مشاغل خاص به هر جنس). این کلیشه‌ها، که ریشه در همین طرح‌واره‌های فرهنگی دارند، به ایجاد موانعی نظیر سقف شیشه‌ای (محدودیت ارتقائ شغلی زنان) و حصار شیشه‌ای (محدودیت ورود به برخی مشاغل) در سازمان‌ها دامن می‌زنند. این پدیده‌ها درنهایت به عدم بهره‌برداری کامل از توانمندی‌های فکری و تخصصی زنان می‌انجامد (زاهدی، ۱۳۸۶).

در این پژوهش با تکیه‌بر حساسیت نظری سعی‌شده است که پدیدهٔ مهارت‌آموزی نوجوانان دختر را در ارتباط با محیط اجتماعی ازجمله: خانواده، مدرسه و رسانه مورد بررسی قرار دهد. نظریهٔ کنش متقابل، اهمیت تعاملات اجتماعی و محیط اجتماعی در کنش و انتخاب‌های فرد را تبیین می‌کند. نظریهٔ شناخت اجتماعی محیط اجتماعی ازجمله همسالان و رسانه را عاملی مهم در هویت‌سازی نوجوانان می‌داند. نظریهٔ بوم‌شناسی نیز اولین سیستم در بررسی رشد انسانی را میکروسیستم و رابطهٔ فرد با محیط نزدیک مانند مدرسه و خانواده تبیین می‌کند. نظریهٔ کاشت اهمیت رسانه‌ها در انتقال باور و نماد تبیین می‌کند که امروزه عاملی مهم در هویت‌سازی نوجوانان، ازجمله هویت شغلی محسوب می‌شود. نظریهٔ جامعه‌شناسی جنسیتی نیز به کلیشه‌های جنسیتی که زنان در عرصهٔ فعالیت اقتصادی با آن روبه‌رو هستند را تبیین می‌کند که به تعبیری مانند حصار شیشه‌ای مانع تحرک شغلی زنان می‌شود. این چارچوب مفهومی امکان نگاهی جامع‌تر به محیط اجتماعی نوجوانان و تأثیرگذاری آن در مهارت‌آموزی و به‌تبع آن کسب درآمد سوق می‌دهد.

۲-۲. پیشینهٔ پژوهش

باوجود اهمیت و رواج پدیدهٔ مهارت‌آموزی شغلی نوجوانان دختر، مطالعه‌ای در این‌رابطه انجام نشده است؛ با این‌حال در این بخش پژوهش‌هایی در ارتباط با نقش محیط اجتماعی در شکل‌گیری هویت نوجوانان، ازجمله هویت شغلی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

«خانجانی» و همکاران (۱۴۰۱) پژوهشی کمّی با عنوان مقایسهٔ ریسک‌پذیری، هیجان‌خواهی و تکانش‌گری نوجوانان دختر و پسر براساس میزان تأثیرپذیری از همسالان انجام دادند. نتایج نشان‌داد که همسالان تأثیر بالایی در هیجان‌خواهی و تکانش‌گری نوجوانان دختر و پسر دارند. «صفری شالی» و «عبد مولایی» (۱۳۹۴) پژوهشی کمی با عنوان تأثیر عوامل اجتماعی‌شدن بر هویت نوجوانان (همسالان، مدرسه و رسانه) انجام‌دادند. نتایج حاصل از پژوهش نشان‌داد که هر سه عامل (هم‌سالان، مدرسه، رسانه) تأثیر مثبت بر نوجوانان دارد که گروه همسالان در بین بقیهٔ عوامل تأثیرگذاری بیشتری دارد. «جیاپول» و «کاربیران» (۲۰۲۱) نیز به اهمیت همسالان در شکل‌گیری هویت نوجوانان پرداخته است.

«ورهوون» و همکاران (۲۰۱۹) پژوهشی با روش تحلیل مقایسه‌ای به بررسی نقش مدرسه در رشد هویت نوجوانان پرداختند. یافته‌ها نشان‌داد که مدارس قادرند نقش مهمی در رشد هویت نوجوانان داشته باشند. «قربانی» و «جمعه‌نیا» (۱۳۹۷) در پژوهشی کمّی به بررسی عوامل اجتماعی (خانواده، مدرسه و گروه همسالان) در جامعه‌پذیری دانش‌آموزان استان گلستان پرداخته‌اند. یافته‌های نشان‌داد که بین گروه همسالان، خانواده و مدرسه و جامعه‌پذیری رابطهٔ هم‌بستگی مثبت و معنی‌داری وجود دارد.

«سلامت‌جو» و «رکنی‌مشتقین» (۱۴۰۳) در پژوهشی مروری به بررسی عوامل مؤثر بر رشد شخصیت و هویت نوجوانان پرداختند. یافته‌ها نشان‌داد که عوامل اجتماعی گوناگون، ازجمله: والدین، خانواده، گروه همسالان و مدرسه، نقش به‌سزایی در شکل‌گیری هویت نوجوانان دارد. «کاظمی‌خوبان» و همکاران (۱۳۹۵) در مطالعه‌ای کمّی با عنوان پیش‌بینی مسئولیت‌پذیری براساس جهت‌گیری هویت و عملکرد خانواده در نوجوانان انجام‌دادند. نتایج پژوهش نشان‌داد که میان دو متغیر مسئولیت‌پذیری و عملکرد خانواده، رابطهٔ مثبت و معناداری وجود دارد، «عمرانی‌پور» (۱۳۹۰) و «سارتور» و «یونیس» (۲۰۰۲) به نقش مهم والدین در شکل‌گیری هویت نوجوانان را بیان می‌کنند.

«گل‌پیچ» و همکاران (۱۳۹۷) در پژوهشی کیفی به عوامل والدینی مؤثر بر رشد شغلی پرداختند. مقوله‌های استخراج‌شده حمایت عاطفی، بستر اکتشاف، بستر خوگردانی، بستر خودکفایی، بستر خودکارآمدی شغلی، فرارفتن از روایت‌های غالب، حمایت اطلاعاتی، روابط اجتماعی تضمین‌شده و درگیرشدن می‌باشد. یافته‌ها تأکید بسیاری بر عوامل والدینی بر رشد شغلی دارد. «بیرانوند» و همکاران (۱۴۰۱) در پژوهشی کیفی با عنوان ماهیت هویت‌یابی شغلی در نوجوانان دختر انجام‌دادند، یافته‌ها شامل: مضامین اصلی کشف وجود، رشد خویشتن و عوامل انتخاب شغل بود. نتایج نشان‌داد که درک باورها و نگرش‌های نوجوانان، به درک آگاهانه و جامعی از خواسته‌ها در زمینهٔ هویت شغلی و خودشناسی منجر می‌شود که والدین نقش مهمی در این عرصه دارند. «سلیمانیان» و همکاران (۱۳۹۲) و «بتول» و «قیاسی» (۲۰۲۰) نیز به نقش مهم والدین در شکل‌گیری هویت شغلی پرداخته‌اند.

«خلیلی‌آزاد» (۱۴۰۴) پژوهشی تلفیقی (مروری و کمّی) با عنوان بررسی جنسیت بر تمایل به استفاده از دوره‌های فنی‌وحرفه‌ای انجام‌داد. یافته‌ها از تمایل بیشتر زنان نسبت به مردان به شرکت در دوره‌های فنی‌وحرفه‌ای و علاقه‌مند به کارآفرین‌شدن خبر می‌دهد.

«حسن‌زاده» و «احمدی» (۱۳۹۵) پژوهشی توصیفی و پیمایشی با عنوان مقایسهٔ قابلیت کارآفرینی کارآموزان مراکز آموزش فنی‌وحرفه‌ای و هنرستان‌های فنی‌وحرفه‌ای انجام‌دادند. یافته‌ها نشان‌داد که قابلیت کارآفرینی کارآموزان مراکز آموزش فنی‌وحرفه‌ای از هنرآموزان هنرستان‌های فنی‌وحرفه‌ای بیشتر است، «سلیمی» (۱۳۹۳) پژوهشی پیمایشی با عنوان آموزش فنی‌وحرفه‌ای، نیروی انسانی و کارآفرینی استان کردستان انجام‌داد. نتایج نشان‌داد که آموزش‌های

فنی‌وحرفه‌ای موفق‌شده‌اند که نقش مناسبی در تولید سرمایهٔ انسانی داشته باشند. «تاج‌آبادی» و همکاران (۱۳۹۲) به نقش‌آفرینی آموزش‌های فنی‌وحرفه‌ای در تربیت نیروی انسانی خوداشتغال و کارآفرین بیان می‌کنند.

درحالی‌که پژوهش‌های متعددی به بررسی نقش اجزای منفرد محیط اجتماعی نظیر: خانواده (سلامت‌جو و رکنی‌مشتقین، ۱۴۰۳؛ کاظمی‌خوبان و همکاران، ۱۳۹۵؛ عمرانی‌پور، ۱۳۹۰؛ سارتور و یونیس، ۲۰۰۲؛ بیرانوند و همکاران، ۱۴۰۱؛ گل‌پیچ و همکاران، ۱۳۹۷؛ سلیمانیان و همکاران، ۱۳۹۲؛ بتول و قیاسی، ۲۰۲۰)، مدرسه (ورهوون و همکاران، ۲۰۱۸؛ قربانی و جمعه‌نیا، ۱۳۹۷) و همسالان (خانجانی و همکاران، ۱۴۰۱؛ صفری‌شالی و عبدمولایی، ۱۳۹۴؛ و جیاپول و کاربیران، ۲۰۲۱) در شکل‌گیری هویت یا هویت شغلی نوجوانان پرداخته شده است؛ اما تأکید پژوهشی به بررسی یکپارچه و جامع تأثیر هم‌زمان تمامی این مؤلفه‌ها بر فرآیندمهارت‌آموزی و متعاقباً هویت شغلی نوجوانان دختر، آن هم با رویکرد کیفی پرداخته است. باوجود تأکید پژوهش‌هایی چون: خلیلی‌آزاد (۱۴۰۴)، تاج‌آبادی و همکاران (۱۳۹۲)، حسن‌زاده و احمدی (۱۳۹۵) و سلیمی (۱۳۹۳) بر اهمیت آموزش‌های فنی‌وحرفه‌ای و کارآفرینی، فقدان مطالعات کیفی که به عمق و جزئیات تجربیات نوجوانان دختر در بستر فرهنگی-اجتماعی خاص (مانند یزد) درخصوص چگونگی تأثیر محیط بر تمایل و فرآیندمهارت‌آموزی و نهایتاً هویت شغلی آن‌ها بپردازد، احساس می‌شود.

۳. روش‌شناسی

معرفی پژوهش و جامعهٔ هدف: پژوهش حاضر، مطالعه‌ای کیفی با روش تحلیل مضمون است که در بین نوجوانان دختر مهارت‌آموز شهر یزد انجام گرفته است. نوجوانان پژوهش حاضر مهارت موردعلاقهٔ خود را دنبال می‌کنند و از آن درآمد نیز کسب می‌کنند.

ابزار گردآوری داده‌ها: در این روش پژوهش‌گر برای جمع‌آوری داده از مصاحبهٔ نیمه‌ساختاریافته بهره برده است؛ به‌طوری‌که فهرستی از پرسش‌ها در ارتباط با موضوع پژوهش طراحی شد و از مشارکت‌کنندگان پرسیده شد. پرسش‌های اصلی مصاحبه در پیوست (الف) آمده است.

معیار ورود و خروج نمونه‌ها: معیارهای ورود: نوجوانان دختر با بازهٔ سنی ۱۳-۱۸ سال، اشتغال به مهارت حداقل شش ماه، علاقه‌مند به مشارکت و معیارهای خروج: عدم تمایل به ارائه اطلاعات بیشتر و مخالفت والدین، نقص و کمبود اطلاعات.

نمونه‌گیری پژوهش: مشارکت‌کنندگان ازطریق نمونه‌گیری هدفمند و با حداکثر تنوع در ناحیهٔ یک و دو شهر یزد (جمهوری، امام‌شهر، مسکن، طالقانی، صفائیه، خرمشهر) انتخاب شده‌اند. در این پژوهش سعی‌شده است که با انواع نوجوانان دختر که مهارت‌های گوناگونی را دنبال می‌کنند و در طبقات اجتماعی متعدد هستند، مصاحبه شود تا نتایج پژوهش از اعتبار کافی برخوردار باشد؛ درنهایت با انجام ۲۰ مصاحبه به‌صورت حضوری، پژوهش به اشباع رسید.

روش تجزیه‌وتحلیل: تجزیه‌وتحلیل داده‌ها در این پژوهش به شیوهٔ استقرایی و ازطریق شیوهٔ تحلیل مضمون انجام شده است. این روش فرآیندی برای تحلیل داده‌های متنی است؛ به‌طوری‌که داده‌های متنوع و پراکنده را به داده‌های با ارزش و غنی تبدیل می‌کند. این روش یک شیوهٔ کارآمد و منعطف است که برای تحلیل حجم زیادی از داده‌های مفصل و پیچیده، می‌توان از آن بهره برد. مصاحبه‌ها در روش تحلیل مضمون و شیوهٔ «براون و کلارک»[۱۳] در سه قدم به‌صورت دستی مورد تحلیل قرار می‌گیرند؛ در مرحلهٔ اول گروه‌بندی کدهای مشابه، مرحلهٔ دوم شناسایی مضامین فرعی و در مرحلهٔ سوم شناسایی مضامین اصلی صورت می‌گیرد (براون و کلارک، ۲۰۰۶)؛ بنابراین پس از تبدیل فایل‌های صوتی مصاحبه‌ها به متن، کدگذاری و مقوله‌بندی مضامین به شیوهٔ دستی انجام شده است.

مشخصات مصاحبه‌شوندگان در جدول ۱، آورده شده است.

جدول ۱: مشخصات مشارکت‌کنندگان پژوهش (نگارندگان، ۱۴۰۳).
Table 1: Specifications of Research Participants (Authors, 2024).

ردیف	نام	سن	مهارت	مدت زمان فعالیت
۱	عاطفه	۱۵	شنیون و بافت	۵ سال
۲	آیناز	۱۵	مربی دف	۵ سال
۳	ستاره	۱۵	آرایش صورت	۱ سال
۴	پریدخت	۱۵	رنگ مو	۷ ماه
۵	ثریا	۱۷	ناخن‌کار	۶ ماه
۶	النا	۱۴	خیاطی و گلدوزی	۲ سال
۷	مهتاب	۱۸	رقص باله	۲ سال
۸	مهدیس	۱۷	مژه‌کار	۲ سال
۹	رویا	۱۸	میکرو ابرو	۲ سال
۱۰	پریسا	۱۷	کرین‌کار	۲ سال
۱۱	پرنیا	۱۸	عکاسی	۳سال
۱۲	آذین	۱۶	ادمین	۳سال
۱۳	لادن	۱۷	نقاشی دیواری	۴سال
۱۴	رستا	۱۵	ناخن‌کار	۲ سال
۱۵	بهار	۱۷	آرایش صورت	۳سال
۱۶	مطهره	۱۴	صنایع دستی	۲سال
۱۷	منیژه	۱۳	تدریس زبان کره‌ای	۱ سال
۱۸	سوگند	۱۵	آرایشگر	۲سال
۱۹	حدیث	۱۷	عکاس	۵ سال
۲۰	سوسن	۱۷	ناخن‌کار	۲سال

اعتبارپذیری پژوهش: به‌منظور بررسی اعتبارپذیری نتایج پژوهش نیز از ملاک‌های چهارگانهٔ «کوبا» و «لینکلن» شامل: باورپذیری، اعتمادپذیری، انتقال‌پذیری و اطمینان‌پذیری استفاده شده است (لینکلن و گوبا، ۱۹۸۶)؛ بنابراین برای اعتمادپذیری داده‌ها اقداماتی چون تشریح فرآیند تحلیل داده‌ها تا دست‌یابی به نتایج تحقیق و بررسی و نظارت پژوهش ازسوی اساتید انجام شد. باورپذیری داده‌ها ازطریق تحلیل مستمر و ارائه کدگذاری‌ها به مشارکت‌کنندگان و اصلاح یافته‌ها و بهره‌گرفتن از نقل‌قول‌ها در تفسیرها صورت گرفت. اطمینان‌پذیری داده‌ها ازطریق ارائه داده‌ها و نتایج به پژوهش‌گران و اساتید جهت بازبینی، انجام شد و برای قابلیت انتقال، ارتباط صریحی با زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی مصاحبه‌شوندگان وجودداشت.

۴. یافته‌ها

پژوهش‌گر با ۲۰نفر از نوجوانان دختر مهارت‌آموز در بازهٔ ۱۳ تا ۱۸سالهٔ شهر یزد مصاحبه کرده است. ۱۰نفر از مصاحبه‌شوندگان در شاخه‌های مختلف آرایشگری (ناخن‌کاری، آرایش صورت، مژه‌کاری، رنگ مو، میکرو ابرو، شنیون و بافت) مشغول به فعالیت هستند، سه نفر از مصاحبه‌شوندگان در شاخه‌های مختلف عکاسی (کرین‌کاری، تصویربرداری تئاتر و عکاسی مدلینگ) مشغول به فعالیت هستند، پنج نفر از مصاحبه‌شوندگان به انواع هنرهای

زیبا (نقاشی‌دیواری، رقص باله، دف‌نوازی، صنایع دستی و خیاطی) می‌پردازند، یک نفر از مصاحبه‌شوندگان به مهارت ادمینی و یک نفر از مصاحبه‌شوندگان به تدریس زبان کره‌ای می‌پردازند. هرکدام از مشارکت‌کنندگان به‌طور میانگین سه سال مهارت موردنظر خود را دنبال می‌کنند.

مضامین استخراج‌شده از یافته‌ها شامل: تجربه‌زیستهٔ کودکی، حمایت اجتماعی، الگوهای اجتماعی و تلنگر مجازی است که درنهایت مضمون محرک‌های محیطی برساخت شد.

جدول ۲: مضامین فرعی و مضامین اصلی مرتبط با محرک‌های محیطی مهارت‌آموزی شغلی (نگارندگان، ۱۴۰۳).
Table 2: Sub-themes and Main Themes Related to Environmental Stimuli of Vocational Skill Training (Authors, 2024).

کدهای اولیه	مضامین فرعی	مضامین اصلی	مضمون هسته
مشاهدهٔ شعربافی مادر، مشاهدهٔ عکاسی عروس و داماد، مشاهدهٔ کار آرایشگرها	مشاهدات کودکی	تجربه‌زیستهٔ کودکی	محرک‌های محیطی
شرکت در آموزشگاه خاله، شرکت در دوره نقاشی طراحی در کودکی، آرایشگری از کودکی، نقاشی از کودکی، عکس‌گرفتن در کودکی	آموزه‌های کودکی		
تشویق از کودکی، تشویق پدر، تشویق خاله	مشوق‌های کودکی		
حمایت مالی پدر، پشتیبانی خانواده، کمک مالی برادر، مشوق‌بودن خانواده، روحیه‌دادن والدین، همراهی‌کردن مادر، انگیزه‌بخش بودن اطرافیان	حمایت‌های خانوادگی	حمایت اجتماعی	
تشویق مربی، حمایت‌کردن استاد، آموزش قوی مربی، کمک و راهنمایی استاد، مدل‌شدن استاد، آموزش‌های خصوصی استاد، پشتیبانی مربی، ایجاد انگیزه توسط همکاران	حمایت‌های محیط کاری		
راهنمایی مشاور مدرسه، صحبت مشاور با خانواده، تشویق دبیر، معرفی آموزشگاه توسط معلم، پشتیبانی هم‌کلاسی، تشویق دانش‌آموزان کلاس، مدل‌شدن دوستان	حمایت‌های مدرسه‌ای		
مهارت‌آموزی پدر از کودکی، مادر آرایشگر، مادر خیاط، شعربافی مادر، کار نتورک مادر، خاله آرایشگر، آرایشگاه زن‌داداش، دختر خاله آرایشگر، عمه آرایشگر، هنری‌بودن خانواده مادر، خاله نقاش	الگوهای خانوادگی	الگوهای اجتماعی	
مهارت‌آموزی اکثر دانش‌آموزان، دوست آرایشگر، ریلزکاری دوست، استوری کسب‌وکار دوستان، رونق کار دوستان، دیدن فیلم و عکس هنرجوهای دوستان، درآمد داشتن دوستان، مشاهده تحقق خواسته دوستان	الگوهای دوستی		
پیج‌های انگیزشی، شنیدن آهنگ‌های انگیزشی، روحیه‌گرفتن در فضای مجازی، مشاهدهٔ ویدئو انگیزشی، روبه‌رو شدن با پست انگیزشی، مشاهدهٔ فیلم‌های انگیزشی	محتوای انگیزشی	تلنگر مجازی	
آشنایی با پیج اساتید نقاشی، مشاهدهٔ پیج آرایشگرها، مشاهدهٔ عکاسان جهان در اینترنت، مشاهدهٔ پیج خانم‌های موفق	الگوهای موفق مجازی		

۴-۱. تجربه‌زیستهٔ کودکی

مشارکت‌کنندگان در دوران کودکی در محیط‌های مهارتی رفت‌وآمد می‌کنند؛ به‌طوری‌که به‌تدریج به مهارت موردنظر علاقه‌مند می‌شوند. برخی مشارکت‌کنندگان با علاقه‌مندی به مهارتی خاص تصمیم می‌گیرند که به‌صورت خودآموز یا تخصصی به یادگیری مهارت بپردازند؛ بنابراین، مشارکت‌کنندگان با مشاهدهٔ محیط‌های مهارتی و آموزه‌های دوران کودکی به‌تدریج به مهارت موردنظر می‌پردازند.

«عاطفه» ۱۵سالهٔ (بافت مو) در این رابطه می‌گوید:

«وقتی پیش بانو کارگر می‌رم مثل خالم می‌مونن و من خاله صداشون می‌کنم و از هشت ماهگی من، مامان باهاشون آشنا شدن و خیلی باهم صمیمی شدیم، من ایشون‌رو می‌دیدم، هرچند بچگیام تو سالن‌شون خرابکاری می‌کردم وسایل‌شون‌رو جابه‌جا می‌کردم، ولی از بچگی اونجا می‌رفتیم؛ بالأخره از اون‌جا به آرایشگری علاقه‌مند شدم.

۴-۱-۱. مشاهدات کودکی

مشارکت‌کنندگان مشاهدات دوران کودکی را در جهت‌گیری به مهارت موردنظر مؤثر می‌دانند. محیط کودکی آن‌ها با جلوه‌هایی از مهارت همراه بوده است که آن‌ها را علاقه‌مند به مهارت‌آموزی می‌کند. برخی مشارکت‌کنندگان در دوران کودکی به‌همراه خانواده برای دریافت خدمات در محیط‌های مهارتی حاضر می‌شوند؛ بنابراین، رفت‌وآمد در محیط‌های مهارتی و لمس‌کردن فضا از نزدیک علاقهٔ آن‌ها را برمی‌انگیزاند.

«بهار» ۱۷ ساله(آرایشگر) در این‌رابطه می‌گوید:

«همسایمون آرایشگر بود، می‌اومدن خونمون اصلاح و اینا انجام می‌دادن و من با دقت نگاه می‌کردم، جالب بود برام، ولی آرایشگاه هم که رفتم محیطش برام جالب بود، مشتری میاد و می‌رفت و کاری برامون انجام می‌دادن؛ من خیلی میکاپ دوست داشتم، چون آرایش صورت‌رو دوست داشتم کلاً تو بچگی جلو آینهٔ خودمو زیاد آرایش می‌کردم».

«لادن» ۱۷ساله (نقاشی دیواری) در این‌رابطه می‌گوید:

«یه چیزایی که از بچگی نظرمُ جلب می‌کرد نقاشی دیوار مدرسه و کلاسا بود، گفتم واووو چه‌قدر قشنگه؛ منم می‌خوام دیوار اتاقمو این شکلی کنم».

۴-۱-۲. آموزه‌های کودکی

مشارکت‌کنندگان در دوران کودکی باتوجه به علایق خویش به مهارت‌آموزی می‌پردازند. برخی از مشارکت‌کنندگان به‌صورت تجربی و خودآموز در خانه به یادگیری مهارت موردعلاقه می‌پردازند و برخی دیگر نیز با شرکت در دوره‌های آموزشی، مهارت موردنظر خود را دنبال می‌کردند. مشارکت‌کنندگان به‌تدریج علاقهٔ بیشتری به مهارت موردنظر به‌دست می‌آورند.

«عاطفه» ۱۵ساله (بافت مو) در این‌رابطه می‌گوید:

«من از بچگی به آرایش‌گری مخصوصاً به کار مو علاقه‌مند شدم، بعد از همون آرایش‌گری سعی می‌کردم؛ به‌طورمثال، کارآیی که بلد نیستم را انجام بدم؛ به‌طورمثال، مامانم را میکاپ می‌کردم و بعد رفتم دوره‌های تخصصی از کلاس چهارم شروع کردم و کم‌کم علاقم بیشتر شد».

«لادن» ۱۷ ساله (نقاشی دیواری) در این‌رابطه می‌گوید:

«من همهٔ دوره‌های نقاشی آموزشگاه خالم‌رو شرکت کردم، یه‌کم بزرگ‌تر که شدم کانون پرورشی کودک و نوجوان رفتم کلاس‌های خلاقیت در نقاشی شرکت کردم خیلی بچه بودم، ولی اون کلاس‌رو دقیقاً یادمه بعد از اون وقتی از خونمون اسباب‌کشی کردیم، رفتم کانون ام‌ابیها اونجا کلاس نقاشی و مداد رنگی کودکان شرکت کردم».

۴-۱-۳. مشوق‌های کودکی

مشارکت‌کنندگان در دورهٔ کودکی به‌صورت تفننی به برخی مهارت‌ها می‌پردازند. آن‌ها از همان کودکی مورد تشویق اطرافیان قرار می‌گیرند؛ به‌طوری‌که اطرافیان آن‌ها را به ادامهٔ فعالیت در زمینهٔ موردنظر هدایت می‌کنند. اطرافیان مشارکت‌کنندگان آیندهٔ مطلوبی برای آن‌ها درنظر دارند؛ بنابراین مشارکت‌کنندگان در دوران کودکی تحت‌تأثیر تشویق‌های اطرافیان قرار می‌گیرند و انگیزهٔ بیشتری برای ادامه دادن مهارت موردعلاقه پیدا می‌کنند.

«پریسا» ۱۷ساله (کرین‌کار) در این‌رابطه می‌گوید:

«من از کودکی با گوشی مامانم عکس از طبیعت و جاهایی‌که می‌رفتم می‌گرفتم، همه می‌گفتن چه‌قد تو خوب عکس می‌گیری و از کودکی تشویقم می‌کردن و می‌گفتن بیا از ماهم عکس بگیر».

«رستا» ۱۵ساله (ناخن‌کار) در این‌رابطه می‌گوید:

«من از بچگی هم خیلی دنبال لوازم آرایش و اینا بودم؛ به‌طورمثال، رُژ لب می‌زدم، خودمو آرایش می‌کردم، لاک می‌زدم؛ مامانم همیشه تشویقم می‌کردن می‌گفتن تو در آینده آرایشگر می‌شی. منم خیلی ذوق می‌کردم و دوست‌داشتم وسایل جدید بگیرم و خودمو آرایش کنم».

۴-۲. حمایت اجتماعی

برخی نوجوانان در مهارت‌آموزی از حمایت چندجانبه برخوردار می‌شوند؛ به‌طوری‌که در خانواده، والدین آن‌ها را تشویق به یادگیری مهارت موردنظر می‌کنند و در این مسیر از حمایت مالی فرزندشان مضایقه نمی‌کنند. آن‌ها با مهارت‌آموزی و قرارگرفتن در محیط‌های کاری مورد حمایت مربی و همکاران قرار می‌گیرند؛ علاوه‌بر این، آن‌ها در مدرسه از مهارت‌آموزی و تجارب خویش می‌گویند؛ بنابراین، از همراهی و تشویق دوستان، معلم و مشاور مدرسه نیز بهره‌مند می‌شوند؛ بنابراین، حمایت اجتماعی از نوجوانان موجب پایداری و ثابت‌قدم ماندن نوجوانان در مسیر مهارت مورد نظر شد.

«النا» ۱۴ساله (خیاط) در این‌رابطه می‌گوید:

«لباسایی که خودم می‌دوختم، می‌پوشیدم مامان بابام خیلی خوشحال می‌شدن که دخترمون خیاط شده و مامان و بابا هم به‌هم خیلی روحیه می‌دادن که ادامه بدم».

۴-۲-۱. حمایت‌های خانوادگی

نوجوانان مشارکت‌کننده در دوران مهارت‌آموزی مورد حمایت اطرافیان قرار می‌گیرند؛ به‌طوری‌که حمایت‌های خانوادگی، ازجمله حمایت مالی خانواده، حمایت‌های انگیزشی و علاوه‌بر آن حمایت‌های اقوام، ازجمله حمایت‌های انگیزشی و تبلیغ آن‌ها در جهت گسترش و رشد مهارت، بسیار مؤثر واقع شده است.

«مهتاب» ۱۸ساله (مربی رقص باله) در این‌رابطه می‌گوید:

«اگر مامان و بابا نبودن من اینجا نبودم، کلاسای باله خیلی گرون بود در هشت سالگیم، یعنی ۱۰سال پیش کلاس جلسه‌ای ۵۰-۶۰ تومن خیلی زیاد بود؛ به‌طورمثال،

کلاسای باشگاه اون‌موقع ۵تومن یا ۱۰تومن بود. هزینهٔ کفشش بالا بود یادم میاد اولین کفش باله‌ای که خریدم ۱۲سالم بود و من یک تومن کفش خریدم و اخیراً من ۹تومن کفش خریدم، ولی خداروشکر خانواده ساپورتم کردن مامان و بابام پشتم بودن، چون می‌دونستن آیندهٔ خوبی در انتظارمه».

«آیناز» ۱۵ساله (مربی دف) در این‌رابطه می‌گوید:

«پدر و مادرم خیلی به‌هم در این مسیر کمک‌کردن، چه‌قد برام هزینه کردن که بهترین ساز رو داشته باشم، چه‌قد کتاب‌ها و مستر کلاسا و همه کارا رو کردن که من پیشرفت کنم و همه پیش‌رفتام به خاطر خونوادم بود و اگر اونا نبودن من الان اینجا نبودم و کلاس نمی‌رفتم».

۴-۲-۲. حمایت مدرسه‌ای

مشارکت‌کنندگان در ضمن تحصیل تصمیم به مهارت‌آموزی می‌گیرند؛ به‌طوری‌که آن‌ها هم به تحصیل می‌پردازند و هم مهارت موردعلاقه خویش را دنبال می‌کنند. آن‌ها در مدرسه از مهارت و آموخته‌های خویش صحبت به‌میان می‌آورند که کادر مدرسه، ازجمله معلم و مشاور و هم‌کلاسی‌های آن‌ها را به‌وجد می‌آورد؛ به‌طوری‌که آن‌ها وی را مورد تشویق قرار می‌دهند.

«پریدخت» ۱۵ساله (آرایشگر) در این‌رابطه می‌گوید:

«ازطرف مدرسه، مشاور با خونواده‌ها صحبت کرده بودن؛ به‌طورمثال، ازطرف فنی‌وحرفه‌ای شماره‌ای داده بودن که از این‌طرف برید اینجاها و آموزشگاهایی که نزدیک خونمون‌رو معرفی کردن که بریم ثبت نام کنیم و یاد بگیریم».

«حدیث» ۱۷ساله (عکاس) در این‌رابطه می‌گوید:

«یادمه یه عکس از تخت‌جمشید گرفتم یه جشنواره ازطرف مدرسه بود، مسابقه منطقه‌ای بود، من اول شدم، به‌هم یه کارت صد تومنی چه‌قد ذوق کردم، بعد از این ماجرا مشاورم ازم خواست که برم اتاقشون کم‌کم با صحبتایی که کردیم مشاورم، گفت که می‌تونم تو عکاسی موفق باشم منم، باتوجه به علاقه‌ای که داشتم تصمیم گرفتم، دل و یک‌دل کنم و عکاسی‌رو انتخاب کنم».

۴-۲-۳. حمایت محیط کاری

مشارکت‌کنندگان در مهارت‌آموزی در محیط کاری مرتبط با مهارت قرار می‌گیرند. آن‌ها در محیط کاری در ارتباط با افراد هم‌حرفه و مربی‌ها خویش هستند؛ بنابراین، همکاران مشارکت‌کننده‌ها و مربی آن‌ها نقش مهمی در رشد و پیش‌رفت آن‌ها ایفاء کردند و آن‌ها را مورد حمایت قرار دادند.

«رؤیا» ۱۸ساله (آرایشگر) در این‌رابطه می‌گوید:

«بچه‌های آرایشگاه کسایی‌که اونجا بودن خیلی همراهیم کردن و بچه‌های آرایشگاه زنگ مامانم می‌زدن یا همکارام با بابام حرف می‌زدن در کل خیلی همکارام کمک کردن تا من این حرفه‌رو ادامه بدم».

«پریسا» ۱۷ساله (کرین‌کار) در این‌رابطه می‌گوید:

«من خانواده‌رو بردم پیش مربی که کار می‌کردم باهاشون و استادم با خانواده صحبت کردن که من می‌تونم این‌کار را انجام بدم، اگر تلاش کنم می‌تونم در این‌کار موفق باشم و باباجان با آگاهی‌های استادم کم‌کم نرم شدن».

۴-۳. الگوهای اجتماعی

مشارکت‌کنندگان شاهد مهارت‌آموزی بسیاری از دوستان خود هستند؛ به‌طوری‌که بیشتر دوستان‌شان به یادگیری مهارت می‌پردازند، علاوه‌بر این بسیاری از دوستان مشارکت‌کنندگان در مهارت موردنظر پیشرفت کرده‌اند و به موفقیت نیز دست‌یافته‌اند. والدین برخی از مشارکت‌کنندگان نیز به مهارت موردنظر می‌پردازند؛ به‌طوری‌که به‌تدریج فرزندان خود را نیز علاقه‌مند به یادگیری مهارت می‌کنند. علاوه‌بر خانواده، اقوام و نزدیکان برخی مشارکت‌کنندگان نیز به مهارت‌های مختلفی می‌پردازند که نوجوانان را به یادگیری مهارت و کسب درآمد از آن سوق می‌دهد.

«رستا» ۱۵ساله (ناخن‌کار) در این‌رابطه می‌گوید:

«مامان خودشون آرایشگر بودن خیلی دوست‌داشتن من تو حیطهٔ کاری خودشون باشم و خیلی چیزا برای همین برام فراهم کردن تا بتونم ناخن‌کاری رو یاد بگیرم و الان واقعاً پشتم هستن».

۴-۳-۱. الگوهای خانوادگی

والدین برخی از مشارکت‌کنندگان به مهارت مورد نظر خود می‌پردازند؛ به‌طوری‌که به‌تدریج فرزندان خود را نیز علاقه‌مند به یادگیری مهارت می‌کنند. علاوه‌بر خانواده، اقوام و نزدیکان برخی مشارکت‌کنندگان نیز به مهارت‌های مختلفی می‌پردازند؛ بنابراین، مهارت‌آموزی والدین و مهارت‌آموزی اقوام به‌عنوان الگو نقش مهمی در گرایش مشارکت‌کنندگان به مهارت‌آموزی دارد.

«رؤیا» ۱۸ساله (آرایشگر) در این‌رابطه می‌گوید:

«خانوادهٔ بابام آرایشگاه دارن؛ به‌طورمثال، پسر خالهٔ بابام آرایشگاه دارن و از هرکدوم خاله‌های من دو تا از دختراشون رفتن دنبال آرایشگری و درحال حاضر ۳-۴تاشون فقط سالن دارن، دو-سه‌تا از دختر خاله‌های بابام به‌طور تخصصی میرن داخل سالن‌ها کار می‌کنن، یکی-دوتا دختر خاله‌های بابام یزد نیستن و در تهران مشغول به آرایشگری هستن و الانم صاحب آرایشگاه که من پیش‌شون می‌رم، دخترخالهٔ بابام هستن؛ کلاً خونوادهٔ بابام خیلی به آرایشگری علاقه داشتن».

«مطهره» ۱۴ساله (صنایع‌دستی) در این‌رابطه می‌گوید:

«مامان‌بزرگ مامان من قدیما دستمال می‌دوختن، ولی قدیم این دستگاه‌رو می‌ذاشتن تو چال و این‌کارو می‌کردن، بعد مادربزرگم و بعد مامان خودم دستمال و حوله می‌دوختن و حالا من این‌کارو می‌کنم».

۴-۳-۲. الگوهای دوستی

مشارکت‌کنندگان شاهد مهارت‌آموزی بسیاری از دوستان خود هستند؛ به‌طوری‌که بیشتر دوستان‌شان به یادگیری مهارت می‌پردازند؛ علاوه‌بر این، بسیاری از دوستان مشارکت‌کنندگان در مهارت موردنظر پیش‌رفت کرده‌اند و به موفقیت نیز دست‌یافته‌اند.

«آذین» ۱۶ساله (ادمین) در این‌رابطه می‌گوید:

«اطرافیانم‌رو که می‌دیدم خیلی از دوستام از من جلو بودن، اونا آرایشگری می‌کردن و چه‌قد درآمد داشتن، من از دوستام عقب بودم، یکی از دوستام‌رو می‌دیدم آیفُن ۱۰۰میلیونی دستشه، یکی از دوستام هر هفته لباس می‌خرید؛ خب چرا من نتونم».

«مهدیس» ۱۷ساله (مژه‌کار) در این‌رابطه می‌گوید:

«من می‌دیدم که دوستم توی اینستا از کارای مژه گذاشته، استوری گذاشته یا دوستم ریلز گذاشته و کار دوستم حسابی رونق‌گرفته و الان درآمد داره؛ برای همین منم ترغیب می‌شدم دنبال مهارتی برم، با خودم می‌گفتم: چرا من در حد دوستم نباشم».

۴-۴. تلنگر مجازی

مشارکت‌کنندگان در فضای مجازی با محتوا و آهنگ‌های انگیزشی مواجه می‌شوند که آن‌ها را برای مهارت‌آموزی و کسب مهارت دغدغه‌مند می‌کند. آن‌ها با سیر در فضای مجازی با صفحات مجازی مهارت‌جویان موفق روبه‌رو می‌شوند که با مهارت‌آموزی به موفقیت دست‌یافته‌اند. نوجوانان اظهار می‌دارند که محتوای انگیزشی و الگوهای موفق مجازی نقش مهمی در گرایش آن‌ها به مهارت موردنظر داشته‌است.

«آذین» ۱۶ساله (ادمین) در این‌رابطه می‌گوید:

«می‌رفتم تو اینستاگرام، فیلمای انگیزشی‌رو می‌دیدم و یا آهنگ‌های انگیزشی‌رو گوش می‌کردم تا به هدفام برسم».

۴-۴-۱. محتوای انگیزشی

مشارکت‌کنندگان در سیر مجازی خود با فیلم‌ها و آهنگ‌های انگیزشی مواجه می‌شوند که نویدبخش تلنگرهایی برای شروع بخش جدیدی از زندگی آن‌ها بود. مشارکت‌کنندگان با مشاهدهٔ محتوای انگیزه‌بخش فضای مجازی، ارادهٔ بیشتری برای هدفمندی و تحقق اهداف خویش به‌دست آوردند. آن‌ها تحت‌تأثیر رسانه و با درنظر گرفتن اهداف خود به مهارت‌آموزی می‌پردازند.

«پریسا» ۱۷ساله (کرین‌کار) در این‌رابطه می‌گوید:

«من ویدئوی انگیزشی در فضای مجازی خیلی می‌دیدم و دوست‌داشتم یک انسان موفق باشم؛ من با خودم می‌گفتم از سال ۱۲، شروع می‌کنم؛ آبجیم به‌هم گفت: چرا تو از الان شروع نکنی! این‌طوری بیشتر می‌تونی تجربه کسب کنی؛ کلی در ارتباط با کرین تحقیق کردم و چند ویدئو انگیزشی دیدم تا بتونم پشتکار داشته باشم».

«النا» ۱۴ساله (خیاط) در این‌رابطه می‌گوید:

«فضای مجازی در روحیه‌دادن خیلی به‌هم کمک کرد؛ به‌طورمثال، من به چندتا پیج برخوردم که دربارهٔ انگیزه‌دادن و امیدواری و اینا بود خیلی روم اثر گذاشت».

۴-۴-۲. الگوهای موفق مجازی

مشارکت‌کنندگان در فضای مجازی صفحات مهارت‌جویان موفق را می‌بینند؛ به‌طوری‌که آن‌ها در مهارت موردنظر خویش پیش‌رفت کرده‌اند. مهارت‌جویان با دنبال کردن مهارت موردعلاقهٔ خویش به اهداف‌شان دست‌یافتند؛ به‌طوری‌که هم‌اکنون به استقلال رسیدند و هم‌اکنون درآمد دارند؛ بنابراین، مشارکت‌کنندگان با مشاهدهٔ صفحات مجازی مهارت‌جویان موفق ترغیب می‌شوند که آن‌ها نیز به یادگیری مهارت موردعلاقهٔ خویش بپردازند.

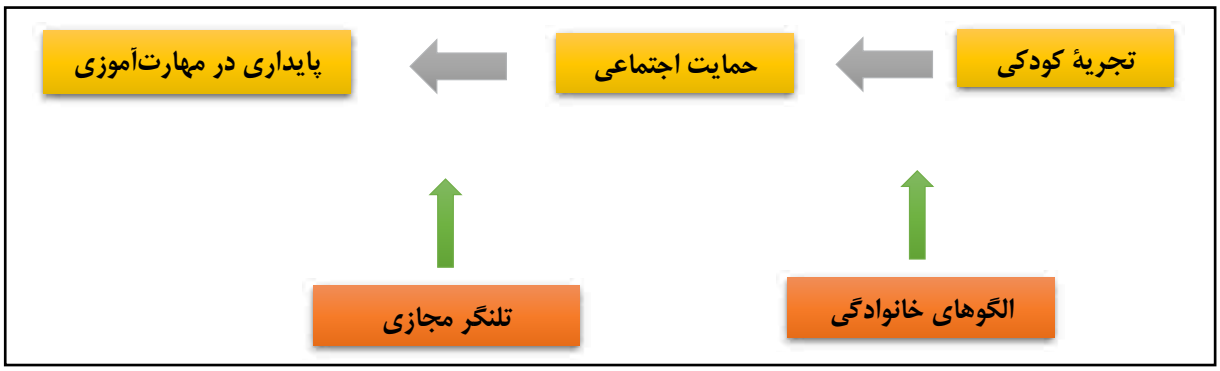
«پریسا» ۱۷ساله (کرین‌کار) در این‌رابطه می‌گوید:

«پیج خانمای موفق عکاس تو فضای مجازی خیلی به‌هم کمکم کرد که این مسیر رو انتخاب کنم یا دوستام از کسب و کارشون استوری می‌گذاشتند، می‌دیدم چیزای مختلفی‌رو امتحان می‌کنند؛ عکاسای مختلف جهان تو اینترنت می‌دیدم».

«آذین» ۱۶ساله (ادمین) در این‌رابطه می‌گوید:

«ساعت‌های بیکاریم تو اینستاگرام چرخیدم یه پستی انگیزشی به‌چشم خورد، بعد دیدم چه‌قد این دختره مستقل‌شده؛ یه‌جورایی باهم هم‌درد بودیم، بعد رفتم تو پیجش چرخیدم».

۴-۴-۳. مدل مفهومی



جدول ۳: فراوانی مضامین فرعی (نگارندگان، ۱۴۰۳).
Table 3: Frequency of Sub-themes (Authors, 2024).

مضمون اصلی	مضامین فرعی	فراوانی
تجربه‌زیستهٔ کودکی	مشاهدات کودکی	۸
	آموزه‌های کودکی	۱۰
	مشوق‌های کودکی	۱۰
حمایت اجتماعی	حمایت‌های خانوادگی	۱۸
	حمایت‌های محیط کاری	۱۰
	حمایت‌های مدرسه‌ای	۱۲
الگوهای اجتماعی	الگوهای خانوادگی	۱۳
	الگوهای دوستی	۱۷
تلنگر مجازی	محتوای انگیزشی	۱۲
	الگوهای موفق مجازی	۱۰

۵. نتیجه‌گیری

یافته‌ها نشان می‌دهد که محیط اجتماعی ازطریق تعامل سه سازوکار کلیدی از اهمیت بالایی در مهارت‌آموزی نوجوانان دختر برخوردار است؛ حمایت‌های عاطفی و مالی خانواده، نقش الگویی گروه همسالان، و تلنگر انگیزشی رسانه. در تحلیل کیفی، مضمون «حمایت اجتماعی» با فراوانی کلی (۴۰) در صدر قرار دارد که ریشه در «حمایت‌های

خانوادگی» (۱۸) دارد. بلافاصله پس از آن، «الگوهای اجتماعی» با فراوانی کلی ۳۰، که تحت‌تأثیر «الگوهای دوستی» (۱۷) است، اهمیت ثانویه‌ای را به‌خود اختصاص می‌دهد. این‌امر نشان می‌دهد که درحالی‌که خانواده سنگ‌بنای حمایت است، شبکه‌های دوستی به‌عنوان یک عامل قدرتمند الگویی، نقشی مکمل در شکل‌دهی به فرآیند مهارت‌آموزی ایفاء می‌کنند و پس از آن، تجربه‌زیستهٔ کودکی و فضای مجازی در مهارت‌آموزی نوجوانان دختر نقش دارد.

در ادامه به پرسش‌های جزئی پژوهش با استناد به کاوش در مطالعات پیشین، صورت خواهد پذیرفت.

۱. نقش خانواده در شکل‌گیری و توسعه مهارت‌های غیر رسمی چگونه است؟

خانواده به‌عنوان اولین بستر اجتماعی و یادگیری، نقشی بنیادین در مهارت‌های غیررسمی ایفاء می‌کند. این نقش، شامل: ایجاد علاقهٔ اولیه ازطریق الگوبرداری (هم‌سو با یادگیری مشاهده‌ای بندورا) و فراهم‌آوردن حمایت‌های عاطفی و مالی است که به تداوم و تثبیت فرآیند یادگیری کمک می‌کند (بیرانوند و همکاران، ۱۴۰۱؛ گل‌پیچ و همکاران، ۱۳۹۷؛ و بتول و قیاسی، ۲۰۲۰). خانواده، زیرساخت اولیه و پشتیبان رشد مهارتی نوجوانان است. نوجوانان دختر نسبت به دوران گذشته دیگر مانعی چون نارضایتی خانواده برای کسب مهارت شغلی ندارند بلکه خانوده مسیر را هموار کرده است و آن‌ها را مورد حمایت قرار می‌دهد. آن‌ها با آگاهی از اهداف و چشم‌اندازی از آینده، مهارت موردنظر فرزندان‌شان از مخالفت و ممانعت پرهیز می‌کنند.

۲. نقش دوستان در انتخاب مهارت‌های غیررسمی چگونه است؟

دوستان به‌عنوان یکی از عوامل اجتماعی کلیدی، تأثیری به‌سزا در انتخاب مهارت‌های غیررسمی دارند. این تأثیر ازطریق ارائهٔ الگوهای موفق و درآمدزا (تأثیرگذاری کنش متقابل نمادین: آزادارمکی، ۱۳۹۳)، برانگیختن هیجان‌خواهی و تکانش‌گری (خانجانی و همکاران، ۱۴۰۱) و شکل‌دهی هویت شغلی (بتول و قیاسی، ۲۰۲۰) صورت می‌گیرد. دوستان، با بازتاب ارزش‌های اجتماعی و تجربیات موفق، بر انتخاب‌های مهارتی نوجوانان اثر می‌گذارند. تأثیر همسالان، که با هنجارهای گروهی نوجوانی و نظریهٔ هویت اجتماعی (تاجفل، ۱۹۷۹) هم‌خوانی دارد، ازطریق پیوند دادن پذیرش اجتماعی به انتخاب‌های شغلی، جوانان را به‌سمت مهارت‌آموزی سوق می‌دهد. نوجوانان دختر در تعامل با دوستانی قرار دارند که موفقیت و پیشرفت را در مسیری جدا از درس، بلکه با یادگیری مهارت و رسیدن زودهنگام به درآمد می‌دانند. آن‌ها با مشاهدهٔ مسیرهای دیگر موفقیت تصمیم به یادگیری مهارت و کسب درآمد از آن می‌گیرند و این شبکهٔ دوستی با یادگیری مهارت‌های مشابه عمیق‌تر و هم‌دلانه‌تر می‌شود.

۳. نقش فضای مجازی در انتخاب و توسعهٔ مهارت‌های غیررسمی چگونه است؟

فضای مجازی با معرفی مداوم الگوهای موفق و تجربه‌های جدید، درک کاربران از واقعیت و اهمیت مهارت‌های غیررسمی را شکل می‌دهد. براساس نظریهٔ کاشت گربنر، مواجههٔ طولانی‌مدت با این محیط، مانند تلویزیون، می‌تواند واقعیت کاشته‌شده‌ای از ضرورت کسب مهارت‌ها و سبک‌های زندگی خاص ایجاد کند. این تأثیرگذاری تدریجی، باورها و ارزش‌های کاربران را بازتعریف کرده و به‌طور قابل‌توجهی بر انتخاب و توسعهٔ مهارت‌هایشان اثر می‌گذارد.

درمجموع، این پژوهش با آشکار ساختنِ تعاملاتِ پیچیدهٔ خانوادگی، رسانه‌ای، همسالان و فضای مجازی، چگونگیِ تأثیرگذاریِ هم‌افزای این عوامل بر مسیرِ مهارت‌آموزیِ شغلیِ دخترانِ نوجوانِ یزدی را در سطحی عمیق‌تر تبیین می‌کند. این یافته‌ها، درکِ جامعی از سازوکارهایِ اجتماعیِ مؤثر بر«سرمایهٔ انسانی» و «پیش‌گامی شغلی» در این گروه سنی، متناسب با بسترِ فرهنگیِ یزد، ارائه داده و بر لزومِ رویکردهایِ چندوجهی در این حوزه تأکید می‌نمایند.

۵-۱. محدودیت‌ها

دامنهٔ محدود تعمیم‌پذیری: یافته‌ها ممکن است به‌طور کامل به تمام جمعیت‌های جوانان در زمینه‌های جغرافیایی یا فرهنگی متفاوت قابل تعمیم نباشند؛ زیرا نمونهٔ پژوهش دارای ویژگی‌های خاصی بوده است.

نیاز به توجه به تنوع فردی: تفاوت‌های فردی در تجربیات و انگیزه‌ها، رویکردهای شخصی‌سازی‌شده را ضروری می‌سازد.

پویایی مداوم فضای مجازی: ماهیت متغیر پلتفرم‌ها و محتوای آنلاین نیازمند به‌روزرسانی مداوم پژوهش‌ها است.

۶. پیشنهادها

۱. آگاه‌سازی خانواده‌ها: برگزاری کارگاه‌هایی برای توجیه بیشتر خانواده‌ها جهت حمایت آگاهانهٔ فرزندان‌شان برای یادگیر مهارت موردنظر توصیه می‌شود؛ تا خانواده از مهارتی که فرزندش دنبال می‌کند و آینده‌ای که در پیش دارد آگاه شود و بدون نگرانی و تردید راهنمای او باشد.

۲. استفاده از گروه همسالان: لازم است که گردهمایی‌های سالم و پربار برای هر گروه مهارتی تشکیل شود تا افراد با ایجاد شبکهٔ دوستی و با اشتراک‌گذاشتن تجارب خود در جهت پیشرفت یک‌دیگر قدم بردارند. در این گردهمایی چه‌بسا، افراد هم‌دیگر را پیدا می‌کنند و امکان انجام کار تیمی و رشد بیشتر در مهارت نیز وجود دارد.

۳. بهینه‌سازی فضای مجازی: تولید برنامه‌ای که مهارت‌آموزان در آن فعالیت می‌کنند و تجارب و دوره‌های خود را در آن به نمایش می‌گذارند و مهارت‌آموزان نیز از تجارب یک‌دیگر بهره می‌برند. افراد علاقه‌مند به مهارت‌آموزی با بررسی تجارب، می‌توانند تصمیم درستی بگیرند.

پیوست الف: جدول پرسش‌های مصاحبه (نگارندگان، ۱۴۰۳)
Appendix A: Table of Interview Questions (Authors, 2024).

ردیف	محور پرسش	نمونهٔ پرسش کلیدی
۱	انگیزه و انتخاب مهارت	در مورد مهارت‌هایی که در حال حاضر دنبال می‌کنید، برایمان بگویید. چه عواملی باعث شد که به این مهارت‌ها علاقه‌مند شوید و آن‌ها را انتخاب کنید؟
۲	نقش خانواده	لطفاً توضیح دهید که خانواده (والدین، خواهر و برادرها) تا چه حد در انتخاب، یادگیری یا پیشرفت شما در مهارت‌هایتان نقش داشته‌اند؟ آیا حمایت یا مانعی از سوی آن‌ها وجود داشته است؟
۳	نقش مدرسه و مراکز آموزشی	مدرسه یا مراکز آموزشی که در آن حضور دارید، چقدر در یادگیری مهارت‌هایتان برای شما مؤثر بوده است؟ آیا برنامه‌های آموزشی یا فعالیت‌های خاصی در این زمینه وجود داشته است؟
۴	تأثیر همسالان و دوستان	دوستان و هم‌سالانشما چقدر در مسیر یادگیری و علاقه شما به مهارت‌ها نقش دارند؟ آیا با دوستانتان در مورد مهارت‌هایتان صحبت می‌کنید یا با هم تمرین می‌کنید؟
۵	نقش رسانه	آیا از رسانه‌های مختلف (مانند اینستاگرام، یوتیوب، تلویزیون و...) برای یادگیری یا کسب اطلاعات در مورد مهارت‌هایتان استفاده می‌کنید؟ چگونه این رسانه‌ها بر شما تأثیر می‌گذارند؟

سپاسگزاری
در پایان نویسندگان برخود لازم می‌دانند که از مشارکت‌کنندگان و حامیان این پژوهش، تشکر و قدردانی نمایند.

درصد مشارکت نویسندگان
مقالهٔ حاضر برگرفته از پایان‌نامهٔ کارشناسی‌ارشد جامعه‌شناسی نویسندهٔ دوم در دانشگاه یزد است که مورد حمایت دفتر تحقیقات کاربردی فرماندهی انتظامی استان یزد بوده است.

تضاد منافع
نویسندگان ضمن رعایت اخلاق نشر در ارجاع‌دهی و دقیق بودن آن در متن و انتهای مقاله، نبود تضاد منافع را اعلام می‌دارند.

پی‌نوشت

1. Leather
2. Kristin et al
3. Duell et al
4. Trigueros et al
5. George Herbert Mead
6. Charles Horton Cooley
7. John W. Thomas
8. Giddens
9. Bandura
10. Bronfenbrenner
11.Gerbner
12. Andree Michel
13. Braun & Clarke

کتابنامه

- انواری، محمدرضا، (۱۳۹۰). «نقد و بررسی نظریهٔ کنش متقابل نمادین». معرفت، ۱۶۷: ۱۷۱-۱۵۳.
- آزادارمکی، تقی، (۱۳۹۳). جامعه‌شناسی فرهنگی. تهران: علم.
- بهادری خسروشاهی، جعفر؛ و حبیبی، کلیبر، (۱۳۹۶). «تأثیر آموزش مهارت‌های ارتباطی بر انگیزش تحصیلی و سازگاری تحصیلی دانش‌آموزان دوره متوسطه». آموزش ارزشیابی، ۱۰ (۳۹): ۱۷۳-۱۵۱.
- بیرانوند، شیرین؛ خدابخشی‌کولایی، آناهیتا؛ فلسفی‌نژاد، محمدرضا؛ و زارع‌بهرام‌آبادی، مهدی، (۱۴۰۱). «مطالعهٔ فرآیندو ماهیت هویت‌یابی شغلی در نوجوانان دختر: یک مطالعهٔ داده‌بنیاد». روان‌شناسی فرهنگی، ۶(۲): ۳۵۹-۳۸۷.
- تاج‌آبادی، رضا؛ رحیمی، محمد؛ و شعبانی، سمیه، (۱۳۹۲). «نقش آموزش‌های فنی‌وحرفه‌ای در توسعهٔ کارآفرینی و اشتغال‌زایی». همایش دانشگاه کارآفرین؛ صنعت دانش محور، بابلسر.
- حسن‌زاده، حبیب‌اله؛ و احمدی، سیدجمیل، (۱۳۹۵). «مقایسه قابلیت کارآفرینی کارآموزان مراکز آموزش فنی‌وحرفه ای و هنرستان‌های فنی‌وحرفه‌ای». مهارت آموزی، ۵(۱۸): ۶۳-۷۴.
- خانجانی، زینب؛ هاشمی، تورج؛ و قدیمی‌باویل‌علیائی، نگار، (۱۴۰۱). «مقایسه ریسک پذیری، هیجان‌خواهی و تکانش‌گری نوجوانان دختر و پسر براساس میزان تأثیرپذیری از همسالان». تحقیقات علوم رفتاری، ۲۰(۴): ۶۲۲-۶۳۳.
- خلیلی‌آزاد، نرگس‌سادات، (۱۴۰۴). «بررسی جنسیت بر تمایل به استفاده از دوره‌های فنی‌وحرفه‌ای؛ عارضه‌یابی و ارائه راهکار». مدیریت آموزشی، ۳(۱): ۱۵-۳۵.
- خمسه، اکرم، (۱۳۸۳). «بررسی طرح‌واره‌های نقش جنسیتی و کلیشه‌های فرهنگی در دانشجویان دختر». مطالعات اجتماعی روان‌شناختی زنان، ۲(۶): ۱۱۵-۱۳۴.
- درانی، کمال؛ و صالحی، کیوان، (۱۳۸۵). «ارزشیابی هنرستان‌های کارو دانش با استفاده از الگوی سیپ به‌منظور

پیشنهاد چارچوبی برای بهبود کیفیت هنرستان‌های کاردانش: موردی از هنرستان‌های منطقهٔ ۲ شهر تهران». مجله روان‌شناسی و علوم تربیتی، ۳۴(۱): ۱۶۵-۱۴۳.

- رکنی‌مشتقین، زینب؛ و سلامت‌جو، زهرا، (۱۴۰۳). «عوامل مؤثر بر رشد شخصیت و هویت نوجوانان». فصلنامه تحقیقات راهبردی در تعلیم و آموزش و پرورش، ۱۸(۱): ۲۸۵-۳۱۶.

- زاهدی، شمس‌السادات، (۱۳۸۶). زن و توسعه. جلد ۲، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.

- سلیمانیان، علی‌اکبر؛ درودی، حمید؛ و گل‌پیچ، زینب، (۱۳۹۲). «پیش‌بینی رشد شغلی براساس سبک‌های هویت در دانشجویان مراکز آموزش‌عالی شهر بجنورد». فصلنامهٔ پژوهش و برنامه‌ریزی در آموزش‌عالی، ۱۹(۲): ۱۷۵-۱۶۱.

- سلیمی، جمال، (۱۳۹۳). «آموزش فنی‌وحرفه ای, نیروی انسانی و کارآفرینی مطالعه موردی آموزش‌های فنی‌وحرفه ای استان کردستان». مهارت آموزی، ۲(۸): ۷-۲۴.

- صفری‌شالی، رضا؛ و عبدمولایی، آتیه، (۱۳۹۴). «تأثیر عوامل اجتماعی‌شدن بر هویت نوجوانان (همسالان، مدرسه و رسانه)». فصلنامهٔ خانواده و پژوهش، ۱۲(۲): ۱۳۶-۱۱۷.

- علی‌نژاد، منوچهر؛ موسوی، سیده زینب، و پارسامهر، مهربان. (۱۴۰۱). مطالعه الگوی خودتوانمندی زنان کارآفرین یزد: تعامل سازنده با حصارهای ذهنی و اجتماعی. زن در توسعه و سیاست (پژوهش زنان)، (۳) ۲۰، ۴۱۵-۴۴۰. https://doi.org/10.22059/jwdp.2022.339364.1008169

- عمرانی‌پور، علی، (۱۳۹۰). «تحلیلی بر ویژگی‌های محیط در نظریهٔ شخصیت اریکسون». معماری و شهرسازی آرمانشهر، ۴: ۵۰-۴۱.

- قربانی، علیرضا؛ و جمعه‌نیا، سکینه. (۱۳۹۷). «نقش عوامل اجتماعی (خانواده، مدرسه و گروه همسالان) در جامعه‌پذیری دانش‌آموزان استان گلستان». جامعه‌شناسی کاربردی، ۲۹(۲): ۱۲۸-۱۱۳.

- کاظمی‌خوبان، سیده زهرا؛ حکمی، محمد؛ و صفیری، محمدرضا، (۱۳۹۵). «پیش‌بینی مسئولیت‌پذیری براساس جهت‌گیری هویت و عملکرد خانواده در نوجوانان». پژوهش‌های روان‌شناسی اجتماعی، (۲۱)۶، ۹۰-۷۷.

- کشاورز، مصطفی؛ میرزایی، سروناز؛ و محمدجانی، اسمعیل، (۱۳۹۷). «بلوغ و بحران هویت در دوران نوجوانی و نقش آن در دوست‌یابی». همایش ملی هویت کودکان ایران اسلامی در دوره پیش دبستانی.

- کوچک‌زایی، مصطفی؛ فیضیان، مجیدرضا؛ و شاه‌آبادی، محمدحسین، (۱۳۹۷). «بررسی سلبریتی‌سازی در رسانه و بحران هویت نوجوان در جامعه». فصلنامه جامعه، فرهنگ و رسانه، ۷(۲۹): ۱۲۱-۱۰۳.

- گل‌پیچ، زینب؛ نظری، علی‌محمد؛ تاجیک‌اسماعیلی، عزیزالله؛ و کسایی‌اصفهانی، عبدالرحیم، (۱۳۹۷). «عوامل والدینی مؤثر بر رشد شغلی: یک مطالعهٔ کیفی». مشاوره شغلی و سازمانی، ۱۰(۳۴): ۱۱۳-۱۳۶.

- گونتر، بری، (۱۳۸۴). روش‌های تحقیق رسانه‌ای. ترجمهٔ مینو نیکو، چاپ اول، تهران: اداره کل پژوهش‌های سیما.

- گیدنز، آنتونی، (۱۳۹۸). تجدد و تشخص. ترجمهٔ ناصر موفقیان، چاپ دهم، تهران: نی.

- گیدنز، آنتونی، (۱۳۹۹). پیامدهای مدرنیته. ترجمهٔ محسن ثلاثی، چاپ دهم، تهران: مرکز.

References

- Ali Nezhad, M., Mousavi, S. Z. & Parsamehr, M., (2022). “A Study of the Self-Efficacy Model of Female Entrepreneurs in Yazd: Constructive Interaction with Mental and Social Barriers”. *Woman in Development and Politics (Women’s Research),* 20(3): 415-440. https://doi.org/10.22059/jwdp.2022.339364.1008169 (in Persian).

- Anvari, M. R., (2012). "Critique and Review of Symbolic Interactionism Theory". *Ma'refat,* 167: 153-171. https://www.magiran.com/p939535 (in Persian).

- Azadarmaki, T., (2014). *Cultural Sociology.* Tehran: Elm. (in Persian).

- Bahadori Khosroshahi, J. & Habibi Kalibar, J., (2017). "The Effect of Communication Skills Training on Academic Motivation and Adjustment of Secondary School Students". *Educational Evaluation,* 10(39): 151-173. https://sid.ir/paper/183373/fa (in Persian).

- Bandura, A., (1977). "Self-efficacy: Toward a unifying theory of behavioral change". *Psychological Review,* 84(2): 191–215.

- Batool, S. & Ghayas, S., (2020). "Process of career identity formation among adolescents: components and factors". *Heliyon,* e04905: 2405-8440. https://doi.org/10.1016/j.heliyon.2020.e04905 (in Persian).

- Beiranvand, S., Khodabakhshi Koolaei, A., Falsafinejad, M. R. & Zare Bahramabadi, M., (2022). "A Study of the Process and Nature of Career Identity Formation in Adolescent Girls: A Grounded Theory Study". *Cultural Psychology,* 6(2): 359-387. https://doi.org/10.30487/jcp.2023.324964.1374 (in Persian).

- Braun, V. & Clarke, V., (2006). "Using thematic analysis in psychology". *Qualitative research in psychology,* 3(2): 77-101. https://doi.org/10.1191/1478088706qp063oa

- Bronfenbrenner, U., (1994). "Ecological models of human development". *International encyclopedia of education,* 3(2): 37-43.

- Bronfenbrenner, U., (1979). *The Ecology of Human Development: Experiments by Nature and Design.* Harvard University Press.

- Darani, K. & Salehi, K., (2006). "Evaluating Kar-o-Danesh Technical Schools Using the CIPP Model to Propose a Framework for Improving the Quality of Vocational Schools: A Case Study of Schools in District 2 of Tehran". *Journal of Psychology and Educational Sciences,* 36(1): 143-165. http://noo.rs/OxzPO (in Persian).

- Davoodi Shandiz, R., (2022). "Examining the Philosophical Foundations of Behaviorism Learning Theory". *New Ideas in Psychology,* 15(19): 1-21. https://sid.ir/paper/1044186/fa (in Persian).

- Duell, N., Steinberg, L., Chein, J., Al-Hassan, S. M., Bacchini, D., Lei, C. & Alampay, L. P., (2016). "Interaction of reward seeking and self-regulation in the prediction of risk taking: A cross-national test of the dual systems model". *Developmental psychology,* 52(10): 1593-1605. https://doi.org/10.1037/dev0000152

- Ebrahimi, F., Akbari, A. & Taghizadeh, S., (2021). "Investigating Personality Theories in Educational Psychology". *Journal of Psychological Studies and Educational Sciences,* 27: 155-168. https://civilica.com/doc/1761757 (in Persian).

- Foucault, M., (1978). *The History of Sexuality,* Vol. 1: An Introduction (R. Hurley, Trans.). Pantheon Books. (Original work published 1976).

- Jeyapaul, D. & Karibeeran, S., (2021). "Science & Technology Development". *Journal - Engineering*

and Technology, 10(5): 501-51.

- Giddens, A., (2019). *Modernity and Self-Identity.* 10th printing, Translated by Naser Mofakian. Tehran: Ni.

- Giddens, A., (2020). *The Consequences of Modernity.* 10th printing, Translated by Mohsen Salasi. Tehran: Markaz.

- Ghorbani, A. & Jomehnia, S., (2018). "The Role of Social Factors (Family, School, and Peer Group) in the Socialization of Students in Golestan Province". *Applied Sociology,* (2) 29: 113-128. https://doi.org/10.22108/jas.2018.100602.1013 (in Persian).

- Golpeich, Z., Nazari, A. M., Tajik Esmaeili, A. & Kasaei Esfahani, A. R., (2018). "Parental Factors Affecting Career Growth: A Qualitative Study". *Career and Organizational Counseling,* 10(34): 113-136. http://noo.rs/2dpQE (in Persian).

- Gunter, B., (2005). *Media Research Methods.* 1st printing, Translated by: Minoo Nikoo, Tehran: General Department of IRIB Research. (in Persian).

- Hasan Zadeh, H. & Ahmadi, S. J., (2016). "Comparing the Entrepreneurial Capability of Apprentices in Technical and Vocational Training Centers and Technical and Vocational High Schools". *Skill Training,* (18) 5: 63-74. http://noo.rs/PZGjZ (in Persian).

- Khalili Azad, N. S., (2025). "Investigating the Effect of Gender on the Tendency to Use Vocational and Technical Courses; Problem Diagnosis and Solution Provision". *Educational Management,* 3(1): 15-35. https://lajournal.ir/fa/paper.php?pid=190 (in Persian).

- Khanjani, Z., Hashemi, T. & Qadimi Bavil Alaei, N., (2022). "Comparing Risk-Taking, Sensation Seeking, and Impulsivity in Adolescent Girls and Boys Based on Peer Influence". *Behavioral Science Research,* 20(4): 622-633. https://doi.org/10.52547/rbs.20.4.5 (in Persian).

- Kazemi Khoban, S. Z., (2016). "Predicting Responsibility Based on Identity Orientation and Family Functioning in Adolescents". *Social Psychology Research,* 6(21): 77-90. http://noo.rs/IhndF (in Persian).

- Kristin. Y., Leiber, M. J., Featherstone, R. A. & Monserud, M. A., (2007). "Reassessing the family delinquency association: Do family type, family processes, and economic factors make a difference?". *Journal of Criminal Justice,* 35(1): 51-67. https://doi.org/10.1016/j.jcrimjus.2006.11.015

- Khamseh, A., (2004). "Investigating Gender Role Schemas and Cultural Stereotypes in Female Students". *Women's Socio-Psychological Studies,* 2(6): 115-134. https://doi.org/10.22051/jwsps.2004.1311 (in Persian).

- Koochakzaei, M., Feyzian, M. R. & Shahabadi, M. H., (2018). "Celebrity Making in Media and the Identity Crisis of Adolescents in Society". *Journal of Society, Culture, and Media,* 7(29): 103-121. http://noo.rs/g39Ny (in Persian).

- Keshavarz, M., Mirzaei, S. & Mohammadjani, E., (2018). "Adolescence Puberty and Identity Crisis and Its Role in Friendship Formation". *National Conference on the Identity of Iranian Islamic Children in Preschool Age*. https://sid.ir/paper/898750/fa (in Persian).

- Leather, N. C., (2009). "Risk-taking behaviour in adolescence: a literature review". *Journal of Child Health Care,* 13(3): 295-304. https://doi.org/10.1177/1367493509337443

- Lincoln, Y. S. & Guba, E. G., (1986). "But is it rigorous? Trustworthiness and authenticity in naturalistic evaluation". *New Directions for Program Evaluation,* 1986(30): 73–84. https://doi.org/10.1002/ev.1427

- Omranipour, A., (1390). "An Analysis of Environmental Characteristics in Erikson's Personality Theory". *Armanshahr Architecture and Urban Planning,* 4: 41-50. http://noo.rs/4T1F1 (in Persian).

- Ritzer, G., (2010). *Sociological Theory in the Contemporary Era.* Translated by Mohsen Salasi. Tehran: Elmi. (in Persian).

- Rokni Moshtaqin, Z. & Salamatjoo, Z., (2024). "Effective Factors on Personality Growth and Adolescent Identity". *Quarterly Journal of Strategic Research in Education and Training,* 18(1): 285-316. http://noo.rs/WxJDV (in Persian).

- Salimi, J., (2014). "Technical and Vocational Education, Human Resources and Entrepreneurship: A Case Study of Technical and Vocational Education in Kurdistan Province". *Skill Training,* 2(8): 7-24. https://civilica.com/doc/1436744/ (in Persian).

- Sleimaniyan, A. A., Doroudi, H. & Golpeich, Z., (2022). "Predicting Career Growth Based on Identity Styles in Higher Education Students in Bojnord City". *Journal of Research and Planning in Higher Education,* 19(2): 161-175. http://noo.rs/4YDuz (in Persian).

- Safri Shali, R. & Abd Molayi, A., (2015). "The Impact of Socialization Factors on Adolescent Identity (Peers, School, and Media)". *Family and Research Quarterly,* 12(2): 117-136. https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.26766728.1394.12.2.6.5 (in Persian).

- Sartor, C. E. & Youniss, J., (2002). "The relationship between positive parenta involvement and identity achievement during adolescence". *Adolescence,* 37: 221-234.

- Tajfel, H., (1979). "Intergroup behaviour". In: H. Tajfel (Ed.), *Differentiation between social groups: Studies in the social psychology of intergroup relations* (pp. 69–121). London: Academic Press.

- Trigueros, R., Padilla, A., Aguilar-Parra, JM., Lirola, MJ., García-Luengo, AV., Rocamora-Pérez, P. & López-Liria, R., (2020). "The influence of teachers on motivation and academic stress and their effect on the learning strategies of university students". *Int J Environ Res Public Health,* 17(23): 1-11. https://doi.org/10.3390/ijerph17239089

- Taghabadi, R., Rahimi, M. & Shabani, S., (2013). "The Role of Technical and Vocational Education in Entrepreneurship and Job Creation Development". *Entrepreneurial University Conference; Knowledge-Based Industry,* Babolsar. https://civilica.com/doc/217834 (in Persian).

- Verhoeven, M., Poorthuis, A. M. & Volman, M., (2018). "The role of school in ado lescents' identity development. A literature review". *Educational Psychology Re view,* 31(1): 35–63.

- Wyn , J. & White, R., (1997). *Rethinking youth.* London: Sage.

- Zahedi, Sh. al-S., (2007). *Woman and Development*. Vol. 2. Tehran: Cultural Research Office. (in Persian).

- Ziaei, J. & Gholami, S., (2010). *Sociological Theory in the Contemporary Era.* Translated by Mohsen Salasi. Tehran: Elmi (in Persian).

Two Quarterly Journal of Contemporary Socio logical Research CSR
ISSN (P.): 2476-55643, (E.): 2476-6305
Vol. 15, No. 28, 2026
Bu-Ali Sin University

A Study of the Pattern of Social Changes in the Lives of the Qashqai Nomads in Isfahan over the Past Four Decades

Mohammad Nabi Ghasempour[I], Ali Moradi[II], Majid Radfar[III]

https://doi.org/10.22084/csr.2026.30012.2313
Received: 2024/10/18; Revised: 2025/04/05; Accepted: 2025/04/08
Type of Article: **Research**
Pp: 91-128

Abstract

A nomadic lifestyle based on seasonal migration represents one of the earliest forms of human social organization that has persisted into the contemporary era. In Iran, nomadic and agro-pastoral communities have historically played a significant role in the country's socio-economic structure, with the Qashqai tribe constituting one of the most prominent nomadic groups. Traditionally, their livelihood was based on mobile livestock husbandry and seasonal migration between summer and winter grazing territories. Against this backdrop, the present study investigates the pattern of social changes experienced by the Qashqai nomads in Isfahan Province over the past four decades. The study employed a mixed-methods approach. The research population consisted of Qashqai individuals aged over 60 years, selected through purposive sampling. In-depth interviews were conducted with 33 tribal elders until theoretical saturation was achieved and subsequently extended to 40 participants to enhance the robustness of the findings. Data were analyzed using the coding procedures of Grounded Theory. The findings revealed that social transformations within the Qashqai community can be classified into five major dimensions: changes in livelihood patterns, transformations in the social stratification system, developments in healthcare services, modifications in migration patterns and mobility, and changes in kinship relations. The results indicate that these transformations emerged through the interaction of internal and external forces, with modernization and globalization serving as the primary drivers of change. Technological advancements, new economic arrangements, and changing lifestyles have reshaped social relations and everyday practices, while globalization has influenced local values, norms, and belief systems through cultural integration. Overall, the study demonstrates that the Qashqai community has adapted to profound social transformations while continuing to negotiate the balance between tradition and modernity, contributing to a deeper understanding of social change, cultural adaptation, and the sustainability of contemporary nomadic societies.

Keywords: Nomadic Life, Qashqai Tribe, Social Change, Isfahan, Modernization, Globalization.

I. Department of Social Pathology, Faculty of Literature, Dehaghan Branch, Islamic Azad University, Dehaghan, Iran.
II. Department of Sociology, Ker. C., Islamic Azad University, Kermanshah, Iran (Corresponding Author). ***Email:*** a_moradi2020@iau.ac.ir
III. Department of Sociology, Faculty of Psychology and Social Sciences, Roudehen Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

Citations: Ghasempour, M. N., Moradi, A. & Radfar, M., (2026). A Study of the Pattern of Social Changes in the Lives of the Qashqai Nomads in Isfahan over the Past Four Decades. *Two Quarterly Journal of Contemporary Sociological Research,* 15(28), 91–128. https://doi.org/10.22084/csr.2026.30012.2313
Homepage of this Article: https://csr.basu.ac.ir/article_6879.html?lang=en

Publisher & Owner: Bu-Ali Sina University.
Copyright © 2026 The Authors. Published by Bu-Ali Sina University.
This work is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International license (https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/). Non-commercial uses of the work are permitted, provided the original work is properly cited.

1. Introduction

The Qashqai tribe is one of the most historically influential nomadic confederacies in Iran, traditionally sustaining a migratory pastoral way of life across the southern regions of the Zagros Mountain range. However, state-led modernization policies during the Pahlavi era, particularly under Mohammad Reza Shah Pahlavi, initiated gradual processes of sedentarization that significantly altered the traditional nomadic lifestyle of many Qashqai communities. Despite these transformations, the Qashqai continue to inhabit extensive territories in southern Iran, practicing seasonal migration between winter pastures in the lower-altitude regions of southern and southwestern Iran and summer pastures located in the higher elevations of Fars Province, Kohgiluyeh and Boyer-Ahmad Province, and parts of Isfahan Province. A defining characteristic of the Qashqai tribe is their enduring collective memory and emotional attachment to ancestral lands, deeply embedded in their music, poetry, oral traditions, and historical narratives. These cultural expressions reflect themes of nostalgia, displacement, and historical hardship, while Qashqai music in particular conveys profound emotional and melancholic dimensions that preserve the memory of centuries of migration and social upheaval. Similarly, the natural landscapes of their migratory routes remain central to their cultural imagination and identity, reinforcing a persistent sense of belonging despite ongoing social change. These cultural attachments are further manifested in customs, traditions, proverbs, and collective emotional life. Against this background, the present study examines the social transformations experienced by the Qashqai tribe, aiming not only to analyze their social structure but also to explore the lived experiences and subjective interpretations of change from the perspective of tribal members. Furthermore, the study seeks to develop a sociological model of social change among the Qashqai in Isfahan Province over the past four decades, based on the perspectives of elders, local elites, and community members, addressing the central question of how these social changes can be sociologically interpreted and understood.

2. Materials and Methods

This study was grounded in an interpretive sociological approach that provided the conceptual framework for examining social change within the Qashqai tribal community. Within the interpretive paradigm, human beings are understood as active, creative, and meaning-making agents who continuously construct and reconstruct social reality through everyday interactions; thus, social life is conceived as an ongoing process through which meanings, identities, and social structures are produced and reproduced. Given the anthropological orientation of the research, an ethnographic design was adopted to investigate the lived experiences, cultural practices, and social transformations of the Qashqai tribe, with particular emphasis on cultural change as a key lens for understanding evolving patterns of social organization. The study is categorized as fundamental and developmental research. The Qashqai population in Iran is estimated at approximately 1.7 million, while the target population consisted of nomads aged 60 years and older residing in Isfahan Province. Purposive and theoretical sampling techniques were employed to select participants with extensive lived experience of tribal life and long-term exposure to processes of social change. Participants were included because they could provide retrospective accounts spanning at least four decades, ensuring historical depth and reliability of the data. Data collection was conducted primarily through in-depth semi-structured interviews; theoretical saturation was initially reached after 33

interviews, but the sample was extended to 40 participants to enhance analytical robustness. Participants included tribal elders, knowledgeable community members, and key local informants. Methodological rigor was ensured through triangulation, including non-participant observation, participant observation, and document analysis. Finally, data were analyzed using Grounded Theory procedures—open, axial, and selective coding—which enabled the identification of core categories and the development of an explanatory framework for understanding social change processes within the Qashqai community.

3. Discussion and Analysis

Based on the major analytical categories, the concept of "structuring and de-structuring processes" emerges as the most comprehensive and abstract core category, providing a final theoretical explanation of social change among the Qashqai nomads and offering an integrative framework for understanding how modernization has reshaped their social world. Rather than passively experiencing modernization, the Qashqai actively interpret, evaluate, and negotiate its meanings through lived experience and collective memory, thereby constructing a situated understanding of social transformation. Social change is perceived as inherently ambivalent, simultaneously generating opportunities to overcome ecological, social, cultural, and economic constraints while also improving access to resources, raising living standards, and expanding developmental capacities. These transformations are shaped by the interaction of causal conditions, including economic development, healthcare improvement, welfare expansion, and increased mobility; contextual ecological constraints inherent in nomadic life; and intervening factors such as traditional authority structures, cultural conservatism, and limited access to information. The interaction of these factors has produced a complex, multidimensional process of change within Qashqai society. In response, the Qashqai adopt adaptive strategies along a continuum between acceptance and resistance, reflecting both positive and critical evaluations of modernization. While acknowledging the benefits of socio-economic and technological developments, they express concern over the erosion of traditional lifeways, kinship structures, and cultural values. Consequently, their engagement with modernity is cautious, selective, and conditional, accepting change only when compatible with enduring cultural and religious frameworks. From an anthropological perspective, nomadic communities have historically occupied marginal positions within modernization processes and often face unequal access to its benefits. Therefore, a nuanced and context-sensitive approach is required to understand their ongoing social transformation and cultural continuity.

4. Conclusion

The findings of this study demonstrate that the social transformation of the Qashqai nomadic community over the past four decades has been multidimensional, involving profound changes in livelihood systems, social stratification, migration patterns, and kinship relations as part of broader processes of modernization and socio-economic restructuring in contemporary Iran. In terms of livelihood patterns, five key themes emerged, including the decline of traditional subsistence resources, expansion of non-pastoral economic activities, increasing centrality of the state, acceptance of socio-economic change, and growing emphasis on capital accumulation, indicating a gradual shift from a closed pastoral economy toward a diversified and market-oriented system, facilitated by technological advancement and improved

infrastructure. Regarding social stratification, six main categories were identified, such as the dominance of traditional elites, public dissatisfaction with hierarchical structures, rising social awareness, state intervention, expansion of modern education, and the growth of individualism, all of which have contributed to the weakening of traditional authority and the emergence of a more differentiated social order. In relation to migration practices, five categories were observed, including the persistence of nomadic traditions, ecological constraints, shortened migration routes, mechanization of migration, and emerging tourism activities, where motorized mobility has accelerated seasonal movements while disrupting traditional migratory cycles and ecological rhythms. Transformations in marriage and kinship relations were categorized into six themes, such as declining kinship interactions, media influence, labor migration, modern education, changing lifestyles, and increased social competition, indicating a reconfiguration of familial relations while maintaining their social significance. A key finding was the identification of "preservation of valuable historical traditions" as the core category, highlighting that despite extensive transformations, cultural heritage remains central to Qashqai identity, reflecting a dynamic process in which tradition and modernity coexist. Overall, the study shows that contemporary Qashqai society is navigating a complex balance between modernization-driven change and cultural continuity, where efforts to preserve tradition function as a central mechanism for negotiating ongoing social transformation.

Acknowledgments

The authors sincerely thank all contributors to this study, especially the participants for their cooperation and valuable shared experiences. Appreciation is also extended to the Provincial Nomadic Affairs Organization and the supervisory and advisory professors for their guidance, support, and constructive input throughout the research process.

Author Contributions

In this study, the first author contributed 45% to the research design, data collection, analysis, and manuscript preparation. The second author contributed 35% to the conceptual development, supervision, and critical revision of the manuscript. The third author contributed 20% to data interpretation and final review of the manuscript.

Conflict of Interest

The authors declare that there are no conflicts of interest regarding the publication of this manuscript. The research was conducted independently, and no financial, institutional, or personal relationships have influenced the design, execution, analysis, or reporting of the study.

دوفصلنامهٔ پژوهش‌های جامعه‌شناسی معاصر
شاپای چاپی: ۶۳۰۵-۲۴۷۶؛ شاپای الکترونیکی: ۵۶۴۳-۲۴۷۶
نشانی پایگاه نشریه: https://csr.basu.ac.ir/
سال ۱۵، شمارهٔ ۲۸، ۱۴۰۵

مطالعهٔ الگوی تغییرات اجتماعی زندگی عشایر قشقایی در چهار دههٔ اخیر در اصفهان

محمدنبی قاسم‌پور[I]، علی مرادی[II]، مجید رادفر[III]

شناسهٔ دیجیتال (DOI): https://doi.org/10.22084/csr.2026.30012.2313
تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۷/۲۷، تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۱/۱۶، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۱/۱۹
نوع مقاله: پژوهشی
صص: ۱۲۸-۹۱

چکیده

شیوهٔ زیست مبتنی‌بر کوچ از متقدم‌ترین اشکال حیات اجتماعی بشر است که تاکنون استمرار داشته است. بررسی‌های انجام‌شده نشان می‌دهد از گذشته‌های دور تاکنون، اشکال متنوعی از الگوی زیست و معیشت مبتنی‌بر دامداری روستایی و عشایری در ایران برقرار بوده است. نظام دامداری عشایر کوچنده، مبتنی‌بر دامداری متحرک بوده و براساس نظام کوچ و جابه‌جایی فصلی بین قلمروهای ییلاقی و قشلاقی انجام می‌شده است. هدف اصلی این پژوهش، مطالعهٔ الگوی تغییرات اجتماعی زندگی عشایر قشقایی در چهار دههٔ اخیر در اصفهان می‌باشد. این مطالعه با استفاده از رویکرد ترکیبی انجام گرفت. جامعهٔ آماری افراد بالای ۶۰ سال بودند و برای تعیین حجم نمونه با استفاده از نمونه‌گیری هدفمند با ۳۳ نفر از بزرگان عشایر تا مرحلهٔ اشباع نظری مصاحبه و جهت اطمینان از صحت اطلاعات تا ۴۰ نفر ادامه پیدا کرد. برای تفسیر اطلاعات از کدگذاری نظریهٔ زمینه‌ای استفاده گردید. نتایج بخش کیفی نشان می‌دهد که تغییرات اجتماعی زندگی عشایر در پنج مقولهٔ اصلی: تغییر در شیوهٔ معیشت، تغییر در نظام قشربندی، تغییر در نظام بهداشتی، تغییر در نحوهٔ کوچ و تغییر در نظام خویشاوندی آن‌ها مورد بررسی و تحلیل قرار گرفت. به‌طورکلی می‌توان گفت پویایی اجتماعی ایل قشقایی، نشان‌دهندهٔ تعامل پیچیده‌ای است که میان عوامل داخلی و خارجی درحال شکل‌گیری است. مدرنیته و جهانی‌شدن به‌عنوان دو عامل کلیدی، به‌طور قابل‌توجهی بر ساختار اجتماعی این ایل تأثیر گذاشته‌اند. مدرنیته، با معرفی فناوری‌های جدید، شیوه‌های زندگی و الگوهای اقتصادی نوین، باعث تغییر در روابط اجتماعی شده است. جهانی‌شدن نیز به‌عنوان یک پدیدهٔ چندوجهی، به ادغام فرهنگ‌های مختلف و تأثیرگذاری بر ارزش‌ها و باورهای محلی منجر شده است. این بررسی می‌تواند به درک بهتر از چگونگی سازگاری این جوامع با تغییرات جهانی و محلی کمک کند و به پژوهشگران این حوزه، بینش ارزشمندی دربارهٔ چالش‌ها و فرصت‌های موجود ارائه دهد.

کلیدواژگان: زندگی عشایری، ایل قشقایی، تغییرات اجتماعی، اصفهان.

I. گروه جامعه‌شناسی، واحد دهاقان، دانشگاه آزاد اسلامی، اصفهان، ایران.
II. گروه جامعه‌شناسی، واحد کرمانشاه، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمانشاه، ایران (نویسندهٔ مسئول). ***Email:*** a_moradi2020@iau.ac.ir
III. گروه جامعه‌شناسی، واحد رودهن، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

ارجاع به مقاله: قاسم‌پور، محمدنبی؛ مرادی، علی؛ و رادفر، مجید، (۱۴۰۵). مطالعهٔ الگوی تغییرات اجتماعی زندگی عشایر قشقایی در چهار دههٔ اخیر در اصفهان. پژوهش‌های جامعه‌شناسی معاصر، ۱۵(۲۸)، ۹۱-۱۲۸. https://doi.org/10.22084/csr.2026.30012.2313
صفحهٔ اصلی مقاله در سامانهٔ نشریه: https://csr.basu.ac.ir/article_6879.html?lang=fa

OPEN ACCESS
حق انتشار این مستند، متعلق به نویسندگان آن است. ۱۴۰۵ ©. ناشر این مقاله، دانشگاه بوعلی‌سینا است.
این مقاله تحت گواهی زیر منتشرشده و هر نوع استفاده غیرتجاری از آن مشروط بر استناد صحیح به مقاله و با رعایت شرایط مندرج در آدرس زیر مجاز است.
Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International license (https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/).

۱. مقدمه

مسئله گذر از جامعهٔ سنتی به جامعه مدرن از پایان جنگ جهانی اول تا به امروز یکی از مباحث اصلی جامعه‌شناسی بوده است. نظر بعضی از اندیشمندان علوم‌اجتماعی دربارهٔ رابطهٔ بین سنت و مدرنیته این است که در فرآیند استقرار مدرنیته و گذر از جامعهٔ سنتی به جامعهٔ مدرن، بسیاری از عناصر مهم ساختار سنتی جامعه دگرگون می‌شوند (ارمکی و ملکی، ۹۷:۱۳۸۶) و عناصر و ساختارهای جدید جایگزین آن‌ها می‌شود. یکی از ابعاد مهم این تغییر و تحولات، تغییر ارزش‌ها و کارکردهای سنتی، در حوزهٔ ایلات و عشایر است؛ بنابراین از آنجایی‌که ساختار اجتماعی و سیاسی هر جامعه‌ای تحت‌تأثیر دگرگونی‌های اجتماعی و سیاسی حاکم‌بر آن سرزمین است، تغییرات زندگی ایلات و عشایر نیز از تأثیر و تأثر تحولات اجتماعی ناگزیر هستند. تغییرات در زمینهٔ هویت اجتماعی، ساختار اجتماعی و ارزشی سنتی، ارتباطات اجتماعی، آموزش، شیوهٔ معیشت، نظام قشربندی، نظام بهداشتی، نحوهٔ کوچ، نظام خویشاوندی، نوسانات جوی و ... ازجملهٔ این تغییرات هستند.

در چند دههٔ اخیر، جامعهٔ عشایری ایران نیز دستخوش تغییر و دگرگونی بوده و تحولات وسیعی یافته است. نمودهای بارز این تحولات در جامعهٔ عشایری فروپاشی سیستم متمرکز قدرت ایلی و ساختارهای آن، تحول در سازماندهی کوچ و کوتاه‌شدن مدت آن به‌علت کاربرد وسایل نقلیهٔ موتوری و استفاده از جاده‌های اتومبیل‌رو به‌عنوان ایل‌راه و افزایش جدایی خانوارها از رمه، شتاب روزافزون در اسکان و یکجانشینی و تغییر الگوی زیست، مهاجرت‌های پرشتاب عشایر به مراکز و کانون‌های شهری، تشکیل خانواده‌های هسته‌ای و مستقل و کاهش نفوذ گروه‌های خویشاوند بر این خانواده‌ها و دگرگونی عمیق در فرهنگ، بینش و طرز تلقی افراد عشایری از دنیای پیرامون می‌باشد (جهانگیری و مرادی، ۱۳۸۸: ۹۰). علاوه‌بر این، تغییرات اجتماعی به‌عنوان روندی تاریخی و دگرگونی مفهومی که تحولاتی را در برداشت‌ها، باورها، اندیشه‌ها و سلیقه‌های ملت‌ها به‌همراه دارد و دامنهٔ آن، زندگی اجتماعی و فرهنگی ایلات و عشایر را نیز دربر گرفته است، هویت قومی را دچار تغییر می‌کند؛ چراکه خواهان حرکت و دگرگونی در فرهنگ‌ها و ادغام فرهنگ‌های بومی و محلی در فرهنگ جهانی مسلط است، به‌گونه‌ای که هویت‌های فراملی و فروملی بر هویت قومی و ملی غالب و چیره شوند و این تغییرات در فرهنگ موجبات درهم‌ریختگی اجتماعی در برخی آداب‌ورسوم را فراهم آورد.

قشقایی‌ها به‌عنوان یکی از ایلات دخیل در تحولات سیاسی و اجتماعی ایران، از ابتدا کوچ‌نشین بوده‌اند، اما از زمان خاندان پهلوی، به‌ویژه پهلوی دوم، زندگی یکجانشینی آن‌ها آغاز شد. قشقایی‌ها در دو منطقهٔ وسیع در رشته‌کوه زاگرس در جنوب ایران سکونت دارند. آن‌ها در قشلاق به‌سمت ارتفاعات پایین در جنوب و جنوب‌غربی و در ییلاق به‌سمت ارتفاعات بالاتر شمال فارس، کهگیلویه‌وبویراحمد و برخی از نقاط اصفهان کوچ می‌کنند. برخلاف برخی دیگر از عشایر ایران، قشقایی‌ها از مرزهای بین‌المللی عبور نمی‌کنند یا به آن‌ها دسترسی ندارند. هر یک از مناطق زمستانی یا تابستانی آن‌ها مراتع مناسبی برای دام‌های خود دارد. عشایر سالی دو بار کوچ می‌کنند و از منطقه‌ای به منطقهٔ دیگر در جست‌وجوی مراتع، شرایط آب و هوایی بهتر و استفاده از جاده‌های سرسبز مسیر کوچ، از تمام فصول بهره کامل می‌برند و از شرایط سخت محیطی دوری می‌کنند. مراتع زمستانی آن‌ها در تابستان گرم، شرجی، شوره‌زار و عاری از پوشش گیاهی است. مراتع تابستانی آن‌ها در زمستان مملو از برف، باران و بادهای شدید است (فاضلی و یزدان‌پناه، ۱۳۹۹: ۷). آن‌چه در ایل قشقایی درمیان دیگر طوایف و ایلات به‌عنوان یکی از عناصر پویایی درونی وجود دارد، نگاه نوستالژیک و غم‌انگیز به قلمرو ایل در قالب موسیقی، شعر و روایت‌های غم‌انگیز تاریخی است. موسیقی قشقایی جنبهٔ حزن‌انگیز و غم‌آلودی دارد که غربت و آوارگی قرن‌ها و فراز و نشیب‌های گذشته را در اذهان هر طایفه‌ای زنده می‌کند. طبیعت دل‌فریب قشقایی، ییلاقی و مسیرهای کوچ ایل چنان جذابیتی برای عشایر ایجاد می‌کند که در هیچ شرایطی فراموش نمی‌کنند. بسته به ماهیت و تغییرات آن‌را می‌توان در آداب‌ورسوم قشقایی، ضرب‌المثل‌ها و احساسات آن‌ها دید (شفیعی، ۱۳۸۰: ۷۹). اصفهان نیز از این تغییرات مصون نمانده است. این استان با جاذبه‌های گردشگری فراوان و بسیار زیبا و گنجینه‌های تاریخی-فرهنگی بسیار غنی پهناورترین استان کشور به‌شمار می‌رود. شهری است که هم ازلحاظ تاریخی-اجتماعی و هم به‌عنوان قطب اکوتوریسم و جاذبه‌های طبیعی از اهمیت شایانی در کشور برخوردار است. مطالعهٔ حاضر از این‌نظر حائز اهمیت است که

با تلقی انسان‌محور از تغییر و توسعه درصدد است با ورود به نظام معنایی و میان ذهنیت‌های مردم عشایر قشقایی به بررسی پیامدهای تغییر و تحولات اجتماعی پرداخته و آن‌چه را که مردم واقعاً تجربه کرده و درک می‌کنند، موردمطالعه قرار دهد؛ لذا ضرورت این مطالعه از چند جهت می‌باشد: اولاً در این پژوهش علاوه‌بر شناخت ساختار اجتماعی ایل قشقایی، تلاش می‌شود نوع تغییرات اجتماعی این عشایر از دیدگاه خود آن‌ها مورد بررسی قرار گیرد. ثانیاً درک و تجربه‌زیستهٔ عشایر قشقایی را از تغییرات اجتماعی ایجاد شده در زندگی و سازمان ایلی آن‌ها را به تصویر می‌کشد و ثالثاً به طراحی الگوی جامعه‌شناختی تغییرات اجتماعی زندگی ایل قشقایی در چهار دههٔ اخیر در اصفهان از منظر نخبگان و مردم این منطقه می‌پردازد.

پرسش پژوهش: پرسش اساسی پژوهش حاضر این است که، تغییرات اجتماعی زندگی ایل قشقایی در چهار دههٔ اخیر در اصفهان به لحاظ جامعه‌شناختی به چه صورت بوده است؟ در راستای پاسخ به این پرسش، سعی می‌شود تغییرات اجتماعی زندگی ایل قشقایی در چهار دههٔ اخیر در اصفهان مطالعه شود تا ماهیت و نوع این تغییرات را روشن نماید.

۲. پیشینهٔ پژوهش

«رستم مراددوقزلو» و همکاران (۱۴۰۵) در پژوهشی نشان‌دادند که عشایر قشقایی از درک نسبتاً مطلوبی نسبت به تغییرات اقلیمی برخوردارند و کاهش بارش برف و خشک‌شدن منابع آبی را مهم‌ترین نشانه‌های این تغییرات می‌دانند. همچنین درمیان ابعاد ظرفیت سازگاری، بُعد دانشی بالاترین سطح و ابعاد اقتصادی و سیاست‌های حمایتی دولت پایین‌ترین سطح را به خود اختصاص داده‌اند. نتایج آزمون‌های آماری نیز وجود تفاوت معنادار میان ابعاد مختلف ظرفیت سازگاری را تأیید کرد، هرچند رابطهٔ معناداری میان میزان درک تغییر اقلیم و ظرفیت سازگاری مشاهده نشد. پژوهشگران درنهایت بر ضرورت تقویت تعاونی‌های عشایری، توسعهٔ آموزش‌های تلفیقی بومی و علمی، گسترش دسترسی به فناوری و حمایت بیشتر از خانوارهای آسیب‌پذیر تأکید کرده‌اند.

«صیادی» و همکاران (۱۴۰۳) در پژوهشی با عنوان «ارائهٔ مدل مفهومی تاب‌آوری نظام‌های اجتماعی-اکولوژیک ایل قشقایی در شهرستان آباده» نشان‌دادند که مشارکت و همبستگی اجتماعی، حمایت‌های نهادی، مدیریت منابع طبیعی و تأمین منابع موردنیاز از مهم‌ترین عوامل علّی تقویت تاب‌آوری درمیان عشایر قشقایی هستند. همچنین عواملی نظیر توسعهٔ زیرساخت‌ها، سازگاری با شرایط جدید، ارتقای آگاهی، قوانین حمایتی و مدیریت سلامت و محیط‌زیست به‌عنوان شرایط زمینه‌ای مؤثر شناسایی شدند. از سوی دیگر، تغییرات اجتماعی و اقتصادی، آسیب‌پذیری‌های محیطی، سیاست‌گذاری‌های مدیریتی، مهاجرت و جابه‌جایی جمعیت به‌عنوان عوامل مداخله‌گر بر ساختار زندگی عشایری تأثیرگذار بوده‌اند.

«نیازی» و همکاران (۱۴۰۲) در پژوهشی دریافتند که مجموعه‌ای از عوامل نظیر دشواری‌های تداوم زندگی عشایری، محدودیت‌های زیست‌محیطی، گسترش فرآیندهای مدرنیزاسیون، توسعهٔ دیوان‌سالاری، جاذبه‌های شهرنشینی و سیاست‌های دولتی در شکل‌گیری روند گذار از زندگی عشایری به شهری نقش داشته‌اند. همچنین افراد موردمطالعه برای حفظ بخشی از هویت ایلی خود راهبردهایی همچون تقویت روابط خویشاوندی، حفظ سنت‌های ایلی و تلاش برای بازتولید ارزش‌های فرهنگی گذشته را دنبال کرده‌اند. در مقابل، پیامدهای این فرآیند شامل گسترش فردگرایی، تغییر در ساختار خانواده، تضعیف برخی الگوهای سنتی و بروز چالش‌های معنایی در سازگاری با زندگی شهری بوده است.

«حاجی‌ناصری» و «یزدان‌پناه» (۱۴۰۰) در پژوهشی استدلال کردند که شکل‌گیری آموزش و پرورش عشایری در ایران تحت‌تأثیر ذهنیت روشنفکران و سیاستمداران ایرانی نسبت به مسئله ایلی و ساختار قدرت دولت قرار داشته است و به تغییرات اجتماعی و فرهنگی منجر شده که شامل تمرکز قدرت به‌نفع دولت مرکزی، زوال قدرت و سلسله‌مراتب ایلی، ادغام عشایر و همبستگی هویتی بوده است. «نظری» و «یزدان‌پناه» (۱۳۹۸) در پژوهشی نشان‌دادند که ساختار سیاسی-اجتماعی ایل قشقایی به‌گونه‌ای سلسله‌مراتبی در پاسخ به نیازهای ایل بوده است و ساختار قدرت در آن نَه لزوماً براساس قدرت معطوف به خشونت حاکمان و زور محض رؤسای ایل، بلکه براساس نمادها، مناسک و آداب‌ورسوم سامان‌یافته

است. «کرمی» و «دریکوندی» (۱۳۹۵) در مقاله‌ای نشان‌دادند که اسکان عشایر بر نرخ باسوادی، میزان زمین زراعی، تعداد واحد دامی، نوع شغل، سطح برخورداری از امکانات فرهنگی-اجتماعی، سطح برخورداری از امکانات بهداشتی-درمانی، سطح برخورداری از امکانات رفاهی و خدمات بیمه‌ای خانوارهای عشایر اسکان‌یافته تأثیر مثبت و بر وضعیت اشتغال و میزان درآمد آن‌ها تأثیر منفی داشته است. «رحیمی‌جابری» (۱۳۹۴) در پژوهشی بیان کرد که خانواده، کوچک‌ترین واحد اجتماع و هستهٔ اصلی ایل است که نظام طبقاتی حاکم‌بر آن در امر ازدواج، نقش مهمی ایفا می‌کند. مرد دارای اقتدار و تصمیم‌گیرندهٔ نهایی است و زن نیز در عین تابعیت، نقش تعیین‌کننده‌ای در مدیریت امور خانواده دارد. خانواده به ظاهر مستقل، اما نفوذ گروه‌های خویشاوند در ابعاد و جنبه‌های مختلف آن کاملاً مشهود است. نویسنده در پایان، نتیجه می‌گیرد که خانواده در نزد ایل قشقایی ازلحاظ ساختاری، گسترده، تک‌همسر، پدرسالار و درون‌همسر (ازدواج درون‌گروهی) است. «طهماسبی» و همکاران (۱۳۹۴) در پژوهشی نشان‌دادند که مجموعهٔ نیروهای ترکیبی تغییر شامل «سست‌شدن ارزش‌های زندگی کوچ‌نشینی»، «رواج فرهنگ مصرف‌گرایی» و «گرایش به سبک زندگی شهری» در شکل‌گیری و انتخاب الگوها و راهبردهای اتّخاذشده توسّط عشایر ایفای‌نقش کرده و درنهایت چالش‌ها و فرصت‌هایی را پدید آورده‌اند. «منصوری» (۱۳۹۱) در پژوهشی نشان‌داد که اسکان عشایر، باعث افزایش شاغلان بخش کشاورزی، کاهش شدید تعداد دام و درآمد حاصل از دامداری، بهبود وضعیت پوشش گیاهی، بهبود دسترسی به خدمات رفاهی، بهبود وضعیت سواد، افزایش اهمیت مشارکت زنان در مشاغل خانگی و صنایع دستی و کاهش آن در بخش دامداری، افزایش تمایل زنان به تحصیل و حضور در اجتماع و کاهش میزان موالید و مرگ‌ومیر در کانون اسکان گردیده است. به‌طورکلی، اجرای طرح اسکان موجب بهبود وضعیت اقتصادی و اجتماعی خانوارهای اسکان‌یافته گردیده است.

«الیاس»[1] (۲۰۲۶) در پژوهشی با عنوان «سبک زندگی کوچ‌نشینی: سفری در میان سنت و آزادی» نشان‌داد که کوچ‌نشینی همچنان به‌عنوان یک شیوهٔ سنتی زندگی درمیان عشایر تداوم دارد و این جوامع در شرایط دشوار طبیعی و با دسترسی محدود به فناوری‌های نوین به حیات خود ادامه می‌دهند. نتایج همچنین حاکی از آن بود که عشایر از ویژگی‌هایی نظیر سخت‌کوشی، خوداتکایی، استقلال فردی و ترجیح کسب درآمد ازطریق کار برخوردار هستند. علاوه‌بر این، انسجام اجتماعی و همبستگی درون‌گروهی از مهم‌ترین ویژگی‌های این جوامع به‌شمار می‌رود؛ به‌گونه‌ای که روابط اجتماعی آنان برپایهٔ هنجارهای سنتی، احترام به بزرگان، تصمیم‌گیری جمعی و پیوند نزدیک با طبیعت استوار است. در عین‌حال، عواملی مانند شهرنشینی، تغییرات اقلیمی و کاهش دسترسی به سرزمین‌های سنتی به‌عنوان مهم‌ترین چالش‌های پیش‌روی جوامع عشایری شناسایی شدند.

«یمبوو»[2] (۲۰۱۶) در پژوهشی با عنوان «عشایر مغولی: اثرات جهانی‌شدن و تغییرات اجتماعی» نشان‌داد که عشایر جوان به‌جای کاروان‌هایی که حمل‌ونقل سنتی است، از ماشین‌ها برای حمل‌ونقل (مسکن سنتی) خود استفاده می‌کنند همچنین استفاده از موتورسیکلت برای گله‌داری به‌جای اسب‌سواری و استفاده از یخچال برای نگهداری گوشت به‌جای خشک‌کردن گوشت، این تغییرات به سبک زندگی غربی نزدیک می‌شود و شیوهٔ زندگی سنتی عشایری پایدار را تضعیف می‌کند. «گوها» و «اسماعیل»[3] (۲۰۱۵) در پژوهشی با عنوان «تغییرات اجتماعی-فرهنگی قبایل و تأثیرات آن‌ها بر محیط‌زیست با اشارهٔ ویژه به سنتال در بنگال غربی» نشان‌دادند که تغییر اجتماعی یکی از موضوعات مهمی است که می‌تواند میزان رشد و تغییر در الگوی سبک زندگی را تعیین کند. از دیدگاه آن‌ها جوامع قبیله‌ای در مقیاس کوچک هستند و در محدودهٔ مکانی و زمانی روابط اجتماعی، حقوقی و سیاسی خود محدود هستند و دارای اخلاق، دین و جهان‌بینی با ابعاد متناظر هستند. «هافمن»[4] (۲۰۱۳) در بررسی تغییرات نظام‌های چوپانی در مراتع منطقهٔ تبت، مراتع را به‌عنوان محیطی پیچیده با انواع متنوع ابزار رفاهی و امکانات و هم‌چنین یک فرهنگ غنی با محیط‌های اجتماعی-فرهنگی مختلف ارزیابی می‌نماید و بیان می‌کند که برخلاف اهمیت بالای مراتع معیشت جوامع مختلف نژادی این مردم خودشان را بیشتر و بیشتر در حاشیهٔ جوامع مدرن و فرآیند توسعه می‌یابند و اقتصاد آن‌ها، روش زندگی و محیطی که به آن وابسته‌اند به‌طور ناقص شناخته شده است و آن‌ها تلاش می‌کنند تا قادر به حفظ معیشت و وضعیت درآمدی خود در جهانی باشند که روش زندگی آن‌ها را عقب‌افتاده و غیرمنطقی می‌داند.

مرور مطالعات پیشین نشان می‌دهد که پژوهش‌های انجام‌شده دربارهٔ جوامع عشایری عمدتاً بر موضوعاتی نظیر: تاب‌آوری اجتماعی-اکولوژیک، سازگاری با تغییرات اقلیمی، پیامدهای اسکان، آموزش عشایری، ساختار خانواده، شهرنشینی و تغییر سبک زندگی متمرکز بوده‌اند؛ اگرچه این مطالعات ابعاد مهمی از تحولات جوامع عشایری و به‌ویژه ایل قشقایی را تبیین کرده‌اند، اما اغلب به بررسی یک بُعد خاص از تغییرات اجتماعی پرداخته و کمتر کوشیده‌اند تصویری جامع از الگوی تغییرات اجتماعی در یک بازهٔ زمانی طولانی ارائه دهند. همچنین بیشتر پژوهش‌های داخلی بر پیامدهای اسکان، سازگاری با شرایط محیطی یا تحولات ساختاری خاص متمرکز بوده‌اند و روند تحول هم‌زمان ابعاد مختلف زندگی اجتماعی عشایر شامل: خانواده، معیشت، آموزش، هویت، ارزش‌ها، مشارکت اجتماعی و ارتباط با نهادهای مدرن را به‌صورت یکپارچه مطالعه نکرده‌اند. از سوی دیگر، باوجود جایگاه مهم عشایر قشقایی در استان اصفهان، پژوهش مستقلی که به بررسی الگوی تغییرات اجتماعی زندگی این جامعه در چهار دههٔ اخیر بپردازد، مشاهده نشد؛ از این‌رو، نوآوری پژوهش حاضر در آن است که با رویکردی جامعه‌شناختی و بهره‌گیری از روش‌شناسی کیفی، به مطالعهٔ جامع تغییرات اجتماعی زندگی عشایر قشقایی در اصفهان طی چهار دههٔ اخیر می‌پردازد. همچنین این پژوهش با تأکید بر ابعاد تاریخی، فرهنگی و اجتماعی تحولات زندگی عشایری، درصدد طراحی و ارائه الگویی تحلیلی برای تبیین این تغییرات است. بنابراین، تمرکز بر جامعهٔ عشایر قشقایی اصفهان، تحلیل روندهای بلندمدت تغییرات اجتماعی و ارائه یک الگوی مفهومی مبتنی‌بر داده‌های تجربی، از مهم‌ترین وجوه تمایز و نوآوری این پژوهش در مقایسه با مطالعات پیشین به‌شمار می‌رود.

۳. ملاحظات نظری

جامعه‌شناسان تغییر اجتماعی را تغییراتی در تعاملات و روابط انسانی تعریف می‌کنند که نهادهای فرهنگی و اجتماعی را دگرگون می‌کند. این تغییرات در طول زمان رخ می‌دهد و اغلب پیامدهای عمیق و بلندمدتی برای جامعه دارد (سپانوس دانفی[۵]، ۲۰۱۹). از دیدگاه «لیخت»[۶] (۲۰۱۹) تغییر اجتماعی، تغییر چشمگیر ساختار اجتماعی و الگوهای فرهنگی در طول زمان است. «اولودل»[۷] (۲۰۲۰) تغییر اجتماعی را به‌عنوان یک ویژگی همه‌جا حاضر و ضروری واقعیت اجتماعی توصیف می‌کند که ازطریق آن می‌توان تکامل جوامع انسانی و دگرگونی اجزاء، ساختارها، فرآیندها و نهادهای اساسی اجتماعی را توضیح داد. «اودونایکه»[۸] (۲۰۱۴) تغییر اجتماعی را به‌عنوان دگرگونی در ساختار اجتماعی در طول زمان تعریف کرد. به گفتهٔ وی، تغییر اجتماعی، تغییر یا اصلاحی است که همهٔ نهادهای اجتماعی یا بخشی از فرآیندهای آن‌ها در فرآیند ارتباط و تعامل در گذر زمان دچار آن می‌شوند. «اولولوب»[۹] و همکاران (۲۰۱۳) تغییرات اجتماعی را به‌عنوان یک «تغییر مهم» در عناصر اجتماعی و فرهنگی توصیف کردند که شبکه‌ای پایدار از روابط را تشکیل می‌دهد که در آن تعامل بین افراد، سازمان‌ها، جوامع و ملت‌ها بازسازی می‌شود؛ بنابراین تغییرات اجتماعی بر نهادهای اجتماعی مانند خانواده، نظام حقوقی، اقتصاد، آموزش و مذهب و همچنین ارزش‌ها، نگرش‌ها و باورها و غیره تأثیر می‌گذارد یا باعث تغییراتی می‌شود. توجه به این نکته حائز اهمیت است که تغییر اجتماعی می‌تواند مثبت یا منفی، پیش‌رونده یا واپس‌گرایانه باشد. این بدان‌معناست که تغییرات اجتماعی یا تأثیرات اجتماعی مثبت یا بهبود مطلوبی در بخش‌های خاصی از نهاد یا ساختارهای اجتماعی یا کل نظام اجتماعی ایجاد می‌کند و باعث توسعهٔ پیش‌رونده و بهبود مستمر شرایط انسانی می‌شود. از سوی دیگر، تغییر اجتماعی می‌تواند منفی باشد و تغییر یا اصلاح وضعیت موجود را به تصویر بکشد که باعث اختلال یا عقب‌نشینی در برخی از بخش‌های ساختارها و نهادهای اجتماعی و بی‌ثباتی یا پیشرفت در توسعهٔ انسانی و اجتماعی می‌شود. در ادامه به برخی از مباحث نظری دربارهٔ تغییرات اجتماعی پرداخته می‌شود.

۳-۱. دیدگاه‌های جامعه‌شناختی تغییرات اجتماعی

در ادبیات جامعه‌شناسی، سه نظریهٔ اصلی به‌دلیل تلاش برای توضیح تغییرات اجتماعی بیشتر موردتوجه قرار گرفته‌اند: نظریهٔ تکاملی، نظریهٔ تضاد و نظریهٔ کارکردگرا. هر نظریه با تفاسیر توصیفی کلیدی در جدول زیر مشخص می‌شود که در آن

یک نمای کلی از مفهوم‌سازی تغییرات اجتماعی ارائه شده است. در ذیل (جدول ۱) این نظریات اصلی، نظریه‌های دیگری نیز در حوزهٔ جامعه‌شناختی مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

جدول ۱: نظریه‌های تغییر اجتماعی در جامعه‌شناسی (دلا سابلونیر[۱۰]، ۲۰۱۷).
Tab. 1:Theories of Social Change in Sociology (de la Sablonnière, 2017).

نظریه‌ها	دیدگاه تغییر اجتماعی	صاحب‌نظران
نظریهٔ تکامل	جامعه در جهتی خطی از ساختار ساده به ساختار پیچیده‌تر حرکت می‌کند. بر اساس نظریهٔ تکاملی، جامعه در جهت‌های خاصی حرکت می‌کند؛ بنابراین، تکامل‌گرایان اولیه اجتماعی، جامعه را درحال پیشرفت به سطوح بالاتر و بالاتر می‌دیدند. درنتیجه، آن‌ها به این نتیجه رسیدند که نگرش‌ها و رفتارهای فرهنگی خودشان نسبت به جوامع قبلی پیشرفته‌تر بود.	کنت[۱۱] (۱۹۲۹)، اسپنسر[۱۲] (۱۸۹۸)، پارتو[۱۳] (۱۹۹۱)
نظریهٔ تضاد	افراد و گروه‌ها برای به حداکثر رساندن منافع خود می‌جنگند. جامعه در حالت عدم تعادل دائمی است.	مارکس و انگلس[۱۴] (۲۰۲۳)
نظریهٔ کارکردگرایی	جامعه در حالت تعادل دائمی است. زمانی‌که تغییری در بخشی از جامعه رخ می‌دهد، تعدیل‌هایی انجام می‌شود. تغییر اجتماعی زمانی رخ می‌دهد که تعادل به‌دلیل سرعت رخ دادن رویدادها به خطر بیفتد.	دورکیم (۲۰۱۸) و پارسونز[۱۵] (۱۹۵۱)

نظریهٔ انتشار: نظریهٔ انتشار تغییرات اجتماعی را درنتیجه گسترش الگوها و شیوه‌های فرهنگی از یک جامعه به جامعهٔ دیگر توضیح می‌دهد. به عقیدهٔ اشاعه‌گرایان، تغییر اجتماعی زمانی رخ می‌دهد که الگوها و شیوه‌های فرهنگی از یک فرهنگ پراکنده شده و توسط جوامع دیگر پذیرفته یا تسخیر شده باشد. براساس دیدگاه اشاعه‌گرایانه، تغییر اجتماعی یکنواخت نیست و نمی‌تواند در همهٔ جوامع به‌طور هم‌زمان رخ دهد؛ از این‌رو، هنگامی که تغییرات اجتماعی در جوامع خاصی رخ می‌دهد، به آرامی منتشر شده و در فرهنگ‌ها و جوامع دیگر تطبیق داده می‌شود. «آکوجوبی» و «جک»[۱۶] (۲۰۱۷) تخمین زدند که حدود ۹۰٪ از فرهنگ‌های جهان عناصر خود را از افراد دیگر به‌دست آورده‌اند؛ از این‌رو، اشاعه‌گرایان بر این باورند که تغییرات اجتماعی به‌جای این‌که توسط تکامل‌گرایان از درون ایجاد شود، از بیرون ناشی می‌شود. اشاعه‌گرایان انتشار را به‌عنوان گسترش ویژگی‌ها یا موارد فرهنگی از گروه یا جامعه‌ای به گروه یا جامعهٔ دیگری تعریف کرده‌اند. آکوجوبی و جک (۲۰۱۷) انتشار را فرآیندی (نه لزوماً تدریجی) می‌دانند که ازطریق آن عناصر فرهنگی از یک جامعه به مناطق همسایه گسترش می‌یابند؛ از این‌رو، اشاعه‌گرایان معتقدند که تغییر اجتماعی از بیرون تعیین می‌شود و زمانی رخ می‌دهد که عناصر فرهنگی از یک خاستگاه یا مرکز فرهنگی به سایر نقاط جهان گسترش یابند (وهاب[۱۷] و همکاران، ۲۰۲۱). با این‌حال، نظریهٔ انتشار به‌دلیل ناتوانی در توضیح تفاوت‌های فرهنگی مورد انتقاد قرار گرفته است. منتقدان معتقدند که اگر فرهنگ‌ها واقعاً از یک محافل یا مراکز فرهنگی به نقاط دیگر جهان انتشار یابد، پس همهٔ فرهنگ‌ها باید مشابه و یک‌شکل می‌بودند.

نظریهٔ چرخه‌ای: نظریهٔ چرخه‌ای، تغییرات اجتماعی را به‌عنوان مجموعه‌ای از رویدادها توضیح می‌دهد که به‌صورت دایره‌ای رخ می‌دهند. براساس این رویکرد نظری، تغییر به‌صورت پیوسته مانند فرآیندهای یک چرخهٔ زندگی از تولد، بلوغ، زوال مداوم و مرگ و دوباره رخ می‌دهد. تئوری‌های چرخه‌ای تغییرات اجتماعی معتقدند که تمدن‌ها در یک‌سری چرخه‌های بی‌پایان ظهور و سقوط می‌کنند. «اودونایکه» (۲۰۱۴) در توضیح نظریهٔ چرخه‌ای تغییر اجتماعی، آن‌را تکراری توصیف می‌کند، به‌طوری‌که حتی اگر تغییر رخ می‌دهد، همان تغییر باقی‌می‌ماند و از الگوهای مشابهی مانند رخدادهای قبلی پیروی می‌کند. در رابطه با توسعهٔ جامعه، نظریه‌پردازان چرخه‌ای معتقدند که درحالی‌که یک دورهٔ اجتماعی جدید آغاز می‌شود، شکوفا می‌شود و می‌میرد و جای خود را به توسعهٔ دورهٔ دیگری می‌دهد که در ادامه از همان الگو و پیروی می‌کند. آکوجوبی و جک (۲۰۱۷) در این رابطه خاطرنشان کردند که هر تمدنی از پیشینیان خود می‌آموزد. این رویکرد برای تغییر اولین‌بار در ادبیات کلاسیک یونان ظاهر شد؛ برای مثال، افلاطون[۱۸] تمدن اجتماعی را عصری توصیف می‌کند که در ابتدا شکوفا می‌شود و سپس به آهستگی روبه‌زوال می‌رود تا این‌که چرخه‌ها از هم می‌پاشد. «اسپلنگر»[۱۹] (۱۹۳۲) معتقد بود که جوامع دوره‌هایی از فراز و نشیب را پشت‌سر می‌گذارند که اغلب به‌عنوان چرخهٔ زندگی توصیف می‌شوند. «سوروکین»[۲۰]

(۱۹۴۷) تغییرات اجتماعی را به یک آونگ درحال چرخش تشبیه کرد که در یک الگوی چرخه‌ای بدون روند به جلو و عقب حرکت می‌کند. به گفتهٔ سوروکین، آونگ تغییر اجتماعی با گذشت زمان از یک موقعیت به موقعیت دیگر نوسان می‌کند، اما درنهایت به موقعیت اصلی خود بازمی‌گردد که از آن دوباره پیش‌می‌رود. تئوری چرخه‌ای تغییر همچنین توسط «ویلفردو پارتو» در گردش نخبگان ۱۹۶۳م. توضیح داده شده است. به گفتهٔ پارتو، تغییرات اجتماعی تحت‌تأثیر عوامل سیاسی و تغییر بازیگران سیاسی است؛ از این‌رو، نخبگان کنونی به قدرت می‌رسند، شکوفا می‌شوند و درنهایت قدرت خود را ازدست می‌دهند و جای خود را به دیگران می‌دهند؛ با این‌حال، به گفتهٔ پارتو، این نخبگان خود را با نخبگانی از نوع خود جایگزین می‌کنند و گردشی بی‌پایان از نخبگان ایجاد می‌کنند (واگنر[۲۱]، ۱۹۴۸).

نظریهٔ پارسونز: از دیدگاه پارسونز، جامعه‌شناسی در صورتی می‌تواند به مسئله تغییرات اجتماعی نزدیک شود که تحلیل خود را از دو جنبه محدود کند؛ نخست این‌که تغییر باید با کمک مجموعه‌ای از مقولات یا پارادایم‌های مفهومی موردمطالعه قرار گیرد. مقوله‌های مفهومی که پارسونز برای چنین تحلیل‌هایی از تغییر مطرح می‌کند، دسته‌بندی‌های انگیزشی و جهت‌گیری ارزشی و همچنین آن‌هایی هستند که به پیش‌نیازهای عملکردی سیستم مربوط می‌شوند. دوم، به گفتهٔ پارسونز، تغییرات اجتماعی باید در یک سطح تاریخی خاص موردمطالعه قرار گیرد تا در یک شکل کلی به‌طور جهانی برای همهٔ جوامع قابل‌اجرا باشد؛ بنابراین، پارسونز بر این عقیده بود که برای جامعه‌شناسان مطالعهٔ فرآیندهای تغییر در درون نظام اجتماعی نسبتاً آسان‌تر از فرآیندهای تغییر در سیستم اجتماعی به‌عنوان یک کل است (پارسونز، ۱۹۶۶: ۳۳).

به گفتهٔ پارسونز، هر نظام اجتماعی، با ادغام خود مطابق با پیش‌نیازهای کارکردی خود (انطباق، دستیابی به هدف، یکپارچگی و تأخیر) طی یک دورهٔ زمانی، منافعی از انواع مختلف ایجاد می‌کند؛ اما خواسته‌ها و ایده‌های جدید از درون، نیاز به تغییرات در فناوری یا صرفاً فشار عوامل خارجی بر سیستم، مانند تغییرات آب‌وهوا، اکولوژی یا آفت و غیره، سیستم‌های اجتماعی را وادار می‌کند تا از منافع پیشین خود صرف‌نظر کنند روشی برای پذیرش شیوه‌های جدید تفکر؛ به ایده‌های جدید، فناوری، الگوهای کار، تقسیم‌کار و غیره. این‌ها به اختلال در حالت قدیمی‌تر تعادل و جایگزینی آن با یک تعادل جدید در سیستم اجتماعی کمک می‌کند (پارسونز، ۱۹۶۶: ۳۴). در بین این دو مقطع زمانی، یک فرآیند طولانی انطباق در سیستم‌های اجتماعی اتفاق می‌افتد که به‌وسیلهٔ آن ایده‌های جدید، روش‌های جدید انجام کارها برای مردم قابل‌قبول می‌شوند. پارسونز این فرآیند را فرآیند نهادینه‌شدن می‌نامد. نقش‌های جدید، انواع جدید سازمان‌ها، «پیکربندی‌های فرهنگی» جدید مانند توسعهٔ علم یا ایده‌های دینی، بر شیوه‌های تعادل موجود در نظام اجتماعی ضربه می‌زنند یا فشار می‌آورند. برخورد امر جدید بر عناصر قدیمی سازمان اجتماعی باعث ایجاد فرارها و تضادها با منافع تثبیت شده می‌شود. پارسونز مسئولیت ایجاد فشار اجتماعی را برعهدهٔ هیچ عاملی نمی‌گذارد. هیچ محرک اصلی در ایجاد تغییرات اجتماعی وجود ندارد. با این‌حال، واقعیت فشار اجتماعی نشان‌دهندهٔ نقطه‌ای از توسعهٔ اجتماعی است که در آن تعادل قدیمی‌تر سیستم‌های تعاملی، نهادها و ساختارهای سیستم (نقش‌ها، موقعیت‌ها، مشاغل و غیره) بی‌ثبات می‌شود و تمایل به تعادل جدید آغاز می‌شود (پارسونز، ۱۹۶۶: ۳۴). پارسونز عوامل متعددی را ذکر کرد که به ایجاد فشار در سیستم‌های اجتماعی کمک می‌کند و نیاز به ایجاد تعادل جدیدی را به‌همراه دارد. برخی از این عوامل عبارتند از:

۱) تغییر در خصوصیات جمعیتی ازطریق مهاجرت، آمیختگی نژادی (ازدواج‌های درونی) و همچنین تغییر در نرخ مرگ‌ومیر و باروری جمعیت. همهٔ این عوامل بر ماهیت پیکربندی اجتماعی تأثیر می‌گذارد.

۲) تغییرات در محیط فیزیکی، مانند فرسایش منابع فیزیکی (خاک، آب، شرایط آب و هوایی و غیره) نیز ممکن است به فشار و تغییر در سیستم اجتماعی کمک کند.

۳) تغییرات در جمعیت ناشی از افزایش بهره‌وری غذا و در دسترس بودن منابع برای اعضای یک سیستم اجتماعی.

تغییر در فناوری و به‌کارگیری دانش علمی برای پیشرفت جامعه و درنهایت توسعهٔ «پیکربندی فرهنگی» جدید مانند ایده‌های جدید دینی یا ادغام ارزش‌های دینی با علم و فناوری نیز ممکن است موجب تغییراتی در فضای سیستم اجتماعی شود (پارسونز، ۱۹۶۶: ۳۵). پارسونز بر این عقیده بود که این عوامل جامع نیستند، بلکه صرفاً گویا هستند تا نشان‌دهند که آن‌ها به‌صورت فردی عمل نمی‌کنند، بلکه در حالت «کثرت وابسته به یکدیگر» عمل می‌کنند. یا به‌عبارت دیگر، بسیاری

از عوامل و برخی ممکن است از ذکر در بالا دور مانده باشند، به‌طور وابسته به یکدیگر عمل می‌کنند تا در سیستم اجتماعی تغییراتی ایجاد کنند.

دیدگاه‌های روان‌شناسی اجتماعیِ تغییرات اجتماعی: باوجود پیدایش مفهوم تغییر اجتماعی برای نخستین‌بار در ادبیات روان‌شناختی بیش از ۷۰ سال پیش، تنها تعداد کمی از روان‌شناسان بر تغییرات اجتماعی تمرکز کرده‌اند و حتی تعداد کمی از آن‌ها تعریف یا مفهوم‌سازی واضحی از این واژه ارائه کرده‌اند. اولین مقاله‌ای که تغییرات اجتماعی را تعریف کرد در آکادمی علوم سیاسی و اجتماعی منتشر شد و عنوان آن روان‌شناسی تغییر اجتماعی بود. در اینجا تغییر اجتماعی همیشه «روندی آهسته و تدریجی» تعریف شد (مارکوس[۲۲]، ۱۹۴۷: ۷۵). از آن‌زمان تا فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱، تلاش‌های بسیار کمی برای بازگرداندن تغییرات اجتماعی به حوزهٔ روان‌شناسی صورت‌گرفته است (پیزر و تراورز[۲۳]، ۱۹۷۵؛ اشنایدرمن[۲۴]، ۱۹۸۸). با این‌حال، پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و فرو ریختن دیوار برلین، موج کوچکی از پژوهش‌های درمورد تغییرات اجتماعی در روان‌شناسی وجود داشته است؛ به‌عنوان مثال، چندین کتاب (توماس و ونو[۲۵]، ۱۹۹۲؛ بریکول و لیون[۲۶]، ۱۹۹۶؛ کروکت و سیلبرایزن[۲۷]، ۲۰۰۰) و مقاله (سیلبرایزن و توماسیک[۲۸]، ۲۰۱۰; بلک‌وود[۲۹] و همکاران، ۲۰۱۳) منحصراً بر تغییرات اجتماعی و واکنش مردم به آن متمرکز شده‌اند. برای روشن‌شدن بیشتر موضوع، در جدول ۲، نظریه‌ها یا دیدگاه‌های مختلف در زیرشاخه‌های مختلف روان‌شناسی فرهنگی و اجتماعی خلاصه شده است.

جدول ۲: نظریه‌ها و دیدگاه‌های تغییرات اجتماعی در روان‌شناسی اجتماعی (دلاسابلونیر، ۲۰۱۷).
Tab. 2: Theories and Perspectives on Social Change in Social Psychology (de la Sablonnière, 2017).

نظریه‌ها	دیدگاه‌های تغییر اجتماعی	صاحب‌نظران
نظریهٔ هویت اجتماعی	هویت اجتماعی متکی‌بر دو جنبه است که ممکن است با تغییرات اجتماعی مرتبط باشد. اولاً، نظریهٔ هویت اجتماعی نظریه‌ای دربارهٔ ساختار اجتماعی است که مبتنی‌بر ادراکات مشروعیت، ثبات و نفوذپذیری است. ثانیاً، نظریهٔ هویت اجتماعی راهبردهای مدیریت هویت مانند اقدام جمعی را پیشنهاد می‌کند که به موجب آن گروه‌های اقلیت حفظ یا کسب هویت اجتماعی مثبت و متمایز را هدف قرار می‌دهند.	تاجفل و ترنر[۳۰] (۱۹۸۶)
نظریهٔ جهت‌گیری سلطه اجتماعی	از نظر جهت‌گیری سلطه اجتماعی، تغییر اجتماعی را می‌توان به‌عنوان تقابل نگرش‌های سلسله مراتبی در افراد با جهت‌گیری سلطه اجتماعی بالا و نگرش‌های تضعیف‌کننده سلسله‌مراتب در افراد با جهت‌گیری سلطه اجتماعی پایین تعبیر کرد.	سیدانیوس و پراتو[۳۱] (۱۹۹۹)
نظریهٔ محرومیت نسبی	نظریهٔ محرومیت نسبی را می‌توان به دو روش متمایز برای تغییرات اجتماعی به کار برد: اولاً، محرومیت نسبی جمعی زمانی رخ می‌دهد که افراد گروه خود را با گروه‌های دیگر مقایسه می‌کنند و احساس می‌کنند که وضعیت گروهشان بدتر است و این باعث ایجاد انگیزه در آن‌ها برای بهبود وضعیت خود از طریق کنش جمعی می‌شود. ثانیاً، در زمان تئوری محرومیت نسبی، مردم معمولاً با موقعیت منحصر به فردی مواجه می‌شوند که منجر به سردرگمی و از بین رفتن نشانه‌های اجتماعی می‌شود؛ بنابراین برای آن‌ها آسان‌تر و مرتبط‌تر است که وضعیت فعلی گروه خود را با وضعیت گروه خود در یک دوره زمانی کاملاً مشخص دیگر مقایسه کنند تا اینکه گروه خود را با گروه دیگری مقایسه کنند.	رانسیمن[۳۲] (۱۹۶۶)؛ دلاسابلونیر[۳۳] و همکاران (۲۰۱۰)
نظریهٔ مهاجرت و ادغام هویت	مهاجرت نوعی تغییر اجتماعی است که نیازمند سازگاری انسان است. پژوهش‌های در این زمینه نشان داده است که افرادی که به‌طور هم‌زمان با فرهنگ مبدأ خود و با فرهنگ گروه پذیرندهٔ هم‌ذات‌پنداری می‌کنند و همچنین مایل به تماس با هر دو فرهنگ هستند، بالاترین سطح رفاه را تجربه می‌کنند.	بنت مارتینز و هاریتاتوس[۳۴] (۲۰۰۵)؛ آمیوت[۳۵] و همکاران (۲۰۰۷)
نظریهٔ فرآیند هویت	نظریهٔ فرآیند هویت ساختار هویت یک فرد و راهبردهای مقابله‌ای مورد استفاده در هنگام مواجهه با تهدید هویت یا تغییر ناشی از تغییرات اجتماعی را بررسی می‌کند.	بریکول[۳۶] (۱۹۸۶)
نظریهٔ توجیه سیستم	نظریهٔ توجیه سیستم نظریه‌ای است که چگونگی حفظ وضعیت موجود را توضیح می‌دهد. این بیشتر تئوری ثبات است تا تغییر اجتماعی. هم افراد دارای مزیت و هم افراد محروم از ایدئولوژی‌های توجیه‌کنندهٔ سیستم حمایت می‌کنند تا ساختار اجتماعی موجود را حفظ کنند.	جاست[۳۷] و همکاران (۲۰۰۴)

نظریهٔ تهدید هویت	در نظریهٔ تهدید هویت، زمانی که تهدیدی برای هویت در نتیجه تغییرات اجتماعی رخ می‌دهد، افراد ساختار هویت خود را با بازگرداندن عدم تعادل و اصلاح هویت خود از طریق فرآیندهای مختلف که شامل ادغام عناصر جدید در هویت خود و تخصیص یک جنبهٔ مثبت یا منفی به آن‌ها است، تنظیم می‌کنند.	استیل[۳۸] و همکاران (۲۰۰۲)
نظریهٔ تطبیق با تغییر	تئوری تطبیق با تغییر نحوهٔ سازگاری افراد با تغییرات اجتماعی را درنظر می‌گیرد و استدلال می‌کند که عواملی مانند حمایت اجتماعی و ماهیت رویداد، نحوه ارزیابی افراد و گروه‌ها از تغییرات اجتماعی را پیش‌بینی می‌کند.	گودوین[۳۹] (۲۰۰۶)
نظریهٔ روانشناسی فرهنگی و تکاملی	این نظریه بر چگونگی ارتباط تغییرات اجتماعی و زیست‌شناسی انسان تمرکز می‌کند و هدف آن شناسایی چگونگی تأثیر تغییرات اجتماعی بر ژنتیک انسان و نحوهٔ سازگاری انسان با این تغییرات است.	فلدمن و لالاند[۴۰] (۱۹۹۶)؛ لالاند[۴۱] و همکاران (۲۰۰۰)
روانشناسی رشد	براساس این نظریه تغییرات اجتماعی می‌تواند بر مراحل رشد کودکان و نوجوانان و همچنین هویت و رفاه آن‌ها تأثیر بگذارد.	پینکوارت و سیلبرایزن[۴۲] (۲۰۰۴)؛ گرینفیلد[۴۳] (۲۰۱۶)
روانشناسی صنعتی/سازمانی	این نظریه بر تغییر سازمانی به‌عنوان شکلی از تغییر اجتماعی تمرکز می‌کند. سه موضوع اصلی از این زمینه بیرون می‌آید؛ چگونگی اجرای موفقیت‌آمیز تغییرات سازمانی، چگونگی محدود کردن تأثیر منفی تغییرات سازمانی و درک فرآیندهای روان‌شناختی افرادی که با تغییرات سازمانی مواجه هستند.	سانزگیری و گوتلیب[۴۴] (۱۹۹۲)؛ رایچرز[۴۵] و همکاران (۱۹۹۷)

۳-۲. چارچوب مفهومی پژوهش

در پژوهش حاضر از رویکرد جامعه‌شناختی تفسیری برای تدوین چارچوب مفهومی استفاده شده است. دیدگاه تفسیری انسان را به‌مثابه موجودی فعال، خلاق و معناساز تعریف می‌کند که مدام درحال ساخت‌وساز و نیز معنادار کردن زندگی اجتماعی و واقعیات اجتماعی روزمره است؛ بنابراین محیط اجتماعی برخلاف رویکرد اثباتی به‌خودی‌خود فاقد معناست و توسط انسان‌ها ازطریق الصاق معانی و نمادهای عینی معنادار می‌شود. اگر انسان موجودی باشد خلاق و معناساز؛ بنابراین، واقعیاتی که توسط انسان هم ساخته می‌شوند، سیال، شناور، فاقد ساختار و قواعد یکنواخت و جهان‌شمول خواهند بود. از این رویکرد، واقعیات اجتماعی همواره در حال شدن هستند. از آنجا که انسان‌ها خلاقانه واقعیات متفاوتی را می‌سازند؛ بنابراین هیچ مدل عام و فراگیری از واقعیات نیز وجود نخواهد داشت، بلکه این مدل‌ها براساس موقعیت‌ها، وضعیت‌ها، شرایط و تجربیات افراد درگیر متفاوت خواهند بود (تاکر[۴۶]، ۱۹۹۸؛ الیوت[۴۷] و همکاران، ۲۰۰۱). از آنجا که پژوهش حاضر در قلمرو علم انسان‌شناختی قرار دارد؛ بنابراین شناخت ابعاد گوناگون فرهنگ جامعهٔ تحت مطالعه با به‌کارگیری روش قوم‌نگاری، محور اساسی این مطالعه است. انسان‌شناسی از زاویهٔ فرهنگ به تغییر و تحولات اجتماعی می‌نگرد و در این‌زمینه روش قوم‌نگاری را به خدمت می‌گیرد. در این پژوهش با عنایت به تعاریف و مشخصه‌های فرهنگ سعی می‌شود که از سطح فرهنگ به بررسی تغییر و تحولات اجتماعی در ایل قشقایی پرداخته شود.

زندگی عشایر قشقایی درگیر و متأثر از تغییر و تحولات متعددی شده است. این تغییر و تحولات نیز از مجاری و منابع خاصی ناشی شده‌اند که می‌توان آن‌ها را در دودستهٔ منابع داخلی و خارجیِ تغییر دسته‌بندی کرد. تغییرات مذکور باتوجه به وحدت و یکپارچگی نظام فرهنگی بر کلیهٔ ابعاد و یا حداقل بر ابعاد متعددی از این جامعه مؤثر واقع شده‌اند، اما شدت و میزان تغییرات ایجاد شده در همهٔ ابعاد آن به یک اندازه نیست و ممکن است برخی ابعاد بیشتر از برخی دیگر متأثر از این تغییرات شده باشند. به‌همین‌ترتیب، تغییراتی که در زندگی عشایر قشقایی رخ‌داده و یا درحال رخ‌دادن است به شیوه‌های متفاوت توسط مردم تفسیر می‌شوند. اگر از زاویهٔ فرهنگ به تغییر و تحولات اجتماعی توجه شود، درک و شناخت تلقی و تفسیر مردم از منابع تغییر و پیامدهای آن‌که بر پذیرش یا مقاومت در برابر آن مؤثر است، امری بسیار ضروری و مهم است. این پژوهش درصدد است با استفاده از روش‌شناسی انسان‌شناختی، ضمن بررسی منابع، ابعاد و تأثیرات تغییر و دگرگونی‌های اجتماعی به این مسئله نیز توجه نماید که عشایر قشقایی چگونه به تغییرات ایجاد شده می‌نگرند، چگونه آن‌را تجربه می‌کنند و چه درکی از آن دارند.

۴. روش پژوهش

مطالعهٔ حاضر از نظر هدف، جزو پژوهش‌های بنیادی و توسعه‌ای قرار دارد؛ چراکه ضمن این‌که توسط محقق با علاقه و از روی آزادی انتخاب شده است، براساس هنجارهای منطق علمی صورت گرفته است و منجر به تولید علم می‌شود و با رویکرد کیفی از نوع تئوری مبنایی به‌دنبال شناسایی تغییرات اتفاق افتاده در زندگی اجتماعی عشایر قشقایی است. در این مطالعه همچنین از روش تاریخی-تحلیلی برای شناخت وضعیت اجتماعی فرهنگی عشایر در طول دهه‌های مختلف استفاده گردید. با این روش درحقیقت نوعی دسته‌بندی و طبقه‌بندی از وضعیت زندگی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی عشایر قشقایی در طول چهار دهه توصیف می‌شود و این امکان برای محقق فراهم می‌کند تا دست به مقایسه وضعیت موجود زده شود؛ با این روش به سؤالِ چه بوده است؟ پاسخ داده می‌شود. این‌که چرا و چگونه تغییرات اجتماعی در زندگی عشایر قشقایی رخ داده است و فرآیند این پژوهش‌ها چگونه بوده است، کاری است که در این مطالعه به آن‌ها پاسخ داده می‌شود.

براساس آمار حاصل از سرشماری‌ها، تعداد قشقایی‌ها در کشور نزدیک به ۱٫۷۰۰٫۰۰۰نفر برآورد شده‌اند. جامعهٔ آماری در این مطالعه افراد بالای ۶۰سال عشایر قشقایی استان اصفهان است. باتوجه به این‌که آمار دقیقی از این جامعه به‌صورت مشخص و واضح پیدا نشد، از روش تخمین مبتنی‌بر اطلاعات سرشماری‌های مختلف و همچنین آمارهای موجود در سازمان امور عشایری استان اصفهان تهیه شد و حجم این جامعه تخمین زده شد. مبتنی‌بر نظریهٔ زمینه‌ای، پس از مشخص کردن مسئله پژوهش و مرور ادبیات پیشین، برخلاف آن‌چه در روش‌های کمّی مرسوم است، پژوهشگر به سراغ شیوه‌های نمونه‌گیری کیفی می‌رود. در این مطالعه، شیوهٔ نمونه‌گیری استفاده از نمونه‌گیری نظری و شیوهٔ نمونه‌گیری هدفمند است و نمونه‌ها در جهت هدف پژوهش انتخاب شده‌اند. مصاحبه با افراد جدید تا مرحلهٔ رسیدن به اشباع نظری ادامه پیدا کرده است. باتوجه به این‌که لازم بود با افرادی مصاحبه به عمل آید که حداقل چهاردهه تجربه‌زیسته در زندگی عشایر داشته باشند و ازطرفی در ۴۰سال گذشته در سنی بوده‌اند که تجربه‌ای از این زندگی کسب کرده‌اند؛ بنابراین در این مطالعه افراد بالای ۶۰سال موردمطالعه بودند و اطلاعات از افراد بالای ۶۰سال که در ۴۰سال پیش حداقل ۲۰سال سن داشته‌اند، گردآوری شد. نکتهٔ اصلی حفظ تنوع لازم در زمان انتخاب افراد برای مطالعه بوده است که حتی‌المقدور توسط محقق در زمان انتخاب نمونه‌ها برای مطالعه موردتوجه قرار داشته است. باتوجه به مفروضات اساسی و زیربنایی رویکرد کیفی در پژوهش، تعداد نمونه پیش از پژوهش تعیین نشده بود و فرآیند نمونه‌گیری تا زمانی ادامه پیدا کرد که نوعی اشباع اطلاعاتی و نظری حاصل شد؛ بدین‌معنا که در جریان مصاحبه، اطلاعاتی جدیدتر از مصاحبه‌های پایانی استخراج نشد و فرآیند مصاحبه‌ها با اشباع نظری پایان یافت. در بررسی کنونی محقق گرچه با مصاحبه با ۳۳نفر از مطلعین به اشباع نظری کافی دست‌یافت، اما نظر به اهمیت و گستردگی موضوع تحت مطالعه، مصاحبه‌ها را تا ۴۰فقره ادامه داد.

محقق علاوه‌بر استفاده از مطلعین و یا دروازه‌بانان جهت مصاحبه‌های لازم، دست به مشاهدهٔ آزاد، مشاهدهٔ مشارکتی و نیز بررسی اسناد و مدارک نیز زده است. برهمین‌اساس، محقق یک‌سری اسناد و مدارک موردنیاز را بررسی کرده و ارائه داده است؛ چراکه امکان بررسی تمام اسناد و مدارک موجود را که ممکن است بالغ‌بر صدها مورد باشد وجود نداشت، همان‌طورکه مصاحبه با همه مردم عشایر قشقایی خارج از تصور است. در این‌خصوص، محقق یک‌سری اسناد و داده‌های رسمی و نیز تصاویر و داده‌های مشاهده‌ای ارائه شده‌اند. برای تشخیص و نمونه‌گیری از اسناد و مدارک موجود، محقق باید دو پرسش مهم را مطرح نماید که درواقع بیانگر دو معیار اساسی جهت ارزیابی و نمونه‌گیری از اسناد و مدارک می‌باشند. این دو پرسش عبارتنداز: ۱) مدارک و اسناد موجود چگونه با سؤالات عمده و مفاهیم درحال ظهور پژوهش ارتباط پیدا می‌کنند؟ و ۲) این اسناد و مدارک تا چه اندازه صحیح و موثق هستند؟ بنابراین، آن‌دسته از اسناد و مدارکی که ارتباط بیشتر و مستقیم‌تری با پرسش‌های پژوهش داشته و صحت آن‌ها نیز چه توسط محقق و چه توسط افراد جامعه موردنظر (مانند سند ازدواج که ظاهراً کسی در مورد صحت آن شک ندارد یا اسناد مالکیت) تأیید شده است، به‌عنوان نمونه انتخاب می‌شوند. لازم به ذکر است که لازم نیست، برای مثال، تمام اسناد ازدواج یا مالکیت یا هر سند دیگری بررسی شوند، بلکه

نمونه‌هایی از آن‌ها بررسی‌شده و در گزارش پژوهش منعکس می‌شوند (نیومن، ۲۰۰۰: ۳۹۳-۳۹۴). از آنجاکه این جامعه بسیار تحت‌تأثیر محیط جغرافیایی خود قرار گرفته است؛ لذا محقق، ضمن قرار گرفتن در مکان‌های جغرافیایی متفاوت برای درک بهتر و گسترده‌تر میدان مطالعه و ارتباط دادن ابعاد متفاوت موضوع پژوهش، با ارائه نمونه‌ها و تصاویری از وضعیت کوهستانی آن، می‌تواند وضعیت طبیعی آن‌را به شکل مناسبی نشان دهد. نمونه‌گیری هدفمند - نظری به محقق کمک می‌کند، نه‌تنها در انتخاب افراد مطلع، بلکه در نمونه‌گیری از محیط طبیعی، اسناد و مدارک و دیگر داده‌های مورد نیاز، هدفمندانه و با آگاهی، عمل کند.

به‌طور کلی در پژوهش حاضر از طیفی از روش‌ها مانند مصاحبهٔ نیمه‌ساختاریافته و باز، مطالعهٔ اسناد، مشاهدهٔ مشارکتی و استفاده از امکانات و ابزارهای مناسب برای گردآوری داده‌ها مانند ضبط‌صوت، دوربین عکاسی و فیلم‌برداری و دیگر وسایل موردنیاز استفاده گردید. برای روایی و پایایی ابزار گردآوری داده‌ها و اطلاعات به‌شرح جدول اقدام گردید.

جدول ۳: روایی و پایایی در این مطالعه (نگارندگان، ۱۴۰۴).
Tab. 3: Validity and Reliability in the Present Study (Authors, 2025).

معیار	تعریف	شرح و نتیجه‌گیری
اعتمادپذیری (معادل روایی)	میزان و درجهٔ اعتماد به واقعی بودن یافته‌ها برای شرکت‌کنندگان در پژوهش (عباس‌زاده، ۱۳۹۱: ۲۴- ۲۲). یک مطالعه وقتی اعتمادپذیر است که افراد، معقول بودن و درستی یافته‌ها را در زمینهٔ اجتماعی خود تشخیص دهند (هومن، ۱۳۹۸: ۶۲). میزانی که نشان می‌دهد نتایج حاصل از پژوهش تا چه میزان نماینده داده‌های پژوهش است.	به‌منظور رعایت قابلیت اعتبار یا روایی پژوهش سعی گردید افرادی وارد مطالعه شوند که حداقل تجربهٔ ۴۰ سالهٔ زیست در عشایر داشته‌اند و در این‌خصوص اطلاعات مفیدی دارند.
انتقال‌پذیری (اعتبار بیرونی)	قابلیت تعمیم پژوهش به سایر حوزه‌ها و زمینه‌های مشابه است (عباس‌زاده، ۱۳۹۱: ۲۴- ۲۲). میزانی که امکان به‌کارگیری یافته‌های پژوهش را در موقعیت‌های مشابه دیگر نشان می‌دهد یا می‌تواند به محیط دیگر نیز منتقل‌شده و برای جمعیتی متفاوت به کار رود.	پژوهشگر مجموعه داده‌ها و توصیفات متنی خود را به نحوی عرضه کرد تا بتواند آن را با ادبیات نظری پیشین تطبیق کند و تأیید نظری آن یافته را دریافت نماید. ضمن آن‌که پژوهشگران دیگر بتوانند دربارهٔ قابلیت انتقال این یافته‌ها به سایر محیطها قضاوت کنند.
اتکاپذیری	میزانی که انحصار یافته‌ها به زمان و مکان را نشان می‌دهد؛ ثبات در تبیین‌های موردنظر صورت گرفته است. توانایی شناسایی جایی که داده‌های یک مطالعه معیّن از آن آمده، گردآوری‌شده و به کار رفته‌اند.	یافته‌های پژوهش به چند تن از پاسخگویان داده شد و از آن‌ها خواسته شد تا نتایج را بررسی و بازبینی کرده، نظرات خود را اعلام کنند. در واقع تأیید نتایج و گفته‌های خود آن‌ها دلیلی بر اتکاپذیری اطلاعات گردآوری‌شده بود.
راستی	میزانی که نشان می‌دهد تفسیرها تحت تأثیر اطلاعات نادرست یا طفره رفتن مصاحبه‌شوندگان قرار نگرفته است. نشان‌دادن این امر که یافته‌های پژوهش عملاً و واقعاً مبتنی‌بر داده‌ها می‌باشند.	معمولاً از افراد معتمد و باواسطه جهت تنظیم مصاحبه‌ها با مصاحبه‌شوندگان انجام شد که همه آن‌ها با علاقه‌مندی کامل حاضر به پاسخگویی شدند. مصاحبه‌ها به‌صورت حرفه‌ای، بی‌نام و در فضایی دوستانه و به دور از فشار یا تهدید صورت گرفت که منوط به راست نمایی نتایج پژوهش شد.
تصدیق پذیری (قدرت تحلیل و دقت داده‌ها و میزان تأیید آن‌ها)	به معنای پرهیز از سوگیری؛ میزانی که نشان می‌دهد تا چه حد تفسیرهای صورت‌گرفته برآمده از نظر مصاحبه‌شوندگان است و تحت‌تأثیر سوگیری محقق نبوده است	از آنجا که تمام مصاحبه‌ها مورد تحلیل قرار گرفتند، قابلیت تصدیق نیز از طریق مرور و بازبینی‌های دقیق و چندین‌بارهٔ اطلاعات، تفسیرها و یافته‌های این مطالعه با نگاهی به مطالعات پیشین حاصل شد.

۵. تجزیه‌وتحلیل داده‌ها و پاسخ به پرسش‌های پژوهش

بعد از گردآوری داده‌ها، داده‌های مصاحبه‌ای به تفکیک هر پرسش محوری پژوهش، در واحد سطر، به‌صورت سطر به سطر و به‌دقت کدبندی باز شدند و مفاهیم اولیه برگرفته از داده‌ها به‌دست آمدند. هم‌زمان از اطلاعات مشاهده‌ای نیز برای تکمیل مفاهیم، تشخیص مناسب کدها و درک کلی ارتباط بین آن‌ها استفاده می‌شد. در این قسمت مفاهیم به‌دست‌آمده با یکدیگر مقایسه شدند و مفاهیم مشترک و مشابه در قالب مقولات مرتبط گنجانده شدند، بدین‌معنا که

آن‌دسته از مفاهیمی که دارای دلالت‌های مشابه یا معانی مشترک بودند در قالب یک مقولهٔ خاص قرار گرفتند. بدین‌ترتیب تعدادی مقولهٔ استخراج شد که هرکدام از آن‌ها شامل مفاهیم و کدهای خاص خود بود. بعد از استخراج مقولات اساسی پژوهش، حال نوبت به کدبندی گزینشی رسید. در مرحلهٔ کدبندی گزینشی، باید مقولهٔ هستهٔ تحلیلی و جامع تعیین می‌شد. در این مرحله یا باید از بین مقولات به‌دست آمده، مقوله‌ای هسته مشخص شود یا محقق یک مقولهٔ خلاقانه و جدید برای پر کردن فضای مفهومی کل مقولات به‌دست آمده (برای آن پرسش خاص) را تعیین می‌کرد. شیوهٔ ارائه یافته‌های بخش کیفی براساس الگوی عمومی پژوهش‌های انجام‌شده در نظریهٔ زمینه‌ای است. پس از اتمام گردآوری اطلاعات از افراد، مصاحبه‌های انجام‌یافته پیاده و در سه مرحله کدگذاری باز، محوری و گزینشی تجزیه‌وتحلیل شد. در کدگذاری باز متن هر مصاحبه چندین‌بار خوانده شده و مفاهیم اصلی آن استخراج و به‌صورت کدهایی ثبت شدند، سپس کدهایی که ازنظر مفهومی با یکدیگر مشابه بودند به‌صورت خوشه‌هایی درآمدند. در کدگذاری محوری، کدها و دسته‌های اولیه که در کدگذاری باز ایجاد شد، با یکدیگر مقایسه شده و ضمن ادغام موارد مشابه دسته‌هایی که به یکدیگر، مربوط بودند، حول محور مشترکی قرار گرفتند.

۵-۱. تغییر در نظام قشربندی

چه تغییراتی در نظام قشربندی اجتماعی ایل قشقایی در طول چهار دههٔ گذشته ایجاد شده است؟

عشایر قشقایی مانند بسیاری از مناطق دیگر ایلی و عشیره‌ای تحت‌تأثیر و سلطه نظام قشربندی سنتی و فئودالیسم قرار داشته است. نظام مذکور سلسله‌مراتب خاصی از قدرت را تشکیل داده و علاوه‌بر معیارهای خاصی نظیر مالکیت زمین و نسب یا خون مبتنی بوده است. به‌گونه‌ای که اکثر مردم در فقر و استثمار به سر می‌بردند. با بررسی داده‌ها در مرحلهٔ کدگذاری اولیه یا کدگذاری باز ۲۵ مفهوم به‌دست آمدند. بعد از انجام عملیات کدبندی باز، در مرحلهٔ دوم کدبندی، یعنی کدبندی محوری از مفاهیم اولیه، شش مقوله استخراج شد که در جدول زیر مقولات به تفکیک کدها و مفاهیم اولیه آورده شده‌اند.

جدول ۴: مقولات استخراج‌شده عمده مربوط به درک و تفسیر تغییر در نظام قشربندی اجتماعی (نگارندگان، ۱۴۰۴).
Tab. 4: Major Categories Identified Regarding the Perception and Interpretation of Change in the Social Stratification System (Authors, 2025).

مقولات	مفهوم	تعداد	درصد
سلطهٔ ایلخان، خوانین و کلانتران	ظلم و ستم، باج‌گیری، مالیات گیری، بیگاری	۳۳	۱۳/۲
نارضایتی عمومی	وجود مشایخ نقش‌بندی، احترام اجتماعی روحانیون، مخالفت شیوخ با آموزش مدرن، مرجعیت عمومی	۲۷	۱۰/۸
آگاه شدن مردم	درگیری با خان‌ها، احساس تنفر عمومی	۲۶	۱۰/۴
ورود دولت	پیدایش سواد، کادر آموزشی	۲۵	۱۰
آموزش مدرن	ایجاد انقلاب، پیدایش نهادهای دولتی، استقرار دولت، خلع ید خان‌ها	۲۹	۱۱/۶
افزایش فردگرائی	رها شدن از سلطه، توجه به علایق شخصی، تصمیم‌گیری‌های شخصی، ابراز خرسندی، تأکید بر بهتر بودن وضعیت کنونی. باسواد شدن مردم، افزایش درک و شعور، عادی شدن حرمت مشایخ	۱۹	۷/۶

سلطهٔ ایلخان، خوانین و کلانتران: در گذشته، افراد و گروه‌ها در جامعهٔ قشقایی از حقوق یکسان برخوردار نبودند، به‌صورت اقشار نابرابر زندگی می‌کردند و تقریباً وضعی شبیه به جامعه نیمه کاستی داشتند. ساخت سیاسی و سلسله‌مراتب قدرت در ایل قشقایی در قالب دو قشر کاملاً متمایز حکام (ایلخان، خوانین و کلانتران) و قشر پیرو (کدخدا، عامهٔ عشایر و گروه‌های نیمه‌وابستهٔ مطرود) شکل می‌گرفت. تمام تصمیمات عمده‌ای که در زندگی اعضای ایل تأثیر می‌گذاشت، ازسوی قشر حاکم اتخاذ می‌گردید. ایلخان، نمایندهٔ رسمی و حقوقی ایل در برابر مسائل و پیشامدهای خارج از ایل بود و به‌عنوان

مسئول روابط خارجی، به تنظیم رابطهٔ ایل با مقامات حکومت مرکزی و رهبران سایر ایلات می‌پرداخت و در حل اختلاف سران طوایف مداخله می‌کرد. یکی از افراد می‌گوید:

«امور داخلی از قبیل جمع‌آوری مالیات، تجهیز قوا، کارهای اداری، تنظیم امور املاک و به‌طورکلی کار رهبری و سرپرستی طوایف را به عهده داشت. ایل‌بیگی معمولاً از خویشاوندان نزدیک ایلخان انتخاب می‌شد و وظیفه‌داشت تا از عایداتی که به‌عنوان باج و مالیات از گلهٔ احشام ایل دریافت می‌کرد، سهم حاکم ایالت را پرداخت کند.»

نارضایتی عمومی: وجود نابرابری‌های ناشی از سلطهٔ خوانین و کلانتران باعث شده بود که عشایر قشقایی نسبت به نابرابری‌های موجود همواره ابراز نارضایتی داشته باشند. آنان شرایط نابرابر مذکور را درک و ارزیابی کرده بودند و بر تغییر در آن در صورت امکان تأکید داشتند. مقولهٔ فوق بیانگر آن است دورهٔ سنتی یا به‌عبارت دیگر قشربندی اجتماعی سنتی مبتنی‌بر روابط ناعادلانه و نابرابری اجتماعی بین مردم بوده است. بدین‌معنا که همهٔ مردم دسترسی یکسان به شرایط و امکانات نداشتند. این نابرابری از فعالیت‌های اقتصادی تا تحصیل فرزندان را شامل می‌شد. بدین‌ترتیب که مردم عادی باید از هر جهت از ایلخانان پیروی و اطاعت می‌کردند و یا به توصیهٔ افراد ذی‌نفوذ دینی از فرستادن بچه‌های خود به مدرسه امتناع می‌ورزیدند. بدین‌معنا که مردم عادی حتی نمی‌توانستند بچه‌های خود را جهت تحصیل به مکتب‌خانه‌ها بفرستند. نابرابری در همهٔ شئونات زندگی از مشخصه‌های آن دوره بوده است. یکی از افراد مورد مصاحبه‌عنوان می‌دارد:

«منزلت این افراد موروثی بود. اعضای آن دارای القابی مانند لقب «خان» برای مردان و لقب «بی‌بی» برای زنان به‌کار می‌رفت. مردان و زنان این گروه، برخلاف سایر اعضای ایل، هیچ‌گاه کار نمی‌کردند؛ زیرا همیشه تعدادی کُلفَت و نوکر در اختیار داشتند. ایلخانان و خوانین اغلب بین خودشان ازدواج می‌کردند و مراسم عروسی و عزاداری آن‌ها بسیار باشکوه برگزار می‌شد.»

آگاه شدن مردم: بعد از انقلاب اسلامی و کم‌رنگ‌شدن قدرت خوانین و همچنین با ورود تکنولوژی، احداث مدارس و سوادآموزی فرزندان، آگاهی عمومی ارتقا پیدا کرد و در امتداد با آگاهی عمومی و مقابلهٔ مردم با وضعیت موجود از قدرت خوانین کاسته شده و جایگاه خود را از دست دادند. یکی از افراد چنین می‌گوید:

«بالاخره مردم آگاه شدند و فهمیدند که راهی برای مقابله با جور آن‌ها وجود دارد و ظلم و ستم را حس کردند، آگاه شدند که نباید برده و نوکر کس دیگری باشند؛ بنابراین دیگر کسی به دستورات آن‌ها توجه نمی‌کرد. دیگر کسی به حرف آن‌ها گوش نمی‌کرد، چون مردم از حق‌وحقوق خودشان آگاه شده بودند.»

ورود دولت: سیاست‌های مداخله‌گرانهٔ دولت و نوسانات پرتلاطم اقتصاد کلان ازجمله عواملی هستند که شیوهٔ زیست ایلی و مناسبات برخاسته از آن‌را تضعیف نمود (قلی‌پور و همکاران، ۱۴۰۱: ۱۶۳). با وقوع انقلاب اسلامی، دولت و نهادهای دولتی جدید به‌تدریج و در سطح گسترده به‌میان عشایر وارد شده و دست ایلخان‌ها، کلانترها و خوانین را هرچه بیشتر از این نواحی کوتاه کردند. شرایط پس از انقلاب و حضور فعال دولت از نظر مردم قشقایی نقش تعیین‌کننده‌ای در افول نظام خانخانی داشته است؛ چراکه به‌تدریج نهادهای دولتی و قانونی جایگزین قدرت سنتی خوانین شدند. دولت نه‌تنها نقش تعیین‌کننده‌ای در خلع ید خوانین داشت، بلکه با گسترش نهادهای آموزشی جدید به برتری سنتی آنان نیز پایان داد. عامل دیگری که بر رشد آگاهی مردم از شرایط نابرابر سنتی تأثیرگذار بود پیدایش آموزش مدرن مخصوصاً از دورهٔ انقلاب به بعد بود. رشد نهادهای آموزشی خود در افزایش درک مردم و تشخیص مسائل مختلف اجتماعی نقش بسزایی داشت. یکی از افراد مورد مصاحبه‌عنوان می‌دارد:

«دولت با حمایت مردم و برای حمایت از این مردم آمد خوانین جرأت نمی‌کردند به مردم تعرض کنند. دولت خوانین را گرفت و ادارات و پاسگاه‌های دولتی ایجاد شد. آن‌ها مثل سایر مردم عادی زندگی می‌کنند. حتی برخی از آن‌ها الآن خیلی فقیرتر از مردم عادی هستند.»

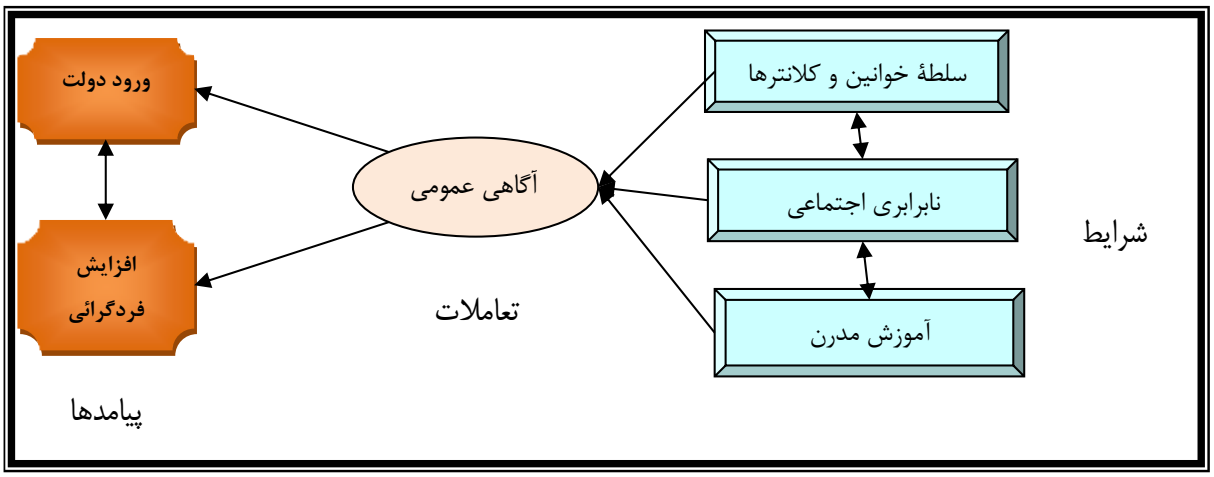
آموزش مدرن: از نظر آنان گرچه نظام آموزشی در قالب مدارس از سال‌ها قبل از انقلاب در برخی روستاها پدید آمده بود، اما در خلال چند دههٔ اخیر رشد شتابانی گرفته بود. پیدایش سواد به مردم کمک کرد با مواد و مطالب جدیدی آشنا شوند که قبلاً در متون سنتی و آموزش‌های مکتبی وجود نداشت. ازنظر مردم قشقایی سواد به آنان کمک کرد در تشخیص مسائل و امور اجتماعی خود آزادانه و آگاهانه عمل کرده و جایگاه افراد مذهبی ذی‌نفوذ به‌تدریج در جامعه دچار تزلزل شود. درنتیجه تغییر در قشربندی اجتماعی سنتی مردم بر این باور هستند که امروزه به آزادی عمل بیشتری در زمینهٔ زندگی اجتماعی و فردی خود دست‌یافته‌اند به‌گونه‌ای که فضای مناسبی برای زندگی آن‌ها به‌وجود آمده است. یکی از افراد مورد مصاحبه عنوان می‌کند:

> «الآن عشایر از آگاهی لازم برخوردارند و می‌فهمند. قدیم که مردم اکثراً بی‌سواد بودند، بله این‌ها مهم بودند. الآن هر کسی خودش می‌فهمد دنیا چه خبر است، الآن بچه‌ای که درس‌خوانده و یا مثلاً رفته دانشگاه به‌اندازه یک دنیا می‌فهمد، الآن کسی که خودش از همه‌چیز سر درمی‌آورد چه کار به آن‌ها دارد، آن‌ها هم مثل بقیه شده‌اند و مردم نیز احساس نمی‌کنند که کمتر از آنان سرشان می‌شود؛ بنابراین هر کسی خودش به اموراتش می‌رسد.»

افزایش فردگرائی: امروزه یکی از پیامدهای مهم و ساختاری مدرنیته، تضعیف ساختارها و باورهای سنتی و گسترش فرآیند فردی شدن و به‌تبع آن تضعیف تنوع و اضمحلال گذارهای اجتماعی تثبیت‌شده و آئین‌های همراه آن‌ها بوده است (حیدری و همکاران، ۱۴۰۲: ۴۶). مردم عشایر قشقایی بر این باور هستند که نابودی نظام ایلخانی باعث شده است که آزادی‌های فردی و اجتماعی مردم افزایش یابد. آن‌ها معتقدند نظام قشربندی قبلی باعث شده بود که مردم از هر لحاظ قدرت انتخاب و اختیار نداشته باشند. در صورتی‌که در دورهٔ کنونی همهٔ مردم از آزادی مناسب برای تحقق اهداف و فعالیت‌های خود برخوردار هستند. درنتیجه تغییرات ایجاد شده در نظام قشربندی عشایر قشقایی، از نظر ساکنان منطقه، طبقات اجتماعی جدیدی ایجاد شده‌اند که جایگزین نظام سنتی قشربندی اجتماعی شده‌اند. برهمین‌اساس یکی از افراد مورد مصاحبه چنین می‌گوید:

> «الآن هر کسی ارباب خودش است. هر کسی اختیار خودش را دارد و سرش به‌کار خودش گرم است، قدیم نمی‌توانستی به‌همین راحتی زندگی کنی. باید همواره آماده نوکری و بیگاری می‌بودی. الآن هر کسی همان‌طورکه می‌بینید رئیس خودش است، من هرجا بخواهم می‌روم و هرکاری بخواهم می‌کنم، شما هم همین‌طور، خوب معلوم است که این خوب است.»

براساس مقولات عمده و توضیحات ارائه‌شده می‌توان «آزادی از سلطهٔ خوانین» را به‌مثابه مقولهٔ هسته انتخاب کرد. بر طبق این مقوله، درک و ارزیابی نهایی قشقایی‌ها از قشربندی اجتماعی سنتی و احساس رها شدن از قیودات و شرایط نابرابر گذشته است. مقولهٔ محوری فوق تحت‌تأثیر یک‌سری شرایط و بسترها شکل‌گرفته و تحت‌تأثیر مجموعه‌ای از تعاملات و پیامدها به‌وجود آمده است. به‌طورکلی، در یک چنین ساختار سنّتی، تغییر شأن اجتماعی به‌ندرت روی‌می‌داد؛ زیرا منزلت اجتماعی افراد تقریباً ارثی و از پیش تعیین‌شده بود و بنابراین ارزش شخصی و فعالیت‌هایی که هر فرد می‌توانست در پیش گیرد، بستگی به قشری داشت که در آن متولد شده بود. این تعاملات با ابراز نارضایتی از وضعیت نابرابر موجود صورت‌گرفت و سپس به آگاهی عمومی مردم از شرایط نابرابر انجامید. در جریان فرآیند نارضایتی و آگاهی عمومی همان‌طورکه در مدل نیز دیده می‌شود، دو عامل دیگر وارد می‌شوند. عامل اول، دولت است که با ورود به منطقهٔ جایگزین قدرت خوانین و سایر اشکال سلطهٔ سنتی می‌شود. عامل دیگر نیز آموزش مدرن است که بر بالا رفتن درک و شعور مردم تأثیر مثبت گذاشته. این دو عامل تعاملات عشایر قشقایی را در قبال قشربندی سنتی نابرابر شدت می‌بخشد.



شکل ۱: مدل پارادایمی تغییر در قشربندی اجتماعی (نگارندگان، ۱۴۰۴).
Fig. 1: Paradigmatic Model of Change in Social Stratification (Authors, 2025).

۵-۲. تغییر در شیوهٔ معیشت

چه تغییراتی در شیوهٔ معیشتی عشایر قشقایی در طول چهار دههٔ اخیر رخ داده است؟

اقتصاد عمدهٔ ایل قشقایی مبتنی‌بر دامداری، باغداری، کوچ‌نشینی و تا حدی صنایع‌دستی سنتی است؛ با این‌وجود در طول چهار دههٔ اخیر، ایل قشقایی پذیرای یک‌سری تغییرات در شیوهٔ معیشت شده است. تغییرات مذکور گرچه محدود به‌نظر می‌رسند، اما ازنظر قشقایی‌ها تأثیرات و پیامدهای قابل‌ملاحظه‌ای بر زندگی اقتصادی آن‌ها گذاشته است. این تغییرات اقتصادی عبارت بودند از ورود برخی مشاغل خدماتی جدید نظیر مشاغل اداری-کارمندی، رانندگی، مغازه‌داری، تجارت و مهاجرت به شهرهای دیگر نظیر اصفهان و تهران به‌قصد فعالیت‌های ساختمانی و کارگری. پیدایش این فعالیت‌ها توانسته است سبک زندگی آن‌ها را تا حدی متحول کرده و بر وضعیت معیشت آن‌ها مؤثر باشد. بدین‌معنا که مشاغل جدید به بخشی از اقتصاد قشقایی‌ها شکل بخشیده و یا به‌عبارتی از تعداد مشاغل سنتی نظیر دامداری، کشاورزی و باغداری در مقایسه با قبل از ورود این عناصر کاسته شده است.

پس از پیاده‌سازی مصاحبه‌های انجام شده، نقل‌قول‌های دارای مفهوم مرتبط با موضوع استخراج و مفاهیم اصلی از آن‌ها احصا شد؛ سپس محقق از کنار هم قراردادن مفاهیم مرتبط با هم به مقوله‌های فرعی رسید و درنهایت از به‌هم پیوست مقوله‌های فرعی، مقوله‌های اصلی استخراج شد. با بررسی داده‌های به‌دست آمده در مرحلهٔ کدگذاری اولیه یا کدگذاری باز ۲۰ مفهوم به‌دست آمد که بیانگر دیدگاه عمومی مردم عشایر قشقایی در رابطه با تغییرات معیشتی و نیز ارزیابی آن‌ها از پیامدهای آن است. بعد از انجام عملیات کدبندی باز، در مرحلهٔ دوم کدبندی، یعنی کدبندی محوری، مفاهیم مشترک و مشابه از نظر معنایی در قالب پنج مقولهٔ عمده طبقه‌بندی شدند. این مقولات از سطح بالاتری از انتزاع برخوردار بوده و دومین مرحله جهت تولید نظریهٔ زمینه‌ای است.

در این مرحله، پنج مقوله استخراج شدند که در ادامه به هر یک از مقولات فوق پرداخته می‌شود.

کاهش منابع معیشتی: فقدان زمین هموار برای کشاورزی، زمین‌های باغی، مراتع کافی و نسبتاً مناسب جهت دامداری و نیز ظرفیت‌های طبیعی دیگر می‌شود که می‌تواند معیشت ساکنان منطقه را تحت‌تأثیر قرار دهد. زندگی اکثر خانواده‌های قشقایی به کشاورزی سطحی، باغداری خرده‌پا و دامداری محدود به چند رأس دام وابسته است. به‌علاوه، قسمت زیادی از سال (بین ۳ تا ۵ ماه) را در نواحی ییلاقی می‌گذرانند و بدین‌ترتیب با مشکلات اقتصادی دشواری روبه‌رو هستند. در امر واقع با بررسی گذاری جامعهٔ موردمطالعه و نیز پژوهش در شیوهٔ معیشت آنان، می‌توان این نکته را دریافت که محدودیت فعالیت‌های اقتصادی در زندگی قشقایی‌ها متأثر از کمبود منابع است. از سوی دیگر، کوچ‌نشینی نیز همان‌طورکه عنوان شد پاسخی بوده است به فقر منابع گیاهی و علوفه. این بدان‌معنا نیست که ییلاق‌های موردنظر دارای منابع گیاهی کافی

جدول ۵: مقولات عمدهٔ مربوط به درک و تفسیر تغییر در نظام معیشتی (نگارندگان، ۱۴۰۴).
Tab. 5: Major Categories Related to the Perception and Interpretation of Change in the Livelihood System (Authors, 2025).

مقوله‌ها	مفاهیم	تعداد	درصد
کاهش منابع معیشتی	کمبود مراتع، کاهش رویه دامداری، باغداری محدود، صنایع‌دستی محدود، کوچ‌نشینی دشوار، فقدان صنایع جدید	۲۶	۱۰/۴
گسترش بخش غیر دامداری	معلمی، کارمندی، مغازه‌داری، رانندگی، تجارت خرده‌پا	۱۲	
سهم بازدارنده / مثبت دولت	ایجاد صنایع بسته‌بندی، اتکا به دولت، کمک‌های بلاعوض، پیش‌خرید محصولات، کم‌توجهی مسئولین	۱۶	۶
پذیرش تغییرات	استقبال از هرگونه شغل جدید، پذیرش فعالیت‌های نو، استقبال از فرصت‌های اقتصادی، علاقه مردم به زندگی جدید، میل به رفاه بیشتر، ابراز رضایت نسبی، بهبود وضع کنونی از گذشته، درآمدزایی مشاغل جدید، وجود مشاغل بیشتر	۲۴	۹/۶
توجه به انباشت تولیدات	انباشت محصولات دامی، بهبود وضع کنونی، فروش مازاد محصولات	۳۴	۱۳/۶

هستند، بلکه صرفاً از شرایط نسبتاً بهتری برخوردار هستند. زندگی در ییلاق‌های مذکور نیز به‌سختی می‌گذرد و همراه با انجام فعالیت‌های شبانه‌روزی است. در رابطه با کمبود منابع و تأثیرات آن یکی از افراد درگیر در پژوهش خاطرنشان می‌سازد:

«مردم اینجا زحمات زیادی می‌کشند، کوچ‌نشینی شغل اصلی بسیاری از ماست. سرمایهٔ مالی هر خانواده‌ای را اگر حساب کنی، شاید آن‌قدر نباشد که انسان رویش بشود که بگوید. یعنی این‌قدر پایین است. در اینجا هر خانواده‌ای چند رأس دام هم دارد و کمتر مشغول کشاورزی هستند، چون زمین زیادی وجود ندارد. تعدادی کمی هم به باغداری مشغولند. این وضع باغداری هم کفاف زندگی ما را نمی‌دهد.»

گسترش بخش غیردامداری: زندگی بسیاری از خانواده‌ها به پرورش چند رأس گوسفند و بز و کوچ‌نشینی چندماهه محدود می‌شود. برخی دیگر به باغداری محدود و برخی دیگر نیز درگیر فعالیت‌های اقتصادی مانند قالی‌بافی، گیوه‌باقی و کارگری هستند. به‌طورکلی مردم به‌سختی معیشت خود را تأمین می‌کنند. البته به‌قول ساکنین منطقه زندگی آن‌ها مخصوصاً در گذشته و قبل از پیدایش شرایط اجتماعی کنونی بسیار بدتر بوده است، گرچه هنوز نیز از نظر آنان این فقر کماکان وجود دارد، اما با وضعیت گذشته قابل قیاس نیست. وضعیت سخت معیشت و گذران زندگی در گذشته باعث شده است که مردم این منطقه رویکرد مثبتی به تغییرات کنونی داشته باشند، گرچه هنوز هم این وضعیت نامناسب وجود دارد. روی‌هم‌رفته تغییرات ایجادشده در زندگی مردم قشقایی گرچه محدود به‌نظر می‌رسد، اما اکثر آنان در مقایسه با زندگی سخت گذشته خود، آن‌را مثبت و ارزیابی می‌کنند. درنتیجه محدودیت‌های مطرح شده، تعدادی از عشایر قشقایی به مشاغل جدیدی روی آورده‌اند که بتوانند ازطریق آن وضع اقتصادی خود را بهبود بخشند. ازجملهٔ این مشاغل می‌توان به کارمندی و به‌صورت خاص معلمی، رانندگی و مغازه‌داری اشاره کرد. افراد درگیر در این فعالیت‌ها در مقایسه با دیگر ساکنین از وضعیت اقتصادی نسبتاً بهتری برخوردار هستند و حتی دارای نفوذ بیشتری هستند. گرچه ممکن است درآمد حاصله از برخی از این مشاغل مانند مغازه‌داری چندان زیاد نباشد، اما از نظر عشایر به نسبت زندگی کوچ‌نشینی و دامداری بهتر به‌نظر می‌رسد. درگیر شدن عشایر در فعالیت‌های جدید باعث شده است که سطح زندگی مردم نسبتاً تغییر کند. بدین‌معنا که درآمد نسبی آنان بالا رفته و احساس رضایت عمومی داشته باشند؛ بنابراین، ورود مشاغل جدید به زندگی عشایر به‌مثابه تمهیدات و امکاناتی تصور و تفسیر می‌شوند که گرچه در مقیاس محدودی هستند، اما سطح انتخاب اقتصادی و نیز درآمد نسبی آنان را بالا برده است.

یکی از افراد مورد مصاحبه دربارهٔ زندگی گذشته‌اش چنین می‌گوید:

«تا جایی‌که یادم می‌آید تنها وسیلهٔ کاسبی اکثر مردم در کنار چند رأس دام و یک مقدار باغداری، یک الاغ بوده که با آن کار و کاسبی می‌کردیم. انگور و گردو می‌بردیم جاهای

دیگر می‌فروختیم. در آن زمان نان به‌سختی گیر می‌آمد؛ یک چراغ فانوس بیشتر نداشتیم. همه‌اش فقروندداری بود؛ البته الآن هم مردم فقیر هستند، اما وضع بهتر شده است، به‌سختی گذشته نیست، یک‌جوری می‌توان کاری پیدا کرد.»

سهم بازدارنده/مثبت دولت: در نتیجهٔ مشکلات متعدد اقتصادی و نیز روی‌وردن مردم به برخی مشاغل نوین، عشایر بر این باور هستند که دولت می‌تواند با سرمایه‌گذاری در بخشی از اقتصاد دامی، زراعی، باغی و نیز صنایع‌دستی آن‌ها به توسعهٔ اقتصادی در منطقه کمک کند. از دیدگاه عشایر در صورت توجه و سرمایه‌گذاری دولت می‌توان حداقل اوضاع اقتصادی را بهتر کرد، چراکه در غیر این‌صورت تحمل شرایط سخت اقتصادی ناممکن می‌شود. از نظر آنان چنان‌چه سرمایه‌گذاری مناسب صورت نگیرد فشار اقتصادی مردم را وادار به مهاجرت‌های بی‌رویه مخصوصاً برای جوانان و یا فقر می‌کند. ازنظر آنان دولت می‌تواند وام‌های اقتصادی بدون بهره و یا بلاعوض اعطا کند. صنایع سبک بسته‌بندی خشکبار ایجاد کند، در محصولات سنتی سرمایه‌گذاری کرده و یا به مکانیزاسیون فعالیت‌های سنتی کمک نماید. در همین رابطه یکی از ساکنین عنوان می‌دارد:

«... بله در منطقهٔ ما هم قطعاً زمینه‌های پیشرفت اقتصادی هست؛ مثلاً همین گیوه‌بافی توسعه پیدا کند یا صنایع سبک خشکبار یا شرکت‌های تعاونی خرید میوه توسط دولت ایجاد شود، خوب است. ما از هرگونه سرمایه‌گذاری دولت استقبال می‌کنیم، یعنی از دولت کمک می‌خواهیم که برایمان کاری انجام دهد.»

پذیرش تغییرات: عشایر منطقه با رویکرد مثبتی به تغییرات ایجادشده نگاه می‌کنند؛ برهمین‌اساس، آن‌ها از هرگونه تغییر و توسعه‌ای در زندگی اقتصادی خود استقبال می‌کنند. مردم از پیدایش هرگونه تغییر اقتصادی که بهبود وضعیت اقتصادی آنان کمک کند استقبال می‌کنند. مردم به این نتیجه و ارزیابی رسیده‌اند که باید از تغییراتی که به دگرگونی در اقتصاد سنتی آنان می‌انجامد استقبال نمایند. در این‌زمینه یکی از افراد اظهار می‌دارد:

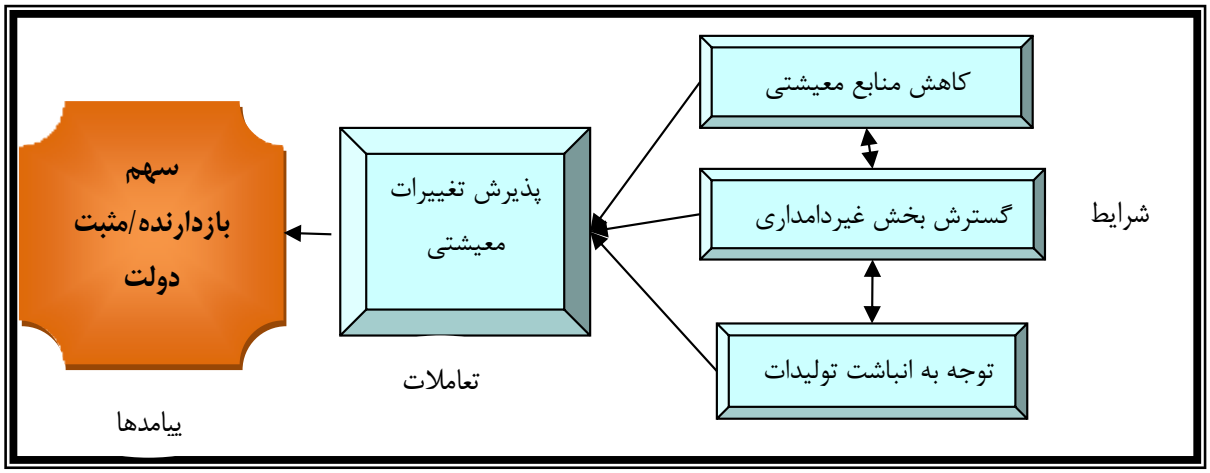
«تغییرات خوبه، الآن از صدقه‌سر همین تغییرات روند کوچ ما بسیار راحت شده. وسایل و امکانات زندگی بیشتری هست، آب و برق و جاده هست. شغل و کار هم تا حدی زیادتر شده است، می‌شود گذران کرد؛ در گذشته هیچی نداشتیم، نه امکانات، نه بهداشت، نه وسایل زندگی، نه جاده. به‌سختی زندگی خود را می‌چرخاندیم».

توجه به انباشت تولیدات: یکی از ویژگی‌های مطرح در زندگی قشقایی‌ها نسبت به گذشته، انباشت مازاد محصولات دامداری است که روانه بازارهای اقتصادی می‌شود. اگرچه تا چندی پیش این مهم صرفاً محدود به مصرف خود عشایر قشقایی می‌شد، اما امروزه باتوجه به استفادهٔ بهینه از محصولات و همچنین ریاضتی بودن اقتصاد در سطح کلی بسیاری از فرآورده‌های دامی روانهٔ بازارهای شهری می‌شود و ازطرفی هم ورود محصولات شهری به زندگی عشایر، بسیاری از فرآورده‌های دامی در بین عشایر عملاً بلااستفاده می‌ماند و این انباشت به مبادلهٔ کالا و یا تهاتر نمودن محصولات دامی با محصولات غیردامی گردیده است. در این‌زمینه یکی از پاسخ‌گویان می‌گوید:

«قبلاً فقط برای مصرف شخصی از محصولات لبنی استفاده می‌کردیم؛ اما امروزه خیلی از این محصولات را برای فروش به شهر می‌بریم. الآن روغن حیوانی، کشک، دوغ، پوست، پشم، حتی پهن گوسفندان هم درآمد دارد. مردم هم اقتصادی شدند و نمی‌گذارند چیزی از محصولات‌شان هدر برود.»

ایل قشقایی برای رفع نیازهای خود به داد و ستد و مبادله با جوامع ایلی همجوار و یکجانشین نیز می‌پرداخت. آن‌ها به دامداری و کوچ و شیوهٔ تولیدی زراعت پرداخته و فرآورده‌های لبنی و مواد موردنیاز شهرها و روستاها ازجمله: پوست، چرم، گوشت، شیر، پنیر، ماست، کره، زغال، چوب و کتیری را تولید می‌کردند و نقش اقتصادی مهمی در مجموع روابط اقتصادی داشتند و از بخش‌های تولیدی مهم جامعه به‌شمار می‌رفتند. به‌طورکلی تولید در جامعهٔ ایلی قشقایی دو نقش مهم و اساسی داشت؛ نخست، در تأمین مواد مورد نیاز مصرفی در درون ایل، و دیگر، مبادلهٔ اضافه تولید با مواد و کالاهایی

که در بیرون از جامعهٔ ایلی و در روستاها و شهرها تولید می‌شد و موردنیاز زندگی ایلیاتی‌ها بود. براساس مقولهٔ هستهٔ عشایر قشقایی «بهبود وضعیت اقتصادی» را در این فرآیند تغییرات اجتماعی درک و ارزیابی می‌کنند. بدین‌معنا که آنان بر این باورند تغییرات اقتصادی ایجاد شده و یا به‌عبارتی دگرگونی‌هایی که در نظام اقتصادی سنتی آن‌ها پدید آمده است، در راستای توسعه و افزایش سطح زندگی اقتصادی آن‌ها بوده است. عشایر قشقایی با رویکردی مثبت و کارکردی به تغییرات اقتصادی ایجاد شده می‌نگرند. نتیجهٔ این کنش و واکنش‌ها منجر به استخراج مدلی گردید که منطق تغییرات معیشتی و ارزیابی عشایر قشقایی از تغییرات مذکور را به تصویر می‌کشد.



شکل ۲: مدل پارادایمی تغییرات معیشتی عشایر قشقایی (نگارندگان، ۱۴۰۴).
Fig. 2: Paradigmatic Model of Livelihood Changes among the Qashqai Nomads (Authors, 2025).

۵-۳. تغییر در نحوهٔ کوچ

جامعهٔ عشایری در بین قشقایی‌ها در نحوهٔ کوچ چه تغییراتی را تجربه کرده است؟

ورود وسایل نقلیهٔ موتوری باعث شده است که مردم عشایری از این وسایل در زندگی روزمرهٔ خود اعم‌از رفت‌وآمد به نواحی مختلف و نیز رفتن به نواحی ییلاقی و کوچ‌نشینی استفاده کنند. این امر به‌نوبهٔ خود مردم را قادر کرده است بر بسیاری از مشکلات اکولوژیکی در منطقه نائل آیند. قشقایی‌ها هنگام کوچ، از خط سیر مشخص و معینی می‌گذرند. بنابر سنّت، هر طایفه از «ایل راه» خاص خود عبور می‌کند و به‌ندرت اتفاق می‌افتد که این مسیر، ناشی از عرف عادت تغییر کند. با بررسی و تحلیل داده‌ها در مرحلهٔ کدگذاری اولیه یا کدگذاری باز ۱۹ مفهوم به‌دست آمد. بعد از انجام عملیات کدبندی باز، در مرحلهٔ دوم کدبندی، یعنی کدبندی محوری پنج مقوله استخراج شد که در جدول ۶، مقولات به تفکیک کدها و مفاهیم اولیه آورده شده‌اند.

جدول ۶: مقولات استخراج‌شدهٔ عمده مربوط به تغییرات در نحوهٔ کوچ (نگارندگان، ۱۴۰۴).
Tab. 6: Major Categories Identified Regarding Changes in Migration Patterns among the Qashqai Nomads (Authors, 2025).

مقوله	مفهوم	تعداد	درصد
حفظ آداب کوچ‌نشینی	اعتقاد به استخاره برای زمان کوچ، نبود ستارهٔ نحس در مسیر حرکت، روشن بودن اجاق	۲۲	۸/۸
وضعیت سخت اکولوژیکی	ناهموار بودن منطقه، کوهستان خشن، مشکلات ارتباطی، فاصله طولانی، دشواری دسترسی به ییلاق‌ها	۲۸	۱۱/۲
کوتاه شدن مسیرهای کوچ	کوتاه شدن مسافت‌ها، دسترسی آسان به ییلاق‌ها	۱۳	۵/۲
ماشینی شدن کوچ	استفاده از وسایل نقلیه، کوتاه شدن مسافت‌ها، تسلط بر محیط کوهستانی منطقه	۲۵	۱۰
پیدایش توریسم	مسافرت مردم قشقایی، آمدن خارجی‌ها به مردم قشقایی، خرید صنایع‌دستی از مردم قشقایی، درآمدزایی نسبی توریست‌ها برای مغازه‌داران، آشنایی دیگران با فرهنگ مردم قشقایی	۱۵	۶

در مرحلهٔ کدگذاری محوری مربوط به تفسیر تغییرات در نحوهٔ کوچ، پنج مقوله استخراج شد. در ادامه به هر یک از مقولات فوق پرداخته می‌شود.

حفظ آداب کوچ‌نشینی: برای کوچ چه سالانه و چه موقت، ساعت و زمان را با استخاره تعیین می‌کنند و در جهت حرکت کوچندگان، وجود ستارهٔ نحس را خوش‌یمن نمی‌دانند، برای تعیین ساعت و مبارکی از افرادی که وارد بوده و شناخت دارند، سؤال می‌کنند. اگر ستاره در مسیر جهت نباشد کوچ می‌کنند، در غیر این‌صورت برای از بین بردن نحوست، شب قبل در جهت مخالف ستاره جابه‌جا می‌شوند تا نحس بودن سفر به پایان رسد. اگر شخصی می‌خواست به مسافرت برود، موضوع داشتن ستارهٔ نحس را درنظر می‌گیرد، به همین جهت اگر باید به‌سمت شمال مسافرت کند، شب در سمت جنوب چادر می‌خوابد. وقتی یکی از همسایگان کوچ کرد و رفت، همسایهٔ دیگر که یورد خود باقی‌مانده، جهت احترام تا سه شب به یورد همسایهٔ جدا شده رفته و در اجاقش آتش روشن می‌کند که حداقل یک ساعت آتش در اجاق بسوزد و چه می‌گویند اگر چادر در اینجا نیست، باید شعلهٔ اجاقش روشن و نورانی باشد. در این حوزه یکی از پاسخ‌گویان می‌گوید:

> «معمولاً اگر همسایه ما کوچ کند تا سه شب در یوردش چراغ یا شمع روشن می‌کنیم. این هم مایهٔ احترام است و هم این‌که اجاق همسایه باید روشن باشد. باید ما این سنت‌ها را حفظ کنیم. این‌ها بد نیستند. این کارها باعث میشه ما به‌هم پایبند باشیم و به‌هم احترام بذاریم. این برای ما می‌ماند.»

وضعیت سخت اکولوژیکی: درمورد وضعیت نامساعد و ناهموار اکولوژیکی در منطقه، مردم قشقایی بسیار صحبت شده است که تکرار آن در اینجا موضوعیتی ندارد. وضعیت جغرافیایی و کوهستانی خشن مردم قشقایی باعث شده است که امور مرتبط با حمل‌ونقل و ارتباطات درون و برون‌منطقه‌ای با مشکلات گوناگونی مواجه شود. از این‌رو، پیدایش وسایل ارتباطی ازنظر مردم قشقایی باعث شده است که فرآیند ارتباط آسان‌تر شده و مردم بتوانند بر مسائل سخت طبیعی مسلط شوند. به‌قول یکی از افراد مورد مصاحبه:

> «خود شما که می‌بینید ایجاد همه‌اش کوه و کمر است. شما یک روز اینجا می‌آیی و خسته‌وکوفته برمی‌گردی. ما که سال‌ها باید اینجا بمانیم، درست است که به اینجا عادت کرده‌ایم، ولی رفت‌وآمد ما بسیار مشکل است حتی نمی‌توان جادهٔ مناسبی هم کشید. یک‌جا کوه است، یک‌جا گردنه است. خود شما که دارید می‌بینید.»

کوتاه‌شدن مسیرهای کوچ: ایل‌راه‌ها که محل عبور و مرور عشایر و دام‌های آنان است، از سوی اشخاص حقیقی و حقوقی مورد تخریب و تصرف قرار گرفته و روزبه‌روز عرصه بر آنان تنگ و تنگ‌تر می‌شود. محدودیت‌های تردد، عشایر را مجبور به عبور از مسیرهای آسفالت در راه‌های اصلی و فرعی و روستایی و حتی خطوط ریلی کرده است، اقدامی که به‌واسطهٔ آن هرساله شاهد وقوع حوادث تلخی برای آنان بوده و هستیم. تلفات سنگین دام و وقوع حوادث تلخ، هر سال جزو رخدادهای کوچ عشایر است، عشایری که در مسیر ییلاق و قشلاق، همواره مورد دستبرد راهزنان و دام دزدان بوده و هستند. این قبیل مسائل ادامه زندگی را برای عشایر سخت کرده و برخی از آنان را باوجود میل باطنی، به یک‌جانشینی واداشته است. پیدایش وسایل ارتباطی و حمل‌ونقل ماشینی و راه‌سازی و ساخت جاده‌هایی که توسط دولت در این مسیرها احداث می‌شد، مسیر تردد را برای عشایر بهتر کرد. تحت‌تأثیر مشکلات اکولوژیکی، کمبود منابع و اشتغال‌زایی، امکانات حمل‌ونقل وارد مردم قشقایی شده است و از طرف مردم در زندگی روزمره مورداستفاده قرار گرفته است. یکی از افراد عنوان می‌کند:

> «قبلاً ما از راه‌های صعب‌العبور گذر می‌کردیم، خطرات زیادی ما را تهدید کرد؛ حملهٔ حیوانات وحشی؛ ریزش کوه، دزدی دام‌ها، درگیری با سایر قبایل و طوایف بر سر مرتع و آب به‌خصوص با ساکنان روستاها. البته خوب معلوم است که چاره‌ای هم نداشتیم. درگیری‌های زیادی با دولت داشتیم.»

ماشینی‌شدن کوچ: ورود تکنولوژی ارتباطی و حمل‌ونقل به مردم قشقایی باعث تسهیل رفت‌وآمد به نواحی شهری، افزایش رفت‌وآمد به روستاهای مجاور، حمل‌ونقل راحت آذوقه و امکانات به نواحی ییلاقی و غیره شده است. برای افراد این جامعه، سردسیر و گرمسیر یا کوچ و اطراق تفاوتی ندارد. قبلاً زنان باردار ایل همراه با کاروان دو ماه راهپیمایی می‌کنند و هم‌زمان با خطرات کوچ، وظایف سنگین خانه‌داری و همکاری با شوهر خود را نیز به عهده دارند؛ اما خم به ابرو نمی‌آورند. زنان و مردان ایل فکر می‌کنند، آن‌ها برای کار، فعالیت، رنج و زحمت بدون استراحت خلق شده‌اند! و لغتی به‌نام آرامش و استراحت در فرهنگ‌نامهٔ آنان وجود ندارد، بچه‌هایشان عادت کرده‌اند زود بیدار شوند و همراه با والدین خود، رنج سفر را تحمل نمایند. بازی، تفریح، پارک، گردش آن‌ها، فقط کار است و کار است و کار... امروزه در هریک از نواحی ییلاقی مردم قشقایی جادهٔ ماشین‌رو وجود دارد و در طول روز چندین وسیله در چندین نوبت مشغول مسافرکشی، تهیهٔ آذوقه و غیره هستند. این امر باعث شده است که مردم قشقایی وسایل حمل‌ونقل جدید را به‌مثابه امکاناتی تسهیل‌گر درک کنند. یکی از افراد مورد مصاحبه در همین‌راستا چنین می‌گوید:

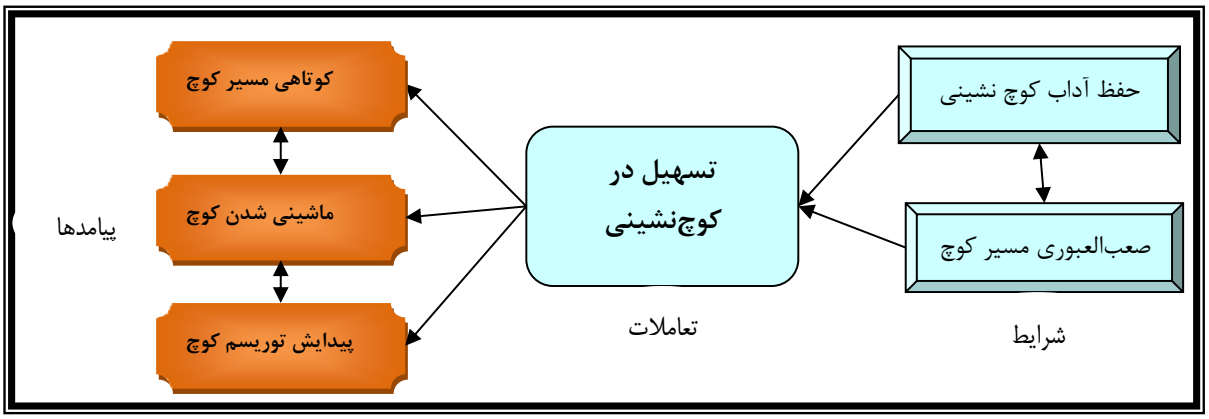
> «قبلاً با بدبختی می‌رفتیم به ییلاق ... بچه با گهواره کول می‌کردیم و برای آوردن آذوقه چندین ساعت راه می‌رفتیم. بسیار در زحمت بودیم. الآن شکر خدا با ماشین در چند ساعت چندین‌بار می‌رویم ییلاق و برمی‌گردیم، به شهر می‌رویم و برمی‌گردیم. با این ماشین چه‌کارها که نمی‌شود کرد. اصلاً به‌نظر من نمی‌شود کرایهٔ ماشین را داد، این‌قدر خوب است، نعمتی است، الآن همه‌چیز آسان شده است، مثل قبل که نیست. الآن در چند ساعت می‌رویم آنجاها و برمی‌گردیم، خوب، باید بگویم که این وسایل همه‌چیز را راحت کرده است، همه‌چیز را.»

پیدایش توریسم: همان‌طورکه گفته شد، پیدایش تکنولوژی ارتباطی و حمل‌ونقل باعث شده که مردم قشقایی در اکثر مواقع پذیرای مهمانان و توریست‌های فراوان باشند. مردم قشقایی با بیان این امر معتقد بودند که پیدایش توریسم باعث بهبود وضعیت اقتصادی و آشنایی با فرهنگ آن‌ها می‌شود و فرهنگ مردم قشقایی را به دیگر نواحی معرفی می‌کند. بر این‌اساس، ایلات قشقایی از ورود تکنولوژی حمل‌ونقل و ارتباطات به جامعه خود استقبال کرده و ابراز رضایت می‌کنند، آنان با درک و ارزیابی این عناصر جدید و پی‌بردن به اهمیت کارکردی و ضروری آن در زندگی روزمره درک مثبت و مناسبی از آن دارند و بر این باورند که هرچه میزان این امکانات بیشتر باشد بر رفاه و راحتی زندگی آن‌ها از جهات گوناگون افزوده می‌شود. در همین‌رابطه یکی از ساکنین می‌گوید:

> «مردم امروزه به نواحی تفریحی و آبشارهای این منطقه زیاد مسافرت می‌کنند. مثلاً آبشار آب ملخ، یکی از مسیرهای زیبا و طبیعی گردشگری خارج از اصفهان است که از چشمه‌ای در دل کوهستان می‌جوشد و با فرود از صخره‌ها منظرهٔ زیبایی با یک طاقدیس سبزرنگ می‌سازد. از تهران، حتی خارجی‌ها. برای دیدن منطقه می‌آیند. خوب، این خوب است. باعث بالا رفتن درآمد منطقه هم می‌شود. اینجا یک سری چیزها می‌خرند یا صنایع‌دستی ما را می‌خرند، با فرهنگ غنی و قدیمی مردم قشقایی آشنا می‌شوند. این‌ها از برکت همین جاده و ماشین است.»

مقولهٔ محوری یا هسته باید بتواند ارزیابی کلی مردم قشقایی را از نحوهٔ کوچ نشینی در برگیرد، تسهیل در کوچ‌نشینی است. براساس این مفهوم که مقولهٔ محوری و هسته این بحث را شامل می‌شود، تکنولوژی حمل‌ونقل پدیده‌ای است که امور روزمرهٔ زندگی مردم قشقایی را آسان‌تر و راحت‌تر کرده است. با استفاده از این امکانات آن‌ها توانسته‌اند بر محدودیت‌های محیطی، مشکل آمدورفت و تهیه مایحتاج اساسی خود فائق آیند، از طرف دیگر، حمل‌ونقل و ارتباطات جدید بر تسهیل و بهبود اقتصادی در این منطقه نیز بسیار مؤثر بوده و به‌عنوان یک فرصت شغلی یا در ارتباط با شغل و فعالیت اقتصادی نیز درک شده است. چنین شرایطی باعث شده است که مردم قشقایی تعاملات خاصی در رابطه با تکنولوژی مذکور داشته باشند. این تعاملات در قالب استفادهٔ عملی از آن در زندگی روزمره و نیز ارزیابی مثبت از آن ابزارمی شود. بدین‌معنا که مردم

قشقایی آن‌را عملاً پذیرفته و به‌کار می‌برند و هم‌زمان از ورود فزآینده آن نیز استقبال کرده و آن‌را مثبت و کارکردی ارزیابی می‌نمایند. پیدایش تکنولوژی حمل‌ونقل در مسیر کوچ و تغییرات ایجاد شده در کوچ این ایل تحت شرایط و تعاملات مذکور منجر به تسهیل بخشی، افزایش ارتباطات برون‌منطقه‌ای و پیدایش صنعت توریسم شده است.



شکل ۳: مدل نظریهٔ زمینه‌ای تغییرات در نحوه کوچ عشایر قشقایی (نگارندگان، ۱۴۰۴).
Fig. 3: Grounded Theory Model of Changes in Migration Patterns among the Qashqai Nomads (Authors, 2025).

۴) تغییر در نظام خویشاوندی

نظام خویشاوندی در بین قشقایی‌ها چه تغییراتی را تجربه کرده است؟

مردم قشقایی یک جامعهٔ روستایی و سنتی است که در آن الگوهای خویشاوندی و قومی نقش مهمی را بازی می‌کنند. در امر واقع وجود الگوهای خویشاوندی سنتی از شاخص‌های عمدهٔ جوامع سنتی و حتی درحال‌توسعه است. در منطقهٔ مورد مطالعه اکثر مردم با یک‌دیگر رابطهٔ نسبی یا سببی خاصی دارند به‌گونه‌ای که تمام مردم قشقایی را می‌توان از بُعد نظام قومی و قبیله به‌هم مرتبط دانست. وجود روابط چهره به چهره، همیاری و همکاری در ادوار مختلف اقتصادی و اجتماعی و حتی در مسائل متعارف روزمره، پیوندهای ازدواجی فامیلی از مشخصه‌های عمدهٔ جوامع سنتی در حوزهٔ خویشاوندی است که در مردم قشقایی نیز از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است. با این‌وجود، این الگوها امروزه تحت‌تأثیر یک‌سری عوامل و شرایط دچار دگرگونی شده و تبعات خاصی نیز برای مردم قشقایی به‌دنبال داشته است. با بررسی داده‌های به‌دست آمده در مرحلهٔ کدگذاری اولیه یا کدگذاری باز ۲۲ مفهوم به‌دست آمد. بعد از انجام عملیات کدبندی باز، در مرحلهٔ دوم کدبندی، یعنی کدبندی محوری شش مقولهٔ استخراج شد که در جدول زیر مقولات به تفکیک کدها و مفاهیم اولیه آورده شده‌اند.

جدول ۷: مقولات استخراج‌شده عمده مربوط به درک و تفسیر تغییر در نظام قومی (نگارندگان، ۱۴۰۴).
Tab. 7: Major Categories Identified Regarding the Perception and Interpretation of Change in the Ethnic System (Authors, 2025).

مقوله	مفهوم	تعداد	درصد
کاهش روابط خویشاوندی و تمایل به حفظ آن	نبود شب‌نشینی‌ها، کم‌شدن صله‌رحم، کم شدن روابط اجتماعی و فامیلی، استقلال خویشاوندی، وجود نسبی روابط، آمدورفت نسبی، کمرنگ شدن نسبی خویشاوندی، آرزوی بازگشت روابط	۲۸	۱۱/۲
نقش رسانه‌های جمعی	نقش تلویزیون، ماهواره، سرگرمی‌های رسانه‌ای، وجود اخبار و برنامه‌ها، بمباران اطلاعاتی	۱۷	۶/۸
رقابت و چشم و هم‌چشمی	چشم و هم‌چشمی، منفعت طلبی، حساسیت به زندگی همدیگر، حسادت	۱۹	۷/۶
آموزش جدید	تحصیل در مدارس خارج از مردم قشقایی، رفتن به دانشگاه جوانان، مشغولیت‌های درسی معلمین، پیدایش مشاغل غیر محلی، کارمندی در شهرهای دیگر	۱۸	۷/۲
مشغله‌های زندگی	گرفتاری‌های شغلی، تحرکات کاری، شغل‌یابی، مسائل زندگی اقتصادی، اولویت مسائل مادی، کم شدن روابط مردم، دوستی بر اساس منافع	۲۷	۱۰/۸
مهاجرت‌های شغلی	رفتن به کارگری، مهاجرت، به سایر شهرهای دیگر، کم شدن روابط فامیلی مهاجران	۱۱	۴/۴

در مرحله کدگذاری محوری مربوط به درک و تفسیر تغییرات نظام خویشاوندی، شش مقوله استخراج شدند. در ادامه به‌اختصار به هر یک از مقولات فوق پرداخته می‌شود.

کاهش روابط خویشاوندی و تمایل به حفظ آن: نظام خویشاوندی در جامعهٔ ایلی، وظیفه و نقش بسیار مهمی در همبستگی شاخه‌های ایلی با یکدیگر دارد و استواری و دوام آن، انسجام و یکپارچگی سازمان اجتماعی ایل و استمرار و بقای آن‌را تضمین می‌کند. واحدهای تولیدی فعال در ایل، بیشتر براساس همبستگی میان خویشاوندان نسبی و سببی شکل می‌گیرد و کار می‌کند. خان‌ها و کلانتران ایل قشقایی که از قشر اجتماعی برتر جامعه به‌شمار می‌آمدند، غالباً از خانواده‌های درون قشر خود، گاهی نیز از قشرهای دیگر ایل همسر اختیار می‌کردند. ازدواج میان نوازندگان، چلنگران، سلمانی‌ها و... که از پایین‌ترین قشر جامعه به‌شمار می‌رفتند، درون‌گروهی بود و گروه‌ها و قشرهای دیگر به آن‌ها زن نمی‌دادند و از آن‌ها زن نمی‌گرفتند. ازدواج در ایل قشقایی از ویژگی‌های خاصی برخوردار است. همکاری صمیمانهٔ زن با همسر خود از لحظهٔ ازدواج تا دم مرگ در امور مختلف زندگی به‌ویژه نقش زن در تولید و کارکرد اقتصادی خانواده و همچنین ایجاد پیوندهای مستحکم فامیلی و درنتیجه ایجاد تعاون در روابط اجتماعی باعث اهمیت گزینش او می‌شود. در ایل قشقایی، ازدواج تک‌همسری است و درصورتی‌که مردی چند همسر اختیار نماید، توسط جامعه طرد می‌شود و افراد ایل، این عمل را ناپسند می‌پندارند. آمار طلاق در ایل قشقایی بسیار پایین و ناچیز است؛ به‌طوری‌که ممکن است در یک طایفه در طول سالیان دراز، طلاقی اتفاق نیفتد. یکی از افراد می‌گویند:

> «اینجا زن برای ما ناموس است و از احترام خاصی بین ایل برخوردار است. کسی جرأت ندارد بد نگاهش کند و شوهر بسیار وفادار به زن است. از طرفی زن هم همه‌جوره سعی در این دارد که زندگی راحتی برای همسرش ایجاد کند. چیزی به اسم طلاق برازنده نیست.»

نقش رسانه‌های جمعی: امروزه و در دورهٔ موردمطالعه، در بین مردم قشقایی از وسایل و تکنولوژی ارتباطی در سطح وسیع استفاده می‌شود. این رسانه‌ها شامل رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی، تلفن همراه، تلویزیون و ماهواره است. در کنار آن از یک‌سری امکانات صوتی و تصویری دیگر نظیر ویدئو و سی‌دی نیز به‌وفور استفاده می‌گردد. ورود این رسانه‌ها به مردم قشقایی منشأ تغییرات بسیار زیادی بوده است. براساس مقولهٔ فوق رسانه‌های ارتباطی عوامل بسیار مهمی تلقی می‌شوند که از میزان تعاملات و ارتباطات بین مردم در قالب شب‌نشینی‌ها و سر زدن‌های مداوم گذشته و به‌قول مردم قشقایی «صله‌رحم» کاسته است. مردم قشقایی معتقدند که این رسانه‌ها باعث ایجاد سرگرمی مردم شده‌اند. یکی از افراد مورد مصاحبه خاطرنشان می‌سازد:

> «والله این قدر سرگرمی هست، هرکس شب‌ها به چیزی مشغول است، یکی به تلویزیون نگاه می‌کند، یکی هم به ماهواره؛ در قدیم جمع می‌شدیم بازی می‌کردیم. شب‌ها جمع می‌شدیم، الآن چیزهای دیگری آمده است. دیگر کسی به داستان‌ها و حکایت‌های قدیمی گوش نمی‌دهد، پای حرف‌های پیرمردها کمتر می‌نشینند، تلویزیون و ماهواره هست، حتی فامیل خیلی کم به همدیگر سر می‌زنند، سرگرمی‌ها زیاد شده، نمی‌گویم اصلاً سر نمی‌زنند، الآن هم شکر خدا روابط خوب است، اما به‌خوبی گذشته نیست.»

رقابت و چشم و هم‌چشمی: رقابت و حسادت به معنای کم‌ارزش شمردن دارایی‌ها و توانایی‌های خود و بها دادن به داشته‌ها و توانایی‌های دیگران است. کسی که چشم‌وهم‌چشمی می‌کند، اهداف و ارزش‌های خود را با آرمان‌های شخصی که ظاهراً برتر از او است، جایگزین می‌کند و برای این‌که به دیگران ثابت کند به‌اندازهٔ کافی خوب و یا بهتر از آن شخص است، وارد مسابقه‌ای خودساخته می‌شود که ریشه در حسادت فرد دارد. این پدیده درمیان مردم قشقایی همچون دیگر افراد جامعه وجود دارد. یکی از افراد مورد مصاحبه در این‌باره می‌گوید:

> «قدیم‌ها این مسائل نبود هر کسی به حق خودش قانع بود و حتی از داشته‌های دیگران نیز خوشحال می‌شد، حسادت همیشه وجود داشته و در بین ما قشقایی‌ها هم وجود داشته؛ اما زمان ما مثلاً اگر کسی ماشین می‌خرید ما خوشحال می‌شدیم که برای ما هم سود داره،

اصلاً این جوری نبود که چشم‌وهم‌چشمی وجود داشته باشد که اگر همسایهٔ من چیزی می‌خرد من هم حتماً باید برم بخرم.»

آموزش جدید: یکی دیگر از مسائلی که سبب تغییر در نظام خویشاوندی در بین قشقایی‌ها شده است آموزش و تحصیلات است. امروزه بیشتر جوانانی که دانشگاه می‌روند و در خوابگاه زندگی می‌کنند هفته‌ها و حتی ماه‌ها به خانواده و خویشاوندان خود سر نمی‌زنند. مسئله دیگری که وجود دارد این است که گاهی خانواده‌ها به خاطر مدرسه و دانشگاه فرزندان خود مجبور به مهاجرت به شهر می‌شوند که این مسئله هم باعث دوری و بی‌خبری فامیل از همدیگر می‌شود. در این‌زمینه یکی از افراد مورد مصاحبه می‌گوید:

«اینجا خیلی از جوانان ما که به دانشگاه رفتند دیگر بر نگشتند و در شهر مشغول به‌کار شدند گاهی اوقات که به آن‌ها تماس می‌گیریم که بیایند و به خانواده سر بزنند می‌گویند وقت نداریم مشغله‌مان زیاده.»

مشغله‌های زندگی: زندگی در دنیای جدید و عصر جهانی‌شدن باعث ایجاد مشغله‌ها و درگیری‌های ذهنی انسان امروز شده است مردم قشقایی هم از این مسئله مستثنی نیستند. یافتن شغل، گرفتاری‌های شغلی، مسائل اقتصادی، تجمل‌گرایی، گرایش به مادییات و ... از مسائل مهمی هستند که سبب تغییر در نظام خویشاوندی در بین قشقایی‌ها شده است. در این‌زمینه یکی از افراد مصاحبه‌شونده می‌گوید:

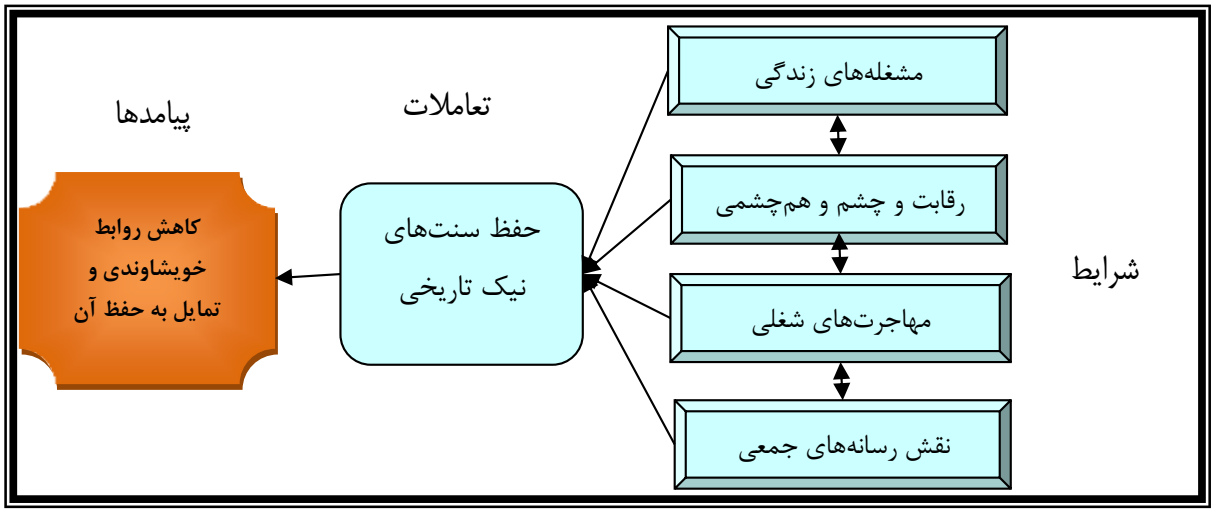
«مشکلات اقتصادی این‌قدر بالا گرفته که کسی از برادر خودش هم خبر ندارد. الآن نزدیک به یک‌سال است برادرم را ندیده‌ام و فقط تلفنی با هم صحبت می‌کنیم در شهر سرایه‌دار یک شرکت است می‌گوید نمی‌توانم حتی یک‌روز مرخصی بگیرم... .»

مهاجرت‌های شغلی: یکی از پیامدهای مهم مهاجرت و جنبهٔ تاریک آن تغییر و دگرگونی‌های ایجاد شده در نظام خویشاوندی است. جامعهٔ قشقایی نیز از این قاعده مستثنی نیست و مهاجرت‌های شغلی یکی از عوامل مهمی بوده است که سبب تغییر در نظام خویشاوندی در بین قشقایی‌ها شده است. موج مهاجرت در دهه‌های اخیر در بین مردم قشقایی سیر صعودی گرفته است و این مسئله اسباب نگرانی بزرگان قشقایی را فراهم آورده است. در این‌زمینه یکی از افراد مصاحبه‌شونده می‌گوید:

«یک‌زمانی اینجا همه خوش و خرم با هم بودند، همه مشغول دامپروری و کشاورزی بودند، الآن خیلی‌ها دام‌هایشان را فروخته‌اند و برای کار در کارخانه‌ها راهی شهر شده‌اند؛ دیگر هیچ‌چیز مثل گذشته نیست، فامیل از هم بی‌خبر هستند و هر کسی به فکر خودش است.»

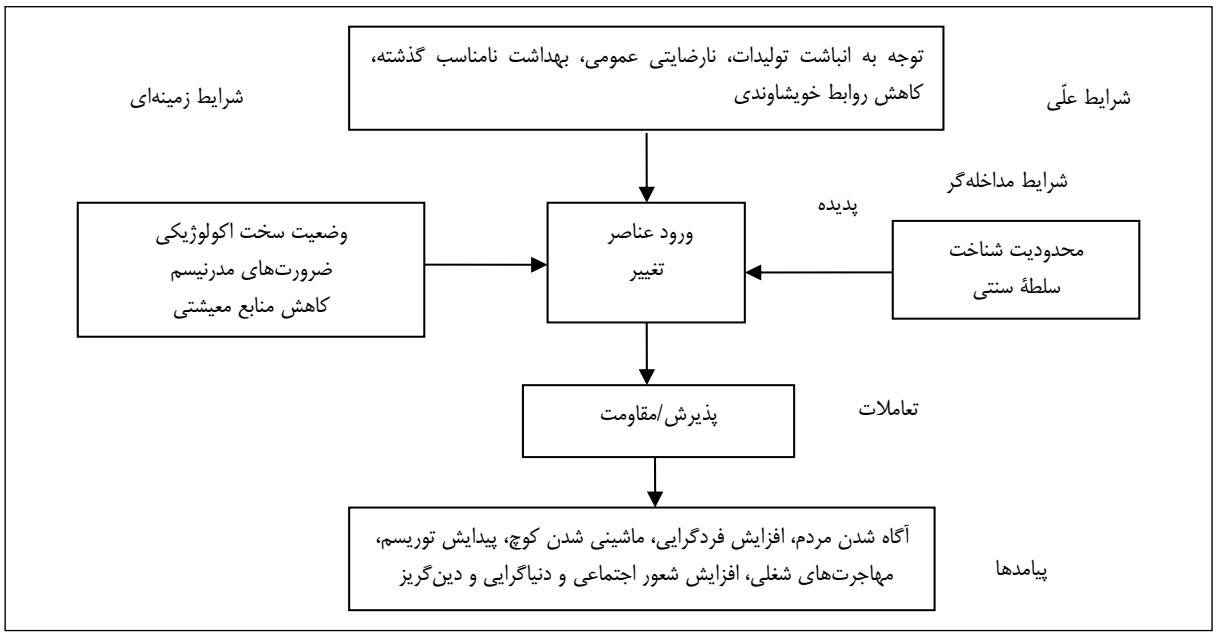
مقولات مطرح‌شدهٔ فوق نمایانگر تغییر و تحولات ایجاد شده در نظام خویشاوندی مردم قشقایی و نیز درک و ارزیابی آن‌ها از این تغییرات است. مقولهٔ محوری و هسته در این بخش از نوشتار «حفظ سنت‌های نیک تاریخی» است. این مفهوم بیانگر نوعی احساس ناخرسندی از وضعیت کنونی و تمایل به بازگشت به‌شرایط گذشته است. براساس این مفهوم مردم قشقایی ضمن یادآوری روابط گرم خویشاوندی گذشته نسبت به حفظ این روابط تا حد امکان تأکید کرده و در مقایسه با گذشته از وضعیت تحول یافته کنونی ابراز تأسف می‌کنند. میل بازگشت، به‌عنوان احساس محوری و ارزیابی اساسی مردم قشقایی از دگرگونی در نظام خویشاوندی، متأثر از یک‌سری شرایط و بسترهاست. شرایط و بسترهای مورد بحث باعث تعاملات خاص مردم قشقایی شده و پیامد مشخصی نیز به‌دنبال دارند. در ادامه به بررسی شرایط، تعاملات و پیامدهای تغییر در نظام خویشاوندی پرداخته می‌شود (ر. ک. به: شکل ۴).

با عنایت به مقولات عمده می‌توان مقولهٔ ساختاربخش و ساختارزدا را به‌عنوان نهایی‌ترین مقولهٔ هسته انتخاب کرد. این مقوله، انتزاعی‌ترین مقولهٔ هسته و پاسخ نهایی به پرسش اصلی پژوهش، یعنی تغییرات اجتماعی زندگی عشایر قشقایی است. براساس این دو مقوله مردم قشقایی با تفسیر تغییرات ایجاد شده در دنیای جدید خود تغییر را به‌مثابه امری که دارای دو پیامد ساختاربخش و ساختارزدا است درک می‌کنند. قشقایی‌ها دنیای جدید خود را که با ورود نوسازی به‌صورت جدیدی نمایان شده است را تفسیر کرده، آن‌را ارزیابی کرده و هم‌اکنون نیز درک خاصی از این پدیده دارند. آن‌ها



شکل ۴: فهم تغییر در نظام خویشاوندی به‌مثابه میل به حفظ سنت‌های نیک تاریخی (نگارندگان، ۱۴۰۴).
Fig. 4: Understanding Change in the Kinship System as a Desire to Preserve Valuable Historical Traditions (Authors, 2025).

تغییر را به‌مثابه پدیده‌ای می‌بینند که از یک طرف آن‌ها را قادر می‌سازد بر محیط اجتماعی و طبیعی خود فائق آمده و مشکلات اکولوژیکی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی خود را حل‌وفصل کنند و در جهت توسعه و ارتقای سطح زندگی خود گام بردارند. یا به‌عبارت‌دیگر به آن‌ها اجازهٔ ایجاد ساختار جدیدی متفاوت از شکل سنتی آن می‌بخشد این همان‌چیزی است که باعث استقبال از این تغییرات در بین قشقایی‌ها شده است؛ اما از طرف دیگر در کنار جنبه‌های مثبت آن، بسیاری از سنت‌ها و اعتقادات بومی آن‌ها به چالش کشیده شده است، بدین‌معنا که در معرض نابودی و از جاکندگی قرار دارند. در اینجا مردم ایل قشقایی با ابراز نگرانی و ناخرسندی، بر حفظ بسیاری از روش‌های سنتی خود تأکید دارند. تفسیر مردم قشقایی از تغییر به‌عنوان امری ساختاربخش و ساختارزدا بیانگر تصوری دو گانه است که در قالب فرصت/چالش میان سنت و مدرنیته مطرح است. چالش مذکور با این‌وجود، به نفع تسلط تغییر و شیوهٔ زندگی جدید است.



شکل ۵: مدل نهایی نظریه زمینه‌ای درک تغییرات به‌مثابه فرصت/چالش (نگارندگان، ۱۴۰۴).
Fig. 5: Final Grounded Theory Model of Understanding Change as an Opportunity/Challenge (Authors, 2025).

براساس مدل فوق می‌توان گفت که تغییرات اجتماعی در عشایر قشقایی تحت‌تأثیر یک‌سری شرایط خاصی بوده است. این شرایط در سه دسته طبقه‌بندی‌شده‌اند که عبارتنداز: شرایط علّی، شرایط بستری و شرایط مداخله‌گر. در این بررسی شرایط علّی عبارتنداز: اقتصادی، بهداشتی، مسائل رفاهی و تحرک. شرایط مداخله‌گر نیز شامل سلطهٔ سنتی، محدودیت شناخت هستند. به‌علاوه مشکلات اکولوژیکی نیز در شرایط بستری طبقه‌بندی می‌شود. شرایط مذکور به‌طور کلی و در امتداد با یکدیگر باعث شدند که پدیده‌ای به‌نام تغییر شده است. با تغییرات اجتماعی در زندگی عشایر، مردم قشقایی در برابر آن استراتژی‌های خاصی را اتخاذ کردند. تعامل مذکور را می‌توان در قالب پذیرش فرآیند تغییر از یک‌طرف و مقاومت از آن از طرف دیگر در قالب یک پیوستار ارزیابی مثبت و ارزیابی منفی از عناصر تغییر اجتماعی دسته‌بندی کرد. در مواجهه با تغییرات اجتماعی، قشقایی‌ها به دو گونهٔ متفاوت با آن تعامل پیدا کرده و یا دو طیف استراتژی در برابر آن به‌کار بردند. این دو شیوهٔ تعامل یا استراتژی از پذیرش عملی تا ارزیابی منفی و مقاومت را شامل می‌شود. بدین‌معنا که قشقایی‌ها ضمن تأکید بر نقش و اهمیت عناصر جدید در توسعهٔ ابعاد متفاوت زندگی آنان، نسبت به از بین رفتن شیوه‌ها و روش‌های زندگی سنتی خود ابراز نگرانی کرده و نسبت به عناصر جدید با رویکردی محافظه‌کارانه و مشروط به همگرایی با اعتقادات و باورهای سنتی خود نگاه می‌کنند. مسئله اساسی عشایر از دیدگاه مردم‌شناسی این است که عشایر در مسیر تحول تاریخی به‌صورت قشری ضعیف و محروم از دستاوردهای تمدن جدی به زندگی سنتی خود ادامه داده‌اند. این قشر محروم را باید دریافت.

۶. نتیجه‌گیری

قشقایی‌ها به‌عنوان یکی از طوایف تأثیرگذار در ایران در چند دههٔ گذشته تغییرات اجتماعی بسیاری را تجربه کرده‌اند. جامعهٔ قشقایی که زندگی عشایری مبتنی‌بر اقتصاد دامداری و گله‌داری با دو بار کوچ در سال داشتند، اکنون سبک زندگی خود را به کلی تغییر داده و جمعیت زیادی از آن‌ها در شهرهای مختلف ایران ساکن شده‌اند. اگرچه هویت قبیله‌ای آن‌ها تقریباً دستخوش دگرگونی شده است، اما هنوز بخش بزرگی از جمعیت آن‌ها خود را «قشقایی» می‌دانند و به آداب‌ورسوم گذشته خود پایبند هستند و آرزوی بازگشت به دوران گذشته دارند. عمده‌ترین نتایج پژوهش عبارت بودنداز:

۱) تغییر در شیوهٔ معیشت: برای بررسی تغییرات در شیوهٔ معیشت بعد از انجام عملیات کدبندی باز، در مرحلهٔ دوم یعنی کدبندی محوری، مفاهیم مشترک و مشابه از نظر معنایی در قالب پنج مقولهٔ عمده (کاهش منابع معیشتی، گسترش بخش غیر دامداری، محوری بودن دولت، پذیرش تغییرات و توجه به انباشت تولیدات) طبقه‌بندی شدند. در مرحلهٔ کدگذاری گزینشی «تغییرات اقتصادی نوین» به‌عنوان مقولهٔ محوری یا هستهٔ گزینش گردید. این تغییرات با مطالعات صورت‌گرفته (پیشینهٔ پژوهش) تا حدودی هم‌راستا می‌باشد؛ به‌عنوان نمونه، قرخلو (۱۳۸۶) در پژوهشی نشان‌داد که مهاجرت به شهرها باعث تغییر در شیوهٔ معیشت ایل قشقایی شده است. در همین راستا، هافمن (۲۰۱۳) نیز در پژوهشی نشان‌داد که عشایر تلاش می‌کنند تا قادر به حفظ معیشت و وضعیت درآمدی خود در جهانی باشند که روش زندگی آن‌ها را عقب‌افتاده و غیرمنطقی می‌داند و امروزه درک و فهم کافی و کامل دربارهٔ حقیقت نظام‌های دامداری و شبانی امری لازم و ضروری است.

در تحلیل تغییرات در شیوهٔ معیشت و پذیرش تغییرات اقتصادی نوین در ایل قشقایی می‌توان گفت اقتصاد جامعهٔ ایل قشقایی از یک اقتصاد بسته به‌سمت اقتصادی صنعتی تغییر شکل پیدا کرده است. در اقتصاد بسته فقط مصرف مهم و موردتوجه بود و شیوهٔ بهره‌برداری خانوادگی و خانواده به‌عنوان اصلی‌ترین واحد تولید محسوب می‌گردید. قشقایی‌ها باوجود برخورداری از تکنولوژی ساده و ابتدایی و رابطهٔ ضعیف و منفصل با طبیعت تابع مقتضیات و قهر طبیعت بودند. تقسیم کار آن‌ها ابتدایی و طبیعی و مبتنی‌بر سن و جنس بود و نوع معیشت غالب آن‌ها دامداری بود که در این شیوهٔ معیشت مراتع نقش تعیین‌کننده‌ای داشتند. می‌توان استنباط کرد که اقتصاد عشایر از گله‌داری به سمت‌وسوی دامپروری صنعتی حرکت کرده است و صنایع‌دستی نیز به‌سمت صنایع ماشینی تغییر رویه داده است؛ ازجمله تغییرات اقتصادی در زندگی عشایر قشقایی، انبوه‌سازی است. باوجود این، عشایر امروزی علاقه‌مند هستند به‌جای تولید مواد لبنی که زحمت

زیاد و درآمد کمی دارد، فرآورده‌های گوشتی به‌صورت انبوه تولید کنند. یکی دیگر از ویژگی‌های تغییرات در زندگی عشایر امروزی قشقایی تطابق با اقتصاد مدرن (حرکت از تطابق با محیط به‌سمت تطابق با اقتصاد نوین) است. عشایر قشقایی گرچه در گذشته مقهور طبیعت بودند، اما اکنون بر اثر پیشرفت تکنولوژی بر طبیعت غلبه یافته و شیوهٔ معیشت خود را تغییر داده‌اند.

تغییرات صورت‌گرفته در شیوهٔ معیشت و پذیرش تحولات اقتصادی نوین درمیان ایل قشقایی براساس مبانی نظری پژوهش نیز قابل تفسیر می‌باشد. از دیدگاه سپانوس دانفی (۲۰۱۹) تغییرات در طول زمان رخ می‌دهد و اغلب پیامدهای عمیق و بلندمدتی برای جوامع دارد. لیخت (۲۰۱۹) بر این باور است که تغییر اجتماعی، تغییر چشمگیر ساختار اجتماعی و الگوهای فرهنگی در طول زمان است. اولودل (۲۰۲۰) نیز تغییر اجتماعی را به‌عنوان یک ویژگی همه‌جا حاضر و ضروری واقعیت اجتماعی توصیف می‌کند که ازطریق آن می‌توان تکامل جوامع انسانی و دگرگونی اجزاء، ساختارها، فرآیندها و نهادهای اساسی اجتماعی را توضیح داد. از دیدگاه ماتریالیسم تاریخی، مارکس توضیح داد که نیروی محرکهٔ اصلی تغییر جامعه، روابط اقتصادی است. به عقیدهٔ مارکس، همهٔ روابط و ساختارهای اجتماعی اعم‌از: دین، سیاست، فرهنگ و حتی جوامع و نیز تغییراتی که در آن‌ها رخ می‌دهد توسط فعالیت‌ها و روابط اقتصادی جمعی تعیین می‌شد. برای مارکس، همهٔ تحولات اجتماعی حول موقعیت متفاوت مردم در رابطه با «وسایل تولید» و مبارزهٔ مستمر برای منابع اقتصادی کمیاب جامعه می‌چرخید؛ از این‌رو، تغییر از عصری به عصر دیگر جامعه، ناشی از مبارزهٔ مستمر طبقاتی از مردم برای کسب منابع اقتصادی است که درنهایت به زوال آن عصر و جایگزینی مرحلهٔ دیگری از زندگی اقتصادی و اجتماعی که پیشرفته‌تر است، می‌انجامد.

۲) تغییر در نظام قشربندی اجتماعی: برای بررسی تغییرات در نظام قشربندی اجتماعی بعد از انجام عملیات کدبندی باز، در مرحلهٔ دوم یعنی کدبندی محوری، مفاهیم مشترک و مشابه از نظر معنایی در قالب شش مقولهٔ عمده (سلطهٔ ایلخان، خوانین و کلانتران، نارضایتی عمومی، آگاه شدن مردم، ورود دولت، آموزش مدرن و افزایش فردگرایی) طبقه‌بندی شدند. در مرحلهٔ کدگذاری گزینشی «آزادی از قید خوانین» به‌عنوان مقولهٔ محوری یا هستهٔ گزینش گردید. این تغییرات تا حدودی با پیشینهٔ پژوهش هم‌راستا می‌باشد؛ به‌عنوان نمونه، نظری و یزدان‌پناه (۱۳۹۸) در پژوهشی نشان‌دادند که ساختار سیاسی-اجتماعی ایل قشقایی به‌گونه‌ای سلسله‌مراتبی در پاسخ به نیازهای ایل بوده است و ساختار قدرت در آن نه لزوماً براساس قدرت معطوف به خشونت حاکمان و زور محض رؤسای ایل، بلکه براساس نمادها، مناسک و آداب‌ورسوم سامان‌یافته است. رجایی‌دستغیب و همکاران (۱۴۰۰) نیز در پژوهشی نشان‌دادند که محمدرضا شاه با کمک انگلیس و آمریکا بعد از کودتای ۲۸ مرداد، توانست ایلخانی را در ایل قشقایی برچیند و ساختار ایل را نابود کند. همچنین صیادی و همکاران (۱۴۰۳) و نیازی و همکاران (۱۴۰۲) نیز به‌نوعی در مطالعات خود به تغیرات اجتماعی در ساختار و نظام قشربندی اجتماعی در ایل قشقایی پرداخته‌اند. در تحلیل نهایی می‌توان گفت از نظر قشربندی اجتماعی، نظام سلسله‌مراتبی در جامعهٔ قشقایی از عصر رضاشاه به‌بعد کاملاً به‌هم ریخته است. در گذشته امکان رقابت در این جامعه کمتر بود و آن‌چه جایگاه افراد را در سیستم طبقاتی اجتماعی تعیین می‌کرد اصل و نسب و نظام پدرتباری، حاکمیت و سلطه داشت. بسته به این‌که تیره، طایفه و نسب فرد از کدام دودمان است، جایگاه طبقاتی او تعیین و موقعیت اجتماعی‌اش تعیین می‌شد. به‌علاوه فقدان رقابت و تنوع شغلی موجب‌شده بود پایگاه شغلی و منزلت اجتماعی در بین قشقایی‌ها خیلی پایین و در عین‌حال ثابت بماند. تودهٔ قشقایی‌ها اغلب شغل ثابت و پایگاه شغلی پایینی در نظام سلسله‌مراتب شغلی در اختیار داشتند؛ یعنی عموماً دامدار بودند. در سلسله‌مراتب بالاتر ایلی کلانتران، خوانین، کدخدایان، ریش‌سفیدان و گروه‌های اجتماعی مطرود و نیمه‌مطرود حضور داشتند. وقوع انقلاب اسلامی آخرین ضربه را بر پیکرهٔ بی‌جان خان‌سالاری در ایلات وارد کرد. با تحکیم و تثبیت قدرت دولت مرکزی، به‌تدریج قدرت کلانتران طوایف در مناطق قشقایی از بین رفت و آن‌هایی که به نظام پهلوی وابستگی‌هایی داشتند، اعتبار خود در را مناطق ایلی و محافل انقلابی از دست دادند. به‌طورکلی می‌توان گفت ظهور دولت مدرن، بروکراسی، نظام آموزشی نوین و آگاهی مردم ازجمله عوامل مهمی بودند که باعث دگرگونی در نظام قشربندی ایل قشقایی گردید.

به عقیدهٔ نظریه‌پردازان مکتب تضاد، تغییر اجتماعی ازطریق نبرد مداوم بین طبقات اجتماعی برای کنترل منابع و پیگیری منافع آن‌ها، رخ می‌دهد، زیرا طبقات زیردست وضعیت موجود را به چالش می‌کشند و برای جامعه‌ای عادلانه‌تر تلاش می‌کنند. در این چارچوب، مارکس زیرساخت‌های مادی (اقتصادی) را تعیین‌کنندهٔ نظام اجتماعی می‌داند که در بطن جامعه اتفاق می‌افتد. مارکس در فرمول‌بندی گزارهٔ خود درمورد فرآیند تضاد، بر دسترسی نابرابر به منابع تأکید می‌کند. این مسئله، حذف گروهی را ایجاد می‌کند که از یک‌سو خود را به‌عنوان طبقهٔ مسلط و از طرف دیگر طبقهٔ زیردست قرار می‌دهد. علاوه‌بر این، مارکس می‌گوید که کسانی که تابع (زیردست) هستند، با زیر سؤال بردن الگوی توزیع نابرابر منابع، نگران منافع جمعی خود بر سر تسلط گروه خواهند بود. نتیجهٔ ازهم‌گسیختگی روابط بین گروه مسلط و گروه تابع به‌دلیل تمایل بیگانگی ایجاد شده توسط گروه مسلط نسبت به گروه تابع است. در این شرایط، طبقهٔ زیردست با ایجاد وحدت ایدئولوژیک، نظام جاری را زیر سؤال می‌برد و ازطریق رهبری جمعی در برابر طبقهٔ مسلط «مقاومت» انجام می‌دهد. این همان‌چیزی است که باعث دوقطبی شدن بین این دو طبقه می‌شود که طولانی‌مدت است. برخلاف مارکس، وِبِر بر نظریهٔ تضاد از منظر ساختار ایدئولوژیک تأکید دارد. ماکس وبر در مشاهدهٔ روند تضاد بین طبقهٔ مسلط و طبقهٔ زیردست به مفهوم کلیدی عقلانیت صوری اشاره می‌کند. در این مورد، وبر نمونه‌ای از فرآیند بوروکراتیزاسیون را که در نهادهای سیاسی دسته‌بندی می‌کند، ارائه می‌دهد. به گفتهٔ وی، بوروکراسی اختیارات مختلفی دارد و به سه نظام اقتدار سنتی، کاریزماتیک و عقلانی-قانونی تقسیم می‌شود. از میان سه نظامِ اقتدار، اقتدار عقلانی-قانونی تنها در جامعهٔ مدرن غربی می‌تواند توسعه یابد و تنها در این نظام اقتدار عقلانی-مشروع است که بوروکراسی مدرن می‌تواند به‌طور کامل توسعه یابد. البته این با بوروکراسی‌ها در جهان‌های دیگر متفاوت است، جایی‌که اقتدار کاریزماتیک یا سنتی مانع توسعهٔ نظام‌های حقوقی عقلانی و بوروکراسی‌های مدرن می‌شود.

۳) ماشینی‌شدن کوچ (تغییر در حمل‌ونقل و نحوهٔ کوچ): برای بررسی تغییرات در تغییر در حمل‌ونقل و نحوهٔ کوچ بعد از انجام عملیات کدبندی باز، از نظر معنایی در قالب پنج مقولهٔ عمده (حفظ آداب کوچ‌نشینی، وضعیت سخت اکولوژیکی، کوتاه‌شدن مسیرهای کوچ، ماشینی‌شدن کوچ و پیدایش توریسم) طبقه‌بندی شدند. در مرحله کدگذاری گزینشی «پیدایش تکنولوژی حمل‌ونقل و تسهیل در کوچ‌نشینی» به‌عنوان مقولهٔ محوری یا هستهٔ گزینش گردید. این تغییرات با پیشینهٔ پژوهش تا حدودی هم‌راستا می‌باشد؛ به‌عنوان مثال، طهماسبی و همکاران (۱۳۹۴) در پژوهشی نشان‌دادند که «سست‌شدن ارزش‌های زندگی کوچ‌نشینی»، «رواج فرهنگ مصرف‌گرایی» و «گرایش به سبک زندگی شهری» در شکل‌گیری و انتخاب الگوها و راهبردهای اتّخاذشده توسّط عشایر ایفای نقش کرده و درنهایت چالش‌ها و فرصت‌هایی را پدید آورده‌اند. جهانگیری و مرادی (۱۳۸۸) در مطالعه‌ای نشان‌دادند که جامعهٔ عشایری ایران دستخوش تحولات گسترده گردیده و نمود عینی و اصلی این تحولات، شتاب روزافزون در اسکان و یکجانشینی و تغییر الگوی زیست است. وارنوم و گروسمن (۲۰۱۷) نیز در پژوهشی فشارهای محیطی خاصی را شناسایی کردند که تغییراتی را در روان‌شناسی برمی‌انگیزد و درنتیجه دقت بیشتری را در پیش‌بینی تغییرات فرهنگی خاص براساس تغییرات در شرایط اکولوژیکی ممکن می‌سازد.

ماشینی‌شدن کوچ با افزایش دسترسی به حمل‌ونقل سریع همراه شده است. به این‌معنا که اگر زمانی برای حمل‌ونقل وسایل زندگی و چادرها و همچنین دام‌ها از حیوانات بارکش استفاده می‌شد، امروزه از کامیون‌های شهری به‌صورت اجاره‌ای و یا شخصی استفاده می‌شود و این مهم از تلف شدن دام‌ها به خاطر طولانی بودن مسیرها جلوگیری می‌کرد و از طرفی مدیریت بهینهٔ محصولات دامی به‌همراه داشت. بررسی تغییر در نظام ارتباطات و حمل‌ونقل در عشایر قشقایی و تغییرات آن نشان از یک فرصت و راهبرد موردقبول برای عشایر قشقایی است. از طرف دیگر درک، تفسیر و ارزیابی عشایر از پیامدهای این تغییرات مثبت برآورد می‌شود. قشقایی‌ها امروزه بخشی از کوچ خود را با اتومبیل و کامیون انجام می‌دهند و فقط افراد بالغ پای پیاده گله را همراهی می‌کنند و سایر اعضای خانواده ایل با اتومبیل سفر می‌کنند. جایگزینی وسایل موتوری و کم‌شدن تعداد حیوانات باربر هزینه‌های سنگینی را برای خانواده‌های بدون ماشین تحمیل می‌کند؛ و از طرفی هم، این وسایل یک نوع وابستگی جدید در ارتباط با شهرها ایجاد نموده است. به‌طور خلاصه رواج روزافزون کوچ ماشینی

در بین قشقایی‌ها موجب تسریع و تسهیل کوچ و به‌هم خوردن تقویم کوچ و درنهایت حضور زودهنگام در قلمروهای استقرار و چرای قبل از موعد مراتع و حذف دورهٔ میان‌بند شده است.

۴) تغییر در ازدواج و خویشاوندی: برای بررسی تغییرات در ازدواج و خویشاوندی از نظر معنایی در قالب شش مقولهٔ عمده (کاهش روابط خویشاوندی و تمایل به حفظ آن، نقش رسانه‌های جمعی، مهاجرت‌های شغلی، آموزش جدید، مشغله‌های زندگی و رقابت و چشم و هم‌چشمی) طبقه‌بندی شدند. در مرحلهٔ کدگذاری گزینشی «حفظ سنت‌های نیک تاریخی» به‌عنوان مقولهٔ محوری یا هستهٔ گزینش گردید. این تغییرات با پیشینهٔ پژوهش تا حدودی هم‌راستا می‌باشد؛ به‌عنوان مثال، رحیمی‌جابری (۱۳۹۴) در پژوهشی نشان‌داد که نظام عشایری قشقایی دارای تاریخی کهن است که در جهت شرایط زندگی کوچ‌نشینی شکل گرفته است. خانواده، کوچک‌ترین واحد اجتماع و هستهٔ اصلی ایل است که نظام طبقاتی حاکم‌بر آن در امر ازدواج، نقش مهمی ایفا می‌کند. مرد دارای اقتدار و تصمیم‌گیرندهٔ نهایی است و زن نیز در عین تابعیت، نقش تعیین‌کننده‌ای در مدیریت امور خانواده دارد. خانواده به‌ظاهر مستقل، اما نفوذ گروه‌های خویشاوند در ابعاد و جنبه‌های مختلف آن کاملاً مشهود است. نویسنده در پایان، نتیجه می‌گیرد که خانواده در نزد ایل قشقایی از لحاظ ساختاری، گسترده، تک همسر، پدرسالار و درون همسر (ازدواج درون‌گروهی) است. شبان‌پیشه (۱۳۹۴) نیز در پژوهشی نشان‌داد که اعتقادات دینی و آداب‌ورسوم و روابط خویشاوندی در بین عشایر تا حدی تضعیف شده است که تضعیف این عوامل به‌دلیل ورود رسانه‌ها، ارتباطات برون طایفه‌ای و فرصت‌های شغل‌یابی جدید می‌باشد. اینگلهارت (۲۰۱۸) در پژوهشی نشان‌داد که در دهه‌های اخیر، افزایش سطح امنیت اقتصادی و فیزیکی، ارزش‌ها و انگیزه‌های انسانی را تغییر داده و درنتیجه جوامع را متحول کرده است. ناامنی اقتصادی و فیزیکی منجر به بیگانه‌هراسی، همبستگی قوی درون‌گروهی، سیاست اقتدارگرایانه و پایبندی سخت به هنجارهای فرهنگی سنتی می‌شود. برعکس، شرایط امن منجر به تحمل بیشتر گروه‌های بیرونی، گشودگی نسبت به ایده‌های جدید و هنجارهای اجتماعی برابرتر می‌شود. از دیدگاه وی مدرنیزاسیون سطوح امنیتی حاکم را افزایش می‌دهد و تغییرات فرهنگی فراگیر را در کشورهای توسعه‌یافته ایجاد می‌کند.

پارسونز فرآیندهای تغییر اجتماعی در درون نظام اجتماعی را با ترسیم نمونه‌هایی از نظام خانواده به تصویر می‌کشد. خانواده به‌طور ذاتی ازطریق چرخهٔ زندگی افرادی که اعضای آن هستند، دستخوش تغییرات می‌شود. فرآیندهای تولد، بلوغ، بزرگ‌سالی، پیری و مرگ درونی در سیستم خانواده هستند و هر یک پیامدهای اجتماعی را به‌دنبال دارد که نیازمند تغییر و تعدیل جدید در نقش‌های خانوادگی، شغل، اقتدار، موقعیت و همچنین ارزش‌ها و باورهای خانواده است. اعضای آن مکانیسم اجتماعی‌شدن کودک برای این روند تداوم و تغییر در خانواده بسیار مهم است. ارزش‌های سیستم را در شخصیت کودک حک می‌کند، اما با بزرگ‌تر شدن کودک، ارزش‌های دیگری از سیستم‌های بزرگ‌تر جامعه نشأت می‌گیرد. نقش‌ها و انتظارات جدید در زندگی بزرگ‌سالی ممکن است همیشه با نقش‌های کودک هماهنگ نباشد و بنابراین سیستم خانواده فرآیندی درونی از ثبات و تغییر دارد. از این‌منظر عوامل جامعه‌پذیری مانند: خانواده، نظام آموزشی و رسانه‌ها نقش بسیار مهمی ایفا می‌کنند و باعث تغییر نقش‌ها در طول زمان می‌شوند. برخی از ارزش‌ها فراموش می‌شوند و ارزش‌های جدیدی جایگزین می‌شوند، روابط عاطفی کم‌رنگ می‌شوند و روابط رسمی جایگزین می‌شوند که این عوامل به‌نوبه خود باعث ایجاد تغییرات در نظام خویشاوندی و خانواده می‌شود.

۶-۱. پیشنهادهای پژوهش

۱) ایجاد تسهیلات در مناطق عشایری در جهت کاهش مهاجرت به شهرها و به‌نوعی تشویق بر فعالیت در روستاها؛

۲) پیشنهاد می‌شود با کمک به افزایش میزان صنایع‌دستی در کنار فعالیت‌های کشاورزی درآمد روستاییان بهبود یابد؛

۳) مدیریت بهینهٔ دام در مرتع عشایری و توازن بین مرتع عشایری و میزان دام. از آنجا که غالب هر جامعهٔ عشایری را دام بومی تشکیل می‌دهد که دارای راندمان تولید کمّی نسبت به دام‌های با نژاد اصلاح‌شده است. پیشنهاد می‌شود با

حمایت دامداران و ایجاد تسهیلات لازم در جهت استفاده از دام‌های با راندمان تولید بالاتر در منطقه سبب افزایش درآمد بهره‌برداران و کاهش فشار ناشی از وارد کردن واحد دامی بیشتر به مراتع شود؛

۴) تکه‌تکه بودن زمین‌ها از دیگر علل کمّی درآمد روستاییان و مهاجرت آنان است که پیشنهاد می‌شود طرح‌های یکپارچه‌سازی زمین‌ها اقدامات لازم برای حل این مشکل انجام شود؛

۵) از آنجایی‌که سرمایه‌گذاری دولت در بخش کشاورزی به‌دلیل ماهیت خاص این بخش محدود است، توجه بخش خصوصی به بخش کشاورزی به‌دلیل توانایی بالقوه این بخش در افزایش تولید و رشد اقتصادی از راه سرمایه‌گذاری در امور گوناگون ضروری به‌نظر می‌رسد؛

۶) پیشنهاد می‌شود با ایجاد زمینه‌های اشتغال و درآمد برای جوانان و زنان علاوه‌بر بهبود وضعیت اقتصادی خانوارها، نرخ بیکاری در بین خانوارهای عشایری کاهش داد.

سپاسگزاری

در پایان نویسندگان برخود لازم می‌دانند که از داوران ناشناس نشریه با نظرات ارزشمند خود به غنای متن مقاله افزودند، قدردانی نمایند.

درصد مشارکت نویسندگان

این مقاله مستخرج از رسالهٔ نویسندهٔ اول به راهنمایی نویسندهٔ دوم و مشاورهٔ نویسندهٔ سوم بوده است؛ برهمین اساس گردآوری مطالب توسط نویسندهٔ اول و نگارش آن تحت نظارت نویسندگان دوم و سوم بوده است.

تضاد منافع

نویسندگان ضمن رعایت اخلاق نشر در ارجاع‌دهی و دقیق بودن آن در متن و انتهای مقاله، نبود تضاد منافع را اعلام می‌دارند.

پی‌نوشت

1. Ilyas
2. Yembuu
3. Guha & Ismail
4. Hoffman
5. Spanos Dunfey
6. Leicht
7. Oludele
8. Odunaike
9. Ololube
10. De la Sablonniere
11. Comte
12. Spencer
13. Pareto
14. Marx & Engels
15. Durkheim & Parson
16. Akujobi & Jack
17. Wahab
18. Plato
19. Splenger
20. Sorokin
21. Wagner
22. Marquis
23. Pizer & Travers
24. Schneiderman

25. Thomas & Veno
26. Breakwell & Lyons
27. Crockett & Silbereisen
28. Silbereisen & Tomasik
29. Blackwood
30. Tajfel & Turner
31. Sidanius & Pratto
32. Runciman
33. de la Sablonnière
34. Benet-Martínez & Haritatos
35. Amiot
36. Breakwell
37. Jost
39. Steele
39. Goodwin
40. Feldman & Laland
41. Laland
42. Pinquart & Silbereisen
43. Greenfield
44. Sanzgiri & Gottlieb
45. Reichers
46. Tucker
47. Elliott

کتابنامه

- جهانگیری، جهانگیر؛ و مرادی، گلمراد، (۱۳۸۸). تحلیل مکانی و جمعیتی نظام عشایری استان کهگیلویه و بویراحمد و ارایه طرح‌ها و الگوهای مناسب برای توسعهٔ پایدار منابع طبیعی و ساماندهی مکان‌های عشایری. مجله علمی آمایش سرزمین، ۱(۱): ۱۲۰-۸۹. https://jtcp.ut.ac.ir/article_20010.html
- حاجی‌ناصری، سعید؛ و یزدان‌پناه، میلاد، (۱۴۰۰). تبیین جامعه‌شناختی- نهادی آموزش عشایری در ایران: مطالعه موردی ایل قشقایی. فصلنامه سیاست، ۵۱(۲): ۴۶۰-۴۳۵. https://doi.org/10.22059/jpq.2021.83354
- حیدری، آرمان؛ بهشتی، سید صمد؛ و نراقی‌منش، مسلم، (۱۴۰۲). عوامل فرهنگی-روان‌شناختی مرتبط با نگرش نسبت به گذارهای اجتماعی (مورد مطالعهٔ دانش‌آموزان مقطع متوسطهٔ دوم شهر یاسوج). پژوهش‌های جامعه‌شناسی معاصر، ۱۲(۲۲): ۴۱-۷۲. https://doi.org/10.22084/csr.2023.25472.2043
- رحیمی جابری، اعظم. (۱۳۹۴). جامعه‌شناسی تاریخی نظام خانواده در ایل قشقایی. تحقیقات تاریخ اقتصادی، ۴(۲): ۹۳-۱۱۰. https://economichistory.ihcs.ac.ir/article_2003.html?lang=fa
- رستم مراددوقزلو، حمیدرضا؛ قربانی، مهدی؛ حمیدرضا، ناصری؛ طویلی، علی؛ و جلیلیان، سارا، (۱۴۰۵). واکاوی ظرفیت سازگاری عشایر قشقایی در رویارویی با تغییر اقلیم در مرتع‌های میان‌بند شهرستان شیراز. مجله پژوهش‌های راهبردی در علوم کشاورزی و منابع طبیعی، ۱۱(۱): ۷۷-۹۲. https://doi.org/10.22047/srjasnr.2025.524809.1132
- سازمان امور عشایر ایران، (۱۳۹۱). آئین‌نامه ساماندهی عشایر ایران. انتشارات آیندگان با همکاری سازمان امور عشایر ایران.
- صیادی، محمدرضا؛ فولادی دوقزلو، مهین؛ و عوض‌پور، لیلا، (۱۴۰۳). ارائهٔ مدل مفهومی تاب‌آوری نظام‌های اجتماعی- اکولوژیک ایل قشقایی در شهرستان آباده. حکمرانی منابع طبیعی، ۱(۲): ۱۳۵-۱۵۰. https://doi.org/10.22059/jnrg.2024.382117.1016
- عباس‌زاده، محمد، (۱۳۹۱). «تأملی بر اعتبار و پایایی در پژوهش‌های کیفی». جامعه‌شناسی کاربردی، ۲۳ (۴۵): ۱۹-۳۴. https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.20085745.1391.23.1.2.5
- قلی‌پور، سیاوش؛ مرادخانی، همایون؛ و سلیمانی، کاوه، (۱۴۰۱). تغییرات اجتماعی ایل ترکاشوند در بستر تاریخ معاصر. پژوهش‌های جامعه‌شناسی معاصر، ۱۱(۲۱): ۱۴۱-۱۶۶. https://doi.org/10.22084/csr.2022.25390.2038
- کرمی، حمیدرضا؛ دریکوندی، فیروز، (۱۳۹۵). بررسی اثرات- اقتصادی- اجتماعی اسکان عشایر بر خانوارهای

اسکان‌یافته در استان لرستان. روستا و توسعه، ۱۹(۳): ۱-۲۴. https://doi.org/10.30490/rvt.2016.59468

- منصوری، فریبا. (۱۳۹۱). «بررسی تأثیرات طرح اسکان عشایر بر وضعیت اقتصادی-اجتماعی خانوارهای ایل قشقایی؛ (مطالعه موردی: کانون اسکان گودگپ در شهرستان شیراز)». پایان‌نامهٔ کارشناسی‌ارشد، دانشگاه بیرجند، دانشکده ادبیات و علوم انسانی (منتشرنشده).

- نظری، علی‌اشرف؛ و یزدان‌پناه، میلاد، (۱۳۹۸). ساخت سیاسی-اجتماعی ایل و بازنمایی سازوکارهای مشروعیت‌بخش قدرت: مطالعهٔ موردی ایل قشقایی. فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران، ۱۲(۲): ۱۸۳-۲۱۰. https://doi.org/10.22035/jicr.2019.1893.2478

- نیازی، معصومه؛ فیض‌اللهی، علی؛ و رضایی‌نسب، زهرا، (۱۴۰۲). بازسازی معنایی تغییرات زیست‌جهان عشایری در گذار به زندگی شهری(مورد مطالعه: ایل خزل)، مطالعات برنامه ریزی قلمرو کوچ‌نشینان، ۳(۱): ۱۴۷-۱۶۲. https://doi.org/10.22034/jsnap.2023.403661.1070

- هومن، حیدرعلی، (۱۳۹۸). راهنمای عملی پژوهش کیفی. چاپ هشتم، تهران: سمت.

References

- Abbaszadeh, M. & Abbaszadeh, M., (2012). Validity and reliability in qualitative researches. *Journal of Applied Sociology,* 23(1): 19-34. https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.20085745.1391.23.1.2.5 (In Persian)

- Akujobi, C.T & Jack, J., (2017). Social Change and Social Problems. In: Abasiekong, E.M, Sibiri, E.A, Ekpenyong, N.S (eds.) *Major Themes in Sociology: An Introductory Text*. pp 491-526. Benin City, Mase Perfect Prints.

- Amiot, C. E., De la Sablonniere, R., Terry, D. J. & Smith, J. R., (2007). Integration of social identities in the self: Toward a cognitive-developmental model. *Personality and social psychology review,* 11(4), 364-388.https://doi.org/10.1177/1088868307304091

- Benet-Martínez V. & Haritatos J. (2005). Bicultural identity integration (BII): components and psychosocial antecedents. *J. Pers.,* 73: 1015–1050. https://doi.org/10.1111/j.1467-6494.2005.00337.x

- Blackwood L., Livingstone A. G. & Leach C. W., (2013). Regarding societal change. *J. Soc. Polit. Psychol.,* 1: 105–111. Https://doi.org/10.5964/jspp.v1i1.282

- Breakwell G. M., (1986). *Coping with Threatened Identities.* London: Methuen.

- Comte, A., (1929). *Système de politique positive* (Vol. 48). M. Giard & É Brière.

- Crockett L. J. & Silbereisen R. K. (Eds.). (2000). *Negotiating Adolescence in Times of Social Change.* Cambridge: Cambridge University Press.

- De la Sablonniere, R., (2017). Toward a psychology of social change: A typology of social change. *Frontiers in psychology,* 8: 397. https://doi.org/10.3389/fpsyg.2017.00397

- Durkheim, E., (2018). The division of labor in society. In: *Social stratification* (pp. 217-222). Routledge.

- Elliott, A. & Bryan, T., (2001). *Profiles in Contemporary Social Theory.* London and Thousand Oaks: Sage Publication.

- Feldman, M. W. & Laland, K. N., (1996). Gene-culture coevolutionary theory. *Trends in ecology & evolution,* 11(11): 453-457. https://doi.org/10.1016/0169-5347(96)10052-5

- Gholipour, S., Moradkhani, H. & Soleimani Shadrou, K., (2023). The Social Changes of the Turkashvand Tribe in the Context of Contemporary Gistory. *Two Quarterly Journal of Contemporary Sociological Research,* 11(21): 141-166. https://doi.org/10.22084/csr.2022.25390.2038 (In Persian).

- Giddens, A. (1984). *The Constitution of Society: Outline of The Theory of Structuration.* University of California Press.

- Goodwin, R., (2006). Age and social support perception in Eastern Europe: Social change and support in four rapidly changing countries. *British Journal of Social Psychology,* 45(4): 799-815. https://doi.org/10.1348/014466605X72144

- Greenfield, P. M., (2016). Social change, cultural evolution, and human development. *Current Opinion in Psychology,* 8: 84-92. https://doi.org/10.1016/j.copsyc.2015.10.012

- Hajinaseri, S. & Yazdanpanah, M., (2021). Sociological-institutional Explanation of Nomadic Education in Iran: Case Study Of Qashqai Tribe. *Politics Quarterly,* 51(2): 435-460. Https://doi.org/10.22059/JPQ.2021.83354 (In Persian)

- Heidari, A., Beheshti, S. S. & Naraghi-Manesh, M., (2023). Cultural-Psychological Factors Related to the Attitude Towards Social Transitions (Case Study of Second Secondary Students in Yasouj City). *Two Quarterly Journal of Contemporary Sociological Research,* 12(22): 41-72. Https://doi.org/10.22084/csr.2023.25472.2043 (In Persian)

- Hooman, H.A., (2019). *Practical Guide to Qualitative Research.* Tehran: Samt. (In Persian).

- Ilyas, S., (2026). The Nomadic lifestyle: a journey through tradition and freedom. *Qualitative Research Journal for Social Studies,* 1(4): 17-25. Https://doi.org/10.63878/qrjs1060

- Jahangiri, J. & Moradi, G., (2009). Analysis local and population treble system of Kohgiloye and Bouir Ahmad province and representation suitable model for permanent development in natural resources and systematize treble spatial. *Town and Country Planning,* 1(1): 89-120. https://jtcp.ut.ac.ir/article_20010.html?lang=fa (In Persian)

- Jost, J. T., Banaji, M. R. & Nosek, B. A., (2004). A decade of system justification theory: Accumulated evidence of conscious and unconscious bolstering of the status quo. *Political psychology,* 25(6): 881-919.https://doi.org/10.1111/j.1467-9221.2004.00402.x

- Karami, H.K. & Derikondi, F., (2016). Investigation of Socio-economic Implications of Nomadic Settlement for Settled Households in Lorestan Province of Iran. *Village and Development*, 19(3): 1-24. https://doi.org/10.30490/rvt.2016.59468

- Laland, K. N., Odling-Smee, J. & Feldman, M. W., (2000). Niche construction, biological evolution, and cultural change. *Behavioral and brain sciences,* 23(1): 131-146. https://doi.org/10.1017/S0140525X00002417

- Leicht, K.T., (2019). *Social Change.* [online] Oxfordbibliographies.com. Available at: https://www.oxfordbibliographies.com/view/document/obo-9780199756384/obo-9780199756384-0047.xml [Accessed 16 Dec. 2019].

- Mansouri, F., (2012). "Investigating the effects of the nomadic settlement plan on the socio-economic

status of Qashqai tribe households; (Case study: Good Gap Settlement Center in Shiraz city)". Master's thesis, University of Birjand, Faculty of Literature and Humanities. (In Persian).

- Marquis, D. G., (1947). Psychology of social change. The Annals of the American Academy of *Political and Social Science,* 249(1): 75-80. https://doi.org/10.1177/000271624724900110

- Marx, K. & Engels, F., (2023). Manifesto of the communist party. In: *Social Theory Re-Wired* (pp. 128-135). Routledge.

- Nazari, A. & Yazdanpanah, M., (2019). Socio-Political Construction of Tribe and Representation of Legitimate Mechanisms of Power: Case Study of Qashqai Tribe. *Journal of Iranian Cultural Research,* 12(2): 183-210. https://doi.org/10.22035/jicr.2019.1893.2478 (In Persian)

- Neyazi, M., Feizolahi, A. & Rezaeinasab, Z., (2023). Semantic reconstruction of nomadic worldlife,s changes in the transition to urban life (A case study of Khezel,s tribe). *Nomadic Territory Planning Studies,* 3(1): 147-162. https://doi.org/10.22034/jsnap.2023.403661.1070 (In Persian)

- Odunike, B., (2014). *Social Change in Wahab.* E. O., Fadeyi, A. O. and Wusu, O. (2014) Essentials of Sociology: A Brief Introduction. Lagos State University, Nigeria.

- Ololube, P. N., Dudafa, J., Uriah, O. & Agbor, C., (2013). "Education for development; Impediments to the globalization of higher education in Nigeria". *International Journal of Educational Foundation and Management,* 1 (2): 109-130.

- Organization of Iranian Nomads Affairs, (2012). *Regulations for Organizing Iranian Nomads*, Aindegan Publications in cooperation with the Organization of Iranian Nomads Affairs.

- Pareto, V. & Zetterberg, H. L., (1991). *The rise and fall of elites: An application of theoretical sociology.* New Brunswick.

- Parson, T., (1951). *The Social Structure of Social Action.* New York, NY: McGraw-Hill.

- Parsons, T., (1966). *Societies: Evolutionary and Comparative Perspectives.* Prentice-Hall: Englewood Cliffs, N.J.

- Peterson, R. & Kern, R., (1996). Changing highbrow taste: From snob to omnivore. *American Sociological Review,* 61(5): 900–907. https://doi.org/10.2307/2096460

- Pinquart, M. & Silbereisen, R., (2004). Human development in times of social change: Theoretical considerations and research needs. *International Journal of Behavioral Development,* 28(4): 289–298. https://doi.org/10.1080/01650250344000406

- Pizer S. A. & Travers J. R., (1975). *Psychology and Social Change.* New York, NY: McGraw-Hill.

- Rahimi Jaberi, A., (2016). Historical Sociology of Family System in Qashqai Tribe. *Tahqiqāt-e Târix-e Eqtesâdi (Economic History Studies of Iran),* 4(2): 93-110. https://economichistory.ihcs.ac.ir/article_2003.html?lang=fa (In Persian)

- Reichers, A. E., Wanous, J. P. & Austin, J. T., (1997). Understanding and managing cynicism about organizational change. *Academy of management perspectives,* 11(1): 48-59. https://doi.org/10.5465/ame.1997.9707100659

- Rostam Morad Doghzlou, H. R., Naseri, H. R., Tavili, A. & Jalilian, S., (2026). Analysis of the Adaptive Capacity of Qashqai Nomads in Response to Climate Change in Rangelands of Shiraz County.

Strategic Research Journal of Agricultural Sciences and Natural Resources, 11(1): 77-92. https://doi.org/10.22047/srjasnr.2025.524809.1132 (In Persian)

- Runciman, W. G., (1966). *Relative Deprivation and Social Justice: A Study of Attitudes to Social Inequality in Twentieth-Century England.* Berkeley, CA: University of California Press.

- Sanzgiri, J. & Gottlieb, J. Z., (1992). Philosophic and pragmatic influences on the practice of organization development, 1950–2000. *Organizational Dynamics,* 21(2): 57-69. http//doi.org/10.1016/0090-2616(92)90064-T

- Sayadi, M. R., Fouladi Doqozlu, M. & Avazpour, L., (2024). Presenting a Conceptual Model of the Resilience of SocialEcological Systems of Qashqai Tribe. *Natural Resources Governance.* 1 (2): 135-150. http//doi.org/10.22059/jnrg.2024.382117.1016 (In Persian)

- Sidanius J. & Pratto F., (1999). *Social Dominance: An Intergroup Theory of Social Hierarchy and Oppression.* Cambridge: Cambridge University Press.

- Silbereisen, R. K. & Tomasik, M. J., (2010). Human behavior in response to social change: a guide to the special section. *Eur. Psychol.* 15: 243–245. https://doi.org/10.1027/1016-9040/a000059

- Spencer, H., (1897). *The principles of sociology* (Vol. 1, No. 2). D. Appleton.

- Tajfel, H. & Turner J. C., (1986). The social identity theory of intergroup behaviour. in: *Psychology of Intergroup Relations,* eds Worchel S., Austin W. G. (Chicago, IL: Nelson-Hall): 7–24.

- Thomas, D. R. & Veno, A., (1992). *Psychology and Social Change: Creating an International Agenda.* Palmerston North: Dunmore Press.

- Wagner, Jr. C. A., (1948). "A Preliminary Study of Selected Cyclical Theories of Social Change: Spengler, Dwdon, Toynbee, Sorokin". Master's thesis, Fordham University.

- Wahab, E.O., Oyenuga, A., Isaiah, S. & Bhowmick. A., (2021). Social Changes and Education. In: *book: Foundations of Sociology of Education:* (pp.58-76), Lambert Academic Publishing, Berlin, Germany.

- Yembuu, B., (2016). Mongolian nomads: Effects of globalization and social change. *Everyday Knowledge, Education and Sustainable Futures: Transdisciplinary Approaches in the Asia-Pacific Region,* 89-105.

Two Quarterly Journal of Contemporary Socio logical Research CSR
ISSN (P.): 2476-55643, (E.): 2476-6305
Vol. 15, No. 28, 2026
Bu-Ali Sin University

Qualitative Analysis of the Factors and Contexts Influencing the Formation of Informal Jobs Among Youth in Lorestan Province

Morad Baradaran[I], Noralldin Allahdadi[II], Seyedeh Masoumeh Bakhshi[III], Alimohammad Javadi[IV]

https://doi.org/10.22084/csr.2025.31111.2372
Received: 2025/06/09; Revised: 2025/09/21; Accepted: 2025/09/26
Type of Article: **Research**
Pp: 129-152

Abstract

The objective of this research is to qualitatively analyze the factors and contexts influencing the formation of informal jobs among youth in Lorestan Province. Informal jobs refer to activities that do not pay taxes, do not contribute to social insurance, and are generally not registered in official legal authorities. The present study employs a qualitative approach to analyze the factors and contexts affecting informal jobs, relying on thematic analysis method, through which the data have been subjected to qualitative analysis and examination. The data were collected using 15 semi-structured interviews with employers, entrepreneurship activists, employment specialists, experts, and other stakeholders in the province. Based on the research findings, the macro-level factors influencing the inclination toward informal jobs include two organizing themes (government policies and procedures, and environmental opportunities) and seven basic themes (government economic policies, employment policies, legal factors, supply and demand system, tax system, business environment factors, and national education system). The micro-level factors influencing the inclination toward informal jobs consist of two organizing themes (contextual factors and individual factors) and six basic themes (cultural factors, economic factors, social factors, natural factors, personality traits, and motivational factors). The results of this study indicate that informal jobs are neither solely the product of weaknesses in macro-structures nor merely the outcome of individual choices; rather, they are the result of complex interactions among economic policies, institutional constraints, and micro-level motivations of youth.

Keywords: Informal Economy, Informal Jobs, Youth Unemployment, Thematic Analysis, Lorestan Province.

I. Department of Sociology, Payame Noor University, P.O. Box 19395-4697, Tehran, Iran.
II. Department of Sociology, Payame Noor University, P.O. Box 19395-4697, Tehran, Iran (Corresponding Author).
Email: nalahdadi@pnu.ac.ir
III. Staff Member, Academic Center for Education, Culture and Research (ACECR), Tehran, Iran.
IV. Department of Sociology, Payame Noor University, P.O. Box 19395-4697, Tehran, Iran.

Citations: Baradaran, M., Allahdadi, N., Bakhshi, M. & Javadi, A., (2026). Qualitative Analysis of the Factors and Contexts Influencing the Formation of Informal Jobs Among Youth in Lorestan Province. *Two Quarterly Journal of Contemporary Sociological Research,* 15(28), 129–152. https://doi.org/10.22084/csr.2025.31111.2372
Homepage of this Article: https://csr.basu.ac.ir/article_6332.html?lang=en

Publisher & Owner: Bu-Ali Sina University.
Copyright © 2026 The Authors. Published by Bu-Ali Sina University.
This work is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International license (https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/). Non-commercial uses of the work are permitted, provided the original work is properly cited.

1. Introduction

The human resources of any society constitute the active capital for production, creation, technology, material welfare, and the attainment of spiritual goals and human excellence. They accumulate capital, create technology, and propel society toward development and prosperity. On the other hand, the expansion of informal jobs leads to the erosion of the attractiveness of productive jobs and overshadows the social, cultural, and economic foundations of productive activities. Informal jobs, as a component of the informal economy, have assumed an increasingly significant role in the employment of youth in Lorestan Province. These jobs, which lack official registration, tax payments, and access to insurance benefits, are the product of structural unemployment, weaknesses in the education system, inefficiencies in job creation policies, and economic recession. From this perspective, the present study seeks to address the following research questions:

1. What macro-level factors (structural, economic, political, cultural) contribute to the formation of informal jobs among youth in Lorestan? 2. What micro-level factors (individual and motivational) drive youth toward these types of jobs? 3. What are the social and individual consequences of employment in informal jobs, and what strategies can be proposed to mitigate them?

Accordingly, the ultimate objective of this research is not merely to identify the factors and contexts influencing the formation of informal jobs; rather, it endeavors to provide a more comprehensive and localized portrayal of the phenomenon of informal jobs in Lorestan Province by establishing a balance between micro- and macro-levels and employing a qualitative thematic analysis approach.

2. Research Methodology

This research was conducted using a qualitative approach and the thematic analysis method. The primary data collection tool was the semi-structured interview, which allowed the researcher to pose open-ended questions and maintain flexibility during the interview process. In total, 12 main questions and several supplementary questions were designed, organized into three main axes: macro-level factors influencing the inclination toward informal jobs, micro-level factors influencing the inclination toward informal jobs, and strategies for reducing informal jobs. The interviews were conducted over a three-month period, with each interview lasting between 45 and 75 minutes. The research population consisted of experts and specialists in the fields of employment and regional development in Lorestan Province. The sample selection criteria included a minimum of five years of professional or research experience in employment and entrepreneurship, authorship of articles or implementation of projects related to informal jobs, and familiarity with the socio-economic conditions of Lorestan Province. Based on these criteria, 15 participants were selected, comprising 12 men and 3 women. The composition of participants included university professors, experts from government organizations related to employment and development, and civil society activists familiar with labor market issues. For data analysis, the six-stage method of Braun and Clarke (2006) was employed in thematic analysis: familiarization with the data, generating initial codes, searching for themes, reviewing themes, defining and naming themes, and producing the final report.

3. Discussion

In response to the research question regarding the factors influencing the inclination toward informal and harmful jobs among youth in Lorestan Province, the results of the thematic analysis derived from the interviews are presented within two overarching themes: macro-level factors and micro-level factors. At the macro level, a set of institutional, economic, and political weaknesses has created conditions under which informal jobs are not merely voluntary choices but rather survival strategies in response to the inefficiencies of formal structures in Lorestan Province, thereby forming and reproducing these jobs. At the micro level, the simultaneous interplay of economic factors (such as quick liquidity), cultural factors (culture of poverty), educational factors (lack of specialized skills), and psychological factors (desire for rapid independence) renders informal jobs not merely a transient choice for Lorestan youth, but a reasonable and low-cost strategy for survival and livelihood.

According to the research findings, strategies for reducing informal and harmful jobs among youth in Lorestan Province, considering the factors influencing the inclination toward such jobs, have been identified and organized into two overarching themes, four organizing themes, and 12 basic themes. At the macro level, the most important recommendations focus on reforming economic and institutional structures. Reducing administrative bureaucracy in issuing business licenses, facilitating conditions for micro-investments, and revising the tax system to support nascent businesses are among the measures that can reduce barriers to youth entry into the formal labor market. At the micro and individual level, strategies primarily emphasize changing attitudes and strengthening work culture. Raising awareness through media about the negative consequences of informal jobs (such as economic instability, lack of insurance and retirement benefits) and modeling successful local entrepreneurs can contribute to a gradual shift in youth attitudes. Furthermore, strengthening the family's role in supporting sustainable career paths for youth plays a fundamental role. Overall, the analysis of strategies indicates that reducing informal jobs in Lorestan is not achievable through a single isolated action but rather through the integration of structural policies, empowerment programs, and cultural initiatives. Only within such a framework can it be hoped that youth in the province will find sustainable and productive pathways for their future careers instead of relying temporarily on informal jobs.

4. Conclusion

The findings of this research can be interpreted within the frameworks of modernization theory, neoliberalism, critical urban Marxism, and economic feminism. According to the modernization perspective, informal jobs are regarded as remnants of traditional structures and failures in transitioning to a modern labor market (Moser, 1978). The findings of the present study indicate that in Lorestan, factors such as weaknesses in educational institutions and the scarcity of industrial opportunities have led to the reproduction of traditional livelihood patterns, such as street vending. This aligns with modernization analysis and demonstrates that the lack of industrial and structural development in the province has created fertile ground for the reinforcement of informal jobs.

In contrast, the neoliberal approach views informal jobs as manifestations of entrepreneurship under conditions of government constraints (de Soto, 2000). The interview data confirm that the complexity of administrative and tax regulations has driven many Lorestan youth toward initiating informal activities;

such that informal employment in this province is both a product of the shortage of formal opportunities and a creative response to institutional barriers.

From the perspective of critical urban Marxism, attention must be paid to the role of capitalism in reproducing marginalization and the labor force's dependence on low-income and informal activities. As Lefebvre (2021) emphasizes, capitalist cities create a dual space: on one hand, formal and legal centers for capital production, and on the other, peripheries that serve as hubs for informal and fictitious activities. In Lorestan as well, unplanned urban growth and the absence of sustainable productive industries have directed youth labor toward informal spaces such as street vending.

Furthermore, the economic feminism approach highlights the gender dimensions of informal jobs (Shirkhodaie, 2016). The findings reveal that a portion of informal jobs, particularly street vending or informal home-based work, belongs to women who, due to structural discrimination in the formal labor market and cultural constraints, lack equal opportunities for stable employment. This corroborates the feminist viewpoint that the informal economy is not merely a voluntary choice but the direct result of patriarchal and unequal labor market structures.

In final summary, it can be stated that the present research provides a more comprehensive portrayal of the phenomenon of informal jobs in Lorestan. This study demonstrates that informal jobs are neither solely the product of macro-structural weaknesses nor merely the outcome of individual choices; rather, they are the result of complex interactions among economic policies, institutional constraints, and micro-level motivations of youth. The significance of the findings lies in directing policymakers toward the necessity of adopting a multi-level approach to manage and reduce informal jobs. Accordingly, simultaneous attention to macro-economic reforms, micro-level support for nascent businesses, and revisions in administrative regulations can pave the way for reducing Lorestan youth's reliance on such jobs.

Acknowledgments

In the end, we appreciate and thank all those who helped the Authors in conducting the research.

Observation Contribution

The contribution of each author is equal and equivalent to 25%.

Conflict of Interest

This article has not been financially supported by any organization.

دوفصلنامهٔ پژوهش‌های جامعه‌شناسی معاصر
شاپای چاپی: ۶۳۰۵-۲۴۷۶؛ شاپای الکترونیکی: ۵۶۴۳-۲۴۷۶
نشانی پایگاه نشریه: https://csr.basu.ac.ir/
سال ۱۵، شمارهٔ ۲۸، ۱۴۰۵

واکاوی کیفی عوامل و زمینه‌های مؤثر بر شکل‌گیری مشاغل کاذب در بین جوانان استان لرستان

مراد برادران[I]، نورالدین اله‌دادی[II]، سیده معصومه بخشی[III]، علی‌محمد جوادی[IV]

شناسهٔ دیجیتال (DOI): https://doi.org/10.22084/csr.2025.31111.2372
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۳/۱۹، تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۶/۳۰، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۷/۰۴
نوع مقاله: پژوهشی
صص: ۱۵۲-۱۲۹

چکیده

هدف این پژوهش تحلیل‌کیفی عوامل و زمینه‌های مؤثر بر شکل‌گیری مشاغل کاذب در بین جوانان استان لرستان است. مشاغل کاذب به فعالیت‌هایی اطلاق می‌شود که مالیات پرداخت نمی‌کنند، بیمه پرداخت نمی‌کنند و به‌طورکلی در مراجع قانونی و رسمی ثبت نشده‌اند. پژوهش حاضر برای تحلیل عوامل و زمینه‌های مؤثر بر مشاغل کاذب، از رویکرد کیفی استفاده کرده و با اتکا به روش تحلیل تماتیک، داده‌ها مورد تحلیل و بررسی کیفی قرار گرفته‌اند. داده‌ها با استفاده از ۱۵ «مصاحبهٔ نیمه‌ساختاریافته» با کارفرمایان، فعالان کارآفرینی، متخصصان و صاحب‌نظران حوزهٔ اشتغال و ... استان جمع‌آوری شده است. براساس یافته‌های تحقیق عوامل سطح کلان مؤثر بر گرایش به مشاغل کاذب شامل دو مضمون سازمان‌دهنده (سیاست‌ها، رویه‌های‌دولت و فرصت‌های‌محیطی) و هفت مضمون پایه (سیاست‌های‌اقتصادی‌دولت، سیاست‌های‌اشتغال، عوامل‌قانونی، نظام عرضه و تقاضا، نظام‌مالیاتی، عوامل محیطی کسب و کار و نظام آموزشی کشور) است. عوامل سطح خُرد مؤثر بر گرایش به مشاغل کاذب نیز شامل دو مضمون سازمان‌دهنده (عوامل زمینه‌ای و عوامل فردی) و شش مضمون پایه (عوامل فرهنگی، عوامل اقتصادی، عوامل اجتماعی، عوامل طبیعی، ویژگی‌های شخصیتی و عوامل انگیزشی) می‌باشد. نتایج این مطالعه نشان‌داد که مشاغل کاذب نه صرفاً محصول ضعف ساختارهای‌کلان، و نه صرفاً نتیجهٔ انتخاب‌های‌فردی‌اند، بلکه حاصل تعامل پیچیده میان سیاست‌های اقتصادی، محدودیت‌های نهادی، و انگیزه‌های خرد جوانان هستند.

کلیدواژگان: اقتصادغیررسمی، مشاغل کاذب، بیکاری جوانان، تحلیل تماتیک، استان لرستان.

I. گروه جامعه‌شناسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران.
II. گروه جامعه‌شناسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران (نویسندهٔ مسئول).
Email: nalahdadi@pnu.ac.ir
III. پژوهشگر جهاد دانشگاهی، تهران، ایران.
IV. گروه جامعه‌شناسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران.

ارجاع به مقاله: برادران، مراد، اله‌دادی، نورالدین؛ بخشی، سیده معصومه؛ و جوادی، علی‌محمد، (۱۴۰۵). واکاوی کیفی عوامل و زمینه‌های مؤثر بر شکل‌گیری مشاغل کاذب در بین جوانان استان لرستان. پژوهش‌های جامعه‌شناسی معاصر، ۱۵(۲۸)، ۱۲۹-۱۵۲. https://doi.org/10.22084/csr.2025.31111.2372
صفحهٔ اصلی مقاله در سامانهٔ نشریه: https://csr.basu.ac.ir/article_6332.html

حق انتشار این مستند، متعلق به نویسندگان آن است. ۱۴۰۵ ©. ناشر این مقاله، دانشگاه بوعلی‌سینا است.
این مقاله تحت گواهی زیر منتشرشده و هر نوع استفاده غیرتجاری از آن مشروط بر استناد صحیح به مقاله و با رعایت شرایط مندرج در آدرس زیر مجاز است.
Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International license (https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/).

۱. مقدمه

شهرنشینی سریع به‌همراه افزایش جمعیت در شهرها و تأثیرات ناشی از اقتصاد سیاسی از یک‌سو موجب رواج بیکاری در شهرهای جهان‌سوم شده است و از سوی دیگر تلاش در جهت تأمین حداقل معاش و رهایی از فقر، سبب شده تا بخش عمده‌ای از جمعیت ساکن در شهرها به‌سوی بخش غیررسمی، گرایش پیداکنند (صدرموسوی و همکاران، ۱۳۹۵: ۲۴). بی‌تردید جوامعی که نتوانند افراد متخصص به اندازهٔ کافی تربیت کنند، به ناچار نیروی کار آن‌ها، رو به مشاغلی می‌آورند که احتیاج به تخصص ندارد و از میان مشاغل بدون تخصص، شغلی را انتخاب می‌کنند که ساده‌تر و سودآوری آن سریع‌تر باشد. چنین مشاغلی اصطلاحاً «مشاغل کاذب» نامیده می‌شوند و به فعالیت‌هایی اطلاق می‌شوند که مالیات پرداخت نمی‌کنند، بیمه پرداخت نمی‌کنند و به‌طورکلی در مراجع قانونی و رسمی ثبت نشده‌اند. افرادی که به این‌گونه مشاغلی می‌پردازند چون مجوز قانونی برای کسب و کار ندارند، هرجا و هرگوشه از شهر را که فضای خالی داشته باشد به‌عنوان محل کسب خود انتخاب می‌کنند. این افراد باعث به‌وجود آمدن یک بازار آشفته می‌شوند که از نظر اقتصادی تأثیر منفی در بازار واقعی می‌گذارد. در ایران هِرَم سنی به‌گونه‌ای است که جمعیت جوان و جویای کار به‌میزانی بیش از حد بالاست و نامتوازن بودن هرم سنی را شاهد هستیم. مشکلات باقی‌مانده از جنگ تحمیلی و تحریم‌های آشکار و پنهان علیه ایران هم به بیکاری اضافه می‌کند. مسئلهٔ مهاجرت نیز پدیده‌ای است که بیکاری را دامن‌زده است (فدایی و علی‌بیگی، ۱۳۹۰: ۵۶).

برخی از فعالیت‌های اقتصادی خارج از مدار رسمی اقتصاد و نظارت‌های دولتی و قوانین و مقررات تنظیم‌کنندهٔ روابط اقتصادی شکل می‌گیرد که در اقتصاد غیررسمی جای‌دارند. این فعالیت‌ها به‌دلیل بی‌نیازی به سرمایه و تخصص و مهارت بالا، هزینه‌های پایین تولید، آزادی ورود و خروج و نبود قوانین و مقررات مختلف، برای تودهٔ عظیم نیروی کار غیرماهر و بی‌سواد جامعه از جذابیت بالایی برخوردار است و تا حدود زیادی نقش تعدیل‌کنندهٔ فشارهای وارده به بازار کار را برعهده دارد. برخی از مهم‌ترین این فعالیت‌ها تحت‌عنوان -بخش‌غیررسمی- مانند: صنایع و مشاغل خانگی، دست‌فروشی و دوره‌گردی سهم بالایی از اشتغال و تولید را در اقتصاد غیررسمی به خود اختصاص می‌دهند (احمدی‌شادمهری، ۱۳۸۶: ۱۳۹).

در فرآیند توسعهٔ اقتصادی، چون بخش صنعت نمی‌تواند کل نیروی کار روزافزون و مترتب بر رشد جمعیت را جذب کند، کاهش اندازهٔ اشتغال در بخش کشاورزی به‌معنای گسترش فعالیت‌هایی خواهد بود که طبق تعریف، در زمرهٔ بخش غیررسمی جای‌می‌گیرد. عامل دیگر در گسترش بخش غیررسمی در ایران که اساساً به کشورهای صادرکنندهٔ نفت منحصر می‌شود، گرایش دولت به حمایت از تولید انبوه محصولات صنعتی و کشاورزی است که عموماً متکی بر تکنولوژی‌های سرمایه‌بر و منابع انرژی حاصل از صدور نفت بوده و رشد ناچیز فرصت‌های شغلی در بخش صنعت برای جذب نیروی کار آزاد شده از بخش کشاورزی را در پی داشته است (صدرموسوی و همکاران، ۱۳۹۵: ۲۶).

به‌طورکلی دو رویکرد عمده در پرداختن به مسئله اشتغال‌پذیری قابل تشخیص است؛ اول، رویکردی که تنها به قابلیت‌های فردی توجه دارد. این رویکرد، اشتغال‌پذیری را به‌عنوان مهارت‌ها، ویژگی‌ها و دانش‌های فردی می‌شناسد. دوم رویکردی که بر عواملی خارج از کنترل فرد نیز توجه دارد. در این رویکرد، بستری که فرد در آن زندگی و رشد می‌کند و به آن مقید می‌شود و عوامل کلان اقتصادی و سیاست‌گذاری مورد تأکید است. در مدل فوگیت، هویت حرفه‌ای، انطباق‌پذیری شخصی و سرمایهٔ اجتماعی و انسانی، سه شاخص اشتغال‌پذیری هستند. نظریات افرادی چون: «هیلاج» و «پولارد»[1] (۱۹۹۸)، «گزیر»[2] (۲۰۰۱)، و «مک کوییدِ» و «لیندسی»[3] (۲۰۰۵)، این بحث را پیش کشید که اشتغال‌پذیری نمی‌تواند فقط مسئله‌ای فردی باشد، بلکه باید با نگاهی کلان‌تر به آن نگریسته شود. مک‌کوییدِ و لیندسی نیز بر این نظرند که علاوه‌بر «مهارت‌های فردی»، «شرایط زمینه‌ای خود شخص»، «عوامل بیرونی چون تقاضای اقتصاد کلان» و شرایط محیطی خود فرد بر اشتغال‌پذیری اثرگذار است (توحیدی و همکاران، ۱۳۹۴: ۳).

جوانان در ایران به مثابه بخشی مهم از جمعیت کشور که سزاوار بهره‌مندی از امکانات رشد و تعالی‌اند، و نیز در قالب نیروی انسانی بالقوه که در تأمین منابع انسانی سهمی بسزا دارند، شایستهٔ توجه بیشتری هستند.

اشتغال و بیکاری جمعیت فعال جوان یکی از مؤلفه‌های مهم در فرآیند توسعه است که می‌بایست در کانون توجه سیاست‌گذاران و برنامه‌ریزان اقتصادی و اجتماعی قرار گیرد. ازلحاظ آثار نابه‌هنجار مقولهٔ بیکاری بر فرد و اجتماع، این مشکل علاوه‌بر ویژگی‌های اقتصادی از ابعاد سیاسی، امنیتی، اجتماعی، فرهنگی و بهداشتی نیز برخوردار است (موسایی و عمانی، ۱۳۸۹: ۴۹).

در استان لرستان نیز بیکاری، مسئلهٔ عمده و مشکل بزرگی است که هر ساله باتوجه به افزایش جمعیت، نیازمند توجه ویژه‌ای می‌باشد. سالانه بر تعداد افراد جویای کار و نیازمند فرصت‌های شغلی آن افزوده می‌شود که در صورت عدم برنامه‌ریزی و سرمایه‌گذاری‌های بزرگ جهت اشتغال سالم آنان، شاهد گسترش طبیعی مشاغل غیررسمی و بی‌قاعده خواهیم بود. آمار بالای بیکاری در این استان و وجود بخش‌های ضعیف کشاورزی و صنعت باعث رشد مهاجرت از مناطق روستایی استان به‌سوی مناطق شهری شده که بیشتر این افراد پس از ورود به شهر در فعالیت‌های غیررسمی جذب می‌شوند؛ بنابراین، در صورت فقدان برنامه‌ریزی مناسب در شناسایی، هدایت و ارتقای فعالیت‌های بخش غیررسمی، گسترش فعالیت‌های غیررسمی در استان لرستان نرخی فزآینده خواهد گرفت.

در این‌راستا و باوجود انجام پژوهش‌های متعدد در سایر نقاط کشور دربارهٔ مشاغل غیررسمی (مانند کولبری در کردستان)، تاکنون مطالعه‌ای کیفی که به‌طور خاص به تحلیل زمینه‌ها و عوامل مؤثر بر شکل‌گیری مشاغل کاذب در لرستان بپردازد، صورت نگرفته است؛ درواقع، نوآوری پژوهش حاضر در پرداختن به تجربه‌های زیستهٔ جوانان لرستانی و تحلیل تماتیک داده‌های کیفی برای استخراج مقوله‌های زمینه‌ای و علّی است.

پرسش‌های پژوهش: مطالعهٔ حاضر درپی پاسخ به این پرسش‌ها است: ۱) چه عوامل کلان (ساختاری، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی) در شکل‌گیری مشاغل کاذب درمیان جوانان لرستان مؤثرند؟ ۲) چه عوامل خرد (فردی و انگیزشی) باعث گرایش جوانان به این نوع مشاغل می‌شوند؟ ۳) پیامدهای اجتماعی و فردی اشتغال در مشاغل کاذب چیست و چه راهکارهایی می‌توان برای کاهش آن‌ها پیشنهاد کرد؟

بر همین‌اساس، هدف نهایی این پژوهش صرفاً شناسایی عوامل و زمینه‌های مؤثر بر شکل‌گیری مشاغل کاذب نیست، بلکه این پژوهش کوشیده است با ایجاد تعادل میان سطح خُرد و سطح کلان و بهره‌گیری از رویکرد کیفی تحلیل تماتیک، تصویری جامع‌تر و بومی‌تر از پدیدهٔ مشاغل کاذب در استان لرستان ارائه دهد.

۲. ملاحظات نظری

بررسی پدیدهٔ مشاغل کاذب و غیررسمی نیازمند چارچوب نظری منسجم است تا بتواند ابعاد ساختاری، نهادی و فردی آن‌را تبیین کند. در بسیاری از پژوهش‌ها نظریه‌ها به‌صورت مجزا مطرح شده‌اند، اما این امر موجب گسست مفهومی و عدم ارتباط میان آن‌ها شده است. در پژوهش حاضر تلاش شده است تا مجموعه‌ای از نظریه‌های جامعه‌شناختی در سطوح مختلف به‌طور یکپارچه موردتوجه قرار گیرد. برای این‌منظور ابتدا به مفهوم مشاغل کاذب و سپس به طرح نظریه‌های جامعه‌شناختی مربوط به این حوزه پرداخته می‌شود.

۳. مشاغل کاذب

اصطلاح اشتغال غیررسمی یک مفهوم مبهم بوده و ارائه تعریف دقیقی از آن کار دشواری است. در یک تعریف عمومی، مشاغل‌غیررسمی به طیف گسترده‌ای از مشاغل موقت یا زیرزمینی ایجاد شده در نواحی شهری کشورهای در حال توسعه اطلاق می‌شود. یکی از دلایل پیچیدگی مفهوم غیررسمی و ابهام در آن، این است که مشاغل غیررسمی در مناطق مختلف به نام‌های مختلفی شناخته می‌شوند و واژهٔ غیررسمی یا صفت‌های جایگزین با اسامی مختلفی همچون: اقتصاد، بخش، فعالیت و کار به‌صورت ترکیبی، اسامی متعددی را تشکیل می‌دهند (کولین[۴]، ۱۹۹۸: ۲).

اصطلاح مشاغل غیررسمی مناسب‌ترین و دقیق‌ترین عنوان برای نامیدن این گروه از فعالیت‌ها با ویژگی‌های مشخص هم‌چون کاربر بودن، کوچک مقیاس بودن، ورود آسان، مالکیت فردی و خانوادگی و... می‌باشد. این

اصطلاح برای نخستین‌بار در اوایل دههٔ ۱۹۷۰ به‌دنبال مهاجرت انبوه روستائیان به شهرها و محدود شدن قدرت جذب نیروی کار در بخش صنعت در اقتصادهای درحال‌توسعه به‌کار گرفته شد. به‌منظور دسته‌بندی مشاغل به دو بخش رسمی و غیررسمی معیارهای متعددی ارائه شد که از آن‌جمله می‌توان به پنج معیار: مالیات، بیمهٔ درمانی، مقیاس بنگاه، گروه شغلی و قاچاق کالا اشاره نمود (نسترن و همکاران، ۱۳۹۴).

جدول۱: شاخص‌های تعیین اشتغال غیررسمی (نگارندگان، ۱۴۰۴).
Tab. 1: Indicators for Identifying Informal Employment (Authors, 2025).

شاخص	محققان تأیید کننده	تعاریف عملیاتی
پرداخت مالیات	(هنلی[۵]، ۲۰۰۶: ۲۸؛ نایب[۶]، ۲۰۰۸: ۴۰)	اغلب مشاغل رسمی به دلیل فرار از مالیات به ثبت نرسیده‌اند و عدم پرداخت مالیات توسط مشاغل می‌تواند شاخص مناسبی برای تشخیص آن باشد.
بیمهٔ درمانی	(رنانی[۷]، ۲۰۱۰: ۲۵؛ هنلی، ۲۰۰۶: ۲۸؛ چرمس[۸]، ۲۰۰۰: ۱۵۷)	عدم تعلق بیمه به شاغلان در کل حمایت اجتماعی در این زمینه می‌تواند در دسته‌بندی مشاغل به رسمی و غیررسمی بسیار مفید باشد.
مقیاس بنگاه	(نایب، ۲۰۰۸: ۴۰؛ هارت[۹]، ۱۹۷۳: ۶۳؛ فانخوسر[۱۰]، ۱۹۹۶؛ رنانی، ۲۰۱۰: ۲۵)	معمولاً مشاغل غیررسمی، مشاغلی هستند که در سطح واحدهای کوچک و با تعداد کارکنان کم، ورود آسان و با سرمایه کم در این بخش فعالیت می‌کنند.
گروه شغلی	(نایب، ۲۰۰۸: ۴۰؛ هارت[۱۱]، ۱۹۷۳: ۶۳؛ هنلی، ۲۰۰۶: ۲۸)،	مشاغل غیررسمی معمولاً افرادی را به خود جذب می‌نمایند که جذب مشاغل رسمی نشده‌اند و دارای ماهیت دونمایه هستند؛ مانند دستفروشی و دوره‌گردی و...
قاچاق کالا	(رنانی، ۲۰۱۰: ۲۵؛ هنلی، ۲۰۰۶: ۲۸)	یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های ایجاد مشاغل غیررسمی، کالاهایی است که مورد معامله قرارمی‌گیرند. اکثر این کالاها از بخش غیررسمی و قاچاق کالا حاصل می‌شوند.

سازمان بین‌المللی کار نیز از اقتصاد بخش غیررسمی تعریفی به این شرح ارائه داده است: ۱) نیاز به هزینهٔ کم؛ ۲) کارگر بر؛ ۳) ورود آسان با این بخش؛ ۴) کمی نیاز به تخصص و تحصیلات رسمی؛ ۵) عرضهٔ خدمات و تولیدات قابل رقابت. بخش غیررسمی، بخشی از اقتصاد است با فعالیت محدود، کارگر بر، نبود حمایت قوانین کشوری از آن، که ورود به آن آسان، بازار نامنظم، سرمایهٔ اندک از ویژگی‌های این اقتصاد است. یکی از پیچیدگی‌های مفهوم غیررسمی و ابهام آن، این است که مشاغل غیررسمی در مناطق مختلف و حتی در یک منطقه به‌نام‌های مختلف همچون: اقتصاد زیر زمینی، اقتصاد پنهان و... شناخته می‌شود.

۳-۱. نظریهٔ نوسازی

نظریه‌پردازان نوسازی بر طبق یک سنت جامعه‌شناختی و تقسیم‌بندی دوگانه از جوامع، یعنی جوامع سنتی در مقابل جوامع مدرن به بحث و بررسی پرداخته‌اند؛ به‌طوری‌که در یک‌سو، ما با جامعهٔ سنتی، نقطه‌ای که توسعه‌نیافتگی از آن آغاز می‌شود و در سوی دیگر با یک جامعهٔ مدرن روبه‌رو هستیم. براساس آراء سیمون کداک[۱۲] فرآیند نوسازی در کشورهای کمتر توسعه‌یافته به طرق زیر امکان‌پذیر است.

۱) صنعتی‌شدن، تغییر در وجهه نظرها و رفتارها و ارزش‌ها را به‌همراه دارد و همگی این امور خود موجب صنعتی شدن بعدی آن‌ها می‌شود.

۲) به‌طور خودانگیخته، فرآیند نوسازی در نتیجهٔ تماس بخش توسعه‌یافته‌تر یا کمتر توسعه‌یافته‌تر صورت می‌گیرد.

۳) به شکل برنامه‌های هدف‌دار دولتی که در جهت نوسازی بخش اقتصاد صورت می‌گیرد و براساس این تعمیم کداک سه الگوی نوسازی را که در صحرای آفریقا اتفاق‌افتاده معرفی می‌کند: صنعتی - فرهنگی - ترغیبی (درویشی، ۱۳۹۱: ۶۲).

طرف‌داران نظریهٔ نوسازی، اقتصاد غیررسمی را به جامانده از شیوه‌های تولید سنتی و پیش‌سرمایه‌داری و نوعی استراتژی معیشتی رایج در بین مردم روستایی منزوی می‌دانستند. بخش غیررسمی از نظر آن‌ها در خارج از اقتصاد مدرن گرفتار شده است؛ زیرا فاقد آموزش، مهارت و ارزش‌گذاری مناسب است. آن‌ها برای توصیف شاغلان غیررسمی با نیروی کار اضافی از مفاهیمی چون: «حاشیه»، «ورم غیرعادی»، «بخش سوم منبسط شده» و «انواع بازار» استفاده نموده‌اند. از دیدگاه نظریه نوسازی، مازاد شهری درنهایت با افزایش صنعتی‌سازی ناپدید می‌شود، یعنی سرمایه‌دار، به مرور نیروی کار ارزان بازار کار غیررسمی را جذب می‌کند. با این‌حال، شواهد موجود در سراسر جهان این موضوع را تأیید نمی‌کند و نشان می‌دهد که اشتغال غیررسمی به‌رغم پیشرفت‌ها در زمینهٔ صنعتی‌سازی همچنان ادامه دارد. مهم‌ترین ضعف این نظریه، آن است که اشتغال غیررسمی را به مثابه حوزه‌ای از پویایی یا رشد اقتصادی و نیز مخزنی از آموزش و استعداد کارآفرینی درنظر نمی‌گیرد؛ به‌عبارت دیگر، اشتغال غیررسمی در این نظریه معضلی است که باید حل شود، نه یک استراتژی توسعه که باید مهار شده و ارتقائ پیدا کند (موزر[۱۳]، ۱۹۷۸: ۱۰۵۳).درمجموع، این رویکرد بر این باور است که رشد سریع جمعیت، مهاجرت‌های گستردهٔ روستایی و تعطیلی صنایع سنتی، زمینه‌ساز افزایش مشاغل غیررسمی‌اند.

۳-۲. نظریهٔ نئولیبرالیسم

نئولیبرالیسم یک ایدئولوژی مبتنی‌بر لیبرالیسم اقتصادی است. این ایدئولوژی از سیاست‌های اقتصادی که نقش دولت را به حداقل رسانده و نقش تجارت آزاد را به حداکثر می‌رساند، طرف‌داری می‌کند. نئولیبرالیسم در تلاش است تا کنترل اقتصاد را از بخش دولتی به بخش خصوصی انتقال دهد، با این اعتقاد که مدیریت کارآمدتری صورت خواهد گرفت و سلامت اقتصادی بهبود خواهد یافت. «هرناندو دسوتو»[۱۴] (۱۹۸۹)، یکی از نظریه‌پردازان این رویکرد، معتقد بود که بخش غیررسمی پاسخی به مقررات سنگین دولتی است. به‌نظر او بخش غیررسمی متشکل از کارآفرینان خرد با شهامتی است که اشتغال غیررسمی را به خاطر جلوگیری از هدر رفتن هزینه‌ها، زمان و انرژی برای ثبت رسمی، انتخاب می‌کنند. این کارآفرینان به تولید غیررسمی خود تا زمانی ادامه می‌دهند که رویه‌های دولت از نظر بوروکراسی اداری، حقوق مالکیت، دسترسی دشوار به منابع تولیدی مانند امور مالی و فن‌آوری دست‌وپاگیر و هزینه‌بر باشد، ادامه می‌دهند. از نظر وی، قوانین و مقررات نامعقول دولت، بنگاه‌های خصوصی را خفه می‌کند.

او مدعی بود که بخش غیررسمی نه‌تنها ظرفیت آن‌را دارد که ثروت تولید کند، هزینه‌ها را کاهش دهد و سیاست را دموکراتیک نماید، بلکه همچنین می‌تواند اقتصاد اول را بیرون رانده و آن‌را جایگزین نماید؛ بنابراین، در مقایسه با سایر محققانی که اقتصاد غیررسمی را استثناء می‌دانستند، دسوتو بخش غیررسمی را مملو از ظرفیت‌های انقلابی می‌داند (احمدی و حامد، ۱۳۹۹). نظریهٔ نئولیبرالیسم و دیدگاه دسوتو تأکید دارند که مقررات پیچیدهٔ ثبت کسب‌وکار، مالیات‌های سنگین و ضعف حمایت‌های نهادی باعث می‌شود افراد برای بقا به‌سمت اقتصاد غیررسمی حرکت کنند.

علاوه‌بر این نظریه‌ها، لازم است به رویکردهای انتقادی نیز درخصوص مشاغل غیررسمی توجه شود. نظریهٔ «مارکسیسم شهری» با تمرکز بر نقش سرمایه‌داری، مشاغل غیررسمی را بخشی از فرآیند حاشیه‌نشینی می‌داند که درنتیجه تمرکز سرمایه در کلان‌شهرها و محرومیت مناطق پیرامونی شکل می‌گیرد (لوفور، ۱۴۰۰). در لرستان نیز تمرکز

امکانات در تهران و کلان‌شهرهای صنعتی، سبب‌شده استان‌های پیرامونی با کمبود فرصت‌های شغلی پایدار مواجه شوند. از سوی دیگر، رویکرد «فمینیسم اقتصادی» نیز نشان می‌دهد که مشاغل غیررسمی عموماً جنسیت‌زده هستند؛ زنان در این مشاغل با تبعیض، ناامنی و دستمزد پایین مواجه‌اند (شیرخدایی، ۱۳۹۵). نمونهٔ روشن آن لرستان، حضور گستردهٔ زنان دستفروش در بازارهای خرم‌آباد و بروجرد است که بخش عمده‌ای از معیشت خانواده‌های کم‌درآمد را تأمین می‌کنند.

درمجموع باید اشاره کرد که این رویکردهای نظری هرچند گاهی در تضاد با یکدیگرند، اما از آنجا که مشاغل کاذب را نمی‌توان صرفاً با یک رویکرد توضیح داد، لازم است ارتباط میان عوامل ساختاری، نهادی و فردی درنظر گرفته شود. همچنین تطبیق این نظریه‌ها با واقعیت لرستان نشان می‌دهد که وجود مقررات ناکارآمد، تعطیلی صنایع و موقعیت پیرامونی استان، زمینه‌های مساعدی برای رشد این نوع مشاغل فراهم آورده است.

۴. پیشینهٔ پژوهش

مرور پیشینهٔ مطالعات انجام‌شده دربارهٔ مشاغل کاذب نشان می‌دهد که این پدیده در دهه‌های اخیر توجه پژوهشگران زیادی را به‌خود جلب کرده است. پیچیدگی‌ها و چندبُعدی بودن این مسئله باعث‌شده که محققان از زوایای گوناگون اقتصادی، اجتماعی، و ... به آن بپردازند. مرور این تحقیقات نه‌تنها درک روشن‌تری از زمینه‌های شکل‌گیری مشاغل غیررسمی فراهم می‌آورد، بلکه جایگاه و ضرورت پژوهش حاضر را نیز آشکار می‌سازد.

«محمدی» و همکاران (۱۴۰۰)، تحقیقی با عنوان «اشتغال پایدار شهرهای مرزی؛ تحلیل علل و پیامدهای کولبری در شهر بانه» انجام دادند؛ پس از جمع‌آوری داده و تحلیل کدگذاری‌های مصاحبه‌ها به استخراج ۵۷ عبارت، ۱۶ مفهوم و چهار مقولهٔ اصلی پرداخته شده است. عوامل اقتصادی، سیاسی، قانونی و امنیتی، اجتماعی، فرهنگی و جامعه‌شناختی، جغرافیایی و ژئوپلیتیکی مهم‌ترین مقوله‌های اصلی ایجاد این اشتغال کاذب است و پیشنهاد می‌شود که دولت با همکاری مرزنشینان و با درنظر گرفتن پتانسیل‌های درون‌منطقه‌ای به توسعهٔ پایدار شهری بانه کمک کنند (محمدی و همکاران، ۱۴۰۰: ۱۸). «نایبی» و همکاران (۱۳۹۸)، تحقیقی تحت‌عنوان «زمینه‌های شکل‌گیری دست‌فروشی در شهر رشت» انجام‌دادند؛ نتایج یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که زمینه‌های شکل‌گیری دست‌فروشی تحت‌تأثیر مؤلفه‌های گوناگونی است که می‌توان آن‌ها را در سه دستهٔ زمینه‌های ایجادکننده، ترغیب‌کننده و تشدیدکننده قرار داد (نایبی و همکاران، ۱۳۹۸: ۲۴۵).

مولر و همکاران (۲۰۲۵)[۱۵] در مقاله‌ای با عنوان «تجربیات مشاغل پوچ در محیط کار و بهزیستی ذهنی: نقش تعدیل‌کنندهٔ اخلاق کار پروتستانی»[۱۶] به این نتیجه رسیدند که افرادی که عمیقاً به اخلاق کار پروتستانی معتقدند، حتی باوجود تجربه جنبه‌های منفی در کار، ممکن است سطح بالایی از بهزیستی ذهنی را گزارش کنند. این یافته‌ها بر اهمیت تعامل بین نگرش‌های کاری و تجربیات محیط کار در رابطه با بهزیستی کارکنان تأکید می‌کند. «دیوید گرابر»[۱۷] (۲۰۱۸) معتقد است که مفهوم مشاغل کاذب شکلی از اشتغال پرداختی است که آن‌قدر بی‌معنی، غیرضروری، یا زیان‌بار است که حتی خود شاغل نیز نمی‌تواند وجود آن‌را توجیه کند، حتی اگر به‌عنوان بخشی از شرایط اشتغال، کارمند احساس کند، مجبور است تظاهر کند که این‌طور نیست. این‌که یک شغل خاص، یا حداقل بخش‌هایی از یک شغل، می‌تواند کاذب درنظر گرفته شود، توسط شخصی که آن کار را انجام می‌دهد قابل قضاوت است؛ زیرا او فعالیت‌های شغلی خود را بهتر می‌شناسد (گرابر، ۲۰۱۸). «ویلیامز»[۱۸] (۲۰۱۷)، در مقاله‌ای بیان می‌کند که از دیدگاه نئولیبرال، اشتغال در بخش غیررسمی حاصل مالیات‌های سنگین، فساد در بخش عمومی و مداخله‌های دولت در بازار آزاد است و راه علاج آن، کاهش مالیات‌ها، فساد و کمترین دخالت دولت است؛ وی بیان می‌کند که اندازه‌های مختلف اقتصاد غیر رسمی درمیان ۳۶ کشور درحال توسعه با پژوهش‌های انجام‌شده نشان می‌دهد ارتباط اندکی با نرخ های بالای مالیات، سطوح بالای فساد و مداخلهٔ دولت دارند یا بدون ارتباط هستند. در عوض اشتغال در اقتصاد غیررسمی با سطوح بالای مداخلهٔ دولت کاهش می‌یابد (ویلیامز، ۲۰۱۷: ۱۴۵). «بلوگنا»[۱۹] (۲۰۱۶)، در پژوهشی با عنوان

«تأثیر مشاغل غیررسمی و فساد بر سطوح درآمد در برزیل»، با بهره‌گیری از یک پایگاه داده پیرامون بخش غیررسمی و فساد در ۴۷۶ شهرداری در برزیل اقدام به بررسی این موضوع کرد که آیا فساد بر روی سطوح درآمد با درنظرگرفتن فعالیت اقتصاد غیررسمی تأثیر دارد؟ وی نتیجه می‌گیرد که سطوح بالای فساد و یک اقتصاد غیررسمی بزرگ بیشتر با اقتصاد ضعیف در ارتباط هستند. هرچند فقط اندازهٔ اقتصاد غیررسمی به‌طور آماری تأثیر مهمی داشته است (بلوگنا، ۲۰۱۶: ۶۵۷). هرچند یافته‌های بلوگنا (۲۰۱۶) با یافته‌های ویلیامز (۲۰۱۷) متناقض به‌نظر می‌رسند، ولی از آنجا که یافته‌های ویلیامز به «منشأ ساختاری غیررسمی‌سازی» و یافته‌های بلوگنا به «پیامدهای اقتصادی آن» اشاره دارند، الزاماً در تضاد با یکدیگر نیستند.

بر همین‌اساس، در شرایط اقتصادی ایران و به‌ویژه استان لرستان، هر دو رویکرد می‌توانند مکمل یکدیگر باشند؛ از یک‌سو، مداخلات ناکارآمد و بروکراسی دولتی می‌تواند به گسترش فعالیت‌های غیررسمی بینجامد (مطابق رویکرد ویلیامز)، و از سوی دیگر، تداوم این وضعیت به‌دلیل فساد، فقر ساختاری و ضعف نظارت، به چرخه‌ای از وابستگی اقتصادی و اشتغال غیرمولد منجر می‌شود (مطابق رویکرد بلوگنا). «گونتر» و «لونو»[۲۰] (۲۰۱۲)، در مقالهٔ خود تحت‌عنوان «اشتغال غیررسمی در کشورهای درحال توسعه: فرصت یا آخرین راه حل» اشتغال غیررسمی را در بازار کار شهری ساحل عاج بررسی کردند؛ یافته‌های پژوهش آن‌ها نشان‌داد: ۱) بخش غیررسمی در بازار کار شهری ساحل عاج از دو بخش تشکیل شده است که هر بخش معادلهٔ دستمزد منحصربه‌فرد خود را دارد. ۲) یک بخش از نظر درآمد متوسط و بازده آموزش و تجربه نسبت به بخش دیگر بالاتر است. ۳) بخش غیررسمی برای برخی از افراد یک استراتژی از آخرین راه‌حل برای فرار از بیکاری و برای بعضی دیگر دارای مزیت نسبی است (گونتر و لونو، ۲۰۱۲: ۹۹). «هنلی» و «عرب شیبانی»[۲۱] (۲۰۰۶)، با استفاده از تحلیل پرسشنامه‌های گردآوری شده از خانوارهای برزیلی در دورهٔ ۱۹۹۲ تا ۲۰۰۴ و تحلیل رگرسیونی، حجم اشتغال غیررسمی این کشور را ۶۳٪ برآورد کردند. در این پژوهش عوامل سطح سواد پایین افراد و گرایش زنان به فعالیت به شکل غیررسمی به‌دلیل ضعف سیستم‌های حمایتی اجتماعی و امنیت شغلی برای آنان، در گسترش اشتغال غیررسمی مؤثر و معنی‌دار دانسته شده است (هنلی و عرب‌شیبانی، ۲۰۰۶: ۳۸).

درمجموع بررسی‌ها نشان می‌دهد که اغلب این پژوهش‌ها بر سطح کلان اقتصادی، قانونی و ساختاری متمرکز بوده‌اند و کمتر به تجربه‌زیسته و برداشت‌های ذهنی جوانان به‌عنوان گروهی آسیب‌پذیر در این حوزه توجه کرده‌اند. همچنین در استان‌های کمترتوسعه‌یافتهٔ غرب کشور مانند لرستان، بررسی‌های کیفی اندکی صورت گرفته و درک ما از تجربه‌زیستهٔ جوانان این مناطق بسیار محدود است. اما پژوهش حاضر با استفاده از روش کیفی و تحلیل تماتیک، تلاش می‌کند فراتر از عوامل کلان، به درک عمیق از دیدگاه‌ها، انگیزه‌ها و معانی موردنظر جوانان لرستانی دربارهٔ مشاغل کاذب بپردازد. بدین‌ترتیب، ارزش‌افزودهٔ این مطالعه در ارائه یک خوانش بومی و تفسیری از پدیدهٔ مشاغل غیررسمی در بافت اجتماعی خاص استان لرستان است که می‌تواند مبنایی برای سیاست‌گذاری‌های دقیق‌تر و متناسب با واقعیت‌های میدانی باشد.

۵. روش‌شناسی پژوهش

این پژوهش با رویکرد کیفی و به شیوهٔ تحلیل تماتیک انجام شده است. ابزار اصلی گردآوری داده‌ها مصاحبهٔ نیمه‌ساخت‌یافته بود که امکان طرح پرسش‌های باز و انعطاف در جریان مصاحبه را برای پژوهشگر فراهم می‌ساخت. برای طراحی پرسش‌های مصاحبه، ابتدا با مرور ادبیات نظری و پیشینهٔ تجربی در حوزهٔ مشاغل غیررسمی، فهرستی از پرسش‌ها تدوین شد. درمجموع ۱۲ سؤال اصلی و چند سؤال فرعی طراحی گردید که در سه محور کلی سازمان یافتند؛ عوامل سطح کلان مؤثر بر گرایش به مشاغل کاذب، عوامل خُرد مؤثر بر گرایش به مشاغل کاذب و راهکارهای کاهش مشاغل کاذب. سؤالات به‌صورت باز طراحی شدند تا مشارکت‌کنندگان بتوانند به تفصیل به بیان دیدگاه‌ها و تجربیات خود بپردازند.

مصاحبه‌ها در بازهٔ زمانی سه ماهه انجام‌گرفت و مدت هر مصاحبه بین ۴۵ تا ۷۵ دقیقه متغیر بود. تمامی مصاحبه‌ها با رضایت مشارکت‌کنندگان ضبط صوتی شد و پس از پایان جلسه، کلمه‌به‌کلمه پیاده‌سازی گردید. در مواردی نیز از یادداشت‌برداری تکمیلی برای ثبت نکات تکمیلی استفاده شد. جامعه‌آماری تحقیق شامل خبرگان و متخصصان حوزهٔ اشتغال و توسعهٔ منطقه‌ای در استان لرستان بود. معیارهای گزینش نمونه شامل حداقل پنج سال سابقهٔ فعالیت حرفه‌ای یا پژوهشی در زمینهٔ اشتغال و کارآفرینی، تألیف مقاله یا اجرای پروژه مرتبط با مشاغل غیررسمی، و آشنایی با شرایط اجتماعی-اقتصادی استان لرستان بود. براساس این معیارها، ۱۵ نفر (جدول ۲) انتخاب شدند که شامل ۱۲ مرد و سه زن بودند. ترکیب مشارکت‌کنندگان شامل اساتید دانشگاه، کارشناسان سازمان‌های دولتی مرتبط با اشتغال و توسعه، و فعالان مدنی آشنا با مسائل بازار کار بود؛ هرچند دستفروشان و شاغلان مشاغل کاذب مستقیماً در مطالعه حضور نداشتند، اما توجیه پژوهشگر آن است که هدف تحقیق، واکاوی عوامل و زمینه‌های مؤثر بر این پدیده از منظر سیاست‌گذاری و کارشناسی بوده است؛ بنابراین، تمرکز بر خبرگان حوزهٔ اشتغال، امکان شناسایی ریشه‌ها و ساختارهای بنیادی مؤثر را فراهم ساخته است.

برای تحلیل داده‌ها از روش شش‌مرحله‌ای «براون» و «کلارک» (۲۰۰۶) در تحلیل تماتیک استفاده شد؛ آشنایی با داده‌ها، تولید کدهای اولیه، جستجوی تم‌ها، بررسی تم‌ها، تعریف و نام‌گذاری تم‌ها، و نگارش و تحلیل نهایی. داده‌های خام پس از پیاده‌سازی، چندین‌بار خوانده شدند و سپس بخش‌های معنادار متن کدگذاری شد. از این کدها مضامین پایه استخراج گردید و با تلفیق مضامین پایه، مضامین سازمان‌دهنده و سپس مضامین فراگیر شکل گرفتند. برای این‌منظور از نرم‌افزار MAXQDA 2020 استفاده شد که فرآیند کدگذاری و سازمان‌دهی مضامین را تسهیل نمود. به‌منظور اعتباربخشی به یافته‌ها، معیارهای لینکلن و گوبا (۱۹۸۵) شامل باورپذیری (از طریق بازبینی مشارکت‌کنندگان و ارائه بخش‌هایی از متن کدگذاری‌شده به آنان)، انتقال‌پذیری(از طریق توصیف غنی زمینهٔ اجتماعی-اقتصادی لرستان)، اطمینان‌پذیری (با ثبت دقیق مراحل تحقیق و امکان بازبینی توسط پژوهشگران دیگر)، و تأییدپذیری (از طریق مستندسازی همهٔ تصمیمات تحلیلی و بهره‌گیری از مشاورهٔ اساتید این حوزه) رعایت گردید.

جدول ۲: مشخصات جمعیت‌شناختی مشارکت‌کنندگان (نگارندگان، ۱۴۰۴).
Tab. 2: Demographic Characteristics of the Participants (Authors, 2025).

پست سازمانی	مدرک	رشته تحصیلی	سن	جنسیت	کد مشارکت‌کننده
عضو هیأت علمی دانشگاه	دکتری	اقتصاد	۵۵	مرد	۱
عضو هیأت علمی دانشگاه	دکتری	اقتصاد	۴۱	مرد	۲
رئیس کانون زنان بازرگان	دکتری	جامعه شناسی	۴۷	زن	۳
مدرس دانشگاه	دکتری	کارآفرینی	۴۶	مرد	۴
عضو هیأت علمی دانشگاه	دکتری	سیاست‌گذاری فرهنگی	۴۲	مرد	۵
مسئول اداره کمیته امداد	کارشناسی‌ارشد	جامعه شناسی	۴۸	مرد	۶
کارشناس اداره کار	کارشناسی‌ارشد	فلسفه و حکمت اسلامی	۵۱	مرد	۷
عضو انجمن جامعه شناسی	دکتری	جامعه‌شناسی توسعه	۴۶	مرد	۸
رئیس بخش تحقیقات اقتصادی و اجتماعی مرکز تحقیقات استان	دکتری	اقتصاد	۵۲	مرد	۹
کارشناس اداره کار	کارشناسی‌ارشد	اقتصاد	۴۱	مرد	۱۰
فعال کارآفرینی	کارشناسی‌ارشد	مدیریت	۴۶	مرد	۱۱
عضو انجمن جامعه شناسی	دکتری	جامعه‌شناسی	۴۲	زن	۱۲

مدرس دانشگاه	دکتری	جامعه شناسی	۴۷	مرد	۱۳
کارآفرین	کارشناسی‌ارشد	مدیریت	۴۱	مرد	۱۴
مدرس دانشگاه	دکتری	جامعه‌شناسی	۳۸	زن	۱۵

۶. یافته‌ها

۶-۱. استخراج و تحلیل مضامین

انواع مشاغل کاذب و آسیب‌زای جوانان استان لرستان

جدول ۳: انواع مشاغل کاذب و آسیب‌زای جوانان استان لرستان (نگارندگان، ۱۴۰۴).
Tab. 3: Types of Informal and Harmful Jobs Among Youth in Lorestan Province (Authors, 2025).

	عنوان شغل	فراوانی		عنوان شغل	فراوانی
۱	دست فروشی	۹	۱۰	میوه‌فروشی با ماشین	۶
۲	دوره گردها	۴	۱۱	خرید و فروش وام‌های اشتغال در مناطق روستایی	۱
۳	شوتی سواری	۷	۱۲	پلاک محو کن	۲
۴	دلال ماشین بدون مجوز	۵	۱۳	دعانویس و فالگیر	۳
۵	دلال محصولات کشاورزی	۲	۱۴	نان خشکی	۳
۶	دلال املاک بدون مجوز	۵	۱۵	همراه بیمار	۲
۷	سیگار فروشی	۳	۱۶	ضایعاتی	۴
۸	واکس زن و تعمیرات کفش	۲	۱۷	پارکبان	۵
۹	افرادی که سر در فروشگاه‌ها مردم را به خرید جذب می‌کنند.	۲	۱۸	بسته‌بندی محصولات کشاورزی	۲

در این پژوهش طبق مبانی نظری و پیشینهٔ تجربی، مشاغلی که مالیات پرداخت نمی‌کنند، بیمهٔ پرداخت نمی‌کنند و به‌طورکلی در مراجع قانونی و رسمی ثبت نشده‌اند؛ به‌عنوان مشاغل کاذب درنظر گرفته شده است. عناوین شغلی که با بیشترین تکرار از نظر مشارکت‌کنندگان ذکر شده است می‌توان به شغل دست‌فروشی، شوتی سواری، میوه‌فروشی با ماشین، دلال ماشین و املاک بدون مجوز و دفتر کار، پارکبان و ضایعاتی اشاره کرد. فراوانی مربوط به مشاغل در جدول (۳) بیانگر شدت حضور این مشاغل در روایت‌های افراد هستند.

۶-۲. عوامل مؤثر بر گرایش به مشاغل کاذب و آسیب‌زای جوانان استان لرستان

باتوجه به سؤال پژوهش درخصوص عوامل مؤثر بر گرایش به مشاغل کاذب و آسیب‌زای جوانان استان لرستان، نتایج تحلیل مضمون حاصل از مصاحبه‌ها در قالب دو مضمون فراگیر عوامل کلان (جدول ۴) و عوامل خُرد (جدول ۵) ارائه شده است.

جدول ۴: نتایج تحلیل مضمون فراگیر عوامل سطح کلان مؤثر بر گرایش به مشاغل کاذب و آسیب‌زای جوانان استان لرستان (نگارندگان، ۱۴۰۴).
Tab. 4: Thematic Analysis Results of Macro-Level Factors Influencing Young People's Tendency Toward Informal and Harmful Jobs in Lorestan Province (Authors, 2025).

مضامین سازمان‌دهنده	مضامین پایه	کدهای باز
سیاست‌ها و رویه‌های دولت	سیاست‌های اقتصادی دولت	سیاست‌های قیمت‌گذاری
		سیاست‌های مبادی ورودی کالا
		عدم وجود سیاست‌های کلان به سمت تشویق تولید و فشار مضاعف بر تولیدکنندگان
		نابرابری در توزیع فرصت‌های شغلی در سطح کلان
		ناتوانی دولت در سر و سامان دادن به اقتصاد و معیشت مردم
		عدم احساس مسئولیت دولت در ایجادزمینه‌ی اقتصادی سالم و پایدار
		عدم شفافیت در اقتصاد
		ایجاد موانع بر راه توسعهٔ تجارت خارجی
		عدم رونق و توسعهٔ زنجیره‌های ارزش
	سیاست‌های اشتغال	حمایت بیش از حد از نیروی کار
		تمایل کارفرما به سمت روش سرمایه‌بر به جای کاربر
		بروکراسی اداری پیچیده و سخت‌گیرانه برای جوانان در ایجاد شغل
		اصرار بیهوده بر پرداخت وام‌های خود اشتغالی
		نداشتن برنامه علمی و کارشناسی جهت ایجاد شغل
	عوامل قانونی	برخی قوانین و مقررات کار و تامین اجتماعی
		حاکمیت قانون(عدم برخورد قانونی با مباحث غیر قانونی)
		تعدد و گوناگونی قوانین موثر بر فعالیت‌های اقتصادی
	نظام عرضه و تقاضا	مازاد عرضه نیروی انسانی نسبت به تقاضا
		کاهش تقاضای نیروی کار
	نظام مالیاتی	فرار مالیاتی
		مالیات‌های سنگین
		میزان و ساز و کار پرداخت مالیاتی
فرصت‌های محیطی	عوامل محیطی کسب و کار	عدم مراجعه خریدار به مغازه‌ها
		جایگزینی ماشین‌آلات به جای نیروی کار و آزادسازی نیروی شاغل غیرماهر در کشاورزی
		عدم توان سرمایه‌گذاری و جذب سرمایه خارجی و داخلی در استان
		عدم وجود کارخانه‌های فعال و مناسب در استان
		نبود فرصت‌های شغلی مناسب
		مشکلات دریافت پروانه کسب
		عدم رعایت حقوق مالکیت و قراردادها
		فراهم نبودن فضای کسب و کار برای کارآفرینان و فعالان اقتصادی
	نظام آموزشی کشور	عدم تناسب نظام آموزش با محیط اقتصادی
		عدم کاربردی بودن رشته‌های تحصیلی دانشگاهی
		عدم تناسب بین فارغ‌التحصیلان دانشگاهی و شغل‌های مورد نیاز جامعه
		مناسب نبودن آموزش‌های فنی و حرفه‌ای

طبق یافته‌های پژوهش، مضمون فراگیر عوامل کلان مؤثر بر گرایش به مشاغل کاذب و آسیب‌زای جوانان استان لرستان مشتمل بر ۳۴ کدباز است. در این مطالعه مضمون فراگیر عوامل سطح کلان (جدول ۴) در قالب دو مضمون سازمان‌دهنده و هفت مضمون پایه سازماندهی شده‌اند.

نتایج تحلیل مضمون در سطح کلان نشان می‌دهد که عوامل ساختاری و نهادی، نقش تعیین‌کننده‌ای در سوق‌دادن جوانان لرستانی به‌سوی مشاغل کاذب دارند. یکی از مهم‌ترین مضامین، ضعف سیاست‌های کلان اشتغال و ناکارآمدی برنامه‌های توسعه‌ای است که نه‌تنها فرصت‌های شغلی پایدار ایجاد نکرده، بلکه به افزایش بی‌ثباتی در بازار کار منجر شده است. به‌طور خاص، جوانان مصاحبه‌شونده بارها به نبود سرمایه‌گذاری صنعتی و عدم حمایت مؤثر از کارآفرینی در استان اشاره کرده‌اند. این وضعیت موجب می‌شود بخش بزرگی از نیروی کار تحصیل‌کرده یا جویای کار، برای تأمین معیشت خود به مشاغل غیررسمی و کاذب روی‌آورند. عامل مهم دیگر، ساختار اقتصادی وابسته و تک‌محصولی استان است. تمرکز بیش از حد بر کشاورزی سنتی و مشاغل خدماتی کم‌بازده، همراه با رکود در بخش صنعت و تولید، شرایطی را ایجاد کرده که زمینه‌ای برای تنوع‌بخشی شغلی وجود ندارد. این ساختار اقتصادی، به‌ویژه در خرم‌آباد، بروجرد و شهرهای مرزی مشهود است و موجب می‌شود دستفروشی، واسطه‌گری و مشاغل غیررسمی دیگر به‌عنوان راهکار جایگزین دیده شود.

در بُعد سیاسی و نهادی نیز، قوانین پیچیدهٔ ثبت کسب‌وکار و ضعف در اجرای سیاست‌های حمایتی، خود به مانعی جدی برای ورود به بازار رسمی تبدیل شده است. بسیاری از جوانان اشاره کرده‌اند که هزینه‌های بالا، بروکراسی طولانی و فساد اداری، آن‌ها را از ایجاد کسب‌وکار قانونی منصرف کرده و به‌سمت فعالیت‌های غیررسمی سوق داده است. علاوه‌بر این، فشارهای اقتصادی کلان همچون تورم، رکود بازار رسمی و نابرابری‌های منطقه‌ای در توزیع فرصت‌های شغلی، نقش مستقیمی در تشدید گرایش به مشاغل کاذب دارند. جوانان لرستانی در روایت‌های خود به این نکته اشاره داشتند که حتی در صورت اشتغال رسمی، دستمزدها پاسخ‌گوی هزینه‌های زندگی نیست و همین‌امر باعث می‌شود، برای جبران شکاف درآمدی به فعالیت‌های کاذب یا چندشغله‌بودن روی‌آورند.

درنهایت می‌توان گفت که در سطح کلان، مجموعه‌ای از ضعف‌های نهادی، اقتصادی و سیاسی، بستر و شرایطی را فراهم آورده که مشاغل کاذب نه به‌عنوان انتخابی اختیاری، بلکه به‌مثابه استراتژی بقا در برابر ناکارآمدی ساختارهای رسمی در استان لرستان شکل گرفته و بازتولید می‌شوند (ر. ک. به: جدول ۵).

طبق نتایج پژوهش، مضمون فراگیر عوامل سطح خُرد مؤثر بر گرایش به مشاغل کاذب و آسیب‌زای جوانان استان لرستان مشتمل‌بر ۴۴ کدباز است. در این مطالعه مضمون فراگیر عوامل خرد (جدول ۵) در قالب دو مضمون سازمان‌دهنده و شش مضمون پایه سازماندهی شده‌اند.

تحلیل مضامین در سطح خرد نشان می‌دهد که گرایش جوانان به مشاغل کاذب تنها ناشی از ساختارهای کلان اقتصادی و نهادی نیست، بلکه مجموعه‌ای از ویژگی‌ها، نگرش‌ها و شرایط فردی نیز در این فرآیند تأثیرگذارند. یکی از مضامین محوری در این سطح، انگیزه‌های اقتصادی فردی است. بسیاری از جوانان بیان کرده‌اند که سودآوری سریع و گردش نقدینگی بالا در مشاغل کاذب (مانند دستفروشی یا واسطه‌گری) در مقایسه با مشاغل رسمی، عامل مهمی برای ورود به این حوزه محسوب می‌شود. به تعبیر یکی از مشارکت‌کنندگان، «شغل رسمی ماه‌ها طول می‌کشه تا پول بدهد، اما دستفروشی روزانه درآمد دارد». از سوی دیگر، فرهنگ فقر و بازتولید الگوهای معیشتی خانوادگی نقش مهمی ایفا می‌کند. در بسیاری از خانواده‌ها، مشاغل غیررسمی به‌عنوان راهی عادی برای گذران زندگی پذیرفته شده و جوانان در چنین فضایی، از کودکی با این الگوها آشنا می‌شوند. این فرهنگ منجر به بازتولید نسل‌به‌نسل چنین مشاغلی شده و مشروعیت اجتماعی نسبی برای فعالیت‌های کاذب ایجاد کرده است.

عامل مهم دیگر، سطح پایین مهارت و تحصیلات متناسب با بازار کار است. بسیاری از جوانان فاقد آموزش‌های فنی و حرفه‌ای لازم برای ورود به مشاغل رسمی بوده و همین‌امر، آنان را به‌سمت مشاغلی با مانع ورود کمتر سوق می‌دهد. حتی در مواردی که تحصیلات دانشگاهی وجود دارد، شکاف میان‌رشته‌های تحصیلی و نیازهای واقعی بازار

جدول ۵: نتایج تحلیل مضمون فراگیر عوامل خرد مؤثر بر گرایش به مشاغل کاذب و آسیب‌زای جوانان استان لرستان (نگارندگان، ۱۴۰۴).

Tab. 5: Thematic Analysis Results of Micro-Level Factors Influencing Young People's Tendency Toward Informal and Harmful Jobs in Lorestan Province (Authors, 2025).

مضامین فراگیر	مضامین سازمان‌دهنده	مضامین پایه	کدهای باز
عوامل سطح خرد	عوامل زمینه‌ای مضامین سازمان‌دهنده	عوامل فرهنگی	انتظارات جوانان مبنی‌بر زودتر به نتیجه رسیدن
			تغییر ارزش‌ها در فرآیند توسعه و ایجاد ارزش‌های ناهماهنگ با جامعه در فرد
			فرهنگ فقر
			تنزل فرهنگ کار
			نداشتن باور به تاثیر مهارت و تخصص در شغل‌یابی
			نبود فرهنگ کار جمعی
			نداشتن فرهنگ و اخلاق مالیاتی
		عوامل اقتصادی	بیکاری
			فقر
			رکود اقتصادی
			تورم
			نقدینگی زیاد
			احتیاج به شغل دوم به دلیل مشکلات مالی
			عدم پشتوانه مالی خانواده‌ها در حمایت از ایجاد شغل
			هزینهٔ زیاد لازم جهت آموختن مهارت
			چرخه‌ی تکرار فقر
			عدم دسترسی جوانان به سرمایه مالی
			پرهزینه بودن کار رسمی نسبت به کار غیررسمی
			وجود فساد و رانت در جامعه
			افزایش قیمت‌ها
		عوامل اجتماعی	مهاجرت به خارج از استان
			مهاجرت از روستا به شهر و رشد شهرنشینی
			اعتیاد و عدم یافتن شغل مناسب
			توسعه‌نیافتگی استان
			فرصت‌های نابرابر اجتماعی سرمایه‌گذاری
			پایین بودن سرمایهٔ اجتماعی در استان
	عوامل زمینه‌ای	عوامل طبیعی	نظام کشاورزی موروثی و عدم یکپارچگی زمین‌های کشاورزی
			به‌صرفه نبودن فعالیت‌های کشاورزی
			مناسب نبودن نهاده‌های کشاورزی (آب، خاک و...)
	عوامل فردی	ویژگی‌های شخصیتی	عدم تن دادن جوانان به کارهای سخت
			فقدان مهارت و تخصص مناسب
			عدم مهارت متناسب با جامعه‌ی شهری در بین افراد مهاجر
			عدم اعتماد به نفس جونان
			نداشتن خلاقیت و نوآوری
			جاه‌طلبی جوانان
			تقاضای پیشرفت سریع در بین جوانان
			مقایسهٔ خود با جامعه جهانی و احساس عقب‌ماندگی و عدم پیشرفت و ناکامی
			ورود به کارهای خطرناک، پردرآمد و پرریسک
			قانون‌گریزی
		عوامل انگیزشی	نرخ بازدهی بالا و برگشت سرمایه در مشاغل کاذب
			زحمت کمتر در مشاغل کاذب
			حاشیهٔ سود بالاتر مشاغل کاذب نسبت به مشاغل دیگر
			انس گرفتن به مشاغل کاذب
			ورود آسان به مشاغل کاذب و عدم نیاز به سرمایه کلان

کار سبب‌شده که مدرک تحصیلی به فرصتی برای اشتغال پایدار منجر نشود. همچنین، ویژگی‌های روان‌شناختی و نگرشی جوانان، مانند تمایل به استقلال مالی سریع، اجتناب از کارهای یدی سخت یا فقدان صبر برای ورود به مشاغل رسمی، در شکل‌گیری این گرایش نقش دارد؛ برای نمونه، برخی از مصاحبه‌شوندگان اشاره داشتند که کار کردن به شکل رسمی نیازمند روابط اجتماعی گسترده یا پشتوانهٔ مالی اولیه است، درحالی‌که مشاغل کاذب امکان شروع بدون سرمایه زیاد را فراهم می‌کند.

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که در سطح خُرد، ترکیب عوامل اقتصادی (مانند نقدینگی سریع)، فرهنگی (فرهنگ فقر)، آموزشی (فقدان مهارت‌های تخصصی) و روان‌شناختی (تمایل به استقلال سریع) به‌طور هم‌زمان موجب می‌شوند که مشاغل کاذب برای جوانان لرستانی نَه صرفاً یک انتخاب گذرا، بلکه استراتژی‌ای معقول و کم‌هزینه برای بقا و معیشت تلقی شود.

جدول ۶: راهکارهای کاهش مشاغل کاذب و آسیب‌زای جوانان استان لرستان (نگارندگان، ۱۴۰۴).

Tab. 6: Strategies for Reducing Informal and Harmful Jobs Among Youth in Lorestan Province (Authors, 2025).

مضامین سازمان‌دهنده	مضامین پایه	کدهای باز
راهکارهای مربوط به سیاست‌ها و رویه‌های دولت	سیاست‌های اقتصادی دولت	تکیه‌بر مزیت‌های نسبی رقابتی در استان
		رونق زنجیره‌های ارزش برای محصولات
		شناسایی مزیت‌های نسبی استان در صنعت، معدن، سنگ و ...
		باز بودن درجهٔ تجارت
		توسعهٔ تجارت خارجی
		تلاش برای اصلاح الگوی فعالیت‌های تولیدی و عمل نمودن به قوانین اقتصادی
		تأکید بر حداکثر شفافیت مالی به ویژه در زمینه‌ی عملیات مالی و نظام بانکی
		کاهش موانع و محدودیت‌های تجاری به‌ویژه در سطح خارجی
		گسترش و افزایش کارایی نهادهای بازار
		اعمال سیاست‌های مالی و پولی کارآمد و برخوردار از پشتوانه کارشناسی
		تلاش برای افزایش بهره‌وری از طریق افزایش سرمایه‌گذاری، تزریق فناوری و نیز توسعه‌ی نیروی انسانی
		تلاش هرچه بیشتر برای حفظ و تقویت ارزش پول ملی از طریق راهکارهای مختلف از جمله افزایش درآمدهای دولت و نیز مثبت نمودن تراز مبادلات خارجی
		اجتناب از چند نرخی بودن ارز
راهکارهای مربوط به سیاست‌ها و رویه‌های دولت	سیاست‌های اشتغال	حمایت از نیروی کار
		حمایت از کارفرما
		سیاست‌های تشویقی تولیدی
		حمایت واقعی از تولید
		تلاش برای اشتغال‌زایی همسو با تخصص
		ایجاد زمینه‌های شغلی پایدار با درآمد مناسب
		رسمیت بخشیدن به مشاغل غیر رسمی
		برآورد و پیش‌بینی تحرکات و هرم جمعیتی
	عوامل قانونی	بازنگری و اصلاح برخی قوانین تامین اجتماعی
	نظام عرضه و تقاضا	برآورد عرضه و تقاضای نیروی کار
		تعادل بین حمایت از عرضه‌کنندگان و تقاضاکنندگان نیروی کار
		ارائه پیشنهاد طرح توسط اداره کار به نمایندگان یا دولت به صورت لایحه، قوانین و سیاست‌های حامی فرایند تعادل بین عرضه‌کنندگان و تقاضاکنندگان نیروی کار
		جلوگیری از فرار مالیاتی

راهکارهای مربوط به فرصت‌های محیطی	نظام آموزشی	نیازسنجی جوانان درخصوص مهارت و استعداد
		تقویت ارتباط بین صنعت و دانشگاه
		ورود دانشگاه در پروژه‌های مشکل‌دار و نیمه‌تمام
راهکارهای زمینه‌ای	عوامل فرهنگی	تغییر نگرش و باور زود رسیدن به اهداف از طریق تبلیغات
		درونی کردن ارزش‌هایی چون «ضایع کردن حق دیگران حرام است» برای افراد معتقد
	عوامل اجتماعی	کنترل نرخ مهاجرت
		تقویت سرمایهٔ اجتماعی
		افزایش روحیه همکاری در جامعه
		بالا رفتن اعتماد عمومی
		بالارفتن امید اجتماعی
	عوامل اقتصادی	در اختیار قرار دادن سرمایه برای جوانان
		مهار تورم
		برنامه‌ریزی همه‌جانبه برای بستن مبادی تورم و جلوگیری از افزایش آن
	عوامل طبیعی	سرمایه‌گذاری کلان در بخش گردشگری و کشاورزی
راهکارهای مربوط به عوامل فردی	ویژگی های شخصیتی	افزایش اعتماد به نفس جوانان
		بالا رفتن امیدواری به آینده

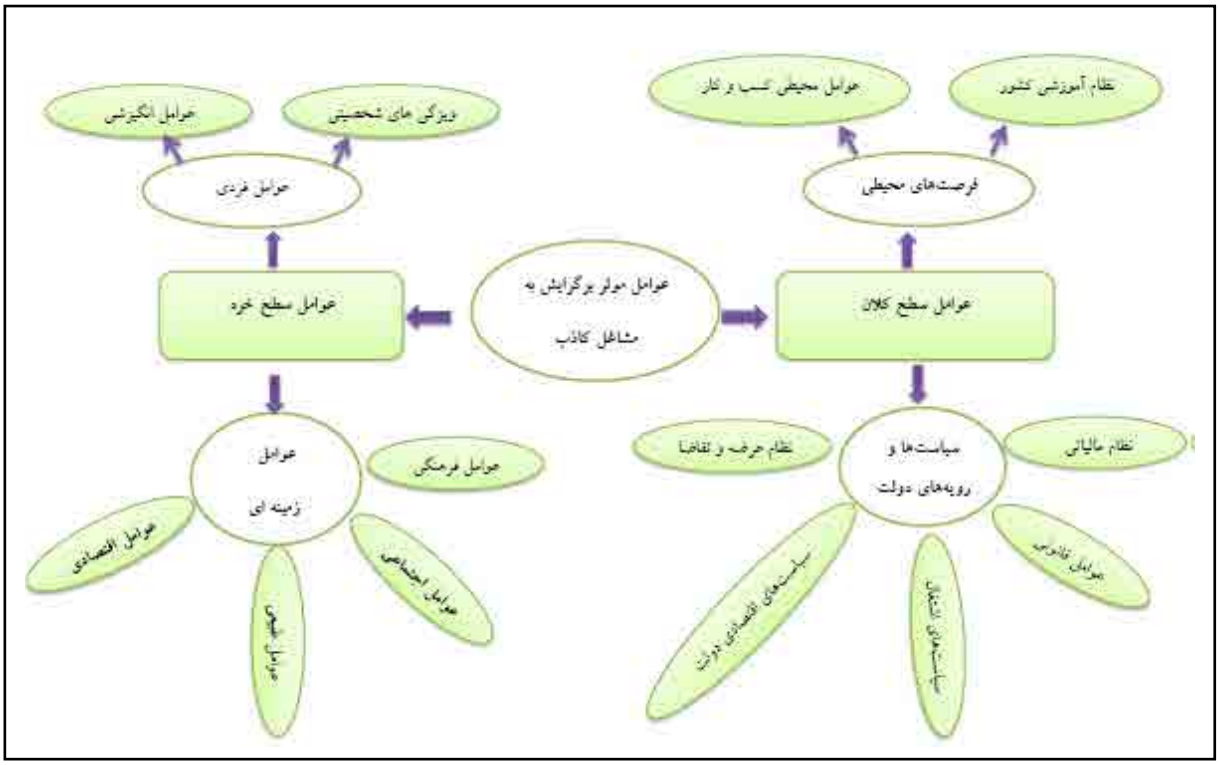
طبق یافته‌های پژوهش، راهکارهای کاهش مشاغل کاذب و آسیب‌زای جوانان استان لرستان (جدول ۶) مشتمل‌بر ۶۱ کدباز است. در این مطالعه راهکارها باتوجه به عوامل مؤثر بر گرایش به مشاغل کاذب شناسایی شده در قالب دو مضمون فراگیر، چهار مضمون سازمان‌دهنده و ۱۲ مضمون پایه سازماندهی شده‌اند که براساس این نتایج، شبکهٔ مضامین عوامل مؤثر بر گرایش به مشاغل کاذب و آسیب‌زای جوانان استان لرستان در قالب شکل (۱) نشان داده شده است.

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که مقابله با گسترش مشاغل کاذب در لرستان نیازمند رویکردی چندبُعدی است که هم به اصلاح ساختارهای کلان و هم به تقویت ظرفیت‌های فردی و محلی جوانان توجه کند.

در سطح کلان، مهم‌ترین پیشنهادها بر اصلاح ساختارهای اقتصادی و نهادی تمرکز دارند. کاهش بروکراسی اداری در صدور مجوز کسب‌وکار، تسهیل شرایط سرمایه‌گذاری خُرد، و بازنگری در نظام مالیاتی برای حمایت از کسب‌وکارهای نوپا، ازجمله اقداماتی هستند که می‌توانند موانع ورود جوانان به بازار رسمی کار را کاهش دهند. به گفتهٔ یکی از خبرگان «وقتی برای یک مجوز ساده باید ماه‌ها در اداره بدوی، طبیعی است که جوان به‌سمت دستفروشی برود»؛ بنابراین، شفاف‌سازی و ساده‌سازی قوانین می‌تواند به‌طور مستقیم از رشد فعالیت‌های غیررسمی جلوگیری کند. در سطح میانه، راهکارها بر توانمندسازی اجتماعی و حرفه‌ای جوانان تأکید دارند. توسعهٔ آموزش‌های فنی‌وحرفه‌ای متناسب با نیازهای بازار کار لرستان، ایجاد مراکز مشاورهٔ شغلی در شهرها و روستاها، و ارائه بسته‌های حمایتی برای کارآفرینان جوان، به‌ویژه در حوزه‌های کشاورزی و صنایع کوچک، ازجمله اقدامات کلیدی محسوب می‌شوند. این اقدامات علاوه‌بر کاهش وابستگی جوانان به مشاغل کاذب، به ایجاد احساس امید و چشم‌انداز مثبت نسبت به آینده نیز کمک می‌کنند. در سطح خُرد و فردی نیز راهکارها بیشتر بر تغییر نگرش‌ها و تقویت فرهنگ کار متمرکز هستند. آگاهی‌بخشی ازطریق رسانه‌ها دربارهٔ پیامدهای منفی مشاغل کاذب (مانند: بی‌ثباتی اقتصادی، فقدان بیمه

و بازنشستگی) و الگوسازی از کارآفرینان موفق محلی می‌تواند به تغییر تدریجی نگرش جوانان کمک کند. همچنین، تقویت نهاد خانواده در حمایت از مسیرهای شغلی پایدار جوانان نقش اساسی دارد.

با این‌حال، باید توجه‌داشت که ارائه بیش از ۶۰ راهکار در جدول (۶) بدون اولویت‌بندی می‌تواند کارایی آن‌ها را کاهش دهد؛ بنابراین پیشنهاد می‌شود که راهکارها براساس معیارهایی همچون فوریت (اقدامات کوتاه‌مدت مانند کاهش بروکراسی)، اثربخشی (آموزش‌های مهارتی) و قابلیت اجرا (حمایت از کسب‌وکارهای خُرد) دسته‌بندی شوند. این امر به سیاست‌گذاران کمک خواهد کرد تا منابع محدود را به‌شکلی هدفمندتر تخصیص دهند. درمجموع، تحلیل راهکارها نشان می‌دهد که کاهش مشاغل کاذب در لرستان نه با یک اقدام منفرد، بلکه ازطریق ترکیب سیاست‌های ساختاری، برنامه‌های توانمندسازی و اقدامات فرهنگی امکان‌پذیر است. تنها در چنین چارچوبی می‌توان امید داشت که جوانان استان به‌جای اتکای موقت به مشاغل غیررسمی، مسیر پایدار و مولدی برای آیندهٔ شغلی خود بیابند.



شکل ۱: عوامل و زمینه‌های مؤثر بر مشاغل کاذب و آسیب‌زای جوانان استان لرستان (نگارندگان، ۱۴۰۴).

Fig. 1: Factors and Contextual Conditions Influencing Informal and Harmful Jobs Among Youth in Lorestan Province (Authors, 2025).

۷. نتیجه‌گیری

یافته‌های این پژوهش در چارچوب نظریه‌های نوسازی و نئولیبرالیسم و همچنین رویکردانتقادی مارکسیسم‌شهری و فمینیسم‌اقتصادی قابل تفسیر هستند. براساس دیدگاه‌نوسازی، مشاغل‌غیررسمی به‌مثابه بقایای ساختارهای سنتی و ناکامی در گذار به بازار کار مدرن تلقی می‌شوند (موزر، ۱۹۷۸). یافته‌های پژوهش حاضر نشان‌داد که در لرستان عواملی همچون ضعف نهادهای آموزشی و کمبود فرصت‌های صنعتی موجب بازتولید الگوهای معیشتی سنتی مانند دستفروشی شده است. این‌امر با تحلیل نوسازی همخوانی دارد و بیانگر آن است که عدم توسعهٔ صنعتی و ساختاری استان، بسترساز تقویت مشاغل کاذب بوده است. در مقابل، رویکرد نئولیبرالیسم مشاغل غیررسمی را به‌عنوان تجلی کارآفرینی در شرایط محدودیت‌های دولتی می‌بینند (دسوتو، ۲۰۰۰). داده‌های مصاحبه‌ها مؤید آن است که

پیچیدگی مقررات اداری و مالیاتی، بسیاری از جوانان لرستانی را به‌سمت راه‌اندازی فعالیت‌های غیررسمی سوق داده است؛ به‌گونه‌ای که اشتغال غیررسمی در این استان، هم محصول کمبود فرصت‌های رسمی و هم ناشی از واکنش خلاقانه به موانع نهادی است. از منظر رویکرد انتقادی مارکسیسم شهری نیز باید به نقش سرمایه‌داری در بازتولید حاشیه‌نشینی و وابستگی نیروی کار به فعالیت‌های کم‌درآمد و غیررسمی توجه کرد. همان‌طورکه لفور (۱۴۰۰) تأکید می‌کند، شهر سرمایه‌داری فضایی دوگانه می‌آفریند؛ از یک‌سو مراکز رسمی و قانونی برای تولید سرمایه و از سوی دیگر حاشیه‌هایی که محل تجمع فعالیت‌های غیررسمی و کاذب‌اند. در لرستان نیز، رشد بی‌برنامهٔ شهرنشینی و فقدان صنایع مولد پایدار، نیروی کار جوان را به‌سمت فضاهای غیررسمی همچون دستفروشی سوق داده است. افزون‌بر این، رویکرد فمینیسم اقتصادی ابعاد جنسیتی مشاغل غیررسمی را برجسته می‌سازد (شیرخدایی، ۱۳۹۵). یافته‌ها نشان‌داد که بخشی از مشاغل کاذب، به‌ویژه دستفروشی یا کارهای خانگی غیررسمی به زنان تعلق دارد که به‌دلیل تبعیض ساختاری در بازار رسمی کار و محدودیت‌های فرهنگی، فرصت‌های برابری برای اشتغال پایدار ندارند. این امر مؤید این دیدگاه فمینیستی است که اقتصاد غیررسمی نه صرفاً انتخاب داوطلبانه، بلکه نتیجهٔ مستقیم ساختارهای مردسالار و نابرابر بازار کار است. بدین‌ترتیب، ادغام رویکردهای نوسازی، نئولیبرالیسم، مارکسیسم شهری و فمینیسم اقتصادی، امکان درک جامع‌تری از وضعیت مشاغل کاذب در لرستان را فراهم می‌آورد. این هم‌پوشانی نظری نشان می‌دهد که مشاغل کاذب را نمی‌توان صرفاً به‌عنوان بقایای سنت یا شکلی از کارآفرینی در نظر گرفت، بلکه باید آن‌ها را در بستر تضادهای طبقاتی، جنسیتی و ساختاری تحلیل کرد.

از منظر محلی، شرایط خاص لرستان اهمیت یافته‌ها را نیز دو چندان می‌کند. این استان، سال‌ها با نرخ بالای بیکاری در میان جوانان، به‌ویژه تحصیل‌کردگان، دست به گریبان بوده است. همچنین مهاجرت‌های روستا-شهری گسترده موجب فشار مضاعف بر بازار کار شهری شده و دستفروشی و مشاغل موقت را به راه‌حلی قابل دسترس برای جوانان تبدیل کرده است. بسیاری از مصاحبه‌شوندگان تأکید داشتند که نبود سرمایه‌گذاری صنعتی پایدار و ضعف زیرساخت‌ها باعث شده فرصت‌های رسمی شغلی بسیار محدود باشد و همین‌امر گسترش مشاغل غیررسمی را در استان توضیح می‌دهد؛ بنابراین، یافته‌های پژوهش حاضر را نمی‌توان بدون توجه به زمینهٔ اقتصادی-اجتماعی استان درک کرد.

این پژوهش در مقایسه با مطالعات پیشین، نه‌تنها به شناسایی عوامل ساختاری و نهادی بسنده نکرده، بلکه به ابعاد خُرد و انگیزشی نیز پرداخته است؛ برای مثال، درحالی‌که بیشتر پژوهش‌های داخلی (توحیدی و همکاران، ۱۳۹۴؛ نایبی و همکاران، ۱۳۹۸؛ محمدی و همکارن، ۱۴۰۰) بر سیاست‌های کلان یا عوامل اقتصادی تمرکز داشته‌اند، داده‌های این مطالعه نشان‌داد که انگیزه‌های فردی (مانند تمایل به استقلال اقتصادی یا کسب درآمد سریع) نیز به‌همان اندازه مهم‌اند. این تلفیق سطح خُرد و کلان، ارزش‌افزودهٔ اصلی پژوهش حاضر محسوب می‌شود.

از نظر پیامدهای نظری، یافته‌ها نشان می‌دهد که تحلیل مشاغل کاذب نیازمند مدلی ترکیبی است که هم عناصر ساختاری و هم عناصر خرد را دربر گیرد. چنین مدلی می‌تواند در ادبیات مربوط به اقتصاد غیررسمی در ایران جایگاه نوآورانه‌ای داشته باشد. از منظر عملی نیز، نتایج نشان می‌دهد که مقابله با گسترش مشاغل کاذب تنها با اصلاحات کلان اقتصادی ممکن نیست، بلکه نیازمند توجه به حمایت‌های خُرد از کارآفرینان، آموزش مهارت‌های شغلی، و ساده‌سازی روند ثبت کسب‌وکار است.

باوجود نقاط قوت، پژوهش حاضر دارای محدودیت‌هایی نیز هست؛ نخست آن‌که، اکثر مصاحبه‌شوندگان خبرگان و متخصصان بودند و خود شاغلان در مشاغل کاذب (مانند دستفروشان یا کولبران) کمتر در نمونه حضور داشتند؛ بنابراین دیدگاه‌های آنان به‌طور مستقیم بازتاب داده نشده است. دوم، اتکای پژوهش به روش کیفی امکان تعمیم نتایج به کل جمعیت جوانان استان را محدود می‌سازد. سوم، احتمال سوگیری ناشی از وابستگی برخی مصاحبه‌شوندگان به نهادهای دولتی وجود دارد که می‌تواند بر نحوهٔ تبیین عوامل تأثیرگذار باشد. ذکر این محدودیت‌ها می‌تواند درک دقیق‌تری از دامنهٔ اعتبار یافته‌ها در اختیار خواننده قرار دهد.

در جمع‌بندی نهایی می‌توان گفت که پژوهش حاضر تصویری جامع‌تر از پدیدهٔ مشاغل کاذب در لرستان ارائه کرده است. این مطالعه نشان‌داد که مشاغل کاذب نَه صرفاً محصول ضعف ساختارهای کلان، و نَه صرفاً نتیجهٔ انتخاب‌های فردی‌اند، بلکه حاصل تعامل پیچیده میان سیاست‌های اقتصادی، محدودیت‌های نهادی، و انگیزه‌های خُرد جوانان هستند. اهمیت یافته‌ها در آن است که سیاست‌گذاران را به لزوم اتخاذ رویکردی چندسطحی برای مدیریت و کاهش مشاغل کاذب توجه می‌دهد. بر این‌اساس، توجه هم‌زمان به اصلاحات کلان اقتصادی، حمایت‌های خُرد از کسب‌وکارهای نوپا، و بازنگری در مقررات اداری می‌تواند زمینه‌ساز کاهش اتکای جوانان لرستان به این نوع مشاغل باشد.

سپاسگزاری

نویسندگان مراتب قدردانی خود را از همهٔ کسانی که در انجام پژوهش یاری کرده‌اند، ابراز می‌دارند.

مشارکت درصدی نویسندگان

درصد مشارکت نویسندگان در این مقاله مساوی و هر کدام معادل ۲۵٪ بوده است.

تعارض منافع

هیچ گونه تعارض منافع توسط نویسندگان بیان نشده است.

پی‌نوشت

1. Pollard & Hillage
2. Gazier
3. McQuid, R. Lindsay
4. Colin
5. Henilee
6. Nayeb
7. Ranani
8. Charms
9. Hart
10. Funkhouser
11. Hart
12. Szymon chodak
13. Moser
14. De Soto
15. Marina Müller , Michael Barthelmas,, Johannes Keller .
16. Bullshit job experiences at work and subjective well-being: The moderating role of protestant work ethic”
17. Graeber
18. Williams
19. Bologna
20. Günther, I. & Launov
21. Henle & Arabsheibani

کتابنامه

- احمدی، وکیل؛ و حامد، بیتا، (۱۳۹۹). مطالعهٔ جامعه‌شناختی مشاغل غیر رسمی در مناطق محروم شهر کرمانشاه. بررسی مسائل اجتماعی ایران، ۱۱ (۲): ۱۶۷-۱۹۹. https://doi.org/10.22059/ijsp.2021.82683

-احمدی‌شادمهری، محمدطاهر، (۱۳۸۶). بررسی وضعیت شاغلان در بخش غیررسمی (مطالعه مورد، شهرستان مشهد). دانش و توسعه، ۲۱: ۱۳۹-۱۵۸.

- توحیدی، زهره؛ سروش، علی‌اکبر؛ و الحسینی، سید حسن، (۱۳۹۴). بررسی وضعیت اشتغال‌پذیری جوانان ایران. مطالعات راهبردی ورزش و جوانان، ۱۴ (۲۹): ۳۱-۴۸.

-درویشی، نسرین، (۱۳۹۱). مشاغل کاذب. چاپ اول، نشر: آراد کتاب.

-دسوتو، هرناندو، (۲۰۰۰). راز سرمایه، چرا سرمایه داری در غرب موفق می‌شود و در جاهای دیگر شکست می‌خورد؟ ترجمهٔ فریدون تفضلی، تهران: نشرنی.

-دسوتو، هرناندو، (۱۹۸۹). راه دیگر. ترجمهٔ جعفر خیرخواهان، تهران: نشر نی.

-شیرخدایی، آناهید، (۱۳۹۵). تولید فضای جنسیتی، بازتولید روابط اجتماعی نابرابر. مجموعه مقالات زنان، شهر و شهرسازی، به‌کوشش: جواد مهدی زاده، تهران: آگاه.

-صدرموسوی، میرستار؛ پورمحمدی، محمدرضا؛ و ظفری، داریوش، (۱۳۹۵). بررسی و تحلیل نقش مهاجرت‌های روستایی در ایجاد بخش غیر رسمی؛ مطالعه موردی کلان شهر تبریز. پژوهش و برنامه‌ریزی شهری، ۷ (۲۵): ۲۳-۴۲.

-فدایی، فربد؛ و علی‌بیگی، ندا، (۱۳۹۰). مقایسهٔ میزان و شدت آسیب‌های روانی بین مردان جوان شاغل و بیکار. رفاه اجتماعی، ۱۱ (۴۳): ۹۷-۱۱۳.

-لوفور، آنری، (۱۴۰۰). اندیشه مارکسیستی شهر. ترجمهٔ همن حاجی میرزاییآ تهران: انتشارات همشهری.

-محمدی، حیدر؛ موسوی‌جد، سید محمد؛ صالحی، یسرا؛ و سلماسی، سمانه، (۱۴۰۰). اشتغال پایدار شهرهای مرزی؛ تحلیل علل و پیامدهای کولبری در شهر بانه. توسعهٔ پایدار محیط جغرافیایی، ۳ (۵): ۱۸-۳۵. https://doi.org/10.52547/sdge.3.5.18

-موسایی، محسن؛ و عمانی، احمدرضا، (۱۳۸۹). عوامل مؤثر بر نگرش جوانان روستایی استان کهگیلویه و بویراحمد نسبت به اشتغال در بخش کشاورزی. پژوهش‌های ترویج و آموزش کشاورزی، ۳ (۲): ۵۰-۳۷.

-نایبی، هوشنگ؛ سعیدی، علی‌اصغر؛ توکلی‌راد، مهرداد، (۱۳۹۸). زمینه‌های شکل‌گیری دست‌فروشی در شهر رشت. بررسی مسائل اجتماعی ایران، ۳۱ (۲): ۲۴۵-۲۶۹. https://doi.org/10.22059/ijsp.2020.77490

-نسترن، مهین؛ ربیعی، کامران؛ و عبدخدا، کامیار، (۱۳۹۴). تحلیل عوامل مؤثر بر تمرکز اشتغال غی ررسمی در شهر مرزی بانه. مطالعات شهری، ۴: ۹۱-۱۰۱. https://urbstudies.uok.ac.ir/article_13012.html

References

- Ahmadi, V. & Hamed, B., (2020). A sociological study of informal occupations in deprived areas of Kermanshah city. *Iranian Journal of Social Issues,* 11(2): 1–20. https://doi.org/10.22059/ijsp.2021.82683 (in Persian).

- Ahmadi Shadmehri, M. T., (2007). An investigation of the status of workers in the informal sector (Case study: Mashhad County). *Journal of Knowledge and Development,* (21): 45–60. (in Persian).

- Bologna, J., (2016). The effect of informal employment and corruption on income levels in Brazil. *Journalof Comparative Economics,* 44(3): 657-695.

- Braun, V. & Clarke, V., (2006). Using thematic analysis in psychology. *Qualitative Research in Psychology,* 3: 77-10.

- Charms, J., (2000). Progressin measurement of the informal sector: Employment and share of GDP. *Handbook of National Accounting*, 1: 153-168.

- Colin, C. W, (1998). *Informal Employment in the Advanced Economies.* Routledge Publisher, London.

- De Soto, H., (1989). *The other path* (J. Khairkhahan, Trans.). Ney Publications. (Original work published 1989).

- De Soto, H., (2000). *The mystery of capital: Why capitalism triumphs in the West and fails everywhere else* (F. Tafazeli, Trans.). Ney Publications. (Original work published 2000)

- Deravishi, N., (2012). *Fictitious occupations* (1st ed.). Arad Ketab Publications. (in Persian).

- Fadaei, F. & Alibigi, N., (2011). Comparison of the level and intensity of psychological damages between employed and unemployed young men. *Journal of Social Welfare,* 11(43): 115–140. (in Persian).

- Funkhouser, E., (1996). The Ur Clarke, V. & Braun, V. (2013), Teaching thematic analysis: Overcoming challenges and developing strategies for effective learning. *The Psychologist,* 26(2): 120-123. ban Informal Sector in Centeral America; Household Survey Evidence. *World Development*, 24, 1737 – 1751.

- Graeber, D., (2018). *Bullshit jobs: A theory.* Simon and Schuster.

- Günther, I. & Launov, A., (2012). Informalemployment in developing countries:Opportunity or last resort? *DevelopmentEconomics,* 97(1): 88-98.

- Hart, K., (1973). Informal Income Opportunities and Urban Employment in Ghana. *The Journal of Modern African Studies,* 11(1): 61-89 .

- Henley, A., Arabsheibani, G. R. & Carneiro,F. G., (2006). On defining and measuring theinformal sector: Evidence from Brazil. *World Development,* 37(5): 992-1003.

- Lefebvre, H., (2021). *Marxist thought and the city* (H. Hajimirzaei, Trans.). Hamshahri Publications. (Original work published 1970).

- Lincoln, Y. S. & Guba, E. G., (1985). *Naturalistic Inquiry.* Beverly Hills, CA: Sage Publications, Inc.

- Mohammadi, H., Mousavi Jad, S. M., Salehi, Y. & Salmasi, S., (2021). Sustainable employment in border cities: Analysis of causes and consequences of kolberi in Baneh city. *Biannual Journal of Sustainable Development of Geographical Environment,* 3(5): 215–238. https://doi.org/10.52547/sdge.3.5.18 (in Persian).

- Moser, C., (1978). Informal sector or petty commodity production: Dualism or dependence in urban development? *World Development,* 6: 1041-1064.

- Mousaei, M. & Omani, A. R., (2010). Factors affecting rural youth attitudes toward employment in the agricultural sector in Kohgiluyeh and Boyer-Ahmad Province. *Journal of Agricultural Extension and Education Research*, 3(2): 37–50. (in Persian).

- Müller, M., Barthelmäs, M. & Keller, J., (2025). Bullshit job experiences at work and subjective well-being: The moderating role of protestant work ethic. *Personality and Individual Differences,* 247: 113388.

- Naebi, H., Saeidi, A. A. & Tavakoli Rad, M., (2019). Contexts of street vending formation in Rasht city. *Iranian Journal of Social Issues,* 31(2): 89–110. (in Persian).

- Nayeb, S., (2008). "Evaluating the Structure of Informal urban Labor market". MA thesis, Isfahan University, Organisation for Economic Co-operation and Development. (2009). (in Persian).

- Nastran, M., Rabiei, K. & Abdokhoda, K., (2015). Analysis of factors affecting the concentration of informal employment in the border city of Baneh. *Quarterly Journal of Urban Studies,* (4): 45–68. https://urbstudies.uok.ac.ir/article_13012.html (in Persain).

- Rabani, R. & Ansari, E., (2005). *Sociology of work and occupations* (1st ed.). University of Isfahan Publications. (in Persian).

- Sadr Mousavi, M. S., Pourmohammadi, M. R. & Zafari, D., (2016). Investigation and analysis of the role of rural migration in creating the informal sector: A case study of Tabriz metropolis. *Journal of Urban Research and Planning,* 7(25): 1–22. (in Persian).

- Shir Khodaei, A., (2016). Producing gendered space, reproducing unequal social relations. In: J. Mehdi Zadeh (Ed.), *Women, city, and urban planning: A collection of articles* (pp. 123–145). Agah Publications. (in Persian).

- Tovhidi, Z., Sorush, A. A. & Al-Hosseini, S. H., (2015). Investigation of the employment status of Iranian youth. *Strategic Studies on Sport and Youth,* 14(29): 75–98. (in Persian).

- Williams, C. C., (2017). Tackling employment in the informal economy: A critical evaluation of the neoliberal policy approach. *Economic and Industrial Democracy,* 38(1): 145-169.

Two Quarterly Journal of Contemporary Socio logical Research CSR
ISSN (P.): 2476-55643, (E.): 2476-6305
Vol. 15, No. 28, 2026
Bu-Ali Sin University

An Analysis of the Relationship Between the State and Civil Society in the Thought of Seyyed Hassan Taghizadeh

Hamid Yahyavi[I], Yadollah Honari Latif Poor[II], Ali Moradi[III]

https://doi.org/10.22084/csr.2026.32218.2439
Received: 2026/01/12; Revised: 2026/02/25; Accepted: 2026/04/17
Type of Article: **Research**
Pp: 153-171

Abstract

This study employs a documentary and library-based method to examine the relationship between the state and civil society—understood here as "political modernity"—in the political thought of Sayyed Hasan Taqizadeh. The findings show that from an early age, Taqizadeh was aware of and inclined toward the principles of political modernity. Through his journalistic activities and political experience (parliamentary work, exile, and his role as editor of Kaveh), he developed a hybrid and evolving conception of the boundary between the public and private spheres. In his early period (the Constitutional Revolution), his positions on issues such as the relationship between Sharia and civil law, civil liberties, and the role of the state were at times inconsistent. However, his long period of exile and his later return to Iran deepened his conviction that the strengthening of a central government and the growth of civil society must advance simultaneously. The research shows that Taqizadeh supported a powerful central state as a precondition for stabilizing political freedoms and enabling national progress, while also emphasizing freedom of education, economic competition, and equal rights for all groups within the nation. This combination places him between advocates of political modernity and proponents of a strong, centralized order. The study concludes that Taqizadeh sought to adopt the "essence of modernity"—political liberty, social development, and tolerance—from the West, yet believed its realization depended on national growth and institutional consolidation.

Keywords: Civil Society, Citizenship, Political Modernity, State.

I. Department of Political Science, Faculty of Economics and Social Sciences, Bu-Ali Sina University, Hamedan, Iran (Corresponding Author).
Email: yahyavi@basu.ac.ir
II. Department of Political Science, Faculty of Economics and Social Sciences, Bu-Ali Sina University, Hamedan, Iran.
III. Department of Political Science, Faculty of Economics and Social Sciences, Bu-Ali Sina University, Hamedan, Iran.

Citations: Yahyavi, H., Honari Latif Poor, H. & Moradi, A., (2026). An Analysis of the Relationship Between the State and Civil Society in the Thought of Seyyed Hassan Taghizadeh. *Two Quarterly Journal of Contemporary Sociological Research,* 15(28), 153–171. https://doi.org/10.22084/csr.2026.32218.2439
Homepage of this Article: https://csr.basu.ac.ir/article_6880.html?lang=en

Publisher & Owner: Bu-Ali Sina University.
Copyright © 2026 The Authors. Published by Bu-Ali Sina University.
This work is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International license (https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/). Non-commercial uses of the work are permitted, provided the original work is properly cited.

1. Introduction

The core problem addressed in this study is how Taqizadeh—one of the central intellectual and political figures of post-Constitutional Iran—conceptualized the relationship between the state and civil society, and to what extent his vision facilitated or hindered the development of political modernity in Iran. The necessity of this inquiry stems from his dual role as both a public intellectual (through articles and editorials, particularly in Kaveh) and a political actor (as a parliamentarian, minister, and diplomat). The main research question is: How did Taqizadeh understand political modernity, particularly in terms of state–society relations? Subsidiary aims include tracing the evolution of his conceptual framework, identifying the components of his views on freedoms and citizenship, and analyzing the compatibility between his theoretical positions and political conduct. Existing scholarship has examined various aspects of Taqizadeh's life, but a systematic analysis of his political modernity remains scarce. This study addresses that gap.

2. Methodology

The research adopts a historical–interpretive method grounded in documentary and library sources. Primary materials include Taqizadeh's writings and speeches, issues of Kaveh, and parliamentary records; secondary sources consist of modern scholarly works on Iranian modernity and intellectual history. The analysis combines historical contextualization, textual content analysis, and hermeneutic interpretation to identify the conceptual shifts and tensions in Taqizadeh's political thought. The conceptual framework is informed by the literature on political modernity, including state–civil society relations, political rights, and intermediary institutions.

3. Findings

Early awareness of modernity: From the Constitutional era onward, Taqizadeh demonstrated familiarity with core principles of political modernity, such as freedom of education, press freedom, and equal rights for all religious groups.

Contradictions in the early period: During the first and second Majles, his positions at times appeared inconsistent—for example, invoking Islamic law as a source of legislation while simultaneously asserting popular sovereignty. These contradictions may reflect both an immature conceptualization and political pressures of the time.

Transformation during exile: His fourteen-year exile and leadership of Kaveh enabled a deeper engagement with modernity. In this period, he explicitly emphasized adopting Europe's "civilizational essence" (education, social progress, tolerance) while advocating for a strong central state.

Post-exile synthesis: Upon returning to Iran, he concluded that full civil liberties without institutional development would lead to disorder. He thus articulated a balance between state capacity and societal oversight, resembling what contemporary theories describe as a "narrow corridor" of liberty.

Pragmatic and sometimes conciliatory political behavior: Taqizadeh's political practice shows readiness to compromise with authoritarian structures in pursuit of broader civil and cultural aims, placing him in a hybrid position between liberal aspirations and order-based governance.

4. Discussion

As a prominent figure in the Constitutional movement, Taghizadeh—from his very entry into politics during the Constitutional era—advocated for the separation of the state from civil society through the limitation of political power. He strove to secure these ends by emphasizing the protection of individuals' natural rights—including freedom of thought and belief (implying the separation of religion and politics), economic freedom and property rights, freedom of expression, and the right to form associations. Admittedly, his ideas often take the form of counsel or advice; furthermore, due to a lack of robust theoretical foundations and a tendency toward political caution, his arguments occasionally contain contradictions—most notably regarding the relationship between Sharia (religious law) and secular law, as well as the issue of women forming associations. Nevertheless, Taghizadeh's steadfast belief—held throughout his life—that the state must limit its own power and respect the natural rights of individuals stands out as exemplary among his contemporary intellectuals. However, when the Constitutional Revolution failed to yield such results and society descended into chaos and anarchy, Taghizadeh's priority shifted toward strengthening the central government and establishing security by any means necessary. Nevertheless, his advocacy for a stronger central government did not imply a disregard for the necessity of upholding individual rights—or, in other words, maintaining the distinction between the public and private spheres. Rather, echoing John Locke, he viewed this as a prerequisite for urgent, fundamental reforms aimed at ensuring security, expanding freedom for all social classes, enabling their participation in public affairs and decision-making processes, and securing full, genuine liberty in the exercise of their political rights. He was also well aware that this objective could only be achieved through the growth and expansion of the private sector—specifically by removing manufacturing, production, trade, imports, exports, and industrial enterprises from state control, thereby bringing an end to "state socialism." These observations, noted by Taghizadeh, also align with the Western experience, where economic thinkers played a prominent role in theorizing a self-organizing civil society distinct from the state. By positing economic freedom as the cornerstone of any sound social order, they defined the state's function as guaranteeing maximum freedom for individuals—acting as free property owners in pursuit of their own personal interests. It is in light of these contexts that the present study attempts to examine the relationship between the state and civil society from Taghizadeh's perspective.

5. Conclusion

A synthesis of civil development and temporary authoritarianism: Taqizadeh argued that gradual realization of freedoms requires a strong and orderly state capable of building the educational and

institutional foundations for a modern society. While this view is intelligible within a developmentalist framework, it carries the risk of justifying lasting authoritarianism.

Tensions between theory and practice: The inconsistencies in his discourse and actions may reflect both intellectual evolution and pragmatic responses to political constraints. Taqizadeh did not offer a fully systematic theory but rather a set of guiding principles linked to practical concerns.

Implications for Iranian intellectual history: His case illustrates that Iran's path to political modernity required a delicate balance between state-building and civil-society empowerment. Taqizadeh's oscillation between these poles helps explain some of the historical complexities that delayed the consolidation of political modernity in Iran.

Acknowledgments

The authors extend their sincere gratitude to the anonymous peer reviewers for their insightful critiques and constructive suggestions, which significantly enhanced the clarity and scholarly rigor of this manuscript.

Author Contribution

The contribution of all authors to the writing of the article has been equal.

Conflict of Interest

In adherence to ethical publication standards, the authors affirm that there are no conflicts of interest, either personal or financial, that could have influenced the content or conclusions presented in this research.

دوفصلنامهٔ پژوهش‌های جامعه‌شناسی معاصر
شاپای چاپی: ۶۳۰۵-۲۴۷۶؛ شاپای الکترونیکی: ۵۶۴۳-۲۴۷۶
نشانی پایگاه نشریه: https://csr.basu.ac.ir/
سال ۱۵، شمارهٔ ۲۸، ۱۴۰۵

واکاوی نسبت دولت و جامعهٔ مدنی در اندیشهٔ سیدحسن تقی‌زاده

حمید یحیوی[I]، یداله هنری‌لطیف‌پور[II]، علی مرادی[III]

شناسهٔ دیجیتال (DOI): https://doi.org/10.22084/csr.2026.32218.2439
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۰/۲۲، تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۱۲/۰۶، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۱/۲۸
نوع مقاله: پژوهشی
صص: ۱۷۱-۱۵۳

چکیده

تمایز دولت از جامعهٔ مدنی، از یک‌سو مردم را قادر می‌سازد تا صاحبان قدرت خطاپذیر را به‌شکلی قانون‌مند و به دور از هرج و مرج نقد کنند و با اتکا به پایگاه‌های مستقل خویش در قدرت سیاسی سهیم شوند. از سوی دیگر، آزادی داشته باشند تا استعدادهای خود را پرورش داده و کمال مطلوب خود را دنبال کنند. اما، روشنفکران پسامشروطه با طرح مفهوم استبداد منور و قبول مسئولیت‌های سیاسی در عرصهٔ نظر و عمل با دولت مطلقهٔ نوساز پهلوی همراه شدند که پذیرای جامعهٔ مدنی مستقل از دولت نبود و جامعه را پیرو و پیوسته با دولت می‌دانست؛ لذا مطالعهٔ پیش‌رو با روش اسنادی و کتابخانه‌ای به واکاوی نسبت دولت و جامعهٔ مدنی در اندیشهٔ سیدحسن تقی‌زاده پرداخته که از مهم‌ترین روشنفکران این دوره بود تا پاسخ‌گوی این پرسش اصلی باشد که تقی‌زاده دربارهٔ نسبت دولت و جامعهٔ مدنی چگونه می‌اندیشید؟ و چنین فرض کرده که تمایز دولت از جامعهٔ مدنی در اندیشهٔ تقی‌زاده جایگاهی ندارد. نتایج این بررسی نشان‌داد که تقی‌زاده در ابتدای ورود به سیاست در این موضوع تأمل فلسفی و غور چندانی نداشته و مواضع وی متناقض بود. اما، در دورهٔ ۱۴ساله تبعید از ایران، شناخت او از این موضوع عمیق‌تر شد و با صراحت بیشتری از لزوم جدایی قلمرو عمومی از قلمرو خصوصی سخن گفت. البته، هرج و مرج دورهٔ مشروطیت او را به این نتیجه رساند که تکامل آزادی و احقاق حقوق فردی آحاد جامعه از یک‌سو نیازمند رشد ملی و تقویت جامعهٔ مدنی، و از سویی نیازمند استحکام حکومت مرکزی است؛ لذا با دولت رضاشاهی همراه شد. اما مواضع او در جریان جمهوری‌خواهی نشان‌داد که به توسعه و ترقی از مجرای ایجاد حکومت مقتدر بدون توجه به حقوق فردی و خواست جامعه اعتقادی ندارد.

کلیدواژگان: فردیت، شهروندی، دولت، جامعهٔ مدنی، تقی‌زاده.

I. گروه علوم سیاسی، دانشکدهٔ علوم اقتصادی و اجتماعی، دانشگاه بوعلی‌سینا، همدان، ایران (نویسندهٔ مسئول).
Email: yahyavi@basu.ac.ir
II. گروه علوم سیاسی، دانشکدهٔ علوم اقتصادی و اجتماعی، دانشگاه بوعلی‌سینا، همدان، ایران.
III. گروه علوم سیاسی، دانشکدهٔ علوم اقتصادی و اجتماعی، دانشگاه بوعلی‌سینا، همدان، ایران.

ارجاع به مقاله: یحیوی، حمید؛ هنری‌لطیف‌پور، یداله؛ و مرادی، علی، (۱۴۰۵). واکاوی نسبت دولت و جامعهٔ مدنی در اندیشهٔ سیدحسن تقی‌زاده. پژوهش‌های جامعه‌شناسی معاصر، ۱۵(۲۸)، ۱۵۳-۱۷۱. https://doi.org/10.22084/csr.2026.32218.2439
صفحهٔ اصلی مقاله در سامانهٔ نشریه: https://csr.basu.ac.ir/article_6880.html

حق انتشار این مستند، متعلق به نویسندگان آن است. ۱۴۰۵ ©. ناشر این مقاله، دانشگاه بوعلی‌سینا است.
این مقاله تحت گواهی زیر منتشرشده و هر نوع استفاده غیرتجاری از آن مشروط بر استناد صحیح به مقاله و با رعایت شرایط مندرج در آدرس زیر مجاز است.
Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International license (https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/).

۱. مقدمه

مسئله دولت[۱] و جامعهٔ مدنی[۲] و چگونگی جدایی و نسبت‌های این دو یکی از مسائل مهم فلسفهٔ سیاسی مدرن بوده است. در تجربهٔ غرب، این مسئله در سدهٔ ۱۸م.، هنگامی موردتوجه اندیشمندان و فیلسوفان قرار گرفت که جوامع پیشامدرن با مرتبه‌های فسرده و محدودیت‌های فلج‌کنندهٔ خویش اینجا و آنجا فرو ریخته بودند و رفته‌رفته جای خود را به جامعهٔ مدرن ترکیب‌یافته از افراد آزاد می‌سپردند. بدین‌سان کلیتی که تا سپیده‌دمِ دورانِ مدرن کلیت حیات انسانی را دربرداشت از هم شکافت و با جدایی سیاست از اقتصاد یا به دیگر سخن، جدایی قلمرو سیاسی از پهنهٔ اقتصادی، «دولت» و «جامعهٔ مدنی» هم‌چون دو موجودیت نوینِ متمایز پدید آمدند. درواقع، شکل‌گیری جامعهٔ مدنی و دولت جدا از آن در جهانی پدیدار شد که نیروهای حیاتی‌اش، پس از پیدایش فردیت[۳] مدرن در دوران نوزایش، از بند موانع کهن رسته بودند. در فرآیند این تحول بنیادین و نوپدید، قلمرو عمومی از خصوصی متمایز شد و انسان رهیده از قید و بندهای جهان پیشامدرن دو چهرهٔ متفاوت، یعنی «شهروند»[۴] و «فرد»[۵] به خود گرفت؛ انسانِ جامعهٔ مدرن به‌عنوان عضو دولت، شهروند است و هم‌چون عنصر تشکیل‌دهندهٔ جامعهٔ مدنی، فرد است (باربیه[۶]، ۱۳۹۲: ۹).

نظریهٔ مشروطیت در ایران عصر قاجار نیز که به‌درستی «آستانهٔ جدید» ایران نام گرفته است، قصد داشت با تحدید قدرت دولت، اساس مشروطیت و حکومت قانون را بنا نهد. اما واقعهٔ مشروطه دیری نپایید و از دل آن «دولت مطلقه»[۷] رضاشاهی شکل گرفت (احمدوند و پرن، ۱۳۹۷: ۱۰۳) که اقدام‌های آن هرچند مانند دیگر دولت‌های مطلقه به شکل‌گیری دو نهاد مهمِ «بوروکراسی جدید» و «ارتش دائمی» منجر شد (لوز، ۱۹۶۴: ۳۶؛ به نقل از: کسرایی، ۱۴۰۱: ۴۲۷)، ولی به جدایی عرصهٔ عمومی از خصوصی نیانجامید. در این دوران، در اندیشهٔ طیفی از متفکران ایرانی، یک چرخش و «شیفت پارادایمی» رخ‌داد و آرمان‌های مشروطیت ازجمله اندیشهٔ دموکراسی، آزادی و حکومت قانون کنار رفت و جای آن‌ها را استقرار حکومتی مقتدر برای برقراری نظم، امنیت و حفظ تمامیت ارضی کشور گرفت. نتیجهٔ این امر تکوین دولتی بود که با افزایش توان خود برای ادارهٔ امور جامعهٔ بدون اتکا به مردم، باعث انزوا و ضعف جامعهٔ مدنی نحیف گردید و در روند جدایی عرصهٔ عمومی و خصوصی خدشه وارد نمود.

از منظر فرآیند جدایی دولت و جامعهٔ مدنی در غرب، سده‌های ۱۷ و ۱۸م. که هم‌دورهٔ «دولت مطلقه» و هم دورهٔ مخالفت با دولت مطلقه شمرده می‌شود، شایان‌توجه ویژه‌اند. از منظر این پژوهش، ایران دوره پسامشروطه نیز واجد چنین ویژگی‌هایی است، یعنی هم واقعیت دولت پیشامدرن و هم خواست و آرزوی دولت مدرن و جدایی جامعهٔ مدنی از آن‌را باز می‌تاباند؛ بنابراین، روشنفکران آن دوره می‌توانستند با تأکید بر مفهوم فرد به‌عنوان مبنای مشروعیت سیاسی جدید و نیز فردیت -به‌عنوان ارزشمندترین بنیان مدرنیته- و مفاهیم پیش‌شرط آن، یعنی آزادیِ برابر و برابری اخلاقی (سیدنتاپ[۸]، ۱۴۰۲: یازده) زمینهٔ تفکیک عرصهٔ عمومی از خصوصی را فراهم کنند. اما آن‌ها با بی‌التفاتی به اهمیت فرد و طرح مفاهیم جمع‌گرایانهٔ نظیر «روح ملی ایرانی»، نقش به‌سزایی در استقرار دولتی داشتند که قصد داشت بدون‌توجه به فردیت و خواست جامعه و فارغ از تفکیک عرصهٔ عمومی از خصوصی، جامعهٔ ایران را به‌طور آمرانه مدرن نماید.

با عنایت به مطالب پیش‌گفته، مطالعهٔ حاضر به واکاوی نسبت دولت و جامعهٔ مدنی در اندیشهٔ سیدحسن تقی‌زاده پرداخته که «یک مرد فکور در هیئت یک مرد عمل» (لمبتون، ۱۳۷۹: ۱۰۹) بود، به نحوی‌که از یک سو با انتشار مجلهٔ کاوه نقش مهمی در گفتمان روشنفکری ایران عصر پسامشروطه ایفا کرد. از سوی دیگر، در چهرهٔ یک سیاستمدار در مناصب مختلف اعم‌از وزیر، سفیر و نمایندهٔ مجلس در این دوره ایفای نقش نمود و در درون دستگاه سیاسی و ازطریق آن اهداف خود را پی‌گرفت.

پرسش پژوهش: پژوهش پیشِ‌رو با هدف پاسخ‌گویی به این پرسش اصلی شکل گرفته است که، تقی‌زاده دربارهٔ نسبت و جدایی دولت و جامعهٔ مدنی چگونه می‌اندیشید؟

۲. پیشینهٔ پژوهش

مطالعات متعددی با محوریت بررسی آرا و اندیشه‌های سیدحسن تقی‌زاده انجام شده است که در ادامه برخی از مهم‌ترین و مرتبط‌ترین آن‌ها مورد اشاره قرار گرفته است. اما، همان‌گونه که ملاحظه خواهد شد، هیچ‌یک از آن‌ها به بررسی اندیشهٔ سیدحسن تقی‌زاده از دیدگاه نسبت دولت و جامعهٔ مدنی نپرداخته‌اند.

«توحیدفام» و همکاران (۱۳۹۹) با بهره‌گیری از نظریهٔ هرمنوتیک و روان‌شناسی شخصیت هورنای به بررسی علل، عوامل و چگونگی تأثیر مدرنیسم بر تحولات فکری کسروی و تقی‌زاده به‌عنوان دو شخصیت برخاسته از صنف روحانیان سنتی پرداخته‌اند و چنین نتیجه گرفتند که شرایط محیطی، تربیت بی‌محتوا و خشک خانواده، تأثیرپذیری روانی و برخی برخوردهای تعصب‌آمیز سنت‌گرایان و عدم ارائه ایده و الگوی نو در آن شرایط، موجب دگراندیشی و بعدها مقابله با اسلام‌گرایان درمیان این افراد شده است.

«شفیعی‌فر» و «خلیل‌طهماسبی» (۱۳۹۵) با بررسی دلایل گرایش تقی‌زاده و مجلهٔ کاوه به باستان‌گرایی و هویت ملی؛ تجدد و استبداد منوّر به این نتیجه رسیدند که هرج و مرج داخلی و ملوک‌الطوایفی شدن کشور از یک‌سو و ارتباط با خارج و درک مستقیم شرایط و اوضاع غرب از دیگر سو باعث شد تقی‌زاده سرخورده از انقلاب مشروطه، ضمن پناه بُردن به تمدن غرب، چارهٔ درد جامعه درحال فروپاشی ایران را در سرکار آمدن یک دیکتاتور مصلح و استبداد منوّر بداند تا عظمت ایران باستان را برگرداند و دستاوردهای تمدن غرب را در ایران عملی نماید.

«محمدزاده» (۱۳۹۴) در تحلیلی کیفی، به روش اسنادی و در چارچوب رهیافت جامعه‌شناسی شناخت مانهایم درصدد شناسایی مبانی اجتماعی و فکری و نیز تحلیل کنش سیاسی تقی‌زاده در قامت یک روشنفکر و کنشگر سیاسی دوران مشروطیت برآمد و به این نتیجه رسید که جایگاه خانوادگی، رتبهٔ اجتماعی و محیط زندگی تقی‌زاده از یک‌سو و تحصیل علوم تجربی و انسانی غربی، به‌ویژه تکامل‌گرایی و معرفت پیشین (آموزه‌های اسلامی) از سوی دیگر، مبانی بنیادی تجددخواهی تقی‌زاده را تشکیل داده که باعث‌شده در اندیشه و کنش سیاسی آمیخته‌ای از اسلام، لیبرالیسم و سوسیالیسم را به‌نمایش بگذارد.

«بیگدلی» و «پندار» (۱۳۹۲) با بررسی تجددگرایی و فرنگی‌مآبی در اندیشهٔ تقی‌زاده دریافتند که درک بینش روشنفکری تقی‌زاده دچار کج‌فهمی است و خود تقی‌زاده در ایجاد این کج‌فهمی بیش از هر کس دیگری نقش داشته است؛ چراکه ایراد جملهٔ «ایرانی باید ظاهراً و باطناً، جسماً و روحاً فرنگی‌مآب شود و بس» دیگران را به این بینش کشانید که درک او از مدرنیتهٔ سطحی و فاقد وجاهت روشنفکری است. درنتیجه شأن او به یک فرنگی‌مآب نزول کرد. درحالی‌که بررسی مطالب و نوشته‌های وی خلاف این مسئله را نشان می‌دهد.

«آبادیان» (۱۳۸۴) با تقسیم ادوار روشنفکری ایران پسامشروطه به دو دورهٔ کلی: ۱) دل‌بستگی به سوسیال دموکراسی اروپایی با تلقی خاص از نظریه تفکیک قوا و الزامات آن و ۲) عدول آشکار از مبانی مشروطه و حمایت از نظریهٔ باستان‌گرایی ایرانی و اقبال به نظریهٔ استقرار مرد قدرتمند به توضیح مواضع روزنامهٔ کاوه به مدیریت تقی‌زاده به‌عنوان نمایندهٔ شاخص دورهٔ دوم روشنفکری پسامشروطه پرداخته است. نتایج بررسی وی نشان‌داد نویسندگان کاوه از عدم سنخیت بین سنت و تجدد سخن می‌گفتند و گفت‌وگو بین آن‌ها را ممتنع نمی‌دانستند؛ اما هرگز استدلال نکردند که سنت چیست. به‌علاوه، در ماهیت دوران جدید هرگز تأمل فلسفی انجام نداده و اندیشه‌های آنان همچنان رنگ اندرز و توصیه داشته است.

«بهنام» (۱۳۸۲) با بررسی مسئله تجدد در اندیشهٔ تقی‌زاده به این نتیجه رسید که تقی‌زاده نخستین متفکر ایرانی است که از تعریف مدرنیزاسیون به‌معنای تغییر و تجدیدنظر در نهادهای اجتماعی و اقتصادی جلوتر می‌رود و به لزوم دگرگونی واقعی جامعهٔ ایران باتوجه به جوهر مدرنیته می‌رسد. به‌زعم بهنام، تقی‌زاده شرایط رسیدن به این مرحله را در چهار عامل «آزادی» برای همهٔ طبقات ملت و حق اظهارنظر در امور عامه و شرکت و دخالت در حل و فصل امور، «ملّیت» و وحدت ملی و تبعیت کلیهٔ سکنهٔ جامعه از قوانین مشترک قطع نظر از دین، زبان و نژاد، جلوگیری از «ملت بازی افراطی» یا شووینیسم و «تساهل» و تحمل عقاید مخالف خلاصه می‌کند.

۳. ملاحظات نظری

دولت مدرن به شیوه‌ای کاملاً متفاوت با نظم‌های سیاسی پیشین خود پدیدار شد؛ زیرا در این مورد، باهمستان سیاسی به دو جزء جدا از هم تقسیم می‌شود؛ نخست، دولت به‌معنای خاص آن‌که به قلمرو سیاسی تعلق دارد، دوم، جامعه به‌معنای دقیق آن‌که معمولاً «جامعهٔ مدنی» نامیده می‌شود. درنتیجهٔ این تقسیم، دو عرصهٔ متفاوت پدید می‌آید: یکی عرصهٔ عمومی که پهنهٔ دولت محسوب می‌شود، و دیگری عرصهٔ خصوصی که به جامعه ارتباط پیدا می‌کند. به‌همین‌سان انسان نیز به دو موجود مجزا تقسیم می‌شود؛ از طرفی شهروند است، از این جهت که عضویت دولت را دارد، و از طرف دیگر فرد خصوصی است، از این لحاظ که متعلق به جامعهٔ مدنی است (باربیه، ۱۳۹۲: ۱۸-۱۷).

سابقهٔ بحث دربارهٔ دولت و جامعهٔ مدنی نیز مانند بسیاری دیگر از مفاهیم اساسی سیاسی به یونان باستان و مشخصاً ارسطو برمی‌گردد؛ البته، نزد او و سایر متفکران متقدم تفاوتی بین جامعهٔ مدنی و دولت وجود نداشت و سرآغاز بحث جدایی بین دولت و جامعهٔ مدنی به «هابز»[۹] و نگارش کتاب لویاتان (۱۶۵۱) برمی‌گردد. هرچند، هابز به‌صراحت بین دولت و جامعهٔ مدنی تمایز قائل نیست و در جمهوری موردنظر وی، افراد از مجرای میثاق اجتماعی برای خروج از «وضع طبیعی»[۱۰]، کلیت حقوق خود را به مقامی قدرت‌مدار (فرد یا جمع) وامی‌گذارند تا پاسداری از آن‌ها را تأمین کند و در این واگذاری هیچ محدودیتی وجود ندارد (هابز، ۱۳۸۹: ۱۹۲). با این‌حال، عناصر نویدبخشی از جدایی بین دولت و جامعهٔ مدنی در اندیشهٔ هابز یافت می‌شود که از آن‌جمله می‌توان به جدایی سیاست و دولت از کلیسا و مذهب (هابز، ۱۳۸۹: ۹) و به‌رسمیت شناختن برخی آزادی‌های فردی مانند آزادی خرید و فروش، بستن قرارداد، گزینش زیستگاه، خوراک و پیشه، آموزش فرزندان و غیره اشاره کرد، که البته این آزادی‌ها منوط به مجوز حاکم و در جهت تنظیم زندگی افراد جامعه است (هابز، ۱۳۸۹: ۲۲۰). اما همین عرصه‌ای که فرمان‌روا به افراد وامی‌گذارد تا آزادانه در آن دست به‌عمل بزنند، شکل‌گیری جامعهٔ مدنی جدا از دولت را اعلام و آماده می‌سازد (باربیه، ۱۳۹۲: ۱۰۷).

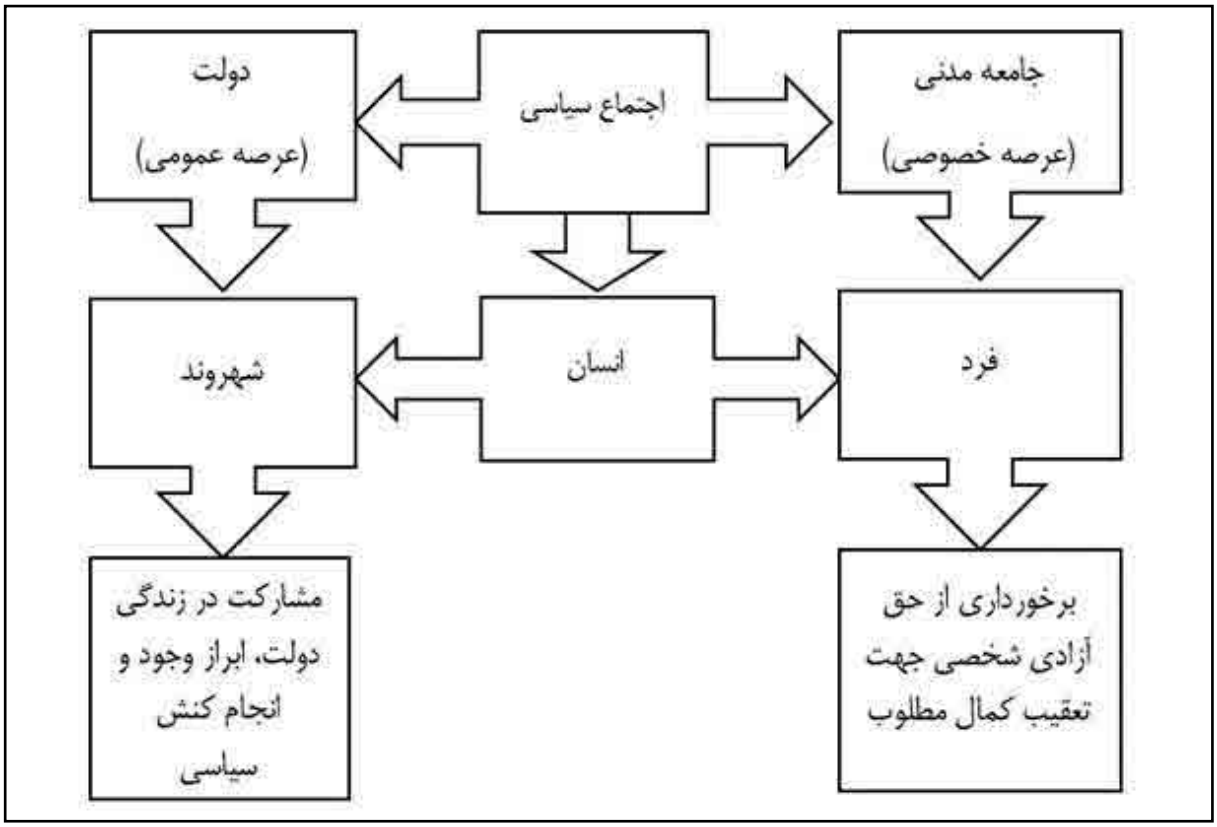
«اسپینوزا»[۱۱] در کتاب رسالهٔ الهی-سیاسی (۱۶۷۷) با اعلام حق آزادی بیان و اندیشه برای فرد، برای دولت و قدرت سیاسی حدی اساسی قائل شد (اسپینوزا، ۱۴۰۳: ۴۸۷). افزون‌بر این، او برای فرد حقی واگذارنشدنی و عرصه‌ای تجاوزناپذیر می‌طلبید. با این‌همه، ... اسپینوزا نیز هنوز جدایی میان دولت و جامعهٔ مدنی را درنیافته بود. اما جدایی میان اجتماع سیاسی و پهنهٔ خصوصیِ اندیشهٔ شخصی را اعلام داشت (باربیه، ۱۳۹۲: ۱۴۵-۱۴۴).

پس از اسپینوزا، «لاک»[۱۲] در رسالهٔ دربارهٔ حکومت مدنی (۱۶۹۰) بنیاد جامعه و قدرت را بر قرارداد اجتماعی، یعنی بر توافق نهاد. البته راه‌کار او با هابز تفاوت دارد؛ زیرا از دید لاک، وضع طبیعی نه وضع جنگ، بلکه وضع صلح است که افراد در آن آزاد و برابرند؛ از این‌رو، سخن نه بر سر برون‌رفت از وضع طبیعی، بلکه بر سر رفع عیب‌های آن است تا از لغزش به‌وضع جنگ جلوگیری شود ... درست برای پرهیز از چنین عیب‌هایی است که آدمیان به تشکیل جامعه و حکومت مدنی دست می‌زنند و این حکومت مسئولیت رعایت قانون طبیعی و حفظ صلح را به دوش می‌کشد ... و برخلاف آن‌چه هابز می‌طلبید، افراد از همهٔ حقوق خود چشم نمی‌پوشند و قدرتی مطلق برپا نمی‌دارند (لاک، ۱۳۹۱: ۱۴۵)؛ لذا در اندیشهٔ لاک برخلاف هابز، وضع مدنی با ایجاد دولت به‌وجود نمی‌آید، بلکه پیش از میثاق اجتماعی و استقرار دولت وجود دارد و تنها وظیفهٔ دولت عبارت است از به‌وجود آوردن قوهٔ قهریه‌ای که بتواند مانع از به‌هم‌خوردن نظم خودجوش و طبیعی جامعهٔ مدنی شود (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۲۶۸). بدین‌گونه، لاک، جدایی دولت و افراد را با دو شیوهٔ زیرین پیش نهاد: از سویی افراد حقوق طبیعی خود را نگاه می‌دارند و کاربست قدرت را کنترل می‌کنند. از سوی دیگر، پهنهٔ خصوصی دیگر آن‌گونه که اسپینوزا می‌اندیشید به اندیشه محدود نمی‌ماند، بلکه به مالکیت و دین نیز می‌گسترد (باربیه، ۱۳۹۲: ۱۴۸).

«مونتسکیو» نیم‌سده پس از لاک با نگارش کتاب روح‌القوانین (۱۷۴۸) با پیش گرفتن راه‌های دیگری به زمینه‌سازی جدایی دولت و جامعهٔ مدنی پرداخت. او به‌طورکلی میان حقوق سیاسی (ناظر به روابط بین‌الملل و روابط فرماندهان و فرمان‌برداران) و حقوق مدنی (ناظر به روابط بین افراد یک جامعه) به‌روشنی تمایز می‌گذارد

(مونتسکیو، ۱۳۹۱: ۱۸۰) و بر این باور است که نباید امور وابسته به حقوق مدنی را با حقوق سیاسی سامان‌داد. بدین‌سان، مونتسکیو اصل جدایی امر سیاسی از امر مدنی، یعنی جدایی دولت از جامعهٔ مدنی را پیش می‌نهد (باربیه، ۱۳۹۲: ۱۵۶).

شایان ذکر است که این جدایی نتایج چشم‌گیری به‌بار می‌آورد. آری، انسان دیگر به جزئی از یک کل فروکاسته نمی‌شود که از او فراتر رود و بر او چیره باشد؛ بلکه، از این پس انسان به‌عنوان شهروند می‌تواند در زندگی دولت شرکت جوید و بدین‌سان وجود و کنش سیاسی داشته باشد. همچنین به‌عنوان فرد می‌تواند از آزادی شخصی بهره‌مند شود و زندگی و فعالیت‌های خصوصی داشته باشد؛ بنابراین، جدایی دولت و جامعه به انسان امکان می‌دهد تا از چیرگی گروه بگریزد و به‌مثابه فرد خودمختار وجود یابد (همان: ۱۸-۱۷). به‌عبارتی، تمایز میان جامعهٔ مدنی از دولت باعث می‌شود که مردم از یک‌سو قادر باشند دولت‌مردان و صاحبان قدرت خطاپذیر را پیوسته و به شکل قانون‌مند، آگاهانه و بدون ایجاد هرج و مرج، نقد و کنترل و مهار کنند و پایگاه‌های مستقل غیردولتی داشته باشند تا با تکیه‌بر آن‌ها در قدرت دولت سهیم شوند. از سوی دیگر، آزادی داشته باشند تا استعدادهای خودشان را پرورش دهند، شکوفا کنند و به کمال مطلوب برسند (شارپ و هلوی، ۱۳۸۶: ۷).



شکل ۱: چگونگی تفکیک عرصه عمومی از خصوصی و آثار آن (نگارندگان، ۱۴۰۴).
Fig. 1: How the Public Sphere is Distinguished from the Private Sphere and Its Implications (Authors, 2025).

لذا آن‌گونه که می‌گوید، هرچند انسان‌ها برای تشکیل جامعهٔ مدنی، حداقل لازمی از آزادی خود را که در وضع طبیعی داشتند طی قرارداد اجتماعی به حاکمان می‌سپارند (حداکثر آزادی برای مردمان و اختیارات محدود برای حاکمان)، اما در وضع مدنی مانند وضع طبیعی، هیچ فرد و نهادی قدرت مطلق ندارد. بلکه، نمایندهٔ مردم است تا از تعرض به جان، مال و آزادی آن‌ها جلوگیری کند (قربان‌نیا، ۱۳۸۳).

باتوجه به آن‌چه بیان شد، در این دیدگاه، آزادی فکر و اندیشه، آزادی عقیده، آزادی بیان، مالکیت خصوصی، تشکیل انجمن‌ها و سازمان‌های غیردولتی از اهم حقوق طبیعی افراد است و عدم محدودیت یا سلب آن‌ها توسط دولت سنجه تمایز بین دولت (عرصه عمومی) و جامعهٔ مدنی (عرصهٔ خصوصی) به‌شمار می‌آید. با این توضیح، تلقی تقی‌زاده دربارهٔ هر یک از حقوق طبیعی یادشده در آثار به‌جا مانده از وی مورد بررسی قرار گرفته و نتایج به‌دست آمده در ادامه ارائه شده است.

۴. یافته‌ها

۴-۱. دورهٔ مشروطیت

سیدحسن تقی‌زاده در تاریخ ۱۲۵۷/۷/۵هـ.ش. در تبریز به دنیا آمد و روز چهارشنبه ۱۳۴۸/۱۱/۸ هـ.ش. در ۹۱ سالگی فوت کرد. این مجتهدزاده در ابتدا راه پدر را ادامه داد و ملبس به لباس روحانیت شد. همچنین به یادگیری زبان فارسی، عربی، علوم عقلی، مطالعهٔ کتب ستاره‌شناسی و ریاضیات قرون وسطی پرداخت و از سال ۱۲۷۱ تا ۱۲۷۹هـ.ش. به تحصیل طب سنتی و پزشکی جدید مشغول شد. در همین دوران بود که با محمدعلی تربیت، فیزیک، آناتومی، فیزیولوژی و پاتولوژی را زیر نظر محمدخان کفری کرمانشاهی به پایان رساند ... و دور از چشم پدر به یادگیری زبان فرانسه پرداخت ... اما هرچه معلوماتش فزونی گرفت بیشتر به علوم اروپایی گرایش یافت که در دارالفنون مظفری تبریز تدریس می‌شد. همچنین تقی‌زاده که می‌خواست با اندیشه‌های متجددانه ترکان جوان عثمانی آشنا شود، کتب عربی و روزنامه‌هایی که ازطریق مصر و عثمانی به تبریز می‌رسیدند و حامل اطلاعات و اخباری از تمدن و اندیشهٔ غربی بودند را نیز مطالعه می‌کرد ... منبع دیگر آگاهی‌های تقی‌زاده از اوضاع و سیاست روز نشریه‌های فارسی زبان چون ثریا، پرورش و حبل‌المتین بود که در کانون‌های برون‌مرزی ایرانیان، ازجمله اسلامبول، قاهره و باکو به چاپ می‌رسید و یا روزنامه‌های «ترک‌های جوان» که در پاریس منتشر می‌شد. به‌علاوه، در ۲۶ سالگی (۱۲۸۳) به قفقاز و عثمانی و لبنان و مصر سفر کرد و با بزرگان آن دیار آشنا شد. از سیاست «تنظیمات» عثمانی و «اصلاحات» محمدعلی در مصر اطلاعاتی به‌دست آورد و در پایان سفر رساله‌ای تحت عنوان «تحقیق در حالات کنونی ایران یا محاکمه تاریخ» نوشت و در آن تأکید کرد که هر ملتی که نخواهد تمدن دورهٔ خود را بپذیرد و از آن اقتباس کند، محکوم به زوال است و مقهور ملّت‌های متمدن عصر خود خواهد شد (بهنام، ۱۳۸۲: ۷۷).

متعاقب صدور فرمان مشروطیت در مردادماه ۱۲۸۵، تقی‌زاده در مهر ۱۲۸۵ وارد تهران شد و در تهران بود که تلگرافی از تبریز به دستش رسید که به وکالت تبریز انتخاب شده است؛ بنابراین، به نمایندگی از تبریز در مجلس اول حاضر شد که به تعبیر خود او هم مجلس مقننه بود و هم مجلس مؤسس. اظهارات تقی‌زاده به‌عنوان یکی از سران برجستهٔ حزب دموکرات و از سخنگویان جریان انقلابی مجلس نیز عموماً به مسائلی اختصاص دارد که طرح و بحث آن‌ها برای استقرار مشروطیت و شکل‌گیری مجلس نوپا ضرورتی عاجل داشت (تقی‌زاده، ۱۳۹۰: ۲).

البته باید توجه شود تقی‌زاده در این مقطع زمانی کمتر از ۳۰ سال سن دارد و بیشتر در قامت یک سیاست‌مدار ظاهر می‌شود و آرا و افکار وی هنوز دوام و قوام لازم را ندارد و بعضاً متناقض می‌نماید. بخشی از این تناقض نیز می‌تواند ناشی از تقیه باشد؛ زیرا، نگاه سیاسی مبتنی‌بر قانون تقی‌زاده به مشروطه و نظرات بدیع وی در این‌زمینه با نگاه شرعی علما تفاوت داشت و این باعث شد در داخل و خارج مجلس تحت فشار قرار گیرد که نهایتاً به صدور فتوای علمای نجف (آیت‌الله محمدکاظم خراسانی و آیت‌الله عبدالله مازندرانی) مبنی‌بر «فساد مسلک سیاسی» وی و «ممانعت از دخول او به مجلس و مداخله در امور مملکت» در مجلس دوم انجامید.

همان‌گونه که گفته شد آراء تقی‌زاده دربارهٔ جدایی عرصهٔ عمومی از عرصهٔ خصوصی یا دولت از جامعهٔ مدنی در دورهٔ مشروطیت متناقض می‌نماید؛ ازجمله، درحالی‌که برخلاف دوران سنت که دولت مشروعیت خود را از دین می‌گرفت و قوانین ادارهٔ زندگی اجتماعی از دل شریعت بیرون می‌آمد؛ در دورهٔ مدرن، دین ذیل عرصهٔ خصوصی قرار می‌گیرد؛ به‌عبارتی، نهاد دولت از نهاد دین جدا شده و نه دولت در قلمرو دین دخالت می‌کند و نه دین در دولت

دخالت می‌نماید؛ لذا دولت مدرن اولاً، مشروعیت خود را از مردم می‌گیرد؛ ثانیاً، قوانین ادارهٔ زندگی جمعی را از دین نمی‌گیرد. با این‌حال تقی‌زاده از یک‌طرف اعلام می‌دارد که «قانون اسلام، قانون اساسی ما است» (تقی‌زاده، ۱۳۹۰: ۱۳۰)، از طرفی مشروعیت دولت را از مردم می‌داند و می‌گوید «فرمان‌روای ما ملت است و ملت فرمان و حکم می‌دهد که به‌دست جمعی حکام اجرا شود» (میرزاصالح، ۱۳۸۴: ۵۲۴)؛ لذا وظیفهٔ نمایندگان را حفظ حقوق ملت برمی‌شمارد و از عدم تقدس قانون و تغییر آن حسب مقتضیات زمان سخن می‌گوید (تقی‌زاده، ۱۳۹۰: ۴۳).

دربارهٔ برخی از آزادی‌ها نیز این تناقض به‌چشم می‌خورد. مشخصاً از یک‌طرف بیان می‌کند که «اکثریت مانع آزادی اقلیت نیست و روزنامهٔ آزاد است، انجمن آزاد است». اما بلافاصله این قید را بر آن می‌افزید که «مادامی‌که مخالف شرع و ترتیب مشروطیت نباشد» (میرزاصالح، ۱۳۸۴: ۳۷۲-۳۷۱). دربارهٔ اجتماع زنان نیز معتقد است «هیچ ایراد شرعی ندارد و زن‌های اسلام همیشه دورهم جمع می‌شدند و به‌موجب قانون هم ایرادی ندارد؛ وقتی قانون می‌گوید ایرانی، این لفظ شامل مرد و زن است». با این‌حال، متذکر می‌شود که اجتماع زنان «مادامی که مخل دینی و دنیوی نباشد، ضرری ندارد و ممنوع نیست» (میرزاصالح، ۱۳۸۴: ۶۲۵).

در مواضع دیگری که مؤید اصل جدایی عرصهٔ عمومی از خصوصی است بر تساوی حقوق کلیهٔ اتباع ایران فارغ از دین و نژاد تأکید می‌کند و از درخواست جامعهٔ ارامنه برای داشتن نماینده در مجلس و حق رأی و انتخاب نمایندگان خود، بر این مبنا که بخشی از ملت ایران هستند، دفاع می‌نماید (گروه نویسندگان، ۱۴۰۲: ۳۵). همچنین با بیان این‌که «در ممالک مستبده، خصوصاً ایران، هیچ‌وقت ملت در امان نبوده و همیشه به جان و مال آن‌ها تعدی می‌شده»، هم‌سخن با لاک، وظیفهٔ دولت را ایجاد قوهٔ قهریه‌ای می‌داند که مانع از برهم‌خوردن نظم خودجوش و طبیعی جامعهٔ مدنی شود و «عمده و روح قانون اساسی مملکت را همان امنیت مالی و جانی و شخصی افراد» می‌داند و بر لزوم سامان‌دادن عدلیه و «ایجاد محکمهٔ تمییز در عدلیه برای تحقیق دربارهٔ وزرا» تأکید می‌کند (همان: ۱۳۸-۱۳۷).

با قانون اجباری نمودن تعلیم در مدارس دولتی نیز مخالف است و «بزرگ‌ترین فایدهٔ مشروطیت را آزادی تعلیم و تعلم» می‌داند و یادآور می‌شود که «در قانون اساسی یکی از اصول آزادی که به مردم داده شده است، آزادی در تعلیم و تعلم است و این‌که ما می‌خواهیم مقید کنیم که تمام مردم مجبور باشند به عمل پروگرام دولتی مخالف قانون اساسی است». دلایل این مخالفت را نیز چنین برمی‌شمارد که «طبایع بشری و استعدادها ... و دماغ‌ها مختلف است و وقتی که طفلی را مجبور کنند به یک رشته و یک ترتیب تحصیلی که مخالف با میل و احساسات اوست، او کدر می‌شود، نمی‌تواند فکر کند و هوش طبیعی که برای او خلق شده اعمال کند» (تقی‌زاده، ۱۳۹۰: ۲۷۹-۲۸۰)؛ بنابراین، تقی‌زاده با نظر اسپینوزا مبنی‌بر حق آزادی اندیشه برای فرد هم‌رأی است. به‌همین دلیل از مدارس خصوصی یا به تعبیر خود او ملی حمایت می‌کند و ایجاد رقابت بین مدارس خصوصی و دولتی را واجد آثار مثبت می‌داند؛ زیرا معتقد است «اگر... [مردم] آزاد در تعلیم و تعلم نباشند، مملکت در جادهٔ ترقی نخواهد افتاد» (همان: ۲۸۰).

در مباحث اقتصادی نیز از عدم مداخلهٔ دولت و لزوم آزادی اقتصادی آحاد جامعهٔ حمایت می‌کند؛ ازجمله در مخالفت با قانون انحصاری نمودن تجارت در دست تجار تهرانی به بهانهٔ حمایت از صنعت داخلی بیان می‌کند که «تجارت و صنعت کلیهٔ یک حافظ طبیعی لازم دارد و آن تجارت از رقابت است، پس دیگر هیچ‌چیز بهتر از رقابت سبب ترقی نمی‌شود»، لذا توصیه می‌نماید «رقابت تجارت را به میدان بیاندازیم که زودتر تجارت در این مملکت ترقی کند و رواج پیدا کند» (همان: ۲۸۶). این اظهارات با نظریه دست نامرئی[۱۳] «آدام اسمیت»[۱۴] مبنی‌بر رسیدن به نتایج مطلوب ازطریق تعقیب منافع شخصی در شرایط رقابتی هم‌خوانی دارد و می‌توانند از مطالعهٔ کتاب ثروت ملل ملهم‌شده باشد که پیش از مشروطیت توسط «محمدعلی فروغی» به فارسی ترجمه شده بود.

در این‌راستا، تقی‌زاده معتقد است که «مملکت دوره‌های طبیعی دارد که باید طی کند و بدیهی است وقتی که سرمایهٔ نقدی در مملکت پیدا شد، آن‌وقت دیگر [مردم] پول خودشان را به‌ترتیب قدیم نمی‌گذارند و شروع به آوردن ماشین‌ها و کارخانه‌ها می‌کنند و حالا در مملکت ما دورهٔ ماشین شروع شده است و به عقیدهٔ بنده اگر شما انحصار

هم ندهید تا دو سال دیگر مملکت پر از ماشین خواهد شد» (همان: ۲۸۶). همچنین، تقی‌زاده در دفاع از حقوق مردم تا آن‌جا پیش می‌رود که هرچند با عدم خرید و فروش عمومی الکل موافق است، اما ممنوعیت تام آن‌را تضییع حقوق ملت می‌داند (گروه نویسندگان، ۱۴۰۲: ۴۴).

۴-۲. دورهٔ پسامشروطه

۴-۲-۱. دورهٔ تبعید

دورهٔ کوتاه وکالت تقی‌زاده در مجلس دوم، با نشانه رفتن انگشت اتهام به‌سوی وی در ماجرای قتل «آیت‌الله سیدعبدالله بهبهانی» و اجازهٔ رسمی از مجلس پایان می‌یابد و به عثمانی می‌رود. او پس از خروج از ایران نزدیک به ۱۴سال در عثمانی، اروپا و آمریکا ماند. در برلین، در سمت ریاست کمیتهٔ ملیون ایرانی (مشروطه‌خواهان جلای وطن کرده در اثر شکست مشروطیت) در مبارزه با روس و انگلیس در خلال جنگ اول جهانی و نیز انتشار مجلهٔ کاوه نقش اساسی دارد.

برای واکاوی نسبت دولت و جامعهٔ مدنی در اندیشهٔ تقی‌زاده در این مقطع باید به کاوه رجوع کرد که به دو دوره یک‌سره متفاوت تفکیک‌پذیر است. دورهٔ نخست که از ۱۲۹۵ آغاز و تا ۱۲۹۸هـ.ش. ادامه دارد، مقارن با جنگ جهانی اول بود. در این دوره، کاوه نشریه‌ای سیاسی بود که بیشتر محتوای آن‌را حمایت از آلمان و متحدانش در جنگ جهانی اول تشکیل می‌داد.

اما در دورهٔ جدید که با خاتمهٔ جنگ جهانی اول آغاز و تا ۱۳۰۱هـ.ش. ادامه یافت، کاوه دیدگاه سیاسی را رها و محتوایی ادبی-فرهنگی به خود گرفت و مقالاتی دربارهٔ ادبیات و تاریخ ایران باستان چاپ نمود. در این دوره، گردانندگان کاوه که تقی‌زاده در رأس آن‌ها قرار داشت، «تقویت دولت مرکزی و فراهم آوردن اسباب دوام و استحکام آن و ایجاد امنیت ولو موقتی در کشور به هر نحو» را «اولین گام اصلاحات فوری و مقدمهٔ اصلی اصلاحات بنیادین بی‌شک منحصر» می‌دانند تا «آرامش و فراغت بالی پیدا شود و شرایط برای اجرای برنامه‌های اساسی اقدامات ملی» مهیا شود؛ زیرا در غیر این‌صورت معتقدند که «محال است لفظ توخالی قوانین مجلس دارالشورای کبرای ملی ایران و به‌قول طهرانی‌ها پارلمان مانند احکام تهی‌مایه دولت از دروازهٔ طهران فراتر حکمروا باشد» و «گفت‌وگوهای سیاسی، تشکیل احزاب، اتحاد اسلام، انقلاب سیاسی، تجددبازی، شیوع مسلک بلشویکی و منشویکی، وفور جراید، اشعار وطن‌پرستانه، هیجان افکار عامه و نمایش‌های ملی فایده‌ای برای نجات و تمدن ایران» داشته باشد (کاوه، ۱۲۹۹، دورهٔ جدید، شمارهٔ ۱۲: ۶-۳).

البته، گردانندگان کاوه ازجمله تقی‌زاده با الهام از منادیان تجدد غربی، خواستار نوعی رستاخیز اخلاقی، فرهنگی و نهادی هستند و تقویت جامعهٔ مدنی را مهم‌تر از موضوع تصرف قدرت می‌دانند (میلانی، ۱۳۸۷: ۱۷۸) و تأکید می‌کنند: که «هدف ما دخالت در امور سیاسی و جاری کشور ایران و تمجید و مذمت هیأت‌های پی‌درپی نیست. منظور ما فهمانیدن این نکته است که مملکت و ملت ایران صرف‌نظر از دستگاه دولتی آن خیلی امور اساسی حیاتی لازم دارد که هزار مرتبه مهم‌تر از اصلاحات سیاسی و دولتی است (کاوه، ۱۲۹۹، شمارهٔ ۱: ۱). به عقیدهٔ آن‌ها، بدترین اسباب خرابی و آفت ترقی «در غفلت ماندن عامهٔ مردم» و «بی‌سوادی عامه» است و راه صواب علاج آن نیز حفظ نوعی مذهب خردگرا و رواج یک نظام قانونی-اخلاقی تازه است تا ازطریق نهادهای جامعهٔ مدنی و به‌ویژه از راه تعلیم و تربیت عمومی، خلأ اخلاقی جامعهٔ متجدد عرفی شده را پر کند (بیگدلی و پندار، ۱۳۹۲: ۱۰).

بنابراین، همان‌گونه که «میلانی» (۱۳۸۷) اشاره می‌کند تحول مدنظر کاوه با ظهور نوعی جامعهٔ مدنی و تغییرات بطئی همراه است و با توسل به زور توسط یک دولت مطلقه دست‌یافتنی نیست ... مقصود آن‌ها از جامعهٔ مدنی نیز مجموعه‌ای از لایه‌ها و نهادهای اجتماعی است که بین شهروند و دولت نقش میانجی دارند و روابط «عقلانی-قانونی» در جامعه حاکم می‌کنند (میلانی، ۱۳۸۷: ۱۷۸). دربارهٔ مذهب نیز نویسندگان کاوه تجربهٔ تجدد غرب را سنجه و ملاک می‌گیرند و بر این باورند که اسلام به‌نوعی پروتستانتیسم نیازمند است تا روحی عقلانی و دموکراتیک پیدا

کند.؛زیرا به‌درستی اشاره می‌کنند که در جامعهٔ ایران مذهب ازسویی پایهٔ اخلاق جامعه، و از سوی دیگر ستون اصلی سرکوب و کنترل اجتماعی است (همان: ۱۸۱-۱۸۰).

۴-۲-۲. دورهٔ بازگشت به ایران

هنگامی‌که تقی‌زاده در سال ۱۳۰۳هـ.ش. به ایران بازگشت، حکومت مشروطه تقریباً به‌کلی از اعتبار افتاده بود و ... فکر ایجاد رژیم دیکتاتوری نَه فقط مطرح که حتی درمیان روشنفکران و نخبگان مُد شده بود (همایون کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۴۵-۴۳). تقی‌زاده انقلابی، اکنون اصلاح‌طلبی معتدل و واقع‌بین شده است؛ هم با استبداد مخالفت می‌کند و هم با هرج و مرج، هم طرف‌دار نظم است و هم خواهان آزادی توأم با مسئولیت و تا آخر عمر نیز بر این موضع می‌ماند. او در مجلس پنجم جزو منفردین بود (نَه در جرگهٔ اقلیت و نه در جرگهٔ اکثریت مجلس قرار داشت) ... و هنگامی‌که در روز ۹ آبان‌ماه ۱۳۰۴ قطعنامهٔ خلع قاجار از سلطنت به مجلس تسلیم شد، تقی‌زاده با آن مخالفت نمود و تأکید کرد که رضاخان برای ریاست دولت خیلی مفید و لازم است، ولی انتخاب او به‌عنوان پادشاهی که در رأس امور اداری و نظامی باشد خلاف اصول مشروطه است (همان: ۴۸-۴۷).

بررسی آراء و اندیشه‌های تقی‌زاده در این مقطع نشان می‌دهد نسبت به دورهٔ مشروطیت، درک عمیق‌تری از نسبت دولت و جامعهٔ مدنی و لزوم تفکیک آن‌ها از هم پیدا کرده است. به‌نحوی‌که سال‌ها پیش از «عجم اوغلو» و «رابینسون»[۱۵] (۱۳۹۹) رسیدن به دالان باریک آزادی را در گرو ایجاد تعادل ظریف بین توانایی دولت برای اعمال نظم، و توانایی جامعه برای پاسخ‌گو کردن دولت می‌داند. به‌عبارتی، او تحکیم حکومت مرکزی را تمهیدی برای ایجاد رشد ملی و دستیابی آحاد جامعه به آزادی می‌بیند؛ البته، این مهم را در ایران سهل‌الوصول و هموار نمی‌داند و معتقد است که «حکومت عامه که حالا به اصطلاح فرنگی آن، یعنی دموکراسی معروف شده، به‌عکس حکومت استبدادی یکی از مشکل‌ترین و وصعب‌الوصول‌ترین امور است و برای این‌که تاحدی مفید باشد، نیازمند هزار برابر عقل و خِرد و صلابت و تدبیر و تجربه و بصیرت و دانش و اعتدال در قضاوت و ذوق سالم و درایت متولیان آن و سلامت خُلقی و عقلی و روحی و بیشتر از همه مستلزم رشد ملی و اعتدال جامعه و دیگر کمالات ضروری است که حکومت مطلق به جزئی از آن نیاز ندارد. حصول این رشد در ملت و عقل و تدبیر حسن نیت بی‌غرضی در پیشروان آن سهل نیست و محتاج شرایطی است که عمدهٔ آن‌ها پس از موهبت الهی و بهره‌مندی ذاتی قومی از عقل که شرط اساسی و ابتدایی است، طول ممارست و تأمل و ورزیدگی و داشتن سلیقهٔ مدارا و گذشت و توافق و هماهنگی با عقاید و امیال مختلف است» (تقی‌زاده، ۱۳۷۹: ۲۵۶-۲۵۵).

در جهت اثبات همخوانی اندیشهٔ تقی‌زاده با تفکیک عرصهٔ خصوصی از عرصهٔ عمومی و احترام به حقوق طبیعی افراد می‌توان به گفته‌های او در یک سخنرانی در سال ۱۳۳۹هـ.ش. اشاره کرد که در مقام پاسخ به انتقادات از خود بابت ابراز جملهٔ «ایران باید از نظر ظاهری، باطنی، جسمانی و روحی فرنگی‌مآب شود و بس»، ضمن قبول قدری افراط در این‌زمینه، عنوان می‌کند: «منظور من از تمدنی که باید هدف آرمانی (محدود) ما باشد ... بهبود درک، بلوغ اجتماعی، برخورداری از روحیهٔ تساهل و مدارا، آزاداندیشی و خاصه رهایی از تعصبات شدید فکری و میهن‌پرستی است ... که هنوز به آن نزدیک هم نشده‌ایم و لازمهٔ نیل به این آرمان، در درجهٔ نخست؛ بسط آزادی‌های کلیهٔ طبقات اجتماعی و حق اظهارنظر آن‌ها دربارهٔ امور عمومی و امکان مشارکت آنان در ادارهٔ امور عمومی، الغای نظام ارباب رعیتی قرون وسطایی، تشکیل حکومت ملی مانند کشورهای غربی و آزادی کامل و واقعی مردم در اعمال حقوق سیاسی خود» (تقی‌زاده، ۱۳۷۹: ۵۳) است. در جای دیگری نیز بیان می‌کند که «مقصود از آزادی انسانی در اصطلاح مردمان متمدن امروز؛ آزادی سیاسی یعنی آزادی بیان، آزادی قلم، انتقاد از عملکرد مسئولین، آزادی عقیده و اظهار عقیده و آزادی عبادت، و آزادی ذات یعنی آزادی هر فرد و عدم بردگی وی و آزادی کار و پیشه» (تقی‌زاده، ۱۳۷۹: ۱۰۵) است.

۵. نتیجه‌گیری

این مطالعه با هدف واکاوی نسبت دولت و جامعهٔ مدنی در اندیشهٔ تقی‌زاده شکل‌گرفته و سعی نمود پاسخ‌گوی این پرسش باشد که تقی‌زاده دربارهٔ نسبت و جدایی دولت و جامعهٔ مدنی چگونه می‌اندیشید؟ نتایج بررسی نگارندگان نشان‌داد تقی‌زاده به‌عنوان یکی از سران مشروطه در همان اوان ورود به سیاست (عصر مشروطه)، به جدایی دولت از جامعهٔ مدنی به دو صورت تحدید قدرت سیاسی و تأکید بر رعایت حقوق طبیعی فرد ازجمله آزادی اندیشه، آزادی عقیده (جدایی دین از سیاست)، آزادی کنش اقتصادی و رعایت حقوق مالکیت، آزادی بیان، آزادی تشکیل انجمن‌ها اعتقاد دارد و در جهت احقاق این حقوق تلاش نموده است. البته، مواضع وی به‌عنوان یکی از نمایندگان شاخص جامعهٔ روشنفکری در دورهٔ مشروطه بعضاً متناقض است و این از آنجا ناشی می‌شود که او در باب ماهیت دوران جدید ازجمله لزوم تفکیک دولت از جامعهٔ مدنی هرگز تأمل فلسفی انجام نداده است؛ لذا، اندیشه‌های او رنگ اندرز و توصیه دارد و به علت ضعف در مبانی تئوریک و بعضاً تقیه، گهگاهی دچار تناقض می‌شود. ازجمله در بحث نسبت شریعت و قانون و تشکیل اجتماعات توسط زنان این تناقض کاملاً آشکار است؛ بنابراین، اندیشهٔ تقی‌زاده دربارهٔ نسبت دولت و جامعهٔ مدنی در دورهٔ مشروطه به‌شرح موارد زیر قابل خلاصه است.

- قائل به تفکیک دولت از جامعهٔ مدنی؛
- قائل به ایجاد حکومت مشروطه به‌عنوان مقدمهٔ تفکیک دولت از جامعهٔ مدنی؛
- اظهارات متناقض دربارهٔ برخی از وجوه تفکیک دولت از جامعهٔ مدنی.

در دورهٔ دوم یا ۱۴سالهٔ تبعید، تقی‌زاده فرصت یافت تا در این‌زمینه غور بیشتری نماید و به روایت «بهنام» (۱۳۸۲) به نخستین متفکر ایرانی بدل شد که «از تعریف مدرنیزاسیون به‌عنوان تغییر و بازنگری در نهادهای اجتماعی و اقتصادی پا را فراتر نهاده و هم‌راستا با جوهر مدرنیته به ضرورت دگرگونی واقعی جامعه ایران رسید». جوهری که به باور تقی‌زاده در بُعد مدنی ثمرهٔ آن احترام به حقوق مدنی فرد و در بُعد سیاسی ایجاد یک دولت مرکزی مقتدر، دموکراتیک و کوشا در جهت تربیت عامه و رشد ملی است که در آن همهٔ طبقات ملت از آزادی سیاسی جهت اظهارنظر و دخالت در حل و فصل امور عامه برخوردارند.

لذا هنگامی که قانون اساسی به الگوی فرنگی و آگاهی شمار اندکی روشنفکر و اندیشمند از حکومت مشروطه نتوانست چنین رژیمی را پدید آورد و طبق سنت دیرین، فرو ریختن دولت استبدادی سبب شد تا جامعه به‌سرعت به عادت آشوب و هرج و مرج بازگردد، اولویت تقی‌زاده به‌سمت تقویت دولت مرکزی و ایجاد امنیت به هر ترتیبی تغییر یافت. با این‌حال، دفاع او از تقویت دولت مرکزی نَه به منزلهٔ چشم‌پوشی از لزوم رعایت حقوق فردی آحاد جامعه یا همان تفکیک عرصهٔ عمومی از عرصهٔ خصوصی است. بلکه هم‌رأی با «جان لاک»، آن‌را مقدمهٔ اصلاحات فوری و اساسی در جهت تأمین امنیت و بسط آزادی همهٔ طبقات ملت و حق اظهارنظر آن‌ها در امور عامه و شرکت و دخالت در حل و فصل امور، و آزادی کامل و حقیقی در اعمال حقوق سیاسی خود می‌بینند؛ از این‌رو، اندیشهٔ تقی‌زاده دربارهٔ نسبت دولت و جامعهٔ مدنی در دورهٔ تبعید به‌شرح موارد زیر قابل خلاصه است.

- قائل به تفکیک دولت از جامعهٔ مدنی؛
- تغییر اولویت از تشکیل دولت مشروطه به‌سمت ایجاد دولت مرکزی مقتدر به‌عنوان مقدمهٔ تأمین امنیت و آزادی مردم و احقاق حقوق سیاسی و مدنی افراد؛
- قائل به نقش دولت در تربیت مردم و رشد ملی با هدف توانمندسازی همهٔ طبقات ملت در بهره‌مندی از آزادی سیاسی و اظهارنظر دربارهٔ امور عامه.

در دورهٔ بازگشت تقی‌زاده به پختگی بیشتری می‌رسد و صریح‌تر و سنجیده‌تر از لزوم تفکیک عرصهٔ عمومی از خصوصی سخن می‌گوید. البته واقف است که این مهم جز با رشد و وسعت مشاغل آزاد و خارج شدن مصنوعات و محصولات و واردات و صادرات و تجارت و کارخانه‌ها از دست دولت و پایان یافتن «سوسیالیسم دولتی» محقق نمی‌شود. این با تجربهٔ غرب نیز می‌خواند که متفکران اقتصادی در نظریه‌پردازی پیرامون جامعهٔ مدنیِ خودسامان

و جدا از دولت نقش بارزی داشتند و با معرفی آزادی اقتصادی به‌عنوان محور هرگونه سازمان مناسب اجتماعی، وظیفهٔ دولت را تضمین حداکثر آزادی افراد به‌عنوان مالکان آزاد درپی منافع شخصی می‌دانستند؛ از این‌رو، اندیشهٔ تقی‌زاده دربارهٔ نسبت دولت و جامعهٔ مدنی در دورهٔ بازگشت به‌شرح موارد زیر قابل خلاصه است.

- قائل به تفکیک دولت از جامعهٔ مدنی؛
- تأکید بر رشد ملت به‌عنوان پیش‌شرط تکامل آزادی و احقاق حقوق ملی؛
- تأکید بر آزادی اقتصادی و کاهش نقش دولت در اقتصاد به‌عنوان مقدمه بسط عرصهٔ خصوصی خودسامان و مستقل از دولت.

بنابراین، از نظر تقی‌زاده «آزادی» بزرگ‌ترین نعمتی است که خداوند به نوع انسان بخشیده و ضروری و ذاتاً لازم است و بدون آن رشد افکار و عقل میسر نیست. درنتیجه، او خواهان تمایز بین پهنهٔ عمومی و خصوصی است و حتی معتقد است آزادی باید غایت آمال ما باشد. اما همان‌گونه که «همایون کاتوزیان» (۱۳۸۴) اشاره می‌کند «او دربارهٔ مسائل اصلی جامعهٔ ایران نظریه‌ای نمی‌دهد، بلکه هوش سرشار، دقت نظر و به‌ویژه نگاه به مسائل خارج از چارچوب‌های مرسوم باعث می‌شود تا اسباب رسیدن به یک نظام دموکراسی معقول، میسر و باثبات را در ایران نشان دهد»؛ زیرا، تجربه دورهٔ مشروطیت او را به این نتیجه رسانده که تکامل آزادی و احقاق حقوق افراد با رشد ملی تناسب دارد و هرجا این رشد و عقل و اعتدال وجود نداشته باشد باوجود نیل به آزادی کامل، موازنهٔ لازم بین آزادی و امنیت عمومی و عقل و پختگی به‌تدریج از میان رفته و کفهٔ افراط در خودسری و سوداهای خام و فقدان متانت و اعتدال خواهد چربید؛ بنابراین، به ثبات اهمیت می‌دهد و حصول ثبات را نیز متوقف بر قدرت و استحکام کامل حکومت مرکزی و داشتن قوای تأمینه منظم می‌داند. مقدمهٔ تشکیل چنین حکومتی را نیز در ایجاد احزاب سیاسی منظم براساس تجربهٔ ممالک غربی می‌بیند که به‌زعم او برای ایران هیچ متصور نیست و هیچ‌وقت هم ممکن‌الوصول نخواهد بود، مگر وقتی که سیاست از دست اعضاء ادارات دولتی و حقوق‌بگیران از خزانهٔ مملکت خارج گردد و شغل طبقهٔ منور و تربیت‌شده منحصر به خدمت دولت نباشد. به‌علاوه، مشاغل آزاد وسعت یابد و کار به مردم تحویل داده شود.

در پایان باید اشاره شود که باور تقی‌زاده در ادوار مختلف عمر به لزوم تحدید قدرت سیاسی و رعایت حقوق طبیعی افراد توسط دولت در بین روشنفکران هم‌عصرش مثال‌زدنی است؛ هرچند، نسبت به برخی از نخبگان آن دوره و مشخصاً محمدعلی فروغی، اندیشهٔ او در این‌باره از انسجام و عمق کمتری برخوردار است؛ با این‌حال، در این راه ثابت قدم است. این در صورتی است که برخی از روشنفکران آن دوره و مشخصاً «علی‌اکبر داور»، به توسعهٔ آمرانه و دولت‌محور اعتقاد داشت و «فرد» به‌عنوان پدیده‌ای مجزا از دولت و دارای حقوق خصوصی چندان موردتوجه او نبود.

سپاسگزاری

در پایان نویسندگان برخود لازم می‌دانند که از داوران ناشناس نشریه با نظرات ارزشمند خود به غنای متن مقاله افزودند، قدردانی نمایند.

درصد مشارکت نویسندگان

سهم همهٔ نویسندگان در نگارش مقاله به یک‌میزان بوده است.

تضاد منافع

نویسندگان ضمن رعایت اخلاق نشر در ارجاع‌دهی و دقیق بودن آن در متن و انتهای مقاله، نبود تضاد منافع را اعلام می‌دارند.

پی‌نوشت

1. State
2. Civil society
3. Individuality
4. Citizen
5. Individual
6. Barbier
7. Absolutist State
8. Siedentop
9. Hobbes
10. State of Nature
11. Spinoza
12. Locke
13. Invisible hand theory
14. Adam Smith
15. Acemoglu & Robinson

کتابنامه

- آبادیان، حسین، (۱۳۸۴). روزنامه کاوه؛ رهیافتی روشنفکرانه برای تجدد و هویت ایران. مطالعات ملی، ۶(۱): ۱۲۰-۹۵.
- احمدوند، شجاع؛ و پرن، داود، (۱۳۹۷). فقدان نزاع تاریخی و شکست مشروطیت در ایران. دولت‌پژوهی، ۴(۱۴): ۱۴۸-۱۰۳. https://doi.org/1010.22054/tssq.2018.9076
- باربیه، موریس، (۱۳۹۲). مدرنیته سیاسی در ایران. ترجمهٔ عبدالوهاب احمدی، تهران: انتشارات آگاه، چاپ سوم.
- بهنام، جمشید، (۱۳۸۲). تقی‌زاده و مسئله تجدد. ایران‌نامه، ۲۱(۸۲-۸۱): ۹۰-۷۷.
- بیگدلی، علی؛ و پندار، حسین، (۱۳۹۲). تقی‌زاده از تجددگرایی تا فرنگی‌مآبی. پژوهش‌های تاریخی، ۵(۲): ۱۸-۱.
- تقی‌زاده، سیدحسن، (۱۳۰۴). تعلیم ابتدائی یا تعلیم عالی؟. مجله آینده، ۳: ۲۲-۱۰.
- تقی‌زاده، سیدحسن، (۱۳۰۶). عوامل مهم ترقی اجتماعی. مجله تقدم، ۱(۲): ۶۹-۶۱.
- تقی‌زاده، سیدحسن، (۱۳۷۹). تاریخ انقلاب مشروطیت ایران. به‌کوشش: عزیزالله علیزاده، تهران: انتشارات فردوس، چاپ اول.
- تقی‌زاده، سیدحسن، (۱۳۷۹). اخذ تمدن خارجی. به‌کوشش: عزیزالله علیزاده، تهران: انتشارات فردوس، چاپ اول.
- تقی‌زاده، سیدحسن، (۱۳۷۹). زندگی طوفانی. به‌کوشش: عزیزالله علیزاده. تهران: انتشارات فردوس، چاپ اول.
- تقی‌زاده، سیدحسن، (۱۳۹۰). مقالات تقی‌زاده، جلد هشتم: تقی‌زاده در مجلس. به‌کوشش: ایرج افشار، تهران: انتشارات توس، چاپ اول.
- توحیدفام، محمد؛ مهربان، یوسف؛ زرگر، علی‌اصغر؛ و ابوالحسن شیرازی، حبیب‌الله، (۱۳۹۹). بررسی تأثیر مدرنیسم بر تحولات فکری کسروی و تقی‌زاده براساس مبانی هرمنوتیک و روان‌شناسی شخصیت هورنای. پژوهش‌های نوین روان‌شناختی، ۱۵(۵۸): ۱۶۹-۱۵۷. https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.27173852.1399.15.58.10.0
- سیدنتاپ، لری، (۱۴۰۲). ابداع فرد. ترجمهٔ زانیار ابراهیمی، تهران: انتشارات هرمس، چاپ اول.
- شارپ، جین؛ و هلوی، رابرت، (۱۳۸۶). جامعهٔ مدنی، مبارزه مدنی. گردآوری و ترجمهٔ مهدی کلانترزاده، تهران: انتشارات روشنگران و مطالعات زنان، چاپ اول.
- شفیعی‌فر، محمدحسین؛ و خلیل‌طهماسبی، نوذر، (۱۳۹۵). باستان‌گرایی و هویت ملی؛ تجدد و استبداد منوّر: از

دیدگاه سیدحسن تقی‌زاده و مجله کاوه. فصلنامه علوم سیاسی، ۱۲(۳۵): ۵۲-۲۷. https://sanad.iau.ir/Journal/psq/Article/1102913/FullText
- طباطبایی، سیدجواد، (۱۳۹۰). ابن خلدون و علوم اجتماعی. تهران: نشر ثالث، چاپ اول.
- قربان‌نیا، ناصر، (۱۳۸۳). قرائت‌های گوناگون از حقوق طبیعی. مجله فقه و حقوق، ۱(۱): ۵۸-۳۷.
- کاوه، (۱۲۹۹). سال دوم، دورهٔ جدید، شمارهٔ ۱.
- کاوه، (۱۲۹۹). سال دوم، دورهٔ جدید شمارهٔ ۱۲.
- کسرایی، محمد سالار، (۱۴۰۱). نظریه‌های دولت در دورهٔ پهلوی اول: مرور آسیب‌شناسانه. فصلنامه دولت‌پژوهی، ۸(۳۰):۴۶۰-۴۱۹.
- گروه نویسندگان، (۱۴۰۲). مشروطه‌خواه لیبرال: سیدحسن تقی‌زاده. انتشارات اگر، چاپ دوم.
- لاک، جان، (۱۳۹۱). رساله‌ای درباره حکومت. ترجمهٔ حمید عضدانلو. نشر نی، چاپ سوم.
- لمبتون، آن. کی. اس.، (۱۳۷۹). نظریه دولت در ایران. ترجمهٔ چنگیز پهلوان، انتشارات آگاه، چاپ دوم.
- محمدزاده، علی، (۱۳۹۴). تحلیل جامعه‌شناختی اندیشه و کنش سیاسی سیدحسن تقی زاده (با تکیه‌بر دوره مشروطیت). جامعه‌شناسی تاریخی، ۷(۱): ۱۵۷-۱۲۱. https://jhs.modares.ac.ir/article_22844.html
- مونتسکیو، بارون دو، (۱۳۹۱). روح‌القوانین، جلد اول. ترجمهٔ علی‌اکبر مهتدی، انتشارات امیرکبیر، چاپ دهم.
- میرزاصالح، غلام‌حسین، (۱۳۸۴). مذاکرات مجلس اول: ۱۳۲۶-۱۳۲۴ توسعه سیاسی ایران در ورطه سیاست بین‌الملل. نشر مازیار، چاپ اول.
- میلانی، عباس، (۱۳۸۷). تجدد و تجدد ستیزی در ایران. تهران: نشر اختران، چاپ هفتم.
- هابز، توماس، (۱۳۸۹). لویاتان. ترجمهٔ حسین بشیریه، نشر نی، چاپ ششم.
- همایون‌کاتوزیان، محمدعلی، (۱۳۸۵). هشت مقاله در تاریخ و ادب معاصر. تهران: نشر مرکز، چاپ اول.

References

- Abadian, H., (2005). Kaveh Newspaper; An Intellectual Stratagem in Iranian Modernity & Identity. *National Studies Journal,* 6(21): 95-120. (In Persian)

- Afshar, I., Bayat, K., Berberian, H., Bonakdarian, M., Epkenhans, T., Moradkhani, F., and ..., (2024). *Liberal Constitutionalist: Seyyed Hassan Taghizadeh.* Tehran: Agar Publishing House, second edition. (In Persian)

- Amini, A. & Noori, J., (2022). The historical evolution of political modernity in Iran. *Studies in Political Science, Law and Fiqh,* 8(4): 74-92. (In Persian)

- Barbier, M., (2013). *Political Modernity.* Translated by Abdolvahab Ahmadi. Tehran: Agah Publications, third edition. (In Persian)

- Bashiriyeh, H., (2015). *Reason in Politics.* Tehran: Negah Moasar Publishing, 5th edition. (In Persian)

- Behnam, J., (2003). Taghizadeh and the Problem of Modernity. *Irannameh,* 21(81-82): 77-90. (In Persian)

- Bigdeli, A. & Pendar, H., (2014). Taqizade, from modernism to west oriented believes. *Journal of Historical Researches,* 5(2): 1-18. (In Persian)

- Bobbio, N., (1989). *Democracy and Dictatorship: The Nature and Limits of State Power.* Polity Press, Cambridge.

- Falkes, K., (2002). *Citizenry.* Translated by Mohammad Taghi Delforuz. Tehran: Kavir Publications, First Edition. (In Persian)

- Homa Katouzian, M. A., (2006). *Eight Articles in Contemporary History and Literature.* Tehran: Markaz Publishing, first edition. (In Persian)

- *Islamic Consultative Assembly.,* (1996). Introduction to the Indicators of the Modern State. Subject Code 330, Serial Number 14801, 53-1. (In Persian)

- Kasraie, M. S., (2022). State Theories in the First Pahlavi Period: A Pathological Review. *State Studies,* 8(30): 419-460. (In Persian)

- *Kaveh.* (1920). Second Year, New Volume No. 1. (In Persian)

- *Kaveh.* (1920). Second Year, New Volume No. 12. (In Persian)

- Kymlicka, W., (2000). *Citizenship in Ddiverse Societies.* Oxford Uuniversity Press. https://doi.org/10.1093/019829770X.001.0001

- Lambton, A. K. S., (1990). *The Theory of the State in Iran.* Translated by Cengiz Pahlevan. Agah Publications, Second Edition. (In Persian)

- Milani, A., (2008). *Modernity and Anti-Modernity in Iran.* Tehran: Akhtaran Publishing, seventh edition. (In Persian)

- Mirzasaleh, G. H., (2005). *Negotiations of the First Parliament: 1326-1324 Iran's Political Development in the Abyss of International Politics.* Maziar Publishing, first edition. (In Persian)

- Mohammadzadeh, A., (2015). Sociological Analysis of Taqizadeh's Thought and Political action (Regarding to Constitutionalism Era). *Journal of Historical Sociology,* 7(1): 121-157. (In Persian)

- Paran, D. & Ahmadvand, S., (2018). The Lack of Historical Struggle and Defeat of Constitutionalism in Iran (Mashroutiat). *State Studies,* 4(14): 103-147. (In Persian)

- Recabian, R., (2019). Explaining the relationship between government and society in the era of Mohammad Reza Shah (1332-1320). *Journal of Political Studies,* 12(44): 117-142. (In Persian)

- Sedigh, I., (1969). *Taghizadeh, Biography and His Services to the Establishment of the National Government and Culture of Iran.* Tehran: National Works Association Publications. (In Persian)

- Shafeefar, M. & Khalil Tahmasebi, N., (2016). Archaism and National Identity; Modernism and Enlightened Despotism in view of Hassan Taghizade and Kaveh Magazine Subject Areas. *Political Science Quarterly,* 35(2): 27-52. (In Persian)

- Sharp, J. & Helvey, R., (2007). *Civil society, civil struggle.* Compiled and translated by Mehdi Kalantarzadeh. Tehran: Roshangaran and Women's Studies Publishing, first edition. (In Persian)

- Siddentop, L., (2023). *The invention of the individual.* Translated by Zanyar Ebrahimi. Tehran: Hermes Publishing, first edition. (In Persian)

- Tabatabaei, S. J., (2007). *Preface to the Theory of the Decline of Iran.* Negah Moasar Publications. Seventh Edition. (In Persian)

- Tabatabaei, S. J., (2011). *Ibn Khaldun and Social Sciences.* Tehran: Sales Publications. First Edition. (In Persian)

- Tabatabaei, S. J. & Ghaninejad, M., (2014). Liberalism is the Same as Rational Reason. *Mehrnameh*

Monthly, Issue 34, Special Nowruz. (In Persian)

- Taqizadeh, S. H., (1925). Primary Education or Higher Education?. *Ayandeh Magazine,* 3: 22-10. (In Persian)

- Taqizadeh, S. H., (1927). Important Factors of Social Progress. *Taqdam Magazine*, 1(2): 69-61. (In Persian)

- Taqizadeh, S. H., (1990). *History of the Constitutional Revolution of Iran.* Edited by Azizollah Alizadeh. Tehran: Ferdows Publications, first edition. (In Persian)

- Taqizadeh, S. H., (1990). *Acquisition of Foreign Civilization.* Edited by Azizollah Alizadeh. Tehran: Ferdows Publications, first edition. (In Persian)

- Taqizadeh, S. H., (1990). *Articles of Taghizadeh, Volume Eight: Taghizadeh in Parliament.* Edited by Iraj Afshar. Tehran, Toos Publications, first edition. (In Persian)

- Tohidfam, M., Mehrian, Y., Zargar, A. & Abolhasan Shirazi, H., (2020). The study of the impact of modernism on the intellectual changes of Kasravi and Taqizadeh on the basis of hermeneutical foundations and psychology of Horney's personality. *The Journal of Modern Psychological Researches,* 15(58): 157-169. (In Persian)

Two Quarterly Journal of Contemporary Socio logical Research CSR
ISSN (P.): 2476-55643, (E.): 2476-6305
Vol. 15, No. 28, 2026
Bu-Ali Sin University

The Sociological Analysis of Cultural Capital and Subjective Well-Being Among Tehrani Families

Mitra Kheirani[I], Bagher Saroukhani[II], Mehrdad Navabakhsh[III]

https://doi.org/10.22084/csr.2026.29728.2300
Received: 2024/08/06; Revised: 2024/11/01; 2024/11/28
Type of Article: **Research**
Pp: 173-196

Abstract

The present article aims to analyze sociologically the cultural capital and subjective well-being of Tehrani family. The method is survey descriptive and the statistical population is consisted of all spouses of Tehran 22 districts during 2023. The sample case are 400 individuals who are chosen and studied in random cluster way through Cochran formula. The instrument of study is researcher-made questionnaire which has a verified content validity. The Reliability of research also is estimated through Cronbach alpha which is 0.92 for subjective well-being and 0.89 for cultural capital. The research's theoretical framework of subjective well-being is determined through Veenhoven's theory for feeling of hilarity and happiness and Philips' quality of life theory, the cultural capital concept also is estimated through Bourdieu's theory. The obtained results if Pearson Correlation Coefficient reveals a meaningful effectiveness of cultural capital and its dimensions on Tehrani families' subjective well-being. The results of multiple regression and path analysis also demonstrates that the dimensions of cultural capital can determine 54% of family subjective well-being, through which the embodied cultural capital with $\beta = 0.716$ has the main portion, after that the objective cultural capital with $\beta = 0.296$ and eventually institutionalized cultural capital with $\beta = 0.167$ are able to predict subjective well-being. Hence, it is recommended to prioritize the increase of cultural capital, specifically embodied capital of families in general and specifically the spouses, in order to achieve subjective well-being, hilarity and happiness feeling, subjective quality of life of families.

Keywords: Subjective well-being, Cultural Capital, Family.

I. Department of Sociology, Sciences and Researches Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.
II. Department of Sociology, Sciences and Researches Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran (Corresponding Author).
Email: Sarokhani@ut.ac.ir
III. Department of Sociology, Sciences and Researches Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

Citations: Kheirani, M., Saroukhani, B. & Navabakhdsh, M., (2026). The Sociological Analysis of Cultural Capital and Subjective Well-Being Among Tehrani Families. *Two Quarterly Journal of Contemporary Sociological Research,* 15(28), 173–196. https://doi.org/10.22084/csr.2026.29728.2300
Homepage of this Article: https://csr.basu.ac.ir/article_6881.html?lang=en

Publisher & Owner: Bu-Ali Sina University.
Copyright © 2026 The Authors. Published by Bu-Ali Sina University.
This work is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International license (https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/). Non-commercial uses of the work are permitted, provided the original work is properly cited.

1. Introduction

The concept of subjective well-being is consisted of all positive and negative evaluations of people toward their lives (Mertinez *et al*; as cited in Shermohammadi *et al.,* 2020: 163). Subjective well-being consideration is a common change of today's modern families. The importance of family, as an effective, crucial institution on cultural increase of Iranian society, and the influence of cultural capital, numerated as a potential advantage of the development and culture- wisdom improvement process, are declared as two basic effective factors for sustainable cultural development and subjective well-being acquisition among families (UNESCO; as cited in Asgari *et al.,* 2018: 28). Parents, are numerated as the symbols of economic, social and cultural capitals in family center. All family members, as father, mother and children, have various life expectation due to their social position, which may provide feeling of satisfaction and subjective well-being in case of achievement. The development of family cultural capital brings the opportunity of educational success, educational level improvement and academic higher education, to attain the career progress and promotion (Bourdieu; as cited in Asgari *et al.,* 2018: 28). In conclusion, a ruling cultural capital in the family can determine family members' needs toward subjective well-being. According the mentioned above, the present article aims to sociologically analyze the cultural capital and subjective well-being of Tehrani families.

2. Materials and Methods

The method of present research was survey descriptive and the statistical population were all couples of Tehran 22 districts during 2023; the sample case consisted of 400 individuals, who were chosen and studied through cluster random way and Cochran formula. A researcher designed questionnaire, retrieved from sociologists' perspectives, was applied as the instrument of study. In way that the dimensions of subjective well-being were utilized through Veenhoven's theory for happiness feeling and Philips' opinion for subjective quality of life, the cultural capital also, was evaluated through Bourdieu's theory. The validity of research questions was evaluated through content validity, leading by the attitude of experts. The reliability of research questionnaire however was estimated through Cronbach alpha index which was achieved 0.92 for subjective well-being and 0.89 for cultural capital. Therefore, research questionnaire has an admissible validity and reliability. The data analysis was done in survey method through SPSS software version 27.

3. Discussion

The obtained results of Pearson correlation coefficient and linear regression, as is illustrated in table 1, is feasible to predict 54% of Tehrani families' subjective well-being through their cultural capital. Moreover, the embodied cultural capital can anticipate 52% of subjective well-being among Tehrani families. Also, the objective cultural capital, may predict 46% of Tehrani families' subjective well-being.

In addition, Tehrani families' institutionalized cultural capital can prospect 42% of their subjective well-being ($P<0.05$).

The multiple regression was calculated and evaluated in order to attain an appropriate subjective well-being explanation among Tehrani families, based on cultural capitals' three dimensions (embodied, subjective and institutionalized), which the results of table 2. Presents the ability of determination in 54% for subjective well-being of Tehrani families.

The results of Table 2. demonstrates the effect of embodied cultural capital with direct $\beta = 0.401$ and indirect $\beta = 0.315$, through independent variables of subjective and institutional cultural capital, and in total with $\beta = 0.716$ on subjective well-being of Tehrani families. In addition, it presents the effect of objective cultural capital with direct $\beta = 0.227$ and indirect $\beta = 0.069$, through independent variable of institutional cultural capital, and in total with $\beta = 0.296$ on subjective well-being of Tehrani families. Moreover, it also shows the effect of institutional cultural capital with $\beta = 0.167$ on subjective well-being of Tehrani families. Therefore, the main determination of Tehrani families' subjective well-being was for embodied cultural capital with $\beta = 0.716$, as the main effective factor, and after that for objective cultural capital with $\beta = 0.296$ and institutional cultural capital, as the least effective factor with $\beta = 0.167$.

4. Conclusion

According to the results of present research, it is assumed that embodied cultural capital was able to explain Tehrani couples' subjective well-being and its dimensions, specifically their subjective quality of life. In contrast to other cultural capital dimensions, since the society is required to attain more skills in various contexts. As Iran is numerated as one of the civilized cultural and artistic countries, some common events like attaining cultural information, studying books and knowing the scientists and poems is undeniable, and truly people consider this dimension more than two others. However, the least effects of objective cultural capital can be due to this fact, which the present era is the century of science and knowledge, the data is not just available in published books. The audio and visual books are numerously published that people can download the latest information through visual social media, shared data within websites and platforms, etc. In contrast, because of todays' individuals' social life style, attending scientific- educational- artistic classes and also higher education degree acquisition, the institutionalized was lower that other cultural capitals; since they seem to be essential elements of human beings' social lives. According the obtained results, the cultural capital basis is on the values and believes which determine the foundation of quality and life style, to gain well-being and peace. Rewardingly, it is suggested to the families to reserve cultural capital, visualize and subject it, up to manifest an adequate quality of life and subjective well-being in their individual and family lives. The general well-being of cities requires all objective and subjective indexes toward the capacities, in a social analytic method. As the present investigated Tehrani families' subjective well-

being, it is suggested to retest the theoretical model of this research for other generations, specifically youth and adolescents.

Acknowledgments

The authors extend their sincere gratitude to the anonymous peer reviewers for their insightful critiques and constructive suggestions, which significantly enhanced the clarity and scholarly rigor of this manuscript.

Author Contribution

This research is derived from the first author's doctoral dissertation. The primary data collection, encompassing all observational and analytical components, was conducted by the first author under the direct supervision and mentorship of the second and third authors.

Conflict of Interest

In adherence to ethical publication standards, the authors affirm that there are no conflicts of interest, either personal or financial, that could have influenced the content or conclusions presented in this research.

دوفصلنامهٔ پژوهش‌های جامعه‌شناسی معاصر
شاپای چاپی: ۶۳۰۵-۲۴۷۶؛ شاپای الکترونیکی: ۵۶۴۳-۲۴۷۶
نشانی پایگاه نشریه: https://csr.basu.ac.ir/
سال ۱۵، شمارهٔ ۲۸، ۱۴۰۵

تحلیل جامعه‌شناختی سرمایهٔ فرهنگی و رفاه ذهنی خانواده‌های تهرانی

میترا خیرانی[I]، باقر ساروخانی[II]، مهرداد نوابخش[III]

شناسهٔ دیجیتال (DOI): https://doi.org/10.22084/csr.2026.29728.2300
تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۵/۱۶، تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۸/۱۱، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۹/۰۸
نوع مقاله: پژوهشی
صص: ۱۹۶-۱۷۳

چکیده

پژوهش حاضر با هدف تحلیل جامعه‌شناختی سرمایهٔ فرهنگی و رفاه ذهنی خانواده‌های تهرانی انجام شده است. روش تحقیق پیمایشی از نوع همبستگی می‌باشد. جامعهٔ آماری را زوجین مناطق ۲۲گانهٔ شهر تهران در سال ۱۴۰۲ تشکیل می‌دهند. جهت تعیین نمونهٔ آماری با استفاده از روش تصادفی خوشه‌ای و فرمول کوکران ۴۰۰نفر انتخاب و مورد مطالعه قرار گرفته‌اند. ابزار اندازه‌گیری متغیرها پرسشنامهٔ محقق‌ساخته می‌باشد. جهت سنجش اعتبار پرسشنامه‌ها از اعتبار محتوایی استفاده شده است که مورد تأیید قرار گرفت. همچنین جهت سنجش پایایی پرسشنامه‌ها از آلفای کرونباخ استفاده شده است که برای رفاه ذهنی ۰/۹۲ و برای سرمایهٔ فرهنگی ۰/۸۹ به‌دست آمده است. در تدوین چارچوب نظری رفاه ذهنی؛ از نظریهٔ وینهوون برای نشاط و شادی، از نظریهٔ فیلیپس برای کیفیت زندگی و از نظریهٔ بوردیو برای سنجش سرمایهٔ فرهنگی استفاده شده است. نتایج ضریب همبستگی پیرسون نشان‌داد: سرمایهٔ فرهنگی و ابعاد آن بر رفاه ذهنی خانواده‌های تهرانی تأثیر معنی‌داری دارند. نتایج رگرسیون چندگانه و تحلیل مسیر نشان‌داد: ابعاد سرمایهٔ فرهنگی به میزان ۵۴٪ رفاه ذهنی خانواده‌های را تبیین می‌کنند که بیشترین سهم را سرمایهٔ تجسّدیافته با β = ۰/۷۱۶ و پس از آن سرمایهٔ عینیت‌یافته با **β** = ۰/۲۹۶ و در انتها سرمایهٔ نهادینه شده نیز با **β** = ۰/۱۶۷ دارد. درنتیجه برای دستیابی به رفاه ذهنی به‌صورت کلی و احساس شادی و نشاط و کیفیت زندگی ذهنی خانواده‌ها؛ توجه به بالا بردن سرمایهٔ فرهنگی به ویژگی سرمایهٔ فرهنگی تجسّدیافتهٔ خانواده‌ها به‌صورت اعم و زوجین به‌صورت أخص می‌بایست در اولویت قرار گیرد.

کلیدواژگان: رفاه ذهنی، سرمایهٔ فرهنگی، خانواده.

I. گروه جامعه‌شناسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
II. گروه جامعه‌شناسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسندهٔ مسئول). ***Email:*** Sarokhani@ut.ac.ir
III. گروه جامعه‌شناسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

ارجاع به مقاله: خیرانی، میترا؛ ساروخانی، باقر؛ و نوابخش، مهرداد، (۱۴۰۵). تحلیل جامعه‌شناختی سرمایهٔ فرهنگی و رفاه ذهنی خانواده‌های تهرانی. پژوهش‌های جامعه‌شناسی معاصر، ۱۵(۲۸)، ۱۷۳-۱۹۶. https://doi.org/10.22084/csr.2026.29728.2300
صفحهٔ اصلی مقاله در سامانهٔ نشریه: https://csr.basu.ac.ir/article_6881.html

حق انتشار این مستند، متعلق به نویسندگان آن است. ۱۴۰۵ ©. ناشر این مقاله، دانشگاه بوعلی‌سینا است.
این مقاله تحت گواهی زیر منتشرشده و هر نوع استفاده غیرتجاری از آن مشروط بر استناد صحیح به مقاله و با رعایت شرایط مندرج در آدرس زیر مجاز است.
Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International license (https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/).

۱. مقدمه

تأمین رفاه ذهنی[۱] شامل احساس شادی[۲] و کیفیت زندگی[۳] و ارتقائ آن در جامعه، از وظایف مهمی است که سازمان بهداشت جهانی[۴] آن‌را بر عهدهٔ همهٔ دولت‌ها گذاشته است و به‌دلیل اهمیت این موضوع، سال ۲۰۰۱م. را «سال بهداشت روان» نامید تا بیش از پیش بر اهمیت آن تأکید کرده و توجه همکاران را به آن جلب کند(هادیزاده و همکاران، ۱۳۹۵: ۳۶). برای رفاه ذهنی، معیارهای زیادی همچون زندگی با ارزش و داشتن سلامت روانی و غیره وجود دارد، اما تمرکز اصلی رفاه ذهنی بر روی برآوردهای شخصی مردم از زندگی خودشان تمرکز دارد(دینر[۵]؛ به نقل از: ذکایی و مروتی، ۱۳۹۸: ۱۲۷). «رفاه ذهنی دربرگیرندهٔ تمام ارزیابی‌های مثبت و منفی می‌شود که مردم درمورد زندگی‌شان انجام می‌دهند» (مارتینز و همکاران[۶]؛ به‌نقل از: شیرمحمدی و همکاران، ۱۳۹۹: ۱۶۳). درحقیقت «رفاه ذهنی یک مفهوم مرتبط با شادی و تحقق یافتن بوده است و بیانگر ارزیابی شناختی و عاطفی افراد از زندگی آن‌هاست» (گائو و همکاران[۷]؛ به نقل از: شیرمحمدی و همکاران، ۱۳۹۹: ۱۶۳). توجه به رفاه ذهنی در قالب خانواده[۸] از اهمیت زیادی برخوردار است. اعضائ خانواده اعم‌از: پدر، مادر و فرزندان باتوجه به موقعیت اجتماعی خود انتظاراتی از زندگی دارند که در صورت دستیابی به آن‌ها احساس رضایت کرده و به‌گونه‌ای دارای رفاه ذهنی خواهند بود.

«توجه به رفاه ذهنی یکی از تحوّلات معمول در خانواده‌های امروزی می‌باشد. اهمیت خانواده به‌عنوان یکی از مهم‌ترین نهادهای تأثیرگذار بر ارتقائ سطوح فرهنگی جامعهٔ ایرانی و تأثیر سرمایهٔ فرهنگی به‌عنوان مزیت بالقوه‌ای برای توسعه و ارتقائ سطوح اندیشه و فرهنگ، به‌عنوان دو عامل مهم تأثیرگذار در توسعهٔ پایدار فرهنگی و کسب رفاه ذهنی خانواده‌ها شناخته شده‌اند» (یونسکو[۹]؛ به نقل از: عسگری و همکاران، ۱۳۹۷: ۲۸). در کانون خانواده، والدین به‌عنوان الگوی سرمایه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی هستند. همچنین سرمایه‌های فرهنگی آن‌ها بیشترین تأثیر را بر افکار و رفتارهای آن‌ها ازجمله شیوه‌های فرزندپروری‌شان و سبک زندگی داشته و فضاهای زندگی آن‌ها را شکل داده و هدایت می‌کند؛ بنابراین، به‌نظر می‌رسد نقش فضاهای فرهنگی درون خانه‌ها که با سرمایه‌های فرهنگی آنان در ارتباط است، تأثیر بسیار مهمی بر چگونگی شکل‌گیری شخصیت و فرهنگ فرزندان‌شان و رفاه ذهنی موردنیاز اعضائ خانواده خواهد داشت (منادی، ۱۳۸۶: ۲). میزان دسترسی افراد به سرمایه‌های فرهنگی موجب احراز نوع خاصی از سبک زندگی توسط آن‌ها می‌شود، به‌طوری‌که سبک زندگی افراد، مجموعهٔ تفکرات، تفاسیر و ادراکات اشخاص را تشکیل می‌دهد. می‌توان گفت توسعهٔ سرمایهٔ فرهنگی خانواده سبب بروز موفقیت‌های آموزشی، ارتقائ سطوح آموزشی و دستیابی به تحصیلات تکمیلی، دسترسی به حرفه و ارتقائ شغلی می‌گردد (بوردیو[۱۰]؛ به‌نقل از: عسگری و همکاران، ۱۳۹۷: ۲۸). درنتیجه نقش سرمایهٔ فرهنگی حاکم در خانواده می‌تواند احساس نیاز به رفاه ذهنی اعضای خانواده را تبیین نماید. با عنایت به آن‌چه در نظریه‌ها و نتایج تحقیقات انجام شده، در رابطه با ضرورت وجود میزانی از رفاه ذهنی در کنار رفاه جسمانی و رفاه مالی خانواده‌ها و بررسی تأثیر سرمایهٔ فرهنگی در راستای بالا بردن سطح رفاه ذهنی خانواده‌ها؛ این پژوهش درپی تحلیل جامعه‌شناختی رفاه ذهنی خانواده‌های تهرانی و عوامل فرهنگی مؤثر بر آن می‌باشد.

پرسش پژوهش: اصلی‌ترین پرسشی که در پژوهش حاضر موردتوجه قرار گرفته این است که، آیا سرمایهٔ فرهنگی بر رفاه ذهنی خانواده‌های تهرانی تأثیر دارد؟ نتایج پژوهش حاضر می‌تواند برای خانواده‌های ایرانی، به‌ویژه زوجین، مراکز مشاورهٔ خانواده و سایر فعالان بخش فرهنگی و خانواده در کمک به دستیابی به رفاه ذهنی خانواده‌ها راهگشا باشد.

۲. پیشینهٔ پژوهش

با سیری در آرائ اندیشمندان جامعه‌شناس درمی‌یابیم شاخصه‌های رفاه ذهنی در علم جامعه‌شناسی مورد بحث قرار گرفته است؛ اما به‌صراحت از رفاه ذهنی سخن به‌میان نیامده و به‌عنوان یک واژهٔ جدید و پس از بحث‌ها و تئوری‌های روان‌شناسان؛ برخی از جامعه‌شناسان تحت‌عنوان کیفیت زندگی در بعد ذهنی و همچنین احساس نشاط و شادی به مقولهٔ رفاه زندگی توجه ویژه‌ای نمودند.

رفاه اجتماعی معمولاً به دو بخش عینی و ذهنی تقسیم می‌شود که بخش عینی آن با شاخص‌های مشاهده‌ای مانند موقعیت اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی تبیین می‌شود و در سنجش رفاه ذهنی که می‌توان آن‌را مترادف با سلامت، آرامش، بهروزی یا سعادت نیز دانست، توصیف افراد از میزان خوشبختی، رضایت از کیفیت زندگی یا فروانی خلق مثبت و شادکامی به‌کار می‌آید (مدیری و آزادارمکی، ۱۳۹۱: ۸۸).

رفاه ذهنی مفهومی چندبُعدی است که برای شناخت و بررسی آن لزوماً ابعادش باید مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. «دینر» و «سو»[۱۱] بیان می‌کنند: «رفاه ذهنی همراه با شاخص‌های اقتصادی و اجتماعی، یکی از روش‌های اصلی ارزیابی کیفیت زندگی جوامع است» (صالحی‌شهرکی و شیانی، ۱۳۹۸: ۱۴۲). در دیدگاه دینر دو جنبه از رفاه ذهنی حائز اهمیت است؛ یکی، جنبهٔ شناختی که به‌صورت رضایت فرد از زندگی تصور می‌شود، و دیگری، جنبهٔ عاطفی که معمولاً به‌صورت احساس شادی یا ناراحتی افراد یا تعادل میان احساس خوشایند و ناخوشایند درنظر گرفته می‌شود (همان).

در رفاه ذهنی مطلوب؛ افراد نسبت به‌خود آرامش دارند؛ یعنی به‌طور نسبتاً معقولی احساس امنیت و کفایت دارند. توانایی‌های خود را در حد واقعی، ارزیابی می‌کنند، نه بیشتر و نه کمتر. به خود احترام می‌گذارند و کمبودهای خود را می‌پذیرند. به حقوق دیگران احترام می‌گذارند. می‌توانند به دیگران علاقمند شوند و آن‌ها را دوست بدارند. می‌توانند احترام و دوستی دیگران را جلب کنند. می‌توانند نیازهای زندگی خود را برآورده سازند و برای دشواری‌هایی که در زندگی آن‌ها پیش می‌آید، راه‌حلی پیدا کنند. آن‌ها قادرند خود بیندیشند و تصمیم بگیرند. قادرند مسئولیت‌های روزمرهٔ خود را با برگزیدن اهداف معقول پیش ببرند. تحت‌تأثیر عواطف، ترس، خشم، عشق یا گناه خود به‌طوری قرار نمی‌گیرند که زندگی‌شان پریشان شود (کیا، ۱۳۹۵: ۵۴).

«زیمل»[۱۲] اولین جامعه‌شناسانی است که به مسئله شادی توجه‌داشته است. از نظر زیمل، شادی یک حالت کلی ذهن است که به توصیف شخصیت عاطفی انسان می‌پردازد. زیمل شادی، را انعکاس حرکت مستمر زندگی توصیف می‌کند که در ورطهٔ زندگی می‌افتد (زینگرل[۱۳]، ۲۰۰۰: ۴۶۶). «پاتنام» معتقد است: شادی به‌صورت کلی درجه‌ای از قضاوت‌های شخص نسبت به کیفیت عمومی زندگی خود به‌عنوان یک کل مطلوب است؛ به‌عبارت دیگر، فرد تا چه اندازه تداوم زندگی خود را دوست دارد (پاتنام[۱۴]، ۱۹۹۶: ۱۰).

بینش «اگوست کنت»[۱۵] این بود که شادمانی نیازمند دانشی نظام‌مند از جهانی است که ما در آن زندگی می‌کنیم، به‌ویژه درمورد اموری که می‌توانیم کم و بیش آن‌را تغییر دهیم. به‌طورکلی خوش‌بینی پوزیتویسم با شادمانی پیوند خورده است: پس از چیره شدن بر بحران‌های اخیر، دورهٔ اثباتگراییِ بعدی، دورهٔ شادمانی خواهد بود (موسوی، ۱۳۹۲: ۵۰۲).

«امیل دورکیم»[۱۶] بی‌هنجاری را ناشی از نبود معیارهای روشن برای راهنمایی رفتار در حوزهٔ زندگی اجتماعی می‌داند. وی فقدان هنجارهای مجاز شادی را باعث بروز بی‌هنجاری در رفتار شادی می‌داند (فرانسیس[۱۷]، ۱۹۹۹: ۶۷). از نظر وی، انسان هرچه بیشتر داشته باشد باز هم بیشتر می‌خواهد؛ زیرا رضایت‌های به‌دست آمده به‌جای بی‌نیازی بازهم او را به قصد رضایتمندی بیشتر سوق می‌دهد (کوزر و روزنبرگ[۱۸]؛ ۱۳۸۳: ۴۲۲). درواقع، انسان‌ها موجوداتی با آرزوهای نامحدودند. آنان برخلاف جانوران دیگر با برآورده‌شدن نیازهای زیستی‌شان سیری نمی‌پذیرند. انسان هرچه که بیشتر داشته باشد، بیشتر هم می‌خواهد و برآورده‌شدن هر نیازی به‌جای کاستن از آرزوهای انسان نیازهای تازه‌ای را برهم می‌انگیزاند (علیوردی‌نیا و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۵).

«لایارد»[۱۹] معتقد است که بدون‌شک ثروت، در احساس شادی و نشاط نقش مهمی دارد. ولی این‌که پیشرفت اقتصادی و افزایش قدرت خرید مردم، به بالا رفتن میزان نشاط و احساس خوشبختی منجر شود، ادعای پذیرفتنی نیست. دلیلش هم این است که در جوامع صنعتی که ثروت و درآمد بیشتری دارند و جامعه هم صنعتی‌تر شده است، افراد جامعه بیشتر افسرده و غمگین هستند و از زندگی خود احساس لذت نمی کنند. او معتقد است که در ۵۰سال گذشته غربی‌ها شادتر نشده‌اند و بدون‌تردید اقتصاد عامل مهمی در احساس نشاط انسان‌ها دارد، ولی سیاست

عمومی نباید به اقتصاد بسنده کند؛ بلکه باید به نقش روان‌شناسی مدرن، علم جامعه‌شناسی و فلسفه هم در ارتقائ سطح نشاط و شادی توجه کند. اگر دانشمندان صرفاً به بهبود مادی تکیه کنند و نقش افزایش میزان جرایم، طلاق، آلودگی محیط زیست و بیماری‌های روانی را نادیده بگیرند، نقشی در افزایش شادابی و نشاط عمومی ایفا نکرده‌اند (طباطبایی‌نسب، ۱۳۹۹: ۲۶۶).

به اعتقاد «وینهوون»[۲۰] شادکامی ارزیابی کلی و ذهنی فرد از زندگی خود است که نشان می‌دهد زندگی مطلوب را چه می‌بینند، این زندگی چگونه انتظاراتش را برطرف می‌کند و غیره (وینهوون، ۱۹۹۸: ۲۶۷ و ۱۹۹۵: ۲۲). درواقع «ارزیابی فرد از مطلوبیت کیفیت کل زندگی» همان شادکامی است (وینهوون، ۱۹۹۸: ۲۳۳).

مفهوم کیفیت زندگی نزد جامعه‌شناسان، نیازهای اساسی زندگی روبه‌رشد و رضایت‌بخش، فقر و محرومیت اجتماعی، انسجام اجتماعی، نوع‌دوستی و ازخودگذشتگی در میان جماعت را دربرمی‌گیرد (فیلیپس[۲۱]، ۲۰۰۶: ۲۷۶). کیفیت زندگی به‌عنوان معیاری برای سنجش میزان برآورده‌شدن نیازهای روحی، روانی و مادی جامعه و خانواده تعریف شده است (پال و کمار[۲۲]؛ به نقل از: کوچکی‌نژاد و همکاران، ۱۳۹۰: ۳).

«فیلیپس» کیفیت زندگی را در ابعاد فردی و جمعی مورد بررسی قرار می‌دهد که در سطح فردی مؤلفه‌های عینی و ذهنی را شامل می‌شود. لازمهٔ کیفیت زندگی فردی در بُعد عینی، تأمین نیازهای اساسی و برخورداری از منابع مادی جهت برآوردن خواست‌های اجتماعی شهروندان است و در بُعد ذهنی به داشتن استقلال عمل در افزایش رفاه ذهنی شامل: لذت‌جویی، رضایتمندی، هدفداری در زندگی و رشد شخصی، رشد و شکوفایی در مسیر سعادت و دگرخواهی، مشارکت در سطح گسترده‌ای از فعالیت‌های اجتماعی مربوط می‌شود. همچنین کیفیت زندگی در بُعد جمعی آن بر ثبات و پایداری محیط فیزیکی و اجتماعی، منابع اجتماعی درون گروه‌ها و جوامعی که در آن زندگی می‌کنند شامل: انسجام مدنی، همکوشی و یکپارچگی، روابط شبکه‌ای گسترده و پیوندهای موقتی در تمامی سطوح جامعه، هنجارها و ارزش‌هایی اعم‌از: اعتماد، نوع‌دوستی و رفتار دگرخواهانه، انصاف، عدالت اجتماعی و برابری طلبی تأکید دارد (فیلیپس، ۲۰۰۶: ۲۴۲).

سرمایهٔ فرهنگی، اصطلاحی جامعه‌شناختی است. دلالت سرمایهٔ فرهنگی از نظر بوردیو، به مجموعه‌ای از توانمندی‌ها، عادت‌ها و طبع‌های فرهنگی، شامل: دانش، زبان، سلیقه یا ذوق و سبک زندگی است. انتقال سرمایهٔ اقتصادی از نسلی به نسل دیگر و ازطریق ارث و میراث صورت می‌گیرد؛ درحالی‌که انتقال سرمایهٔ فرهنگی امری پیچیده‌تر است. مفهوم کلیدی این فرآیند مفهومی است که بوردیو عادت‌وارهٔ قالب‌مانندی از حساسیت‌ها، ارج‌شناسی‌ها و کنش‌ها می‌نامد (فلورا[۲۳]؛ به‌نقل از: روحانی، ۱۳۸۸: ۱۴). «ترنر»[۲۴]، سرمایهٔ فرهنگی را مجموعهٔ نمادها، عادات، منش‌ها، شیوه‌های زبانی، مدارک آموزشی، ذوق و سلیقه‌ها و شیوه‌های زندگی که به طرز غیررسمی بین افراد شایع است، تعریف می‌کند. «کالینز»[۲۵]، سرمایهٔ فرهنگی را شامل «منابعی نظیر مکالمات از پیش اندوخته در حافظه، شیوهٔ زبانی، انواع خاص دانش یا مهارت، حق ویژهٔ تصمیم‌گیری و حق دریافت احترام می‌داند» (ملاحسنی، ۱۳۸۱: ۳۰۰).

از نظر بوردیو سرمایهٔ فرهنگی می‌تواند به سه حالت وجود داشته باشد:

۱) سرمایهٔ فرهنگی تجسد یافته[۲۶]: این سرمایه با شخصی که در آن تجسم می‌یابد، ارتباط نزدیک دارد. درواقع، نوعی ثروت بیرونی است که به‌عنوان بخش جدایی ناپذیری از فرد درآمده است. این همان بخشی است که بوردیو آن‌را بُعد سرمایهٔ فرهنگی همراه با تولد می‌نامد که نمی‌توان آن‌را از راه هدیه، خرید و یا مبادله به دیگری منتقل کرد. این نوع سرمایه، به‌صورت آمادگی مداوم ذهن و جسم تجلی می‌یابد (شارع‌پور و خوش‌فر، ۱۳۸۱: ۱۳۷). این بُعد از سرمایهٔ فرهنگی، توانایی بالقوه‌ای دارد که به‌تدریج، بخشی از وجود فرد شده و در او به تثبیت رسیده است که می‌تواند با سرمایه‌گذاری زمان، در شکل‌گیری یادگیری افزایش‌یابد. این سرمایه در فرد عجین و از اجزای او می‌شود؛ بنابراین، نمی‌تواند به‌طور آنی انتقال یابد (نوغانی، ۱۳۸۳: ۱۳۷).

۲) سرمایهٔ فرهنگی عینیت‌یافته[۲۷]: این بُعد از سرمایهٔ فرهنگی که بیشتر در کالاها و اشیائ مادی تجسم می‌یابد، از بدیهی‌ترین و آشکارترین نوع ابعاد سرمایهٔ فرهنگی است که افراد جامعه می‌توانند از آن بهره‌مند شوند. از ویژگی‌های بارز آن، قابل‌انتقال بودن آن است. به‌طور خلاصه، به تمامی اشیاء و کالاهای فرهنگی، سرمایهٔ فرهنگی عینی می‌گویند. اما، خصلت اساسی این سرمایه، در این است که اثر آموزشی، بر دارندگان آن می‌گذارد (شارع‌پور و خوش‌فر، ۱۳۸۱: ۱۳۷). این نوع سرمایه ترکیبی از رفتارهای جسمی، روانی و ذهنی فرد را تشکیل می‌دهد و بنیان آن از سال‌های اولیهٔ کودکی گذاشته شده است. این بنیان‌گذاری مستلزم وجود یک عمل آموزشی، اختصاص‌دادن وقت توسط والدین و اطرافیان یا استخدام و به‌کارگیری افراد حرفه‌ای برای تربیت کودک و حساس کردن او به تمایزات و اختلافات فرهنگی است؛ البته نباید بینش، دانش، مهارت و زبانی را نیز که فرد از همان سال‌های اول زندگی از خانواده یاد می‌گیرد، فراموش کرد. مجموع این امور باعث می‌شوند که آداب، عادات، ذوق، سلایق و سبک‌هایی از رفتار و منش در شخص شکل بگیرد که او را از دیگران متمایز سازد. بوردیو به این شکل سرمایه «ملکه» می‌گوید (معدن‌دارآرانی و سرکارآرانی، ۱۳۸۸: ۱۲۹). از ویژگی‌های بارز آن قابل‌انتقال بودن است. باید درنظر داشت آن‌چه قابلیت انتقال را دارد مالکیت قانونی آن است، نَه لزوماً دانش و بینش لازم برای درک و استفاده از آن (تملک ابزارهای مصرف آن)، که نوعی سرمایهٔ فرهنگی درونی شده است؛ بنابراین این سرمایه به‌نوعی در شکل اقتصادی هم مطرح می‌باشد و می‌تواند جنبه‌های نمادی آن حفظ شود. با این‌حال آن‌را نباید صرفاً یک شئ مادی نظیر اتومبیل یا مسکن پنداشت. این نوع از سرمایه پیوند تنگاتنگی با سرمایهٔ فرهنگی درونی‌شده دارد. به‌طور خلاصه به تمامی اشیاء و کالاهای فرهنگی، سرمایهٔ فرهنگی عینی می‌گویند. اما خصلت اساسی این سرمایه در این است که اثر آموزشی بر دارندگان آن می‌گذارد (بوردیو، ۱۳۸۴: ۱۴۳).

۳) سرمایهٔ فرهنگی نهادینه‌شده[۲۸]: لازمهٔ این نوع سرمایه، وجود افراد با صلاحیت و مستعد، در جهت کسب انواع مدارک تحصیلی و دانشگاهی است؛ از طرف دیگر، وجود نهادهای رسمی است که این مدارک تحصیلی را صادر و به آن رسمیت بخشند. از ویژگی‌های بارز این سرمایه، این است که به شکل پلی میان اقتصاد و فرهنگ عمل می‌کند و این توانایی را دارد که سرمایهٔ فرهنگی را از راه کاربرد آن به‌طریق معقول و رسمی، به‌نوعی سرمایهٔ اقتصادی تبدیل نماید. سرمایهٔ فرهنگی نهادینه شده، با قانون و مقررات نهادینه شده، حاصل می‌شود و برای دارندهٔ آن پایگاه اجتماعی ایجاد می‌کند. این بُعد از سرمایهٔ فرهنگی، به کمک ضوابط اجتماعی و به‌دست آوردن عنوان‌هایی مانند: مدارک تحصیلی، تصدیق حرفه و کار برای افراد دارندهٔ آن کسب موقعیت می‌کند. این سرمایه، قابل‌انتقال و واگذاری نمی‌باشد و به‌دست آوردن آن برای افراد، به‌شرایط معینی بستگی دارد (نوغانی، ۱۳۸۳: ۱۳۷).

درخصوص تأثیر سرمایهٔ فرهنگی بر رفاه ذهنی شهروندان، پژوهش‌های مختلف داخلی و خارجی انجام‌یافته است. «فیلیپ» و همکاران[۲۹] (۲۰۲۲) در ارزیابی نقش سرمایه‌های فرهنگی در رفاه جوانان و جامعه نشان‌دادند، از بین ابعاد سرمایهٔ فرهنگی تأثیر بُعد تجسّدیافته به‌ویژه در زمینهٔ اخلاق کاری، پشتکار و ارزش سنّت‌های فرهنگی بیشتر از سایر ابعاد بوده است. همچنین نتایج تحقیق «عمرانی» (۱۳۹۵) در بررسی رابطهٔ بین عوامل فرهنگی و رفاه ذهنی در بین ساکنین بالای ۱۸سال شهر بوشهر حاکی از ارتباط معنادار متغیرهای سبک زندگی و پایگاه اقتصادی اجتماعی افراد با میزان رفاه ذهنی آنان داشت. «لی» و همکاران[۳۰] (۲۰۱۵) نیز در بررسی رابطهٔ بین سرمایهٔ فرهنگی با رفاه ذهنی دریافتند، بین سرمایهٔ فرهنگی با رفاه ذهنی و حمایت اجتماعی افراد رابطهٔ مثبت و معنی‌داری ایجاد می‌گردد و اندازه و تراکم شبکه‌های ارتباطی موردمطالعه در رابطه با فرهنگ، به‌طورکلی با رفاه ذهنی و حمایت اجتماعی همراه بوده است. در همین‌راستا نتایج تحقیق «ژو» و همکاران[۳۱] (۲۰۱۹) در بررسی عوامل مؤثر بر رفاه ذهنی بالای شهروندانی چینی حاکی از آن بود که بین میزان تحصیلات شهروندان و سطح رفاه ذهنی بالای ایشان رابطهٔ مثبت و مستقیم معنی‌داری وجود داشته است. در همین رابطهٔ «دینر» و همکاران (۲۰۱۸) نشان‌دادند رفاه ذهنی، به‌طور مستقیم و معنی‌داری با میزان فرهنگ، ارزش‌های فردی و زمینهٔ زندگی شهروندان ارتباط نشان‌داده‌اند. نتایج تحقیق «شیروانی‌ناغانی» و همکاران (۱۴۰۱) در بررسی رابطهٔ بین تعلق به شهر و رفاه ذهنی شهروندان بالای ۱۸ سال شهر تهران

نشان‌داد، بین تعلق مکانی، تعلق احساسی، تعلق شناختی و تعلق عملی با رفاه ذهنی شهروندان رابطهٔ معنی‌دار و مثبتی وجود دارد و تعلقات باعث می‌شوند افراد ترجیحات منطقی اتخاذ کنند، سرمایه‌گذاری اجتماعی کنند، حساس باشند و از این‌طریق به تعدیل انگیزه‌های منفی خود بپردازند و درنتیجه احساس رضایت و خوشبختی داشته باشند. «مولبورن» و همکاران[۳۲] (۲۰۲۱) نیز در بررسی انتقال سلامت از جانب خانواده به‌عنوان سرمایهٔ فرهنگی نشان‌دادند، هم‌افزایی موجود بین سرمایهٔ فرهنگی خانواده و جامعه، منجر به ارتقائ مزایای سلامتی و طبقاتی فرزندان می‌گردد. نتایج یافته‌های «سهراب‌زاده» و همکاران (۱۳۹۵) درخصوص ارتباط میان سرمایهٔ فرهنگی با احساس شادی در بین شهروندان شهرستان آران و بیدگل نشان‌داد که با افزایش میزان سرمایهٔ فرهنگی، بر احساس شادی شهروندان افزوده می‌شود. «بابایی‌فرد» و همکاران (۱۳۹۷) در بررسی رابطهٔ بین سرمایهٔ فرهنگی و شادی نشان‌دادند که از میان ابعاد سرمایهٔ فرهنگی، بعد تجسّدیافته با اندازهٔ اثر ۰/۲۹۹ دارای بیشترین اندازهٔ اثر در رابطه با احساس شادی است و بُعد نهادینه‌شده یا ضابطه‌ای با اندازهٔ اثر ۰/۲۳ دارای کمترین اندازهٔ اثر در رابطه با احساس شادی است. نتایج یافته‌های «رستگارخالد» و همکاران (۱۳۹۲) در بررسی رابطهٔ سرمایهٔ فرهنگی با کیفیت زندگی جوانان شهر تهران نشان‌داد که بین سرمایهٔ فرهنگی و کیفیت زندگی افراد رابطهٔ معناداری وجود دارد و سرمایهٔ فرهنگی بالا، کیفیت زندگی جسمانی، روانی، هیجانی، شناختی محیطی و روابط اجتماعی را افزایش می‌دهد. «کفایتی‌سرشت» (۱۴۰۲) در بررسی تأثیر سرمایهٔ فرهنگی بر کیفیت زندگی زنان طلاق در فاصلهٔ زمانی سال‌های ۱۳۹۵-۱۳۹۸هـ.ش. نشان‌داد سرمایهٔ فرهنگی در انواع تجسدیافته، عینیت‌یافته و نهادینه‌شده با ابعاد کیفیت زندگی رابطهٔ معناداری دارند و متغیرهای تعداد فرزندان و وضعیت اشتغال نقش تعدیل‌گر بین ابعاد سرمایهٔ فرهنگی و کیفیت زندگی داشتند. «پروشکووا»[۳۳] (۲۰۲۵) در بررسی شاخص‌های سرمایهٔ فرهنگی در خانواده نشان‌داد سطح تحصیلات والدین، حرفهٔ شغلی ایشان، میزان آموزش‌های فردی، کتابخانهٔ خانگی، انگیزهٔ ایشان به ارائه خدمات آموزشی برای فرزندان، سواد رایانه‌ای، به‌کارگیری زبان‌های خارجی، رفتن به مکان‌های ویژه برای تعطیلات و خوش‌گذرانی، حضور در اماکن جمعی و بازدید از بناهای تاریخی و نیز شرکت در رویدادهای فرهنگی منطقه ازجمله مهم‌ترین شاخص‌های فرهنگی شناسایی‌شده تأثیرگذار بر کیفیت و وضعیت زندگی در خانواده‌ها می‌باشند. «پوربا» و همکاران[۳۴] (۲۰۲۱) در بررسی کیفیت زندگی افراد پس از ازدواج در دورهٔ پاندمی کرونا در کشور اندونزی نشان‌دادند افراد دارای مدارک تحصیلی بالاتر و وضعیت شغلی مناسب‌تر، کیفیت زندگی بالاتری نیز داشتند. پس از مطالعهٔ پژوهش‌های انجامی مشاهده می‌شود که این پژوهش‌ها نیز تأثیر سرمایهٔ فرهنگی بر رفاه ذهنی، شادی و کیفیت زندگی در بین گروه‌های موردمطالعه را تبیین کردند و اثر سرمایهٔ تجسّدیافته از سرمایهٔ عینیت‌یافته و نهادینه‌شده بالاتر بوده است.

فرضیه‌های پژوهش: ۱) سرمایهٔ فرهنگی و ابعاد آن بر رفاه ذهنی خانواده‌های تهرانی تأثیر دارند. ۲) ابعاد سرمایهٔ فرهنگی، رفاه ذهنی خانواده‌های تهرانی را تبیین می‌کنند.

۳. روش‌شناسی پژوهش

پژوهش حاضر ازنظر هدف، کاربردی و ازنظر ماهیت و شیوهٔ جمع آوری اطلاعات از نوع همبستگی و تحلیلی است. جامعهٔ آماری شامل: زوجین خانواده‌های تهرانی که حداقل ۱۰سال از زمان ازدواج آن‌ها سپری شده باشد؛ در مناطق ۲۲گانهٔ شهر تهران در سال ۱۴۰۲ بود و باتوجه به نامعلوم بودن جامعهٔ موردنظر؛ با استفاده از فرمول کوکران حجم نمونهٔ تعداد ۳۸۴ نفر تعیین شد که برای پاسخ دقیق‌تر ۴۰۰نفر به‌صورت تصادفی خوشه‌ای در پنج منطقه از شمال- جنوب- شرق- غرب و مرکز شهر تهران انتخاب و سپس ۸۰خانوادهٔ تهرانی (زوجین) از هر منطقه و درمجموع ۴۰۰ خانواده به‌صورت تصادفی انتخاب و از یکی از زوجین تحقیق به‌عمل آمد.

تعریف مفهومی رفاه ذهنی: «کمپل» در تعریفی جامع و قدیمی، رفاه ذهنی را برپایهٔ ویژگی‌های اصلی درک و ارزیابی هر فرد از تجاربش شامل: احساسات مثبت، نبود احساسات منفی و رضایت از زندگی کلی تعریف می‌کند (گروسمنوس، شیمونی و بن‌آریه[۳۵]؛ به‌نقل از: صالحی‌شهرکی و شیانی، ۱۳۹۸: ۱۷۱).

تعریف مفهومی سرمایهٔ فرهنگی: تمرکز و انباشت انواع مختلف کالاهای ملموس فرهنگی و نیز قدرت و توانایی در اختیار گرفتن این کالاها و همچنین استعداد و ظرفیت فرد در شناخت و کاربرد این وسایل را سرمایهٔ فرهنگی می‌گویند. این سرمایه در سه مقولهٔ سرمایهٔ فرهنگی تجسّدیافته، عینیت‌یافته و نهادی قابل‌مطالعه است (نیازی و کارکنان، ۱۳۸۶: ۶۹).

ابزار اندازه‌گیری به‌صورت پرسشنامهٔ محقق‌ساخته طراحی شد. این پرسشنامه شامل ۴۹گویه در مقیاس پنج‌گزینه‌ای طیف لیکرت برای رفاه ذهنی زوجین و ۲۶گویه‌ای برای سرمایهٔ فرهنگی می‌باشد که گویه‌ها و ابعاد هر متغیر طبق اطلاعات جداول (۱) و (۲) طراحی و عملیاتی شد.

جدول ۱: تعریف عملیاتی رفاه ذهنی خانواده (زوجین) از منظر جامعه‌شناسی و ابعاد آن‌ها (نگارندگان، ۱۴۰۴).
Tab. 1: Operational Definition of Family (Spouses) Subjective Well-being from Sociological Perspective and its Dimensions (Authors,2025)

متغیر	شاخص	بُعد	مفهوم(شاخص)	شمارهٔ گویه‌های
رفاه ذهنی (۴۹گویه)	شادی و نشاط (۲۰ گویه)	فردی (۱۱گویه)	۱. دلبستگی‌های زندگی	۵ تا ۱
			۲. کارآمدی شغلی	۸ تا ۶
			۳. سعادت و رفاه	۱۱ تا ۹
		جمعی (۹گویه)	۵. تقویت روابط اعضای خانواده و جامعه	۱۳ تا ۱۲
			۶. مراجع و مکان‌های ابراز شادی	۱۸ تا ۱۴
			۷. امنیت وجودی/توانایی بشر درتسلط برمحیط/تضمین‌بقاء	۲۰ تا ۱۹
	کیفیت زندگی (۲۹ گویه)	فردی (۱۵گویه)	۱. لذت جویی	۲۳ تا ۲۱
			۲. رضایتمندی	۲۵ تا ۲۴
			۳. هدف‌گذاری در زندگی و رشد شخصی	۳۲ تا ۲۶
			۴. مشارکت در سطح گسترده‌ای از فضاهای اجتماعی	۳۵ تا ۳۳
		جمعی (۱۴ گویه)	۱. منابع اجتماعی درون گروه‌ها و ثبات و پایداری	۳۹ تا ۳۶
			محیط فیزیکی و اجتماعی	
			۲. امنیت	۴۳ تا ۴۰
			۳. مناسبات و پیوندهای مشترک در زمینه عدالت توزیعی	۴۷ تا ۴۳
			۴. ترجیحات ارزشی(مطلوبیت اجتماعی)	۴۹ تا ۴۸

جدول ۲: تعریف عملیاتی سرمایهٔ فرهنگی و ابعاد آن‌ها (نگارندگان، ۱۴۰۴).
Tab. 2: Operational Definition of Cultural Capital and its Dimensions (Authors, 2025).

متغیر	مفهوم(شاخص)	گویه‌های شماره
سرمایهٔ فرهنگی (۲۶گویه)	سرمایهٔ تجسّدیافته (۱۱ گویه)	۱-۱۱
	سرمایهٔ فرهنگی عینیت‌یافته (۱۰ گویه)	۱۲-۲۱
	سرمایهٔ فرهنگی نهادینه‌شده (۵گویه)	۲۲-۲۶

روایی سؤالات مربوط به متغیرها در این پژوهش، ابتدا ازطریق روش تعیین اعتبار محتوایی و با راهنمایی‌ها و نظرات صاحب‌نظران انجام‌گرفت. برای تعیین پایایی پرسشنامهٔ پژوهش حاضر، از شاخص آلفای کرونباخ استفاده شد. ابتدا پرسشنامه‌ها در بین ۳۰ نفر از نمونهٔ آماری به‌طور تصادفی توزیع گردید، سپس اطلاعات جمع‌آوری شده مورد آزمون قرار گرفته و با استفاده از ضریب آلفای کرونباخ برای تک‌تک متغیرها و ابعاد آن‌ها بالای ۰/۷ به‌دست آمد. درنتیجه پرسشنامه دارای روایی و پایایی قابل‌قبولی می‌باشد. در این تحقیق تجزیه و تحلیل داده‌ها از روش پیمایشی با استفاده از نرم‌افزار آماری spss نسخهٔ ۲۷ انجام شده است. به‌گونه‌ای که از آزمون ضریب همبستگی پیرسون و رگرسیون خطی برای بررسی رابطه و تأثیر متغیر سرمایهٔ فرهنگی بر رفاه ذهنی و رگرسیون چندگانه و تحلیل مسیر جهت تبیین اثرات ابعاد سرمایهٔ فرهنگی بر رفاه ذهنی استفاده شده است.

۴. یافته‌های پژوهش

۴-۱. فرضیهٔ اول: سرمایهٔ فرهنگی و ابعاد آن بر رفاه ذهنی خانواده‌های تهرانی تأثیر دارند.

نتایج حاصل از آزمون ضریب همبستگی پیرسون در جدول (۳) نشان می‌دهد بین سرمایهٔ فرهنگی و رفاه ذهنی خانواده‌های تهرانی موردمطالعه رابطهٔ معنی‌دار مثبت و قوی وجود دارد و نتایج رگرسیون خطی نشان می‌دهد که از روی سرمایهٔ فرهنگی به‌میزان ۵۴٪ می‌توان رفاه ذهنی خانواده‌های تهرانی را پیش‌بینی کرد (p<۰/۰۵). همچنین بین سرمایهٔ فرهنگی تجسّدیافته و رفاه ذهنی رابطهٔ معنی‌دار مثبت و قوی وجود دارد و از روی سرمایهٔ فرهنگی تجسّدیافته به‌میزان ۵۲٪ می‌توان رفاه ذهنی خانواده‌های تهرانی را پیش‌بینی کرد. بین سرمایهٔ فرهنگی عینیت‌یافته و رفاه ذهنی نیز رابطهٔ مثبت و قوی وجود دارد و از روی سرمایهٔ فرهنگی عینیت‌یافتهٔ خانواده‌های تهرانی میزان ۴۶٪ می‌توان رفاه ذهنی آن‌ها را پیش‌بینی کرد. بین سرمایهٔ فرهنگی نهادینه‌شده و رفاه ذهنی نیز رابطهٔ مثبت و قوی وجود دارد و از روی سرمایهٔ فرهنگی نهادینه‌شدهٔ خانواده‌های تهرانی به‌میزان ۴۲٪ می‌توان رفاه ذهنی آن‌ها را پیش‌بینی کرد (p<۰/۰۵).

جدول ۳: همبستگی بین سرمایه‌های فرهنگی و ابعاد آن با رفاه ذهنی خانواده‌های تهرانی (نگارندگان، ۱۴۰۴).
Tab. 3: The Correlation among Cultural Capital and its Dimensions with Subjective Well-being of Tehrani Families (Authors, 2025).

متغیر	رفاه ذهنی			
	N	R	P	R^2
سرمایهٔ فرهنگی تجسّدیافته	۴۰۰	۰/۷۲	۰/۰۰۰	۰/۵۲
سرمایهٔ فرهنگی عینیت‌یافته	۴۰۰	۰/۶۸	۰/۰۰۰	۰/۴۶
سرمایهٔ فرهنگی نهادینه‌شده	۴۰۰	۰/۶۵	۰/۰۰۰	۰/۴۲
سرمایهٔ فرهنگی	۴۰۰	**۰/۷٤**	**۰/۰۰۰**	**۰/۵٤**

۴-۲. فرضیهٔ دوم: ابعاد سرمایهٔ فرهنگی، رفاه ذهنی خانواده‌های تهرانی را تبیین می‌کنند.

برای دستیابی به تبیین رفاه ذهنی خانواده‌های تهرانی (زوجین) مورد مطالعه از روی مجموع ابعاد سه گانهٔ سرمایهٔ فرهنگی (تجسّدیافته- عینیت‌یافته- نهادینه‌شده) و همچنین ارائه مدل؛ ابتدا از رگرسیون چندگانه برای مسیرهای مستقیم و غیرمستقیم به تفکیک برای هر سه بُعد مورد محاسبه و سنجش قرار گرفت که یافته‌های حاصل در جدول (۴) به‌دست آمد. نتایج حاصل نشان‌داد که ضریب همبستگی چندگانه این عوامل با رفاه ذهنی برابر ۰/۷۴= و ضریب تعیین برابر ۰/۵۵= و ضریب تعیین خالص براساس مجموع مسیرهای مستقیم و غیرمستقیم مؤلفه‌های سه‌گانه سرمایهٔ فرهنگی طی مدل طراحی‌شده برابر ۰/۵۴= به‌دست آمده است و ۴۶٪ آن خارج از موضوع پژوهش

می‌باشد و تبیین نشده باقی‌ماند. درواقع، زمانی که تأثیر هم‌زمان هر سه بُعد سرمایهٔ فرهنگی در کنار یکدیگر بر رفاه ذهنی خانواده‌های تهرانی گرفته شد؛ درمجموع ۵۴٪ توان تبیین رفاه ذهنی خانواده‌های تهرانی (زوجین) را تبیین نمودند.

جدول ۴: ضریب همبستگی چندگانه برای تبیین رفاه ذهنی خانواده‌های تهرانی از روی ابعاد سرمایهٔ فرهنگی (نگارندگان، ۱۴۰۴).
Tab. 4: Multiple Correlation Coefficient to Determine Subjective Well-being of Tehrani Families through the Dimensions of Cultural Capital (Authors,2025)

شکل	ضریب همبستگی چندگانه	ضریب تبیین	ضریب تبیین خالص
۱	۰/۷۴	۰/۵۵	۰/۵۴

در جدول (۵) نتایج رگرسیون چندگانه نشان می‌دهد که سرمایهٔ فرهنگی تجسّدیافته با بتای بتای ۰/۴۰۱ =، سرمایهٔ فرهنگی عینیت‌یافته با بتای ۰/۲۲۷ = و سرمایهٔ فرهنگی نهادینه‌شده با بتای ۰/۱۶۷ = می‌باشند، دارای اثرات مستقیم می‌باشند که نقش مهمی در تبیین رفاه ذهنی خانواده‌های تهرانی (زوجین) دارند.

جدول ۵: ضرایب متغیرهای رگرسیونی به روش اینتر (نگارندگان، ۱۴۰۴).
Tab. 5: Coefficients of Regression Variables Using the Enter Method (Authors, 2025).

متغیرهای مستقل	ضرایب خام		ضرایب استانداردشده	t	P
	B	Std.Error	Beta		
مقدار ثابت	۱۰۷/۴۵۷	۳/۷۵		۲۸/۶۱	۰/۰۰۰
سرمایهٔ فرهنگی تجسّدیافته	۱/۳۲	۰/۲۱	۰/۴۰۱	۶/۲	۰/۰۰۰
سرمایهٔ فرهنگی عینیت‌یافته	۰/۷۹۴	۰/۲۲	۰/۲۲۷	۳/۵۳	۰/۰۰۰
سرمایهٔ فرهنگی نهادینه‌شده	۱/۱۲۴	۰/۳۸	۰/۱۶۷	۲/۹۲	۰/۰۰۴

در ادامه و جهت ترسیم تحلیل مسیر و تعیین اثر ضرایب مستقیم و غیرمستقیم هر یک از ابعاد سه‌گانه سرمایهٔ فرهنگی (تجسّدیافته- عینیت‌یافته- نهادینه‌شده) و همچنین ارائه مدل؛ یافته‌های حاصل در جداول ۶، ۷ و ۸ و همچنین شکل ۱، به‌دست آمد.

جدول ۶: محاسبهٔ اثرات مستقیم وغیرمستقیم سرمایهٔ فرهنگی تجسّدیافته (q1) بر رفاه ذهنی (Y)، (نگارندگان، ۱۴۰۴).
Tab. 6: Calculating Direct and Indirect Effects of Embodied Cultural Capital (q1) on Subjective Well-being(Y) (Authors,2025)

نوع اثر	مسیر
اثر مستقیم	$q1 \rightarrow Y$ = ۰/۴۰۱
اثر غیر مستقیم	$q1 \rightarrow q2 \rightarrow Y$ = ۰/۱۸۷
	$q1 \rightarrow q2 \rightarrow q3 \rightarrow Y$ = ۰/۰۵۷
	جمع اثر غیرمستقیم = ۰/۲۴۴
	$q1 \rightarrow q3 \rightarrow Y$ = ۰/۰۷۱
حاصل جمع و کل اثرات غیر مستقیم	**۰/۲۴۴ + ۰/۰۷۱ = ۰/۳۱۵**
مجموع اثرات مستقیم و غیر مستقیم	**۰/۴۰۱ + ۰/۳۱۵ = ۰/۷۱۶**

جدول ۷: محاسبهٔ اثرات مستقیم وغیرمستقیم سرمایهٔ فرهنگی عینیت‌یافته (q2) بر رفاه ذهنی (Y)، (نگارندگان، ۱۴۰۴).
Tab. 7: Calculating Direct and Indirect Effects of Objective Cultural Capital (q2) on Subjective Well-being(Y) (Authors, 2025).

نوع اثر	مسیر
اثر مستقیم	$q_2 \rightarrow Y$ = ۰/۲۲۷
اثر غیرمستقیم	$q_2 \rightarrow q_3 \rightarrow Y$= ۰/۰۶۹
مجموع اثرات مستقیم و غیرمستقیم	**۰/۲۲۷ + ۰/۰۶۹ = ۰/۲۹۶**

جدول ۸: محاسبه اثرات مستقیم و غیرمستقیم سرمایهٔ فرهنگی نهادینه‌شده (q3) بر رفاه ذهنی (Y) T (نگارندگان، ۱۴۰۴).
Tab. 8: Calculating Direct and Indirect Effects of Institutional Cultural Capital (q3) on Subjective Well-being(Y) (Authors, 2025).

نوع اثر	مسیر
اثر مستقیم	$q_3 \rightarrow Y$ = ۰/۱۶۷
اثر غیرمستقیم	----------
مجموع اثرات مستقیم و غیرمستقیم	**۰/۱۶۷**

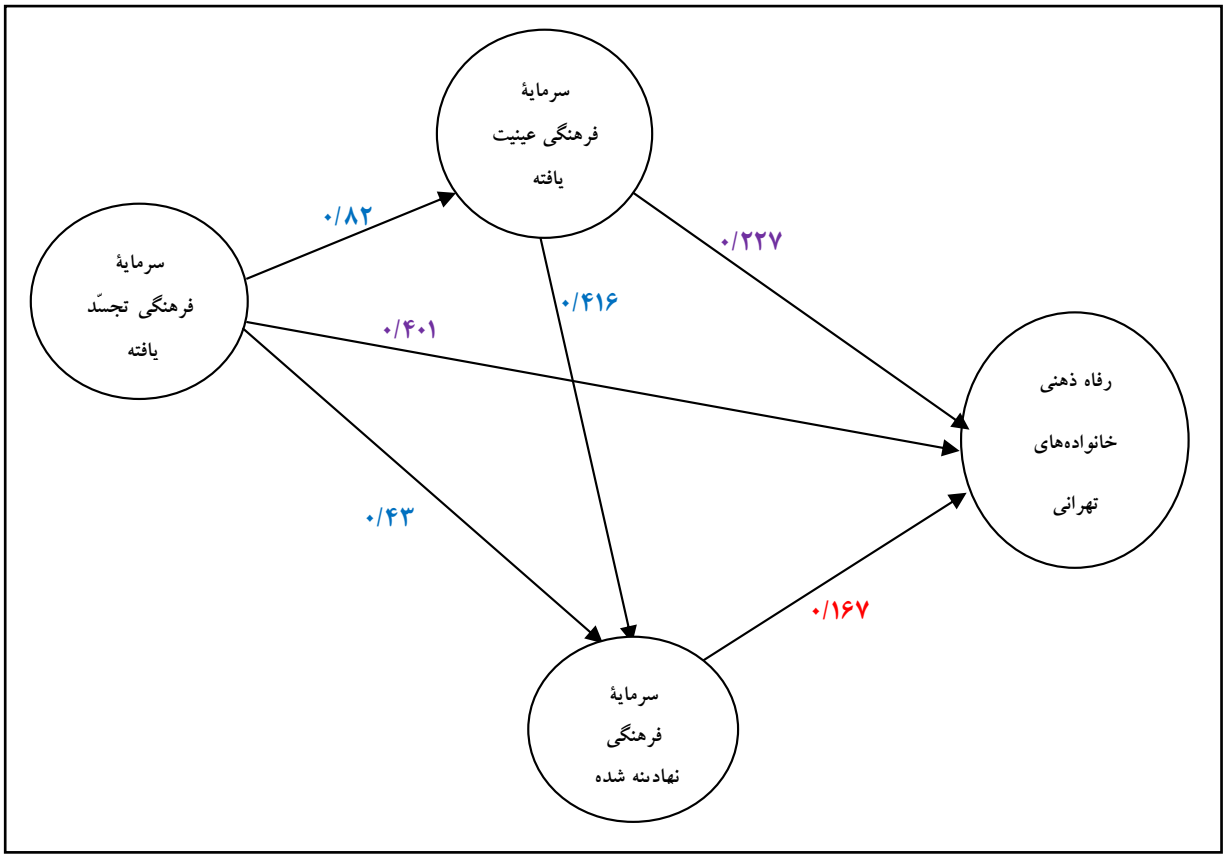
نتایج حاصل در جدول (۹) نشان می‌دهد که در بین ابعاد سه‌گانهٔ سرمایهٔ فرهنگی نیز همان‌گونه که در بتاهای به‌دست آمده در شکل (۱) مشاهده می‌گردد؛ سرمایهٔ فرهنگی تجسّدیافتهٔ مستقیم با وزن بتای ۰/۴۰۱ و غیرمستقیم ازطریق متغیرهای مستقل سرمایهٔ فرهنگی عینیت‌یافته و نهادینه‌شده با وزن بتای ۰/۳۱۵ و درمجموع با وزن بتای ۰/۷۱۶ بر رفاه ذهنی خانواده‌های تهرانی تأثیر گذاشته است. همچنین سرمایهٔ فرهنگی عینیت‌یافتهٔ مستقیم با وزن بتای ۰/۲۲۷ و غیرمستقیم ازطریق متغیر مستقل سرمایهٔ فرهنگی نهادینه‌شده با وزن بتای ۰/۰۶۹ و درمجموع با وزن بتای ۰/۲۹۶ بر رفاه ذهنی خانواده‌های تهرانی تأثیر گذاشته است. همچنین سرمایهٔ فرهنگی نهادینه‌شدهٔ مستقیم با وزن بتای ۰/۱۶۷ بر رفاه ذهنی خانواده‌های (زوجین) تهرانی تأثیر گذاشته است. درنتیجه، سرمایهٔ فرهنگی تجسّدیافته با بتای ۰/۷۱۶ = β تأثیرگذارترین بُعد و پس از آن سرمایهٔ فرهنگی عینیت‌یافته با بتای ۰/۲۹۶ = β تأثیرگذارتر و سرمایهٔ فرهنگی نهادینه‌شده با بتای ۰/۱۶۷ = β کم‌اثرترین بُعد در تبیین رفاه ذهنی خانواده‌های تهرانی بودند.

جدول ۹: تأثیر متغیرهای مستقل بر متغیر وابسته ازطریق تحلیل مسیر (نگارندگان، ۱۴۰۴).
Tab. 9: The Effect of Independent Variables on Depended Variable through Path Analysis (Authors, 2025).

متغیرها	اثر مستقیم	اثر غیرمستقیم	کل
سرمایهٔ فرهنگی تجسّدیافته	۰/۴۰۱	۰/۳۱۵	۰/۷۱۶
سرمایهٔ فرهنگی عینیت‌یافته	۰/۲۲۷	۰/۰۶۹	۰/۲۹۶
سرمایهٔ فرهنگی نهادینه‌شده	۰/۱۶۷	------	۰/۱۶۷

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف تحلیل جامعه‌شناختی سرمایهٔ فرهنگی و رفاه ذهنی در بین خانواده‌های تهرانی در سال ۱۴۰۲ انجام شد. نتایج پژوهش حاضر در بررسی تأثیر قویِ سرمایهٔ فرهنگی و ابعاد آن بر رفاه ذهنی همسو با نظریه‌های



شکل ۱: اثر مستقیم و غیرمستقیم ابعاد سرمایهٔ فرهنگی در تبیین رفاه ذهنی خانواده‌های تهرانی(نگارندگان، ۱۴۰۴).
Fig. 1: The Direct and Indirect Effect of Cultural Capital Dimensions to Determine the Subjective Well-being of Tehrani Families (Authors, 2025).

بوردیو دینر و لوکاس[۳۶] (۲۰۰۰)، فیلیپس، ریف و سینگر، دورکیم بوده و همچنین همسو با نتایج پژوهش‌های فیلیپ و همکاران (۲۰۲۲)، عمرانی (۱۳۹۵)، لی و همکاران (۲۰۱۵)، ژو و همکاران (۲۰۱۹)، دینر و همکاران (۲۰۱۸)، شیروانی‌ناغانی و همکاران(۱۴۰۱)، مولبورن و همکاران (۲۰۲۱)، سهراب‌زاده و همکاران (۱۳۹۵)، بابایی‌فرد و همکاران (۱۳۹۷)، رستگارخالد و همکاران (۱۳۹۲)، کفایتی‌سرشت (۱۴۰۲)، پروشکووا (۲۰۲۵) و پوربا و همکاران (۲۰۲۱) می‌باشد.

باتوجه به نظریه‌های جامعه‌شنان، عوامل متعددی در ایجاد احساس شادی و کیفیت‌زندگی دخیل هستند. یکی از مهم‌ترین آن‌ها سرمایهٔ فرهنگی است. از نظر بوردیو، سرمایهٔ فرهنگی می‌تواند حاصل مهارت‌ها و تجربه‌هایی باشد که مجوز ورود به عرصه‌هایی را برای شخص و گروه فراهم سازد. رضایت و شادی نیز تا حدودی به استفاده از این مهارت‌ها و موفقیت‌ها بستگی دارد و این صرفاً به خاطر دریافت پاداش نیست، بلکه از انجام کار ماهرانه رضایت درونی حاصل می‌شود. می‌توان گفت افراد با داشتن سرمایهٔ فرهنگی در مسیر زندگی خود احساس شادی و موفقیت بیشتری را کسب خواهند کرد. به‌طورکلی لازمهٔ توسعهٔ پیشرفت جامعه و زندگی، توسعهٔ فرهنگی است. در همین زمینه دینر و لوکاس (۲۰۰۰) معتقدند که شادی می‌تواند به‌طور مستقیم تحت‌تأثیر عوامل فرهنگی قرار گیرد. فیلیپس، مشارکت در سطح گسترده‌ای از فعالیت‌های اجتماعی را از مؤلفه‌های بُعد فردی کیفیت زندگی می‌داند. در همین رابطه، ریف و سینگر کیفیت زندگی را در شش بُعد: پذیرش خود، هدف داشتن در زندگی، رشد شخصیتی، تسلط بر محیط، خودمختاری و روابط مثبت با دیگران تفسیر کردند. در همین رابطه، دورکیم نیز معتقد است، امنیت با ایجاد نظم اجتماعی ازطریق قوانین و مقررات با ایجاد نظم حقوقی، تکالیف افراد را مشخص ساخته و افراد به‌لحاظ وابستگی به جامعه و به یکدیگر، خود را موظف می‌سازند تا حدود یکدیگر را رعایت کنند و امنیت در جامعه

را موجب می‌شوند. در پژوهش‌های انجام شده نیز فیلیپ و همکاران (۲۰۲۲) در ارزیابی نقش سرمایه‌های فرهنگی در رفاه جوانان و جامعه نشان‌دادند، از بین ابعاد سرمایهٔ فرهنگی تأثیر بعد تجسّدیافته، به‌ویژه در زمینهٔ اخلاق کاری، پشتکار و ارزش سنّت‌های فرهنگی بیشتر از سایر ابعاد بوده است. همچنین نتایج تحقیق عمرانی (۱۳۹۵) در بررسی رابطهٔ بین عوامل فرهنگی و رفاه ذهنی در بین ساکنین بالای ۱۸سال شهر بوشهر حاکی از ارتباط معنادار متغیرهای سبک زندگی و پایگاه اقتصادی اجتماعی افراد با میزان رفاه ذهنی آنان داشت. لی و همکاران (۲۰۱۵) دریافتند، بین سرمایهٔ فرهنگی با رفاه ذهنی و حمایت اجتماعی افراد رابطهٔ مثبت و معنی‌داری ایجاد می‌گردد و اندازه و تراکم شبکه‌های ارتباطی مورد مطالعه در رابطه با فرهنگ، به‌طورکلی با رفاه ذهنی و حمایت اجتماعی همراه بوده است. در همین‌راستا، نتایج تحقیق ژو و همکاران (۲۰۱۹) در بررسی عوامل مؤثر بر رفاه ذهنی بالای شهروندانی چینی، حاکی از آن بود که بین میزان تحصیلات شهروندان و سطح رفاه ذهنی بالای ایشان رابطهٔ مثبت و مستقیم معنی‌داری وجود داشته است. بدین‌معنی‌که هرچه سطح تحصیلات ایشان بالاتر بوده، میزان رفاه ذهنی ایشان نیز در سطح بالایی قرار داشته است. در همین رابطه دینر و همکاران (۲۰۱۸) نشان‌دادند رفاه ذهنی، به‌طور مستقیم و معنی‌داری با میزان فرهنگ، ارزش‌های فردی و زمینهٔ زندگی شهروندان ارتباط نشان‌داده‌اند. نتایج تحقیق شیروانی‌ناغانی و همکاران (۱۴۰۱) در بررسی رابطهٔ بین تعلق به شهر و رفاه ذهنی شهروندان بالای ۱۸سال شهر تهران نشان‌داد بین تعلق مکانی، تعلق احساسی، تعلق شناختی و تعلق عملی با رفاه ذهنی شهروندان رابطهٔ معنی‌دار و مثبتی وجود دارد. وی دریافتند که تعلقات باعث می‌شوند افراد ترجیحات منطقی اتخاذ کنند، سرمایه‌گذاری اجتماعی کنند، حساس باشند و از این‌طریق به تعدیل انگیزه‌های منفی خود بپردازند و درنتیجه احساس رضایت و خوشبختی داشته باشند. مولبورن و همکاران (۲۰۲۱) در بررسی انتقال سلامت از جانب خانواده به‌عنوان سرمایهٔ فرهنگی نشان‌دادند، هم‌افزایی موجود بین سرمایهٔ فرهنگی خانواده و جامعه، منجر به ارتقائ مزایای سلامتی و طبقاتی فرزندان می‌گردد. نتایج یافته‌های سهراب‌زاده و همکاران (۱۳۹۵) درخصوص ارتباط میان سرمایهٔ فرهنگی با احساس شادی در بین شهروندان شهرستان آران و بیدگل نشان‌داد که با افزایش میزان سرمایهٔ فرهنگی، بر احساس شادی شهروندان افزوده می‌شود. بابایی‌فرد و همکاران (۱۳۹۷) در بررسی رابطهٔ بین سرمایهٔ فرهنگی و شادی نشان‌دادند که تأثیر سرمایهٔ فرهنگی بر شادی در حد متوسط ارزیابی می‌شود و از میان ابعاد سرمایهٔ فرهنگی، بُعد تجسّدیافته دارای بیشترین اندازهٔ اثر در رابطه با احساس شادی است.

نتایج یافته‌های رستگارخالد و همکاران (۱۳۹۲) در بررسی رابطهٔ سرمایهٔ فرهنگی با کیفیت زندگی جوانان شهر تهران نشان‌داد که بین سرمایهٔ فرهنگی و کیفیت زندگی افراد رابطهٔ معناداری وجود دارد و سرمایهٔ فرهنگی بالا، کیفیت زندگی جسمانی، روانی، هیجانی، شناختی محیطی و روابط اجتماعی را افزایش می‌دهد. جالب این‌که میزان این همبستگی در بُعد روانی بیشترین افزایش را به‌همراه دارد. از دیگر نتایج مهم این تحقیق، می‌توان به‌وجود ارتباط معنی‌دار میان هر یک از مؤلفه‌های سرمایهٔ فرهنگی (بُعد تجسّدیافته، عینیت‌یافته و نهادینه‌شدهٔ) با کیفیت زندگی اشاره کرد. کفایتی‌سرشت (۱۴۰۲) در بررسی تأثیر سرمایهٔ فرهنگی بر کیفیت زندگی زنان طلاق در فاصلهٔ زمانی سال‌های ۱۳۹۵-۱۳۹۸ نشان‌داد سرمایهٔ فرهنگی در انواع تجسّدیافته، عینیت‌یافته و نهادینه‌شده با ابعاد کیفیت زندگی رابطهٔ معناداری دارند. پروشکووا (۲۰۲۵) در بررسی شاخص‌های سرمایهٔ فرهنگی در خانواده نشان‌داد سطح تحصیلات والدین، حرفهٔ شغلی ایشان، میزان آموزش‌های فردی، کتابخانهٔ خانگی، انگیزهٔ ایشان به ارائه خدمات آموزشی برای فرزندان، سواد رایانه‌ای، به‌کارگیری زبان‌های خارجی، رفتن به مکان‌های ویژه برای تعطیلات و خوش‌گذرانی، حضور در اماکن جمعی و بازدید از بناهای تاریخی و نیز شرکت در رویدادهای فرهنگی منطقه ازجمله مهم‌ترین شاخص‌های فرهنگی شناسایی‌شدهٔ تأثیرگذار بر کیفیت و وضعیت زندگی در خانواده‌ها می‌باشند. پوربا و همکاران (۲۰۲۱) نیز در بررسی کیفیت زندگی افراد پس از ازدواج در دورهٔ پاندمی کرونا در کشور اندونزی نشان‌دادند افراد دارای مدارک تحصیلی بالاتر و وضعیت شغلی مناسب‌تر، کیفیت زندگی بالاتری نیز داشتند. باتوجه به همسویی نظریه‌ها و نتایج پژوهش‌های مختلف داخلی و خارجی درخصوص تأثیر سرمایهٔ فرهنگی در رفاه ذهنی خانواده‌ها؛

توجه به نظر بوردیو در این‌خصوص حائز اهمیت است. وی سرمایهٔ فرهنگی را مجموعه‌ای از مهارت‌های کسب شده، دانش و همچنین دارایی درنظر می‌گیرد که ذخیره‌کننده، مجسّم‌کننده و تأمین‌کنندهٔ ارزش‌های فرهنگی است. او معتقد است سرمایهٔ فرهنگی اکتسابی است و باید با کار طولانی و صرف هزینهٔ مادی به آن دست‌یافت؛ زیرا به ارث برده نمی‌شود و با فرهنگ‌پذیری و سرمایه‌گذاری مالی و مادی می‌توان به آن دست‌یافت. منظور از سرمایهٔ فرهنگی تجسّدیافته، وجود مهارت‌های مختلف هنری، فن بیان، توانایی صحبت کردن درمیان جمع، دانش ادبی و موسیقی و... است که در پژوهش حاضر ارتباط آن با رفاه ذهنی شامل احساس شادی و نشاط و همچنین کیفیت زندگی ذهنی افراد تأیید شد. این یافته، مطالعات بوردیو را تأیید می‌کند که معتقد است در این نوع از سرمایه، رفتارهای طولانی‌مدت برای ذهن و بدن تجسّم می‌یابد و تبدیل به عادت‌واره‌هایی می‌شود که متأثر از تاریخچهٔ فرهنگی افراد است و در صورت نهایی سبک زندگی و کیفیت زندگی را تحت‌تأثیر خود قرار می‌دهد و در صورت رضایت‌مندی از آن، احساس شادی را در فرد عیان می‌کند. اما علت این‌که تأثیر سرمایهٔ فرهنگی تجسّدیافته به‌صورت معنی‌داری بیشتر از دو نوع سرمایه عینیت‌یافته و نهادینه شده در بین زوجین تهرانی موردمطالعه توانست رفاه ذهنی را تبیین نماید؛ شاید به خاطر نیاز روز جامعه به کسب مهارت در زمینه‌های مختلف بوده باشد. کشور ما که یکی از کشورهای متمدن در زمینهٔ فرهنگی و هنری می‌باشد، خواسته و ناخواسته بر روی اعضائ جامعه در کسب اطلاعات فرهنگی و مطالعهٔ کتاب و آشنایی باشاعران و دانشمندان مسئله‌ای نیست که پنهان باشد و درحقیقت افراد جامعه به این نوع از سرمایه به‌صورت گسترده‌تر می‌پردازند. شکل میانی سرمایهٔ فرهنگی در مطالعهٔ حاضر سرمایهٔ فرهنگی عینیت‌یافته بود که با مصرف کالاهای فرهنگی (همانند مطالعهٔ کتاب، خلق آثار مختلف، استفاده از شبکه‌های مختلف اجتماعی و ایمیل و غیره) و تملک کالاهای فرهنگی (مانند تملک کتاب‌ها یا آثار هنری و غیره) و همچنین رعایت نظم و خوش‌قولی سنجیده شد و پس از سرمایهٔ تجسّدیافته به‌عنوان دومین بُعد سرمایهٔ فرهنگی بر رفاه ذهنی تأثیر داشت. اما علت این‌که تأثیر سرمایهٔ فرهنگی عینیت‌یافته به‌صورت معنی‌داری کمتر از سرمایهٔ تجسّدیافته در بین زوجین تهرانی موردمطالعه توانست رفاه ذهنی را تبیین نماید؛ می‌تواند ناشی از این امر باشد که قرن حاضر، قرن علم و دانش است و دستیابی افراد به جدیدترین اطلاعات روز دنیا دیگر فقط کتب مکتوب نیست.

اکنون کتاب‌های صوتی و تصویری فراوانی موجود شده‌اند که ازطریق شبکه‌های مجازی و ابزارهای فناورانه و ازطریق اشتراک‌گذاری در سایت‌ها، پلت‌فرم‌ها و ... دستیابی افراد به اطلاعات روز علمی، آموزشی و .. را فراهم نموده است. برگزاری آنلاین کلاس‌ها و نمایشگاه‌های مختلف به‌ویژه پس از پاندمی کرونا و نیاز وافر افراد به استفاده از تبادل اطلاعات جهانی ازطریق شبکه‌ها و سایت‌های مختلف، نوع استفاده از سرمایهٔ فرهنگی عینیت‌یافته را تغییر داد و به‌نوعی نیاز روزمرهٔ افراد به کسب این نوع سرمایه را متحول نمود. درنتیجه علت این‌که این نوع سرمایه باوجود تبیین رفاه ذهنی؛ نسبت به سرمایهٔ تجسّدیافته پایین‌تر بود؛ می‌تواند در این امر قابل‌توجیه باشد. کمترین تأثیر بر رفاه ذهنی زوجین ازطریق سرمایهٔ نهادینه‌شده بود. سرمایهٔ نهادینه‌شده همان وضعیت تحصیلات، مدرک و گواهینامه‌های مختلف و شرکت در کلاس‌های مختلف آموزشی، هنری، دینی و ... است. نتایج آماری حکایت از معناداری ارتباط این بُعد از سرمایهٔ فرهنگی با رفاه ذهنی دارد. هم‌راستا با این یافته؛ نتایج مطالعات جدید نشان می‌دهد افراد بی‌سواد نسبت به سایر افراد نمرهٔ کمتری از رفاه ذهنی و کیفیت زندگی و احساس شادی دارند که بوردیو آن‌را شایستگی فرهنگی نامیده است. اما علت این‌که تأثیر این نوع سرمایه در تبیین رفاه ذهنی زوجین در پژوهش حاضر از سایر ابعاد سرمایه پایین‌تر بود، می‌تواند نشأت گرفته از سبک زندگی کنونی افراد در زندگی اجتماعی باشد که در جامعهٔ امروز، شرکت در کلاس‌های مختلف علمی، آموزشی، هنری و کسب مدارک دانشگاهی به‌عنوان لازمهٔ زندگی جامعهٔ بشری تبدیل شده است و دیگر مثل دهه‌های گذشته رفتن به دانشگاه و بالا بردن سطح سواد با هدف دستیابی به شغل بالاتر و منزلت اجتماعیِ بالاتر در جامعهٔ ما بی‌معنی شده است. علت دوم نیز نبود عدالت در استخدام افراد با شایستگی‌های تحصیلی و دانش علمی آن‌هاست که به‌نوعی نتیجهٔ عکس برای افراد، پس از کسب مدارک آموزشی‌عالی در دانشگاه‌ها به‌وجود آورده است؛ لذا شاید در دو دههٔ گذشته برای افراد، به‌ویژه زنان، رفتن

به دانشگاه با هدف کسب پرستیژ اجتماعی و گرفتن حق خود در جامعه ازطریق استقلال شغلی و یا کسب مقام‌های مدیریتی یک هدفِ والا بود، اما امروز و باتوجه به وضعیت بیکاری و استخدام افراد ناشایست ازطریق روابط، به‌نوعی فارغ‌التحصیلان دانشگاهی را دل‌زده کرده و از این‌که کسب مدرک بالای دانشگاهی بتواند در احساس شادی و کیفیت زندگی ذهنی و رفاه ذهنی آن‌ها تأثیرگذاری والایی داشته باشد، مطرح نیست و می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که کسب مدارک دانشگاهی و شرکت در کلاس‌های مختلف علاوه‌بر آن‌چه که ذکر شد، در بین افراد شهری، به‌ویژه شهر تهران به‌عنوان نیازِ روز درآمده و گاهی نیز افراد برای عقب نماندن از سایر افراد خانواده، فامیل و دوستان و همکاران به ادامهٔ تحصیل می‌پردازند. اما همان تأثیر اندکی که سرمایهٔ نهادینه‌شده در پژوهش حاضر توانسته است بر رفاه ذهنی زوجین تأثیر بگذارد، برای تربیت فرزندان و سایر موارد آموزشی در خانواده مثمرثمر خواهد بود. براساس نتایج پژوهش، سرمایهٔ فرهنگی مبتنی‌بر ارزش‌ها و باورها و ایستارهایی است که تعیین‌کنندهٔ زیربنای کیفیت و سبک زندگی در جهت رفاه و آرامش است؛ لذا به خانواده‌ها توصیه می‌شود که با کسب و اندوختن سرمایهٔ فرهنگی و تجسّم و عینیت‌بخشیدن به آن تلاش نموده تا مهم‌ترین نماد آن، یعنی کیفیت زندگی مطلوب و رفاه ذهنی را در زندگی شخصی و خانوادگی خود متجلّی سازند. برای رسیدن به رفاه کلی در شهرها باید تمامی شاخص‌های رفاه به‌طور جامع هم ازنظر شاخص‌های عینی و هم ازنظر شاخص‌های ذهنی در رابطه با قابلیت‌ها مورد بررسی جامعه‌شناختی قرار گیرد. باتوجه به این‌که رفاه ذهنی، مقوله‌ای ذهنی است نهادهای مجری بحث رفاهی ازجمله وزارت کار و رفاه اجتماعی، تأمین اجتماعی، برنامه‌ریزان اقتصادی، نیروی انتظامی، وزارت کشور و... به این نکته توجه‌داشته باشند و این مسئله را مدنظر قرار دهند که عوامل مرتبط با رفاه ذهنی که در سطح جامعه می‌باشند؛ باید بیشتر موردتوجه قرار گیرد. از آنجا که پژوهش حاضر به بررسی رفاه ذهنی خانواده‌های تهرانی پرداخته است، پیشنهاد می‌شود مدل نظری این پژوهش درمیان سایر گروه‌های سنّی، به‌ویژه جوانان و نوجوانان نیز مورد آزمون قرار گیرد.

سپاسگزاری

در پایان نویسندگان برخود لازم می‌دانند که از داوران ناشناس نشریه با نظرات ارزشمند خود به غنای متن مقاله افزودند، قدردانی نمایند.

درصد مشارکت نویسندگان

این مقاله مستخرج از رسالهٔ نویسندهٔ اول به راهنمایی نویسندهٔ دوم و مشاورهٔ نویسندهٔ سوم بوده است؛ برهمین اساس گردآوری مطالب توسط نویسندهٔ اول و نگارش آن تحت نظارت نویسندگان دوم و سوم بوده است.

تضاد منافع

نویسندگان ضمن رعایت اخلاق نشر در ارجاع‌دهی و دقیق بودن آن در متن و انتهای مقاله، نبود تضاد منافع را اعلام می‌دارند.

پی‌نوشت‌ها

1. Subjective Well-being
2. Happiness
3. Quality of Life
4. World Health Organization
5. Diener
6. Martínez *et al.*
7. Gao *et al.*
8. Family
9. UNESCO

10. Bourdieu
11. Suh
12. Simmel
13. Zingerle
14. Putnam
15. Comte
16. Durkheim
17. Francis
18. Kozere & Rosenberg
19. Layard
20. Veenhoven
21. Philips
22. Pal & Kumar
23. Flora
24. Turner
25. Collins
26. Embodied Cultural Capital
27. Objective Cultural Capital
28. Institutionalized Cultural Capital
29. Philip *et al.*
30. Lee *et al.*
31. Xu *et al.*
32. Molborn et al
33. Proshkova
34. Purba *et al.*
35. Gross-Manos, Shimoni & Ben- Ariyeh
36. Lucas

کتابنامه

- بابایی‌فرد، اسداله؛ محرابی‌زاده، محدثه؛ و شمسی، محمد، (۱۳۹۷). فراتحلیل مطالعات رابطهٔ بین سرمایهٔ فرهنگی و شادی. دوماهنامه پژوهش در هنر و علوم انسانی، ۳(۳): ۱۳-۱. http://rahs.ir/post.aspx?id=540
- بوردیو، پیر، (۱۳۸۴). شکل‌های سرمایه، در سرمایهٔ اجتماعی، اعتماد، دموکراسی و توسعه. گردآوری کیان تاجبخش، ترجمه: افشین خاکباز و حسن پویان، تهران: نشر شیرازی.
- ذکایی، سعید؛ و مروتی، نادر، (۱۳۹۸). بررسی میزان انطباق رفاه ذهنی با رفاه عینی و تأثیر عوامل اجتماعی مؤثر بر آن (با تأکید بر بررسی تأثیر متغیرهای دینداری، وضعیت قومی و احساس آزادی) مطالعه موردی: شهروندان استان‌های کردستان و سمنان. برنامه‌ریزی رفاه و توسعهٔ اجتماعی، ۱۰(۳۸): ۱۷۷-۱۲۱. https://doi.org/10.22054/qjsd.2019.10345
- رستگار خالد، امیر؛ محمدی، میثم؛ و پاکباز، سکینه، (۱۳۹۲). بررسی رابطهٔ سرمایهٔ فرهنگی جوانان با کیفیت زندگی آنان در شهر تهران. توسعهٔ اجتماعی، ۷(۴): ۱۰۶-۷۷. http://noo.rs/rtzKS
- روحانی، حسن، (۱۳۸۸). درآمدی بر نظریه سرمایهٔ فرهنگی. راهبرد، ۱۸(۵۳): ۳۵-۷. https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.10283102.1388.17.4.1.5
- سهراب‌زاده، مهران؛ حسینی‌زاده، سیدسعید؛ امامعلی‌زاده، حسین؛ و سخایی، ایوب، (۱۳۹۵). سرمایه و شادی؛ پژوهشی در باب ارتباط میان سرمایهٔ اجتماعی و فرهنگی با احساس شادی (مورد مطالعه: شهروندان شهرستان آران و بیدگل). برنامه‌ریزی رفاه و توسعهٔ اجتماعی، ۲۸(۷): ۳۴-۱. https://doi.org/10.22054/qjsd.2017.7143
- شارع‌پور، محمود؛ و خوش‌فر، غلامرضا، (۱۳۸۱). رابطهٔ سرمایهٔ فرهنگی با هویت اجتماعی جوانان (مطالعهٔ موردی شهر تهران. نامه علوم اجتماعی، ۲۰: ۱۴۷-۱۳۳. http://noo.rs/a3YS0
- شیرمحمدی، یزدان؛ برادران، مریم؛ و مختارجوزانی، مریم، (۱۳۹۹). اثر گردشگری مجازی بر رفاه ذهنی (موردمطالعهٔ کاربران اینستاگرام و فیس‌بوک). برنامه‌ریزی رفاه توسعهٔ اجتماعی، ۴۲: ۱۸۴-۱۵۷. https://doi.org/10.22054/qjsd.2020.11925

- شیروانی‌ناغانی، مینا؛ ادریسی، افسانه؛ و مشیراستخاره، زهرا، (۱۴۰۱). بررسی رابطهٔ بین تعلق به شهر و رفاه ذهنی شهروندان تهرانی (مطالعه ای در بین شهروندان بالای ۱۸ سال شهر تهران). مطالعات جامعه‌شناختی شهری، ۱۲(۴۲): ۳۴-۱. https://doi.org/10.30495/uss.2022.693075

- صالحی‌شهرکی، سلیمه؛ و شیانی، ملیحه، (۱۳۹۸). رابطهٔ اجتماعات با رفاه ذهنی کودکان ۱۰ تا ۱۲ سال منطقه شش شهر تهران. رفاه اجتماعی، ۱۹(۷۳): ۱۸۸-۱۳۷. https://doi.org/10.29252/refahj.19.73.137

- طباطبایی‌نسب، مجتبی، (۱۳۹۹). بررسی و تحلیل عوامل جامعه‌شناختی مؤثر بر نشاط و شادی. رهیافت‌های نوین در مطالعات اسلامی، ۲(۳): ۲۷۹-۲۵۰. https://ensani.ir/file/download/article/1604741463-10261-3-14.pdf

- عسگری، پیمانه؛ فراهانی، فاطمه؛ و صالحی‌امیری، رضا، (۱۳۹۷). طراحی الگوی توسعه سرمایهٔ فرهنگی در خانواده ایرانی. مطالعات توسعهٔ اجتماعی ایران، ۱۰(۲). https://lib.wrc.ir/scholar/view/1/31558

- علیوردی‌نیا، اکبر؛ رضایی، احمد؛ و پیرو، فریبرز، (۱۳۹۰). تحلیل جامعه‌شناختی گرایش دانشجویان به خودکشی. جامعه‌شناسی کاربردی، ۲۲(۴: پیاپی ۴۴): ۱۸-۱. https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.20085745.1390.22.4.1.3

- عمرانی، فاطمه، (۱۳۹۵). «بررسی رابطه عوامل اجتماعی، فرهنگی و رفاه ذهنی در بین ساکنین بالای ۱۸ سال شهر بوشهر» پایان‌نامهٔ کارشناسی‌ارشد رشتهٔ علوم اجتماعی، گرایش جامعه‌شناسی، استاد راهنما: عبدالرضا نواح، دانشکدهٔ اقتصاد و علوم اجتماعی دانشگاه شهید چمران اهواز (منتشر نشده).

- کفایتی‌سرشت، سمیرا، (۱۴۰۲). تأثیر سرمایهٔ فرهنگی بر کیفیت زندگی زنان طلاق در فاصلهٔ زمانی سال‌های ۱۳۹۵-۱۳۹۸. پایان‌نامهٔ کارشناسی‌ارشد، دانشگاه یاسوج (منتشر نشده).

- کوچکی‌نژاد، فاطمه؛ رمضان‌زاده، مهدی؛ معصوم‌پور، جعفر؛ و فتاحی، احدالله، (۱۳۹۰). بررسی و سنجش کیفیت زندگی در نواحی روستایی بخش مرکزی شهرستان کرمانشاه. چشم انداز جغرافیایی (مطالعه انسانی)، ۶(۱۴): ۱۳۸-۱۲۰. SID. https://sid.ir/paper/466029/fa

- کوزر، آلفرد لوئیس؛ و روزنبرگ، برنارد، (۱۳۸۳). نظریه‌های بنیادی جامعه‌شناختی. نشر نی.

- کیا، نرگس، (۱۳۹۵). «بررسی رابطه بین کیفیت خدمات درک شده با قصد خرید مجدد و رفاه ذهنی (بهزیستی ذهنی) باتوجه به نقش میانجی رضایت و شناسایی مشتریان (مطالعه موردی: شعب بانک کشاورزی شهر گرگان)». پایان‌نامهٔ کارشناسی‌ارشد، استاد راهنما: مهدی سقایی، گروه مدیریت بازرگانی، گرایش بازاریابی، مؤسسه آموزش‌عالی حکیم جرجانی (منتشر نشده).

- مدیری، فاطمه؛ و تقی، آزادارمکی، (۱۳۹۱). بررسی تفاوت‌های جنسیتی در رفاه ذهنی ایرانیان. مجلهٔ علوم اجتماعی دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی، ۱۰(۲): ۲۴۲-۲۲۵. https://doi.org/10.22067/jss.v0i0.38470

- معدن‌دارآرانی، عباس؛ و سرکارآرانی، محمدرضا، (۱۳۸۸). آموزش و توسعه. تهران: نشر نی.

- ملاحسنی، حسین، (۱۳۸۱). «بررسی رابطه بین میزان سرمایهٔ اجتماعی و نوع دینداری در بین دانش آموزان سال سوم دبیرستان در استان گیلان (علی آباد کتول - گنبد)». پایان‌نامهٔ کارشناسی‌ارشد، دانشگاه تربیت مدرس (منتشر نشده).

- منادی، مرتضی، (۱۳۸۶). سرمایه‌های فرهنگی و فضاهای فرهنگی خانواده‌ها. خانواده و پژوهش، ۱(۱). https://elmnet.ir/doc/1342019-24136

- موسوی، سید محسن. (۱۳۹۲). شادمانی، رویکردهای نظری و یافته‌های تجربی. تهران: انتشارات سینا.

- نوغانی، محسن. (۱۳۸۳). آموزش و پرورش و بازتولید فرهنگی. رشد علوم اجتماعی، دورهٔ جدید، ۳. SID. https://sid.ir/paper/447412/fa

- نیازی، محسن؛ و کارکنان، محمد، (۱۳۸۶). تبیین جامعه‌شناختی رابطه سرمایهٔ فرهنگی خانواده با هویت اجتماعی جوانان. مطالعات ملی، ۸(۳۱): ۸۰-۵۵. http://noo.rs/lIG3y
- هادیزاده، اکرم؛ امیرخانی، طیبه؛ و تهمینه، برهانی، (۱۳۹۵). رفاه ذهنی کارکنان: چیستی و عوامل اثر گذار بر آن. نخستین کنفرانس بین المللی پارادیم‌های نوین مدیریت هوشمندی، تجاری و سازمانی، تهران: دانشگاه شهید بهشتی. https://elmnet.ir/doc/20521980-8501

References

- Aliverdinia, A., Rezaei, A. & Peyro, F., (2011). A Sociological Analysis of University Students Attitude's toward Suicide. *Journal of Applied Sociology,* 22(4): 1-18. https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.20085745.1390.22.4.1.3 (In Persian)

- Asgari, P., Farahani, F. & Salehi Amiri, S.R., (2018). Designing the Pattern of Cultural Capital Development in the Family Irani. *Journal of Iranian Social Development Studies,* 10(2): 27-40. https://lib.wrc.ir/scholar/view/1/31558 (In Persian)

- BabaeiFard, A., MehrabiZadeh, M. & Shamsi, M., (2018). Metaanalysis of relation between cultural capital and happiness. *Research Quarterly in Art and Human Sciences,* 3(3): 1-13. http://rahs.ir/post.aspx?id=540 (In Persian)

- Bourdieu, P., (2005). *The figures of capital in social capital. trust, democracy and development*. Provider: Kiyan Tajbash, Translated by: Afshin Khahkbaz and Hasan Pouyan, Tehran: Shirazi Publication (In Persian)

- Diener, E., Lucas. R.E. & Oishi, Sh., (2018). Advanced and open questions in the science of subjective well-being. *Collabra: Psychology,* 4(1): 1-49. https://doi.org/10.1525/collabra.115

- Diener, E.D. & Lucas, C., (2000). Explanation Differences in Social Levels of Happiness. *Journal of Happiness studies,* 1: 41-78. http://dx.doi.org/10.1023/A:1010076127199

- Francis, L. J., (1999). Happiness is a thing called stableextraversion: a further examination of the relationship between the Oxford Happiness Inventpry and Eysenk's dimensionalmodel of personality and gender. *Personality and Individual Differences,* 26: 5-11. http://dx.doi.org/10.1016/S0191-8869(98)00185-8

- Hadizadeh, A., Amirkhani, T. & Borhani, T., (2016). Employees' subjective well-being: The concept and its effective factors. *The First International Conference of Latest Paradigms of Intelligence,* Trading and Organizational Management, Tehran: Shahid Beheshti University, https://elmnet.ir/doc/20521980-8501 (In Persian)

- Kefayati Seresht, S., (2023). "Investigation the effectiveness of cultural capital on quality of life of divorced ladies during 2016-2019". M.A. thesis in Yasouj University (In Persian)

- Kiya, N., (2016). "Investigation the relationship among perceived quality of services with intention to buy again and subjective well-being (Mental well-being) according to the mediation role of satisfaction and customer recognition (Case study: Keshavarzi bank branches of Gorgan)". M.A. thesis Business management, Marketing tendency, Supervisor: Mehdi Saqhayi, Hakim Jorjani Higher Education (In Persian).

- Kouchaki Nejad, F., RamezanZadeh, M., MasoumPour, J. & Fattahi, A., (2011). "Survey and evolution of the quality of life in rural areas central part of Kermanshah Township". *Journal of Studies of Human Settlements Planning,* 6(14): 120-138. https://sid.ir/paper/466029/fa (In Persian)

- Kozere, A.L. & Rosenberg, B., (2004). *Basic Theories of Sociology.* Ney Publication (In Persian).

- Lee, S., Chung, J.E. & Park, N., (2015). Linking cultural capital with subjective well-being and social support: The role of communication network. *Social Science Computer Review,* March 2015, 1-25. https://doi.org/10.1177/0894439315577347

- Madan Darani, A. & Sarkar Arani, M. R., (2009). *Education and Development.* Tehran: Ney Publication (In Persian).

- Modiri, F. & Azaz Armaki, T., (2012). Investigation gender differences among Iranian subjective well-being. *The Journal of Social Sciences in Literature and human sciences faculty of Ferdosi,* 10(2): 225-242. https://doi.org/10.22067/jss.v0i0.38470 (In Persian).

- MollaHasani, H., (2002). "Investigation the relation between social capital and religiosity among students of 3 grade of high schools in Gillan province (AliAbad Katol- Gonbad)". M.A. thesis of Tarbiyat Noddaress University (In Persian).

- Mollborn, S., Rigles, B. & Pace, J.A., (2021). Healthier Than Just Healthy: Families Transmitting Health as Cultural Capital. *Social Problems,* 68: 574-590. https://doi.org/10.1093/socpro/spaa015.

- Monadi, M., (2007). Cultural capitals and cultural spaces of families. *Journal of Family and Researches,* 1(1). https://elmnet.ir/doc/1342019-24136 (In Persian)

- Mousavi, S.M., (2013). *Happiness, theoretical approaches and experimental results.* Tehran: Sina Publications (In Persian).

- Niazi, M. & Karkonan, M., (2007). A Sociological Study of the Relationship between Cultural Capital and Social Identity of Youths. *National Studies Journal,* 8(31): 57-80. http://noo.rs/lIG3y (In Persian)

- Noghani, M., (2004). Education and Training and Cultural reproduction. *Journal of Social Sciences Progress,* latest Volume, (3). https://sid.ir/paper/447412/fa (In Persian)

- Omrani, F., (2016). "Investigation the relation among social, cultural factors and subjective well-being among over 18 aged citizen of Booshehr city". M.A. thesis of Social Sciences, Sociology Tendency, Supervisor: AbdoReza Navah, Department of Economics and Social Sciences, Shahid Chamran University (In Persian).

- Philip, J., Newman, J., Bifelt, J., Brooks, C. & Rivkin, I., (2022). Role of social, cultural and symbolic capital for youth and community wellbeing in a rural Alaska Native community. *Child Youth Serv Rev.*, 137. https://doi.org/10.1016/j.childyouth.2022.106459

- Phillips, D., (2006). *Quality of life; concept, policy and practice*. London: Routledge.

- Proshkova, Z.V., (2025). Empirical research indicators for family cultural capital. *World of Science. Series: Sociology, Philology, Cultural Studies,* 15(4): 07SCSK424. https://doi.org/10.15862/07SCSK424

- Purba, F.D., Kumalasari, A.D., Novianti, L.E., Kendhawati, L., Noer, A.H. & Ninin, R.H., (2021). Marriage and quality of life during COVID-19 pandemic. *PLoS ONE,* 16(9): e0256643, 1-11. https://doi.org/10.1371/journal.pone.0256643

- Putnam, R. D., (1996). *The prosperous community: social capital and public life.* The American prospect.

- Rastgar Khaled, A., Mohammadi, M. & Pakbaz, S., (2013). Investigation the relation between youth cultural capital with their quality of life in Tehran city. *Social Development,* 7(4): 77-106. http://noo.rs/rtzKS (In Persian)

- Rouhani, H., (2010). An Introduction to the Theory of Cultural Capital. *Strategy,* 17(4): e124354. https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.10283102.1388.17.4.1.5 (In Persian)

- Salehi shahraki, S. & Shiani, M., (2019). The Relationship between Communities and Subjective Well-Being of Children Aged 10 to 12 Years in the Sixth District of Tehran. *Refahj*, 19(73): 137-188. https://doi.org/10.29252/refahj.19.73.137 (In Persian)

- Sharepour, M. & KhoshFar, Gh. R., (2002). The relationship between cultural capital with youth social identity (Case study: Tehran city). *The Journal of Social Sciences,* 20: 133-147. http://noo.rs/a3YS0 (In Persian)

- Shermohammadi, Y., Baradaran, M. & Mohktargozani, M., (2020). The Impact of Virtual Tourism on Mental Well-being (The Case Study: Instagram and Facebook Users). *Social Development & Welfare Planning,* 11(42): 157-184. https://doi.org/10.22054/qjsd.2020.11925 (In Persian)

- ShirvaniNaghani, M., Edrisi, A. & Moshir Estekhareh, Z. S., (2022). Investigating the relationship between belonging to urban and subjective well-being of Tehran citizens (A study among citizens over 18 years of age in Tehran). *Urban Sociological Studies,* 12(42): 135-168. https://doi.org/10.30495/uss.2022.693075 (In Persian)

- Sohrabzadeh, M., Hosenizadeh, S., Emamalizadeh, H. & Sakhaei, A., (2016). Capital and Happiness; the Relationship Between Social and Cultural Capital and Happiness. *Social Development & Welfare Planning,* 7(28): 123-156. https://doi.org/10.22054/qjsd.2017.7143 (In Persian)

- TabatabaeiNasab, M., (2020). Investigation and analysis of sociological effective factors on hilarity and happiness. *Scientific Journal of Latest Discoveries in Islamic Studies,* 2(3): 250-279, https://ensani.ir/file/download/article/1604741463-10261-3-14.pdf (In Persian)

- Veenhoven, R., (1995). Two-State Trait Discussion on Happiness. *Social Indicator research*, 43: 211-225. https://doi.org/10.1023/A:1006867109976

- Veenhoven, R., (1998). The Utility of Happiness. *Social Indicator research,* 20, Https://doi.org/10.1007/BF00302332

- Xu, W., Sun, H., Zhu, B., Bai, W., Yu, X., Duan, R. *et al.,* (2019). Analysis of factors affecting the high subjective well-being of Chinese residents based on the 2014 China family panel study. *International Journal of Environmental Research and Public Health,* 16(14): 1-13. https://doi.org/10.3390/ijerph16142566

- Zingerle, A., (2000). Simmel on Happiness. *Journal of Happiness Studies,* 1, Https://doi.org/10.1023/A:1011546608915

- Zokaei, M. & Morovati, N., (2019). Investigating the Adaptation of Mental Welfare to Objective Welfare and the Effect of Social Factors on It (Emphasizing the Impact of Religiosity, Ethnicity, and Sense of Freedom Variables) (Case Study: Citizens of Kurdistan and Semnan Provinces). *Social Development & Welfare Planning,* 10(38): 121-177. https://doi.org/10.22054/qjsd.2019.10345 (In Persian)

Two Quarterly Journal of Contemporary Socio logical Research CSR
ISSN (P.): 2476-55643, (E.): 2476-6305
Vol. 15, No. 28, 2026
Bu-Ali Sin University

A Typology and Historical Evolution of Markets Through the Lens of Capitalist Transformations: From Traditional Embeddedness to Surveillance Capitalism

Somayeh Tohidlou[I]

https://doi.org/10.22084/csr.2026.32374.2453?
Received: 2026/02/22; Revised: 2026/05/01; Accepted: 2026/06/18
Type of Article: **Research**
Pp: 197-222

Abstract

The conceptual and physical transformation of the market institution is an objective representation of paradigmatic shifts in the structure of capitalism. This research aims to analyze the historical evolution of markets, explain the shift in the nature of the "logic of embeddedness," examine the transformation of the power structure between the state, society, and capital, and design a comprehensive analytical model. Adopting a descriptive-analytical method and a historical-comparative approach, this study reviews classical and contemporary theories to provide an institutional analytical matrix. In this matrix, markets are distinguished into seven distinct types—Traditional, Modern, Abstract, Informational, Platform, Surveillance, and Innovative—based on structural variables. The findings indicate that the logic of embeddedness has migrated from social and kinship relations in the traditional phase to rigid bureaucratic laws in the modern phase, and finally to infrastructural and material embeddedness of codes in platform and surveillance markets. Simultaneously, the power structure has shifted from physical material possession toward predictive capacity and behavioral surplus extraction. Analyzing local Iranian markets reveals that due to the dominance of the "code as law" doctrine and the replacement of state legal texts with private platform terms of service, classical regulation has suffered a fundamental stutter, reproducing risks such as labor destabilization and cognitive numbness.

Keywords: Embeddedness, Market Typology, Surveillance Capitalism, Human Agency, Platform Market, Traditional Market.

I. Department of Social Studies, Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS), Tehran, Iran.
Email: s.tohidlou@ihcs.ac.ir

Citations: Tohidlou, S., (2026). A Typology and Historical Evolution of Markets Through the Lens of Capitalist Transformations: From Traditional Embeddedness to Surveillance Capitalism. *Two Quarterly Journal of Contemporary Sociological Research,* 15(28), 197–222. https://doi.org/10.22084/csr.2026.32374.2453
Homepage of this Article: https://csr.basu.ac.ir/article_6882.html?lang=en

Publisher & Owner: Bu-Ali Sina University.
Copyright © 2026 The Authors. Published by Bu-Ali Sina University.
This work is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International license (https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/). Non-commercial uses of the work are permitted, provided the original work is properly cited.

1. Introduction

Markets are not abstract phenomena, but institutional structures established in time, leaving different impacts across various eras. As Douglass North emphasizes, institutions set the rules of the game (North, 1990). However, based on Karl Polanyi's theoretical tradition, the economy is always embedded within the layers of society (Kirby, 2021). Mark Granovetter also views the market as a structure where trust and norms guide economic behavior (Granovetter, 2017). The fundamental issue is that with the paradigmatic transformation of technological infrastructures, the meaning of this embeddedness has changed. Today, we face market forms that can no longer be understood through traditional binaries. The core problem occurs when communication infrastructures shift from facilitating tools to governing logic. In the era of "surveillance capitalism," human lived experience is transformed into raw material for data extraction (Zuboff, 2019). Julie Cohen notes that in informational capitalism, platform infrastructures perform regulatory functions instead of legal institutions (Cohen, 2019). This study aims to formulate a seven-fold typology, providing a foundation to understand domestic platforms as part of a global shift from social embeddedness to infrastructural embeddedness.

2. Materials and Methods

This research employs a systematic qualitative review and document analysis, applying a "directed qualitative content analysis" technique. The research process involved two parallel phases: (1) internal studies (Iran), searching for the keyword "market" in academic databases (Noormags) focusing on sociological approaches and excluding purely positivist economic methods, yielding 30 core articles; and (2) international studies, evaluating over 120 documents and selecting 50 key articles based on theoretical alignment with capitalist transformations. Data from these 80 documents formed the basis for the seven-fold typology. By relying on inductive reasoning derived from the theoretical framework (Polanyi, North, Zelizer, Zuboff), we categorized codes around governance logic, social agency, power definition, and legal structure, integrating them into an analytical matrix to track the shifts from social-traditional embeddedness to infrastructural-algorithmic embeddedness.

3. Data: Institutional Typology and Evolutionary Matrix

The evolution of markets is a function of infrastructural leaps. The following matrix categorizes markets based on key explanatory variables (See: Table 1):

4. Discussion

The comprehensive analysis of market evolution reveals a profound paradigmatic shift in the architecture of power: from the direct possession of physical means of production and industrial capital toward an abstract, yet pervasive, "capacity for prediction and behavioral surplus extraction" (Zuboff, 2019). In traditional and modern historical phases, markets were governed by tangible constraints, localized social ties, and visible state hierarchies. However, in contemporary digital, platform, and smart markets, power operates invisibly through complex algorithmic infrastructures, data streams, and automated code architecture.

In the specific context of the Iranian economy, this global transformation exhibits critical structural anomalies. While historical domestic markets were deeply rooted in social networks, guild ethics, and face-to-face trust, the rapid and uncritical adoption of platform technologies has largely bypassed classic regulatory frameworks. State regulatory and supervisory bodies remain trapped in a physical-bureaucratic paradigm, rendering them structurally ineffective against the sovereign "code as law" doctrine enforced by private platform monopolies (Cohen, 2019). Rather than acting as neutral intermediaries, digital platforms function as private regulators that dictate the rules of exchange, pricing, and labor conditions.

This infrastructural capture profoundly erodes human agency and autonomy. By continuously exploiting cognitive resources and mental bandwidth (Mullainathan & Shafir, 2013), modern platform and surveillance markets induce a state of "cognitive numbness," wherein human actors are systematically reduced to reflexive reproducers of algorithmic prompts rather than autonomous decision-makers. Technology has ceased to be a neutral facilitator of trade; it has evolved into an autonomous governing logic that dictates social life. Consequently, contemporary risks—such as the precariousness of gig-work (Uberization), algorithmic opacity, and real-time behavioral manipulation—are not merely economic externalities, but deep structural threats to human freedom.

Furthermore, systemic hazards include the colonization of future human behavior, wherein the "behavioral surplus" of daily actions is harvested and monetized without explicit consent. This triggers a profound crisis of free will that traditional antitrust laws and physical regulatory instruments are utterly incapable of resolving. Addressing these emerging threats requires moving beyond outdated administrative controls and recognizing that digital platforms have fundamentally rewritten the social contract between capital, state, and society. Ultimately, fostering resilience against algorithmic hegemony demands innovative models of digital governance that protect civil liberties and re-embed economic interactions within democratic human values.

5. Conclusion

This article demonstrates that the market is not a static, neutral mechanism of exchange, but an evolving institutional form continually redefined at the intersection of technological infrastructures and capitalist paradigms. The primary theoretical and analytical finding of this study is the fundamental, structural inversion of Karl Polanyi's concept of "embeddedness": whereas historical capitalism witnessed an economy embedded within social relations, moral frameworks, and state-enforced laws, contemporary surveillance and smart capitalism have inverted this logic. Today, society, human lifeworlds, and cognitive faculties are deeply embedded within proprietary algorithmic market infrastructures. Rather than serving as an open space for human agency, the modern digital market functions as an overarching infrastructure that disciplines human behavior, commodifies intimate experiences, and colonizes future actions through real-time behavioral engineering.

To effectively restrain the expanding hegemony of digital platforms and surveillance capitalism, traditional policy and regulatory frameworks—which remain anchored in physical, administrative, and bureaucratic paradigms—must be radically transcended. We must actively redefine fundamental rights within the digital infrastructural space, prioritizing the legal protection of cognitive privacy, mental autonomy, and psychological self-determination. The future preservation of human agency relies entirely

on our critical capacity to deconstruct the "black box" of algorithmic governance, expose the hidden extractive mechanisms of behavioral surplus, and restore a protective, democratic boundary between runaway market expansion and the fragile human lifeworld.

Furthermore, as our comprehensive analysis of the Iranian economic context reveals, domestic markets are increasingly subjected to structural disembedding through private platform governance, gig-work precarity, and the uncritical adoption of the "code as law" doctrine. This institutional vulnerability highlights an urgent imperative for developing economies to move beyond obsolete state controls and establish robust, context-sensitive frameworks of digital sovereignty. Without a novel regulatory paradigm tailored to the realities of smart capitalism, human autonomy risks being permanently subsumed by predictive computational systems, leading to widespread cognitive numbness and systemic alienation. Ultimately, forging a new digital constitutionalism, establishing democratic oversight over platform architectures, and re-embedding the market within human-centric social norms remain the defining institutional and political challenges of our contemporary era.

Acknowledgments

The authors extend their sincere gratitude to the anonymous peer reviewers for their insightful critiques and constructive suggestions, which significantly enhanced the clarity and scholarly rigor of this manuscript.

Conflict of Interest

In adherence to ethical publication standards, the authors affirm that there are no conflicts of interest, either personal or financial, that could have influenced the content or conclusions presented in this research.

دوفصلنامهٔ پژوهش‌های جامعه‌شناسی معاصر
شاپای چاپی: ۶۳۰۵-۲۴۷۶؛ شاپای الکترونیکی: ۵۶۴۳-۲۴۷۶
نشانی پایگاه نشریه: https://csr.basu.ac.ir/
سال ۱۵، شمارهٔ ۲۸، ۱۴۰۵

گونه‌شناسی و تطور تاریخی بازارها در پرتو تحولات سرمایه‌داری: از حک‌شدگی سنتی تا سرمایه‌داری نظارتی

سمیه توحیدلو[I]

شناسهٔ دیجیتال (DOI): https://doi.org/10.22084/csr.2026.32374.2453
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۲/۰۳، تاریخ بازنگری: ۱۴۰۵/۰۲/۱۱، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۳/۲۸
نوع مقاله: پژوهشی
صص: ۲۲۲-۱۹۷

چکیده

تحول مفهومی و کالبدی نهاد بازار، بازنمایی عینی چرخش‌های پارادایمیک در ساختار سرمایه‌داری است. این پژوهش با هدف واکاوی سیر تطور تاریخی بازارها و تبیین تغییر ماهیت «منطق حک‌شدگی»، به‌دنبال پاسخ‌گویی به دگرگونی این مفهوم در اقتصاد ایران، تحول ساختار قدرت میان دولت، جامعه و سرمایه، و طراحی یک مدل تحلیلی جامع است. روش پژوهش، توصیفی-تحلیلی با رهیافت تاریخی-تطبیقی است که ازطریق بازخوانی انتقادی ادبیات، یک ماتریس تحلیل نهادی ارائه می‌دهد. در این ماتریس، بازارها برمبنای متغیرهای ساختاری به هفت گونهٔ متمایز سنتی، مدرن، انتزاعی، اطلاعاتی، پلتفرمی، نظارتی و هوشمند تفکیک شده‌اند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که در گذار تاریخی، منطق حک‌شدگی از مناسبات اجتماعی، اخلاقی و خویشاوندی در فاز سنتی، به قوانین صلب بوروکراتیک و قیمت در فاز مدرن و نئولیبرال، و درنهایت به حک‌شدگی زیرساختی و مادی کدها در بازارهای پلتفرمی و نظارتی کوچ کرده است؛ جایی‌که الگوریتم‌ها جامعه را در خود مستحیل می‌کنند. هم‌زمان، ساختار قدرت از تملک مادی کالبد فیزیکی و ابزار تولید به‌سمت توان پیش‌بینی و استخراج اضافهٔ رفتاری نقل مکان کرده است. واکاوی بازارهای بومی ایران آشکار می‌سازد که به‌دلیل غلبهٔ دکترین کد به مثابه قانون و جایگزینی شرایط خدمات پلتفرم‌های خصوصی به‌جای متون قانونی دولت، رگولاتوری کلاسیک دچار لکنت بنیادی شده و مخاطرات نوظهوری چون بی‌ثبات‌سازی کار و کرختی‌شناختی جامعه را بازتولید کرده است. نتیجه‌گیری نهایی تحقیق بر ضرورت مهار هژمونی تکنولوژی و مهار معماری الگوریتمیک قدرت تأکید دارد.

کلیدواژگان: حک‌شدگی، سنخ‌شناسی بازار، سرمایه‌داری نظارتی، عاملیت انسانی، بازار پلتفرمی، بازار سنتی.

I. پژوهشکدهٔ مطالعات اجتماعی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران.
Email: s.tohidlou@ihcs.ac.ir

ارجاع به مقاله: توحیدلو، سمیه، (۱۴۰۵). گونه‌شناسی و تطور تاریخی بازارها در پرتو تحولات سرمایه‌داری: از حک‌شدگی سنتی تا سرمایه‌داری نظارتی. پژوهش‌های جامعه‌شناسی معاصر، ۱۵(۲۸)، ۱۹۷-۲۲۲. https://doi.org/10.22084/csr.2026.32374.2453
صفحهٔ اصلی مقاله در سامانهٔ نشریه: https://csr.basu.ac.ir/article_6882.html

OPEN ACCESS
حق انتشار این مستند، متعلق به نویسندگان آن است. ۱۴۰۵ ©. ناشر این مقاله، دانشگاه بوعلی‌سینا است.
این مقاله تحت گواهی زیر منتشرشده و هر نوع استفاده غیرتجاری از آن مشروط بر استناد صحیح به مقاله و با رعایت شرایط مندرج در آدرس زیر مجاز است.
Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International license (https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/).

۱. مقدمه

بازارها نَه پدیده‌هایی انتزاعی، بلکه ساختارهای نهادی مستقری هستند که در زمان‌های مختلف آثار متفاوتی برجای گذاشته‌اند. چنان‌که «داگلاس نورث» تأکید می‌کند، نهادها با تعیین قواعد بازی، هزینه‌های مبادله را کاهش داده و شکل‌گیری بازارها را ممکن می‌سازند (نورث[۱]، ۲۰۱۹). اما این قواعد بازی، صرفاً حقوقی نیستند؛ بلکه براساس سنت نظری «کارل پولانی»، اقتصاد همواره در لایه‌های جامعه «حک»[۲] شده است.[۳] از بازارهای سنتی تا حکمرانی داده‌ها؛ بازار نَه یک پدیدهٔ انتزاعی و صرفاً مکانیکی، بلکه نهادی برآمده از بطن روابط اجتماعی است. براساس سنت نظری کارل پولانی، اقتصاد بخشی از یک کل بزرگ‌تر به‌نام جامعه است و همواره در لایه‌های آن «حک» شده است (کیربی[۴]، ۲۰۲۱: ۵۲). «مارک گرانووتر» نیز با تأکید بر شبکه‌های روابط شخصی، بازار را ساختاری می‌بیند که در آن اعتماد و هنجارها، رفتار اقتصادی را جهت می‌دهند (گرانوواتر[۵]، ۲۰۱۷: ۱۸). اما مسئله اساسی اینجاست که با تحول پارادایمیک زیرساخت‌های فناورانه، معنای این «حک‌شدگی»[۶] دستخوش تغییر شده است. ما امروز با گونه‌هایی از بازار مواجهیم که دیگر تنها با دوگانه «سنتی-مدرن» یا منطق «نئولیبرال» قابل فهم نیستند.

چالش اصلی زمانی رخ می‌نماید که زیرساخت‌های ارتباطی، از «ابزار تسهیل‌گر» به «منطق حاکم» بر بازار تبدیل می‌شوند. درحالی‌که در بازارهای سنتی و مدرن، ارزش‌های هنجاری و اخلاقی (زلیزر، ۲۰۱۷: ۲۶) همچنان عاملیت انسانی را حفظ می‌کردند، در دوران کنونی با ظهور «سرمایه‌داری نظارتی»[۷]، شاهد گذار به وضعیتی هستیم که در آن، به تعبیر «شوشانا زوبوف»، تجربه‌زیستهٔ انسان به مواد خام برای استخراج داده تبدیل شده است (زوبوف[۸]، ۲۰۱۹: ۸). این گذار، توازن میان دولت، سرمایه و جامعه را برهم‌زده است. «جولی کوهن» به‌درستی اشاره می‌کند که در «سرمایه‌داری اطلاعاتی»[۹]، زیرساخت‌های پلتفرمی به‌جای نهادهای قانونی، نقش تنظیم‌گری و کنترل را ایفا می‌کنند. اگر بخواهیم این تجربه را در بازار در ایران هم دنبال کنیم به ماهیت تا حد زیادی مشابه می‌رسیم.

مسئله اصلی اینجاست که ابزارهای تنظیم‌گری (رگولاتوری) در ایران، همچنان در بندِ فهمِ کلاسیک از بازار (مبتنی‌بر نهادهای فیزیکی و بوروکراسی دولتی) مانده‌اند، درحالی‌که بازارهای نوین ایرانی (از پلتفرم‌های گیگ‌اکونومی تا بازارهای مالی غیرمتشکل) به‌سمت گونه‌های جدیدی از انباشت و حکمرانی حرکت کرده‌اند که مبتنی‌بر «کد، الگوریتم و استخراج داده» است.

پرسش پژوهش: این پژوهش با فاصله‌گرفتن از رویکردهای توصیفی، به‌دنبال پاسخ به این پرسش است که چگونه می‌توان تطور تاریخی بازار در ایران را در تقاطع با این گونه‌های نوین فهم کرد و چرا مدل‌های رگولاتوری سنتی در برابر این تحولات دچار لکنت شده‌اند؟

درواقع، هدف راهبردی پژوهش غنابخشی به جامعه‌شناسی اقتصادی بومی است. مطالعات داخلی بازار در ایران عمدتاً بر «بازارهای فیزیکی و شبکه‌های خویشاوندی» یا «مطالعات مدیریتیِ ابزاری» متمرکز بوده‌اند و از اتصال این دو به ادبیات انتقادیِ «سرمایه‌داری نظارتی» غفلت کرده‌اند. این پژوهش با صورت‌بندی یک گونه‌شناسی هفت‌گانه، بستری فراهم می‌کند تا تحولاتِ پلتفرم‌های بومی (مانند اسنپ و نظام‌های پرداخت دیجیتال) نَه به‌عنوان پدیده‌های ایزوله، بلکه به‌عنوان بخشی از یک سیر جهانی (از حک‌شدگی اجتماعی به حک‌شدگی زیرساختی) فهم شوند.

از همین منظر است که این پژوهش می‌کوشد به پرسش‌های زیر پاسخ دهد:

- گونه‌شناسیِ تطوری بازار (از سنتی تا هوشمند) چگونه می‌تواند سیرِ دگرگونیِ «منطقِ حک‌شدگی» در اقتصاد ایران را توضیح دهد؟
- در گذار از بازارهای سنتی به بازارهای نظارتی و نوآورانه، «ساختار قدرت» میان دولت، جامعه و سرمایه چه تحول پارادایمیکی یافته است؟
- تفاوت‌های بنیادین انواع بازار از منظر «ارزش‌های هنجاری» و «محیط قانون‌گذاری» چیست و هر یک چه مخاطرات ناشناخته‌ای را به همراه دارند؟

• چگونه می‌توان یک مدل تحلیلی جامع برای شناسایی و تفکیک بازارهای معاصر براساس متغیرهای اقتصادی و اجتماعی ارائه داد؟

۲. چارچوب نظری و مفهومی

۲-۱. تعریف بازار؛ نهادی فراتر از مبادله اقتصادی

بازار در این پژوهش، نَه صرفاً یک مکانیسم انتزاعی برای تخصیص منابع یا فضایی برای برخورد سردِ عرضه و تقاضا، بلکه به مثابه یک «نهاد اجتماعی، حقوقی و زیرساختی» تعریف می‌شود. بازار مجموعه‌ای سازمان‌یافته از روابط، قواعد و رویه‌هایی است که امکان مبادلهٔ کالا، خدمات و اطلاعات را فراهم می‌سازد. این تعریف بر این اصل استوار است که بازار هرگز نمی‌تواند «خودتنظیم‌گر» و مستقل از بستر اجتماعی‌اش باشد؛ بلکه همان‌طورکه در متون کلاسیک جامعه‌شناسی اقتصادی تأکید شده، بازار در لایه‌های جامعه، سیاست و فرهنگ «حک» شده است.

درواقع، بازار بستری است که در آن «اعتماد»، «قدرت» و «معنا» با هم تلاقی می‌کنند. از یک‌سو، بازار محصولِ شبکه‌های پایدار کنشگران است که مبادلات را از حالت تصادفی خارج کرده و به آن تداوم می‌بخشند (گرانوواتر، ۲۰۰۵) و از سوی دیگر، محصولِ محیط‌های قانون‌گذاری و ساختارهای کنترلی است که توسط دولت‌ها و نهادها برای ایجاد ثبات در «میدان مبادله» ایجاد می‌شوند (فلیگشتاین و داتر[۱۰]، ۲۰۰۷). بنابراین، بازار موجودیتی پویاست که همگام با تحولات سرمایه‌داری، ماهیت آن از یک «رابطهٔ رودررو» به یک «زیرساخت پیچیده» تغییر یافته است.

۲-۲. چرخش‌های پارادایمی در فهم ماهیت بازار

برای درک ضرورتِ رسیدن به یک صورت‌بندی جدید از بازار، ابتدا باید انواع چرخش‌های پارادایمی را از یکدیگر تفکیک کرد.

• **چرخش از قیمت به شبکه و فرهنگ (رویکرد رابطه‌ای):** در این مرحله، مطالعات بر این نکته متمرکز شدند که بازارها چگونه توسط شبکه‌های اجتماعی و نظام‌های معنایی شکل می‌گیرند. «مارک گرانووتر» (۱۹۹۵) با بازخوانی نظریات اقتصادی، نشان‌داد که حتی پیچیده‌ترین ساختارهای اقتصادی (مانند گروه‌های تجاری) برپایهٔ پیوندهای اجتماعی بنا شده‌اند. هم‌زمان، «ویویانا زلیزر» (۱۹۷۹؛ ۲۰۲۱) با ورود به لایه‌های اخلاقی، ثابت کرد که بازارها فضایی برای «ارزش‌گذاری فرهنگی» هستند و مفاهیمی مثل پول یا بیمه، براساس هنجارهای جامعه معنا می‌یابند. این چرخش نشان می‌دهد که بازار همواره باری «اخلاقی و اجتماعی» دارد.

• **چرخش به سمت قدرت و زیرساخت (رویکرد سرمایه‌داری اطلاعاتی):** با تحول تکنولوژیک، فهم از بازار از یک «میدان اجتماعی» به یک «زیرساخت نظارتی» تغییر یافت. «جولی کوهن» (۲۰۱۹) معتقد است در عصر جدید، بازارها دیگر توسط قوانین سنتی اداره نمی‌شوند، بلکه در زیرساخت‌های پلتفرمی حک‌شده‌اند که در آن‌ها «کد و الگوریتم» جایگزین «قانون» شده است. «شوشانا زوبوف» (۲۰۱۹) نیز با معرفی سرمایه‌داری نظارتی، بازار را فضایی تعریف می‌کند که در آن «تجربهٔ انسانی» به‌عنوان مادهٔ خام استخراج و معامله می‌شود. در این چرخش، بازار به مثابه یک «ماشین تولید قطعیت» عمل می‌کند.

• **چرخش به سمت ماده، شناخت و مخاطره (رویکردهای نوین):** در جدیدترین لایهٔ مطالعاتی، بازارها براساس تأثیرشان بر «ذهن» و «طبیعت» تحلیل می‌شوند. «برنت کائو» (۲۰۱۵) بر ضرورت دیدن «حک‌شدگی مادی» بازار در طبیعت تأکید دارد و هشدار می‌دهد که نادیده گرفتن محدودیت‌های اکولوژیک، تحلیل بازار را ناقص می‌سازد. در لایه‌ای دیگر، «مولاینیتن» و «شفر» (۲۰۱۳) بازار را از منظر «فشار شناختی» بررسی می‌کنند؛ آن‌ها نشان می‌دهند که ساختار برخی بازارها با ایجاد وضعیت «کمیابی»، پهنای باند ذهنی کنشگر را اشغال کرده و عاملیت او را در تصمیم‌گیری مختل می‌کند. همچنین «کیم هندریکس» (۲۰۲۳) با مطالعهٔ بازارهای سلامت، نشان می‌دهد که چگونه حتی «شواهد علمی» به بخشی از زیرساختِ مادی و معنایی بازار تبدیل شده‌اند.

۲-۳. رویکردهای نظری در فهم ماهیت بازار

با فهم چنین تغییرات پارادایمی وسیعی می‌بایست فضای نظری مطالعات بازار را از چهار منظر کلیدی بازخوانی کرد.

الف: بازار به مثابه ساختار اجتماعی و شبکه (رویکرد نئوپولانی)

بازار در وهلهٔ اول، نه یک مکانیسم قیمت‌گذاری، بلکه مجموعه‌ای از روابط پایدار میان کنشگران است. براساس سنت نظری «کارل پولانی»، بازار همواره در لایه‌های جامعه «حک» شده است؛ به این‌معنا که منطق اقتصادی هرگز مستقل از اقتضائات اجتماعی عمل نمی‌کند (کیربی، ۲۰۲۱: ۵۲). مارک گرانووتر این بحث را با تأکید بر «شبکه‌های اجتماعی» بسط می‌دهد. از نظر او، کنش‌های اقتصادی در بازارهای مدرن و حتی سنتی، تحت‌تأثیر شدید ساختارهای رابطه‌ای هستند که «اعتماد» را تولید و «فساد» را مهار می‌کنند (گرانووتر، ۲۰۰۵: ۳۳). بنابراین، بازار پیش از آن‌که میدان رقابت باشد، میدانی از شبکه‌های اجتماعی است که به مبادلات جهت می‌دهند (گرانووتر، ۱۹۹۵: ۹۵).

ب: بازار به مثابه میدان قدرت و تنظیم‌گری (رویکرد نهادگرا)

بُعد دیگر بازار، ماهیت «سیاسی و نهادی» آن است. «نیل فلیگشتاین» بازارها را به مثابه «میدان‌های اجتماعی»[۱۱] تعریف می‌کند که برای بقای خود نیازمند ساختارهای کنترلی و قواعد حکمرانی هستند (فلیگشتاین و داتر، ۲۰۰۷: ۱۱۴). در این نگاه، بازار بدون حضور دولت و قوانین حقوقی (حقوق مالکیت) معنا ندارد. جولی کوهن با بسط این ایده به عصر حاضر، نشان می‌دهد که در «سرمایه‌داری اطلاعاتی»، این قواعد حکمرانی از متون قانونی به «کدهای برنامه‌نویسی» و الگوریتم‌ها منتقل شده‌اند؛ یعنی زیرساخت‌های پلتفرمی خود به «قانون» تبدیل شده‌اند (کوهن، ۲۰۱۹: ۳۵).

ج: بازار به مثابه نظم اخلاقی و معنایی (رویکرد فرهنگی)

برخلاف تصور اقتصاد نئوکلاسیک که بازار را عامل «تقدس‌زدایی» و غیرشخصی شدن می‌داند، «ویویانا زلیزر» اثبات می‌کند که بازارها همواره با «معانی اجتماعی» و تمایزات اخلاقی گره‌خورده‌اند. او در تحلیل خود از بازار بیمهٔ عمر و پول، نشان می‌دهد که چگونه ارزش‌های فرهنگی تعیین می‌کنند که چه چیزی قابل معامله است و چه چیزی نیست (زلیزر[۱۲]، ۱۹۷۹: ۱۱؛ ۲۰۲۱، ۲۶). این رویکرد به ما کمک می‌کند تا بفهمیم چگونه در «بازارهای نوآورانه»، مفاهیم جدیدی از اخلاق و ارزش پدید می‌آیند که با سنت‌های پیشین در تضاد هستند.

د: بازار به مثابه زیرساخت و فضای شناختی (رویکرد نوین)

درنهایت، بازار در دوران معاصر با دو مفهوم «زیرساخت مادی» و «پهنای باند شناختی» تعریف می‌شود.

- **حک‌شدگی مادی:** «کائو» استدلال می‌کند که بازارها علاوه‌بر جامعه، در «طبیعت» نیز حک‌شده‌اند و نادیده گرفتن این پیوند مادی، تحلیل مخاطرات زیست‌محیطی را ناممکن می‌سازد (کاپ[۱۳]، ۲۰۱۵: ۲۸۲).
- **فشار شناختی:** «سندهیل مولاینیتن» و «الدار شفر» نشان می‌دهند که ساختار بازار می‌تواند با ایجاد وضعیت «کمیابی»[۱۴]، بر نحوهٔ تصمیم‌گیری کنشگران اثر بگذارد و آن‌ها را به‌سمت رفتارهای خاصی سوق دهد (مولانشتاین و شفیر[۱۵]، ۲۰۱۳: ۱۲؛ شفیر، ۲۰۱۳: ۱۲). این همان نقطه‌ای است که «سرمایه‌داری نظارتی» از آن بهره می‌برد تا با دستکاری محیط تصمیم‌گیری، عاملیت فرد را تحت کنترل درآورد (زوبوف، ۲۰۱۹: ۳۳۰).

۳. پیشینهٔ تجربی مطالعات بازار (بومی و خارجی)

مطالعات تجربی پیرامون نهاد بازار، گستره‌ای بسیار متکثر و چندپارادایمی را دربر می‌گیرد. براساس مبانی نظری توسعه‌یافته، می‌توان پنج فرضیهٔ کلیدی را از تحلیل ادبیات بازار شناسایی کرد؛ نخست، توسعهٔ بازارها فرآیندی

کند، پیچیده و غیرخطی بوده است؛ دوم، ترتیبات نهادی رسمی و غیررسمی توسعهٔ بازار را شکل داده‌اند؛ سوم، مصرف‌کنندگان بزرگ همواره محرک رشد بازارها بوده‌اند؛ چهارم، رقابت بین مراکز بازار تحت‌تأثیر فناوری حمل‌ونقل و ارتباطات به بازسازی شبکه‌ها منجر شده است؛ و پنجم، بازارهای غیررسمی همواره نقشی محوری در تجارت ایفا کرده‌اند. برمبنای تقسیم‌بندی‌های حرفه‌ای و فرهنگی موجود، پیشینهٔ پژوهش حاضر در قالب پنج رویکرد کلیدی صورت‌بندی می‌شود.

۳-۱. رویکرد تاریخی، تطوری و کالبدی به بازار

این رویکرد به بررسی این موضوع می‌پردازد که چگونه فرم فیزیکی، فضایی و منطق انباشت سرمایه در بازارها در طول زمان دگرگون شده و فضاهای نوین، ساختارهای سنتی را به حاشیه رانده‌اند.

• **مطالعات تجربی بومی (تجربه ایران):** تحلیل تاریخی بازار در ایران نشان‌دهندهٔ یک پویایی چندبُعدی میان فضا، مذهب و ساختار قدرت است. «سرائی» (۱۳۸۹) در واکاوی تحولات بازارهای ایرانی-اسلامی با تمرکز بر بازار یزد تبیین می‌کند که بازار در دوره‌های تاریخی مختلف، به‌عنوان کانون هدایت اقتصادی شهر جایگاهی رفیع داشته و اعتبار اقتصادی آن، مرتبهٔ اجتماعی، فرهنگی و مذهبی بازار را تجلی می‌بخشید؛ با این‌حال، در دورهٔ معاصر، ظهور فضاهای نوین تجاری، بازارهای سنتی را به حاشیه کشانده است. «رجبی» (۱۳۸۶) استدلال می‌کند که چون بازار سنتی در ایران در تعامل با سایر نهادهای جامعه بود، هرگونه تغییر در آن سبب تغییرات اساسی در جامعه و نظام شهری می‌شود؛ از اینرو، اضمحلال برخی اصناف قدیمی مانند راستهٔ فرش‌فروشان (اسمعیلی‌سنگری و عمرانی، ۱۳۸۷) نمونه‌ای ملموس از این افول تاریخی است. از منظر سیاسی نیز «اشرف» (۱۳۵۹) موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در دورهٔ قاجار را در پیوند با قدرت مطلقه تحلیل کرده و «اکبری» (۱۳۹۳) سیر این تحول را تا دورهٔ جمهوری اسلامی ردیابی می‌کند. نقش تجار در تاریخ (ترابی‌فارسانی، ۱۳۸۳؛ ۱۳۸۴) و حیات اقتصادی ایرانیان در دورهٔ مشروطه (توحیدلو، ۱۳۹۴) نیز در این حوزه دیرداشته است. علاوه‌بر این، «بهار» (۱۳۸۰) به بیان نحوهٔ قرارگرفتن بازار تهران در جریان جهانی‌شدن ازطریق تفکیک نهادی و توسعهٔ رسانه‌ها پرداخته و نشان می‌دهد که چگونه دگرگونی وظایف نهادی، بافت جمعیتی جدیدی را بر کالبد بازار تحمیل کرده است. «خاتم» (۱۳۸۱) نیز تأثیر طرح‌های جامع شهری تهران را بر روند اضمحلال و جابه‌جایی مرکزیت تجاری قدیم بازار بررسی کرده است. «سی. تام. تامپسون» (۱۳۸۶) در مطالعهٔ «تجار کوچک در ایران»، طیف وسیعی از بساط‌داران کنار گذرها تا دکه‌داران بازارچه‌های سنتی تهران را تحلیل کرده و نشان می‌دهد که چگونه نوسانات قیمت نهایی آن‌ها براساس تعهدات اجتماعی و ارزش وقت و کار (خارج از منطق محض بازار نئوکلاسیک) رقم می‌خورد.

• **مطالعات تجربی جهانی (خارجی):** در سطح بین‌المللی، تطور تاریخی بازارها بیشتر در قالب گذار از بازارهای فیزیکی به‌سمت سرمایه‌داری پلتفرمی داده‌محور مطالعه شده است. «وود» و همکاران[۱۶] (۲۰۱۹) نشان می‌دهند که چگونه بازار کار از فرم تعاملات فیزیکی به فضاهای دیجیتال کوچ کرده است؛ تحولی که به فک‌شدگی شدید و کالانگاری مفرط نیروی کار می‌انجامد.

۳-۲. رویکرد ساختاری، شبکه‌ای و اجتماعی

این رویکرد بازار را به‌عنوان یک میدان یا شبکه‌ای از روابط پایدار اجتماعی، عادتواره‌ها، اعتماد و سرمایهٔ نمادین تحلیل می‌کند که فراتر از منطق قیمت‌گذاری محض عمل می‌کند.

• **مطالعات تجربی بومی (تجربه ایران):** «ودادهیر» (۱۳۸۲) بر ضرورت دیدن بازار به‌عنوان یک «واقعیت اجتماعی» تأکید می‌کند که رویکردهای نئوکلاسیکِ عاری از هنجار قادر به درک آن نیستند. «ورشوی» و همکاران (۱۳۹۷) در یک فراتحلیل بر تحقیقات جامعه‌شناسی بازار در ایران، اثبات می‌کنند که تحقیقات بومی به شکل گسترده‌ای بر ویژگی حک‌شدگی بازار در روابط اجتماعی و نهادی صحه گذاشته‌اند. «جمشیدی‌ها» و همکاران (۱۳۹۴)

با بهره‌گیری از نظریهٔ «پی‌یر بوردیو»، بازار تهران را به‌عنوان یک «میدان» صورت‌بندی می‌کنند که در آن کنشگران براساس عادتواره‌ها و تملک انواع سرمایه‌های اقتصادی، اجتماعی و نمادین با یکدیگر رقابت می‌کنند. «پرچمی» و «محمدی» (۱۳۹۳) در بررسی بازار تبریز با رویکرد ساختی-کارکردی، نشان می‌دهند که عناصر مدرنیزاسیون (تکنولوژی و رسانه‌ها) منجر به کاهش نقش تولیدی/توزیعی و از رونق افتادن اصناف کلیدی شده‌اند. «حسینی‌قمی» (۱۳۹۳) نیز اثبات می‌کند که کاهش پای‌بندی به هنجارهای اخلاق اقتصادی در بازار بزرگ تهران، تحت‌تأثیر تغییر ارزش‌ها و ازطریق مکانیسم تغییر بافت نیروی کار رخ‌داده است. این منطق ساختاری حتی در بازارهای مرزی نیز حاکم است؛ چنان‌که «امیرپناهی» (۱۳۹۴؛ ۱۳۹۷) نشان می‌دهد بازار مرزی بانه برای پیدایش و تداوم خود، به‌شدت نیازمند حک‌شدن در شبکه‌های اجتماعی پیش‌موجود، پیوندهای خویشاوندی و مناسبات قومی محلی است.

• **مطالعات تجربی جهانی (خارجی):** «فلیگشتاین» و «داتر» (۲۰۰۷؛ ۲۰۱۱) استدلال می‌کنند که بازارها اساساً میدان‌هایی اجتماعی هستند که بقا و ثبات در آن‌ها ازطریق ایجاد الگوهای پایدار رابطه‌ای میان شرکت‌ها، رقبا و تامین‌کنندگان حاصل می‌شود. «ژونگ» و همکاران[۱۷] (۲۰۲۰) با مطالعهٔ بازارهای سنتی تَر (مواد تازه) در چین نشان می‌دهند که مفاهیمی چون «تازگی و کیفیت»، برساخت‌هایی اجتماعی-مادی هستند که در فضای حسی بازار و بستر شبکه‌های اعتماد تولید می‌شوند. در نقطهٔ مقابل، «گویال» و «هاینه»[۱۸] (۲۰۲۱) نشان می‌دهند که بازارهای غیررسمی به‌دلیل وابستگی به «دانش ضمنی»[۱۹] شخصی و بیان‌ناپذیر، دچار نوعی قفل‌شدگی نهادی می‌شوند که ضمن حفظ اعتماد محلی، در برابر رسمی‌سازی مقاومت می‌کند.

۳-۳. رویکرد رابطهٔ بازار و دولت (تنظیم‌گری، مداخلات حقوقی و نهادی)

این محور پژوهشی به چالش‌های نظارتی دولت، چگونگی شکل‌گیری بازارهای موازی و غیرمتشکل، و میزان خودمختاری نهادهای مالی در مواجهه با رگولاتوری کلاسیک می‌پردازد.

• **مطالعات تجربی بومی (تجربهٔ ایران):** شکاف میان الگوهای تنظیم‌گری دولت و واقعیت‌های پویای بازار، از چالش‌های اصلی اقتصاد ایران است. «رستمی» (۱۴۰۱) در واکاوی چالش‌های حقوقی نظارت دولت بر بازار غیرمتشکل پولی نشان می‌دهد که مداخلات بروکراتیک و ضعف در ساختارهای قانونی، نه‌تنها این بازارها را مهار نکرده، بلکه منجر به شکل‌گیری بازارهای موازی پولی و بی‌ثباتی شده است. «نادعلی» و همکاران (۱۳۹۶) در بررسی تعامل بازار پول و سرمایه تبیین می‌کنند که چگونه عدم تقارن اطلاعاتی و ساختارهای نهادی رانتی، هزینه‌های مبادله را افزایش می‌دهد. از منظر سیاسی-تاریخی، «حسین‌زاده فرمی» و «معتمدی» (۱۳۹۰) ابعاد دگرگونی رابطهٔ بازار و دولت را پس از انقلاب تصویر می‌کنند؛ جایی‌که با پیوستن بخشی از بازار به دولت، «بخش دولتی بازار» شکل‌گرفت و مناصب مهم به آن‌ها اختصاص یافت، درحالی‌که بخش غیرسیاسی بازار به حالت انزوا گرایید و قدرت خود را در جامعهٔ مدنی از دست داد.

• **مطالعات تجربی جهانی (خارجی):** مطالعات مرتبط با تنوع سرمایه‌داری دولتی (لین و همکاران، ۲۰۲۱) نشان می‌دهند که چگونه دولت‌ها از ابزارهای حقوقی و رگولاتوری برای جهت‌دهی به بازار استفاده می‌کنند. در نقطهٔ مقابل، «چودهری»[۲۰] (۲۰۲۲) در مطالعهٔ مردم‌نگارانهٔ خود بر بازار سنتی ارز کابل (سرای شهزاده) نشان می‌دهد که چگونه در غیاب یا ضعف شدید رگولاتوری دولت، بازار ازطریق «نظم‌دهی غیردولتی» و قواعد داوری خصوصی، قادر است ثبات و خطوط اعتباری پیچیده را بدون مداخلات دولتی حفظ نماید.

۳-۴. رویکرد معماری مادی، پلتفرمی و سرمایه‌داری نظارتی

این رویکرد تبیین می‌کند که چگونه الگوریتم‌ها، سنسورها، دارایی‌های داده‌ای و زیرساخت‌های مادی، به رگولاتورها و حاکمان جدید بازار تبدیل شده‌اند.

• **مطالعات تجربی بومی (تجربهٔ ایران):** در ادبیات بومی، این رویکرد نوظهور است و عمدتاً در قالب آمادگی‌های

سازمانی تحلیل شده است. پژوهش‌های حوزهٔ مدیریت فناوری (۱۴۰۰) به بررسی ذهن‌آگاهی سازمانی نسبت به تحول دیجیتال پرداخته‌اند. همچنین «همتی‌فراهانی» و همکاران (۱۴۰۰) استراتژی‌های ورود به بازار اینترنت اشیاء (IoT) را در قالب بوم‌های کسب‌وکار بومی طراحی کرده‌اند. با این‌حال، ادبیات بومی هنوز فاقد نگاه انتقادیِ جامعه‌شناختی به سلطهٔ پلتفرم‌هاست؛ پلتفرم‌های واسطه‌ای وطنی (مانند اسنپ) صرفاً در سطح تحلیل‌های ساده کسب‌وکاری مانده‌اند.

• **مطالعات تجربی جهانی (خارجی):** ادبیات جهانی در این بخش بسیار نقادانه و ساختارگشا است. «تورنبرگ»[۲۱] (۲۰۲۳) اثبات می‌کند پلتفرم‌ها دیگر واسطه‌های خنثی نیستند، بلکه خود به نهادهای اصلی «حکمرانی و رگولاتوری اجتماعی» بدل شده‌اند. «والاس» و «اسکور»[۲۲] (۲۰۲۰) آن‌ها را «حاکمان مجازدهنده» می‌نامند؛ ورود به آن‌ها آزاد است، اما قواعد بقا، قیمت‌گذاری و دیده‌شدن مطلقاً توسط الگوریتم تعیین می‌شود. «ون‌دورن» و «بجر»[۲۳] (۲۰۲۰) در تبیین لایهٔ پنهان این بازارها نشان می‌دهند که پلتفرم‌ها در اقتصاد گیگ دست به «تولید ارزش دوگانه»[۲۴] می‌زنند؛ یعنی کارگر علاوه‌بر ارائه خدمت فیزیکی، هم‌زمان درحال تولید رایگان «دارایی‌های داده‌ای» برای پلتفرم است که تصاحب این دارایی‌ها منطق اصلی انباشت سرمایهٔ نظارتی است. «وین» و همکاران[۲۵] (۲۰۱۹) نیز این سازوکار را فراتر از یک الگوریتم ساده و به مثابه یک «رژیم چندلایه کنترل» تحت فرمان یک پان‌اپتیکون دیجیتال تبیین می‌کنند. «جاوید» و همکاران[۲۶] (۲۰۲۴) نیز نشان می‌دهند اقتصاد دیجیتال به‌جای زنجیره‌های ارزش خطی سنتی، سیستم‌های اکوسیستمی گسترده‌ای را ترویج می‌کند که زیرساخت صنعت ۴.۰ را شکل می‌دهند.

۳-۵. رویکرد عوامل شناختی، هدایت رفتاری و فرسایش عاملیت انسان

این محور تحلیلی بر فرآیندهای تصمیم‌گیری در بافتارهای خاص و همچنین چگونگی دستکاری پهنای باند ذهنی کاربران توسط عامل‌های هوشمند نرم‌افزاری تمرکز دارد.

• **مطالعات تجربی بومی (تجربهٔ ایران):** در مطالعات بومی، این لایهٔ رفتاری-شناختی کمتر در پیوند با ساختار بازار دیده شده است. «سعیدی» و همکاران (۱۴۰۰) در بررسی جامعه‌شناختی-اقتصادی بازارچه‌های مشترک مرزی (سردشت و پیرانشهر) نشان می‌دهند که بافتارهای نابرابر و توزیع نامتقارن منافع، چگونه بر سوگیری‌های رفتاری و استراتژی‌های بقای پیله‌وران محلی اثر منفی می‌گذارد و عاملیت اقتصادی آن‌ها را به یک کنش انفعالی تقلیل می‌دهد.

• **مطالعات تجربی جهانی (خارجی):** «الدار شفیر» (۲۰۱۷) نشان می‌دهد که زیستن در شرایط فقر و کمیابی، پهنای باند ذهنی[۲۷] بازیگران بازار را اشغال کرده و منجر به اتخاذ تصمیمات بازتولیدکنندهٔ فقر می‌شود. «ژاوو» و «وانگ»[۲۸] (۲۰۲۳) در حوزهٔ جامعه‌شناسی دیجیتال نشان می‌دهند که پلتفرم‌های کاری (مانند اوبر) با سیستم‌های امتیازدهی الگوریتمی، فشارهای روانی شدیدی بر کارگران تحمیل کرده و ازطریق گجت‌های پوشیدنی به فرآیند «خودِ کمّی‌شده» و انضباط اجتماعی دامن می‌زنند. «بر» و همکاران[۲۹] (۲۰۱۸) به تحلیل تعامل انسان با «عامل‌های نرم‌افزاری هوشمند» (ISAs) پرداخته و فاش می‌کنند که این عامل‌ها ازطریق تکنیک‌های پیشرفتهٔ ترغیب[۳۰] و فریب[۳۱]، بازیگران انسانی را به‌سمت اهداف پلتفرم «هدایت رفتاری» می‌کنند. «آجونوا»[۳۲] (۲۰۲۰) این پدیده را تحت‌عنوان «جعبهٔ سیاه در کار» تحلیل کرده و نشان می‌دهد که چگونه الگوریتم‌های نامرئی، خودمختاری و عاملیت اصیل انسانی را مستهلک می‌سازند. درنهایت، «بایزمن» و همکاران[۳۳] (۲۰۲۵) نشان می‌دهند که سیستم‌های مبتنی‌بر هوش مصنوعی ازطریق عدم شفافیت، مهارت‌زدایی بلندمدت و تغییر نامحسوس ارزش‌ها و ترجیحات اصیل، عاملیت انسانی را تضعیف کرده و آن‌را به بازتولیدکنندهٔ تصمیمات ماشین تقلیل می‌دهند.

۳-۶. خلأ پژوهشی پیشینه‌های داخلی و خارجی

با مرور رویکردی متون فوق، خلأ بنیادین ادبیات توسعه‌یافته بازار آشکار می‌شود.

۱. شکاف میان تحلیل کالبدی سنتی و کدهای دیجیتال در ایران: ادبیات جامعه‌شناسی بازار در ایران (نظیر: سرائی، ۱۳۸۹؛ کشاورزیان، ۱۳۹۹؛ ورشوی، ۱۳۹۷) عمیقاً در تحلیل کارهایی چون بافت فیزیکی، میدان بوردیویی

اصناف و حک‌شدگی خویشاوندی/مذهبی غنی است. از سوی دیگر، مطالعات فناوری در ایران (مانند: همتی‌فراهانی، ۱۴۰۰) صرفاً نگاهی سازمانی، بوم‌مدار و مدیریتی دارند. ادبیات بومی فاقد یک تحلیل انتقادی و یکپارچه است که نشان‌دهد چگونه تجربهٔ تاریخی-ساختاری بازار در ایران درحال پرتاب‌شدن به عصر بازارهای پلتفرمی و نظارتی است و چگونه «حک‌شدگی اجتماعی» سنتی درحال استهاله در «حک‌شدگی زیرساختی و مادی کدها» است.

۲. فقدان مطالعات روندی مطالعات خارجی: مطالعات جهانی اگرچه ابعاد استخراج داده (ون‌دور[۳۴]، ۲۰۲۰) یا فرسایش عاملیت شناختی (بار، ۲۰۱۸؛ اجونما، ۲۰۲۰) را به‌دقت شکافته‌اند، اما این تحولات را در یک ساختار تطوری کلان که گذار تاریخی حاکمیت بازار از «روابط شخصی» به «قوانین بوروکراتیک» و سپس به «کد به مثابه قانون» را تبیین کند، صورت‌بندی نکرده‌اند.

این پژوهش دقیقاً در این نقطهٔ تلاقی می‌ایستد. این پژوهش، نَه یک کار مروری محض، بلکه یک جستار نظری-تحلیلی است که با پیوند دادن ادبیات کلاسیک حک‌شدگی به نظریات انتقادی اقتصاد دیجیتال، نشان می‌دهد که چگونه منطق «قدرت» در بازارها، از «تملک مادی کالبد فیزیکی» (تجربهٔ بازار سنتی و مدرن ایران) به «توان پیش‌بینی و مهندسی رفتاری پهنای باند ذهنی انسان» (تجربهٔ بازارهای نظارتی و هوشمند) نقل مکان کرده است و این چرخش، کارآمدی ابزارهای تنظیم‌گری دولت را به‌طور کامل به چالش می‌کشد.

۴. روش‌شناسی پژوهش

پژوهش حاضر از حیث استراتژی، مبتنی‌بر «مرور نظام‌مند کیفی» و تحلیل اسنادی-تطبیقی است که با هدف واکاوی و بازخوانی تطورات نهاد بازار در دو بستر تجربی ایران و جهان سامان یافته است. فرآیند گردآوری و غربالگری داده‌های ثانویهٔ پژوهش در دو فاز موازی بومی و بین‌المللی صورت‌گرفت؛ در فاز اول (مطالعات داخلی)، با جست‌وجوی نظام‌مند کلیدواژه «بازار» در پایگاه جامع نمایهٔ مقالات علوم انسانی (نورمگز) و اعمال معیارهای ورود و خروج موضوعی -با تأکید مطلق بر رویکردهای جامعه‌شناختی و جامعه‌شناسی اقتصادی و حذف رهیافت‌های محض اقتصاد پوزیتویستی- تعداد ۳۰مقالهٔ هسته و مرتبط استخراج و تحلیل شد. در فاز دوم (مطالعات بین‌المللی)، دامنهٔ وسیعی شامل بیش از ۱۲۰مقالهٔ علمی و اسناد توسعه‌ای مورد ارزیابی اولیه قرار گرفت که درنهایت براساس شاخص‌های اصالت، ارجاع‌دهی بالا و هم‌پوشانی نظری با تحولات نوین سرمایه‌داری، ۵۰مقالهٔ کلیدی خارجی به‌عنوان ماتریس تحلیل نهایی برگزیده شدند. داده‌های مستخرج از این ۸۰سند بومی و بین‌المللی، مبنای سازگاری درونی و انتزاع مفاهیم گونه‌شناسی هفت‌گانهٔ بازار را فراهم آورده‌اند.[۳۵]

در این پژوهش، به‌منظور فرآوری اسناد و متون نظری گردآوری‌شده و تبدیل آن‌ها به داده‌های ساختاریافته، از تکنیک «تحلیل محتوای کیفی هدایت‌شده»[۳۶] استفاده شده است. بر این‌اساس، ابتدا کدهای اولیه و مقوله‌های تحلیلی استخراج و مبنای تحلیل قرار گرفتند. در گام بعدی، با تکیه‌بر استدلال قیاسی استخراج‌شده از چارچوب نظری تحقیق (به‌ویژه مفاهیم کلیدی کارل پولانی، داگلاس نورث، ویویانا زلیزر و شوشانا زوبوف)، کدهای محوری حول محورهایی چون: «منطق حکمرانی»، «وضعیت عاملیت جامعه»، «تعریف قدرت»، و «ساختار قانون» صورت‌بندی شدند. درنهایت، داده‌های تحلیل‌شده برای ردیابی دقیق سیر تطور نهاد بازار در قالب یک «ماتریس سنخ‌شناسی»[۳۷] یکپارچه‌سازی شدند؛ این ماتریس امکان مقایسهٔ نظام‌مند و ردیابی چرخش‌های پارادایمیک از «حک‌شدگی اجتماعی-سنتی» به‌سمت «حک‌شدگی زیرساختی و الگوریتمی» را در هفت‌گونهٔ متمایز بازار فراهم آورده است.

۵. روند تطور تاریخی بازارها؛ تقاطع تکنولوژی و پارادایم‌های سرمایه

تحول بازارها در این پژوهش، تابعی از جهش‌های زیرساختی و تغییر در ماهیت و بستر حک‌شدگی سرمایه است. این سیر تکاملی را می‌توان در چهار فاز کلان بازخوانی کرد.

- فاز اول: از زیست‌جهان محلی تا کالایی‌شدن صنعتی (پیش از تاریخ تا قرن ۱۹)

• **سرآغاز سنتی (۳۵۰۰ پ.م.):** با اختراع چرخ، مبادلات از حصار محدوده‌های کوچک خارج شد. در این دوران، بازار مبتنی‌بر سرمایهٔ فیزیکی اولیه و کاملاً حک‌شده در پیوندهای اجتماعی، خویشاوندی و نظامات اخلاقی-مذهبی جامعه (منطق پولانی) بود و اعتماد ازطریق شناخت رو در رو تولید می‌شد.

• **انقلاب صنعتی اول (۱۷۶۰-۱۸۴۰م.):** ظهور ماشین‌آلات بخار و تولید انبوه، آغازگر سرمایه‌داری صنعتی بود. در این مقطع، بازار فرآیند «فک‌شدگی» از روابط سنتی را آغاز کرد و نیروی کار و طبیعت به مثابه کالاهایی در میدان‌های ملی بازتعریف شدند.

- فاز دوم: انتزاعی‌شدن و جهانی‌سازی سرمایه (اواسط قرن ۱۹ تا اواخر قرن ۲۰م.)

• **تولد بازارهای مالی (۱۸۵۰-۱۹۲۰م.):** با گسترش راه‌آهن و تلگراف، زیرساختِ جابه‌جایی سریع اطلاعات فراهم شد و با نهادینه‌شدن بورس، بازار از شکل فیزیکی فاصله گرفت و انتزاعی شد. در این فاز، حتی پول و قراردادها باری از معانی اجتماعی و حقوقی نوین یافتند.

• **هژمونی نئولیبرال (۱۹۴۵-۲۰۰۰م.):** حمل‌ونقل هوایی و مخابرات، بازارها را از مرزهای دولت-ملت فراتر برد. سرمایهٔ فراملی حاکم شد و «حک‌شدگی مادی» در طبیعت به‌نفع انباشت جهانی حاشیه‌نشین گشت. مقررات‌زدایی در این عصر، مسیر را برای خصوصی‌سازی زیرساخت‌ها هموار کرد.

- فاز سوم: چرخش دیجیتال و پلتفرمی شدن (۱۹۹۰-۲۰۱۶م.)

• **عصر اینترنت اولیه (۱۹۹۰-۲۰۱۰م.):** با ورود وب، زیرساخت بازار دیجیتالی شد و سرمایهٔ اطلاعاتی شکل‌گرفت. دسترسی به جریان اطلاعات به متغیر اصلی قدرت تبدیل شد و لایه‌های اولیهٔ «حکمرانی ازطریق کد» پدیدار گشت.

• **اقتصاد پلتفرمی (۲۰۱۰-۲۰۱۶م.):** تکنولوژی‌های موبایل و اپلیکیشن‌ها، ساختار بازار را به‌سمت «پلتفرمی شدن» بردند. پلتفرم‌ها به‌عنوان واسطه‌های دیجیتال جایگزین بازارهای سنتی شدند و با جابه‌جایی قدرت تنظیم‌گری از دولت به کدهای برنامه‌نویسی، خودِ زیرساخت به مثابه «قانون» عمل کرد.

- فاز چهارم: استخراج رفتاری و هوشمندی شناختی (۲۰۱۶م. تا کنون)

• **کلان‌داده‌ها و اینترنت اشیاء (۲۰۱۶-۲۰۲۵):** با افزایش قدرت پردازش، ادغام دنیای فیزیکی و دیجیتال (صنعت ۴.۰ و IoT)[۲۸] رخ‌داد. تجربه‌زیستهٔ انسان به‌عنوان مادهٔ خام برای استخراج «اضافه رفتاری» و پیش‌بینی رفتار (سرمایه‌داری نظارتی زوبوف) به‌کار گرفته شد و بازار در تمام اشیاء و فضاهای بیولوژیک تعبیه گشت.

• **عصر هوش مصنوعی و بازارهای نوآورانه (دوران کنونی):** هوش مصنوعی مولد و یادگیری ماشین، بازار را وارد فاز «پیش‌بینی‌گری دائم» کرده‌اند. در این لایهٔ نهایی، سرمایه با اشغال «پهنای باند ذهنی» انسان و ادغام در ساختارهای بیولوژیک، به یک محیط‌زیستی فراگیر تبدیل شده که ارادهٔ آزاد و عاملیت انسانی را تحت کنترل الگوریتم‌های پیش‌بین مستحیل می‌کند.

۶. ماتریس تحلیل نهادی و واکاوی گونه‌شناختی بازارها

ضرورت تدوین یک گونه‌شناسی جامع از بازارها از آنجا ناشی می‌شود که بازار نَه یک ظرف تهی، بلکه محصول مستقیمِ زیرساخت‌های تکنولوژیک و پارادایم‌های حاکم‌بر سرمایه است. براساس سیر تحول نُه‌گانه‌ای که ترسیم شد، می‌توان هفت‌گونهٔ اصلی بازار را شناسایی کرد که در برخی از آن‌ها، چندین نوع سرمایه در یک پارادایم واحد با هم تلفیق شده‌اند. ماتریس پیشِ‌رو، هفت‌گونهٔ اصلی بازار را در تقاطع با متغیرهای کلیدیِ استخراج‌شده از رویکردهای نظری (نورث، پولانی، زلیزر و زوبوف) عملیاتی کرده است (جدول ۱).

جدول ۱: ماتریس تحلیلی انواع بازار با متغیرهای تبیین‌کننده (نگارنده، ۱۴۰۴)

Tab. 1: Institutional Typology and Evolutionary Matrix of Markets Across Capitalist Paradigms (Authors, 2025).

ویژگی‌ها / انواع	۱. بازار سنتی	۲. بازار مدرن	۳. بازار نئولیبرال	۴. بازار اطلاعاتی	۵. بازار پلتفرمی	۶. بازار نظارتی	۷. بازار نوآورانه
نوع سرمایه‌داری	تجاری / بدوی	صنعتی (تولید انبوه)	مالی / جهانی‌شده	داده‌محور (فراگیر)	پلتفرمی (واسطه‌ای)	نظارتی (استخراجی)	هوشمند (AI)
تکنولوژی پیشران	چرخ و ابزارهای مادی	ماشین بخار و چاپ	مخابرات و الکترونیک	اینترنت و وب	اپلیکیشن و موبایل	IoT و صنعت ۴.۰	هوش مصنوعی و کوانتوم
منطق حکشدگی	پیوندهای اجتماعی	قانون و بوروکراسی	قیمت و بازار آزاد	جریان‌های داده	کدهای برنامه‌نویسی	سنسورها و اشیاء	ذهن و علوم شناختی
نقش دولت	پادشاهی / فئودالی	دولت-ملت تنظیم‌گر	دولت مقررات‌زدا	دولت الکترونیک	حکمرانی الگوریتمیک	دولت مراقبتی	حکمرانی پیش‌بینانه
وضعیت جامعه	قبایل و اصناف	تشکل‌های مدنی	فردگرایی / انمیزه	جامعهٔ شبکه‌ای	کاربران پراکنده	سوژه‌های شفاف	جامعه کرخت / منزوی
ارزش‌های مستقر	اخلاق و سنت	پیشرفت و تخصص	سود و رقابت	شفافیت و دسترسی	سرعت و رتبه‌بندی	پیش‌بینی‌پذیری	بهینه‌گی / نوآوری
تعریف قدرت	مالکیت زمین	قدرت بوروکراتیک	قدرت مالی (پول)	مالکیت اطلاعات	انحصار زیرساختی	کنترل رفتار	مهندسی ذهن (AI)
چالش‌ها و مخاطرات کلیدی	**انسداد نهادی؛** قبیله‌گرایی (Particularism)؛ فقدان قواعد عام‌شمول؛ محدودیت مقیاس جغرافیایی.	**تعمیم‌زدایی اجتماعی؛** استثمار فیزیکی و بیگانگی؛ تصلب بوروکراتیک؛ تخریب زیست‌محیطی.	**کالایی‌سازی فراگیر؛** شکنندگی سیستماتیک؛ بحران‌های ادواری مالی؛ فرسایش خدمات عمومی.	**انومی دیجیتال؛** نقض حاکمیت داده‌ها؛ شکاف طبقاتی در دانش؛ تهدید مالکیت فکری.	**انحصار زیرساختی؛** استیلای کد به مثابه قانون؛ بی‌ثباتی معیشتی؛ تقلیل اعتماد به رتبه عددی.	**استخراج اضافه رفتاری؛** کودتای رفتاری؛ سلب حق بر آینده؛ شفافیت اجباری و انقیاد.	**اشغال بهنای باند ذهنی؛** حذف عاملیت و اراده آزاد؛ کرختی شناختی؛ تجاری‌سازی حیات بیولوژیک.

واکاوی ماتریس فوق نشان می‌دهد که تطور بازارها از منطق تکاملیِ خطی تبعیت نمی‌کند، بلکه بازنمایی یک جابه‌جایی پارادایمیک در ساختار قدرت و مناسبات اجتماعی است:

• **استحالهٔ منطق حک‌شدگی (چرخش نئوپولانی):** یافته‌ها فاش می‌سازد که ما با یک کوچ ساختاری از حک‌شدگی در «روابط اجتماعی و قوانین بوروکراتیک» به‌سمت حک‌شدگی در «کدها، سنسورها و الگوریتم‌ها» مواجهیم. در این دگرگونی، گزارهٔ کلاسیک پولانی و گرانووتر مبنی‌بر حک بودن اقتصاد در لایه‌های جامعهٔ معکوس شده است؛ اکنون این پلتفرم‌های انحصاری و زیرساخت‌های هوشمند هستند که جامعه و زیست‌جهان را در منطق خود حک و مستحیل می‌کنند.

• **تغییر ماهیت قواعد بازی و تنظیم‌گری (چرخش نهادگرایی):** براساس منطق داگلاس نورث، نهادها با تعیین قواعد بازی، شکل‌گیری بازار را ممکن می‌سازند. اما در بازارهای نوین پلتفرمی و نظارتی، قوانین مصوب دولت-ملت‌ها دچار لکنت بنیادی شده و جای خود را به دکترین «کد به مثابه قانون» (کوهن، ۲۰۱۹) داده‌اند. پلتفرم‌های خصوصی با تصاحب فضای ارتباطی، خود به‌عنوان حکمران، مجری و قاضیِ میدان مبادله عمل می‌کنند.

• **رتبه‌بندی عددی به‌جای نظم اخلاقی (چرخش فرهنگی):** برخلاف تحلیل زلیزر که بازارهای اولیه را فضایی برای ارزش‌گذاری فرهنگی و نشانه‌گذاری‌های اخلاقی-انسانی می‌دانست، بازارهای پلتفرمی و نظارتی با کالایی‌سازی عمیق روابط، «اعتماد» را به سیستم‌های رتبه‌بندی عددی و راندمان ماشینی تقلیل داده‌اند.

• **جابه‌جایی قدرت و مخاطرهٔ سلب عاملیت:** تحلیل تطبیقی تأیید می‌کند که تعریف قدرت در بازار از «مالکیت مادی و ابزار تولید صنعتی» به‌سمت «توان پیش‌بینی و مهندسی رفتار در زمان واقعی» جابه‌جا شده است. مخاطرهٔ اصلی در بازارهای هوشمند کنونی، نَه صرفاً استثمار فیزیکی فوردستی، بلکه اشغال پهنای باند ذهنی (مولنشتاین و شفیر، ۲۰۱۳)، سلب حق بر آینده و ایجاد کرختی‌شناختی در جامعهٔ منزوی است.

۷. واکاوی فرآیندی متغیرهای ماتریس تحلیل نهادی

به‌منظور تبیین دقیق یافته‌های مندرج در جدول بالا و پرهیز از تکرار موازی گونه‌ها، این بخش به واکاوی دانه‌به‌دانهٔ متغیرها (سطرهای جدول) پرداخته و نحوهٔ چرخش پارادایمیک لایه‌های بازار را در تقاطع با هر شاخص تبیین می‌کند. قبل از هرچیز نیاز به توضیح است که ظهور بازارهای هوشمند به‌معنای حذف بازارهای سنتی نیست. در نهاد بازار می‌توان همواره گونه‌های مختلفی از بازار را مشاهده کرد.

۷-۱. تطور نوع سرمایه‌داری و فناوری‌های پیشران

بستر مادی بازارها در یک فرآیند تاریخی همواره تابع جهش‌های تکنولوژیک و تغییر ماهیت انباشت سرمایه بوده است.

• **بازارهای سنتی و مدرن:** سرآغاز بازار با سرمایه‌داری تجاری بدوی و فناوری مادی اولیه (چرخ) رقم‌خورد که صرفاً دامنهٔ مبادلات فیزیکی محلی را گسترش می‌داد. با وقوع انقلاب صنعتی و ظهور فناوری‌های مکانیکی (ماشین بخار و چاپ)، این بستر به سرمایه‌داری صنعتی معطوف به تولید انبوه و ماشینیسم تبدیل شد.

• **بازارهای انتزاعی و اطلاعاتی:** در فاز بازارهای نئولیبرال، فناوری‌های مخابراتی و الکترونیک اولیه، غلبهٔ سرمایه‌داری مالی و اعتباری فراملی بر تولید مادی را ممکن ساختند. متعاقباً، با ظهور اینترنت و وب، داده‌ها به‌عنوان کالای اصلی، سرمایه‌داری اطلاعاتی و دانش‌محور فراگیر را پایه‌گذاری کردند.

• **بازارهای پلتفرمی، نظارتی و هوشمند:** از سال ۲۰۱۰ م. به بعد، اینترنت موبایل و اپلیکیشن‌ها منجر به شکل‌گیری سرمایه‌داری پلتفرمی واسطه‌محور شدند. با بسط صنعت ۴.۰ و اینترنت اشیاء (IoT)، این روند به سرمایه‌داری نظارتیِ استخراج‌محور ارتقا یافت و درنهایت در عصر کنونی، با پیشرانی هوش مصنوعی و محاسبات کوانتومی، به‌شکل پیشرفتهٔ سرمایه‌داری هوشمند و نوآورانه بدل گشته است.

۷-۲. جابه‌جایی بستر و منطق حک‌شدگی

شکل مستقر تعبیه‌شدگی بازار در ساختارهای پیرامونی، اصلی‌ترین متغیر برای فهم هویت بازار است.

- **حک‌شدگی در روابط انسانی:** در بازار سنتی، اقتصاد کاملاً در لایه‌های جامعه، پیوندهای خویشاوندی، اصناف و ارزش‌های اخلاقی-مذهبی زیست‌جهان محلی حک شده بود.
- **حک‌شدگی در نظامات حقوقی:** در بازار مدرن، بازار از سنت فک شد، اما در قوانین صلب، بوروکراسی دولتی و مرزهای ملی-حقوقی استقرار یافت. در بازار نئولیبرال این فک‌شدگی به اوج رسید و بازار در منطق انتزاعیِ قیمت آزاد جهانی حک گشت. با ورود به بازار اطلاعاتی، جریان‌های دادهٔ شبکه‌ای بستر حک‌شدگی را تشکیل دادند.
- **حک‌شدگی در کدهای دیجیتال و شناخت:** در بازارهای پلتفرمی، سرمایه در لایهٔ کدهای برنامه‌نویسی و الگوریتم‌های واسطهٔ حک می‌شود. در بازار نظارتی، با خروج از زیرساخت‌های صرفاً نرم‌افزاری، بازار در خودِ اشیاء محیطی، سنسورها و اینترنت اشیاء حک می‌گردد. درنهایت در بازار هوشمند، حک‌شدگی به درونی‌ترین لایه، یعنی ساختارهای شناختی، ذهن انسان و علوم بیولوژیک منتقل می‌شود.

۷-۳. بازتعریف نقش دولت و ساختار قانون

تنظیم‌گری و رگولاتوری بازارها از نظارت‌های بیرونی به حکمرانیِ درونیِ پنهان میل کرده است.

- **تنظیم‌گری حاکمیتی صلب:** در بازارهای سنتی، حکمرانی در قالب نظامات پادشاهی، فئودالی، قوانین عرفی و شفاهی اعمال می‌شد. بازار مدرن شاهد ظهور دولت-ملت بوروکراتیک و تنظیم‌گر بود که با قوانین حقوقی و مدنیِ متمرکز، بازار را مدیریت می‌کرد. در بازار نئولیبرال، نقش دولت به مقررات‌زدایی و خصوصی‌سازیِ تسهیل‌کننده تغییر یافت. در بازار اطلاعاتی نیز، دولت در قالب دولت الکترونیک سعی‌در کنترل جریان داده ازطریق قوانین مالکیت فکری داشت.
- **حکمرانی الگوریتمیک و کد به مثابه قانون:** در بازارهای پلتفرمی، رگولاتوری دچار لکنت شده و حکمرانی الگوریتمیک پدیدار می‌شود که در آن پلتفرم‌های خصوصی با «شرایط خدمات» (ToS) خود به‌عنوان شبه‌قانون عمل می‌کنند. در بازار نظارتی، دولت به یک دولت مراقبتی هم‌پوشان با منافع شرکت‌ها بدل می‌شود و درنهایت در بازار هوشمند، حکمرانیِ پیش‌بینانه متکی‌بر معماری خودکار کد[۳۹] جایگزین دادگاه‌ها و متون قانونی می‌گردد.

۷-۴. تغییر وضعیت جامعه و ارزش‌های مستقر

هویت جامعه و ارزش‌های مسلط بر کنشگران در طول تحول بازارها دچار تغییرات عمیقی شده است.

- **جامعهٔ همبسته و ارزش‌های اخلاقی:** جامعه در بازارهای سنتی متشکل از قبایل و اصناف همبسته با ارزش‌های اخلاقی، سنت و عدالت در قیمت بود. در بازار مدرن، تشکل‌های مدنی و کارگری پدید آمدند و ارزش‌ها برپایهٔ پیشرفت، تخصص و عقلانیت ابزاری بازتعریف شد.
- **جامعهٔ شبکه‌ای و اتمیزه‌شدن:** در بازار نئولیبرال، فردگرایی افراطی و اتمیزه‌شدن مصرف‌کننده با ارزش‌های سود و رقابت محض حاکم گشت. در بازار اطلاعاتی، جامعهٔ شبکه‌ای و کاربران به‌دنبال ارزش‌های شفافیت و دسترسی آزاد به دانش بودند.
- **جامعهٔ کرخت و ارزش‌های ماشینی:** در بازار پلتفرمی، جامعه به کاربران پراکنده تقلیل یافت و ارزش‌های سرعت و رتبه‌بندی عددی جایگزین اعتماد شد. در بازار نظارتی، کاربران به سوژه‌های شفاف تحت رصد بدل شده و ارزشِ پیش‌بینی‌پذیری حاکم شد. درنهایت در بازارهای هوشمند، جامعه به وضعیتی کاملاً منزوی و دچار کرختی شناختی سقوط کرده که ارزش مستقر در آن بهینه‌گی مطلق ماشینی و نوآوری دائمِ منقادکننده است.

۷-۵. بازتعریف ساختار قدرت در بازار

منشأ قدرت و هژمونی در بازارها گام‌به‌گام از لایه‌های فیزیکی تفکیک و به لایه‌های شناختی رسوخ کرده است.

• **قدرت مادی و ساختاری:** در بازارهای سنتی، قدرت در تملک زمین و هژمونی نمادین محلی معنا داشت. در بازار مدرن، به قدرت بوروکراتیک و تملک ابزار تولید مادی صنعتی تبدیل شد. در بازار نئولیبرال، قدرت مالی و انباشت اعتبار و پول مبنای هژمونی قرار گرفت.

• **قدرت زیرساختی و مهندسی رفتار:** در بازار اطلاعاتی، قدرت به مالکیت و مدیریت اطلاعات و سرورها منتقل شد. در بازار پلتفرمی، قدرت در شکل انحصار زیرساختی بر رابط کاربری پدیدار گشت. با گذشتن از این فاز و در بازار نظارتی، تعریف قدرت به توانایی کنترل و اصلاح رفتار در زمان واقعی دگرگون شد و درنهایت در بازارهای هوشمند مبتنی‌بر هوش مصنوعی، قدرت به لایهٔ مهندسی ذهن و خلق رفتار پیش از وقوع آن کوچ کرده است.

۷-۶. فرآیندشناسی مخاطرات کلیدی بازارها

مخاطرات بازارها از محدودیت‌های مادی و ساختاری اولیه به‌سمت خطرات عمیقِ وجودی و سلب ارادهٔ آزاد حرکت کرده‌اند.

• **مخاطرات بازارهای اولیه:** بازارهای سنتی با انسداد نهادی، قبیله‌گرایی و محدودیت‌های جغرافیایی مواجه بودند. بازار مدرن مخاطرات استثمار فیزیکی نیروی کار، بیگانگی و تخریب گسترده زیست‌محیطی را تحمیل کرد. بازار نئولیبرال با کالایی‌سازی فراگیر، بحران‌های ادواری مالی و شکنندگی سیستماتیک اقتصاد جهانی را به‌همراه آورد.

• **مخاطرات بازارهای نوین داده‌محور:** بازار اطلاعاتی انومی دیجیتال و تهدید مالکیت فکری را ایجاد کرد. بازارهای پلتفرمی با انحصار زیرساختی، استیلای کد و بی‌ثباتی معیشتی شدید کارگران کارمزدی (اوبری‌سازی کار) همراه شدند.

• **مخاطرات بازارهای هوشمند:** در بازارهای نظارتی، خطر اصلی به استخراج اضافه رفتاری، سلب حق بر آینده و شفافیت اجباری منقادکننده تبدیل شد. در لایهٔ نهایی، یعنی بازار هوشمند و نوآورانه، مخاطرهٔ بنیادین به اشغال پهنای باند ذهنی، حذف کامل عاملیت انسانی، ارادهٔ آزاد و تجاری‌سازی حیات بیولوژیک کنشگران میل کرده است.

۸. واکاوی تطور بازار در اقتصاد ایران

تحلیل روند تطور بازارها نشان می‌دهد که اقتصاد ایران نَه به‌عنوان یک پدیدهٔ انتزاعی یا گسسته از پارادایم‌های جهانی، بلکه در قالب یک صیرورت تاریخی و ساختاری عمیق، چرخش پارادایمیک در مفهوم «حک‌شدگی» را تجربه کرده است. در فاز بازارهای سنتی ایران (همچون: تجربهٔ تاریخی بازار یزد یا راستهٔ فرش‌فروشان تبریز)، بازار موجودیتی فراتر از یک سازوکار مادی برای عرضه و تقاضا بود؛ بلکه به‌عنوان یک «واقعیت اجتماعی» در لایه‌های هنجاری، پیوندهای خویشاوندی، نظامات اخلاقی-مذهبی زیست‌جهان و مناسبات قومی محلی حک‌شده بود. در این فاز، چنان‌که «کشاورزیان» (۱۳۹۹) تبیین می‌کند، انباشت سرمایه و تنظیم مناسبات بازار نَه بر بستر کدهای فنی، بلکه برپایهٔ «شبکه‌های تعبیه‌شدهٔ اجتماعی»، «سلسله‌مراتب همکارانه» و مکانیزم‌های بومی تولید «اعتماد و همبستگی چهره‌به‌چهره» استوار بود.

با ورود به عصر مدرنیزاسیون و بسط بازارهای مدرن و انتزاعی/نئولیبرال در ایران، این حک‌شدگیِ مبتنی‌بر اعتماد اخلاقی و مذهبی (که «حسینی‌قمی» (۱۳۹۳) افول تدریجی هنجارهای آن‌را ناشی از تغییر بافت نیروی کار ردیابی می‌کند)، جای خود را به قوانین جدی بوروکراسی دولتی و منطق انتزاعی قیمت داد. در این دوران، مداخلات تنظیم‌گرانهٔ دولت ازطریق ابزارهای رسمی (نظیر ساختارهای بانکی و تنظیم‌گری کلاسیک پولی) تلاش‌داشت تا بازار را تحت کنترل درآورد؛ هرچند این مداخلات بوروکراتیک و رسمی‌سازی‌های دستوری، به‌دلیل ضعف در ساختارهای

قانونی و عدم تقارن اطلاعاتی، غالباً با لکنت مواجه شده و به بازتولید بازارهای غیررسمی، موازی و غیرمتشکل پولی انجامید (چنان‌که «رستمی» (۱۴۰۱) شکست‌های حقوقی این رگولاتوری صلب دولتی را به تصویر کشیده است). نباید از نظر دور داشت که در این دوران تعداد بالای بانک‌ها و مؤسسات اقتصادی بخش زیادی از بازار را تحت‌تأثیر قرار داد و در برخی موارد شاهد شکست بازار و یا شکست این مؤسسات مالی در نسبت با یکدیگر بوده‌ایم.

اما چرخش رادیکال در نهاد بازار در ایران، با ظهور «بازارهای پلتفرمی، نظارتی و هوشمند» رقم‌خورده است. پلتفرم‌های واسطه‌ای و بومی (مانند: اسنپ و کلان‌سیستم‌های پرداخت دیجیتال) پدیده‌هایی ایزوله یا صرفاً ابزارهای فناورانه برای تسهیل کسب‌وکار نیستند؛ بلکه بازتاب‌دهندهٔ استیلای پارادایم جهانیِ «حک‌شدگی زیرساختی و مادی کدها» در بستر داخلی محسوب می‌شوند. در این بازارهای نوین ایرانی، منطق کلاسیک پولانی و گرانووتر کاملاً معکوس شده است؛ به این‌معنا که دیگر این اقتصاد نیست که در بطن روابط اجتماعی جامعه حک شده باشد، بلکه این «کدها، سنسورها و الگوریتم‌های انحصاریِ پلتفرم» هستند که جامعه، زیست‌جهان و روابط کار در ایران را در منطق خود تعبیه، منقاد و مستحیل می‌کنند.

در این پارادایم نوین، «ساختار قدرت» میان دولت، سرمایه و جامعه دچار تحولی شگرف گشته است. منشأ قدرت از «تملک مادی کالبد فیزیکیِ بازار یا ابزار تولید صنعتی» به‌سمت «توان پیش‌بینی، استخراج اضافهٔ رفتاری و مهندسی پهنای باند ذهنی کنشگران» نقل مکان کرده است. پلتفرم‌های انحصاری بومی با بهره‌گیری از تکنیک‌های مدیریت الگوریتمی، مدیران انسانی و رگولاتورهای دولتی را حذف کرده و ازطریق سیستم‌های عددی امتیازدهی و رتبه‌بندی دیجیتال، خودمختاریِ اصیل و قدرت چانه‌زنی جامعه و کارگران کارمزدی را به‌صورت یک‌طرفه فرسوده می‌سازند. علاوه‌بر این، لایهٔ پنهان این بازارها نشان می‌دهد که کاربران و کارگران ایرانی ذیل یک «تولید ارزش دوگانه» قرار دارند؛ آن‌ها علاوه‌بر ارائه خدمت فیزیکی روزمره، به‌طور مستمر و رایگان درحال تولید «دارایی‌های داده‌ای» برای پلتفرم هستند. تصاحب این دارایی‌های داده‌ای، منطق اصلی انباشت سرمایهٔ نظارتی بومی را شکل می‌دهد که خارج از کنترل و مالیات‌گیری نهادهای رسمی است.

بزرگ‌ترین مخاطره و لکنتِ نهادی کنونی در ایران آن است که نهادهای حاکمیتی و سیاست‌گذاران همچنان با ابزارهای حقوقی، ضد انحصاری و بوروکراتیک متعلق به دوران «بازار مدرن و فیزیکی» به‌دنبال تنظیم‌گری بازارهای نوین دیجیتال هستند. این درحالی است که وقتی منطق بازار از متون قانونیِ دولت به دکترین «کد به مثابه قانون» و «شرایط خدمات» (ToS) پلتفرم‌های خصوصی منتقل شده است، ابزارهای قدیمی رگولاتوری دچار ناکارآمدی بنیادی می‌شوند؛ از این‌رو، خروجی این پژوهش ثابت می‌کند که برای مواجهه با مخاطرات نوظهور نظیر اوبری‌سازی[۴۰] کار، بی‌ثباتی معیشتی شدید کارگران گیگ، و کرختی‌شناختی جامعه، ابزارهای نظارتی دولت باید از سطح بوروکراسی صلب فیزیکی فراتر رفته و معماری مادی و الگوریتمیک قدرت پلتفرم‌ها را هدف قرار دهند؛ امری که مستلزم بازتعریف «حقوق بنیادین در فضای زیرساختی» و «حفاظت از پهنای باند ذهنی و حریم شناختی کنشگران ایرانی» است.

۹. نتیجه‌گیری

این پژوهش با هدف واکاوی روند تطور تاریخی نهاد بازار و بازخوانی چرخش‌های پارادایمیک آن در تقاطع با تحولات زیرساختی و فناوری سامان یافته است. بازار در این نگاه، موجودیتی پویا و فراتر از یک سازوکار اقتصادی ساده است که همگام با تحولات سرمایه‌داری، ماهیت آن از یک رابطهٔ رودررو به یک زیرساخت پیچیده تغییر یافته است. برای ارائه تصویری واقع‌گرایانه، منسجم و بومی از یافته‌های تحقیق، در این بخش پایانی به پاسخ صریح و ساختاریافته به پرسش‌های اصلی پژوهش پرداخته می‌شود.

۱. گونه‌شناسیِ تطوری بازار (از سنتی تا هوشمند) چگونه می‌تواند سیرِ دگرگونیِ «منطقِ حک‌شدگی» در اقتصاد ایران را توضیح دهد؟

یافته‌های پژوهش فاش می‌سازد که اقتصاد ایران در لایهٔ بازارهای معاصر خود، با یک کوچ ساختاری و

جابه‌جایی پارادایمیک در مفهوم «حک‌شدگی» مواجه است. سیر تکاملی بازارها نشان می‌دهد که در بازارهای سنتی ایران (مانند تجربهٔ بازار یزد یا راستهٔ فرش‌فروشان تبریز)، منطق اقتصادی کاملاً در بطن روابط اجتماعی، پیوندهای خویشاوندی، نظامات اخلاقی-مذهبی زیست‌جهان و مناسبات قومی محلی حک‌شده بود. در بازار مدرن و نئولیبرال، این حک‌شدگی به‌سمت قوانین صلب بوروکراسی دولتی و درنهایت منطق انتزاعی قیمت میل کرد.

اما در بازارهای نوین و پلتفرمی ایران (از پلتفرم‌های گیگ‌اکونومی مانند اسنپ تا نظام‌های پرداخت دیجیتال)، این منطق کلاسیک پولانی و گرانووتر کاملاً معکوس شده است. اکنون این اقتصادِ مبتنی‌بر پلتفرم‌های انحصاری، کدهای برنامه‌نویسی، سنسورها و الگوریتم‌هاست که جامعه و زیست‌جهان ایرانی را در منطق خود تعبیه و مستحیل می‌کند؛ به بیانی دیگر، فناوری از یک «ابزار تسهیل‌گر مبادله» به «منطق مادی و حاکم‌بر بازار» تبدیل شده و حک‌شدگی اجتماعی سنتی جای خود را به یک «حک‌شدگی زیرساختی و مادیِ کدها» داده است.

۲. در گذار از بازارهای سنتی به بازارهای نظارتی و نوآورانه، «ساختار قدرت» میان دولت، جامعه و سرمایه چه تحول پارادایمیکی یافته است؟

تحلیل تطبیقی فرآیندها تأیید می‌کند که تعریف، منشأ و هژمونی قدرت در بازار، گام‌به‌گام از لایه‌های فیزیکی تفکیک‌شده و به لایه‌های شناختی و دیجیتال رسوخ کرده است.

- در بازارهای اولیه: منشأ قدرت در تملک مادی کالبد فیزیکی، زمین، ابزار تولید صنعتی و قدرت بوروکراتیک نهفته بود.
- در بازارهای نظارتی و نوآورانه: با چرخش به‌سمت سرمایه‌داری اطلاعاتی و نظارتی، ساختار قدرت به‌سمت «توان پیش‌بینی، استخراج اضافهٔ رفتاری و مهندسی رفتاری پهنای باند ذهنی انسان در زمان واقعی» نقل مکان کرده است.

در این‌میان، نقش دولت از یک رگولاتور و تنظیم‌گر صلب بوروکراتیک (در دورهٔ مدرن) به یک «دولت مراقبتی» (هم‌پوشان با منافع شرکت‌های بزرگ فناور) و نهایتاً «حکمرانی پیش‌بینانه» تقلیل یافته است. در این وضعیت، پلتفرم‌های خصوصی با انحصار زیرساختی خود، کنترل و نظارت بر کار را پنهان ساخته و همزمان در نقش قانون‌گذار، مجری و قاضیِ میدان مبادله عمل می‌کنند و قدرت چانه‌زنی جامعه و کارگران را به‌صورت یک‌طرفه پایین می‌آورند.

دربارهٔ ایران باید درنظر داشت که حکمرانی اینترنت و فضای مجازی، شراکت دولت و نهادهای امنیتی با پلتفرم‌های بزرگ و... همگی مسیر یا سرعتی را متفاوت از مسیر جهانی رقم‌زده است و یا شاید بهتر بتوان گفت که منطق «خصولتی سازی» همچنان در بازار دیجیتال هم نقش اساسی ایفا می‌کند.

۳. تفاوت‌های بنیادین انواع بازار از منظر «ارزش‌های هنجاری» و «محیط قانون‌گذاری» چیست و هر یک چه مخاطرات ناشناخته‌ای را به همراه دارند؟

ارزش‌های مستقر و محیط قانون‌گذاری در طول تطور بازارها دستخوش استحاله‌ای عمیق گشته و مخاطرات متفاوتی را بازتولید کرده‌اند:

- محیط قانون‌گذاری: از هنجارهای غیررسمی، عرفی و مذهبی (در بازارهای سنتی) به قوانین صلب مدنی و بوروکراسی دولتی (در بازارهای مدرن) و سپس به دکترین «کد به مثابه قانون» در بازارهای نوین میل کرده است که در آن «شرایط خدمات» (ToS) پلتفرم‌های خصوصی جایگزین متون قانونی دولت‌ها می‌شود.
- ارزش‌های هنجاری: بازارهای سنتی فضایی برای ارزش‌گذاری فرهنگی، عدالت در قیمت و نشانه‌گذاری اخلاقی-انسانی بودند؛ اما بازارهای پلتفرمی و نظارتی با کالایی‌سازی عمیق روابط، «اعتماد اصیل» را به سیستم‌های رتبه‌بندی عددی، سرعت و راندمان ماشینی تقلیل داده‌اند.
- مخاطرات ناشناخته و نوظهور: مخاطرهٔ بازارهای معاصر دیگر صرفاً انسداد نهادی سنتی یا استثمار فیزیکی و بی‌ثباتی مالی نئولیبرال نیست؛ بلکه مخاطرات ناشناخته عمیقی چون انحصار زیرساختی، اوبری‌سازی و بی‌ثباتی

معیشتی کارگران گیگ، استخراج اضافهٔ رفتاری، سلب حق بر آینده، اشغال پهنای باند ذهنی و فرسایش و حذف کامل عاملیت و ارادهٔ آزاد انسان در زیرساخت‌های هوشمند را به‌همراه دارد.

۴. چگونه می‌توان یک مدل تحلیلی جامع برای شناسایی و تفکیک بازارهای معاصر براساس متغیرهای اقتصادی و اجتماعی ارائه داد؟

این پژوهش، موفق شده است با تلاقی دادن متغیرهای کلیدیِ استخراج‌شده از رویکردهای نظری ساختاری، نهادی، فرهنگی و شناختی (برآمده از آرائ نورث، پولانی، زلیزر و زوبوف)، یک «ماتریس تحلیل نهادی هفت‌گانه» را به‌عنوان مدل تحلیلی جامع ارائه دهد. این مدل، بازارها را به تفکیک در هفت‌گونهٔ متمایز تبیین می‌کند: ۱. سنتی، ۲. مدرن، ۳. نئولیبرال/فراملی، ۴. اطلاعاتی، ۵. پلتفرمی، ۶. نظارتی، و ۷. نوآورانه/هوشمند.

این تفکیک براساس هشت متغیر فرآیندی شامل: نوع سرمایه‌داری، تکنولوژی پیشران، منطق حک‌شدگی، نقش دولت، وضعیت جامعه، ارزش‌های مستقر، تعریف قدرت و مخاطرات کلیدی صورت‌بندی شده است. این ماتریس اثبات می‌کند که تطور بازارها از یک مسیر خطی ساده تبعیت نمی‌کند، بلکه بازنمایی یک جابه‌جایی پارادایمیک در ساختار قدرت و مناسبات مادی و شناختی است.

سپاسگزاری

در پایان نویسندگان برخود لازم می‌دانند که از داوران ناشناس نشریه با نظرات ارزشمند خود به غنای متن مقاله افزودند، قدردانی نمایند.

تضاد منافع

نویسندگان ضمن رعایت اخلاق نشر در ارجاع‌دهی و دقیق بودن آن در متن و انتهای مقاله، نبود تضاد منافع را اعلام می‌دارند.

پی‌نوشت

1. North
2. Embed

۳. «نورث» میان نهادهای رسمی (قوانین) و غیررسمی (هنجارها) تمایز قائل است؛ درحالی‌که «پولانی» بر غلبهٔ امر اجتماعی بر امر اقتصادی تأکید دارد. این مقاله تلفیقی از این دو نگاه برای درک بازارهای نوین است.

4. Kirby
5. Granovetter
6. embededness

۷. اصطلاح سرمایه‌داری نظارتی که توسط «شوشانا زوبوف» (۲۰۱۹) تبیین شده است، به منطق نوینی از انباشت اشاره دارد که در آن تجربهٔ انسانی به‌عنوان مادهٔ خام رایگان برای ترجمه به داده‌های رفتاری استخراج می‌شود. در این الگو، هدف بازار دیگر صرفاً مبادلهٔ کالا نیست، بلکه پیش‌بینی، اصلاح و مهندسی رفتار کاربران در جهت تأمین سود و ایجاد «اضافهٔ رفتاری» است که منجر به سلب عاملیت انسانی می‌گردد.

8. Zuboff

۹. سرمایه‌داری اطلاعاتی به مرحله‌ای از تکامل سرمایه‌داری اشاره دارد که در آن ثروت و قدرت بیش از آن‌که بر تولید کالاهای مادی استوار باشد، بر تصاحب، پردازش و مبادلهٔ اطلاعات به مثابه دارایی راهبردی متمرکز است. در این پارادایم، دانش و داده به نیروی مولد اصلی تبدیل می‌شوند که به تعبیر مانوئل کاستلز، منطق شبکه‌ای را بر تمامی تعاملات اقتصادی حاکم می‌سازد.

10. Fligstein & Dauter
11. Social Fields
12. Zelizer
13. Kaup
14. Scarcity
15. Mullainathan & Shafir
16. Wood *et al*
17. Zhong *et al*
18. Goyal & Heine
19. Tacit Knowledge
20. Choudhury
21. Törnberg

22. Vallas & Schor
23. Van Doorn & Badger
24. Dual Value Production
25. Veen *et al.*
26. Javaid *et al.*
27. Mental Bandwidth
28. Zhao & Wang
29. Burr *et al.*
30. Nudging
31. Deception
32. Ajunwa
33. Buijsman *et al.*
34. Van Doorn

۳۵. جهت ارتقائ شفافیت متدولوژیک و رعایت کدهای اخلاقی تسریع و تدقیق پژوهش (AI Research Ethics)، فرآیند جست‌وجو، ردیابی خطوط ارجاعی و غربالگری اولیهٔ پایگاه‌های داده بین‌المللی (نظیر Scopus و Web of Science) با همیاری موتورهای کاوش پیشرفتهٔ مبتنی‌بر هوش مصنوعیِ متصل به دیتابیس‌های علمی، مشخصاً پلتفرم کانسنسوس (Consensus AI Search Engine) صورت گرفته است. استفاده از این فناوری صرفاً به‌عنوان یک ابزار کمکی برای یافتن مقالات (خصوصاً مقالات با دسترسی آزاد)، خوشه‌بندی مفهومی کلمات کلیدی، و بهینه‌سازی استخراج ادبیات خاکستری بوده و فرآیند نهایی کدگذاری، دسته‌بندی پنج‌گانهٔ رویکردها، فراتحلیل کیفی و صورت‌بندی ماتریس تحلیل نهادی بازارها، تماماً بر اساس عاملیت تحلیلی و تفسیری نویسنده انجام شده است؛ رویکردی که منطبق‌بر آخرین پروتکل‌های جهانی تنظیم‌گری ابزارهای هوشمند در پژوهش‌های کیفی است.

36. Directed Qualitative Content Analysis
37. Typology Matrix

۳۸. اینترنت اشیاء (Internet of Things) به مجموعه‌ای از ارتباطات و تعاملات رایانه‌ای و فناوری بنیاد مانند: حسگر، واحدهای پردازش، نرم‌افزار و سخت‌افزار با دیگر دستگاه‌ها و سامانه‌ها (در اصطلاح فنی «اشیاء» یا «وسایل» نامیده می‌شوند) که ازطریق اینترنت یا دیگر شبکه‌های ارتباطی است.

39. Code is Law
40. Uberization

کتابنامه

- اشرف، ا.، (۱۳۵۹). موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران: دوره قاجاریه. تهران: انتشارات زمینه.
- اکبری، سارا، (۱۳۹۳). «بررسی تأثیر پیوند بازار با ساخت قدرت بر تحول جایگاه سیاسی و اجتماعی بازار در دوره جمهوری اسلامی ایران (۱۳۵۷-۱۳۸۴)». پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، (منتشر نشده).
- امیرپناهی، محمد؛ طالب، مهدی؛ و میرزایی، حسین، (۱۳۹۴). بازار مرزی و مناطق روستایی: بررسی نقش و جایگاه روستاییان در بازار مرزی شهرستان بانه. پژوهش های روستائی، ۶(۳): ۵۱۵-۵۴۴.
- امیرپناهی، محمد، (۱۳۹۷). ساخت اجتماعی بازار: تحلیل جامعه‌شناختی پیدایش بازار با تأکید بر بازار بانه در استان کردستان. مطالعات جامعه‌شناختی، ۲۵(۱): ۸۷-۱۱۵.
- اسمعیلی‌سنگری، ح؛ و عمرانی، ب، (۱۳۸۷). سیر تحول کالبدی اصناف و راستهٔ فرش‌فروشان بازار تبریز. اثر، ۲۹(۴۴): ۸۵-۱۰۲.
- اسلیتر، د.، و تونکیس، ف.، (۱۳۸۶). جامعه بازار: بازار و نظریه اجتماعی مدرن (ح. قاضیان، مترجم). تهران: نشر نی.
- بهار، م.، (۱۳۸۰). تغییر فرهنگی - اجتماعی و توسعه نهادی در ایران: مورد تجربی بازار مقاله. پژوهش نامه علوم انسانی و اجتماعی، ۳: ۷۷ - ۱۰۲.
- بوردیو، پی.، (۱۳۹۵). ساختارهای اجتماعی اقتصاد (ح. چاوشیان، مترجم). تهران: انتشارات مؤسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی.
- پولانی، ک.، (۱۳۹۱). دگرگونی بزرگ: خاستگاه‌های سیاسی و اقتصادی روزگار ما (م. مالجو، مترجم). تهران: انتشارات شیرازه.
- پرچمی، داوود؛ و محمدی، عاطفه، (۱۳۹۳). تغییرات ساختار اقتصادی بازار و عوامل اجتماعی مؤثر بر آن (بررسی موردی بازار تبریز). فصلنامهٔ علوم اجتماعی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شوشتر، ۸ (۴): ۱۲۱-۱۶۴.

- تامپسون، سی تام، (۱۳۸۶). تجار کوچک در ایران. بررسی های نوین تاریخی، شماره ۳، ۱۰۶-۱۲۲.
- ترابی‌فارسانی، سهیلا، (۱۳۸۳). رویکرد تجار به مسائل سال های جنگ جهانی اول. گنجینهٔ اسناد، ۲: ۲۴-۳۸.
- ترابی‌فارسانی، سهیلا، (۱۳۸۴). ریخت شناسی طبقهٔ تجار مقارن جنبش مشروطیت. مجلهٔ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، ۲ (۴۰): ۶۳-۸۸.
- توحیدلو، سمیه، (۱۳۹۴). حیات اقتصادی ایرانیان در دوره مشروطه. تهران: نشر هرمس.
- جمشیدیها، غلامرضا؛ کلانتری، عبدالحسین؛ و نصرتی، روح الله، (۱۳۹۴). بازار به مثابه میدان: تحلیل بوردیویی بازار با تأکید بر بازار سنتی تهران. مطالعات جامعه‌شناختی (نامهٔ علوم اجتماعی سابق)، ۲۲(۱): ۹-۳۴. https://doi.org/10.22059/jsr.2015.56312
- حسینی‌قمی، مژگان، (۱۳۹۳الف). تغییرات ساخت اجتماعی بازار تهران. پژوهش‌های جامعه‌شناسی معاصر، ۴: ۱۵۳-۱۷۰.
- حسین‌زاده‌فرمی، مهدی؛ و معتمدی، ضحی، (۱۳۹۰). تاملی در بازار: مطالعهٔ تحولات بازار در دههٔ اول پس از انقلاب اسلامی. مطالعات انقلاب اسلامی، ۲۶: ۱۶۹-۱۹۸.
- خاتم، اعظم، (۱۳۸۱). بازار و مرکزیت شهر. گفت وگو، ۴۱: ۱۲۷-۱۴۱.
- رجبی، آزیتا، (۱۳۸۶). ریخت شناسی بازار. تهران: انتشارات آگه.
- ناصری مجرد، اسماعیل؛ و رستمی، ولی، (۱۴۰۱). چالش‌های حقوقی نظارت دولت بر بازار غیرمتشکل پولی در ایران. ماهنامه جامعه‌شناسی سیاسی ایران، ۵(۸): ۲۳۴-۲۵۰. https://doi.org/10.30510/psi.2022.285826.1712
- زوبوف، شوشانا، (۱۴۰۳). عصر سرمایه‌داری نظارتی: مبارزه برای آینده‌ای انسانی در جبهه جدید قدرت (ا. شاه‌قاسمی، مترجم). تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- سرایی، محمدحسین، (۱۳۸۹). تحولات بازارهای ایرانی (مطالعهٔ موردی: بازار یزد. مطالعات شهر ایرانی اسلامی، ۲: ۲۵-۳۷.
- سرنیچک، ن.، (۱۳۹۹). سرمایه‌داری پلتفرمی (م. سلیمانی ساسانی، مترجم). تهران: انتشارات امیرکبیر.
- سعیدی، علی‌اصغر؛ اسماعیل‌زاده، خالد؛ و عبدالله‌پور، جمال، (۱۴۰۰). بررسی جامعه‌شناختی اقتصادی بازارچه‌های مشترک مرزی (مطالعه موردی: بازارچه‌های مرزی سردشت و پیرانشهر). علوم اجتماعی، ۴۵: ۹۳-۱۳۳
- کشاورزیان، آرنگ، (۱۳۹۹). بازار و دولت در ایران (سیاست مکان بازار تهران). مترجم: ابراهیم اسکافی، نشر شیرازه.
- نادعلی، محمد؛ رسولی، معصومه؛ سلطان‌العلمایی، سیدمحمدهادی؛ حاجی دولابی، هدی؛ و نصیری، سمیرا، (۱۳۹۶). تعامل بازار پول و سرمایه در اقتصاد ایران. روند، ۷۷: ۶۵-۱۱۴.
- وادادهیر، ابوعلی، (۱۳۸۲). بازار به مثابه یک واقعیت اجتماعی (درآمدی نظری بر جامعه شناسی بازار). جغرافیا و برنامه‌ریزی، ۱۴: ۱۶۱-۱۸۴
- ورشوی، سمیه؛ یوسفی، علی؛ اکبری، حسین؛ و اصغرپورماسوله، احمدرضا، (۱۳۹۷). مروری انتقادی بر تحقیقات جامعه‌شناسی بازار در ایران: در جست‌وجوی حک‌شدگی. مطالعات و تحقیقات اجتماعی در ایران، ۷(۱): ۵۳-۸۲. https://doi.org/10.22059/jisr.2018.235367.541
- همتی‌فراهانی، مهرنوش؛ آزاد، ناصر؛ اقاموسی، رضا؛ و سید علی‌اکبر، سید محسن، (۱۴۰۰). طراحی مدل ساختاری تفسیری استراتژی‌های ورود به بازار اینترنت اشیا (با رویکرد مدل بوم کسب و کار). بررسی‌های بازرگانی، ۱۹(۱۱۱): ۱۲۱-۱۴۶. https://doi.org/10.22034/bs.2022.247054

References

- Ashraf, A., (1359 [1980]). *Historical obstacles to the growth of capitalism in Iran: Qajar period*. Tehran: Zamineh Publications. (in Persian)

- Akbari, S., (1393 [2014]). "Investigating the impact of the market's alliance with the power structure on the transformation of the political and social status of the market in the Islamic Republic of Iran (1357-1384)". Master's thesis in Political Science, Ferdowsi University of Mashhad. (in Persian)

- Amirpanahi, M., Taleb, M. & Mirzaei, H., (1394 [2015]). Border market and rural areas: Examining the role and status of villagers in the border market of Baneh county. *Rural Research,* 6(3): 515-544. (in Persian)

- Amirpanahi, M., (1397 [2018]). Social structure of the market: Sociological analysis of the emergence of the market with an emphasis on the market of Baneh in Kurdistan province. *Sociological Studies,* 25(1): 87-115. (in Persian)

- Esmaeili Sangari, H. & Omrani, B., (1387 [2008]). The evolution of the physical structure of guilds and the carpet-sellers' row of the Tabriz Bazaar. *Asar Quarterly,* 29(44): 85-102. (in Persian)

- Slater, D. & Tonkiss, F., (1386 [2007]). *Market society: Markets and modern social theory* (H. Ghadianian, Trans.). Tehran: Ney Publishing. (in Persian)

- Bahar, M., (1380 [2001]). Gig-social and institutional development in Iran: Empirical case of the market article. *Research Letter of Humanities and Social Sciences,* 3: 77-102. (in Persian)

- Bourdieu, P., (1395 [2016]). *Social structures of the economy* (H. Chavoushian, Trans.). Tehran: Institute for Advanced Research in Social Security Publications. (in Persian)

- Polanyi, K., (1391 [2012]). *The great transformation: The political and economic origins of our time* ([Maljou], Trans.). Tehran: Shirazeh Publishing. (in Persian)

- Parchami, D. & Mohammadi, A., (1393 [2014]). Changes in the economic structure of the market and social factors affecting it (Case study: Tabriz Bazaar). *Quarterly of Social Sciences, Islamic Azad University, Shushtar Branch,* 8 (4): 121-164. (in Persian)

- Thompson, C. T., (1386 [2007]). Small merchants in Iran. *Modern Historical Studies,* 3: 106-122. (in Persian)

- Torabi Farsani, S., (1383 [2004]). Merchants' approach to the issues of the World War I years. *Ganjineh-ye Asnad,* 2: 24-38. (in Persian)

- Torabi Farsani, S., (1384 [2005]). Morphology of the merchant class contemporaneous with the Constitutional Revolution. *Journal of Faculty of Literature and Human Sciences, University of Isfahan*, 2 (40): 63-88. (in Persian)

- Tohidlou, S., (1394 [2015]). *The economic life of Iranians during the Constitutional period.* Tehran: Hermes Publication. (in Persian)

- Jamshidiha, Gh., Kalantari, A. & Nosrati, R., (1394 [2015]). Tehran Bazaar as a field: A Bourdieusian analysis of changes in the traditional market of Tehran. *Sociological Studies,* 1: 9-34. (in Persian)

- Hosseini Qomi, M., (1393 [2014]a). Changes in the social structure of the Tehran Bazaar. *Contemporary Sociological Researches,* 4: 153-170. (in Persian)

- Hossein-zadeh Farmi, M. & Motamedi, Z., (1390 [2011]). A reflection on the market: A study of market developments in the first decade after the Islamic Revolution. *Scientific-Research Quarterly of Islamic Revolution Studies,* 26: 169-198. (in Persian)

- Khatam, A., (1381 [2002]). The market and the centrality of the city. *Goft-o-Gu Magazine,* 41: 127-141. (in Persian)

- Rajabi, A., (1386 [2007]). *Morphology of the market.* Tehran: Agah Publications. (in Persian)

- Rostami, V., (1401 [2022]). Legal challenges of government supervision on the unorganized money market in Iran. *Journal of Political Sociology of Iran,* (24): 234-250. (in Persian)

- Zuboff, Sh., (1403 [2024]). *The age of surveillance capitalism: The fight for a human future at the new frontier of power* (A. Shahghasemi, Trans.). Tehran: Scientific and Cultural Publishing House. (in Persian)

- Saraei, M. H., (1389 [2010]). Developments of Iranian bazaars (Case study: Yazd Bazaar). *Quarterly Journal of Iranian-Islamic City Studies,* 2: 25-37. (in Persian)

- Srnicek, N., (1399 [2020]). *Platform capitalism* (M. Soleimani Sasani, Trans.). Tehran: Amirkabir Publishing. (in Persian)

- Saeidi, A. A., Esmailzadeh, Kh. & Abdollahpour, J., (1400 [2021]). Socio-economic study of joint border markets (Case study: Sardasht and Piranshahr border markets). *Journal of Social Sciences,* 45: 93-133. (in Persian)

- Keshavarzian, A., (1399 [2020]). *Market and state in Iran (The politics of the Tehran bazaar place).* Translator: Ebrahim Eskafi. Shirazeh Publication. (in Persian)

- Nadali, M., Rasouli, M., Soltanol-Olamaei, S. M. H., Haji Dolabi, H. & Nasiri, S., (1396 [2017]). Interaction of money and capital market in the economy of Iran. *Ravesh Quarterly,* 77: 65-114. (in Persian)

- Vodadhir, A., (1382 [2003]). The market as a social reality (A theoretical introduction to the sociology of markets). *Geography and Planning,* 14: 161-184. (in Persian)

- Vorshavi, S., Yousefi, A., Akbari, H. & Asgharpour Masouleh, A. R., (1397 [2018]). A critical review of market sociology research in Iran: In search of embeddedness. *Social Studies and Research in Iran,* 7(1): 53-82. (in Persian)

- Hemmati Farahani, M., Agamousi, R. & Seyed Ali Akbar, S. M., (1400 [2021]). Designing an interpretive structural model of entry strategies into the Internet of Things (IoT) market (With a business model canvas approach). *Business Reviews,* 111: 121-146. (in Persian)

- Ajunwa, I., (2020). The black box at work. *Big Data & Society,* 7(2): 1–6. https://doi.org/10.1177/2053951720938093

- Antunes, R. & Filgueiras, V., (2020). Digital platforms, the Uberization of labor and regulation in contemporary capitalism. *Contracampo,* 39(1): 27-43.

- Bär, B., Cristianini, N. & Ladyman, J., (2018). The sociology of intelligent software agents: Persuasion, deception, and human autonomy. *Science and Engineering Ethics,* 24(5): 1435–1453. https://doi.org/10.1007/s11023-018-9479-0

- Buijsman, S., Carter, S. E. & Bermúdez, J. P., (2025). Autonomy by design: Preserving human autonomy in AI decision-support. *Philosophy & Technology,* 38(97): 1-25. https://doi.org/10.1007/s13347-025-00932-2

- Choudhury, N., (2022). Order in the Bazaar: The Transformation of Non-state Law in Afghanistan's Premier Money Exchange Market. *Law & Social Inquiry,* 47(1): 292–330. https://doi.org/10.1017/lsi.2021.41

- Cohen, J. E., (2019). *Between truth and power: The legal constructions of informational capitalism*. Oxford University Press.

- Fligstein, N. & Dauter, L., (2007). *The sociology of markets.* Department of Sociology, University of California, Berkeley.

- Fligstein, N. & Dauter, L., (2011). The sociology of markets. *Business History Review,* 85(1): 9–37. https://doi.org/10.1146/annurev.soc.33.040406.131736

- Goyal, Y. & Heine, K., (2021). Why do informal markets remain informal: the role of tacit knowledge in an Indian footwear cluster. *Journal of Evolutionary Economics,* 31 (40): 1035–1064. https://doi.org/10.1007/s00191-021-00726-7

- Granovetter, M., (1995). *Getting a job: A study of contacts and careers* (2nd ed.). University of Chicago Press.

- Granovetter, M., (2005). The impact of social structure on economic outcomes. *Journal of Economic Perspectives,* 19(1): 33-50.

- Granovetter, M., (2017). *Society and economy: Framework and principles.* Harvard University Press.

- Hendrickx, K., (2023). *Evidence-based everything? On the material embedding of markets in science.* Sociology of Health & Illness.

- Javaid, M., Haleem, A., Singh, R. P. & Sinha, A. K., (2024). Digital economy to improve the culture of industry 4.0: A study on features, implementation and challenges. *Green Technologies and Sustainability,* 100083. https://doi.org/10.1016/j.grets.2024.100083

- Kaup, B. Z., (2015). Markets, nature, and society: Embedding economic & environmental sociology. *Sociological Theory,* 33(3): 280–296. https://doi.org/10.1177/0735275115599186

- Kirby, P. K., (2021). *Karl Polanyi and the contemporary political economy of transformation*. Palgrave Macmillan.

- Lin, L., Milhaupt, C. J. & Chang, W., (2021). Varieties of state capitalism: Legal regimes and regulatory instruments governing markets. *Journal of Institutional Economics,* 17(4): 533–551.

- Mullainathan, S. & Shafir, E., (2013). *Scarcity: Why having too little means so much.* Times Books.

- North, D. C., (1990). *Institutions, institutional change and economic performance.* Cambridge University Press.

- Shafir, E. (Ed.)., (2017). *The behavioral foundations of public policy.* Princeton University Press.

- Srnicek, N., (2017). *Platform capitalism.* Polity Press.

- Törnberg, P., (2023). How platforms govern: Social regulation in digital capitalism. *Big Data & Society,* 10(1): 205395172311538. https://doi.org/10.1177/20539517231153808

- Vallas, S. & Schor, J. B., (2020). What do platforms do? Understanding the gig economy. *Annual Review of Sociology,* 46: 273-294. https://doi.org/10.1146/annurev-soc-121919-054857

- van Doorn, N. & Badger, A., (2020). Platform capitalism's hidden abode: Producing data assets in the gig economy. *Antipode,* 52(5): 1475-1495. https://doi.org/10.1111/anti.12641

- Veen, A., Barratt, T. & Goods, C., (2019). Platform-capital's 'app-etite' for control: A labour process analysis of food-delivery work in Australia. *Work, Employment and Society,* 34(3): 388-406. https://doi.org/10.1177/0950017019836911

- Wood, A. J., Graham, M., Lehdonvirta, V. & Hjorth, I., (2019). Good gig, bad gig: Autonomy and algorithmic control in the global gig economy. *Work, Employment and Society,* 33 (1): 56-75. https://doi.org/10.1177/0950017018785616

- Zelizer, V. A., (1979). *Morals and markets: The development of life insurance in the United States*. Columbia University Press.

- Zelizer, V. A., (2010). *Economic lives: How culture shapes the economy.* Princeton University Press.

- Zelizer, V. A., (2017). *The social meaning of money: Pin money, paychecks, poor relief, and other currencies.* Princeton University Press.

- Zelizer, V. A., (2021). *The social meaning of money: Pin money, paychecks, poor relief, and other currencies (With a new afterword by the author).* Princeton University Press.

- Zhao, X. & Wang, Y., (2023). Digital sociology: origin, development, and prospects from a global perspective. *Journal of Chinese Sociology,* 1-15. https://doi.org/10.1186/s40711-023-00198-1

- Zhong, S., Crang, M. & Zeng, G., (2020). Constructing freshness: The vitality of wet markets in urban China. *Agriculture and Human Values,* 37 (1): 133–144. https://doi.org/10.1007/s10460-019-09987-2

- Zuboff, S., (2019). *The age of surveillance capitalism: The fight for a human future at the new frontier of power.* PublicAffairs.

Two Quarterly Journal of Contemporary Socio logical Research CSR
ISSN (P.): 2476-55643, (E.): 2476-6305
Vol. 15, No. 28, 2026
Bu-Ali Sin University

Analyzing the Role of Sports Champions as Sports Icons in Promoting Ethics in Society

Masoud Naderian Jahromi[I], **Amir Hossein Labbaf**[II]

https://doi.org/10.22084/csr.2026.30260.2333
Received: 2024/12/13; Revised: 2025/03/02; Accepted: 2025/04/04
Type of Article: **Research**
Pp: 223-242

Abstract

The present study aimed to analyze the role of sports champions as sports icons in promoting ethics within society. The research employed a qualitative method based on content analysis. The statistical population included elite athletes, prominent sports coaches and experts, sports managers, and faculty members in sociology, psychology, and sports management disciplines. Data collection was conducted through interviews, and purposeful sampling continued until theoretical saturation was reached. Validity was ensured through interviews with knowledgeable experts in the field, and the research process was reviewed by two university professors. Reliability was calculated using intra-subject agreement, yielding an acceptable rate of 83%. The findings identified the roles of sports champions as social and ethical responsibility, promoting culture and social identity, fostering a healthy and sustainable lifestyle, and serving as media and educational influencers in guiding behaviors. The role of sports champions as ethical and cultural icons transcends their athletic victories and achievements. By leveraging their societal status, these individuals can strengthen moral and social values and contribute to fostering positive behaviors in society. It is recommended that sports institutions and media collaborate with sports champions to introduce appropriate behavioral models to society through educational and media programs. Additionally, organizing social campaigns and philanthropic projects with the participation of sports champions can significantly enhance social cohesion and ethical behavior.

Keywords: Ethics, Society, Sports Sociology, Sports Champions, Sports Icons.

I. Department of Motor Behavior and Sport Management, Faculty of Sports Sciences, University of Isfahan, Isfahan, Iran.
II. Department of Motor Behavior and Sport Management, Faculty of Sports Sciences, University of Isfahan, Isfahan, Iran (Corresponding Author). ***Email:*** amirhosseinlabbaf@spr.ui.ac.ir

Citations: Naderian Jahromi, M. & Labbaf, A. H., (2026). Analyzing the Role of Sports Champions as Sports Icons in Promoting Ethics in Society. *Two Quarterly Journal of Contemporary Sociological Research,* 15(28), 223–242. https://doi.org/10.22084/csr.2026.30260.2333
Homepage of this Article: https://csr.basu.ac.ir/article_6559.html?lang=en

Publisher & Owner: Bu-Ali Sina University.
Copyright © 2026 The Authors. Published by Bu-Ali Sina University.
This work is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International license (https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/). Non-commercial uses of the work are permitted, provided the original work is properly cited.

1. Introduction

Ethics is a cornerstone of societal development, deeply influencing behaviors, interactions, and cultural norms. Societies prioritizing ethical values excel in fostering human development and enhancing social well-being. Sports, as a popular and widespread phenomenon, uniquely impact individuals, particularly youth, providing opportunities to promote ethical and social values. As Morgan (2024) emphasizes, ethical principles in sports act as powerful tools for societal integration, fostering unity and understanding across diverse communities. Sports champions, as iconic figures and role models, play a transformative role in shaping attitudes and ethical behaviors. Their influence extends beyond their athletic successes to their contributions as ambassadors of morality and humanity.

Globally, many champions, through exemplary conduct and international achievements, inspire respect and admiration. Their societal position enables them to amplify moral and social values, making them effective agents for promoting ethics. For example, Kunkel et al. (2022) discuss how athletes utilize their platforms for strategic philanthropy, which significantly impacts public perception and promotes ethical behaviors. Given the prominent status of ethics in society and the influential power of sports champions as credible role models, the necessity of the present research in examining and analyzing the role of these champions as sports icons in promoting and developing ethics in society becomes evident. Although studies have been conducted in the field of ethics and sports up to now, research specifically addressing the impact of sports champions on ethical development in social dimensions is less observed. The innovation of this research lies in its comprehensive perspective on the ethical, cultural, and social aspects of sports champions' influence, seeking to provide effective strategies for utilizing the ethical and social capacity of these champions. Therefore, the aim of the present research is to investigate and explain the role of sports champions as sports icons in promoting ethical values and attitudes in society. This research seeks to provide fresh insight into how to strengthen ethical and human values through sports and sports champions, thereby playing an effective role in the sustainable development of ethics in society.

2. Materials and Methods

The qualitative research design employed content analysis. Participants included elite athletes, distinguished coaches, sports managers, and faculty members specializing in relevant academic disciplines. The participant selection criteria included having sufficient experience and awareness in the subject area of the research. For this purpose, athletes and sports champions with a history of participation at national or international levels, coaches and managers with at least five years of coaching, managerial, or executive experience in the field of sports, and faculty members related to the disciplines of sociology, psychology, and sports management were selected as scientific experts. This diverse composition was purposefully designed so that different dimensions of the studied phenomenon could be analyzed from various perspectives (sports, managerial, and academic). Data were gathered through interviews, conducted until data saturation was achieved. A total of 17 participants were interviewed, each session lasting approximately 30 minutes. Validity was ensured through expert reviews, while inter-coder reliability (83%) confirmed data consistency. Interviews were transcribed and analyzed using MAXQDA 2020 software.

3. Data

The study included 10 males and 7 female participants. Educational levels varied: 3 held bachelor's degrees, 5 had master's degrees, and 9 had doctorates. Their professional backgrounds encompassed elite athletes, coaches, sports managers, and academic experts in sociology, psychology, and sports management. Thematic analysis revealed four primary roles of sports champions in fostering societal ethics: social and ethical responsibility, promoting cultural and social identity, advancing a healthy and sustainable lifestyle, and serving as media and educational influencers.

In-depth analysis highlighted the champions' contributions to social responsibility through their involvement in philanthropy and community projects. These included disaster relief efforts, supporting underprivileged youth, and advocating for environmental sustainability. Additionally, their emphasis on cultural identity was evident in initiatives promoting national pride and inclusivity, such as campaigns against racial discrimination. Feijoo et al. (2024) note that such visible engagements of influencers strengthen public trust and reinforce ethical practices across demographics.

4. Discussion

Sports champions play a pivotal role in ethical and social development. Their moral integrity and societal contributions extend beyond sports arenas, positioning them as catalysts for positive change. Aligning with previous research, findings underscore their influence on reducing societal issues such as violence and prejudice. By fostering inclusivity and environmental consciousness, champions exemplify the integration of ethical and practical societal improvements. For instance, champions engaging in philanthropic activities enhance public perceptions of moral responsibility (Kunkel et al., 2022). Moreover, their roles in promoting sustainability initiatives resonate with societal demands for environmental stewardship (Gonzalez et al., 2024).

The influence of sports champions is particularly pronounced in youth engagement. By acting as role models, they inspire young individuals to emulate ethical behaviors and adopt healthy lifestyles. This aligns with findings from research on the impact of influencers in shaping public attitudes and behaviors (Feijoo et al., 2024). Such engagements highlight the importance of integrating ethical leadership in sports training programs and institutional policies. Furthermore, their visible stance on global issues, including climate change and social justice, amplifies their credibility as ethical leaders.

In the cultural realm, sports champions serve as ambassadors of unity. They bridge divides by representing shared values, fostering dialogue across different communities, and inspiring collective action. Their active participation in cross-cultural events enhances mutual understanding and respect. Champions' media presence also amplifies their influence, enabling them to reach diverse audiences and address pressing societal issues effectively. Pedersen et al. (2021) stress that strategic communication by sports figures is instrumental in amplifying their impact on public awareness and ethical consciousness.

5. Conclusion

The multifaceted roles of sports champions as ethical icons and cultural leaders highlight their potential to shape societal values. Collaborations between sports institutions, media, and champions can optimize their impact, promoting ethics and fostering a more cohesive society. This research underscores the

necessity for targeted interventions that leverage the influence of sports champions in addressing societal challenges. Future studies should explore longitudinal impacts and develop frameworks for broader implementation. Policies encouraging ethical leadership in sports can enhance their role as agents of societal transformation.

Acknowledgments:
The authors express their deepest gratitude and appreciation to all participants in this study.

Author Contribution

The contribution of all authors to the writing of the article has been equal.

Conflict of Interest

In adherence to ethical publication standards, the authors affirm that there are no conflicts of interest, either personal or financial, that could have influenced the content or conclusions presented in this research.

دوفصلنامهٔ پژوهش‌های جامعه‌شناسی معاصر
شاپای چاپی: ۶۳۰۵-۲۴۷۶؛ شاپای الکترونیکی: ۵۶۴۳-۲۴۷۶
نشانی پایگاه نشریه: https://csr.basu.ac.ir/
سال ۱۵، شمارهٔ ۲۸، ۱۴۰۵

تحلیل نقش قهرمانان ورزشی به‌عنوان نمادهای ورزشی در توسعهٔ اخلاق در جامعه

مسعود نادریان جهرمی[I]، امیرحسین لباف[II]

شناسهٔ دیجیتال (DOI): https://doi.org/10.22084/csr.2026.30260.2333
تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۹/۲۳، تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۱۲/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۱/۱۵
نوع مقاله: پژوهشی
صص: ۲۴۲-۲۲۳

چکیده

هدف از پژوهش حاضر تحلیل نقش قهرمانان ورزشی به‌عنوان نمادهای ورزشی در توسعهٔ اخلاق در جامعه بود. روش پژوهش کیفی و براساس راهبرد تحلیل محتوا می‌باشد. جامعهٔ آماری شامل قهرمانان و ورزشکاران برجسته، مربیان و کارشناسان ورزشی، مدیران ورزشی، و اعضای هیأت علمی در رشته‌های جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، و مدیریت ورزشی بودند. ابزار گردآوری داده‌ها مصاحبه و روش نمونه‌گیری، هدفمند و تا رسیدن به اشباع نظری بود. روایی ازطریق مصاحبه با خبرگان آگاه به حوزهٔ پژوهش حاصل شد که علاوه‌بر آن، فرآیند پژوهش توسط دو نفر از اساتید دانشگاه مطالعه و بازبینی شد. پایایی از روش توافق درون موضوعی محاسبه گردید که ۸۳٪ و مورد تأیید بود. براساس نتایج، مقوله‌های مسئولیت‌پذیری اجتماعی و اخلاقی، ترویج فرهنگ و هویت اجتماعی، توسعهٔ سبک زندگی سالم و پایدار و نقش رسانه‌ای و آموزشی در هدایت رفتارها به‌عنوان نقش قهرمانان ورزشی به‌عنوان نمادهای ورزشی در توسعهٔ اخلاق در جامعه مشخص گردید. نقش قهرمانان ورزشی به‌عنوان نمادهای اخلاقی و فرهنگی جامعه، فراتر از پیروزی‌ها و افتخارات ورزشی آن‌هاست. این افراد با بهره‌گیری از جایگاه خود در جامعه، می‌توانند ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی را تقویت کرده و به توسعهٔ رفتارهای مثبت در جامعه کمک کنند. پیشنهاد می‌شود که نهادهای ورزشی و رسانه‌ها به همکاری با قهرمانان ورزشی بپردازند تا ازطریق برنامه‌های آموزشی و رسانه‌ای، الگوهای رفتاری مناسبی به جامعه معرفی شود. همچنین، برگزاری کمپین‌های اجتماعی و پروژه‌های عام‌المنفعه با حضور قهرمانان می‌تواند تأثیر بسزایی در افزایش حس همبستگی و اخلاق اجتماعی داشته باشد.

کلیدواژگان: اخلاق، جامعه، جامعه‌شناسی ورزشی، قهرمانان ورزشی، نمادهای ورزشی.

I. گروه رفتار حرکتی و مدیریت ورزشی، دانشکدهٔ علوم ورزشی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران.
II. گروه رفتار حرکتی و مدیریت ورزشی، دانشکدهٔ علوم ورزشی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران (نویسندهٔ مسئول).
Email: amirhosseinlabbaf@spr.ui.ac.ir

ارجاع به مقاله: نادریان جهرمی، مسعود؛ و لباف، امیرحسین، (۱۴۰۵). تحلیل نقش قهرمانان ورزشی به‌عنوان نمادهای ورزشی در توسعهٔ اخلاق در جامعه. پژوهش‌های جامعه‌شناسی معاصر، ۱۵(۲۸)، ۲۲۳-۲۴۲. https://doi.org/10.22084/csr.2026.30260.2333
صفحهٔ اصلی مقاله در سامانهٔ نشریه: https://csr.basu.ac.ir/article_6559.html

OPEN ACCESS
حق انتشار این مستند، متعلق به نویسندگان آن است. ۱۴۰۵ ©. ناشر این مقاله، دانشگاه بوعلی‌سینا است.
این مقاله تحت گواهی زیر منتشرشده و هر نوع استفاده غیرتجاری از آن مشروط بر استناد صحیح به مقاله و با رعایت شرایط مندرج در آدرس زیر مجاز است.
Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International license (https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/).

۱. مقدمه

اخلاق، به‌عنوان یکی از ارزش‌های اساسی در جامعه، همواره تأثیری عمیق بر رفتارها، تعاملات و فرهنگ عمومی افراد داشته است. هر جامعه‌ای که اصول اخلاقی را در اولویت قرار دهد، نه‌تنها در مسیر توسعهٔ انسانی گام برمی‌دارد بلکه در افزایش سطح آگاهی و سلامت اجتماعی نیز موفق‌تر عمل می‌کند (کانیگلیا[۱] و همکاران، ۲۰۲۳: ۳). در این‌میان، نهادها و عوامل متعددی در نهادینه‌سازی اخلاق و ایجاد ارزش‌های انسانی نقش دارند که یکی از مهم‌ترین آن‌ها ورزش و فعالیت‌های ورزشی است. ورزش، به‌عنوان یک پدیدهٔ فراگیر و پرطرفدار، قدرت تأثیرگذاری بی‌بدیلی بر افراد به‌ویژه جوانان دارد و فرصت‌های گوناگونی را برای ترویج و آموزش اخلاق اجتماعی و فردی فراهم می‌سازد (مورگان[۲]، ۲۰۲۴: ۲).

قهرمانان ورزشی، به‌عنوان نمادهای برتر ورزشی و الگوهای محبوب در جامعه، می‌توانند تأثیری شگرف بر نگرش‌ها و رفتارهای اخلاقی افراد داشته باشند. در دنیای امروز، بسیاری از قهرمانان ورزشی به‌دلیل عملکرد شایسته و افتخارآفرینی‌های خود در عرصه‌های ملی و بین‌المللی، به الگویی برای رفتارهای شایسته و ارزشمند تبدیل شده‌اند. این الگوهای ورزشی، اغلب فراتر از دستاوردهای ورزشی، به‌عنوان سفیران اخلاق و انسانیت شناخته می‌شوند (شوکراک[۳]، ۲۰۲۳: ۹). محبوبیت و نفوذ اجتماعی این قهرمانان، آن‌ها را به ابزاری مؤثر برای ترویج ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی تبدیل کرده است، به‌گونه‌ای‌که سخنان، رفتارها و تصمیمات آن‌ها می‌تواند تأثیر عمیقی بر مخاطبان به‌ویژه جوانان داشته باشد (نوری و همکاران، ۱۳۹۸: ۲). به‌طور خاص، نقش قهرمانان ورزشی در توسعه و ترویج اخلاق به‌دلیل ویژگی‌های خاص این افراد بسیار برجسته است. آن‌ها نه‌تنها در میادین ورزشی با رفتارهای شرافتمندانه و بازی‌های جوانمردانه، الگوهای مثبتی را به‌نمایش می‌گذارند، بلکه در زندگی اجتماعی نیز با تعهد به مسئولیت‌های اجتماعی و انسان‌دوستی، نمادهایی از اخلاق‌مداری و تعهد به ارزش‌های انسانی هستند (ساور و همکاران، ۱۴۰۲: ۱۰). درواقع، قهرمانان ورزشی به‌دلیل موفقیت‌های برجسته و شهرتی که کسب می‌کنند، بیش از سایرین در مرکز توجه عموم قرار می‌گیرند و همین موضوع، آن‌ها را در مسیری قرار می‌دهد که هرگونه رفتار و عمل آن‌ها به‌صورت مستقیم بر الگوپذیری جامعه، به‌ویژه قشر جوان، اثر می‌گذارد.

در طول تاریخ، جامعه همواره قهرمانان ورزشی را نه‌تنها به‌عنوان افرادی با توانایی‌های فیزیکی برجسته، بلکه به‌عنوان الگوهایی با ویژگی‌های اخلاقی والاتر مورد تجلیل قرار داده است (الیسون و بگان[۴]، ۲۰۲۴: ۸). پیروزی‌های این قهرمانان، روحیه‌ای از همبستگی و اتحاد در بین افراد جامعه ایجاد کرده و حس امید، پشتکار و تلاش بی‌وقفه را تقویت می‌کند. علاوه‌بر این، وجود قهرمانانی که به اصول اخلاقی پای‌بندند، تأثیر عمیقی در ارتقای رفتارهای مثبت اجتماعی و کاهش گرایش به بزهکاری‌ها و رفتارهای انحرافی دارد. حضور و مشارکت فعال قهرمانان ورزشی در فعالیت‌های اجتماعی و بشردوستانه نیز این اثرگذاری را دوچندان می‌کند و آن‌ها را به‌عنوان الگوهایی الهام‌بخش و قابل‌اعتماد درنظر مردم معرفی می‌کند (وودس و بوتلر[۵]، ۲۰۲۰: ۱۰). نقش قهرمانان ورزشی در پرورش ارزش‌های اخلاقی به‌ویژه در دوران کودکی و نوجوانی، که مهم‌ترین دوره‌های شکل‌گیری شخصیت و رفتارهای اجتماعی افراد است، بسیار حیاتی به‌نظر می‌رسد. کودکان و نوجوانان با مشاهدهٔ قهرمانان محبوب خود، که همواره برای رسیدن به اهداف خود تلاش کرده‌اند و در عین‌حال به ارزش‌هایی چون: احترام به دیگران، صداقت، و رعایت انصاف پای‌بند بوده‌اند، به‌طور ناخودآگاه این ارزش‌ها را در ذهن خود نهادینه می‌کنند (فیجو[۶] و همکاران، ۲۰۲۴: ۱۵). چنین تأثیری می‌تواند نسلی آگاه و مسئولیت‌پذیر را برای آیندهٔ جامعه تربیت کند که به ارزش‌های اخلاقی و انسانی پای‌بند باشد.

از سوی دیگر، در جهان امروز که رسانه‌ها نقش پررنگی در زندگی افراد ایفا می‌کنند، قهرمانان ورزشی به‌واسطهٔ پوشش رسانه‌ای گسترده‌تر و توجه عمومی، فرصت‌های بی‌نظیری برای انتشار پیام‌های مثبت و آموزشی دارند (پدرسن[۷] و همکاران، ۲۰۲۱: ۳). این موضوع موجب می‌شود که هر حرکت، کلام و رفتار قهرمانان ورزشی به‌سرعت در میان مخاطبان گسترده‌ای منتشر شود و به‌ویژه در پلتفرم‌های اجتماعی بازتاب یابد. از این‌رو، قهرمانان ورزشی در

موقعیتی قرار دارند که می‌توانند از قدرت نفوذ خود در رسانه‌ها بهره ببرند و با ترویج اصول اخلاقی، تأثیرات عمیقی در فرهنگ جامعه ایجاد کنند (میریوسفی و بخشنده، ۱۳۹۹: ۶).

با این‌حال، مسئولیت قهرمانان ورزشی در قبال جامعه و نقش آن‌ها در ترویج اخلاق تنها به موفقیت‌های ورزشی و رفتارهای مثبت محدود نمی‌شود. جامعه از آن‌ها انتظار دارد تا در برابر مسائلی چون نابرابری، بی‌عدالتی و نقض حقوق انسانی نیز موضع‌گیری کنند و با صداقت و شجاعت از ارزش‌های انسانی دفاع کنند (میرصفیان و همکاران، ۱۴۰۳: ۳). نمونه‌های زیادی از قهرمانان ورزشی در سطح جهان وجود دارد که با استفاده از نفوذ و محبوبیت خود، به حمایت از اقشار آسیب‌پذیر، مقابله با نژادپرستی و ترویج احترام به فرهنگ‌ها و تفاوت‌ها پرداخته‌اند و بدین‌ترتیب الگوهای اخلاقی جدیدی را برای جامعه و طرف‌داران خود ایجاد کرده‌اند. تأثیرات قهرمانان ورزشی بر توسعهٔ اخلاقی جامعه نشان می‌دهد که این افراد نه‌تنها در عرصه‌های ورزشی، بلکه در زندگی اجتماعی نیز جایگاه ویژه‌ای دارند و نقش مهمی در تقویت و تثبیت ارزش‌های اخلاقی و انسانی برعهده دارند (همتی و همکاران، ۱۴۰۳: ۱۲). از این‌رو، پرداختن به نقش آن‌ها در ترویج و توسعهٔ اخلاق، نه‌تنها شناخت بهتری از ارزش‌های اخلاقی در ورزش ارائه می‌دهد، بلکه زمینه‌ساز توجه بیشتر به اهمیت اخلاق و مسئولیت‌پذیری اجتماعی در سایر عرصه‌ها نیز می‌شود.

علاوه‌بر این، پژوهش‌های مختلف نشان‌داده‌اند که ترویج رفتارهای اخلاقی ازسوی افراد مشهور و محبوب، در بسیاری از موارد منجر به تقویت همبستگی اجتماعی، کاهش بزهکاری و تقویت فرهنگ مدارا و نوع‌دوستی می‌شود. این مسئله، به‌ویژه در جوامعی که به‌دلیل تغییرات اجتماعی و فرهنگی با چالش‌های متعددی در حفظ و تقویت اخلاق مواجه هستند، از اهمیت بیشتری برخوردار است؛ بنابراین، قهرمانان ورزشی به‌عنوان نمادهایی که از سوی جامعه پذیرفته شده‌اند، می‌توانند تأثیر مهمی در ارتقائ سطح اخلاق اجتماعی ایفا کنند و این امر نیازمند بررسی عمیق‌تر و تحلیل دقیق‌تری از نقش آن‌ها در توسعه و ترویج اخلاق در جامعه است.

«گونزالس»[۸] و همکاران (۲۰۲۴) در پژوهش خود نشان‌دادند که قهرمانان ورزشی مشهور و اینفلوئنسرهای رسانه‌های اجتماعی بیشتر به موضوعات سیاسی مرتبط با سبک زندگی می‌پردازند و این موضوع تأثیر زیادی بر جامعه و مخصوصاً مخاطبان آن‌ها دارد (گونزالس و همکاران، ۲۰۲۴: ۱۵). «اورنبایف»[۹] (۲۰۲۳) در پژوهش خود بیان کرد که برای ترویج ورزش و تغییر نگرش‌ها و رفتارهای جامعه نسبت به آن، استفاده از بازاریابی اجتماعی ضروری است که قهرمانان ورزشی در این‌زمینه نقش اصلی را ایفا می‌کنند. او تأکید کرد که ورزش می‌تواند به‌عنوان ابزاری برای تغییر رفتارهای اجتماعی و کاهش خشونت در جامعه عمل کند و با ترویج سبک زندگی سالم، به بهبود سلامت عمومی کمک نماید (اورنبایف، ۲۰۲۳: ۱۴). «دیلنوژا»[۱۰] (۲۰۲۳) در مطالعهٔ خود به بررسی تأثیر رفتارهای اخلاقی قهرمانان ورزشی بر توسعهٔ شخصیت اجتماعی پرداخته است. او بیان کرد که رفتارهای اخلاقی در جامعهٔ ورزشی، به‌ویژه درمیان ورزشکاران مشهور، تأثیر زیادی بر شکل‌گیری و توسعهٔ شخصیت اجتماعی دارند. از نظر او، رفتار اخلاقی ورزشکاران می‌تواند نقش مهمی در تقویت ارزش‌های انسانی مانند احترام، محبت و همدلی در جامعه ایفا کند. همچنین، نمایش رفتارهای اخلاقی در رسانه‌ها و رویدادهای ورزشی، به‌عنوان ابزاری مؤثر برای شکل‌گیری و ارتقائ شخصیت اجتماعی درنظر گرفته می‌شود (دیلنوژا، ۲۰۲۳: ۱۶). «بحیرایی» و همکاران (۱۴۰۲) در پژوهش خود درخصوص نقش ورزش و به‌دنبال آن تأثیر قهرمانان ورزشی در جامعه، نشان‌دادند که شبکه‌های اجتماعی و تعاملات ورزشی در بستر اجتماعی از اهمیت بالایی برخوردارند و شاخص‌هایی مانند آموزش به‌عنوان حامی ورزش، وجدان کاری و همدلی بیشترین تأثیر را دارند (بحیرایی و همکاران، ۱۴۰۲: ۱۲). «سعیدنیا» و همکاران (۱۴۰۲) در پژوهشی به بررسی اصول فرهنگی و اخلاقی در زمینهٔ ورزش و قهرمانان ورزشی پرداختند. نتایج نشان‌داد که سیاست‌گذاری اخلاقی و فرهنگی در ورزش ایران براساس عوامل متعددی شکل می‌گیرد و تأکید شد که توجه به این عوامل می‌تواند به کاهش ناهنجاری‌ها در محیط‌های ورزشی کمک کند (سعیدنیا و همکاران، ۱۴۰۲: ۱۵). «کنکل»[۱۱] و همکاران (۲۰۲۲) در پژوهش خود به بررسی تأثیر ترویج فعالیت‌های خیریه توسط قهرمانان ورزشکار بر دنبال‌کننده‌های آن‌ها در اینستاگرام پرداختند. نتایج نشان‌داد که ترویج فعالیت‌های خیریه موجب بهبود تصویر برند ورزشکاران و تغییر در

نگرش مخاطبان نسبت به آن‌ها می‌شود. این تغییرات باعث شد که مخاطبان بیشتر به شخصیت کلی ورزشکار توجه کنند و نه صرفاً ویژگی‌های ورزشی او را مدنظر قرار دهند. این پژوهش نشان‌داد که رفتارهای مثبت اخلاقی ورزشکاران می‌تواند ارتباط قوی‌تری میان ورزشکار و جامعهٔ طرفدارانش ایجاد کند (کنکل و همکاران، ۲۰۲۲: ۲۰). «اسماعیل‌زاده» و همکاران (۱۴۰۱) در پژوهش خود نشان‌دادند که مؤلفه‌هایی همچون: صداقت، مسئولیت‌پذیری، وفاداری، رعایت ارزش‌های اجتماعی و اخلاق جمعی، نقش مهمی در ارتقائ اخلاق حرفه‌ای ورزشکاران دارند و این مؤلفه‌ها موجب تأثیر بر جامعه و مخاطبان ورزشکاران می‌شوند (اسماعیل‌زاده و همکاران، ۱۴۰۱: ۱۶).

باتوجه به جایگاه برجستهٔ اخلاق در جامعه و قدرت تأثیرگذاری قهرمانان ورزشی به‌عنوان الگوهای قابل‌اعتماد، ضرورت پژوهش حاضر در بررسی و تحلیل نقش این قهرمانان به‌عنوان نمادهای ورزشی در ترویج و توسعهٔ اخلاق در جامعه نمایان می‌شود. اگرچه تاکنون مطالعاتی در زمینهٔ اخلاق و ورزش صورت‌گرفته، اما پژوهش‌هایی که به‌طور خاص به تأثیر قهرمانان ورزشی بر توسعهٔ اخلاق در ابعاد اجتماعی پرداخته باشند، کمتر به‌چشم می‌خورند. نوآوری این پژوهش در آن است که با نگاهی جامع به جنبه‌های اخلاقی، فرهنگی و اجتماعی تأثیرگذاری قهرمانان ورزشی، تلاش می‌کند راهکارهای مؤثری برای بهره‌گیری از ظرفیت اخلاقی و اجتماعی این قهرمانان ارائه دهد؛ بنابراین، هدف پژوهش حاضر واکاوی و تبیین نقش قهرمانان ورزشی به‌عنوان نمادهای ورزشی در ارتقائ ارزش‌ها و نگرش‌های اخلاقی جامعه است. این پژوهش درپی آن است که بینشی تازه دربارهٔ چگونگی تقویت ارزش‌های اخلاقی و انسانی ازطریق ورزش و قهرمانان ورزشی فراهم آورد و بدین‌ترتیب، نقشی مؤثر در توسعهٔ پایدار اخلاق در جامعه ایفا کند.

۲. روش‌شناسی پژوهش

روش پژوهش حاضر، کیفی است و براساس راهبرد تحلیل محتوا می‌باشد. جامعهٔ آماری این پژوهش شامل: قهرمانان و ورزشکاران برجسته، مربیان و کارشناسان ورزشی، مدیران ورزشی، و اعضای هیأت علمی بودند. معیار انتخاب مشارکت‌کنندگان شامل برخورداری از تجربه و آگاهی کافی در زمینهٔ موضوع پژوهش بود. به همین‌منظور، قهرمانان و ورزشکارانی که سابقهٔ حضور در سطح ملی یا بین‌المللی داشتند، مربیان و مدیرانی که حداقل پنج‌سال تجربهٔ مربیگری، مدیریتی یا اجرایی در حوزهٔ ورزش داشتند، و اعضائ هیأت علمی مرتبط با رشته‌های جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و مدیریت ورزشی به‌عنوان خبرگان علمی انتخاب شدند. این ترکیب متنوع به‌صورت هدفمند درنظر گرفته شد تا ابعاد مختلف پدیدهٔ موردمطالعه از دیدگاه‌های گوناگون (ورزشی، مدیریتی و علمی) مورد واکاوی قرار گیرد. ابزار گردآوری داده‌ها مصاحبه و روش نمونه‌گیری، هدفمند و تا رسیدن به اشباع نظری بود که درنهایت ۱۷نفر به‌عنوان مشارکت‌کننده در مصاحبه‌ها شرکت کردند. برای اجرای پژوهش، پس از طراحی سؤالات و تدوین پروتکل مصاحبه، مصاحبه‌های عمیق و نیمه‌ساختارمند با صاحب‌نظران آگاه به موضوع پژوهش انجام گرفت. پرسش‌های مصاحبه باتوجه به اهداف پژوهش، مرور پیشینهٔ مطالعاتی مرتبط و بهره‌گیری از چارچوب‌های نظری موجود در حوزهٔ پژوهش تدوین شدند. همچنین پرسش‌ها پس از طراحی اولیه در اختیار چند نفر از متخصصان مدیریت ورزشی و جامعه‌شناسی ورزش قرار گرفت و پس از اعمال اصلاحات لازم، نسخهٔ نهایی در مصاحبه‌ها مورداستفاده قرار گرفت. مصاحبه‌ها با هماهنگی و تعیین وقت قبلی انجام شد. پس از پایان هر مصاحبه، آن‌ها به‌صورت کامل روی کاغذ پیاده و اقدام به کدگذاری اولیه داده‌ها شد تا مفاهیم اولیه استخراج شوند. هم‌زمان با انجام مصاحبه‌ها اقدام به مطالعهٔ عمیق‌تر مبانی نظری و تحقیقات پیشین شده تا از ترکیب مفاهیم گذشته، تجارب پژوهشگران و نظرهای صاحب‌نظران به مراحل بعدی تجزیه و تحلیل داده‌ها اقدام شود. میانگین زمان مصاحبه‌های انجام شده برای هر نفر ۳۰دقیقه بود. داده‌های حاصل از مصاحبه‌ها به‌صورت خط‌به‌خط مورد بررسی قرار گرفتند. ابتدا واحدهای معنایی (مفاهیم) از دل داده‌های خام استخراج شدند؛ سپس مفاهیم مشابه در قالب مقوله‌های فرعی دسته‌بندی شدند؛ و درنهایت، مقوله‌های فرعی در سطحی بالاتر به مقوله‌های اصلی سازماندهی گردیدند. این فرآیند با رویکردی استقرایی و به کمک نرم‌افزار MAXQDA (نسخهٔ ۲۰۲۰) انجام شد. جهت اعتبار بخشی به نتایج

پژوهش، نیاز به بررسی روایی و پایایی یافته‌ها (مصاحبه‌ها) بود. روایی ازطریق مصاحبه با خبرگان آگاه به حوزهٔ پژوهش حاصل شد که علاوه‌بر آن فرآیند پژوهش توسط دو نفر از اساتید دانشگاه آگاه به حوزهٔ مربوطهٔ مطالعه و بازبینی‌شده و با مواردی جهت اصلاح و تغییر تأیید شد. برای محاسبهٔ پایایی مصاحبه‌های انجام‌گرفته نیز از روش توافق درون موضوعی استفاده شد. پایایی درواقع به همسانی نتایج برآمده از مصاحبه و اعتبار و توانایی مصاحبه در سنجش اهداف پژوهش اشاره دارد (کریمی و محمدی، ۱۳۹۶: ۱۰). به‌منظور ارزیابی پایایی مصاحبه با روش توافق درون موضوعی دو کدگذار (ارزیاب)، از یک کارشناس خبره در زمینهٔ مدیریت ورزشی درخواست شد تا به‌عنوان همکار پژوهش (کدگذار) در پژوهش مشارکت داشته باشد. میزان توافقات و عدم توافقات در کدگذاری‌ها در یک فاصلهٔ کوتاه زمانی و مشخص شده، شاخص ثبات برای آن پژوهش درنظر گرفته می‌شود و قابل استناد است. درصد توافق درون موضوعی که جهت شاخص پایایی تحلیل به‌کار می‌رود، با استفاده از فرمول زیر قابل محاسبه است. مقدار معمول ضریب پایایی برای بیشتر پژوهش‌ها بین ۸۰ تا ۱۰۰٪ است و اگر این مقدار به کمتر از ۷۰٪ برسد، برای تفسیر داده‌ها با مشکل مواجه خواهیم شد. مطابق با جدول ۱ و باتوجه به فرمول ذکرشده در زیر، پایایی بین دو کدگذار ۸۳٪ است و می‌توان ادعا کرد که میزان پایایی تحلیل مصاحبه‌ها مورد تأیید است.

۱۰۰ × تعداد کل داده‌ها / ۲ × تعداد توافقات = درصد توافق درون موضوعی.

جدول ۱: نتایج بررسی پایایی بین دو کدگذار (نگارندگان، ۱۴۰۴).
Tab. 1: Results of Inter-Coder Reliability Analysis (Authors, 2025).

ردیف	شمارهٔ مصاحبه	تعداد کل داده‌ها	تعداد توافق	مجموع درصد
۱	۳	۱۸	۸	۸۸
۲	۶	۲۱	۹	۸۶
۳	۱۰	۱۶	۶	۷۵
کل		۵۵	۲۳	۸۳

۳. یافته‌های پژوهش

در ارتباط با ویژگی‌های جمعیت‌شناختی مشارکت‌کنندگان در پژوهش، تعداد ۱۰نفر مرد و ۷نفر زن بودند. ازنظر تحصیلات، ۳نفر دارای مدرک کارشناسی، ۵نفر کارشناسی‌ارشد، و ۹نفر دارای مدرک دکتری بودند. همچنین، ازنظر حیطهٔ شغلی و تخصص، ۴نفر قهرمانان و ورزشکاران برجسته، ۴نفر مربیان و کارشناسان ورزشی، ۳نفر مدیران ورزشی (شامل مدیران باشگاه‌ها و فدراسیون‌ها)، ۲نفر اعضای هیأت علمی در رشتهٔ جامعه‌شناسی، ۲نفر اعضائ هیأت علمی در رشتهٔ روان‌شناسی، و ۲نفر اعضای هیأت علمی در رشتهٔ مدیریت ورزشی بودند (جدول ۲). ویژگی‌های جمعیت‌شناختی مشارکت‌کنندگان در پژوهش در جدول ۲، ارائه شده است.

جدول ۲: ویژگی‌های جمعیت‌شناختی مشارکت‌کنندگان در پژوهش (نگارندگان، ۱۴۰۴).
Tab. 2: Demographic Characteristics of Research Participants (Authors, 2025).

ویژگی‌های جمعیت‌شناختی	گروه‌ها	فراوانی	سهم نسبی (درصد)
جنسیت	مرد	۱۰	۵۸/۸۲
	زن	۷	۴۱/۱۸
تحصیلات	کارشناسی	۳	۱۷/۶۵

	کارشناسی‌ارشد	۵	۲۹/۴۱
	دکتری	۹	۵۲/۹۴
حیطهٔ شغلی و تخصص	قهرمانان و ورزشکاران برجسته	۴	۲۳/۵۳
	مربیان و کارشناسان ورزشی	۴	۲۳/۵۳
	مدیران ورزشی (شامل مدیران باشگاه‌ها و فدراسیون‌ها)	۳	۱۷/۶۵
	اعضای هیأت علمی در رشتهٔ جامعه‌شناسی	۲	۱۱/۷۶
	اعضای هیأت علمی در رشتهٔ روان‌شناسی	۲	۱۱/۷۶
	اعضای هیأت علمی در رشتهٔ مدیریت ورزشی	۲	۱۱/۷۶

در پایان فرآیند کدگذاری، تعداد ۴ مقولهٔ اصلی، ۱۲ مقولهٔ فرعی و ۸۳ مفهوم از مصاحبه‌ها استخراج شد که در جدول ۳، ارائه گردیده است. جدول ۳، یافته‌های استنباطی پژوهش را نشان می‌دهد.

جدول ۳: مقوله‌های اصلی، مقوله‌های فرعی و مفاهیم استخراج‌شده از مصاحبه‌ها (نگارندگان، ۱۴۰۴).
Tab. 3: Main Categories, Subcategories, and Concepts Extracted from Interviews (Authors, 2025).

مقوله‌های اصلی	مقوله‌های فرعی	مفاهیم
مسئولیت‌پذیری اجتماعی و اخلاقی	الگوی رفتاری و اخلاقی	۱) تأثیر رفتار صادقانه و شفاف
		۲) احترام به قوانین و رعایت اصول
		۳) تحمل در مقابل شکست و حفظ اخلاق در برد
		۴) تعهد به اخلاق حرفه‌ای
		۵) تعامل مثبت و حمایتی با طرفداران
		۶) نشان دادن روحیهٔ همکاری و تیمی
		۷) الگو قرار گرفتن برای نسل جدید
	ایجاد حس مسئولیت اجتماعی و تعهد به جامعه	۸) همکاری با سازمان‌های غیردولتی برای کمک به جوامع محروم
		۹) کمک به راه‌اندازی پروژه‌های عام‌المنفعه مانند مدارس و بیمارستان‌ها
		۱۰) مشارکت در برنامه‌های کمک به بازماندگان حوادث طبیعی
		۱۱) ایفای نقش فعال در فعالیت‌های مربوط به بهبود سلامت عمومی
		۱۲) تأسیس بنیادهای خیریه برای حمایت از جوانان و ورزشکاران محروم
		۱۳) حمایت از برنامه‌های آموزشی برای کودکان و نوجوانان نیازمند
		۱۴) ایجاد کمپین‌های جمع‌آوری کمک برای مسائل اجتماعی مختلف
	مقابله با رفتارهای غیراخلاقی	۱۵) مقابله با دوپینگ و تقلب
		۱۶) مبارزه با فساد در ورزش
		۱۷) تشویق به رقابت سالم و جوانمردانه
		۱۸) مقابله با خشونت و تبعیض

مقوله‌های اصلی	مقوله‌های فرعی	مفاهیم
		۱۹) افزایش آگاهی عمومی نسبت به مخاطرات تقلب
		۲۰) ترویج انصاف و عدالت در رقابت‌ها
		۲۱) اعلام موضع علیه فساد ورزشی
ترویج فرهنگ و هویت اجتماعی	ایجاد هویت ملی، فرهنگی و اجتماعی	۲۲) ترویج ارزش‌های ملی و فرهنگی
		۲۳) تقویت هویت مشترک بین مردم
		۲۴) نشان دادن اهمیت احترام به فرهنگ‌های دیگر
		۲۵) تقویت حس غرور ملی در جوانان
		۲۶) ایجاد وحدت و همدلی در جامعه
		۲۷) حمایت از تیم‌های ملی و محلی
	ایجاد همدلی و کاهش تعصبات	۲۸) نمایش رفتار دوستانه با تیم‌های رقیب
		۲۹) حمایت از ورزشکاران ناتوان و افراد خاص
		۳۰) افزایش همدلی بین اقوام و فرهنگ‌ها
		۳۱) تشویق به ترویج صلح و تفاهم
		۳۲) مقابله با تعصب نژادی و قومی در ورزش
		۳۳) حمایت از افراد با شرایط اقتصادی متفاوت
		۳۴) ایجاد فضای صمیمانه و پذیرش تفاوت‌ها
	تأثیر بر سیاست‌ها و تصمیمات اجتماعی و فرهنگی	۳۵) مشارکت در کمپین‌های حمایت از حقوق اقلیت‌ها و گروه‌های آسیب‌پذیر
		۳۶) ترویج اصلاحات فرهنگی و اجتماعی از طریق برنامه‌های رسمی و غیررسمی
		۳۷) ایفای نقش به عنوان سفیر صلح در رویدادهای بین‌المللی
		۳۸) حمایت از قوانین مقابله با نژادپرستی و تبعیض در ورزش
		۳۹) مشارکت در بحث‌های عمومی برای کاهش خشونت در ورزش و جامعه
		۴۰) ارائه نظرات و مشاوره به سیاست‌گذاران ورزشی و فرهنگی
		۴۱) ایجاد و حمایت از برنامه‌هایی برای دسترسی همه اقشار جامعه به ورزش
توسعهٔ سبک زندگی سالم و پایدار	ترویج مسئولیت‌پذیری و پایبندی به تعهدات	۴۲) تأکید بر مسئولیت‌پذیری در مقابل قراردادها و وعده‌ها
		۴۳) ترویج اصول اخلاقی در مدیریت مالی و اقتصادی
		۴۴) آموزش اهمیت حفظ صداقت در موقعیت‌های دشوار
		۴۵) پایبندی به اصول و قواعد ورزشی
		۴۶) ایجاد الگو برای تلاش در جهت اهداف بلندمدت
		۴۷) تقویت فرهنگ پاسخ‌گویی و شفافیت
		۴۸) تعهد به ارزش‌های اخلاقی در تصمیم‌گیری‌ها
	الگوسازی در سبک زندگی سالم	۴۹) تشویق به تغذیه سالم و مناسب
		۵۰) آموزش اصول تمرین و سلامت جسمی
		۵۱) تأکید بر اهمیت خواب و استراحت کافی
		۵۲) مقابله با مصرف دخانیات و مواد مخدر

مقوله‌های اصلی	مقوله‌های فرعی	مفاهیم
		۵۳) ارائه برنامه‌های خودسازی و ارتقاء فردی
		۵۴) نمایش اهمیت مدیریت استرس و آرامش
		۵۵) تشویق به حفظ تعادل بین کار و زندگی شخصی
	حمایت از محیط‌زیست و توسعهٔ پایدار	۵۶) تشویق به حفاظت از منابع طبیعی در کمپین‌های اجتماعی
		۵۷) کاهش استفاده از محصولات آلاینده در برنامه‌های عمومی
		۵۸) حمایت از انرژی‌های تجدیدپذیر در فعالیت‌های ورزشی
		۵۹) مشارکت در برنامه‌های کاشت درخت و حفاظت از منابع طبیعی
		۶۰) تشویق به کاهش مصرف آب و انرژی در ورزشگاه‌ها و رویدادها
		۶۱) ترویج آموزش‌های زیست‌محیطی برای جوانان و ورزشکاران
		۶۲) افزایش آگاهی عمومی درباره تغییرات اقلیمی و تأثیرات آن بر ورزش
نقش رسانه‌ای و آموزشی در هدایت رفتارها	تأثیرگذاری رسانه‌ای	۶۳) انتقال ارزش‌های اخلاقی از طریق پست‌ها و ویدئوها در شبکه‌های اجتماعی
		۶۴) تشویق به همدلی و احترام از طریق مصاحبه‌های تلویزیونی و رسانه‌ای
		۶۵) تبلیغ سبک زندگی سالم در پلتفرم‌های اجتماعی
		۶۶) استفاده از شهرت برای افزایش آگاهی درباره مسائل اجتماعی
		۶۷) پاسخگویی به مخاطبان و ایجاد اعتماد با شفافیت در ارتباطات رسانه‌ای
		۶۸) ترویج رفتار حرفه‌ای و اخلاقی در فضای مجازی
		۶۹) تشویق به مشارکت در فعالیت‌های خیرخواهانه از طریق کمپین‌های آنلاین
	توسعهٔ عزت نفس و اعتماد به نفس در جامعه	۷۰) تشویق به تلاش برای بهبود فردی
		۷۱) تأکید بر اهمیت پشتکار و تلاش در رسیدن به اهداف
		۷۲) حمایت از تلاش‌های کوچک و موفقیت‌های جزئی
		۷۳) نمایش اهمیت خودباوری و عزت نفس
		۷۴) ایجاد انگیزه برای رویارویی با چالش‌ها
		۷۵) الگوبرداری از داستان‌های موفقیت شخصی
		۷۶) نشان دادن ارزش‌های کار سخت و پایبندی
	نقش آموزشی و مربیگری مستقیم	۷۷) انتقال تجربیات اخلاقی و ورزشی
		۷۸) تأکید بر رعایت اصول اخلاقی و جوانمردی در آموزش‌ها
		۷۹) ترویج پشتکار و تعهد در کلاس‌ها و دوره‌های آموزشی
		۸۰) الگوسازی در احترام به رقبا و تحمل شکست
		۸۱) تشویق به یادگیری و رشد شخصی مداوم در بین جوانان
		۸۲) نشان دادن اهمیت کار تیمی و همکاری در محیط‌های آموزشی
		۸۳) الهام‌بخشی از طریق روایت داستان‌های موفقیت و چالش‌های شخصی

براساس نتایج حاصل از کدگذاری مصاحبه‌های انجام‌شده در این پژوهش مقوله‌های مسئولیت‌پذیری اجتماعی و اخلاقی، ترویج فرهنگ و هویت اجتماعی، توسعهٔ سبک زندگی سالم و پایدار و نقش رسانه‌ای و آموزشی در هدایت رفتارها به‌عنوان نقش قهرمانان ورزشی به‌عنوان نمادهای ورزشی در توسعهٔ اخلاق در جامعه مشخص گردید.

به‌منظور روشن‌تر شدن نحوهٔ استخراج مقوله‌ها، در ادامه نمونه‌هایی از اظهارات مشارکت‌کنندگان برای هر یک از مقوله‌های اصلی ارائه می‌شود.

۱. مسئولیت‌پذیری اجتماعی و اخلاقی

یکی از مشارکت‌کنندگان (P۵) بیان کرد:

«وقتی قهرمان ورزشی در زمین مسابقه رفتار جوانمردانه نشان می‌دهد، نوجوان‌ها بیشتر از هر توصیه‌ای از او یاد می‌گیرند.»

همچنین مشارکت‌کننده دیگری (P۱۱) اظهار داشت:

«قهرمان‌ها اگر اشتباه خودشان را بپذیرند، پیام خیلی قوی‌تری برای جامعه دارد تا هر سخنرانی اخلاقی.»

۲. ترویج فرهنگ و هویت اجتماعی

مشارکت‌کننده‌ای (P۲) گفت:

«وقتی ورزشکاران ملی پرچم کشور را بالا می‌برند، حس غرور و هویت جمعی در مردم تقویت می‌شود.»

به گفتهٔ مشارکت‌کنندهٔ دیگری (P۹):

«قهرمان‌ها در واقع نماینده فرهنگ ما در عرصه جهانی هستند و رفتارشان فرهنگ ما را معرفی می‌کند.»

۳. توسعهٔ سبک زندگی سالم و پایدار:

یکی از مشارکت‌کنندگان (P۷) اشاره کرد:

«خیلی از جوان‌ها وقتی می‌بینند قهرمانان سیگار نمی‌کشند و به تغذیه‌شان اهمیت می‌دهند، سبک زندگی خودشان را تغییر می‌دهند.»

مشارکت‌کننده دیگری (P۱۴) نیز افزود:

«ورزشکاران با نشان دادن نظم و انضباط روزانه به مردم یاد می‌دهند که سلامت جسم و روان ارزشمند است.»

۴. نقش رسانه‌ای و آموزشی در هدایت رفتارها

به گفتهٔ یکی از مشارکت‌کنندگان (P۳):

«وقتی قهرمانان در تلویزیون یا فضای مجازی از صداقت و تلاش صحبت می‌کنند، مردم بیشتر باور می‌کنند چون می‌بینند خودشان هم این ارزش‌ها را زندگی می‌کنند.»

مشارکت‌کنندهٔ دیگری (P۱۲) اظهار داشت:

«یک قهرمان می‌تواند با یک جمله ساده در رسانه‌ها، روی میلیون‌ها نفر تأثیر بگذارد.»

پژوهش حاضر با رویکردی استقرایی انجام شده است؛ بدین‌معنا که پژوهشگران در آغاز تحقیق چارچوب نظری از پیش‌تعیین‌شده‌ای را بر داده‌ها تحمیل نکردند، بلکه مفاهیم و مقوله‌ها براساس تحلیل کیفی مصاحبه‌ها استخراج گردید. در این فرآیند، جنبه‌های اخلاقی، فرهنگی و اجتماعی موردنظر، مستقیماً از دل داده‌ها به‌دست آمد و در قالب مقوله‌های اصلی و فرعی سازماندهی شد. با این‌حال، برای تبیین بهتر یافته‌ها و تقویت بُعد نظری پژوهش، از برخی

چارچوب‌های نظری مرتبط نیز بهره گرفته شد. ازجمله، نظریهٔ یادگیری اجتماعی «بندورا»[۱۲] (۱۹۹۷) که بر نقش الگوهای رفتاری در شکل‌دهی به نگرش‌ها و رفتارهای اخلاقی تأکید دارد؛ مفهوم سرمایهٔ اجتماعی «پاتنام»[۱۳] (۲۰۲۰) که به پیوند میان کنش‌های جمعی و اعتماد اجتماعی اشاره می‌کند؛ و دیدگاه‌های اخلاق «شیلدز» و «بردمایر»[۱۴] (۲۰۰۹) که ورزشکاران و قهرمانان را به‌عنوان حاملان ارزش‌های اخلاقی معرفی می‌کنند. براساس ترکیب این رویکرد استقرایی و بهره‌گیری از مبانی نظری موجود، مدل مفهومی نهایی پژوهش ترسیم و ارائه گردید. شکل ۱ مدل مفهومی پژوهش را نشان می‌دهد.



شکل ۱: مدل مفهومی پژوهش (نگارندگان، ۱۴۰۴).
Fig. 1: Conceptual model of the research (Authors, 2025).

۴. نتیجه‌گیری

در مطالعهٔ حاضر، نقش قهرمانان ورزشی به‌عنوان نمادهای اخلاقی و اجتماعی در توسعهٔ اخلاق در جامعه مورد

بررسی قرار گرفت. یافته‌ها نشان‌داد که این افراد می‌توانند ازطریق رفتارها و تعاملات خود در حوزه‌های مختلفی همچون مسئولیت‌پذیری اجتماعی و اخلاقی، ترویج فرهنگ و هویت اجتماعی، توسعهٔ سبک زندگی سالم و پایدار، و نقش رسانه‌ای و آموزشی، به‌عنوان الگوهای مؤثری در جامعه عمل کنند. این قهرمانان با نشان‌دادن ارزش‌های مثبت، امکان بهبود رفتارهای فردی و اجتماعی را در جامعه فراهم می‌کنند و نقش مهمی در افزایش آگاهی عمومی و تقویت ارزش‌های اخلاقی ایفا می‌نمایند.

یکی از مهم‌ترین مقوله‌ها در یافته‌های پژوهش، مسئولیت‌پذیری اجتماعی و اخلاقی قهرمانان ورزشی است. این مقوله شامل سه بُعد اساسی می‌شود؛ الگوی رفتاری و اخلاقی، ایجاد حس مسئولیت اجتماعی و مقابله با رفتارهای غیراخلاقی. قهرمانان ورزشی با تأثیر رفتار صادقانه و شفاف، رعایت اصول و قوانین و تعامل مثبت با طرفداران خود، به الگوهای اخلاقی تبدیل می‌شوند که می‌توانند در نسل جدید تأثیرگذار باشند. همچنین، این قهرمانان با فعالیت در پروژه‌های عام‌المنفعه، کمک به جوامع محروم، و ایجاد کمپین‌های اجتماعی، حس تعهد به جامعه را تقویت می‌کنند. مقابله با رفتارهای غیراخلاقی نیز از جنبه‌های کلیدی است که در آن قهرمانان ورزشی ازطریق موضع‌گیری علیه دوپینگ، خشونت و تبعیض، به ارتقائ ارزش‌های اخلاقی کمک می‌کنند. در جامعهٔ امروز، رفتار صادقانه و احترام به اصول و قوانین در ورزش نقش مهمی در شکل‌دهی به شخصیت فردی و اجتماعی ورزشکاران ایفا می‌کند. ورزشکارانی که با رعایت اصول اخلاقی و تعامل مثبت با طرفداران به شهرت دست می‌یابند، به‌عنوان الگوهای تأثیرگذار در جامعه‌شناخته می‌شوند. این افراد می‌توانند حس تعهد اجتماعی را درمیان نسل‌های جوان ترویج دهند و آن‌ها را تشویق کنند تا از ارزش‌های اخلاقی پیروی کنند. همچنین، حضور ورزشکاران در فعالیت‌های خیریه و مشارکت در برنامه‌های اجتماعی ازجمله همکاری با سازمان‌های غیردولتی برای کمک به جوامع محروم، نشان‌دهندهٔ تعهد آنان به جامعه و مسئولیت‌پذیری آن‌ها در برابر دیگران است. این اقدامات نه‌تنها به تقویت رابطهٔ ورزشکاران و جامعه کمک می‌کند، بلکه الگوی مناسبی برای نسل آیندهٔ ورزشکاران خواهد بود. یافته‌های این بخش از پژوهش با نتایج پژوهش «اسماعیل‌زاده» و همکاران (۱۴۰۱) همسو است، که بر نقش صداقت، مسئولیت‌پذیری، و رعایت ارزش‌های اجتماعی در ارتقائ اخلاق حرفه‌ای ورزشکاران تأکید کرده‌اند. همچنین، این بخش با یافته‌های «دیلنوژا»[۱۵] (۲۰۲۳) نیز همخوانی دارد، که نشان‌داد رفتارهای اخلاقی ورزشکاران مشهور می‌تواند به تقویت شخصیت اجتماعی و ارزش‌های انسانی همچون احترام و همدلی در جامعه کمک کند.

قهرمانان ورزشی با ایجاد هویت ملی و اجتماعی، نقش مهمی در تقویت حس غرور ملی، همدلی و اتحاد در جامعه ایفا می‌کنند. آن‌ها ازطریق ترویج ارزش‌های ملی و فرهنگی، حمایت از تیم‌های ملی و محلی، و نشان‌دادن احترام به فرهنگ‌های مختلف، به ایجاد حس هویت مشترک کمک می‌کنند. در بُعد دیگر، قهرمانان با نمایش رفتار دوستانه با تیم‌های رقیب، مقابله با تعصبات نژادی و قومی، و حمایت از افراد با شرایط اقتصادی متفاوت، فضایی همدلانه و بدون تبعیض را ایجاد می‌کنند. همچنین، این قهرمانان در برخی موارد در سیاست‌ها و تصمیمات اجتماعی و فرهنگی نیز تأثیرگذار هستند؛ برای مثال، در کمپین‌های حمایت از حقوق اقلیت‌ها و گروه‌های آسیب‌پذیر شرکت کرده و نظرات خود را درمورد موضوعات فرهنگی و اجتماعی مطرح می‌کنند. ورزش به‌عنوان یک ابزار فرهنگی قدرتمند، می‌تواند نقش مؤثری در تقویت هویت اجتماعی و ایجاد همدلی میان افراد جامعه ایفا کند. ورزشکاران با نمایش رفتارهای دوستانه و احترام به تیم‌های رقیب می‌توانند تعصبات فرهنگی و قومی را کاهش داده و به ترویج صلح و تفاهم کمک کنند. حمایت از تیم‌های ملی و محلی، ترویج ارزش‌های ملی و تقویت حس غرور ملی ازجمله اقداماتی است که ورزشکاران می‌توانند در جهت ارتقائ فرهنگ و هویت اجتماعی انجام دهند. همچنین، ورزشکاران می‌توانند در کمپین‌های عمومی برای کاهش خشونت در ورزش و جامعه شرکت کنند و از این‌طریق پیام‌هایی چون همدلی، تفاهم و اتحاد را به جامعه منتقل کنند. این نقش برجستهٔ ورزش در ایجاد همبستگی اجتماعی و فرهنگ‌سازی می‌تواند الهام‌بخش دیگر افراد نیز باشد. یافته‌های مربوط به ترویج فرهنگ و هویت اجتماعی، با نتایج پژوهش «اورنبایف»[۱۶] (۲۰۲۳) هماهنگ است، که تأکید کرده بود ورزش می‌تواند ابزاری مؤثر برای تغییر رفتارهای اجتماعی

و کاهش خشونت در جامعه باشد و ازطریق ترویج سبک زندگی سالم، تأثیرات مثبتی بر نگرش عمومی ایجاد کند. همچنین، این نتایج با مطالعهٔ «بحیرایی» و همکاران (۱۴۰۲) همخوانی دارد که به اهمیت شبکه‌های اجتماعی و نقش قهرمانان ورزشی در ترویج هویت فرهنگی و اجتماعی اشاره کرده بودند.

از دیگر نقش‌های قهرمانان ورزشی، الگوسازی در سبک زندگی سالم و پایدار است. این افراد با نشان‌دادن مسئولیت‌پذیری نسبت به تعهدات، و ترویج اصول اخلاقی در مدیریت مالی و اقتصادی، فرهنگ پاسخ‌گویی و شفافیت را در جامعه تقویت می‌کنند. همچنین، آن‌ها با تشویق به تغذیهٔ سالم، ورزش منظم، و دوری از مصرف دخانیات و مواد مخدر، الگویی برای سبک زندگی سالم ارائه می‌دهند. در بُعد محیط‌زیستی نیز، قهرمانان ورزشی با مشارکت در فعالیت‌هایی همچون کاشت درخت، کاهش مصرف انرژی و ترویج استفاده از انرژی‌های تجدیدپذیر، بر حفظ محیط‌زیست و توسعهٔ پایدار تأکید دارند که از جنبه‌های حیاتی زندگی امروزی محسوب می‌شود. ورزشکاران با الگوسازی در زندگی روزمره و ارتقائ سطح آگاهی عمومی درمورد سبک زندگی سالم، می‌توانند جامعه را به‌سوی سلامت بیشتر هدایت کنند. آن‌ها با ترویج تغذیهٔ سالم، برنامه‌های ورزشی مناسب و تأکید بر اهمیت استراحت کافی، الهام‌بخش دیگران در زندگی سالم هستند. همچنین، حمایت از برنامه‌های زیست‌محیطی و مشارکت در فعالیت‌های محیط‌زیستی همچون کاشت درخت و استفاده از انرژی‌های تجدیدپذیر در رویدادهای ورزشی، به توسعهٔ پایدار کمک می‌کند و به افراد جامعه نشان می‌دهد که فعالیت‌های زیست‌محیطی می‌توانند بخشی از سبک زندگی سالم و مسئولانه باشند. با ایجاد کمپین‌های اجتماعی برای حفاظت از منابع طبیعی، ورزشکاران می‌توانند به‌عنوان سفیرانی برای ترویج مسئولیت‌پذیری محیطی در جامعه عمل کنند. یافته‌های این پژوهش در زمینهٔ توسعهٔ سبک زندگی سالم و پایدار، با پژوهش «گونزالس»[۱۷] و همکاران (۲۰۲۴) همسو است که نشان‌دادند قهرمانان ورزشی و اینفلوئنسرهای شبکه‌های اجتماعی می‌توانند بر موضوعات مرتبط با سبک زندگی تأثیر بگذارند و توجه عمومی را به‌سمت سلامت و رفتارهای مثبت اجتماعی جلب کنند. همچنین، نتایج این بخش با پژوهش «اورنبایف»[۱۸] (۲۰۲۳) نیز همخوانی دارد که ورزش را ابزاری برای بهبود سلامت عمومی و ترویج رفتارهای اجتماعی سازنده معرفی کرده است.

قهرمانان ورزشی با حضور در رسانه‌ها و استفاده از پلتفرم‌های اجتماعی، به انتقال ارزش‌های اخلاقی و تبلیغ سبک زندگی سالم کمک می‌کنند. آن‌ها ازطریق مصاحبه‌ها، پست‌ها و ویدئوهای رسانه‌ای، به ترویج رفتارهای اخلاقی و ایجاد اعتماد میان مخاطبان می‌پردازند. همچنین، قهرمانان ازطریق تقویت عزت نفس و اعتماد به نفس در جامعه، و الهام‌بخشی به افراد برای تلاش و پشتکار، نقش مؤثری در شکل‌دهی به روحیهٔ مثبت در بین افراد جامعه ایفا می‌کنند. در نقش آموزشی، قهرمانان با انتقال تجربیات اخلاقی و ورزشی، الگویی برای جوانان ایجاد کرده و آن‌ها را به پای‌بندی به اصول اخلاقی و تلاش مداوم ترغیب می‌نمایند. نقش ورزشکاران به‌عنوان شخصیت‌های عمومی، با تأثیرگذاری بر رفتارهای اجتماعی و اخلاقی ازطریق رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی نیز تکمیل می‌شود. انتقال ارزش‌های اخلاقی ازطریق پست‌ها و ویدئوهای شبکه‌های اجتماعی، فرصتی است تا ورزشکاران با میلیون‌ها نفر ارتباط برقرار کرده و ارزش‌هایی چون همدلی، احترام و خودباوری را ترویج دهند. همچنین، آن‌ها می‌توانند با نمایش تلاش‌های فردی و داستان‌های موفقیت، جامعه را به تلاش بیشتر و ارتقائ خود تشویق کنند. نقش آموزشی ورزشکاران نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ چراکه آن‌ها با انتقال تجربیات ورزشی و اخلاقی، الگوهایی مثبت برای نسل‌های آینده ایجاد می‌کنند و در کلاس‌ها و دوره‌های آموزشی اصولی چون کار تیمی، تحمل شکست و احترام به رقبا را به ورزشکاران جوان‌تر آموزش می‌دهند. یافته‌های این بخش با نتایج پژوهش «کنکل»[۱۹] و همکاران (۲۰۲۲) همخوانی دارد که نشان‌دادند فعالیت‌های خیریهٔ ورزشکاران در شبکه‌های اجتماعی می‌تواند تصویر مثبتی از آنان ایجاد کند و نگرش مخاطبان را نسبت به ارزش‌های انسانی آن‌ها تغییر دهد. همچنین، این یافته‌ها با پژوهش بحیرایی و همکاران (۱۴۰۲) نیز همسو است که بر اهمیت تعاملات ورزشی در بستر اجتماعی و نقش آموزشی و حمایتی ورزشکاران در جامعه تأکید کرده‌اند.

به‌طورکلی، نقش قهرمانان ورزشی به‌عنوان نمادهای اخلاقی و فرهنگی جامعه، فراتر از پیروزی‌ها و افتخارات ورزشی آن‌هاست. این افراد با بهره‌گیری از جایگاه خود در جامعه، می‌توانند ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی را تقویت کرده و به توسعهٔ رفتارهای مثبت در جامعه کمک کنند. پیشنهاد می‌شود که نهادهای ورزشی و رسانه‌ها به همکاری با قهرمانان ورزشی بپردازند تا ازطریق برنامه‌های آموزشی و رسانه‌ای، الگوهای رفتاری مناسبی به جامعه معرفی شود. همچنین، برگزاری کمپین‌های اجتماعی و پروژه‌های عام‌المنفعه با حضور قهرمانان می‌تواند تأثیر به‌سزایی در افزایش حس همبستگی و اخلاق اجتماعی داشته باشد.

سپاسگزاری
نویسندگان از کلیهٔ شرکت‌کنندگان در این مطالعه، کمال تشکر و قدردانی را دارند.

مشارکت درصدی نویسندگان
مشارکت هر دو نویسنده در نگارش مقاله برابر (۵۰٪) بوده است.

تعارض منافع
نویسندگان ضمن رعایت اخلاق نشر، نبود تعارض منافع و عدم حمایت مالی از هیچ مرکز دولتی و غیردولتی را اعلام می‌دارند.

پی‌نوشت

1. Caniglia
2. Morgan
3. Shoxrux
4. Allison & Beggan
5. Woods & Butler
6. Feijoo
7. Pedersen
8. Gonzalez
9. Orunbayev
10. Dilnoza
11. Kunkel
12. Bandura
13. Putnam
14. Shields & Bredemeier
15. Dilnoza
16. Orunbayev
17. Gonzalez
18. Orunbayev
19. Kunkel

کتابنامه

- اسماعیل‌زاده، روح‌الله؛ نادریان‌جهرمی، مسعود؛ مطلبی، لنا؛ و قاسمی‌نژاد دهکردی، آتوسا، (۱۴۰۱). تحلیل نقش سواد رسانه‌ای در توسعهٔ اصول اخلاق حرفه‌ای ورزشکاران حرفه‌ای. پژوهش‌های ارتباطی، ۲۹ (۱۱۲): ۹-۲۹. smms.2023.26206.3061/10.22084
- بحیرایی، راحله؛ قدیمی، بهرام؛ امیرمظاهری، امیرمسعود؛ باصری، علی؛ و مظاهری تهرانی, محمد مهدی، (۱۴۰۲). نشان دادن مدل جامعه‌شناختی سرمایهٔ اجتماعی میان نخبگان ورزشی در تعامل با

بستر اجتماعی. مطالعات راهبردی ورزش و جوانان، ۲۲ (۵۹): ۱۳۹-۱۵۴. https://doi.org/10.22034/ssys.2022.1391.1964

- ساور، عبدالرضا؛ امامی، فرشاد؛ و موسوی، سیدجعفر، (۱۴۰۲). ارائه مدل هویت ملی قهرمانان ورزشی مبتنی‌بر تحول رسانه‌های دیجیتال. مدیریت ارتباطات در رسانه‌های ورزشی. https://doi.org/10.30473/jsm.2023.66309.1702

- سعیدنیا، ندا؛ سجادی هزاوه، سیدحمید؛ گنجویی، فریده اشرف؛ و منوچهری، جاسم، (۱۴۰۲). شناسایی شاخص‌های خط مشی‌گذاری اخلاقی و فرهنگی در ورزش ایران. مطالعات راهبردی ورزش و جوانان، ۲۲ (۶۱): ۱۳۳-۱۵۶. https://www.magiran.com/p2722736

- کریمی، آصف؛ و محمدی، معصومه، (۱۳۹۶). شناسایی مؤلفه‌های معنویت اثرگذار بر تاب‌آوری در افراد کارآفرین. مدیریت در دانشگاه اسلامی، ۶ (۱۴): ۱۰-۲۲. https://miu.nahad.ir/article_479.html

- میرصفیان، حمیدرضا؛ لباف، امیرحسین؛ و کهکشان، حانیه، (۱۴۰۳). تحلیل جامعه‌شناختی رفتار هواداران ایرانی در مواجهه با اسطوره‌های ورزشی (مطالعه موردی: کریستیانو رونالدو). مدیریت ارتباطات در رسانه‌های ورزشی، ۱۳ (۱: پیاپی ۴۹): ۳۵-۵۰. https://doi.org/10.30473/jsm.2024.71524.1876

- میریوسفی، سیدجلیل؛ و بخشنده، حسین، (۱۳۹۹). شناسایی و اولویت‌بندی عوامل رسانه‌های جمعی مؤثر در توسعه فرهنگ سیاسی ورزش قهرمانی. نشریه مدیریت ورزشی، ۱۲ (۲): ۵۰۱-۵۲۰. https://doi.org/10.22059/jsm.2019.274462.2216

- نوری، داوود؛ قدیمی، بهرام؛ اصلانخانی، محمدعلی؛ و علی‌پور درویش، زهرا، (۱۳۹۸). دیپلماسی فوتبال. مطالعات راهبردی ورزش و جوانان، ۱۸ (۴۵): ۱۸۵-۲۰۴. https://sid.ir/paper/377801/fa

- همتی، علی‌محمد؛ نعمتی، نعمت‌الله؛ و باقرپور، طاهره، (۱۴۰۳). شناسایی عوامل مؤثر رسانه‌ای بر توسعه مسئولیت اجتماعی ورزشکاران عضو تیم‌های ملی منتخب. پژوهش‌های معاصر در مدیریت ورزشی. (در دست انتشار). https://doi.org/10.22084/smms.2024.27178.3172

Refernces

- Allison, S. T. & Beggan, J. K., (2024). Hero illiteracy. In: *Encyclopedia of heroism studies* (pp. 783-787). Cham: Springer International Publishing. https://doi.org/10.1007/978-3-031-48129-1_509

- Bahiraei, R., Ghadimi, B., Amirmazhari, A. M., Baseri, A. & Mazaheri Tehrani, M. M., (2023). Presenting a Sociological Model of Social Capital among Sports Elites in Interaction with the Social Context. *Strategic Studies on Youth and Sports,* 22(59): 139–154. https://doi.org/10.22034/ssys.2022.1391.1964 (in Persian)

- Bandura, A., (1977). *Social learning theory.* Englewood Cliffs, NJ. Prantice Hall.

- Caniglia, G., Freeth, R., Luederitz, C., Leventon, J., West, S. P., John, B., ... & Vogel, C., (2023). Practical wisdom and virtue ethics for knowledge co-production in sustainability science. *Na-ture sustainability,* 6(5): 493-501. https://doi.org/10.1038/s41893-022-01040-1

- Connel, P., Pepler, D. & Craig, W., (1999). Peer involvement in bullying: insight and challenges for inter-vention. *Journal of Adolescence,* 22: 0238. https://doi.org/10.1006/jado.1999.0238

- Dilnoza, Y., (2023). Sports, culture and society. *American Journal Of Social Sciences And Humanity Research,* 3(11): 152-163.

- Esmailzadeh, R., Naderian Jahromi, M., Motalebi, L. & Ghasemi-Nejad Dehkordi, A., (2022).

Analyzing the Role of Media Literacy in Developing Professional Ethics Principles among Pro-fessional Athletes. *Communication Research,* 29(112): 9–29. (in Persian)

- Feijoo, B., Sádaba, C., Zozaya-Durazo, L. & Vanwesenbeeck, I., (2024). A qualitative study exploring teenagers and their parents' ethical judgments toward influencers as brand ambassa-dors. *Journal of Consumer Marketing*, https://doi.org/10.1108/JCM-09-2023-6296

- Gonzalez, A., Schmuck, D. & Vandenbosch, L., (2024). Posting and framing politics: a content analysis of celebrities', athletes', and influencers' Instagram political content. *Information, Communication & Society,* 27(8): 1605-1627. https://doi.org/10.1080/1369118X.2023.2285495

- Hemmati, A. M., Nemati, N. & Bagherpour, T., (2024). Identifying Media Factors Affecting the Development of Social Responsibility among Athletes of Selected National Teams. *Contempo-rary Research in Sports Management.* https://doi.org/10.22084/smms.2024.27178.3172 (in Persian)

- Karimi, A. & Mohammadi, M., (2017). Identifying the Components of Spirituality Affecting Resilience in Entrepreneurs. *Biannual Journal of Management in Islamic University,* 6(14): 10–22. https://miu.nahad.ir/article_479.html (in Persian)

- Kunkel, T., Doyle, J. & Na, S., (2022). Becoming more than an athlete: developing an athlete's personal brand using strategic philanthropy. *European Sport Management Quarterly,* 22(3): 358-378. https://doi.org/10.1080/16184742.2020.1791208

- Mirsafian, H., Labbaf, A. H. & Kahkeshan, H., (2024). A Sociological Analysis of Iranian Fans' Behavior in Facing Sports Myths (Case Study: Cristiano Ronaldo). *Communication Manage-ment in Sports Media*. 13 (1: 49): 35-50 https://doi.org/10.30473/jsm.2024.71524.1876 (in Persian)

- Miryousefi, S. J. & Bakhshandeh, H., (2020). Identifying and Prioritizing Mass Media Factors Affecting the Development of Political Culture in Championship Sports. *Journal of Sport Management*, 12(2): 501–520. https://doi.org/10.22059/jsm.2019.274462.2216 (in Persian)

- Morgan, W. J. J., (2024). *Ethics in sport.* Human Kinetics. https://doi.org/10.5040/9781718257986

- Nouri, D., Ghadimi, B., Aslankhani, M. A. & Alipour Darvish, Z., (2019). Football Diplomacy. *Strategic Studies on Youth and Sports,* 18(45): 185–204. https://sid.ir/paper/377801/fa (in Persian)

- Orunbayev, A., (2023). Social Sports Marketing. *American Journal Of Social Sciences And Humanity Research,* 3(12): 121-134.

- Pedersen, P. M., Laucella, P. C., Kian, E. & Geurin, A. N., (2021). *Strategic sport communica-tion.* Human Kinetics Publishers.

- Putnam, R. D., (2020). "Bowling alone: America's declining social capital": journal of democ-racy (1995). In: *The City Reader* (pp. 142-150). Routledge. https://doi.org/10.4324/9780429261732-19

- Saeednia, N., Sajjadi Hazaveh, S. H., Ganjooei, F. A. & Manouchehri, J., (2023). Identifying Indicators of Ethical and Cultural Policymaking in Iranian Sports. *Strategic Studies on Youth and Sports,* 22(61): 133–156. https://www.magiran.com/p2722736 (in Persian)

- Savar, A., Emami, F. & Mousavi, S. J., (2023). Presenting a Model of National Identity of Sports Heroes Based on the Evolution of Digital Media. *Communication Management in Sports Me-dia.* https://doi.org/10.30473/jsm.2023.66309.1702 (in Persian)

- Shields, D. L. & Bredemeier, B. L., (2009). *True competition.* Human Kinetics. https://doi.org/10.5040/9781492596011

- Shoxrux, S., (2023). The Importance of Mutual Respect and Kindness in Sports. *American Journal Of Social Sciences And Humanity Research,* 3(12): 215-225.

- Woods, R. & Butler, B. N., (2020). *Social issues in sport.* Human Kinetics Publishers.

Two Quarterly Journal of
Contemporary Socio logical Research CSR
ISSN (P.): 2476-55643, (E.): 2476-6305
Vol. 15, No. 28, 2026
Bu-Ali Sin University

Studying The Relationship of Body Management with Erotic Capital (Female Students of Non-Profit, Non-Governmental Higher Education Institutions in Mashhad)

Mohammad Hasan Sharbatiyan[I], Ali Saeidi[II]

https://doi.org/10.22084/csr.2025.29954.2310
Received: 2024/10/03; Revised: 2025/04/20; Accepted: 2025/04/30
Type of Article: **Research**
Pp: 243-271

Abstract

The purpose of this article is the effective relationship between body management and erotic capital, emphasizing the theoretical framework of Pierre Bourdieu and Catherine Hakim. The Quantitative approach based on survey method (descriptive-correlation), relying on a standardized questionnaire tool among female students of psychology and guidance counseling in non-profit higher education institutions of Mashhad city with a number of 253 people based on two-stage sampling, first cluster and then The findings were collected randomly. Cronbach's alpha of body management is equal to (0/878) and erotic capital is equal to (0/883) and the convergence validity of the dependent variable is equal to (0/629) and the independent variable is equal to (0/567). The findings have been analyzed using SPSS software. The descriptive results indicate that the average status of the variables along with their components was mostly medium to high. Among the dimensions of body management (attention to the upper, middle and lower limbs of the body) and among the dimensions of the dependent variable (vitality), they were more important. The average of contextual variables such as marital status, economic and social base, employment and age group did not have a significant difference with the main variables (independent and dependent) in the sense that the main variables had the same importance for all students. Based on the correlation results, it states that the Pearson correlation value (0/474) between the main variables was predictable, positive and significant.

Keywords: Female, Non- Higher Eeducation Institutions, Eerotic Capital, Body Management, Mashhad.

I. Secretary of Education in Khorasan Razavi and instructor in the Department of Social Studies at the University of Education, P.O. Box 889-14665, Tehran, Iran (Corresponding Author).
Email: Sharbatiyan@pnu.ac.ir
II. Department of Educational Psychology and Counseling, Farhangian University, P.O. Box 889-14665, Tehran, Iran

Citations: Sharbatiyan, M. H. & Saeidi, A., (2026). Studying The Relationship of Body Management with Erotic Capital (Female Students of Non-Profit, Non-Governmental Higher Education Institutions in Mashhad). *Two Quarterly Journal of Contemporary Sociological Research,* 15(28), 243–271. https://doi.org/10.22084/csr.2025.29954.2310
Homepage of this Article: https://csr.basu.ac.ir/article_6189.html?lang=en

Publisher & Owner: Bu-Ali Sina University.
Copyright © 2026 The Authors. Published by Bu-Ali Sina University.
This work is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International license (https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/). Non-commercial uses of the work are permitted, provided the original work is properly cited.

1. Introduction

One of the capitals that is recently discussed in the field of social studies is erotic capital. This type of capital mostly includes aesthetic, visual, appearance, social and erotic attractions in interaction with other members of the society in which a person lives. Adding this asset to Bourdieu's triad of capital (economic-social-cultural) is more important in contemporary times. From the point of view of Catherine Hakim, erotic capital has many benefits in everyday life with physical attractiveness and high beauty, and it can be a special privilege for women. Such capital is the product of a type of investment based on gender characteristics and perceptions, which is generally realized in the form of various interventions in the body. Because in Iran's consumer society, the ideal body model is formed by sports activities, choosing the type and model of clothes, hair colour, makeup style, and various reconstructive and cosmetic surgeries; And considering the high number of cosmetic surgeries that most women and girls in the age group of 14 to 45 do in our society today, and the expansion of cosmetic and hygiene jobs at the community level, etc., all these things have caused young girls and teenagers to Our society should follow the world of fashion and by emphasizing on body management in order to improve their erotic capital based on the defined patterns of the aesthetic value of the western society, they should set it as a way of life to determine the behavioural criteria. In this research, using the approach of the main question, "is there an effective relationship between body management and erotic capital among students?" The answer to this question helps us understand social changes. the theoretical basis of erotic capital is based on Hakim's theory. According to her, this capital mostly includes aesthetic, visual, appearance, social and erotic attractions in interaction with other members of the society in which a person lives. Understanding social and economic processes, social interactions and the economic status of people in society requires understanding the concept of erotic capital, which is of special importance like other types of capital. the theoretical foundations of body management are influenced by Bourdieu's thought. he considered the body as a form of physical and material capital and a kind of commodity in the service of western capital accumulation, and considered it as the basis and distinction of people in life as an acquisition goal.

2. Materials and Methods

This research is based on survey strategy based on cross-sectional and practical purpose and quantification in the form of a standardized questionnaire instrument of erotic capital variable (31 items) and body management variable (31 items) based on Likert scale (1 to 7) among female students. The fields of psychology and counselling in the Higher education institutions of Mashhad, based on the Cochran formula, with a sample size of 253 people at the error level of 0.05, based on two-stage (cluster-random) sampling in the academic year 2022-2024, collected the findings. The unit level of analysis and observation has been the individual; The findings were analysed based on Spss 25 software based on descriptive statistics (frequency tests - central indices) and inferential statistics (variance analysis tests - correlation coefficient - linear regression - comparative difference - Friedman, etc.) has taken. The value of the factor analysis test (KMO) for erotic capital variable is 0.739 and the value of Bartlett's test is equal to 1667.7550 at the error level of 0.05, it was able to explain 8 items out of 31 items of the mentioned variable in about 68.922% of the variance of the related variable. For the body management

variable, the test value (KMO) equal to 0.716 was obtained, which Bartlett's test is equal to 1671.467 at the error level of 0.05. 9 items out of 31 items of the mentioned variable were able to explain about 69.591% of the relevant variance.

3. Data

The population studied in this research were girls and women majoring in psychology and counselling and guidance in non-profit higher education institutions in Mashhad. The age group of the respondents was between 18 and 40 years old, most of the respondents were single and unemployed, and about 0.85 students were from a high family economic and social base and had some facilities. The findings of descriptive statistics show that the majority of the respondents give importance to erotic capital and its indicators in their daily life, and among the relevant indicators, dimensions (vitality, erotic attractiveness and erotic skill) are in better ranks and Among the indicators and variable dimensions of body management, the components (attention to the upper, middle, and lower limbs, the head and face component, and the index of body-appropriate sports) were respectively the most important. The results of the main hypothesis indicate that there is a predictable significant relationship between the independent and dependent variables at a significance level of 0.01. The findings of linear regression between the main variables of the research show that the variable of body management with beta (0.474) had the best effect on the value of erotic capital; And the value of t in the regression table is significant at the error level of 0.05, which shows that the body management variable had a significant effect on erotic capital. Nearly 22% of the total changes in the value of erotic capital comes from the variable of performing body management practices and has the ability to predict it.

4. Discussion

The erotic capital that Catherine Hakim proposed is expanding in societies today, along with Bourdieu's triple capital (economic-social-cultural). This type of capital from Bourdieu's point of view as physical or physical capital has found many capabilities among men and women in capitalist and developing societies. This type of capital affected by six dimensions (social skills, erotic attractiveness, the way to appear in society, beauty, vitality and erotic skills) has been able to combine cognitive, visual, physical and social aesthetics attractively as a special privilege. especially for women. Such attractiveness as a valuable asset today among young women of our consumer society is influenced by performing actions on the body in the form of cosmetic and health behavior patterns, various surgical operations on body parts, etc., leading to the control and discipline of the body (body management) has been.

5. Conclusion

Performing such actions on the body leads to a dramatic action and the process of showing the body to others, which can change the social base and position of women in our society, the process of this change has led to the valuation of erotic capital in our current society by women. The trend of the importance of this issue in the lifestyle of young women in our society today, even though they have other types of capital (human, cultural, social, economic, etc.), this capital can still have a function in changing the course of their lives; While in the western society because other capitals are important for women,

erotic capital is not paid much attention to it, in addition, the media industry of the capitalist society in the field of advertising for the importance of this industry and attention to such capital among societies. has made many investments and the process of investing in other societies, including our society, has become a social issue. The existence of such a problem is not consistent with the value, cultural and social structures of our society, and nowadays the relationship of managing the body and bringing the body under control in order to value the erotic capital has caused confusion and chaos in the social order of the society, and has resulted in the production of problems and an increase in various consequences.

Acknowledgments

The authors extend their sincere gratitude to the anonymous peer reviewers for their insightful critiques and constructive suggestions, which significantly enhanced the clarity and scholarly rigor of this manuscript.

Author Contribution

The contribution of all authors to the writing of the article has been equal.

Conflict of Interest

In adherence to ethical publication standards, the authors affirm that there are no conflicts of interest, either personal or financial, that could have influenced the content or conclusions presented in this research.

دوفصلنامهٔ پژوهش‌های جامعه‌شناسی معاصر
شاپای چاپی: ۶۳۰۵-۲۴۷۶؛ شاپای الکترونیکی: ۵۶۴۳-۲۴۷۶
نشانی پایگاه نشریه: https://csr.basu.ac.ir/
سال ۱۵، شمارهٔ ۲۸، ۱۴۰۵

مطالعهٔ رابطهٔ مدیریت بدن با سرمایهٔ جنسی دانشجویان (موردمطالعه: دانشجویان زن مؤسسات آموزش‌عالی غیرانتفاعی غیردولتی شهر مشهد)

محمدحسن شربتیان[I]، علی سعیدی[II]

شناسهٔ دیجیتال (DOI): https://doi.org/10.22084/csr.2025.29954.2310
تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۷/۱۲، تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۲/۰۱، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۲/۱۱
نوع مقاله: پژوهشی
صص: ۲۷۱-۲۴۳

چکیده

هدف پژوهش حاضر رابطهٔ بین مدیریت بدن با سرمایهٔ جنسی مبتنی‌بر چارچوب نظری پیربوردیو و کاترین حکیم است. رویکرد کمّی محور مبتنی‌بر شیوهٔ پیمایش با تکیه‌بر ابزار پرسشنامهٔ استانداردشده، منتهی به جمع‌آوری یافته‌ها شد. جامعهٔ آماری دانشجویان زن رشتهٔ روان‌شناسی مؤسسات آموزش‌عالی غیرانتفاعی شهر مشهد با حجم نمونهٔ ۲۵۳ نفر موردسنجش قرارگرفته است. در این پژوهش از نمونه‌گیری خوشه‌ای-تصادفی برای جمع‌آوری یافته‌ها استفاده شد. میزان آلفای کرونباخ مدیریت بدن (۰/۸۷۸) و سرمایهٔ جنسی (۰/۸۸۳) و میزان روایی متغیر وابسته (۰/۶۲۹) و مستقل برابر با (۰/۵۶۷) به‌دست آمده است. با استفاده از روش‌های آماری با تکیه‌بر نرم‌افزار SPSS یافته‌ها مورد تجزیه‌وتحلیل قرارگرفته است. نتایج توصیفی میانگین متغیر مدیریت بدن (۳/۸۸) و سرمایهٔ جنسی (۴/۴۶) را متوسط به بالا نشان داده است. در بین ابعاد مدیریت بدن مؤلفه (اندام فوقانی/ میانی /تحتانی) با میانگین (۴/۶۳)و در بین ابعاد سرمایهٔ جنسی مؤلفه سرزندگی با میانگین (۵/۰۹) اهمیت بیشتری داشته است. آزمون مقایسهٔ میانگین متغیرهای زمینه‌ای همچون سن و وضعیت ازدواج با متغیرهای تحقیق تفاوت معناداری نداشته است. براساس نتایج آزمون همبستگی رابطهٔ بین متغیرهای اصلی با مقدار (۰/۴۷۴) قابل پیش‌بینی، مثبت و معنادار به‌دست‌آمده است؛ و نتایج آزمون فریدمن نشان‌داده است؛ که در سطح خطای کوچک‌تر از ۰/۰۵ با اطمینان ۰/۹۵ میانگین رتبهٔ مؤلفه‌های متغیر مدیریت بدن معنادار بوده است. درنهایت متغیرهای موردبررسی به‌همراه مؤلفه‌هایشان برای دانشجویان از اهمیت برخوردار بوده است، ولی میانگین اهمیت انجام آن یکسان نبوده است.

کلیدواژگان: زنان، دانشجویان، مؤسسات آموزش‌عالی غیرانتفاعی، سرمایهٔ جنسی، مدیریت بدن.

I. دبیر آموزش و پرورش و مدرس گروه آموزش مطالعات اجتماعی دانشگاه فرهنگیان، صندوق پستی ۸۸۹-۱۴۶۶۵، تهران، ایران (نویسنده مسئول).
Email: sharbatiyan@pnu.ac.ir
II. گروه آموزش روانشناسی و مشاوره دانشگاه فرهنگیان، صندوق پستی ۸۸۹-۱۴۶۶۵، تهران، ایران.

ارجاع به مقاله: شربتیان، محمدحسن؛ و سعیدی، علی، (۱۴۰۵). مطالعهٔ رابطهٔ مدیریت بدن با سرمایهٔ جنسی دانشجویان (موردمطالعه: دانشجویان زن مؤسسات آموزش‌عالی غیرانتفاعی غیردولتی شهر مشهد). پژوهش‌های جامعه‌شناسی معاصر، ۱۵(۲۸)، ۲۴۳-۲۷۱. https://doi.org/10.22084/csr.2025.29954.2310
صفحهٔ اصلی مقاله در سامانهٔ نشریه: https://csr.basu.ac.ir/article_6189.html

حق انتشار این مستند، متعلق به نویسندگان آن است. ۱۴۰۵ ©. ناشر این مقاله، دانشگاه بوعلی‌سینا است.
این مقاله تحت گواهی زیر منتشرشده و هر نوع استفاده غیرتجاری از آن مشروط بر استناد صحیح به مقاله و با رعایت شرایط مندرج در آدرس زیر مجاز است.
Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International license (https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/).

۱. مقدمه

سرمایه، ازجمله مفاهیمی است که جایگاه ویژه‌ای در پژوهش‌های علوم اجتماعی دارد. در نگاه نظریه‌پردازان این حوزه، اهمیت آن به‌حدی است که براساس رویکردهای جامعه‌شناختی، جایگاه اجتماعی افراد برمبنای میزان و نوع سرمایه‌ای که در اختیار دارند، تعیین می‌گردد (بوردیو[۱]، ۱۳۸۰: ۵۸). در همین‌راستا، یکی از سرمایه‌هایی که به‌تازگی در حوزهٔ مطالعات اجتماعی مطرح است و در جامعهٔ دانشگاهی ایران موردتوجه قرارگرفته است، سرمایهٔ جنسی[۲] است این نوع سرمایه بیشتر شامل جذابیت‌های زیباشناختی، دیداری، ظاهری، اجتماعی و جنسی در تعامل با سایر اعضائ جامعه‌ای است که فرد در آن زندگی می‌کند. درک فرآیندهای اجتماعی، اقتصادی، تعاملات اجتماعی و جایگاه اقتصادی افراد در جامعه، مستلزم فهم سرمایهٔ جنسی است که مانند سایر انواع سرمایه اهمیت ویژه‌ای دارد (حکیم[۳]، ۱۳۹۰: ۱۰).

افزودن سرمایهٔ جنسی به سرمایه‌های سه‌گانهٔ «بوردیو» به‌عنوان بُعد جدیدی از مفهوم سرمایه در حوزهٔ مطالعات اجتماعی باعث‌شده که این نوع سرمایه در دوران معاصر از اهمیت بیشتری برخوردار گردد. از منظر «کاترین حکیم» سرمایهٔ جنسی در زندگی روزمره برای مردان و زنان با جذابیت‌های بدنی و زیبایی بالا، فواید بسیاری دارد (حکیم، ۱۳۹۰: ۱۰)؛ به‌عبارت‌دیگر، زنان و مردان در روابط دوستانه، هنگام یافتن شریک جنسی و در اکثر زمینه‌های زندگی اجتماعی از این نوع سرمایه بهره می‌برند؛ و از امتیاز ویژه‌ای برخوردارند (بادین‌فکر و همکاران، ۱۳۹۹: ۲۱۸).

برای زنان هر جامعه‌ای در عصر حاضر یکی از عوامل کسب سرمایهٔ اجتماعی، سرمایهٔ جنسی است که از ترکیب جذابیت‌های زیبایی‌شناختی، بصری، بدنی، اجتماعی و ... برای دیگر اعضائ جامعه میسّر می‌گردد؛ و شامل ویژگی‌هایی می‌شود که در زمان تولد تعیین می‌شوند و هم مهارت‌هایی که می‌توانند آموخته و یا تقویت گردند؛ و ناشی از عوامل مختلفی است که در طی جریان جامعه‌پذیری و در طول دورهٔ زندگی همواره منجر به جدا شدن جهان اجتماعی مردان و زنان می‌گردد. سرمایهٔ جنسی برای زنان جوامع امروز نقش نماینده، پایگاه اجتماعی، اعتماد اجتماعی، سرمایهٔ اجتماعی و... دارد؛ بنابراین، زنان به‌طور اجتماعی برای درگیر شدن در سرمایهٔ جنسی تشویق می‌شوند و از آن‌ها انتظار می‌رود در سرمایهٔ جنسی خود دست‌کاری کنند (پارسا و همکاران، ۱۴۰۰: ۲).

از این‌رو، استفاده از سرمایهٔ جنسی به‌عنوان یک سرمایهٔ مهم در حوزهٔ فرهنگ زندگی جامعهٔ زنان ایران، یکی از راه‌های بهبود موقعیت پایگاهشان هست؛ درواقع، زنان جامعه‌ای ایرانی با استفاده از این سرمایه سعی می‌کنند تمایز بخشی خود از دیگران را به‌نمایش گذارند و یا با بروز کنش‌های نمایشی خود تأیید دیگران را به‌همراه داشته باشند. بر این‌اساس، این نوع سرمایه به‌عنوان ابزاری اجتماعی و فرهنگی در دست دانشجویان دختر ایرانی قرارگرفته است، تا بتوانند در طول زمان، در کنار سایر سرمایه‌های خود به این سرمایه در زندگی روزمره شکل‌دهند و بهبود بخشند. این نوع سرمایه، فارغ از منابع طبیعی آن، در جوامع سرمایه‌داری حاصل سرمایه‌گذاری مبتنی‌بر ویژگی‌ها و برداشت‌های جنسیتی است که با هدف دستیابی به بازدهی مطلوب در بازار انجام می‌گیرد و معمولاً ازطریق اشکال مختلف مداخله بر بدن تحقق می‌یابد (بنائی و همکاران، ۱۳۹۹: ۷۶).

امروزه نظام سرمایه‌داری زنان را به‌عنوان یکی از گروه‌های اصلی مصرف محوری جوامع خود تبدیل کرده است. بر این‌مبنا، زنان در جوامع امروزی خود را به گونهٔ کامل براساس بدن ظاهری فردی شده، می‌شناسند. علاوه‌بر این، گرایش به زیبایی از یکسو امری طبیعی و مشترک بین انسان‌ها بوده است؛ و از سوی دیگر، این علاقه در جوامع گوناگون به یک‌خرده فرهنگ مصرف محور و زیباپسند، جذاب و... تبدیل‌شده و درحال گسترش است. از آنجاکه در جامعهٔ مصرفی کنونی ایران، جوان بودن الگوی یک بدن مطلوب است، مردم با فعالیت‌های ورزشی، انتخاب نوع و مدل لباس، رنگ مو، سبک آرایش، و انواع جراحی‌های ترمیمی و زیبایی می‌کوشند خود را سالم و شاداب نشان دهند (هیوارد[۴]، ۲۰۱۵)؛ به‌عبارت‌دیگر، به زبان بوردیو باید این ویژگی‌ها را اهمیت دادن به «سرمایهٔ جسمانی»[۵] نامید (واتسون و نتلتون[۶]، ۱۹۹۸: ۱۷-۱۸).

در بین جامعهٔ جوان ایرانی بالأخص دختران دانشجو که متأثر از مصرف فن‌آوری‌های ارتباطی هستند، توجه به سرمایهٔ جسمانی در قالب جذابیت ظاهری بسیار متداول است، تصوری که این قشر از جامعهٔ دانشجویی از بدن خود در مقایسه با آن‌چه ایده‌آل و زیبا تلقی می‌گردد، باعث می‌شود که این افراد به رژیم‌های غذایی و ورزش‌های شدید و سایر فعالیت‌ها روآورند و تصویری که از زن زیبا در رسانه‌های نظام سرمایه‌داری ارائه می‌گردد روزبه‌روز مصداق زیبایی را محدودتر، خاص‌تر و غیرقابل دسترس‌تر می‌کند. استانداردهایی که از این‌طریق (نظام سرمایه‌داری) به جامعه تحمیل می‌شود، عملاً جامعه را با مشکلات بسیاری روبه‌رو کرده است (مارتین و روبینا[۷]، ۲۰۱۰: ۴۹۲).

باتوجه به آمار بالای انواع جراحی‌های زیبایی که امروزه بیشتر زنان و دختران گروه سنی ۱۴ تا ۴۵ ساله در جامعهٔ ما انجام می‌دهند (کبیری و قربان‌علیزاده به نقل از: صادقی‌فسائی و همکاران، ۱۳۹۵: ۴۲). همچنین میزان بالای واردات مصرف لوازم آرایشی به‌گونه‌ای درحال رشد است که ایران را به هفتمین مصرف‌کنندهٔ مواد آرایشی و بهداشتی در جهان تبدیل کرده است (بهار و وکیلی قاضی‌جهانی، ۱۳۹۰: ۶۴) و گسترش مشاغل آرایشی و بهداشتی در سطح جامعه و... همهٔ این موارد و دیگر مسائل باعث این شده است که دختران جوان و نوجوان جامعهٔ ما از دنیای مُد پیروی‌کنند و با تأکید بر مدیریت بدن در راستای ارتقائ سرمایهٔ جنسی خود مبتنی‌بر الگوهای تعریف شده ارزش زیباشناختی جامعهٔ غربی آن‌را به‌عنوان رویهٔ زندگی متعین ملاک رفتاری و کنشی خود قرار دهند.

پرسش‌های پژوهش: در این پژوهش با استفاده از رویکرد کمی‌محور به‌دنبال پاسخ‌دادن به این پرسش اصلی است که، میزان اهمیت متغیرهای مدیریت بدن و سرمایهٔ جنسی در بین دانشجویان چقدر است؟ و رابطهٔ همبستگی این متغیرها در سطح زندگی روزمرهٔ دانشجویان تا چه حدی است؟

۲. پیشینهٔ پژوهش

باتوجه به منابع و ادبیات تجربی، یافته‌های پژوهشی که به‌طور مستقیم و غیرمستقیم با موضوع این نوشتار مرتبط بوده است، به اجمال بیان می‌شود. «میرفردی» و «صفرپور» (۱۴۰۱)در پژوهش انجام‌یافته در بین دانشجویان گرایش به لوازم و الگوهای آرایشی، به این نتایج دست‌یافته‌اند که زنان برای بروز خود در جامعه به‌نمایش ظاهری خویش روی‌آورده‌اند. رسانه‌ها به‌عنوان یکی از منابع اصلی در فراهم‌سازی و ارائه اطلاعات مربوط به ابزارها، الگوها و مؤلفه‌های سبک زندگی مدرن عمل می‌کنند و ازطریق تبلیغات گسترده، به ترویج کالاها و الگوهای مصرفی می‌پردازند. در این رسانه‌ها، علاوه‌بر تبلیغ کالاهای مصرفی، به‌ویژه محصولات آرایشی، شیوه‌ها و روش‌های استفاده از آن‌ها نیز با بهره‌گیری از جذابیت‌های هنری و استفاده از مدل‌های آرایشی به تصویر کشیده می‌شود. این تبلیغات با بهره‌گیری از عناصر زیباشناختی و احساسی همراه است. برخی کدهای مفهومی و مقوله‌ها ی تحلیل پژوهش نشان می‌دهند که گروه‌های هم‌سن‌وسال و عضویت در این گروه‌ها، نقش پررنگی در مصرف لوازم آرایش ازسوی دانشجویان دختر داشته است. گروه دوستان و هم‌سالان هم از لوازم (زیباشناسانه) و هم به‌گونه‌ای ازطریق فشار اجتماعی به اعضاء خود، دانشجویان را به سمت گونه هایی از رفتارهایی سوق می‌دهند که از این لوازم زیباشناسانه بیشتر استفاده کنند. در غیر این‌صورت دانشجویانی که رغبت کمتری به استفاده از این لوازم آرایشی دارند و مصرف کمتری می‌کنند؛ به‌گونه‌ای در جمع حاشیهٔ دوستانه قرار می‌گیرند، و تعاملات اجتماعی کم‌رنگی دارند.

«طالبی‌دلیر» و «یعقوبی‌چوبری» (۱۴۰۱) در پژوهش خود که با عنوان فراتحلیل عوامل جامعه‌شناختی مؤثر بر گرایش به جراحی زیبایی در ایران انجام داده‌اند، نتایج پژوهش نشان‌داده است که «احساسِ‌کهتری» بیشترین تأثیر را بر گرایش به جراحی زیبایی (۰r/۵۹=)دارد؛ به‌طوری‌که، اندازهٔ اثر آن مثبت و قوی است. بعد از آن، بیشترین عوامل تأثیرگذار بر گرایش به جراحی زیبایی به‌ترتیب فشارهنجاری، تصویر بدنی منفی، گروه مرجع، رسانه و مدیریت بدن با اندازهٔ اثر مثبت و متوسط بوده‌اند. «پارسا» و همکاران (۱۴۰۰) در پژوهش خود به این دست‌یافته‌اند که در شهر اصفهان زنانی هستند که از سرمایهٔ جنسی بیشتر بهره می‌برند و به جذابیت و زیبایی‌شان بیشتر اهمیت می‌دهند؛ در بین گروه‌های سنی بالأخص جوانان ۱۸ تا ۲۵ساله به نسبت گروه سنی ۴۰ تا ۵۰ساله سرمایهٔ جنسی حائز اهمیت

است. همچنین بین سرمایهٔ اجتماعی و مؤلفه آن با سرمایهٔ جنسی مؤلفه‌هایی چون (جلوه‌گری، دلربایی، زیبایی چهره، مهارت، سرزندگی و جذابیت) رابطهٔ معناداری وجود دارد. «عشورچریانی» و همکاران (۱۴۰۰) در پژوهش خود نتیجه گرفتند که نظریهٔ سرمایهٔ جنسی در جهان غرب مفهومی کاملاً ابزاری و تولیدمحور به‌شمار می‌آید. این نظریه مسیرهایی را برای ورود زنان به حوزه‌های رقابت، تجارت و لذت‌جویی ترسیم کرده است. با این‌حال، براساس دیدگاه‌های اسلامی می‌توان آن‌را به‌دلیل نقش آن در گسترش مفاسد اخلاقی و اجتماعی، بروز بحران‌های خانوادگی و ایجاد نوعی ازخودبیگانگی، مورد نقد قرار داد.

«بنایی» و همکاران (۱۳۹۹) در تحقیق کیفی خود به این دست‌یافته‌اند که مهم‌ترین ویژگی سرمایهٔ جنسی در بین افراد منتخب جذابیت جنسی بوده است که بیشترین ارزش‌گذاری را داشته است،

«بادین‌فکر» و همکاران (۱۳۹۹) در تحقیق خود به این نتایج اشاره کرده‌اند که که میزان سرمایهٔ جنسی در تبلیغات رسانهٔ ملی درصد بالایی دارد. در این‌میان مؤلفه‌های شیوهٔ ظاهر شدن در جامعه (مانند: پوشش جذاب، آرایش چهره)، جذابیت جنسی (بدن جذاب، رفتار زنانه)، و زیبایی، بیشترین تکرار و مؤلفه‌های حضور اجتماعی (مهارت و تعامل و مشارکت اجتماعی، خوش‌مشربی) و سرزندگی (منفعل نبودن)، دارای کمترین تکرار رسانه‌ای است.

«خواجه‌نوری» و «مساوات» (۱۳۹۸)در تحقیق خود به این دست‌یافتند که بین مدیریت بدن و مصرف آرایش به‌عنوان بُعدی از سبک زندگی رابطهٔ معنی‌داری با شیوهٔ رفتار مصرفی (۰/۳۶۵) در بین زنان شهر شیراز وجود داشته است. در این‌خصوص وسایل ارتباط جمعی (ماهواره، اینترنت و...) ازطریق ابزارهای تبلیغاتی بیشترین سهم در نمایان کردن گرایش به رفتارهای مصرف‌کنندگی لوازم آرایشی را مرتبط با بدن و مدیریت آن داشته است. «حسینی» و همکاران (۱۳۹۷) در تحقیق خود به این رسیدند که یافته‌ها نشان‌داد متغیرهای مدگرایی (۰/۵۸)، خوداظهاری و بیان خود (۰/۵۸)، ارزش‌های لذت‌جویانه (۰/۳۷)، مدیریت بدن (۰/۳۴) و تبلیغات رسانه‌ای (۰/۲۶) رابطهٔ مثبت و معناداری با مصرف‌گرایی دارند.

«صادقی‌فسایی» و همکاران (۱۳۹۶) در پژوهش خود دریافتند که از دیدگاه زنان، سرمایهٔ جنسی از ارزشی نسبتاً بالا برخوردار است؛ به‌گونه‌ای که به یکی از عوامل اصلی و اثرگذار در زمینهٔ مدیریت بدن و انجام مداخلات مرتبط با آن تبدیل شده است. صادقی‌فسایی و همکاران (۱۳۹۵) در پژوهش خود نشان‌دادند که میانگین توجه زنان جامعهٔ مورد بررسی به مدیریت بدن، عدد ۱/۹ از ۵ را به‌خود اختصاص داده است. همچنین میانگین ارزش سرمایهٔ جنسی درمیان پاسخ‌دهندگان ۲/۷۴ از ۵ بوده که سطحی نسبتاً پایین را نشان می‌دهد. نتایج حاکی از آن است که متغیر مستقل سرمایهٔ جنسی با سطح معناداری sig = 0/00 و ضریب بتای ۰/۵۵۸ بر میزان مدیریت بدن زنان متولد دههٔ ۴۰ تأثیرگذار بوده است.

«بهیان» و همکاران (۱۳۹۴) به این نتایج دست‌یافته‌اند که در رمان‌ها پرتیراژ فارسی مقوله‌های زیبایی و جذابیت جنسی زنان از اهمیت بیشتری برخوراست. براساس نظریهٔ حکیم مفاهیمی مثل رفتارهای زنانه، جذابیت جنسی برای مردان، سرزندگی زیبایی و نحوهٔ ظاهر شدن در جامعه و... در رمان‌ها از مفاهیم متعادلی برخوردار است.

«کرمی‌پور» و همکاران (۱۳۹۴) به این نتیجه رسیدند که سرمایهٔ جنسی با تأکید بر مؤلفه‌های (کسب هویت جدید، جاذبهٔ جنسی جلوه‌گری اجتماعی، مهارت اجتماعی، سرزندگی، تمایز بخشی اجتماعی و تمایلات جنسی) در دههٔ اخیر، زندگی جوانان را در رسیدن به هدف‌های‌شان پیوند زده و فرهنگ ویژهٔ جوانان را جهانی کرده است؛ به‌طوری‌که همهٔ افراد زیر ۳۰سال در تمامی طبقات اجتماعی را به خود جذب می‌کند. به‌عبارت دیگر، گروه‌هایی از جوانان که وجه مشخصهٔ آنان باورها، ارزش‌ها و هنجارهای خاص در مقابل فرهنگ مسلط یا نظم اجتماعی حاکم باشد، فرهنگ جوانان را تشکیل می‌دهد.

«کافی» (۱۳۹۳) در پژوهش خود به این نتیجه رسید که زنان نسبت به مردان و همچنین افراد جوان در مقایسه با میان‌سالان، استفادهٔ بیشتری از سرمایهٔ جنسی خود دارند. با این‌حال، بین متغیرهایی همچون وضعیت تأهل، وضعیت شغلی، منطقهٔ محل زندگی و قومیت با میزان بهره‌گیری از سرمایهٔ جنسی، رابطهٔ معناداری مشاهده نشد.

«روبال» و «کریکاو»[۸] (۲۰۲۰) به این نتیجه رسیدند که در جامعه‌شناسی بازاریابی ارتباطی عصر حاضر آراستگی در فرهنگ مصرفی بدن به‌صورت یک سلطه درآمده است؛ و جذابیت به‌عنوان یک سرمایهٔ جنسی پیشرو در موفقیت مدیریت بدن به‌عنوان یک واقعیت عینی تجربه شده است. «روبال»[۹] (۲۰۱۹)در یافته‌های تحقیق خود به این نتیجه‌گیری رسید که سرمایهٔ جنسی کیفیت پیچیده‌ای است که علاوه‌بر جذابیت فیزیکی، جاذبهٔ جنسی، شایستگی اجتماعی، خلق و خوی، تمایلات جنسی و توانایی ارائه خوب فرد را نیز دربر می‌گیرد. «رکونا»[۱۰] (۲۰۱۷)در پژوهش خود به این نتیجه رسید که به‌لحاظ تاریخی زنان نسبت به مردان مهارت بیشتری در استقرار و استفاده از بدن در زندگی اجتماعی داشته‌اند. امروزه زنان با پرداختن به بدن خود و تلاش برای زیباتر نشان‌دادن آن، سرمایهٔ جنسی خود را افزایش می‌دهند. «واترز»[۱۱] (۲۰۱۶) در پژوهش خود بیان کرد که بسیاری از زنان در مغولستان به‌دلایل مختلف، ازجمله تقویت ویژگی‌های زنانه و جنسی خود، اقدام به افزایش سرمایهٔ جنسی ازطریق جراحی‌های زیبایی می‌کنند. افزون‌بر این، در این کشور، فرآیند کالایی‌سازی بخش‌های مجزای بدن به‌عنوان روشی برای بهبود شرایط اقتصادی، ارتقائ موقعیت در ازدواج یا تقویت توانایی‌های نقش‌آفرینی تعریف شده است. «لئو»[۱۲] (۲۰۱۳) در پژوهشی کیفی با عنوان «جراحی بدن تغییریافته: اقتصاد زیبایی و مصرف زنان چینی از جراحی زیبایی» یافته‌ها نشان می‌دهد که مشارکت زنان چینی با جراحی‌های زیبایی براساس ویژگی‌های بافت محلی و الزامات بازار جهانی شدن شکل‌گرفته است.

از نتایج پژوهش‌های مرورشده می‌توان دریافت که:

- کمبود چنین پژوهش‌های در ساختار علمی و دانشگاهی ایران مشهود است. باوجود اهمیت موضوع مدیریت بدن و سرمایهٔ جنسی در جامعهٔ حال حاضر جوان ما، مطالعات محدودی به بررسی این متغیرها پرداخته‌اند. این کمبود نشان‌دهندهٔ خلأ پژوهشی در حوزهٔ مطالعات اجتماعی را نشان می‌دهد.

-پیشینه‌های پژوهش نشان می‌دهد که مدیریت بدن و سرمایهٔ جنسی در بین دانشجویان زن ایرانی به‌عنوان پدیده‌ای چندبُعدی تحت‌تأثیر عوامل فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی قرار دارد. این موضوع نه‌تنها بازتابی از تغییرات ارزشی در نسل جوان است، بلکه نشان‌دهندهٔ نقش بدن به‌عنوان یک سرمایهٔ نمادین در میدان‌های اجتماعی است.

-کمبود یافته‌ها در وضعیت موجود سرمایهٔ جنسی دانشجویان ایران نشان‌دهندهٔ این است که پیشینه‌های موجود نتوانسته‌اند تصویر روشنی از وضعیت سرمایهٔ جنسی در بین دانشجویان، ارائه دهند.

- افزایش چنین پژوهش‌هایی با پر کردن شکاف‌ها، به درک بهتری از رفتارهای مصرفی نمایش نسل جوان می‌پردازد؛ و این امکان را ممکن می‌سازد که یافته‌ها حاکی از تحقیقات جدید نشان دهد که سرمایهٔ جنسی برای دانشجویان زن یک استراتژی انطباقی در مواجهه با محدودیت‌های ساختاری (مانند نابرابری جنسیتی) تلقی گردد.

-از دیگر نتایج پیشینه‌ها می‌توان دریافت که موضوع روزمره در زندگی جوانان و دانشجویان می‌تواند مدیریت بدن و سرمایهٔ جنسی باشد که اهمیت دارد. در این‌خصوص تمایل دانشجویان زن به ارتقائ سرمایهٔ جنسی ازطریق مدیریت بدن، بازتابی از تغییرات فرهنگی در نسل جوان جامعهٔ ایرانی است که می‌تواند تحت‌تأثیر رسانه‌ها و جهانی‌شدن قرار گرفته باشند.

-یافته‌های این‌دسته از تحقیقات نشان‌داده است که، مدیریت بدن نَه یک انتخاب فردی، بلکه یک اجبار اجتماعی است. دانشجویان برای حفظ موقعیت‌شان در گروه هم‌سالان و افزایش فرصت‌های اجتماعی (مانند: ازدواج یا اشتغال) به این رفتارها روی‌می‌آورند.

- تحقیق حاضر تلاش‌کرده که به ارتقائ موقعیت اجتماعی سطحی زنان جوان ازطریق متغیرهای مورد پژوهش بپردازد. به‌عبارت دیگر، در این تحقیق سعی‌شده که در کلانشهر مذهبی مشهد، بررسی شود که متغیر مدیریت بدن به‌عنوان ابزاری برای تغییر موقعیت اجتماعی زنان جوان تبدیل شده است. این امر به‌ویژه در دانشگاه‌های غیرانتفاعی که تنوع فرهنگی بیشتری دارند، می‌تواند قابل دسترسی باشد.

– در یافته‌های این مقاله تلاش خواهد شد که متغیرهای مورد بررسی را با نظریهٔ بوردیو دربارهٔ «سرمایهٔ فیزیکی» توضیح داده شود؛ و بدن را به‌عنوان یک سرمایهٔ نمادین، ابزاری برای تمایز طبقاتی و ارتقائ پایگاه اجتماعی از منظر جامعه زن دانشجوی ایرانی درنظر گرفته شود.

– پژوهش حاضر از منظر نوآوری در حوزهٔ مطالعات اجتماعی متمرکز است. تمرکز بر روی جامعهٔ دانشجویی خواهد داشت و با استفاده از روش‌های کمّی، به رابطهٔ مدیریت بدن و سرمایهٔ جنسی می‌پردازد؛ که کمتر در جامعهٔ دانشگاهی حال حاضر جامعهٔ ایران مورد بررسی قرار گرفته است. این مطالعهٔ نشان می‌دهد که سرمایهٔ جنسی در کنار سایر سرمایه‌ها (اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی) می‌تواند به‌عنوان سرمایهٔ چهارم نظریهٔ بوردیو، تکمیل‌کننده، نظریهٔ اندیشمند مذکور باشد.

– تحقیق حاضر تلاش خواهد کرد که تغییر سبک زندگی به‌سمت مصرف‌گرایی را نشان دهد؛ به‌عبارت دیگر، افزایش رفاه و تأثیر رسانه‌ها، دانشجویان را به‌سمت فعالیت‌های تجملاتی و آرایشی سوق داده است. این رفتارها دیگر محدود به دوره‌های خاصی مانند ازدواج نیستند؛ این روند با نظریهٔ کاترین حکیم دربارهٔ افزایش ارزش سرمایهٔ جنسی در جوامع مدرن می‌تواند همخوانی داشته باشد.

۳.چارچوب نظری

در سال‌های اخیر، بدن انسان به یکی از موضوعات مهم در مطالعات جامعه‌شناسان معاصر تبدیل شده است. در جامعهٔ مصرفی، نگاه به بدن با جنبه‌هایی تجاری، نمایشی و زیبایی‌شناختی همراه است و ضرورت دارد که اندام متناسب، لاغر و جوان باقی‌بماند. در جامعهٔ ما نیز گسترش پدیدهٔ آرایش درمیان دختران و زنان در عرصهٔ زندگی اجتماعی و استفاده از پوشش‌هایی که دارای سه ویژگی چسبان، کوتاه و بدن‌نما هستند، به‌طور آشکار با آموزه‌های دینی و ساختار اجتماعی، هنجاری، عرفی و قوانین حاکم که هرگونه لذت‌جویی زن و مرد از یکدیگر را در چارچوب تشکیل خانواده تعریف می‌کند، در تعارض قرار دارد (فاتحی و اخلاصی، ۱۳۸۷). در این‌زمینه، بوردیو اشاره می‌کند که مراجع سنتی هویت‌ساز دیگر قادر به پاسخ‌گویی به نیازهای دنیای معاصر نیستند. فرآیند جهانی‌شدن با توسعهٔ فضای اجتماعی، فرصت‌های شکل‌گیری هویت در چارچوب‌های مشخص و از پیش تعریف‌شده را به‌طور قابل‌توجهی محدود می‌کند. به بیان بوردیو، فضای اجتماعی اساساً برپایهٔ سرمایه شکل گرفته است؛ و ترکیب دو نوع سرمایهٔ فرهنگی و اقتصادی، منجر به ایجاد گروه‌هایی با سطوح متفاوتی از این دو سرمایه می‌شود. این گروه‌بندی‌ها دارای نظام‌های ارزشی مشابه و ذائقه‌ها و سلایق نزدیک به‌هم هستند و به‌طورکلی می‌توان گفت که سبک زندگی مشابهی را به اشتراک می‌گذارند؛ در این دیدگاه، عنصر مرکزی برپایهٔ عادت‌واره‌ها شکل می‌گیرد. بوردیو در کتاب تمایز که دربارهٔ سلیقه و سبک زندگی طبقات مختلف اجتماعی در فرانسه است، بیان می‌کند که طراحان لباس، جواز خوش‌سلیقگی را تنها به اندام‌هایی با اندازه‌ها و ابعادی متفاوت از مانکن‌ها و مدل‌های رایج اختصاص می‌دهند. متخصصان تبلیغات که استفاده‌های اجباری نوین از بدن را به فرصتی برای هشدارها و تذکرات متعدد تبدیل کرده‌اند، و روزنامه‌نگارانی که سبک زندگی خود را در مجلات و هفته‌نامه‌های زنان به مدیران ثروتمند نمایش می‌دهند و مورد تحسین قرار می‌گیرند، همه باوجود رقابت با یکدیگر، هم‌صدا عمل می‌کنند تا نهضتی را ایجاد کنند که درنهایت منجر به خلق و تحمیل تصاویری ساختگی به جامعه شود؛ جامعه‌ای که تحت‌تأثیر این تصاویر جذاب و نوظهور رسانه‌ای به‌سمت تغییرات اساسی و فاصله‌گیری از فرهنگ سنتی خود حرکت می‌کند. این تغییرات، جامعه را به‌سوی دگرگونی‌های گسترده هدایت کرده و موجب یکنواختی در آن می‌شود (بوردیو، ۱۳۹۱). بوردیو هدف از مدیریت بدن را کسب منزلت، تمایز و جایگاه اجتماعی می‌داند. او در تحلیل خود به کالایی‌شدن بدن در جوامع مدرن اشاره دارد که به‌شکل سرمایهٔ فیزیکی نمود پیدا می‌کند. بوردیو معتقد است که تولید این سرمایهٔ فیزیکی وابسته به رشد و توسعهٔ بدن است؛ به‌طوری‌که بدن به‌عنوان حامل ارزش در حوزه‌های اجتماعی مطرح می‌شود. براساس نظر بوردیو، بدن به‌عنوان شکل کلی سرمایهٔ فیزیکی، حامل منزلت اجتماعی و اشکال نمادین متفاوت

است. تبدیل سرمایهٔ فیزیکی درواقع به‌معنای تفسیر و بازتاب حضور بدنی براساس انواع مختلف سرمایه (اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی) در حوزه‌هایی مانند کار، اوقات فراغت و غیره است. بوردیو با نگاه به بدن به‌عنوان یک سرمایهٔ فیزیکی، هویت افراد را با ارزش‌های اجتماعی مرتبط با اندازه، شکل و ظاهر بدن تطبیق می‌دهد (شیلینگ[۱۳]، ۱۹۹۳). درواقع، برداشت بوردیو از بدن به‌عنوان شکلی از سرمایهٔ فیزیکی و مادی است که مشابه همان مفهومی است که دیگران آن‌را -بدن متمدن شده- می‌نامند. در هر دو دیدگاه، رابطه‌ای میان رشد و توسعهٔ بدن و موقعیت اجتماعی افراد وجود دارد و هر دو بر این باورند که مدیریت بدن نقش مرکزی در کسب جایگاه و تمایز ایفا می‌کند. این دیدگاه، فرآیند کالایی‌شدن بدن را در راستای سرمایه اندوزی به‌عنوان امری عادی معرفی می‌کند (قادری و سیفی، ۱۳۹۲). درنهایت، بوردیو معتقد است که افراد براساس سطح آگاهی و شناختی که از محیط پیرامون خود دارند، تصمیم‌گیری می‌کنند و کسانی‌که شناخت بالاتری دارند، انتخاب‌های بهتری انجام می‌دهند تا بتوانند خود را از دیگران متمایز سازند. این فرآیند موجب می‌شود افراد سبک زندگی خود را تغییر دهند؛ یکی از این سبک‌ها، مدیریت بدن است که هدف اصلی آن کسب منزلت، ایجاد تمایز با دیگران و نمایش جایگاه اقتصادی و اجتماعی بالاتر برای نشان‌دادن برتری فرد نسبت به دیگران است.

براساس آن‌چه که در سطور قبل توضیح داده شد در بررسی متغیر مدیریت بدن مؤلفه‌هایی که می‌توان درنظر گرفت، شامل: الف)نگرش نسبت به آرایش، ب) دستکاری پزشکی که شامل جراحی‌های زیبایی و پلاستیک و...، پ) آرایش بدن مبتنی‌بر به مراقبت‌های بهداشتی و آرایشی، ت) رویه‌های لاغری با تأکید بر مفاهیم معرف‌های کنترل وزن مورد سنجش قرار می‌گیرد.

یکی از انواع سرمایه که در سال‌های اخیر موردتوجه قرار گرفته، سرمایهٔ جنسی است که کاترین حکیم آن‌را مطرح کرده است. او بدن را به‌عنوان دارایی فردی مورد بررسی قرار داده و سرمایهٔ جنسی را چهارمین نوع سرمایه می‌داند که در کنار سرمایه‌های اقتصادی، اجتماعی و انسانی وجود دارد و همه افراد، فارغ از ساختار اجتماعی، نژاد، سن، جنسیت و طبقه، قادر به دسترسی و تقویت آن هستند (حکیم، ۲۰۱۱: ۱۵). به بیان دیگر، سرمایهٔ جنسی نشان‌دهندهٔ جنبه‌ای از زندگی است که در آن زنان بدون تردید نسبت به مردان از مزیت بیشتری برخوردارند (صادقی‌فسائی و همکاران، ۱۳۹۶: ۱۰۳).

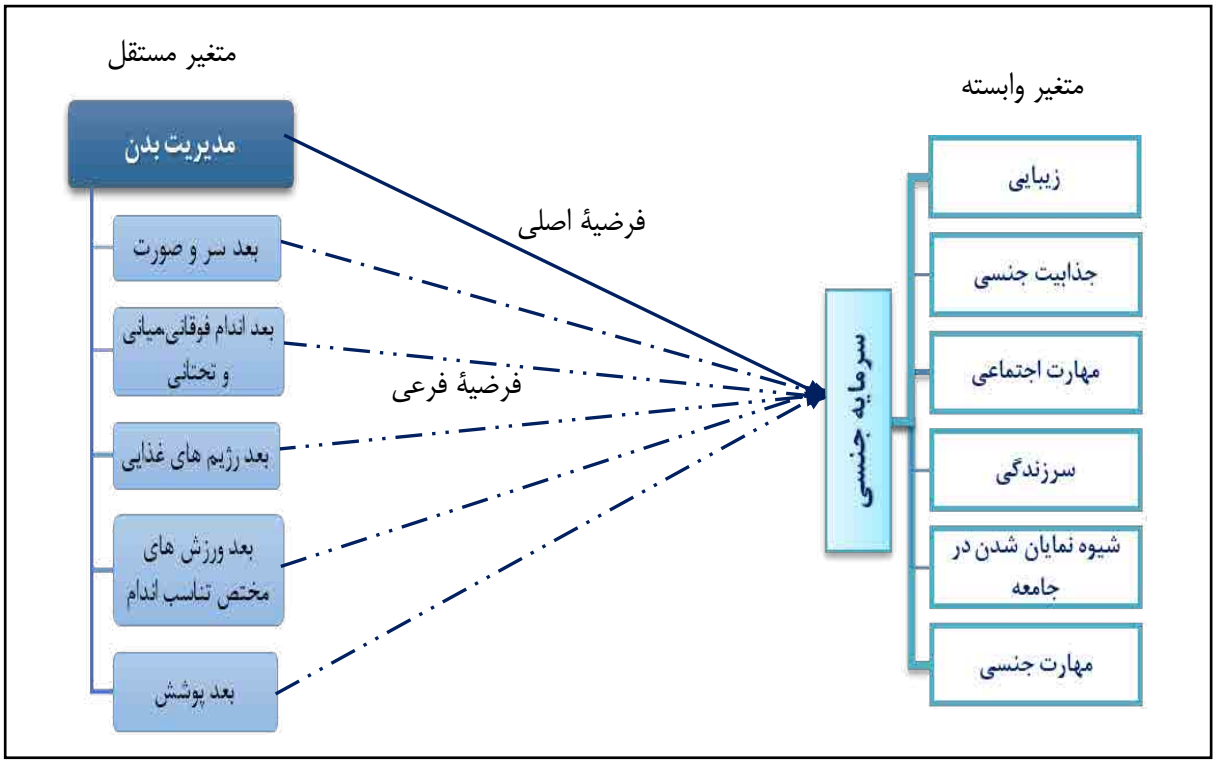
حکیم برای این سرمایه شش مؤلفه درنظر گرفته است: ۱) زیبایی اولین و محوری‌ترین مؤلفه است. زیبایی در هر فرهنگ و هر دورهٔ زمانی مصادیق گوناگون دارد؛ علاوه‌بر آن، سلیقهٔ شخصی نیز در این امر دخالت دارد. ۲) دومین مؤلفه جذابیت جنسی است. منظور از جذابیت جنسی توانایی برانگیزانندگی میل جنسی طرف مقابل است؛ به بیان دیگر، جذابیت جنسی عمدتاً ماهیتی اجتماعی دارد و در رفتارهای افراد در قالب‌هایی مانند نحوهٔ صحبت کردن، راه رفتن، زبان بدن و حتی طرز ایستادن نمود پیدا می‌کند. ۳) مؤلفه اجتماعی که سومین مؤلفه محسوب می‌شود، شامل مهارت‌های اجتماعی نظیر فریبندگی، دلربایی و خوش‌رویی است. منظور از این مؤلفه، میزان توانایی افراد در جلب‌توجه دیگران و ایجاد انگیزه برای آشنایی و تعامل بیشتر در روابط اجتماعی است. ۴) مؤلفه سرزندگی ترکیبی از زیبایی ظاهری، انرژی اجتماعی و خوش‌رویی بوده و افراد برخوردار از این ویژگی معمولاً پرانرژی، مثبت‌اندیش و امیدوار هستند و در مهمانی‌ها به‌عنوان مایهٔ نشاط و شادی شناخته می‌شوند. ۵) مؤلفه دیگر به شیوهٔ ظاهر شدن افراد در اجتماع مربوط می‌شود و شامل: سبک لباس پوشیدن، استفاده از عطر، زیورآلات و مدل مو و آرایش صورت است که از این‌طریق جایگاه اجتماعی و سبک زندگی افراد به‌نمایش گذاشته می‌شود. ۶) آخرین مؤلفه مربوط به مسائل جنسی است که شامل: مهارت‌های جنسی، انرژی، تخلیهٔ هیجانات جنسی، بازیگوشی و هر ویژگی دیگری است که فرد را به شریک عاطفی و جنسی موفق تبدیل می‌کند؛ این مؤلفه با افزایش سن کاهش می‌یابد (حکیم، ۱۳۹۱: ۲۴-۲۸).

نتیجهٔ ترکیب شش مؤلفه ذکر شده، سرمایهٔ جنسی هر فرد را شکل می‌دهد. این سرمایه شامل مهارت‌هایی است که یا یاد گرفته شده یا به مرور تقویت می‌شوند. علاوه‌بر این، حکیم معتقد است که زنان به‌طور طبیعی سرمایهٔ

جنسی بیشتری نسبت به مردان دارند و این موضوع ممکن است به‌عنوان راهبردی جمعی برای توانمندسازی زنان عمل کند؛ از این‌رو، از دیدگاه حکیم، سرمایهٔ جنسی به‌عنوان ابزاری برای قدرت تلقی می‌شود که زنان برای مقابله با نابرابری‌های جنسی از آن بهره می‌برند (صادقی و همکاران، ۱۳۹۵: ۳۷-۳۸).

به‌طورکلی، ویژگی‌های سرمایهٔ جنسی از منظر حکیم شامل مواردی مانند: الف) قابلیت تبدیل این سرمایه به سایر انواع سرمایه‌ها؛ ب) انتخابی بودن سرمایهٔ جنسی به‌عنوان یک رفتار، به این‌معنا که افراد در جامعه می‌آموزند چگونه نقش زن یا مرد را ایفا کنند و برای اجرای صحیح آن نیازمند کسب مهارت و رعایت اخلاقیات هستند؛ ج) وجود رابطهٔ مستقیم و معنادار بین افزایش رفاه و ارتقائ ارزش سرمایهٔ جنسی. شایان‌ذکر است که جذابیت‌های جنسی می‌تواند تحت‌تأثیر تغییرات اجتماعی و اقتصادی در طول زمان دستخوش تحول شود. افزایش سطح رفاه موجب می‌شود که افراد توجه بیشتری به فعالیت‌های تفریحی، تجملات و ظاهر خود داشته باشند. همچنین پیشرفت‌های علمی و فناوری در حوزهٔ زیبایی، استانداردهای زیبایی را به‌طور مستمر تغییر داده و افزایش می‌دهد و توقعات برای داشتن ظاهری جذاب در سنین مختلف را بالا می‌برد (بهیان و همکاران، ۱۳۹۴: ۱۵۱-۱۵۲). حکیم بر این باور است که در جوامع مدرن، به‌واسطهٔ افزایش رفاه، توسعهٔ اقتصادی، نقش پررنگ رسانه‌ها و اهمیت یافتن فراغت و تفریح، ارزش سرمایهٔ جنسی در شهرهای بزرگ و چندفرهنگی افزایش یافته است؛ درحالی‌که در جوامع سنتی، ازدواج بیشتر به عواملی مانند جایگاه و طبقهٔ اجتماعی، موقعیت خانوادگی و مذهب وابسته بود، در جوامع مدرن، سرمایهٔ جنسی بالاتر نقش مهم‌تری در افزایش فرصت‌های ازدواج برای زنان و مردان ایفا می‌کند (بادین‌فکر و همکاران، ۱۳۹۹: ۲۱۹).

سرمایهٔ جنسی، باوجود داشتن یک روند نسبتاً طولانی در تحول و توسعه، به‌دلیل وابستگی شناختی و تفاوت در برداشت از مفاهیم زیبایی و جذابیت، در جوامع مختلف تعاریف و معیارهای متنوعی برای ارزیابی آن وجود دارد؛ بنابراین، درک عمیق این مفهوم نیازمند پژوهش‌های دقیق و ژرف‌نگر در زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی متفاوت است.



شکل ۱: مدل مفهومی مدیریت بدن(بوردیو) و سرمایهٔ جنسی(کاترین حکیم)، (نگارندگان، ۱۴۰۰).

Fig. 1: The conceptual model of body management (Bourdieu) and (erotic capital) Catherine Hakim (Authors, 2021).

باتوجه به آن‌چه که در سطور قبل و مدل مفهومی بیان شد، فرضیه‌های این تحقیق این‌گونه بیان می‌شود.
۱. بین میزان مدیریت بدن و میزان سرمایهٔ جنسی رابطهٔ معنادار وجود دارد.
۲. بین میزان مدیریت سرو صورت و میزان سرمایهٔ جنسی رابطه وجود دارد.
۳.بین میزان اندام فوقانی و میزان سرمایهٔ جنسی رابطه وجود دارد.
۴. بین میزان رژیم‌های غذایی و میزان سرمایهٔ جنسی رابطه وجود دارد.
۵.بین میزان ورزش دادن تناسب اندام خاص و میزان سرمایهٔ جنسی رابطه وجود دارد.
۶. بین میزان پوشش و میزان سرمایهٔ جنسی رابطه وجود دارد.
۷. میزان مدیریت بدن و میزان سرمایهٔ جنسی برحسب متغیرهای زمینه‌ای با هم تفاوت معناداری دارند.

۴.روش‌شناسی پژوهش

در این تحقیق از روش کمّی، راهبرد پیمایش و ابزار پرسشنامهٔ استانداردشده مبتنی‌بر طیف لیکرت بهره برده شده است. هدف این پژوهش کاربردی، مقطعی، توصیفی و همبستگی بوده است. جامعهٔ آماری این تحقیق دانشجویان زن رشتهٔ روان‌شناسی مؤسسات آموزش‌عالی غیرانتفاعی (سناباد گلبهار، خراسان، بهار، امام رضا (ع) و ...) شهر مشهد در سال تحصیلی ۱۴۰۳-۱۴۰۲هـ.ش. بوده‌اند که جهت برآورد حجم نمونه از فرمول نمونه‌گیری کوکران استفاده شد. درنهایت ۲۵۳پرسشنامه به‌صورت قطعی اطلاعات آن وارد نرم‌افزار شده است. نمونه‌گیری به‌صورت خوشه‌ای تصادفی به‌صورت دو مرحله‌ای انجام شد. در این پژوهش، بدین‌صورت عمل شده است: ابتدا جامعهٔ آماری به خوشه‌هایی تقسیم می‌شود؛ سپس، تعدادی از این خوشه‌ها به‌صورت تصادفی انتخاب می‌شوند. چون درنظر داشته‌ایم نگرش دانشجویان را درمورد موضوع بررسی شوند، ابتدا مؤسسات آموزش‌عالی غیرانتفاعی که دارای رشتهٔ روان‌شناسی در سال تحصیلی موردنظر بوده‌اند، به‌عنوان خوشه درنظر قرار داده شد، سپس چند دانشگاه را که این رشته‌های را دایر داشته‌اند به‌صورت تصادفی انتخاب شده‌اند، و براساس حجم نمونهٔ موردنظر یافته‌های در بین دانشجویان جمع‌آوری شد. سطح تحلیل این پژوهش در سطح خُرد انجام‌شده و واحد تحلیل و مشاهده فرد درنظر گرفته شده است. ازپیش آزمون جهت روایی و اعتبار سؤالات بهره برده شد، و برخی از سؤالات اصلاح و بازنگری گردید.

در سطور ذیل تعریف نظری متغیرها و بیان ابعاد آن توضیح داده شده و ویژگی‌های آماری سنجش پرسشنامه‌های استاندارد شده متغیرهای پژوهش به اختصار بیان شده است.

- **مدیریت بدن:** عبارت از یک تلاش منطقی برای کنترل ظاهر بیرونی ازطریق انتخاب لباس و رفتارهایی است که ظاهر شخصی را تغییر می‌دهند. این تلاش‌ها، برای انعکاس استانداردهای ایده‌آل زیبایی انجام می‌شود (راد لنون، ۲۰۰۱؛ عباس‌زاده و همکاران، ۱۳۹۳: ۴۸) و به‌معنای نظارت و دست‌کاری مستمر ویژگی‌های ظاهری و مرئی بدن است. این مفهوم به کمک معرف‌های کنترل وزن (ازطریق ورزش، رژیم غذایی و دارو) دست‌کاری پزشکی (جراحی بینی و پلاستیک) و میزان اهمیت دادن به مراقبت‌های بهداشتی و آرایشی (استحمام روزانه، آرایش مو، آرایش اصلاح و صورت، استفاده از عطر و ادوکلن و دئودورانت، آرایش ناخن، و لنز رنگی برای خانم‌ها) به یک شاخص اساسی تبدیل شده است (آزادارمکی و چاوشیان، ۱۳۸۱: ۶۴). سؤالات مدیریت بدن زنان براساس پرسشنامهٔ صادقی‌فسائی و همکاران (۱۳۹۶) در پنج بُعد (سر و صورت، سایر قسمت‌های بدن، رژیم غذایی، ورزش‌های مختص تناسب اندام، پوشش) که درمجموع هر یک از ابعاد بین ۷ تا ۱۰گویه را شامل شده در قالب ۳۱سؤال به‌صورت طیف لیکرت ۱ تا ۵ با آلفای کرونباخ مبتنی‌بر همبستگی گویه‌ای که ضریب روایی کل طیف را مشخص می‌کند با مقدار ۰/۹۰ در تحقیق صادقی‌فسائی و همکاران (۱۳۹۶) به‌دست آمده است.

سرمایهٔ جنسی: این نوع سرمایه با موضوعاتی نظیر زیبایی، جذابیت جنسی، سرزندگی، ذکاوت، خوش‌پوشی، دلربایی، مهارت اجتماعی و مهارت جنسی را دربر گرفته است. سرمایهٔ جنسی آمیزه‌ای است از جذابیت‌های ظاهری و اجتماعی است. مسائل جنسی تنها بخشی از این سرمایه است؛ بخشی که به‌راحتی تحت عنوان چیزی صرفاً

مربوط به روابط نزدیک با دیگری از قلم انداخته می‌شود (حکیم، ۱۳۹۱: ۲۴). در این پژوهش براساس تحقیق صادقی‌فسائی و همکاران (۱۳۹۶) پرسشنامهٔ یادشده طراحی شده است؛ و سرمایهٔ جنسی با شش مؤلفه (زیبایی، جذابیت جنسی، مهارت اجتماعی، سرزندگی، شیوهٔ ظاهر شدن در جامعه، مهارت جنسی) که درمجموع بین ۳ تا ۸گویه هر یک از مؤلفه‌های داشته‌اند؛ در قالب ۳۰سؤال به‌صورت طیف لیکرت ۱ تا ۵ با مقدار آلفای ۰/۹۲ به‌دست آمده است. در جدول ذیل تعاریف عملیاتی مؤلفه‌ها به‌همراه گویه‌ها مشخص شده است.

جدول ۱: تعاریف عملیاتی مؤلفه‌های تحقیق (نگارندگان، ۱۴۰۴).
Tab. 1: Operational definitions of research components (Authors, 2025).

متغیر / مؤلفه‌ها		تعریف عملیاتی	گویه
مدیریت بدن	سر و صورت	استفاده از رنگ‌ها و شامپوها، کرم‌ها، لنزها و لوازم آرایشی و بهداشتی سر و صورت فرد	من به رنگ کردن موهایم مانند (مش، رنگ کردن، روشن کردن، دکلره کردن و ...) اهمیت می‌دهم. من به فر کردن و صاف کردن موهایم اهمیت می‌دهم. استفاده از شامپوهای تقویت‌کننده و حاوی ویتامین، شامپوهای حالت‌دهنده و حجم‌دهنده، روغن‌های مختلف مو (بادام، نارگیل، زیتون و ...) و ژل مو برای من مهم است. استفاده و مصرف ماسک برای شما چقدر اهمیت دارد؟ استفاده و مصرف کرم‌های سفیدکنندهٔ لایه‌بردار، کرم‌های آرایشی، ضد چروک و جوان‌کنندهٔ پوست و مصرف انواع پنکیک برای شما چقدر اهمیت دارد؟ استفاده از کرم‌های ضد آفتاب مرطوب‌کننده، کرم روز، کرم شب و کرم دور چشم ضروری است. استفاده از انواع رژگونه و برق لب چقدر برای شما مهم است؟ استفاده از ریمل، سایهٔ چشم، فر مژه، مژه مصنوعی و استفاده از انواع عینک آفتابی چقدر برای شما اهمیت دارد؟ استفاده و گذاشتن لنزهای رنگی (زیبایی) در چشم برای من مهم است.
	ورزش‌های تخصصی تناسب اندام	انجام فعالیت‌های ورزشی و حرکتی جهت حفظ تناسب اندام	رفتن به باشگاه برای تناسب اندام و زیبایی برای شما مهم است. اسکیت، ایروبیک، شنا، رفتن به سونا و استفاده از جکوزی برای شما مهم است. انجام ورزش‌های هوازی مانند: کوهنوردی، راه رفتن، طناب زدن، نشستن و چمباتمه‌زدن برای شما مهم است. انجام یوگا و استفاده از تردمیل برای شما مهم است. اجرای رقص‌های مختلف تناسب اندام (زوم با، تانگو، پیلاتس و غیره) برای شما مهم است.
	اندام فوقانی، میانی، تحتانی	انجام استحمام و استفاده از لوازم بهداشتی و آرایشی و زینتی اعضای بدن	حمام کردن روزانه برای شما مهم است. استفاده روزانه از صابون‌ها و شامپوها و خوشبو کننده‌های بدن، استفاده از انواع اسپری‌ها و دئودورانت‌های ضد تعریق، استفاده از انواع عطر و ادکلن برای شما مهم است. استفاده از روغن‌های لاک بدن، استفاده از ژل‌های بدن و برنزه کردن بدن، بلند کردن ناخن‌ها و استفاده از ناخن‌های مصنوعی، استفاده از انواع لاک ناخن، استفاده از انواع لاک‌ها چقدر اهمیت دارد؟ مانیکور (تزئین ناخن دست)، پدیکور (تزئین ناخن پا)، استفاده از نوار و حلقه برای شما مهم است. استفاده از انواع زیورآلات، ساعت، دستبند، مچبند، انگشتر، دستبند، زنجیر، گوشواره و
	رژیم‌های غذایی	مصرف و استفاده از مواد غذایی، نوشیدنی، پروتئینی و دارویی در جهت افزایش و یا کاهش وزن	استفاده از انواع رژیم‌های غذایی برای کاهش وزن یا چاقی برای شما مهم است استفاده و مصرف انواع قرص‌های چربی سوز و قرص‌های کاهش اشتها، استفاده از گوشواره‌های مغناطیسی کاهش اشتها (لاغری) برای شما حائز اهمیت است. استفاده و مصرف انواع پودرها و مخلوط‌های چاق‌کننده مواد غذایی (کراتین و) استفاده و مصرف شربت‌ها و انواع اشتهاآور. مصرف انواع نوشیدنی‌های رژیمی برای شما مهم است. مصرف قرص‌های حاوی فلزات مختلف مانند آهن، روی و ویتامین‌های C، B و A ضروری است. استفاده و مصرف انواع داروهای گیاهی افزایش و کاهش اشتها، چاق‌کنندهٔ بدن و صورت ضروری است.

	بعد پوشش	نوع پوشش و رفتارهای پوششی (لباس، جوراب و پوشاک و...) فرد	پوشیدن ژاکت‌های کوتاه و لباس‌هایی که بدن را در آغوش می‌گیرند برای شما مهم است. پوشیدن شلوار جین و لباس کتان برای شما مهم است. برای شما مهم است که شلوار ساپورت، شلوار کوتاه، شلوار الاستیک بپوشید. پوشیدن جوراب کوتاه و شیشه‌ای برای شما مهم است. برای شما مهم است که روسری کوتاه و نازک بپوشید، فرم بپوشید و روسری را دور گردن بیندازید و پوشیدن شلوار جین تنگ در کناره و کناره یا شلوار جین چاق‌کننده مهم است.
سرمایهٔ جنسی	مهارت اجتماعی	انجام رفتارها، روابط اجتماعی و آدب و رسوم اخلاقی که فرد در تعامل با دیگران دارد	افراد جامعه برای زنان خوش اخلاق و شاداب ارزش بیشتری قائل هستند. با جذابیت زودتر به خواسته‌ها و اهداف خود می‌رسند. زنانی که روابط اجتماعی و عمومی قوی‌تری دارند در جامعه موفق ترند. رفتار و منش زنان در جامعه باید به‌گونه‌ای باشد که دیگران با آنان صمیمیت، صمیمیت و آرامش داشته باشند. نادیده گرفتن آداب اجتماعی به‌ویژه در رابطه با جنس مخالف توسط زنان و دختران در جامعهٔ ما باعث تنهایی، طرد و گوشه‌گیری آنان شده است.
	ظاهر شدن در جامعه	نحوهٔ استفاده از پوشاک و لوازم آرایشی و بهداشتی فرد در برابر دیگران که با جذابیت و کسب اعتبار از سوی دیگران همراه باشد	زنان و دختران جامعهٔ ما باید لباس‌های شیک، زیبا و شیک بپوشند و جذابیت و زیبایی خود را به خوبی نشان دهند. وقتی زنان و دختران جامعهٔ ما در جامعه ظاهر می‌شوند باید از انواع لوازم آرایشی (ریمل، سایه چشم، کرم‌های سفید کننده و ...) استفاده کنند. استفاده از عطر، ادکلن و زیور آلات (گردنبند، گوشواره، دستبند، النگو و...) باعث جذابیت بیشتر زنان و دختران جامعه و کسب اعتبار اجتماعی بالاتری می‌شود. در جامعهٔ امروزی، داشتن تحصیلات دانشگاهی، شغل خوب و حتی ثروت بالا به تنهایی تضمینی برای شاد بودن زنان نیست، بلکه زیبایی جذاب و خوش اندام نیز می‌تواند مهم باشد.
	سرزندگی	انجام رفتارها و اعمال نشاط برانگیز و انرژی‌زا از سوی فرد در مراسم‌های مختلف	جامعهٔ ما بیشتر به دختران و زنان پرانرژی توجه دارد. در مهمانی‌ها و جشن‌ها، زنان و دخترانی که پرشور و سرزنده هستند، فضا را گرم و سرزنده می‌کنند. جذابیت و ارزش بالاتری نسبت به دیگران دارند. آشنایی و مهارت رقصیدن به اشکال مختلف (فارسی، خارجی، کردی، آذری، عربی و...) برای زنان و دختران جامعهٔ ما از اهمیت بالایی برخوردار است.
	جذابیت جنسی	استفاده از لوازم آرایشی و بهداشتی جهت برخوردار بودن از جاذبه‌های جنسیتی از منظر دیگران	در جامعهٔ ما زنان با چشم‌های رنگی و موهای رنگ شده جذاب تر و زیباتر هستند. در این جامعه زنان با قد بلند و پوست شفاف جذابیت و اعتبار بیشتری دارند. زنان و دختران جامعهٔ من به زیبایی اندام خود اهمیت زیادی می‌دهند. در جامعهٔ من، مردم برای زنان و دختران زیبا ارزش و احترام بیشتری قائل هستند. استفاده از رژ لب‌های غلیظ در بین دختران و زنان جامعهٔ ما باعث جذابیت و توجه بیشتر دوستان، آشنایان و سایر افراد جامعه می‌شود. در بین زنان و دختران جامعهٔ من داشتن اندام لاغر و لطیف مهم‌ترین عامل جذابیت است.
	زیبایی	به میدان‌ها و عرصه هایی اطلاق می‌گردد که افراد بتوانند از جذابیت و زیبایی خود جهت پیشرفت و موفقیت‌شان استفاده کنند	در جامعهٔ ما زنان و دختران زیبا در عرصه‌های مختلف زندگی اجتماعی بیش از دیگران موفق هستند. در جامعهٔ امروزی زنان و دختران زیبا با آرایش به موفقیت‌های بیشتری در عرصه‌های مختلف جامعه دست می‌یابند. با توجه به شرایط کنونی جامعه، زنان جذاب، زیبا و آراسته نسبت به سایر زنان در کاریابی موفق‌تر هستند. در جامعهٔ ما زنان زیبای آرایش‌شده در تحصیلات دانشگاهی بیش از دیگران موفق هستند. برای دختران و زنان جامعهٔ ما زیبا بودن یکی از مهم ترین و با ارزش ترین مسائل زندگی است. برای جامعهٔ ما مهمترین عامل در انتخاب همسر برای مردان زیبایی و جذابیت زنان و دختران است. اکنون در جامعهٔ ما زنان و دختران برای زیباتر شدن باید در صورت لزوم تحت عمل جراحی زیبایی قرار گیرند. برای جامعهٔ زنان و دختران ما داشتن دندان‌های سفید و مرتب بیانگر زیبایی و جذابیت آن‌هاست.

	مهارت جنسی	استفاده و بهره‌مندی از شیوه‌های روابط سالم در حوزهٔ روابط جنسی و زناشویی در جهت تحکیم و پایداری نهاد خانواده	در جامعهٔ ما نشاط و شادابی زنان در روابط زناشویی و مسائل جنسی بین همسران بسیار مهم است. به‌نظر می‌رسد مصرف داروها و مواد تقویت‌کنندهٔ جنسی (قرص، پودر، شربت و ...) از محصولات بسیار مفیدی برای زنان جامعهٔ ما باشد که در صورت لزوم می‌تواند در تحکیم بنیان خانواده نقش موثری داشته باشد. سهل‌انگاری و سهل‌انگاری زنان جامعهٔ ما در زمینهٔ روابط زناشویی در چارچوب کانون خانواده باعث بروز مشکلات عدیده‌ای بین همسران می‌شود. به‌نظر می‌رسد کم‌توجهی برخی از زنان جامعه به کانون خانواده خطراتی مانند طلاق عاطفی، خیانت، طلاق، ازدواج مجدد همسر و ... را درپی داشته است. سردی زنان جامعهٔ ما در روابط زناشویی موضوع مهمی نیست و برای درمان آن نباید کار خاصی کرد.

در این پژوهش برای بررسی مقادیر پایایی و تحلیل عاملی متغیرها و مؤلفه‌ها از نرم‌افزار Spss استفاده شده که نتایج آن در جدول ذیل قبل مشاهده و ارزیابی است.

جدول ۲: ضریب پایایی و تحلیل عاملی متغیرهای تحقیق (نگارندگان، ۱۴۰۴).
Tab. 2: Reliability coefficient and factor analysis of research variable (Authors, 2025).

نوع متغیر	متغیر / مؤلفه	تعداد گویه‌ها	پایایی	کفایت حجم نمونه - تحلیل عاملی				مقدار واریانس تبیین یافته
			آلفای کرونباخ	KMO	آزمون بارتلت	درجهٔ آزادی	سطح معناداری	
وابسته	مهارت اجتماعی	۵	۰/۶۵۸	۰/۴۴۹	۱۲۰/۸۱۲	۱۰	۰/۰۰۰	۵۸/۳۶۴
	شیوهٔ ظاهر شدن در جامعه	۴	۰/۷۳۳	۰/۷۲۶	۲۰۰/۸۳۳	۶	۰/۰۰۰	۵۵/۵۱۶
	زیبایی	۸	۰/۸۲۱	۰/۸۱۱	۶۱۴/۹۳۵	۲۸	۰/۰۰۰	۵۹/۳۲۳
	جذابیت جنسی	۶	۰/۷۶۹	۰/۷۳۷	۳۶۶/۸۲۳	۱۵	۰/۰۰۰	۶۳/۹۲۴
	سرزندگی	۳	۰/۵۸۱	۰/۵۱۵	۴۴/۶۷۵	۳	۰/۰۰۰	۴۸/۱۲۲
	مهارت جنسی	۵	۰/۷۵۴	۰/۶۲۵	۸۹/۲۲۸	۱۰	۰/۰۰۰	۸۰/۹۴۷
	سرمایهٔ جنسی	۳۱	۰/۸۸۳	۰/۷۳۹	۱۶۶۷/۷۵۵	۴۶۵	۰/۰۰۰	۶۸/۹۲۲
مستقل	سر و صورت	۹	۰/۷۹۲	۰/۷۴۷	۶۴۷/۸۳۶	۳۶	۰/۰۰۰	۶۴/۹۸۵
	اندام فوقانی، میانی، تحتانی	۵	۰/۷۰۱	۰/۵۰۵	۲۲۹/۱۹۷	۱۰	۰/۰۰۰	۶۶/۳۷۹
	رژیم‌های غذایی	۵	۰/۷۳۳	۰/۶۲۰	۱۰۹/۱۳۸	۱۵	۰/۰۰۰	۵۷/۱۶۱
	ورزش‌های تخصص تناسب اندام	۵	۰/۷۹۷	۰/۸۱۳	۳۶۹/۳۷۸	۱۰	۰/۰۰۰	۵۵/۸۷۹
	پوشش	۶	۰/۷۳۱	۰/۷۳۹	۳۶۹/۵۵۴	۱۵	۰/۰۰۰	۶۵/۹۷۴
	مدیریت بدن	۳۱	۰/۸۷۸	۰/۷۱۶	۱۶۷۱/۴۶۷	۴۶۵	۰/۰۰۰	۶۹/۵۹۱

در جدول بالا می‌توان مشاهده کرد که مقدار آلفای سرمایهٔ جنسی برابر (۰/۸۸۳) و مقدار آزمون KMO برای متغیر یادشده برابر با (۰/۷۳۹) و مقدار آزمون بارتلت (۱۶۶۷/۵۵)در سطح خطای ۰/۰۵ نشان از این است که ۸گویه از ۳۰گویه سرمایهٔ جنسی توانسته‌اند در این تحقیق در حدود ۶۸٫۹۲۲٪ از واریانس مرتبط با متغیر موردنظر را تبیین کنند. برای متغیر مدیریت بدن مقدار آزمون KMO برابر با (۰/۷۱۶) و مقدار آزمون بارتلت برابر با (۱۶۷۱/۴۶۷) در سطح خطای (۰/۰۵) حاکی از آن است که ۹گویه از ۳۱گویه این متغیر توانسته‌اند در حدود ۶۹٫۵۹۱٪ از واریانس متغیر ذکر شده را تبیین کنند. درنهایت، باتوجه به مقادیر شاخص‌های KMO و آزمون بارتلت می‌توان نتیجه گرفت که گویه‌ها و ماتریس متغیرهای تحقیق همگن و یکسان نیستند و بنابراین داده‌های مربوط به مدیریت بدن و سرمایهٔ جنسی

برای انجام تحلیل عاملی مناسب هستند. به‌عبارت دیگر، مقادیر به‌دست آمده از این متغیرها برای تحلیل و تفسیر نتایج قابل‌قبول محسوب می‌شوند.

براساس نتایج آزمون کولموگروف و اسمینروف، جهت نرمال بودن متغیرهای پژوهش باید بیان کرد که برای متغیر سرمایهٔ جنسی مقدار این آزمون (۰/۲۰۰) بالاتر از سطح معناداری ۰/۰۵ به‌دست آمده، که بیانگر نرمال‌بودن داده‌های این متغیر را نشان می‌دهد؛ درحالی‌که نتایج نرم‌افزار نشان‌داده است که برای متغیر مدیریت بدن مقدار آزمون مذکور (۰/۰۰۱) کمتر از سطح معناداری ۰/۰۵ به‌دست آمده است و بیانگر غیر نرمال بودن داده‌ها را نشان می‌دهد. همچنین نمودار پراکندگی خطی سرمایهٔ جنسی و نمودار پراکندگی غیرخطی مدیریت بدن در نتایج استخراجی نرم‌افزاری نشانگر تأیید همین نتایج را برای محققین اثبات کرده است. بر این‌مبنا، باتوجه به این‌که میزان پراکندگی توزیع نمونه نسبت به توزیع نظری معنادار نبوده و توزیع صفت در نمونه با توزیع آن در جامعه نرمال نیست، تفاوت قابل‌توجهی بین فراوانی مشاهده شده و فراوانی موردانتظار وجود دارد (حبیب‌پورگتابی و صفری‌شالی، ۱۳۹۱: ۶۴۲). بر این‌اساس از آزمون‌های ناپارامتریک و روابط فرض همبستگی اسپیرمن در ادامهٔ کار استفاده خواهد شد.

۵. یافته‌های پژوهش

در تحقیق حاضر از بین شاخص‌های آمار توصیفی شاخص‌های فراوانی، درصد نسبی، میانگین متغیرها و مؤلفه‌ها، نتایج زیر به‌دست آمده است.

جدول ۳: توزیع فراوانی متغیرهای زمینه‌ای پاسخ‌گویان (نگارندگان، ۱۴۰۴).
Tab. 3: Frequency distribution of respondents' background variables (Authors, 2025).

متغیرهای زمینه‌ای		فراوانی	درصد	متغیرهای زمینه‌ای		فراوانی	درصد
گروه سنی	تا ۲۰ سال	۱۳۲	۵۲/۲	بُعد خانوار	بین ۱ تا ۲ نفر	۲۹	۱۱/۵
	۲۱ تا ۲۵ ساله	۹۶	۳۷/۹		بین ۳ تا ۵ نفر	۱۷۷	۷۰
	۲۶ تا ۳۰ ساله	۱۲	۷۴/۷		بیشتر از ۶ نفر	۴۰	۱۵/۸
	۳۱ سال و بیشتر	۹	۳/۶		بی‌پاسخ	۷	۲/۸
	بی‌پاسخ	۴	۱/۶				
متغیرهای زمینه‌ای		**فراوانی**	**درصد**	**متغیرهای زمینه‌ای**		**فراوانی**	**درصد**
موقعیت اجتماعی و اقتصادی	خیلی بالا	۳۲	۱۳/۴	وضعیت اشتغال	شاغل	۷۰	۲۷/۷
	بالا	۱۷۲	۷۲		غیرشاغل	۱۶۷	۶۶
	متوسط روبه بالا	۳۰	۱۲/۶		بی‌پاسخ	۱۶	۶/۳
	متوسط روبه پایین	۵	۲/۱	وضعیت ازدواج	مجرد	۱۷۸	۷۰/۴
	بی‌پاسخ	۱۴	۵/۵		متأهل	۷۰	۲۷/۷
					بی‌پاسخ	۵	۱/۹

باتوجه به متغیر پایگاه اقتصادی و اجتماعی در حدود ۷۲٪ دانشجویان در اظهارنظر خود موقعیت طبقهٔ اقتصادی را بالا بیان کرده‌اند؛ و در حدود ۷۰٪ بُعد خانوار بین ۳ الی ۵نفر اعلام کرده‌اند. دانشجویان مجرد به نسبت متأهلین بیشتر بوده؛ در همین ارتباط بیشتر از ۵۰٪ دانشجویان بین ۱۸ تا ۲۰ سال سن داشته‌اند؛ و دانشجویان مجرد به نسبت مزدوجین بیش از ۷۰٪ جمعیت موردمطالعه بوده‌اند. درنهایت اکثر دانشجویان درحدود ۶۶٪ غیرشاغل بوده‌اند.

جدول ۴: آماره‌های توصیفی متغیرها و مؤلفه‌های تحقیق (نگارندگان، ۱۴۰۴).
Tab. 4: Descriptive statistics of the variables and components of the research (Authors, 2025).

متغیرها و مؤلفه‌ها	مقادیر	کم	متوسط	زیاد	میانگین	انحراف معیار
میزان سر و صورت	فراوانی	۴۷	۱۵۱	۵۵	۴/۳۳۴۴	۱/۰۵۹۲۵
	درصد معتبر	۱۸/۶	۵۹/۷	۲۱/۷		
میزان اندام فوقانی، میانی، تحتانی	فراوانی	۲۴	۱۴۴	۸۵	۴/۶۳۲۰	۱/۰۹۹۰۷
	درصد معتبر	۹/۵	۵۶/۹	۳۳/۶		
میزان رژیم‌های غذایی	فراوانی	۱۱۳	۱۲۳	۱۷	۳/۳۴۴۸	۱/۱۱۸۶۷
	درصد معتبر	۴۴/۷	۴۸/۶	۶/۷		
میزان ورزش‌های تخصص تناسب اندام	فراوانی	۸۸	۱۱۶	۴۹	۳/۸۱۶۶	۱/۳۸۷۵۲
	درصد معتبر	۳۴/۸	۴۵/۸	۱۹/۴		
میزان پوشش	فراوانی	۱۲۸	۱۰۵	۲۰	۳/۱۲۲۸	۱/۲۹۵۸۴
	درصد معتبر	۵۰/۶	۴۱/۵	۷/۹		
مدیریت بدن	فراوانی	۸۰	۱۵۲	۲۱	۳/۸۸۲۸	۰/۸۷۲۴۱
	درصد معتبر	۳۱/۶	۶۰	۸/۴		
مهارت اجتماعی	فراوانی	۲۹	۱۵۹	۶۵	۴/۷۱۷۱	۰/۹۵۴۲۹
	درصد معتبر	۱۱/۵	۶۲/۸	۲۵/۷		
شیوهٔ ظاهر شدن در جامعه	فراوانی	۶۲	۱۴۹	۴۲	۳/۹۸۰۹	۱/۲۲۹۲۴
	درصد معتبر	۲۴/۵	۵۸/۹	۱۶/۶		
زیبایی	فراوانی	۲۳	۱۳۶	۹۴	۴/۰۳۷۸	۱/۰۸۷۵۱
	درصد معتبر	۹/۰۹	۵۳/۷	۳۷/۱		
جذابیت جنسی	فراوانی	۲۳	۱۳۶	۹۴	۴/۶۹۹۹	۱/۰۴۰۰۹
	درصد معتبر	۹/۱	۵۳/۸	۳۷/۱		
سرزندگی	فراوانی	۷	۱۲۶	۱۲۰	۵/۰۹۳۵	۱/۰۰۳۸۷
	درصد معتبر	۲/۸	۴۹/۸	۴۷/۴		
مهارت جنسی	فراوانی	۴۳	۱۶۵	۴۵	۴/۵۶۸۰	۰/۹۳۹۵۳
	درصد معتبر	۱۷	۶۵/۲	۱۷/۸		
سرمایهٔ جنسی	فراوانی	۳۵	۱۷۰	۴۸	۴/۴۶۶۹	۰/۷۵۷۲۳
	درصد معتبر	۱۳/۸	۶۷/۲	۱۹		

جدول ۴، نشان‌دهندهٔ توزیع فراوانی پاسخ‌دهندگان براساس دو متغیر اصلی و مؤلفه‌های مربوط به آن‌ها است. همان‌طورکه مشاهده می‌شود، نیمی از زنان جامعهٔ مورد بررسی در سطح متوسط به انجام فعالیت‌هایی مرتبط با مدیریت بدن و سرمایهٔ جنسی در زندگی روزمرهٔ خود پرداخته‌اند. همچنین، در بین مؤلفه‌های متغیر مدیریت بدن، مؤلفه سر و صورت نسبت به سایر مؤلفه‌ها از اهمیت بیشتری برخوردار بوده و درمیان مؤلفه‌های سرمایهٔ جنسی، میانگین مؤلفه سرزندگی بیشترین توجه را ازسوی پاسخ‌دهندگان به‌خود اختصاص داده است.

جدول ۵: فراوانی و آزمون مقایسهٔ میانگین متغیر مستقل و وابسته در بین دو گروه وضعیت ازدواج (نگارندگان، ۱۴۰۴).
Tab. 5: Frequency and mean comparison test of the independent and dependent variable between the two marital status groups (Authors, 2025).

متغیرهای تحقیق	آزمون لون			آزمون برای میانگین‌ها			
	آزمون F	Sig	t	df	معناداری Sig. (2-tailed)	تفاوت میانگین‌ها	تأیید یا رد می‌شود
مدیریت بدن	۱/۱۳۸	۰/۲۸۷	۰/۴۵۰ ۰/۴۶۸	۲۴۶ ۱۳۷/۲۸۱	۰/۶۵۳ ۰/۶۴۰	۰/۵۵۸۸ ۰/۵۵۸۸	تأیید نمی شود
	مجرد	تعداد: ۱۷۸		میانگین: ۳/۹۰۱۱		انحراف معیار: ۰/۹۰۰۳۳	
	متأهل	تعداد: ۷۰		میانگین: ۳/۸۴۵۲		انحراف معیار: ۰/۸۲۳۵۵	
سرمایهٔ جنسی	۰/۷۲۹	۰/۳۹۴	۰/۶۲۸ ۰/۶۵۴	۲۴۶ ۱۳۸/۴۱۳	۰/۵۳۰ ۰/۵۱۳	۰/۶۷۴۴ ۰/۶۷۴۴	تأیید نمی‌شود.
	مجرد	تعداد: ۱۷۸		میانگین: ۴/۴۸۶۲		انحراف معیار: ۰/۷۸۰۳۹	
	متأهل	تعداد: ۷۰		میانگین: ۴/۴۱۸۸		انحراف معیار: ۰/۷۰۷۷۸	

باتوجه به این‌که مقدار آمارهٔ F آزمون لون برای متغیر مدیریت بدن برابر با ۱/۱۳۸ و سطح معناداری (Sig) آن ۰/۲۸۷ است که بزرگ‌تر از ۰/۰۵ است، فرض برابری واریانس‌ها بین دو گروه وضعیت ازدواج (مجرد و متأهل) پذیرفته می‌شود؛ و از نتایج ردیف اول استفاده می‌شود. نتایج آزمون t (۰/۴۵۰) و سطح معناداری(۰/۶۵۳) که بالاتر از ۰/۰۵ است، گویای آن است که میانگین دو گروه مجرد (۳/۹۰۱۱) و متأهل (۳/۸۴۵۲) تفاوت معنی‌داری با یکدیگر نداشته و این دو گروه با سطح اطمینان ۹۵٪ در میانگین مدیریت بدن باهم مشابه هستند. درنهایت میانگین نمرهٔ مدیریت بدن در مجردها کمی بالاتر از متأهل‌هاست، اما این تفاوت ازنظر آماری معنادار نیست. این نشان می‌دهد که وضعیت ازدواج تأثیر قابل‌توجهی بر مدیریت بدن ندارد. ممکن است عوامل دیگری نقش مهم‌تری ایفاء کنند. باتوجه به نتایج جدول سطح معناداری (F) آزمون لون، سرمایهٔ جنسی با سطح خطای (Sig) برابر با (۰/۳۹۴) بوده است، بیانگر این است که از ۰/۰۵ بزرگ‌تر است، فرض برابری واریانس‌ها برای دو گروه متغیر وضعیت ازدواج (مجرد-متأهل) این تحقیق پذیرفته می‌شود؛ بنابراین از نتایج ردیف اول استفاده می‌شود. همچنین باتوجه به نتایج آزمون t (۰/۶۲۸) و سطح معناداری (۰/۵۳۰) که بالاتر از ۰/۰۵ است، گویای آن است که میانگین دو گروه مجرد (۴/۴۸۶۲) و متأهل (۴/۴۱۸۸) جامعهٔ موردمطالعه تفاوت معناداری باهم نداشته است، تأیید می‌شود و این دو گروه با سطح اطمینان ۹۵٪ در میانگین سرمایهٔ جنسی تفاوت ندارند. درنهایت میانگین سرمایهٔ جنسی در مجردها نیز بالاتر است، اما این تفاوت نیز معنادار نیست. این نتیجه حاکی از آن است که وضعیت ازدواج به‌تنهایی نمی‌تواند تفاوت‌های معناداری در سرمایهٔ جنسی ایجاد کند. شاید عوامل اجتماعی دیگری می‌تواند مؤثرتر باشد. درنتیجه یافته‌ها نشان می‌دهد که وضعیت ازدواج (مجرد یا متأهل) تأثیر آماری معناداری بر مدیریت بدن و سرمایهٔ جنسی ندارد. این ممکن است به‌دلیل همگنی فرهنگی نمونهٔ موردمطالعه یا محدودیت‌های روش‌شناختی (مانند: اندازهٔ نمونه یا ابزار اندازه‌گیری) باشد.[۱۴]

جدول ۶: آزمون تحلیل واریانس متغیرهای تحقیق با متغیر گروه سنی (نگارندگان، ۱۴۰۴).
Tab. 6: Analysis of variance test of research variables with the age group variable (Authors, 2025).

گروه سنی	منبع تغییر	جمع مربعات	درجه آزادی df	میانگین مربعات	F	سطح معناداری (Sig)	تأیید/ رد
مدیریت بدن	بین گروهی	۱/۶۹۲	۳	۰/۵۶۴	۰/۷۲۹	۰/۵۳۶	تأیید نمی‌شود.
	درون‌گروهی	۱۸۹/۵۰۲	۲۴۵	۰/۷۷۳			
	کل	۱۹۱/۱۹۴	۲۴۸	–			
سرمایهٔ جنسی	بین گروهی	۱/۱۵۷	۳	۰/۳۸۶	۰/۶۶۷	۰/۵۷۳	تأیید نمی‌شود.
	درون‌گروهی	۱۴۱/۷۱۶	۲۴۵	۰/۵۷۸			
	کل	۱۴۲/۸۷۳	۲۴۸	–			

باتوجه به نتایج جدول ۶ که پیش‌تر آمده است؛ براساس مقدار آزمون F چون سطح معناداری برای متغیرهای مورد پژوهش (مدیریت بدن و سرمایهٔ جنسی) بزرگ‌تر از مقدار ۰/۰۵ است، فرض تفاوت میانگین‌ها گروه‌های سنی با متغیرهای اصلی این تحقیق تأیید نمی‌شود، زیرا نتایج ازنظر آماری معنادار نیست؛ این ممکن است نشان‌دهندهٔ همگنی نگرش‌ها و رفتارهای مرتبط با مدیریت بدن و سرمایهٔ جنسی در بین دانشجویان، صرف‌نظر از سن باشد. به‌عبارتی دیگر نتایج نشان از این است که برای همهٔ گروه‌های سنی، این دو متغیر همراه با ابعادش در زندگی اجتماعی می‌توانند از اهمیت یکسان برخوردار باشد. درنتیجه سن تأثیر قابل‌توجهی بر نگرش یا رفتارهای مرتبط با مدیریت بدن و سرمایهٔ جنسی ندارد؛ یافته‌ها نشان می‌دهد که تفاوت سنی تأثیر معناداری بر مدیریت بدن و سرمایهٔ جنسی در بین دانشجویان ندارد. این دو متغیر برای تمام گروه‌های سنی دانشجویان در جامعهٔ موردمطالعه اهمیت مشابهی دارند. درواقع، این متغیرها به بخشی از هویت اجتماعی نسل جوان تبدیل شده‌اند و در رفتارهای مصرفی نمایشی (مانند: نمایش ظاهر یا هویت جنسی) نقش پررنگی ایفا می‌کنند. این متغیرها برای همهٔ گروه‌های سنی موردمطالعه اهمیت یکسانی دارند و احتمالاً تحت‌تأثیر عوامل فرهنگی یا هنجارهای اجتماعی گسترده‌تری قرار گرفته‌اند.

برای آزمون فرضیه‌های پژوهش در نرم‌افزار Spss از ضریب همبستگی بین متغیرها استفاده می‌شود؛ همچنین از آزمون‌های مرتبط بین متغیرهای زمینه‌ای با متغیرهای اصلی تحقیق استفاده می‌گردد. جداول ذیل به این نتایج اشاره می‌کنند.

جدول ۷: ضریب همبستگی پیرسون بین متغیرهای اصلی و فرعی تحقیق (نگارندگان، ۱۴۰۴).
Tab. 7: Pearson correlation coefficient between the main and secondary variables of the research (Authors, 2025).

متغیر/ مؤلفه‌ها مستقل	متغیر وابسته	شدت رابطه	سطح معناداری	دامنهٔ همبستگی	نتیجهٔ آزمون	نوع رابطه
میزان سر و صورت	میزان سرمایهٔ جنسی	۰/۳۳۷ **	۰.۰۰۰	متوسط	تأیید	مثبت
میزان اندام فوقانی، میانی، تحتانی		۰/۳۸۱**	۰.۰۰۰	متوسط	تأیید	مثبت
میزان رژیم‌های غذایی		۰/۲۶۶ **	۰.۰۰۰	ضعیف	تأیید	مثبت
میزان ورزش‌های تخصص تناسب اندام		۰/۳۲۴**	۰.۰۰۰	متوسط	تأیید	مثبت
میزان پوشش		۰/۴۳۹**	۰.۰۰۰	متوسط	تأیید	مثبت
میزان مدیریت بدن		۰/۴۷۴**	۰.۰۰۰	متوسط	تأیید	مثبت

** سطح معناداری ۰/۰۱ بوده است

جدول ۷، میزان و شدت رابطهٔ بین مدیریت بدن و مؤلفه‌های آن با متغیر سرمایهٔ جنسی بیانگر این است که کلیهٔ روابط تأیید شده است. مطابق جدول میزان رابطهٔ بین همهٔ متغیرها با سطح معنی‌داری کمتر از ۰/۰۱ با شدت متوسط و قابل‌ملاحظه است. تمامی ضرایب همبستگی (بین ۰/۲۶۶ تا ۰/۴۷۴) مثبت هستند، یعنی با افزایش توجه به مدیریت بدن، سرمایهٔ جنسی نیز افزایش می‌یابد. رژیم‌های غذایی کمترین تأثیر را بر سرمایهٔ جنسی داشته است؛ این ممکن است نشان‌دهد که رژیم‌های غذایی به‌تنهایی نقش کم‌رنگ‌تری در نمایش سرمایهٔ جنسی ایفا می‌کند. مؤلفه‌هایی مانند: سر و صورت (۰/۳۳۷)، اندام‌های فوقانی/میانی/تحتانی (۰/۳۸۱)، ورزش‌های تناسب اندام (۰/۳۲۴)، و پوشش (۰/۴۳۹)رابطهٔ متوسطی با سرمایهٔ جنسی دارند. این نشان می‌دهد که این عوامل در نمایش سرمایهٔ جنسی نقش قابل‌توجهی ایفاء می‌کنند. به‌ویژه، پوشش با بالاترین ضریب بیشترین تأثیر را دارد. درنهایت مدیریت بدن به‌عنوان یک متغیر کلی، قوی‌ترین رابطه را با سرمایهٔ جنسی دارد. این نشان می‌دهد که ترکیب تمامی ابعاد مدیریت بدن (مراقبت از ظاهر، پوشش، ورزش و رژیم) تأثیر بیشتری بر سرمایهٔ جنسی دارد؛ تا هر یک از مؤلفه‌ها به‌تنهایی.

درنهایت یافته‌ها تأیید می‌کنند که دانشجویان زن از مدیریت بدن (اعم‌از: ظاهر، پوشش و تناسب اندام) به‌عنوان ابزاری برای نمایش هویت جنسی و جذابیت اجتماعی استفاده می‌کنند. این مسئله، به‌ویژه در جوامعی که ظاهر و بدن به‌عنوان نماد هویت و منزلت اجتماعی تلقی می‌شود، پررنگ‌تر است. در همین ارتباط پوشش و اندام بیشترین تأثیر را بر سرمایهٔ جنسی دارند. این ممکن است، نشان‌دهندهٔ اهمیت مد و زیبایی‌شناسی ظاهری در نمایش جنسیت باشد در مقابل، رژیم غذایی کم‌اثرتر است، شاید چون تأثیر آن غیرمستقیم و بلندمدت‌تر است. درنتیجه تمامی ابعاد مدیریت بدن با سرمایهٔ جنسی رابطهٔ مثبت و معناداری دارند. پوشش و مدیریت اندام بیشترین نقش را دارند؛ این دو مؤلفه به‌عنوان ابزارهای کلیدی در نمایش سرمایهٔ جنسی عمل می‌کنند. امروزه مدیریت بدن، می‌تواند رابطهٔ مهمی با سرمایهٔ جنسی در جامعهٔ دانشجویی ما داشته باشد و در جامعهٔ موردمطالعه مراقبت از ظاهر نه‌تنها یک رفتار فردی، بلکه یک استراتژی اجتماعی برای افزایش جذابیت و منزلت جنسی محسوب می‌شود.

باتوجه به این‌که داده‌های این پژوهش همان‌طورکه در سطور قبل توضیح داده شد، نرمال نشده است، از آزمون‌های ناپارامتریک استفاده می‌شود. در ادامهٔ تحلیل یافته‌ها مقدار رتبه‌بندی مؤلفه‌ها و متغیرهای اصلی برحسب آزمون «فریدمن»[۱۵] بررسی خواهد شد که در جدول زیر می‌توان نتایج را مشاهده کرد.

جدول ۸: اولویت بندی مؤلفه‌ها (متغیر مستقل)در بین دانشجویان (نگارندگان، ۱۴۰۴).
Tab. 8: Prioritization of components (independent variable) among students (Authors, 2025).

متغیر	مولفه	میانگین	رتبه	ضریب فی	درجهٔ آزادی	سطح معناداری
مدیریت بدن	سر و صورت	۳/۶۱	دوم	۲۷۰/۱۹۲	۴	۰.۰۰۰
	اندام فوقانی، میانی، تحتانی	۳/۸۹	اول			
	رژیم‌های غذایی	۲/۳۵	چهارم			
	ورزش‌های تخصص تناسب اندام	۳/۰۴	سوم			
	پوشش	۲/۱۰	پنجم			

نتایج رتبه‌بندی متغیر مدیریت بدن در جدول بالا بیانگر این است که برای دانشجویان مؤلفه‌های مربوطه این‌گونه در زندگی‌شان در زمان جمع‌آوری اطلاعات حائز اهمیت بوده است. مؤلفه‌های پوشش، رژیم‌های غذایی، ورزش‌های تخصص تناسب اندام در حوزهٔ مدیریت بدن کمتر از میزان حد متوسط (۳/۵) براساس طیف لیکرت (۱ تا ۷) به‌دست آمده است. سایر مؤلفه‌ها میزان میانگین‌شان بالاتر از حد متوسط بوده است. نتایج مجذور کای برابر با ۲۷۰/۱۹۲ به‌دست آمده است که در سطح خطای کوچک‌تر ۰/۰۵ قرار دارد (P<05/0). این نتایج بیانگر این است که به‌لحاظ آماری با اطمینان ۰/۹۵ میانگین رتبهٔ مؤلفه‌ها مدیریت بدن تفاوت

معناداری برای پاسخ‌گویان داشته‌است. به‌عبارت دیگر، اولویت‌ها یا میزان توجه افراد به این مؤلفه‌ها به‌طور تصادفی نبوده و الگوی مشخصی وجود دارد. در همین ارتباط اندام فوقانی، میانی، تحتانی بالاترین میانگین (۳/۸۹) و رتبهٔ اول را دارد. این نشان می‌دهد که افراد بیشترین توجه را به مدیریت این بخش‌های بدن دارند. ممکن است این امر به‌دلیل تأثیرپذیری از استانداردهای اجتماعی زیبایی یا کارکردهای حرکتی این اندام‌ها باشد. پوشش کمترین میانگین (۲/۱۰) و رتبهٔ پنجم را دارد، که نشان‌دهندهٔ اهمیت کمتر آن در مقایسه با سایر مؤلفه‌هاست. شاید این نتیجه به‌دلیل هنجارهای فرهنگی یا سهولت دسترسی به پوشش مناسب باشد. مؤلفه میزان سر و صورت در مرتبهٔ دوم اهمیت دارد که بیانگر توجه زیاد به‌صورت در تعاملات اجتماعی و تصویر فردی در جهت زیبایی و جذابیت فرد را ازسوی دیگری نشان دهد. میزان ورزش‌های تخصصی تناسب اندام در رتبهٔ سوم نشان‌دهندهٔ تمایل متوسط به فعالیت‌های ورزشی هدفمند در بین دانشجویان بوده است؛ و مؤلفه میزان رژیم‌های غذایی در رتبهٔ چهارم اهمیت قرار دارد که احتمالاً به‌دلیل دشواری پای‌بندی به رژیم یا اولویت‌دهی به روش‌های دیگر مدیریت بدن، این مؤلفه را برای دانشجویان مورد این مرتبه قرار داده است. درنهایت باید اشاره کرد که آزمون فریدمن نشان‌داد که مؤلفه‌های مدیریت بدن از نظر اهمیت تفاوت معناداری دارند. اندام‌های حرکتی بیشترین توجه و پوشش کمترین توجه را دریافت کرده‌اند. این نتایج می‌تواند برای بازاریابی در حوزهٔ سرمایهٔ جنسی و سلامت و زیبایی مفید باشد.

۶. نتیجه‌گیری

در این پژوهش، داده‌های جمع‌آوری‌شده از ۲۵۳ دانشجوی زن نشان‌داد که ۷۲٪ از پاسخ‌دهندگان خود را متعلق به طبقهٔ اقتصادی بالا می‌دانستند و ۷۰٪ از آن‌ها در خانواده‌های ۳ تا ۵ نفره زندگی می‌کردند. بیشتر شرکت‌کنندگان مجرد (۷۰/۴٪) و در رشتهٔ روان‌شناسی مشغول به تحصیل بوده‌اند. میانگین سنی پاسخ‌دهندگان بین ۱۸ تا ۲۰ سال بود و در حدود ۶۶٪ از آن‌ها غیرشاغل بودند. باوجود این‌که ۷۲٪ دانشجویان بیان کرده‌اند که به پایگاه اقتصادی و اجتماعی بالا تعلق داشته‌اند، اما این متغیر تأثیر معناداری بر نتایج تحقیق نداشته است. این ممکن است به‌دلیل ماهیت خوداظهاری داده‌ها یا گسترش فرهنگ مصرف‌گرایی در تمام طبقات اجتماعی باشد.

نتایج آزمون‌های آماری نشان‌داد که تفاوت معناداری بین گروه‌های مجرد و متأهل در متغیرهای مدیریت بدن و سرمایهٔ جنسی وجود ندارد. همچنین، تفاوت سنی نیز تأثیر قابل‌توجهی بر این متغیرها نداشته است. این یافته‌ها حاکی از آن است که مدیریت بدن و سرمایهٔ جنسی برای تمامی گروه‌های سنی و وضعیت ازدواج در بین دانشجویان زن اهمیت یکسانی دارد و به‌عنوان بخشی از رفتارهای مصرفی نمایشی در زندگی روزمره نقش پررنگی ایفاء می‌کند. همچنین ممکن است این یافته‌ها نشان‌دهد که همگونی فرهنگی در بین نسل جوان تحت‌تأثیر رسانه‌ها و جهانی‌شدن، ارزش‌های مشترکی را درمورد زیبایی و جذابیت تقویت کند.

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که مدیریت بدن و سرمایهٔ جنسی در بین دانشجویان زن از اهمیت بالایی برخوردار است. نتایج آزمون همبستگی نشان‌داد که تمامی مؤلفه‌های مدیریت بدن (مانند: سر و صورت، اندام فوقانی/میانی/تحتانی، پوشش، و ورزش‌های تناسب اندام) با سرمایهٔ جنسی رابطهٔ مثبت و معناداری دارند. به‌ویژه، پوشش با ضریب همبستگی ۰/۴۳۹ بیشترین تأثیر را بر سرمایهٔ جنسی داشته است؛ درحالی‌که رژیم‌های غذایی با ضریب ۰/۲۶۶ کمترین تأثیر را داشته است. این یافته‌ها حاکی از آن است که دانشجویان زن از مدیریت بدن به‌عنوان ابزاری برای نمایش هویت جنسی و افزایش جذابیت اجتماعی استفاده می‌کنند. همچنین، نتایج آزمون فریدمن نشان‌داد که مؤلفه‌های سرزندگی و مهارت‌های اجتماعی در متغیر سرمایهٔ جنسی بالاترین رتبه را دارند، درحالی‌که در مدیریت بدن، مؤلفه‌های اندام و سر و صورت بیشترین اهمیت داشته است. این نتایج بیانگر آن است که مدیریت بدن و سرمایهٔ جنسی به‌عنوان بخشی از هویت اجتماعی دانشجویان زن، تحت‌تأثیر هنجارهای فرهنگی و اجتماعی قرار دارد.

یافته‌های پژوهش حاضر نشان‌داده که مدیریت بدن (شامل مؤلفه‌هایی مانند: سر و صورت، اندام، پوشش، و ورزش) با سرمایهٔ جنسی رابطهٔ مثبت و معناداری دارد. این نتایج با پژوهش‌های پیشین مانند «صادقی‌فسایی» و همکاران (۱۳۹۶) و «خواجه‌نوری» و «مساوات» (۱۳۹۸) همسو است که مدیریت بدن را به‌عنوان ابزاری برای نمایش هویت جنسی و افزایش جذابیت اجتماعی معرفی کرده‌اند. همچنین، مشابه با یافته‌های «روبال» (۲۰۱۹)، سرمایهٔ جنسی در این پژوهش، نه‌تنها به جذابیت فیزیکی، بلکه به مهارت‌های اجتماعی و سرزندگی نیز مرتبط دانسته شده است.

در پژوهش حاضر، بُعد پوشش از ابعاد متغیر مدیریت بدن با ضریب همبستگی ۰/۴۳۹ بیشترین رابطه را بر سرمایهٔ جنسی داشته است. این یافته با نتایج «بادین‌فکر» و همکاران (۱۳۹۹) همخوانی دارد که نشان‌دادند مؤلفه‌های ظاهری مانند پوشش و آرایش در تبلیغات رسانه‌ای پرتکرار هستند. پژوهش‌های پیشین مانند «پارسا» و همکاران (۱۴۰۰) نیز بر اهمیت جلوه‌گری و زیبایی چهره در سرمایهٔ جنسی تأکید کرده‌اند که با یافته‌های این پژوهش همسو است.

یافته‌ها نشان می‌دهد که مدیریت بدن و سرمایهٔ جنسی تحت‌تأثیر هنجارهای اجتماعی و فرهنگی قرار دارند. این نتیجه با پژوهش «میرفردی» و «صفرپور» (۱۴۰۱) مشابه است که نقش گروه‌های هم‌سال و رسانه‌ها را در ترویج رفتارهای مصرفی مرتبط با بدن برجسته کرده‌اند. همچنین، مشابه با یافته‌های «لئو» (۲۰۱۳)، این پژوهش نشان می‌دهد که مدیریت بدن به‌عنوان یک استراتژی اجتماعی برای افزایش منزلت جنسی عمل می‌کند.

پژوهش حاضر نشان‌داد که تفاوت معناداری بین گروه‌های مجرد و متأهل در مدیریت بدن و سرمایهٔ جنسی وجود ندارد. این نتیجه با پژوهش «کافی» (۱۳۹۳) همسو است که هیچ رابطه‌ای بین وضعیت تأهل و استفاده از سرمایهٔ جنسی نیافتند. همچنین، مشابه با یافته‌های «پارسا» و همکاران (۱۴۰۰)، این پژوهش نشان می‌دهد که سرمایهٔ جنسی برای گروه‌های سنی مختلف اهمیت یکسانی دارد.

درحالی‌که برخی پژوهش‌های پیشین (مانند: طالبی‌دلیر و یعقوبی‌چوبری، ۱۴۰۱) بر جراحی زیبایی یا جامعهٔ عمومی زنان تمرکز داشتند، این یافته‌ها به‌طور خاص بر دانشجویان زن متمرکز شده است. این گروه به‌دلیل قرار گرفتن در محیط دانشگاهی و تأثیرپذیری از هم‌سالان، ممکن است رفتارهای متفاوتی در مدیریت بدن نشان‌دهند. پژوهش حاضر مؤلفه‌هایی مانند «سرزندگی» و «مهارت اجتماعی» را به‌عنوان بخشی از سرمایهٔ جنسی بررسی کرده است که در برخی پژوهش‌های پیشین (مانند: بنایی و همکاران، ۱۳۹۹) کمتر موردتوجه قرار گرفته بودند.

برخلاف پژوهش‌هایی که بر رژیم غذایی تأکید داشتند (مانند: خواجه‌نوری و مساوات، ۱۳۹۸)، یافته‌های پژوهش نشان‌داد که رژیم غذایی کمترین تأثیر را بر سرمایهٔ جنسی دارد. بسیاری از پژوهش‌های پیشین (مانند: عشورچریانی و همکاران، ۱۴۰۰) به روش کیفی انجام شده‌اند، درحالی‌که این پژوهش از روش کمّی و آزمون‌های آماری برای تحلیل داده‌ها استفاده کرده است. این تفاوت روش‌شناختی ممکن است به نتایج متفاوتی منجر شده باشد.

برخلاف برخی پژوهش‌ها که تفاوت‌های سنی یا وضعیت تأهل را در مدیریت بدن و سرمایهٔ جنسی معنادار دانسته‌اند (مانند: پارسا و همکاران، ۱۴۰۰)، این پژوهش نشان‌داد که این متغیرها برای تمام گروه‌ها اهمیت یکسانی دارند. این ممکن است نشان‌دهندهٔ تغییرات فرهنگی در نسل جوان باشد.

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که دانشجویان زن به‌طور معناداری از مدیریت بدن (مراقبت از صورت، اندام، پوشش و ورزش) به‌عنوان ابزاری برای نمایش سرمایهٔ جنسی استفاده می‌کنند. این نتیجه با نظریهٔ بوردیو همسو است که بدن را به‌عنوان «سرمایهٔ فیزیکی» می‌داند که می‌تواند به منزلت اجتماعی و تمایز طبقاتی منجر شود. به‌ویژه، تأکید بر پوشش (با بالاترین ضریب همبستگی ۰.۴۳۹) نشان‌دهندهٔ نقش بدن به‌عنوان نمادی از هویت اجتماعی است، همان‌طورکه بوردیو در کتاب تمایز به آن اشاره کرده است. در جامعهٔ مصرفی، بدن به کالایی تبدیل شده که ارزش آن در گرو نمایش ظاهری است. دانشجویان با مدیریت بدن، سعی‌در افزایش سرمایهٔ جنسی خود دارند تا در میدان اجتماعی (مانند: محیط دانشگاه یا روابط بین‌فردی) موقعیت بهتری کسب کنند؛ به‌عبارت دیگر،

نتایج نشان می‌دهد که مدیریت بدن، نَه یک انتخاب فردی، بلکه یک اجبار اجتماعی است. فشارهای ناشی از هنجارهای زیبایی، رسانه‌ها، و گروه‌های هم‌سالان، دانشجویان را به‌سمت مصرف‌گرایی و نمایش بدن ایده‌آل سوق می‌دهد. این امر با نظریه‌های جامعه‌شناسی مصرف و فرهنگ سرمایه‌داری همخوانی دارد و بدن را به‌عنوان میدان نابرابری تعریف می‌نماید.

یافته‌های پژوهش مؤید این است که مؤلفه‌های سرمایهٔ جنسی (مانند: سرزندگی، جذابیت جنسی و مهارت‌های اجتماعی) با مدیریت بدن ارتباط مستقیم دارند. حکیم، سرمایهٔ جنسی را ابزاری برای توانمندسازی زنان می‌داند، و این تحقیق نشان می‌دهد که دانشجویان زن از این سرمایه برای افزایش نفوذ اجتماعی استفاده می‌کنند. در جوامع مدرن، سرمایهٔ جنسی به‌عنوان یک «ابزار قدرت» عمل می‌کند. دانشجویان با تقویت مؤلفه‌هایی مانند سرزندگی با میانگین ۴/۶۰ و جذابیت جنسی، سعی‌در بهبود موقعیت خود در روابط و محیط‌های اجتماعی دارند؛ به‌عبارت دیگر، سرمایهٔ جنسی به‌عنوان سرمایهٔ چهارم که ناشی از ایدهٔ کاترین حکیم بوده است، و مبنی‌بر تکمیل سرمایه‌های سه‌گانه (اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی) بوردیو است؛ برای مطالعات اجتماعی و فرهنگی حال جامعهٔ ما حائز اهمیت است و دانشجویان می‌توانند از این سرمایه برای بهبود موقعیت اجتماعی، افزایش اعتماد به نفس، و دستیابی به فرصت‌های بهتر استفاده کنند.

یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که دانشجویان زن ایرانی تحت‌تأثیر الگوهای جهانی زیبایی قرار دارند. این امر می‌تواند به ازخودبیگانگی فرهنگی و کاهش تنوع معیارهای زیبایی محلی منجر شود. علاوه‌بر این از یافته‌ها می‌توان دریافت که از یک‌سو، سرمایهٔ جنسی می‌تواند به‌عنوان ابزاری برای توانمندسازی زنان در عرصه‌های اجتماعی و اقتصادی عمل تلقی شوند؛ و از سوی دیگر، ممکن است به ابزاری‌شدن بدن و تقویت نابرابری‌های جنسیتی بی‌انجامد.

در سطور قبل این پژوهش اشاره به این شده است که در مقالهٔ «فاتحی» و «اخلاصی» (۱۳۸۷) بیان کرده‌اند که مدیریت بدن در تعارض با هنجارهای دینی جامعهٔ ایران است، اما یافته‌های پژوهش نشان‌داده که دانشجویان به‌رغم این تعارض، به‌صورت فعالانه از این ابزارها استفاده می‌کنند. این ممکن است نشان‌دهندهٔ تغییر در ارزش‌های نسل جوان تحت‌تأثیر جهانی‌شدن و رسانه‌ها باشد. تضاد بین نظریه (تأکید بر تعارض فرهنگی) و یافته‌ها (استقبال از مدیریت بدن) نشان می‌دهد که دانشجویان در مواجهه با فشارهای هنجاری، راهبردهای انطباقی مانند «نمایش انتخابی» را درپیش می‌گیرند. برخلاف نظریهٔ حکیم که سرمایهٔ جنسی را وابسته به سن می‌داند، یافته‌های این تحقیق نشان‌داد که تفاوت معناداری بین گروه‌های سنی و وضعیت تأهل در مدیریت بدن و سرمایهٔ جنسی وجود ندارد. این ممکن است به‌دلیل همگنی فرهنگی جامعهٔ موردمطالعه (دانشجویان) باشد.

درنهایت باید تفسیر کرد که:

- یافته‌ها تأیید می‌کنند که مدیریت بدن، نَه یک انتخاب فردی، بلکه یک «اجبار اجتماعی» است. دانشجویان برای حفظ پذیرش در گروه هم‌سالان و افزایش فرصت‌های اجتماعی (مانند: ازدواج یا اشتغال)، به مدیریت بدن روی‌می‌آورند. این تفسیر با نظریهٔ بوردیو دربارهٔ «عادت‌واره‌های طبقاتی» سازگار است.
- نتایج نشان می‌دهد که سرمایهٔ جنسی در بین دانشجویان زن به‌عنوان یک مکانیسم جبران‌کننده برای نابرابری‌های ساختاری (مانند: محدودیت‌های شغلی) عمل می‌کند. این یافته‌ها دیدگاه کاترین حکیم را تقویت می‌کند که سرمایهٔ جنسی راهی برای توانمندسازی زنان می‌داند.
- تأثیر پوشش و اندام بر سرمایهٔ جنسی، بازتابی از تأثیر رسانه‌ها و فرهنگ مصرفی جهانی است. این تفسیر با نظریهٔ بوردیو دربارهٔ «یکسان‌سازی فرهنگی» همخوانی دارد.

درنهایت می‌توان بیان کرد یافته‌های پژوهش نشان‌داده است که مدیریت بدن و سرمایهٔ جنسی در بین دانشجویان زن، نه‌تنها یک رفتار فردی، بلکه یک پدیدهٔ اجتماعی است که تحت‌تأثیر عوامل فرهنگی، اقتصادی، و رسانه‌ای شکل می‌گیرد. این یافته‌ها از نظریه‌های بوردیو و حکیم حمایت می‌کنند، اما همچنین نشان‌دهندهٔ

تغییرات در نگرش نسل جوان نسبت به هنجارهای سنتی است. در همین‌راستا، مهم‌ترین پیشنهادهای اقدام‌پژوهانه و کاربردی درخصوص این موضوع برای جوانان جامعهٔ ایرنی بالأخص دانشگاهی می‌توان مطرح کرد:

– آموزش مهارت‌های خودارزشمندی: طراحی کارگاه‌های آموزشی برای دانشجویان زن با هدف تقویت عزت‌نفس و کاهش وابستگی به ظاهر به‌عنوان منبع اصلی هویت اجتماعی.

– توسعهٔ برنامه‌های رسانه‌ای آگاه‌ساز: تولید محتواهای رسانه‌ای که الگوهای متنوعی از زیبایی و موفقیت (فراتر از ظاهر فیزیکی) را تبلیغ کنند تا از فشارهای اجتماعی برای مدیریت بدن بکاهند.

– حمایت از پژوهش‌های بین‌فرهنگی: انجام پژوهش‌های مقایسه‌ای بین دانشجویان ایران و سایر جوامع برای درک بهتر تأثیر فرهنگ بر مدیریت بدن و سرمایهٔ جنسی.

– تدوین برنامه‌های مشاوره‌ای: راه‌اندازی خدمات مشاورهٔ روان‌شناسی در دانشگاه‌ها با تمرکز بر مدیریت بدن سالم و کاهش رفتارهای افراطی (مانند: جراحی‌های زیبایی غیرضروری).

تمام این پیشنهادها می‌توانند به کاهش پیامدهای منفی مدیریت بدن (مانند: اضطراب اجتماعی یا کاهش عزت‌نفس) و تقویت رویکردهای متوازن به سرمایهٔ جنسی کمک کنند.

سپاسگزاری

در پایان نویسندگان برخود لازم می‌دانند که از داوران ناشناس نشریه با نظرات ارزشمند خود به غنای متن مقاله افزودند، قدردانی نمایند.

درصد مشارکت نویسندگان

در نگارش مقاله هر دو نویسنده به یک‌میزان مشارکت داشته‌اند.

تضاد منافع

نویسندگان ضمن رعایت اخلاق نشر در ارجاع‌دهی و دقیق بودن آن در متن و انتهای مقاله، نبود تضاد منافع را اعلام می‌دارند.

پی‌نوشت

1. Bourdio
2. Erotic Capital
3. Hakim
4. Hayward
5. Physical Capital
6. Watson & Nettelton
7. Martin & Robina
8. Roubal & Cirkaov
9. Roubal
10. Requena
11. Waters
12. Luo
13. Shilling

۱۴. نکتهٔ حائز اهمیت این‌که در بین متغیرهای زمینه‌ای مورد بررسی وضعیت اشتغال، رشتهٔ تحصیلی تفاوت میانگین معناداری بر ای متغیرهای تحقیق نداشتند.

15. Friedman Test

کتابنامه

– آزادارمکی، تقی؛ و چاوشیان، حسن، (۱۳۸۱). «بدن به مثابه رسانه هویت». جامعه‌شناسی ایران، ۴ (۴): ۵۷–۷۵.

- بادین‌فکر، محمدجواد؛ بدره، محسن؛ اکبری‌خضری، صابر، (۱۳۹۹). «تحلیل محتوای کمی سرمایهٔ جنسی در آگهی‌های تبلیغات رسانه ملی». نامه فرهنگ و ارتباطات دانشگاه امام صادق (ع)، ۵ (۱): ۲۵۲-۲۱۷. https://doi.org/10.30497/LCC.2021.240006.1019

- بنایی، الهه؛ اصغرپورماسوله، احمدرضا؛ و کرمانی، مهدی، (۱۳۹۹). «پدیدارشناسی سرمایهٔ جنسی: بررسی کیفی در تجربهٔ زیستهٔ زنان جوان قشر متوسط در شهر مشهد». جامعه‌شناسی کاربردی دانشگاه اصفهان، ۳۱ (۸۰): ۷۳-۹۲. https://doi.org/10.22108/jas.2020.119654.1809

- بهار، مهری؛ و وکیلی‌قاضی‌جهانی، محمدرضا، (۱۳۹۱).«تحلیل گفتمان جراحی‌های زیبایی صورت». زن در توسعه و سیاست (پژوهش زنان)، ۹ (۱): ۹۲-۶۳.

- بهیان، شاپور؛ زرندی، مرجان؛ و امامی، پریرخ، (۱۳۹۴). «بررسی مؤلفه‌های سرمایهٔ جنسی در رمان‌های پر تیراژ فارسی». مجلهٔ علوم اجتماعی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شوشتر، ۹ (۲۹): ۱۴۳-۱۶۶. https://sanad.iau.ir/Journal/ssq/Article/1036489

- بوردیو، پیر، (۱۳۸۰). نظریهٔ کنش: دلایل عملی و انتخاب عقلانی. ترجمهٔ: مرتضی مردیها. تهران: نقش و نگار.

- بوردیو، پیر، (۱۳۹۱). تمایز نقد اجتماعی قضاوت‌های ذوقی. ترجمهٔ حسن چاوشیان، چاپ دوم، تهران: نشر ثالث.

- پارسا، اقدس؛ هاشمیان‌فر، سیدعلی؛ و حقیقتیان، منصور، (۱۴۰۰). «بررسی سرمایهٔ جنسی ورابطهٔ آن با سرمایهٔ اجتماعی زنان شهر اصفهان». مجلهٔ علوم اجتماعی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شوشتر، ۱۵ (۵۴): ۱۳۷-۱۲۱. https://sanad.iau.ir/fa/Journal/ssq/Article/1036126

- حبیب‌پورگتابی، کرم؛ و صفری‌شالی، رضا، (۱۳۹۰). راهنمای جامع کاربردی Spss در تحقیقات پیمایشی. چاپ سوم، تهران: نشر لویه و انتشارات متفکران.

- حسینی، محمدرضا؛ علی‌نژاد، منوچهر؛ و پیری‌نژاد، محمد، (۱۳۹۷). «مصرف‌گرایی و عوامل جامعه‌شناختی مؤثر بر آن در بین جوانان شهر تهران». پژوهش‌های جامعه‌شناسی معاصر، ۷ (۱۳): ۳۷-۵۹. https://doi.org/10.22084/csr.2018.12504.1237

- حکیم، کاترین، (۱۳۹۱). سرمایهٔ جنسی و نقش آن در مناسبات قدرت جامعه. ترجمهٔ ژیلا سرابی، نشر اینترنتی. www. Ketabnak.com

- خواجه‌نوری، بیژن؛ و مساوات، ابراهیم، (۱۳۹۸). «مطالعهٔ رابطهٔ سبک زندگی و رفتار مصرف‌کننده (مطالعهٔ موردی: زنان متأهل شهر شیراز)». مجلهٔ زن و جامعه دانشگاه آزاد اسلامی مرودشت، ۱۰ (۳۸): ۲۸۳-۳۰۲. https://jzvj.marvdasht.iau.ir/article_3570.html

- صادقی‌فسایی، سهیلا؛ فاضل، رضا؛ و رضایی، حسین، (۱۳۹۵). «مطالعه جامعه‌شناختی مدیریت بدن و سرمایهٔ جنسی زنان (موردمطالعه زنان دهه ۴۰ شهر همدان)». مطالعات علوم اجتماعی (تغییرات اجتماعی)دانشگاه آزاد اسلامی واحد خلخال، ۱۳ (۵۱): ۳۳-۵۱. https://sanad.iau.ir/Journal/aukh/Article/1074982

- صادقی‌فسایی، سهیلا؛ فاضل، رضا؛ رضایی، حسین، (۱۳۹۵). «بررسی جامعه‌شناختی عوامل مؤثر بر مدیریت بدن زنان متولد دههٔ ۶۰ (مطالعه کیفی زنان شهر همدان)». توسعهٔ اجتماعی و فرهنگی، ۵ (۱): ۶۱-۳۷. http://journals.sabz.ac.ir/scds/article-1-278-fa.html

- صادقی‌فسایی، سهیلا؛ فاضل، رضا؛ و رضایی، حسین، (۱۳۹۶). «مطالعه جامعه‌شناختی مدیریت بدن و ارزش سرمایهٔ جنسی در بین زنان (مورد مطالعه زنان دهه ۶۰ شهر همدان)». مطالعات اجتماعی و روانشناختی زنان دانشگاه الزهرا(س)، ۱۵ (۳): ۱۰۱-۱۴۴. https://doi.org/10.22051/jwsps.2017.11260.1267

- طالبی‌دلیر، معصومه؛ و یعقوبی‌چوبری، علی، (۱۴۰۱).«فراتحلیل عوامل جامعه‌شناختی مؤثر بر گرایش به

جراحی زیبایی در ایران». پژوهش‌های جامعه‌شناسی معاصر، ۱۱ (۲۰): ۲۲۵-۲۶۰. https://doi.org/ 10.22084/csr.2022.25467.2042

- عباس‌زاده، محمد؛ محمودمولاییکرمانی، بتول؛ و اقدسی‌علمداری، فرانک، (۱۳۹۳). «مطالعه جامعه‌شناختی نقش مداخله گرایانه متغیر پذیرش اجتماعی در تأثیرگزاری رسانه‌ها بر گرایش زنان به زیبایی با عمل جراحی». زن و جامعه، ۵ (۳): ۴۷-۶۶.

- عشورچریانی، مریم؛ ماهروزاده، طیبه؛ رهنما، اکبر؛ و صمدی، پروین، (۱۴۰۰). «نقد و بررسی نظریه سرمایهٔ جنسی براساس آموزه‌های اسلامی و اشارات آن برای تربیت جنسی زنان و دختران». پژوهش در مسائل تعلیم و تبیت اسلامی دانشگاه امام حسین(ع)، ۲۹ (۵۳): ۲۰۹-۲۳۹. https://iej.ihu.ac.ir/article_206960.html

- فاتحی، ابوالقاسم؛ و اخلاصی، ابراهیم، (۱۳۸۷).«مدیریت بدن و رابطه آن با پذیرش اجتماعی بدن». مطالعات راهبردی زنان فصلنامه شورای فرهنگی و اجتماعی زنان، ۱۱ (۴۱): ۹-۴۲. https://www.jwss.ir/article_16615.html

- قادری، طاهره؛ و سیفی، مریم، (۱۳۹۲). «عوامل مرتبط با مدیریت نمایشی بدن». برنامه ریزی رفاه و توسعهٔ اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی، ۴ (۱۷): ۶۹-۱۰۴. https://doi.org/10.22054/qjsd.2013.3226

- کافی، سیده فاطمه، (۱۳۹۳). «تأثیر انواع سرمایه بر گرایش مردم به استفاده از سرمایهٔ جنسی در مناطق ۳ و ۱۶ تهران». پایان‌نامهٔ کارشناسی‌ارشد جامعه‌شناسی، دانشکدهٔ علوم اجتماعی و اقتصادی، دانشگاه الزهرا، تهران (منتشر نشده).

- کبیری، افشار؛ و قربان‌علیزاده، مینا، (۱۳۹۲). «تحلیل جامعه‌شناختی گرایش دختران جوان به مصرف لوازم آرایشی، مطالعه دانشجویان دختر دانشگاه پیام نور ارومیه». دانش انتظامی آذربایجان غربی، ۶ (۱۹): ۵۳-۷۱.

- میرفردی، اصغر؛ و صفرپور، مینا، (۱۴۰۰). «تحلیل تماتیک استفاده دانشجویان دختر از لوازم و الگوهای آرایشی نوین». زن و جامعه دانشگاه آزاد اسلامی مرودشت، ۱۳ (۴۹): ۱۱۹-۱۳۴. https://doi.org/ 10.30495/jzvj.2022.25588.3321

References

- AshouriCheryani, M., Mahrouzadeh, T., Rahnama, A. & Samadi, P., (2022). “Critique of the Components of the Theory of erotic Capital Based on Islamic Teachings and Its Implications for the erotic Education of Women and Girls”. *the scientific journal of Research in Islamic Education,* 9 (53): 209-239. https://doi.org/20.1001.1.22516972.1400.29.53.7.3 (in Persian)

- Babaiefard, A., Yoosefifar, T. & Amjadi, Z., (2021). “Social factors affecting women's tendency to body management in Qom”. *Journal of Iranian Cultural Research*, 13(53): 119-145. https://doi.org/10.22035/JICR.2020.2454.2896 (in Persian)

- Badinfekr, M. J., Badreh, M. & Akbarikhezri, S., (2020). “Quantitative content analysis of erotic capital in national TV advertisements”. *Journal of The Letter of Culture and Communication*, 5 (1): 217-252. https://doi.org/10.30497/lcc.2021.240006.1019 (in Persian)

- Bahar, M. & Vakili Ghazi Jahani, R., (2011). “Analyzing The Discourse of Beauty Surgeries On The Face”. *Women in development and politics*, 9(1): 63-92. https://jwdp.ut.ac.ir/article_22493.html (in Persian)

- Banaee, E., Asgharpourmasouleh, A. R. & Kermani, M., (2021). “The Phenomenology of Erotic Capital: A Qualitative Study of the Middle-Class Young Women in Mashhad City”. *Journal of Applied Sociology*, 31 (80): 73-92. https://doi.org/10.22108/jas.2020.119654.1809 (in Persian)

- Behian, SH., Zarandi, M. & Imami, P., (2017). "Check broadsheet Persian capital components sex novels". *Social Science Quarterly,* 9 (29): 143-166. https://sanad.iau.ir/Journal/ssq/Article/1036489 (in Persian)

- Bourdieu, P, (2012). *Distinction: a social critique of the judgement of taste.* Translation: Hassan shavoshian. Tehran: Sales Publication. (in Persian)

- Bourdieu, P., (2010). *Theory of action: practical reasons and rational choice*. translation: Morteza Mardiha, Tehran: Naqhshe & Negar. (in Persian)

- Fatehi, A. & Ekhlasi, E., (2008). "Body management and its relationship with social acceptance of body (A case study of Shirazi women)". *Women and Family's Socio-Cultural,* 11(41): 9-42. https://www.jwss.ir/article_16615.html (in Persian)

- Ghaderi, T. & Seyfi, M., (2013). "Factors Related to Impression Management". *Social Development and Welfare Planning,* 4(17): 69-104. https://doi.org/10.22054/qjsd.2013.3226 (in Persian)

- Habibpour Gatabi, K. & Safari Shali, R., (2011). *Comprehensive Manual for Using SPSS in survey research.* Tehran: Nashr Loyeh publication. (in Persian)

- Hakim, C., (2011). *Erotic capital and its role in society's power relations.* translated by Zhila Sarabi, online publication. www.Ketabnak.com (in Persian)

- Hayward, P. A., (2015). "The Cronica de Anglia in London, British Library, Cotton MS Vitellius C.VIII, fols. 6v–21v: Another Product of John of Worcester's History Workshop". *Traditio,* 70: 159–236. https://doi.org/10.1017/S036215290001237X

- Hosseini, M. R., Alinezhad, M. & Pirinezhad, M., (2017). "Consumerism and the sociological factors affecting it among the youth of Tehran". *Journal of contemporary sociological research,* 7(13): 37-59. https://doi.org/10.22084/csr.2018.12504.1237 (in Persian)

- Kabiri, A. & Ghorbanalizadeh, M., (2019). "Sociological analysis of the tendency of young girls to use cosmetics (a case study of female students of Urmia city)". *West Azerbaijan Police Science Quarterly,* 6(19): 53-71. (in Persian)

- Kafi, S. F., (2013). "The effect of types of capital on the tendency of people to use erotic capital in the 3rd and 16th districts of Tehran". Master's Thesis in Sociology, Faculty of Social and Economic Sciences, Al-Zahra University, Tehran, Ministry of Science, Research and Technology. (in Persian)

- Khajhenoori, B. & Mosavat, E., (2019). "The Study of Relationship Between Life Style and Consumer Behavior (Case Study: Married Women of Shiraz)". *Journal of Woman and Society,* 10(38): 283-302. https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.20088566.1398.10.38.13.4 (in Persian)

- Luo, W., (2013). "Aching for the altered body: beauty economy and Chinese women's consumption of cosmetic surgery". *Women's Studies International Forum,* 38 (1): 1-10. https://doi.org/10.1016/j.wsif.2013.01.013

- Martin, B. A. S. & Robina, X., (2010). "How do consumers react to physically larger models? Effects of model body size, weight control beliefs and product type on evaluations and body perceptions". *Journal of Strategic Marketing,* 8 (6): 489-501. https://doi.org/10.1080/0965254X.2010.525252

- Mirfardi, A. & Safarpour, M., (2022). "The Thematic Analysis of Use of Modern Cosmetics Patterns and Accessories among Female Students of University". *Quarterly Journal of Woman and Society,* 13(49): 119-134. https://doi.org/110.30495/jzvj.2022.25588.3321 (in Persian)

- Nettelton, S. & Watson, J., (1998). *The Body in Everyday Life*. London: Routledge.

- Parsa. A., Hashemianfar, S.A. & Haghighatian, M., (2021). "Investigating the erotic capital and its relation to social capital of women in the city of Isfahan". *Journal of Social Science*, 3 (15): 121-137. https://sanad.iau.ir/fa/Journal/ssq/Article/1036126 (in Persian)

- Roubal, O. & Cirkaov, J., (2020). "Crisis of Masculinity, Erotic Capital and Male Grooming in the Sociology of Marketing Communications". *Journal of Communication Today,* 11(2): 18-34. https://cejsh.icm.edu.pl/cejsh/element/bwmeta1.element.cejsh-4b2ee5d4-ab13-4f8f-a8ab-3a3aa6c19fd3

- Roubal, O., (2019). "The erotic capital of men from the perspective of the sociology of marketing communication". *Journal Marketing Identity,* 7(1): 706-716. https://www.ceeol.com/search/article-detail?id=871141

- Sadeghifasaei, S., Fazel, R. & Rezaei, H., (2017). "Sociological study of the relationship between body management and female sex capital (Case study: Women born in the 40th year of Hamedan city)". *Journal of Socio - Cultural Changes,* 13(51): 33-51. https://sanad.iau.ir/Journal/aukh/Article/1074982 (in Persian)

- Sadeghifasaei, S., Fazel, R. & Rezaei, H., (2017). "Sociological study of Relationship between Body Management and Women Value of Erotic Capital: Case Study of Women Born in 1980s in Hamedan City". *Journal of Women's Studies Sociological and Psychological,* 15 (52): 101-144. https://doi.org/10.22051/jwsps.2017.11260.1267 (in Persian)

- Sadeghifasaei, S., Fazel, R. & Rezaei, H., (2017). "Sociological investigation of the factors affecting the body management of women born in the 60(a qualitative study of women in Hamedan city)". *Scientific and Research Journal of Social and Cultural Development,* 5(1): 61-37. https://doi.org/10.22051/jwsps.2017.11260.1267 (in Persian)

- Shilling, C., (1993). *Body and Social Theory*. London: Sage Publication.

- Talebidalir, M. & Yaqoubi Choubari, A., (1401). "A meta-analysis of sociological factors affecting the trend towards cosmetic surgery in Iran". *Contemporary Sociology Research Quarterly,* 11(20): 225-260. https://doi.org/ 10.22084/csr.2022.25467.2042 (in Persian)

- Waters, H. A., (2015). "Erotic Capital as Societal Elevator: Pursuing Feminine Attractiveness in the Contemporary Mongolian Global (ising) Economy". *Journal of Sociologus,* 66(1): 25-51. https://doi.org/10.3790/soc.66.1.25

Two Quarterly Journal of Contemporary Socio logical Research CSR
ISSN (P.): 2476-55643, (E.): 2476-6305
Vol. 15, No. 28, 2026
Bu-Ali Sin University

Hard and Soft Embodiment in the Cognitive-Cultural Approach: Reinterpreting the Cognitive Ecosystem of Habitus in Bourdieu's Thought with Special Reference to The Kabyle House

Leila Ardebili[I]

https://doi.org/10.22084/csr.2026.29704.2461
Received: 2026/04/26; Revised: 2026/06/20; Accepted: 2026/06/21
Type of Article: **Research**
Pp: 273-298

Abstract

Pierre Bourdieu's concept of habitus represents one of the most influential attempts to transcend classical dualisms such as structure and agency. Nevertheless, one of the major theoretical ambiguities surrounding habitus lies in the fact that, despite Bourdieu's emphasis on the socialized body, he does not clearly specify the mediating mechanisms through which social structures are transformed into bodily experiences and subsequently into cognitive dispositions. Drawing upon the theory of embodied cognition, one of the leading approaches in contemporary cognitive science, and employing the distinction between hard embodiment and soft embodiment, this article revisits Bourdieu's influential essay The Kabyle House or the World Reversed as a key text for understanding the formation of habitus. The study seeks to demonstrate how architecture, spatial organization, rituals, bodily orientations, metaphors, proverbs, and naming practices within Kabyle society collectively contribute to the formation and reproduction of habitus as a cognitive ecosystem. The research adopts an interpretive-analytical methodology based on a conceptual re-reading of Bourdieu's text through the lens of cognitive sociology and embodied cognition. The findings indicate that the Kabyle house should not be understood merely as an architectural space or a symbolic system. Rather, it constitutes a cognitive-cultural ecosystem in which the material environment, lived bodily experience, and systems of meaning simultaneously participate in the production and reproduction of habitus. Within this framework, hard embodiment operates through the repetition of practices, bodily techniques, rituals, and spatial orientations, while soft embodiment functions through language, metaphor, naming practices, and symbolic systems, thereby stabilizing habitus at a pre-reflective level. The principal contribution of this article lies in its reinterpretation of habitus from the perspective of embodied cognition and its reformulation as a cognitive ecosystem. This reinterpretation suggests that habitus is not simply the product of the internalization of social structures; rather, it emerges from the continuous interaction among the body, the material environment, and symbolic systems. In doing so, the study opens new explanatory possibilities for reconsidering classical sociological concepts in light of contemporary developments in the cognitive sciences.

Keywords: Pierre Bourdieu, Hard and Soft Embodiment, Cognitive Sociology, The Kabyle House, Embodied Cognition, Habitus.

I. Anthropology Studies Group, Institute for Cultural and Social Studies, Ministry of Science, Research and Technology, Tehran, Iran.
Email: ardebili@iscs.ac.ir

Citations: Ardebili, L., (2026). Hard and Soft Embodiment in the Cognitive-Cultural Approach: Reinterpreting the Cognitive Ecosystem of Habitus in Bourdieu's Thought with Special Reference to The Kabyle House. *Two Quarterly Journal of Contemporary Sociological Research,* 15(28), 273–298. https://doi.org/10.22084/csr.2026.29704.2461
Homepage of this Article: https://csr.basu.ac.ir/article_6883.html?lang=en

Publisher & Owner: Bu-Ali Sina University.
Copyright © 2026 The Authors. Published by Bu-Ali Sina University.
This work is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International license (https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/). Non-commercial uses of the work are permitted, provided the original work is properly cited.

1. Introduction

Pierre Bourdieu's concept of habitus occupies a central place in contemporary sociological theory. Habitus refers to durable dispositions through which individuals perceive, evaluate, and act within the social world. Through habitus, social structures are internalized and reproduced in everyday practices, making it a key concept for explaining social continuity. Yet, the mechanisms through which social structures become embodied remain insufficiently specified, particularly regarding the relationship between bodily experience, cultural meanings, and material environments.

Recent developments in embodied cognition provide new tools for addressing this issue. These approaches emphasize that cognition emerges through interactions among the body, the environment, and cultural systems rather than being confined to the brain. From this perspective, cultural learning and social reproduction are deeply rooted in embodied practices and environmental engagement.

This study revisits Bourdieu's theory through a cognitive-cultural framework grounded in embodied cognition. By introducing the distinction between hard embodiment and soft embodiment, it examines how cultural structures become sedimented in bodily practices and symbolic systems. Focusing on Bourdieu's analysis of the Kabyle house, the article argues that habitus can be understood as a cognitive ecosystem emerging from the interaction of bodies, environments, and cultural meanings.

2. Materials and Methods

This study adopts a theoretical and analytical methodology based on conceptual analysis and interpretive rereading. Its primary source is Bourdieu's essay The Kabyle House or the World Reversed, which examines how architectural structures, spatial divisions, and symbolic classifications reproduce broader cultural patterns.

To reinterpret this analysis, the study draws on embodied cognition, extended mind theory, and cognitive sociology, all of which emphasize that cognition is distributed across bodies, artifacts, and environments. Combining these perspectives with Bourdieu's framework, the research develops the concepts of hard embodiment and soft embodiment.

Hard embodiment refers to bodily and material dimensions of cultural learning, including bodily techniques, habitual gestures, spatial orientations, and interactions with objects and spaces. Soft embodiment refers to symbolic and semantic dimensions such as language, metaphors, classifications, and narratives through which individuals interpret experience. Together, these concepts provide a framework for explaining the embodied and cognitive foundations of habitus.

3. Data

Although theoretical in nature, the study draws on Bourdieu's descriptions of the Kabyle house and related sociological literature as its primary analytical data. These texts provide detailed accounts of spatial organization, ritual practices, symbolic classifications, and everyday activities, allowing an

examination of how cultural structures become embedded in bodily practices and material environments. Bourdieu shows that the Kabyle house is organized around symbolic oppositions such as male/female, light/dark, high/low, and culture/nature. These oppositions are materially expressed through spatial arrangements, linking particular spaces to specific activities, roles, and meanings. Everyday movement within the house therefore becomes a process through which cultural classifications are enacted and internalized.

From the perspective of hard embodiment, the spatial structure of the house organizes bodily movement and daily practices. Through repeated interaction with structured spaces, individuals acquire bodily dispositions consistent with the cultural order. From the perspective of soft embodiment, symbolic meanings, metaphors, and cultural narratives provide interpretive frameworks that reinforce these practices. Together, material arrangements and symbolic systems shape cognitive and bodily experience.

4. Discussion

The analysis demonstrates that cultural structures are reproduced through the interaction of bodily practices, material environments, and symbolic systems. The distinction between hard embodiment and soft embodiment clarifies how these dimensions contribute to the formation of habitus.

Hard embodiment highlights the role of architecture, spatial arrangements, and everyday bodily routines in transmitting cultural knowledge. Individuals learn cultural patterns not only through explicit instruction but also through repeated engagement with structured environments. Soft embodiment emphasizes symbolic meanings, linguistic categories, and cultural narratives that guide interpretation and organize experience.

Taken together, these dimensions suggest that habitus emerges from the interaction of bodily experience and symbolic meaning. The Kabyle house can therefore be understood as a cognitive-cultural ecosystem in which architecture, bodily practice, and cultural classification form an integrated system. This reinterpretation expands Bourdieu's theory by emphasizing the cognitive and ecological dimensions of habitus and aligns sociological analysis with contemporary developments in embodied cognition and cognitive anthropology.

5. Conclusion

This study sought to reinterpret the concept of habitus within a cognitive–cultural framework informed by embodied cognition. By introducing the analytical distinction between hard embodiment and soft embodiment, the research provided a conceptual model for understanding how cultural structures become embodied and reproduced in everyday practice.

Through a theoretical rereading of Bourdieu's analysis of the Kabyle house, the study demonstrated that habitus is not merely the internalization of social structures but the product of ongoing interactions among bodily practices, spatial environments, and symbolic meaning systems. The Kabyle house

functions as a cognitive ecosystem in which architectural forms, bodily movements, and symbolic classifications jointly shape social dispositions.

The distinction between hard and soft embodiment allows for a more nuanced understanding of cultural transmission. Hard embodiment captures the material and bodily mechanisms through which cultural patterns become ingrained in the body, while soft embodiment highlights the symbolic and semantic structures that guide interpretation and meaning making. Together, these dimensions reveal that cultural reproduction operates simultaneously at bodily, environmental, and cognitive levels.

By integrating sociological theory with insights from embodied cognition, this research contributes to bridging the gap between social theory and cognitive science. It also opens new avenues for analyzing how built environments, material culture, and bodily practices participate in the formation of social dispositions. Future research may further explore how different cultural environments function as cognitive ecosystems that shape the development of habitus in diverse social contexts.

Acknowledgments

The author would like to thank colleagues and reviewers whose comments and suggestions contributed to improving this study.

Conflict of Interest

The author declares no conflict of interest.

دوفصلنامهٔ پژوهش‌های جامعه‌شناسی معاصر
شاپای چاپی: ۶۳۰۵-۲۴۷۶؛ شاپای الکترونیکی: ۵۶۴۳-۲۴۷۶
نشانی پایگاه نشریه: https://csr.basu.ac.ir/
سال ۱۵، شمارهٔ ۲۸، ۱۴۰۵

بدنمندی سخت و نرم در رویکرد شناختی-فرهنگی: بازخوانی اکوسیستم شناختی هبیتوس در اندیشهٔ بوردیو با تأکید بر مقالهٔ «خانهٔ کابیلی‌ها»

لیلا اردبیلی[I]

شناسهٔ دیجیتال (DOI): https://doi.org/10.22084/csr.2026.29704.2461
تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۲/۰۶، تاریخ بازنگری: ۱۴۰۵/۰۳/۳۰، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۳/۳۱
نوع مقاله: پژوهشی
صص: ۲۹۸-۲۷۳

چکیده

مفهوم هبیتوس در اندیشهٔ پی‌یر بوردیو، یکی از مهم‌ترین کوشش‌ها برای عبور از دوگانه‌هایی مانند ساختار/عاملیت است. با این حال، یکی از ابهام‌های نظری مفهوم هبیتوس، آن است که بوردیو، باوجود تأکید بر بدن اجتماعی‌شده، سازوکارهای واسط میان ساختار اجتماعی، تجربهٔ بدنی و شکل‌گیری گرایش‌های شناختی را به‌روشنی صورت‌بندی نمی‌کند. پژوهش حاضر با تکیه‌بر رویکرد شناخت بدنمند، که یکی از نظریه‌های مطرح در علوم‌شناختی است، و با استفاده از تمایز میان «بدنمندی سخت» و «بدنمندی نرم»، به بازخوانی مقالهٔ «خانهٔ کابیلی‌ها یا جهان وارونه»، به‌عنوان یکی از آثار مهم بوردیو در حوزهٔ شکل‌گیری هبیتوس، می‌پردازد و می‌کوشد نشان‌دهد که چگونه معماری، تقسیم‌بندی فضایی، آئین‌ها، جهت‌گیری‌های بدنی، استعاره‌ها، ضرب‌المثل‌ها و نام‌گذاری‌ها در جامعهٔ کابیلی، در پیوند با یکدیگر، به شکل‌گیری و بازتولید هبیتوس به‌مثابه اکوسیستم‌شناختی می‌انجامند. روش پژوهش، تحلیلی-تفسیری و مبتنی‌بر بازخوانی مفهومی متن بوردیو در پرتو ادبیات جامعه‌شناسی شناختی و شناخت بدنمند است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که خانهٔ کابیلی صرفاً یک فضای معماری یا نظامی نمادین نیست، بلکه نوعی اکوسیستم شناختی-فرهنگی است که در آن محیط مادی، بدن زیسته و نظام‌های معنایی به‌صورت هم‌زمان در شکل‌گیری و بازتولید هبیتوس مشارکت دارند. در این چارچوب، بدنمندی سخت ازطریق تکرار اعمال، ژست‌ها، آئین‌ها و جهت‌گیری‌های فضایی، و بدنمندی نرم ازطریق زبان، استعاره، نام‌گذاری و نظام‌های معنایی، هبیتوس را در سطحی پیشاتأملی تثبیت می‌کند. نوآوری پژوهش حاضر در بازخوانی مفهوم هبیتوس از منظر شناخت بدنمند و صورت‌بندی آن به مثابه یک اکوسیستم‌شناختی است. این بازخوانی نشان می‌دهد که هبیتوس نه صرفاً محصول درونی‌سازی ساختارهای اجتماعی، بلکه حاصل تعامل مستمر بدن، محیط مادی و نظام‌های معنایی است و از این رهگذر، ظرفیت‌های تبیینی تازه‌ای برای بازاندیشی مفاهیم کلاسیک جامعه‌شناسی در پرتو دستاوردهای جدید علوم‌شناختی فراهم می‌آورد.

کلیدواژگان: بوردیو، بدنمندی سخت و نرم فرهنگ، جامعه‌شناسی شناختی، خانهٔ کابیلی‌ها، شناخت بدنمند، هبیتوس.

I. گروه مطالعات انسان‌شناسی، مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، تهران ایران.
Email: ardebili@iscs.ac.ir

ارجاع به مقاله: اردبیلی، لیلا، (۱۴۰۵). بدنمندی سخت و نرم در رویکرد شناختی-فرهنگی: بازخوانی اکوسیستم شناختی هبیتوس در اندیشهٔ بوردیو با تأکید بر مقالهٔ «خانهٔ کابیلی‌ها». پژوهش‌های جامعه‌شناسی معاصر، ۱۵(۲۸)، ۲۷۳-۲۹۸. https://doi.org/10.22084/csr.2026.29704.2461
صفحهٔ اصلی مقاله در سامانهٔ نشریه: https://csr.basu.ac.ir/article_6883.html

حق انتشار این مستند، متعلق به نویسندگان آن است. ۱۴۰۵ ©. ناشر این مقاله، دانشگاه بوعلی‌سینا است.
این مقاله تحت گواهی زیر منتشرشده و هر نوع استفاده غیرتجاری از آن مشروط بر استناد صحیح به مقاله و با رعایت شرایط مندرج در آدرس زیر مجاز است.
Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International license (https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/).

۱. مقدمه

در سیر اندیشهٔ بوردیو، مقالهٔ «خانهٔ کابیلی‌ها یا جهان وارونه»[۱] جایگاهی فراتر از یک مطالعهٔ مردم‌نگارانه دربارهٔ معماری بومی قبایل کابیلی‌ها دارد. این مقاله را می‌توان یکی از مهم‌ترین حلقه‌های واسط میان مطالعات مردم‌نگارانهٔ بوردیو[۲] در الجزایر[۳] و صورت‌بندی نظری مفهوم هبیتوس[۴] دانست؛ متنی که در آن به‌خوبی رابطهٔ میان فضا، بدن، نظم نمادین و بازتولید ساختارهای اجتماعی به شکلی انضمامی و نظام‌مند به‌نمایش گذاشته می‌شود. مطالعهٔ دقیق این اثر نشان می‌دهد که چگونه معماری، تقسیم‌بندی فضایی، آئین‌ها، زبان و کنش‌های روزمره به‌گونه‌ای سازمان می‌یابند که نظم اجتماعی را نَه فقط در سطح اندیشه، بلکه در بدن و تجربه‌زیستهٔ افراد تثبیت و بازتولید کنند (ایگناتو[۵]، ۲۰۱۷).

اهمیت نظری این مقاله زمانی آشکارتر می‌شود که آن‌را در پرتو تحولات معاصر علوم‌شناختی مورد بازخوانی قرار گیرد. در دهه‌های اخیر، رویکرد شناخت بدنمند[۶] با نقد تلقی‌های ذهن‌محور از شناخت، نشان‌داده است که معنا و شناخت صرفاً در ذهنی منزوی شکل نمی‌گیرند، بلکه حاصل تعامل مستمر میان بدن، محیط و فرآیندهای ذهنی هستند (گالاگر[۷]، ۲۰۰۵؛ لیکاف[۸] و جانسون[۹]، ۱۹۹۹). از این‌منظر، بدن نَه هستاری منفعل و منفک از ذهن، بلکه بخشی از سازوکار تولید معنا و سازمان‌دهی تجربهٔ انسانی است. بر همین‌اساس، مقالهٔ «خانهٔ کابیلی‌ها» را می‌توان متنی دانست که بسیاری از ایده‌های محوری شناخت بدنمند را پیش از ظهور این رویکرد در علوم‌شناختی به شکلی مردم‌نگارانه به تصویر کشیده است؛ متنی که نشان می‌دهد چگونه فضاهای زیسته، اشیاء، جهت‌گیری‌های بدنی و نظام‌های نمادین در شکل‌گیری ادراک و کنش اجتماعی نقش ایفا می‌کنند.

یکی از مفاهیم بنیادین در دستگاه نظری بوردیو که امکان گفت‌وگوی میان جامعه‌شناسی و علوم‌شناختی را فراهم می‌کند، مفهوم هبیتوس است (اردبیلی، ۱۴۰۳الف). بوردیو این مفهوم را برای عبور از دوگانه‌های کلاسیک جامعه‌شناسی، به‌ویژه ساختار/عاملیت[۱۰] و ذهنیت‌گرایی/عینیت‌گرایی[۱۱] صورت‌بندی کرد. از نظر او، کنشگر نه سوژه‌ای کاملاً آزاد و مستقل از ساختار است و نَه موجودی منفعل و مقهور قواعد اجتماعی، بلکه عاملی است که ساختارهای اجتماعی در قالب گرایش‌ها، عادت‌ها، سلیقه‌ها، شیوه‌های ادراک و کنش در او رسوب کرده‌اند و از خلال همین گرایش‌ها عمل می‌کنند (بوردیو، ۱۹۹۰). بوردیو این ایده را نخست در مطالعات خود دربارهٔ جامعهٔ کابیلی‌ها (۱۹۷۰) و سپس در آثاری چون طرح کلی نظریهٔ کنش[۱۲] (۱۹۷۷)و حس عملی[۱۳] (۱۹۹۰) بسط داد (کوزر[۱۴]، ۱۴۰۲: ۳۱).

باوجود جایگاه محوری هبیتوس در نظریهٔ بوردیو، نحوهٔ شکل‌گیری این مفهوم همچنان یکی از نقاط بحث‌برانگیز در ادبیات مربوط به او به‌شمار می‌رود. بوردیو بارها تأکید می‌کند که هبیتوس محصول تاریخ، تجربه‌زیسته و فرآیندهای جامعه‌پذیری است و آن‌را «تاریخ بدنمند شده»[۱۵] (بوردیو، ۱۹۹۰) می‌نامد؛ یعنی تاریخی که در قالب گرایش‌های پایدار، عادت‌ها و شیوه‌های ادراک و کنش در بدن افراد رسوب کرده و به بخشی از طبیعت ثانویهٔ آن‌ها تبدیل شده است. با این‌حال، کمتر توضیح می‌دهد که ساختارهای اجتماعی دقیقاً از چه مسیرهایی به گرایش‌های پایدار شناختی، عاطفی و عملی تبدیل می‌شوند و بدن، ذهن و محیط هر یک چه نقشی در این فرآیند ایفا می‌کنند. به بیان دیگر، اگر هبیتوس حاصل درونی‌شدن نظم اجتماعی است، سازوکارهای واسط میان ساختار اجتماعی، تجربهٔ بدنی و سازمان‌شناختی کنشگران دقیقاً چگونه عمل می‌کنند؟ همین پرسش، مسئله اصلی پژوهش حاضر را شکل می‌دهد.

این مسئله در پرتو یافته‌های جدید علوم‌شناختی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. پژوهش‌های انجام‌شده در حوزهٔ شناخت بدنمند، ذهن بسط‌یافته و جامعه‌شناسی شناختی نشان‌داده‌اند که شناخت انسانی صرفاً محصول فعالیت مغز نیست، بلکه در تعامل با بدن، محیط مادی و فناوری‌های فرهنگی شکل می‌گیرد (کلارک[۱۶] و چالمرز۱۷، ۱۹۹۸؛ هاچینز[۱۸]، ۱۹۹۵). از این‌منظر، فهم فرآیند شکل‌گیری هبیتوس مستلزم توجه هم‌زمان به سازوکارهای بدنی، شناختی/ذهنی و محیطی است. در همین‌راستا، پژوهشگران جامعه‌شناسی شناختی با طرح مفاهیمی همچون «بدنمندی سخت فرهنگ»[۱۹] و «بدنمندی نرم فرهنگ»[۲۰] کوشیده‌اند، نشان دهند که فرهنگ از دو مسیر مکمل در افراد درونی

می‌شود؛ ازطریق ژست‌ها، آئین‌ها، تکنیک‌های بدن و تعامل با محیط مادی، و ازطریق زبان، استعاره‌ها، روایت‌ها و نظام‌های نمادین (کوهن[۲۱] و لیونگ[۲۲]، ۲۰۰۹؛ ۲۰۰۷).

باوجود گسترش مطالعات شناختی دربارهٔ هبیتوس و رابطهٔ میان بدن و فرهنگ، مقالهٔ «خانهٔ کابیلی‌ها یا جهان وارونه» تاکنون کمتر به‌عنوان متنی برای بازسازی سازوکارهای شناختی شکل‌گیری هبیتوس موردمطالعه قرار گرفته است. بخش عمدهٔ پژوهش‌های موجود یا بر ابعاد نظری هبیتوس تمرکز کرده‌اند و یا بر نقش بدن در کنش اجتماعی تأکید داشته‌اند، اما ظرفیت این متن برای تبیین رابطهٔ میان محیط، بدن و شناخت کمتر موردتوجه قرار گرفته است.

پرسش پژوهش: بر همین‌اساس، پرسش اصلی پژوهش حاضر آن است که هبیتوس در مقالهٔ «خانهٔ کابیلی‌ها» از چه مسیرهایی و در چه چرخه‌ای از تعامل میان بدن، ذهن و محیط شکل می‌گیرد؟ مقالهٔ حاضر با بهره‌گیری از دستاوردهای جامعه‌شناسی شناختی و رویکرد شناخت بدنمند می‌کوشد به این پرسش پاسخ دهد. استدلال اصلی مقالهٔ آن است که «خانهٔ کابیلی‌ها» را می‌توان نَه صرفاً متنی مردم‌نگارانه یا ساختارگرایانه، بلکه نمونه‌ای از ترسیم یک اکوسیستم شناختی-فرهنگی دانست که در آن معماری، اشیاء، آئین‌ها، زبان و تکنیک‌های بدن به‌صورت هم‌زمان در شکل‌گیری و بازتولید هبیتوس نقش ایفا می‌کنند. نوآوری مقاله در آن است که مفهوم هبیتوس را به مثابه یک اکوسیستم شناختی بازخوانی می‌کند و از این‌طریق، حلقه‌های واسط میان ساختار اجتماعی، تجربهٔ بدنی و سازمان ذهنی/شناختی کنشگران را در متن بوردیو آشکار می‌سازد.

برای پاسخ به این مسئله، پژوهش حاضر ابتدا چارچوب نظری و پیشینهٔ مطالعات پژوهش را بررسی می‌کند، سپس با استفاده از روش تحلیلی-تفسیری به بازخوانی مقالهٔ «خانهٔ کابیلی‌ها یا جهان وارونه» می‌پردازد و درنهایت مدلی مفهومی از سازوکار شکل‌گیری هبیتوس در پیوند میان بدن، ذهن و محیط ارائه می‌کند.

۲. روش پژوهش

پژوهش حاضر از نوع مطالعات نظری-تحلیلی است و با بهره‌گیری از راهبرد «بازخوانی مفهومی»[۲۳] انجام شده است. هدف پژوهش، بازتفسیر مفهوم هبیتوس در اندیشهٔ بوردیو از منظر رویکرد شناخت بدنمند است. در این چارچوب، مقالهٔ «خانهٔ کابیلی‌ها یا جهان وارونه» به‌عنوان متن محوری تحلیل انتخاب شده است؛ زیرا این اثر یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های کاربرد مفهوم هبیتوس در آثار اولیهٔ بوردیو محسوب می‌شود و امکان بررسی رابطهٔ میان فضا، بدن، زبان و نظم اجتماعی را فراهم می‌آورد.

داده‌های پژوهش شامل متن مقالهٔ «خانهٔ کابیلی‌ها»، آثار اصلی بوردیو دربارهٔ هبیتوس و نیز مطالعات جامعه‌شناسی شناختی و شناخت بدنمند مرتبط با این مفهوم است. تحلیل داده‌ها با استفاده از روش تحلیل مفهومی انجام‌شده است. در این روش، مفاهیم کلیدی موجود در متن بوردیو -شامل بدن، فضا، آئین، جهت‌گیری‌های بدنی، زبان و استعاره- استخراج و سپس در پرتو مفاهیم «بدنمندی سخت فرهنگ» و «بدنمندی نرم فرهنگ» بازتفسیر شده‌اند.

واحد تحلیل در این پژوهش، مضامین و سازوکارهایی است که در متن «خانهٔ کابیلی‌ها» به شکل‌گیری و بازتولید هبیتوس مربوط می‌شوند. ملاک تحلیل نیز میزان مشارکت هر یک از عناصر محیطی، بدنی و نمادین در تبیین‌ها توضیح‌های متن است. بر این‌اساس، پژوهش حاضر می‌کوشد از خلال بازخوانی تحلیلی، ظرفیت‌های شناختی مفهوم هبیتوس را آشکار کرده و سازوکارهای شکل‌گیری آن‌را در پیوند میان بدن، ذهن و محیط تبیین کند.

۳. چارچوب نظری پژوهش: هبیتوس و مسئله شکل‌گیری نظم اجتماعی

تصور بوردیو از کنش اجتماعی به‌همان اندازه که به ساختارهای اجتماعی وابسته است، بر شیوهٔ ادراک و تجربهٔ جهان توسط کنشگران نیز استوار است. از این‌رو، مفهوم هبیتوس را می‌توان سنگ بنای دستگاه نظری او دانست؛ مفهومی که امکان پیوند میان جهان عینی ساختارها و جهان زیستهٔ کنشگران را فراهم می‌سازد. در این

چارچوب، روابط اجتماعی، سبک‌های زندگی و شیوه‌های ادراک افراد از جهان پیرامون صرفاً بازتاب ساختارهای بیرونی نیستند، بلکه از خلال هبیتوس به‌صورت مجموعه‌ای از گرایش‌های پایدار و درونی‌شده شکل می‌گیرند؛ گرایش‌هایی که کنشگران به‌وسیلهٔ آن‌ها جهان اجتماعی را تجربه، تفسیر و سازمان‌دهی می‌کنند (بوردیو، ۲۰۰۱؛ ۱۹۹۰).

بوردیو در تعریف هبیتوس، انسان را موجودی اساساً بدنمند درنظر می‌گیرد. او تحت‌تأثیر سنت پدیدارشناسی[۲۴]، به‌ویژه اندیشه‌های مرلوپونتی[۲۵] و همچنین مفهوم «تکنیک‌های بدن»[۲۶] مارسل موس[۲۷]، بدن را نقطهٔ اتصال فرد و جهان اجتماعی می‌داند (واکان[۲۸]، ۱۹۹۵). از این منظر، هبیتوس نَه مجموعه‌ای از قواعد ذهنی و آگاهانه، بلکه مجموعه‌ای از گرایش‌ها، مهارت‌ها، عادت‌ها و طرحواره‌های عملی است که در طول تجربه‌زیسته در بدن رسوب می‌کنند و بعدها ادراک و کنش فرد را هدایت می‌کنند.

نخستین صورت‌بندی‌های هبیتوس را می‌توان در مطالعات بوردیو دربارهٔ جامعهٔ روستایی بیارن[۲۹] مشاهده کرد (بوردیو، ۱۹۷۷). او در این مطالعات نشان‌داد که چگونه ویژگی‌های جسمانی، مهارت‌های حرکتی و شیوه‌های حضور افراد در فضاهای اجتماعی، بخشی از منزلت اجتماعی آن‌ها را شکل می‌دهد. این نکته بعدها در آثار متأخر او به ایده‌ای بنیادی تبدیل شد؛ این‌که جامعه پیش از آن‌که در ذهن افراد جای‌گیرد، در بدن آن‌ها ته‌نشین می‌شود.

بوردیو در کتاب حس عملی، هبیتوس را مجموعه‌ای از «ساختارهای ساخت‌یافته»[۳۰] می‌نامد که به نوبهٔ خود به «ساختارهای ساخت‌دهنده» تبدیل می‌شوند (بوردیو، ۱۹۹۰). هبیتوس از یک‌سو محصول تجربه‌های گذشته است و از سوی دیگر، کنش‌های آینده را هدایت می‌کند. به همین‌دلیل، افراد متعلق به یک گروه اجتماعی غالباً بدون هماهنگی آگاهانه، الگوهای رفتاری مشابهی را بازتولید می‌کنند. از نظر بوردیو، این شباهت نه نتیجهٔ پیروی از قواعد صریح، بلکه حاصل برخورداری از هبیتوس مشترک است.

باوجود اهمیت این صورت‌بندی، یکی از پرسش‌های مهم در خوانش آثار بوردیو آن است که سازوکار دقیق شکل‌گیری هبیتوس چگونه قابل توضیح است. به همین‌دلیل، بخش مهمی از پژوهش‌های متأخر دربارهٔ بوردیو را می‌توان تلاشی برای آشکار ساختن حلقه‌های واسط میان ساختار اجتماعی، تجربهٔ بدنی و سازمان شناختی کنشگران دانست(برای نمونه ن.ک. به: لیزادو[۳۱]، ۲۰۰۴). «ایگناتو» (۲۰۱۷) معتقد است که بوردیو نشان می‌دهد که هبیتوس محصول تاریخ و جامعه‌پذیری[۳۲] است، اما کمتر روشن می‌کند که این فرآیند از چه مسیرهایی در سطح شناختی/ذهنی و بدنی رخ می‌دهد. به بیان دیگر، حلقهٔ واسط میان ساختارهای اجتماعی و سازمان شناختی کنشگران در نظریهٔ او به‌طور کامل صورت‌بندی نشده است.

در همین نقطه است که رویکرد شناخت بدنمند اهمیت پیدا می‌کند. شناخت بدنمند بر این فرض استوار است که شناخت، محصول فعالیت منزوی ذهن نیست، بلکه در تعامل مستمر میان مغز، بدن و محیط شکل می‌گیرد (گالاگر، ۲۰۰۵). از این‌منظر، معنا از خلال تجربه‌های حسی-حرکتی، تعامل با اشیاء، حضور در فضاهای زیسته و مشارکت در فعالیت‌های روزمره ساخته می‌شود؛ بنابراین، فرآیند درونی‌شدن نظم اجتماعی را می‌توان نَه صرفاً فرآیندی ذهنی، بلکه فرآیندی بدنمند دانست.

جامعه‌شناسان شناختی با تکیه‌بر همین دیدگاه استدلال کرده‌اند که مفهوم هبیتوس ظرفیت آن‌را دارد که به‌عنوان پلی میان جامعه‌شناسی و علوم‌شناختی عمل کند (ویزی[۳۳]، ۲۰۰۹). «لیزاردو»[۳۴] (۲۰۰۴) معتقد است که هبیتوس بدون توجه به عملیات‌های شناختی قابل‌فهم نیست و ایگناتو (۲۰۱۷) نیز نشان می‌دهد که بسیاری از مفاهیم بوردیو را می‌توان در قالب جامعه‌شناسی شناختی، ازجمله شناخت بدنمند بازخوانی کرد. از این‌منظر، هبیتوس صرفاً مجموعه‌ای از عادت‌های اجتماعی نیست، بلکه نوعی سازوکار شناختی است که در آن تجربه‌های بدنی، محیط مادی و نظام‌های نمادین در تعامل با یکدیگر قرار دارند.

بر این‌اساس، چارچوب نظری پژوهش حاضر بر این فرض استوار است که هبیتوس را می‌توان نوعی اکوسیستم شناختی[۳۵] درنظر گرفت؛ اکوسیستمی که در آن بدن، ذهن و محیط اجتماعی-فرهنگی به‌صورت هم‌زمان در

شکل‌گیری و بازتولید نظم اجتماعی مشارکت می‌کنند. در چنین چارچوبی، مسئله اصلی دیگر صرفاً این نیست که هیتوس چیست، بلکه این است که هیتوس چگونه و ازطریق چه سازوکارهایی شکل می‌گیرد. پاسخ به این پرسش مستلزم توجه به نقش بدن، فضا، زبان، آئین‌ها و فناوری‌های فرهنگی[۳۶] در فرآیند شکل‌گیری شناخت اجتماعی است؛ موضوعی که در بخش بعدی و از خلال مفهوم بدنمندی سخت و بدنمندی نرم فرهنگ بسط داده خواهد شد.

۳-۱. بدنمندی سخت و نرم فرهنگ؛ مبانی تحلیلی پژوهش

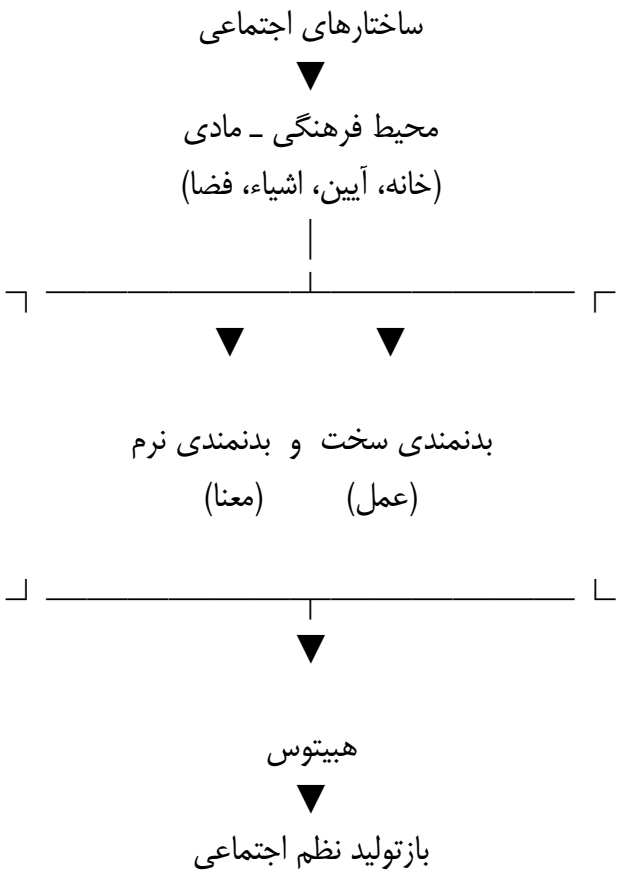
اگر هیتوس را به مثابه سازوکاری برای درونی‌شدن نظم اجتماعی درنظر بگیریم، پرسش اساسی آن است که این درونی‌شدن از چه مسیرهایی شکل می‌گیرد؟ همان‌گونه که اشاره شد، یکی از محدودیت‌های مهم در صورت‌بندی بوردیو آن است که اگرچه او به نقش بدن در شکل‌گیری هیتوس توجه دارد، اما سازوکارهای دقیق پیوند میان بدن، محیط و شناخت را به‌صورت مستقل صورت‌بندی نمی‌کند. در همین نقطه است که مفاهیم «بدنمندی سخت فرهنگ» و «بدنمندی نرم فرهنگ» می‌توانند به‌عنوان ابزاری تحلیلی برای فهم بهتر فرآیند شکل‌گیری هیتوس مورداستفاده قرار گیرند.

جامعه‌شناسان شناختی بر این باورند که فرهنگ تنها مجموعه‌ای از باورها، ارزش‌ها و نمادها نیست، بلکه در سطحی عمیق‌تر در بدن، ادراک و عادت‌های روزمرهٔ افراد رسوب می‌کند (لیزاردو، ۲۰۱۷؛ استروس[۳۷] و کوییین[۳۸]، ۱۹۹۷). بر این‌اساس، بخشی از فرهنگ ازطریق اعمال بدنی، وضعیت‌های جسمانی، تکنیک‌های بدن و تعامل با محیط مادی منتقل می‌شود و بخشی دیگر ازطریق زبان، استعاره‌ها، روایت‌ها و ساختارهای نمادین بازتولید می‌گردد. «کوهن» و «لیونگ» (۲۰۰۹) برای توضیح این دو مسیر از مفاهیم «بدنمندی سخت» و «بدنمندی نرم» استفاده می‌کنند.

بدنمندی سخت فرهنگ به آن‌دسته از سازوکارهای فرهنگی اشاره دارد که ازطریق تجربهٔ مستقیم بدن در جهان اجتماعی عمل می‌کنند. در اینجا فرهنگ نَه در قالب گزاره‌های صریح، بلکه در قالب ژست‌ها، آئین‌ها، وضعیت‌های بدنی، شیوه‌های حرکت، جهت‌گیری‌های فضایی و تعامل با مصنوعات مادی در بدن افراد رسوب می‌کند (لیونگ و کوهن، ۲۰۰۹). در چنین حالتی، کنشگر اغلب بدون آگاهی تأملی، قواعد اجتماعی را در عمل اجرا می‌کند. به تعبیر بوردیو (۱۹۹۰)، بدن اجتماعی‌شده پیش از آن‌که دربارهٔ جهان بیندیشد، آن‌را در عمل تجربه و بازتولید می‌کند.

در مقابل، بدنمندی نرم فرهنگ به سازوکارهایی اشاره دارد که ازطریق زبان، استعاره‌ها، روایت‌ها، طبقه‌بندی‌های مفهومی و ساختارهای نمادین عمل می‌کنند. در این سطح، تجربه‌های بدنی و اجتماعی در قالب نظام‌های معنایی بازنمایی می‌شوند و ازطریق زبان و سایر فناوری‌های فرهنگی به نسل‌های بعد انتقال می‌یابند (نیدنتال و همکاران، ۲۰۰۵). استعاره‌های زبانی، شیوه‌های نام‌گذاری، تقابل‌های مفهومی و حتی ترتیب واژگان در گفتار روزمره می‌توانند حامل جهان‌بینی‌ها و ارزش‌های فرهنگی باشند (لیونگ و کوهن، ۲۰۰۷).

باوجود تمایز تحلیلی میان بدنمندی سخت و بدنمندی نرم، این دو در عمل از یکدیگر جدا نیستند، بلکه به‌صورت مکمل و در تعامل مستمر با یکدیگر عمل می‌کنند. ساختارهای اجتماعی از خلال محیط فرهنگی-مادی، شامل معماری، اشیاء، آئین‌ها و سازمان فضایی، در زندگی روزمرهٔ افراد حضور می‌یابند و از دو مسیر هم‌زمان بر کنشگران اثر می‌گذارند؛ از یک‌سو ازطریق تجربه‌های بدنی، ژست‌ها، جهت‌گیری‌های فضایی و تکنیک‌های عملی، و ازسوی دیگر ازطریق زبان، استعاره‌ها، طبقه‌بندی‌های نمادین و نظام‌های معنایی. حاصل این فرآیند، شکل‌گیری هیتوس به‌عنوان مجموعه‌ای از گرایش‌های پایدار شناختی، عاطفی و عملی است که درنهایت به بازتولید نظم اجتماعی می‌انجامد. شکل زیر چارچوب نظری پژوهش حاضر و رابطهٔ میان این مؤلفه‌ها را به‌صورت شماتیک نشان می‌دهد.



شکل ۱: مدل مفهومی رابطه میان بدنمندی سخت، بدنمندی نرم و شکل‌گیری هبیتوس (نگارنده، ۱۴۰۴).
Fig. 1: A Conceptual Model of the Relationship between Hard Embodiment, Soft Embodiment, and Habitus Formation (Author, 2025).

شکل ۱، چارچوب نظری پژوهش حاضر را نشان می‌دهد. براساس این مدل، ساختارهای اجتماعی ازطریق محیط فرهنگی-مادی، شامل معماری، اشیاء، آئین‌ها و سازمان فضایی، در تجربهٔ روزمرهٔ کنشگران حضور می‌یابند. این تأثیرگذاری از دو مسیر مکمل بدنمندی سخت و بدنمندی نرم صورت می‌گیرد. در سطح بدنمندی سخت، نظم اجتماعی ازطریق ژست‌ها، تکنیک‌های بدن، جهت‌گیری‌های فضایی، آئین‌ها و تعامل با محیط مادی در بدن افراد رسوب می‌کند و به بخشی از گرایش‌های عملی آن‌ها تبدیل می‌شود. در سطح بدنمندی نرم، همین نظم ازطریق زبان، استعاره‌ها، روایت‌ها، نام‌گذاری‌ها و نظام‌های نمادین در سطح معنایی و شناختی بازتولید و تثبیت می‌شود. تعامل مستمر این دو سطح به شکل‌گیری هبیتوس می‌انجامد؛ هبیتوسی که به‌عنوان مجموعه‌ای از گرایش‌های پایدار شناختی، عاطفی و عملی، ادراک و کنش افراد را سازمان می‌دهد و درنهایت به بازتولید نظم اجتماعی منجر می‌شود. این مدل، مبنای تحلیلی پژوهش حاضر برای بازخوانی مقالهٔ «خانهٔ کابیلی‌ها یا جهان وارونه» از منظر شناخت بدنمند را فراهم می‌کند.

بر این‌اساس، استدلال نظری پژوهش حاضر آن است که هبیتوس در جامعهٔ کابیلی‌ها نَه صرفاً ازطریق جامعه‌پذیری انتزاعی، بلکه از خلال تعامل مستمر میان دو سطح بدنمندی سخت و نرم شکل می‌گیرد. معماری خانه، آئین‌ها و تکنیک‌های بدن از یک‌سو، و زبان، استعاره‌ها و نظام‌های نمادین از سوی دیگر، به‌صورت هم‌زمان در تولید و بازتولید هبیتوس مشارکت می‌کنند. از این‌منظر، خانهٔ کابیلی‌ها را می‌توان نوعی اکوسیستم شناختی دانست که در آن بدن، ذهن و محیط اجتماعی-مادی در یک چرخهٔ مستمر به بازتولید نظم فرهنگی می‌پردازند.

در این پژوهش، مفهوم اکوسیستم شناختی با الهام از سنت شناخت توزیع‌شده[۴۰] (هاچینز، ۱۹۹۵)، ذهن بسط‌یافته[۴۱] (کلارک و چالمرز، ۱۹۹۸) و مطالعات شناخت بدنمند به‌کار گرفته شده است.

برمبنای این چارچوب، در بخش تحلیلی پژوهش تلاش خواهد شد تا عناصر مختلف توصیف‌شده در مقالهٔ «خانهٔ کابیلی‌ها یا جهان وارونه» در دو سطح بدنمندی سخت و بدنمندی نرم دسته‌بندی شوند و نقش هر یک در شکل‌گیری هبیتوس مورد بررسی قرار گیرد. برای تبدیل مفاهیم نظری فوق به ابزاری تحلیلی در مطالعهٔ مقالهٔ «خانهٔ کابیلی‌ها یا جهان وارونه»، لازم است مؤلفه‌های مختلف فرآیند شکل‌گیری هبیتوس به‌صورت نظام‌مند طبقه‌بندی شوند. از آنجا که هدف پژوهش حاضر بررسی سازوکارهای واسط میان ساختار اجتماعی، بدن، محیط و شناخت است، تمایز میان بدنمندی سخت و بدنمندی نرم این امکان را فراهم می‌کند که عناصر مختلف فرهنگ کابیلی‌ها براساس شیوهٔ اثرگذاری آن‌ها بر کنشگران دسته‌بندی شوند. جدول زیر مهم‌ترین تفاوت‌های این دو سطح از بدنمندی را نشان می‌دهد و چارچوب تحلیلی پژوهش برای بازخوانی مقالهٔ بوردیو را فراهم می‌آورد.

جدول ۱: ابعاد تحلیلی بدنمندی سخت و بدنمندی نرم در تبیین شکل‌گیری هبیتوس (نگارنده، ۱۴۰۴).
Table 1. Analytical Dimensions of Hard and Soft Embodiment in Explaining Habitus Formation (Author, 2025).

بُعد تحلیلی	بدنمندی سخت فرهنگ	بدنمندی نرم فرهنگ
واسطهٔ انتقال	بدن و محیط مادی	زبان و نظام نمادین
سازوکار اصلی	آئین، ژست، حرکت، فضا	استعاره، نام‌گذاری، روایت
سطح عمل	پیشاتأملی و عملی	شناختی و معنایی
نمونه در خانه کابیلی	معماری خانه، تقسیم فضا، بخش‌های مختلف خانه	تقابل‌های نمادین، استعاره‌ها، نام‌ها
کارکرد در هبیتوس	تثبیت عملی/بدنی نظم اجتماعی	تثبیت معنایی نظم اجتماعی

همان‌گونه که جدول فوق نشان می‌دهد، بدنمندی سخت و بدنمندی نرم را باید دو سازوکار مکمل در فرآیند شکل‌گیری هبیتوس دانست. در سطح بدنمندی سخت، نظم اجتماعی ازطریق تجربه‌های بدنی، جهت‌گیری‌های فضایی، آئین‌ها، تکنیک‌های بدن و تعامل روزمره با محیط مادی در افراد رسوب می‌کند و به بخشی از گرایش‌های عملی آن‌ها تبدیل می‌شود. در مقابل، بدنمندی نرم ازطریق زبان، استعاره‌ها، نام‌گذاری‌ها، روایت‌ها و نظام‌های نمادین، همان نظم را در سطح معنایی و شناختی بازتولید و تثبیت می‌کند. اگر بدنمندی سخت به چگونگی «زیستن» فرهنگ مربوط باشد، بدنمندی نرم به چگونگی «فهمیدن» و «معنا دادن» به آن مربوط است. با این‌حال، این دو سطح در عمل از یکدیگر جدایی‌پذیر نیستند و در تعامل مستمر با یکدیگر عمل می‌کنند. بر همین‌اساس، پژوهش حاضر می‌کوشد نشان‌دهد که چگونه در جامعهٔ کابیلی‌ها، معماری خانه، تقسیم‌بندی فضایی، آئین‌ها، زبان، استعاره‌ها و طبقه‌بندی‌های نمادین، به‌صورت هم‌زمان در شکل‌گیری و بازتولید هبیتوس مشارکت دارند. از این‌منظر، مقالهٔ «خانهٔ کابیلی‌ها یا جهان وارونه» را می‌توان بستری مناسب برای مشاهده و تحلیل سازوکارهای بدنمندی سخت و نرم فرهنگ در فرآیند شکل‌گیری نظم اجتماعی دانست.

۴. پیشینهٔ پژوهش

در دهه‌های اخیر، هم‌زمان با گسترش جامعه‌شناسی شناختی و رویکردهای بدنمند در علوم‌شناختی، تلاش‌های متعددی برای بازخوانی مفهوم هبیتوس از منظر شناختی صورت گرفته است. این مطالعات را می‌توان در چهار دستهٔ کلی طبقه‌بندی کرد؛ مطالعات مربوط به مبانی شناختی هبیتوس، مطالعات متمرکز بر بدن و تجربه‌زیسته، مطالعات شناخت بدنمند و درنهایت پژوهش‌های مربوط به بدنمندی فرهنگی و نقش فناوری‌های فرهنگی در شکل‌گیری شناخت اجتماعی[۴۲].

نخستین دسته از این مطالعات بر ظرفیت‌های شناختی مفهوم هبیتوس تمرکز دارند. در این‌میان، «لیزاردو» (۲۰۰۴) با بازگشت به ریشه‌های نظری هبیتوس نشان می‌دهد که این مفهوم بیش از آن‌که صرفاً جامعه‌شناختی باشد، دارای بنیان‌های شناختی عمیقی است. به اعتقاد او، بسیاری از ایده‌های بوردیو دربارهٔ گرایش‌های پایدار و شیوه‌های عمل، بدون توجه به مفهوم «عملیات‌های شناختی»[۴۳] نزد «پیاژه»[۴۴] قابل فهم نیستند. لیزاردو در آثار بعدی خود (۲۰۰۹؛ ۲۰۱۷) این استدلال را بسط داده و نشان می‌دهد که فرهنگ ازطریق سازوکارهای شناختی و بدنمند در افراد درونی می‌شود و هبیتوس را می‌توان به منزلهٔ نوعی نظام شناختی-عملی درنظر گرفت.

در ادامهٔ همین مسیر، «ایگناتو» (۲۰۰۹؛ ۲۰۱۷) تلاش کرده است جایگاه بوردیو را در سنت جامعه‌شناسی شناختی روشن سازد. او استدلال می‌کند که مفهوم هبیتوس یکی از مهم‌ترین نقاط اتصال میان جامعه‌شناسی و علوم‌شناختی است؛ زیرا امکان تبیین رابطهٔ میان ساختارهای اجتماعی و فرآیندهای شناختی را فراهم می‌آورد. از نظر ایگناتو، آثار بوردیو برای فهم این پیوند بسیار راهگشا هستند، زیرا در آن رابطهٔ میان عینیت و ذهنیت به‌شکلی انضمامی به‌نمایش گذاشته شده است. «ویزی»[۴۵] (۲۰۰۹) نیز با طرح نظریهٔ «مدل دوگانهٔ پردازش در کنش»[۴۶] نشان می‌دهد که بخش مهمی از کنش‌های اجتماعی برمبنای گرایش‌های پیشاتأملی[۴۷] و نیمه‌آگاهانه صورت می‌گیرد؛ موضوعی که با برداشت بوردیو از هبیتوس هم‌خوانی قابل‌توجهی دارد.

دستهٔ دوم مطالعات، بر رابطهٔ میان بدن و هبیتوس متمرکز هستند. در این‌میان، واکان (۱۹۹۵؛ ۲۰۰۴) با توسعهٔ مفهوم «جامعه‌شناسی جسمانی»[۴۸] نشان می‌دهد که بسیاری از مهارت‌ها، ادراکات و شیوه‌های کنش اجتماعی نَه ازطریق یادگیری گزاره‌ای، بلکه از خلال تمرین‌های بدنی و تجربه‌زیسته شکل می‌گیرند. مطالعهٔ مردم‌نگارانه او دربارهٔ بوکس نمونه‌ای شناخته‌شده از این رویکرد است. «کراسلی»[۴۹] (۲۰۰۱) نیز با الهام از پدیدارشناسی و نظریهٔ عمل، بر نقش بدن در شکل‌گیری کنش اجتماعی تأکید می‌کند و نشان می‌دهد که بدن نَه موضوعی منفعل، بلکه بخشی فعال از فرآیند شناخت و عمل اجتماعی است. «اتکینسون»[۵۰] (۲۰۱۶) نیز در مطالعات خود بر رابطهٔ میان تجربهٔ بدنی، یادگیری عملی و بازتولید نظم اجتماعی تأکید کرده است.

دستهٔ سوم مطالعات به رویکرد شناخت بدنمند اختصاص دارد. پژوهشگران این حوزه، استدلال می‌کنند که شناخت پدیده‌ای صرفاً ذهنی و درون‌جمجمه‌ای نیست، بلکه در تعامل مستمر میان بدن، محیط و ذهن شکل می‌گیرد (لیکاف و جانسون، ۱۹۹۹؛ گالاگر، ۲۰۰۵). «کلارک» و «چالمرز» نیز با طرح نظریهٔ «ذهن بسط‌یافته» نشان‌داده‌اند که بخشی از فرآیندهای شناختی در محیط مادی و ابزارهای فرهنگی توزیع می‌شوند. این رویکردها امکان مناسبی برای بازخوانی مفهوم هبیتوس فراهم کرده‌اند؛ زیرا توجه را از ذهن انتزاعی به بدن، محیط و تجربه‌زیسته منتقل می‌کنند.

دستهٔ چهارم مطالعات به مفهوم بدنمندی فرهنگی[۵۱] اختصاص دارد. در این‌میان، کوهن و لیونگ (۲۰۰۷؛ ۲۰۰۹) با تفکیک میان «بدنمندی سخت فرهنگ» و «بدنمندی نرم فرهنگ» نشان می‌دهند که فرهنگ از دو مسیر مکمل در افراد درونی می‌شود؛ ازطریق اعمال بدنی، آئین‌ها، وضعیت‌های جسمانی و تعامل با مصنوعات مادی، و ازطریق زبان، استعاره‌ها، روایت‌ها و نظام‌های نمادین. «تورن»[۵۲] (۱۹۹۹) و «انفیلد»[۵۳] (۲۰۰۵) نیز بر نقش تجربه‌های زیسته و محیط‌های فرهنگی در شکل‌گیری مدل‌های ذهنی تأکید کرده‌اند. این مطالعات نشان می‌دهند که فرهنگ نَه صرفاً مجموعه‌ای از معانی ذهنی، بلکه بخشی از سازمان بدنمند شناخت انسان است.

در مطالعات فارسی نیز طی سال‌های اخیر تلاش‌هایی برای پیوند دادن جامعه‌شناسی بوردیو با رویکردهای شناختی و مطالعات بدن صورت گرفته است. در این‌میان، «اردبیلی» (۱۴۰۳الف) در مقالهٔ «نگاهی به شناخت بدنمند به منزلهٔ نقطهٔ اتصال میان علوم‌شناختی و علوم اجتماعی» استدلال می‌کند که رویکرد شناخت بدنمند و ربط آن با هبیتوس ظرفیت آن‌را دارد که به‌عنوان حلقهٔ اتصال علوم‌شناختی و علوم اجتماعی عمل کند و زمینهٔ شکل‌گیری حوزه‌هایی چون جامعه‌شناسی شناختی و انسان‌شناسی شناختی را فراهم آورد. در ادامهٔ همین مسیر، اردبیلی (۱۴۰۳ب) با بازخوانی مفهوم هبیتوس از منظر شناخت بدنمند و تحلیل مقالهٔ «تکنیک‌های بدن» مارسل موس نشان می‌دهد که فرآیندهای درونی‌شدن فرهنگ را می‌توان در چارچوب تعامل میان بدن، ذهن و محیط بازتفسیر کرد.

علاوه‌براین، به‌طور کلی‌تر، مرور پژوهش‌های فارسی نشان می‌دهد که مطالعات انجام‌شده دربارهٔ مفهوم هبیتوس را می‌توان در دو دستهٔ کلی طبقه‌بندی کرد؛ نخست، پژوهش‌هایی که به تبیین نظری مفهوم هبیتوس و جایگاه آن در دستگاه مفهومی بوردیو پرداخته‌اند؛ ازجمله مهم‌ترین این آثار می‌توان به مقالهٔ «مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی پیربوردیو» اثر «زنجانی‌زاده» (۱۳۸۳) اشاره کرد که در آن مفاهیم بنیادین اندیشهٔ بوردیو، ازجمله هبیتوس، میدان و سرمایه، معرفی و تحلیل شده‌اند. همچنین «محمدی» و همکاران (۱۳۹۸) در مقالهٔ «عادت‌واره و سرمایه: صورت‌بندی نظریهٔ توسعه از دیدگاه بوردیو» کوشیده‌اند جایگاه هبیتوس را در تبیین فرآیند توسعه و تحول اجتماعی بازسازی کنند. این‌دسته از مطالعات عمدتاً بر تبیین جایگاه نظری هبیتوس در اندیشهٔ بوردیو متمرکز بوده‌اند.

دوم، پژوهش‌هایی که از مفهوم هبیتوس به‌عنوان ابزاری تحلیلی برای مطالعهٔ پدیده‌های اجتماعی و فرهنگی ایران بهره گرفته‌اند؛ برای نمونه، «انوری» و همکاران (۱۳۹۸) در پژوهش «تحلیل رابطهٔ عاملیت کنشگر-ساختار با عادت‌واره بوردیو در فرهنگ کسب‌وکار دانش‌بنیان» از مفهوم هبیتوس برای تبیین فرهنگ کارآفرینی و کنش اقتصادی استفاده کرده‌اند. همچنین در حوزه‌های آموزش، ترجمه، مطالعات فرهنگی و سبک زندگی، پژوهشگران از مفهوم هبیتوس برای تحلیل هویت‌های اجتماعی، رفتار مترجمان، شیوه‌های مصرف فرهنگی و الگوهای کنش روزمره بهره گرفته‌اند. در این آثار، هبیتوس عمدتاً به‌عنوان چارچوبی برای تحلیل کنش اجتماعی به‌کار گرفته شده است.

باوجود این، مرور پژوهش‌های موجود نشان می‌دهد که بیشتر مطالعات فارسی یا بر معرفی نظری هبیتوس متمرکز بوده‌اند یا از آن به‌عنوان ابزاری برای تحلیل پدیده‌های اجتماعی بهره گرفته‌اند. همچنین پژوهش‌های مرتبط با بدن عمدتاً در چارچوب جامعه‌شناسی فرهنگی یا مطالعات فرهنگی باقی‌مانده‌اند. درمیان این آثار، مطالعه‌ای که به بازخوانی سازوکار شکل‌گیری هبیتوس از منظر جامعه‌شناسی شناختی، شناخت بدنمند و دستاوردهای جدید در علومی چون علوم‌شناختی که به ارتباط میان بدن و ذهن پرداخته باشد، مشاهده نمی‌شود. از این‌رو، پژوهش حاضر می‌کوشد با بازخوانی مقالهٔ «خانهٔ کابیلی‌ها یا جهان وارونه»، این خلأ را پوشش دهد و تبیینی شناختی از فرآیند شکل‌گیری هبیتوس ارائه کند.

۵. تحلیل مقالهٔ «خانهٔ کابیلی‌ها یا جهان وارونه» از منظر شناخت بدنمند

همان‌گونه که در بخش چارچوب نظری بیان شد، رویکرد شناخت بدنمند بر این فرض استوار است که شناخت حاصل تعامل مستمر ذهن، بدن و محیط است و معنا نه در ذهنی منفصل از جهان، بلکه در یک اکوسیستم شناختی شکل می‌گیرد که در آن بدن نقش واسطه‌ای بنیادین میان کنشگر و محیط ایفا می‌کند (گالاگر، ۲۰۰۵؛ کلارک و چالمرز، ۱۹۹۸). از این‌منظر، نظام‌های فرهنگی صرفاً مجموعه‌ای از باورها و ارزش‌های انتزاعی نیستند، بلکه در فضاهای زیسته، تکنیک‌های بدن، مصنوعات مادی، زبان و آئین‌های روزمرهٔ تجسد می‌یابند. مقالهٔ «خانهٔ کابیلی‌ها یا جهان وارونه» یکی از نمونه‌های برجسته‌ای است که امکان بررسی این فرآیند را فراهم می‌کند؛ برای نمونه، بازخوانی این مقاله نشان می‌دهد که هبیتوس جنسیتی در جامعهٔ کابیلی نَه ازطریق آموزش مستقیم، بلکه از خلال شبکه‌ای از سازوکارهای بدنمند شکل می‌گیرد. در ادامه، این فرآیند براساس چهار اصل شناخت بدنمند و بدنمندی سخت و نرم فرهنگ تحلیل می‌شود.

۵-۱. بدنمندی معنای فرهنگی[۵۴]: معماری خانه به‌مثابه نقشهٔ شناختی جهان اجتماعی

نخستین اصل شناخت بدنمند بر این فرض استوار است که معنا پیش از آن‌که در قالب مفاهیم انتزاعی شکل گیرد، در تجربه‌های بدنمند انسان از جهان ریشه دارد. در این رویکرد، مفاهیم فرهنگی حاصل تعامل بدن با محیط‌اند و از خلال تجربه‌های حسی-حرکتی، جهت‌گیری‌های فضایی و الگوهای زیسته شکل می‌گیرند (لیکاف و جانسون،

۱۹۹۹). از این‌منظر، فهم جهان اجتماعی نَه صرفاً نتیجهٔ یادگیری مجموعه‌ای از قواعد و باورها، بلکه حاصل مشارکت بدن در شبکه‌ای از تجربه‌های مادی و نمادین است. در چارچوب نظری پژوهش حاضر، این سطح از فرآیند شکل‌گیری هبیتوس بیش از هر چیز با بدنمندی نرم فرهنگ مرتبط است؛ یعنی سازوکارهایی که ازطریق استعاره‌ها، طبقه‌بندی‌های نمادین، نام‌گذاری‌ها و نظام‌های معنایی عمل می‌کنند.

مقالهٔ «خانهٔ کابیلی‌ها یا جهان وارونه» نمونه‌ای برجسته از این فرآیند را در اختیار ما قرار می‌دهد. بوردیو مقالهٔ خود را با استعارهٔ مشهور «مرد چراغ بیرون است و زن چراغ درون» آغاز می‌کند (بوردیو، ۱۹۷۹: ۱۳۳). این گزاره صرفاً یک تعبیر ادبی یا ضرب‌المثل محلی نیست، بلکه چکیده‌ای از منطق شناختی و فرهنگی جامعهٔ کابیلی‌ها را بازنمایی می‌کند. در اینجا جنسیت نَه به‌عنوان یک ویژگی فردی، بلکه به‌عنوان اصلی سازمان‌دهنده برای فهم جهان اجتماعی عمل می‌کند. زن با درون، تاریکی، خانه، حفظ تداوم خانواده و فضای خصوصی پیوند می‌یابد و مرد با بیرون، روشنایی، عرصهٔ عمومی و مناسبات اجتماعی هم‌ارز می‌شود.

بوردیو نشان می‌دهد که این منطق در سراسر معماری و سازمان فضایی خانه حضور دارد. فضای خانه در قالب مجموعه‌ای از تقابل‌های هم‌ارز سازمان یافته است؛ مرد/زن، روشنایی/تاریکی، بیرون/درون، بالا/پایین، فرهنگ/طبیعت، آتش/آب و خام/پخته (همان: ۱۴۰). اهمیت این تقابل‌ها در آن است که صرفاً در سطح اندیشه یا زبان باقی‌نمی‌مانند، بلکه در سازمان فضایی خانه، محل استقرار اشیاء، نحوهٔ استفاده از فضا و تجربهٔ روزمرهٔ افراد تجسد می‌یابند. به‌همین دلیل، اعضائ جامعهٔ کابیلی‌ها این طبقه‌بندی‌ها را نَه ازطریق آموزش نظری، بلکه از خلال زیستن درون آن‌ها می‌آموزند.

از منظر شناخت بدنمند، این مسئله نشان می‌دهد که معنا چگونه در پیوند میان بدن و محیط شکل می‌گیرد. کودک کابیلی پیش از آن‌که بتواند دربارهٔ نظم جنسیتی یا ساختار اجتماعی توضیحی نظری ارائه کند، در فضایی رشد می‌کند که در آن مرزهای نمادین میان مرد و زن، درون و بیرون، یا روشن و تاریک به‌شکلی عینی و قابل‌تجربه حضور دارند. درنتیجه، معماری خانه به نوعی فناوری شناختی تبدیل می‌شود که الگوهای ادراک جهان را در سطحی پیشاتأملی سازمان می‌دهد.

این منطق در زبان و ضرب‌المثل‌های روزمره نیز بازتاب می‌یابد. عباراتی نظیر «زن فقط دو سکونتگاه دارد: خانه و قبر» یا «خانهٔ قبر زن است» (همان: ۱۴۲) صرفاً بازتاب نگرش فرهنگی نسبت به زنان نیستند، بلکه نشان می‌دهند که چگونه تجربهٔ فضایی خانه در قالب استعاره‌های زبانی بازتولید می‌شود. در اینجا زبان و فضا دو نظام مستقل نیستند، بلکه دو وجه از یک فرآیند واحدند که ازطریق آن نظم اجتماعی معنا پیدا می‌کند و به نسل‌های بعد انتقال می‌یابد.

بر این‌اساس، یافتهٔ تحلیلی این بخش آن است که در جامعهٔ کابیلی‌ها، نظم جنسیتی پیش از آن‌که در قالب قواعد صریح یا آموزش رسمی منتقل شود، در قالب شبکه‌ای از استعاره‌ها، تقابل‌های نمادین و سازمان فضایی خانه درونی می‌شود. از این‌منظر، معماری خانه را می‌توان یکی از مهم‌ترین سازوکارهای بدنمندی نرم فرهنگ دانست که ازطریق آن مرزهای جنسیتی، ارزش‌های اجتماعی و الگوهای ادراک جهان به بخشی از هبیتوس تبدیل می‌شوند. خانهٔ کابیلی‌ها در این سطح نَه صرفاً یک فضای سکونتی، بلکه نوعی نقشه شناختی است که جهان اجتماعی را برای کنشگران معنادار و بدیهی می‌سازد.

۵-۲. بدنمندی فعالیت‌های اجتماعی-فرهنگی: کنش روزمره و بازتولید عملی هبیتوس

دومین اصل شناخت بدنمند بر این نکته تأکید دارد که شناخت صرفاً حاصل بازنمایی ذهنی جهان نیست، بلکه در جریان فعالیت‌های روزمره و کنش‌های عملی شکل می‌گیرد. از این‌منظر، افراد جهان اجتماعی را فقط «نمی‌فهمند»، بلکه ازطریق عمل کردن در آن، آن‌را می‌آموزند، بازتولید می‌کنند و در بدن خود رسوب می‌دهند (گالاگر، ۲۰۰۵). به‌همین دلیل، برای فهم سازوکار شکل‌گیری هبیتوس نمی‌توان تنها به نظام‌های نمادین یا باورهای فرهنگی توجه کرد،

بلکه باید به مجموعه فعالیت‌های تکرارشونده‌ای پرداخت که آن معانی را در سطح بدن تثبیت می‌کنند. در چارچوب تحلیلی پژوهش حاضر، این سطح از فرآیند شکل‌گیری هبیتوس بیش از هر چیز با بدنمندی سخت فرهنگ مرتبط است؛ یعنی آن‌دسته از سازوکارهایی که ازطریق ژست‌ها، حرکت‌ها، تکنیک‌های بدن، جهت‌گیری‌های فضایی و کنش‌های روزمره عمل می‌کنند.

مقالهٔ «خانهٔ کابیلی‌ها یا جهان وارونه» نمونه‌ای روشن از این فرآیند را به‌نمایش می‌گذارد. بوردیو نشان می‌دهد که در جامعهٔ کابیلی، مردانگی و زنانگی صرفاً در قالب مجموعه‌ای از باورها یا ارزش‌های فرهنگی تعریف نمی‌شوند، بلکه ازطریق الگوهای مداوم عمل اجتماعی بازتولید می‌شوند؛ برای مثال، مرد «محترم» کسی است که در فضای عمومی حضور دارد، در معرض دید دیگران قرار می‌گیرد و در مناسبات اجتماعی بیرون از خانه مشارکت می‌کند. در مقابل، مردی که زمان زیادی را در خانه بگذراند، با تعابیری تحقیرآمیز نظیر «مرد مطبخ» توصیف می‌شود و دربارهٔ او گفته می‌شود که «در خانه تخم گذاشته و مانند مرغ روی تخم‌هایش خوابیده است» (همان: ۱۵۴).

اهمیت این مثال در آن است که نشان می‌دهد مرز میان زنانگی و مردانگی نَه ازطریق آموزش مستقیم، بلکه از خلال الگوهای فضایی و رفتاری تثبیت می‌شود. مرد بودن مستلزم حضور در فضای بیرونی و زن بودن مستلزم پیوند با فضای درونی خانه است. به این‌ترتیب، بدن افراد در جریان مشارکت مداوم در این فعالیت‌ها، گرایش‌های متناسب با جایگاه اجتماعی خود را کسب می‌کند. آن‌چه در ابتدا یک الگوی رفتاری بیرونی به‌نظر می‌رسد، به‌تدریج به بخشی از منش، ادراک و احساس فرد تبدیل می‌شود.

همین منطق در تقسیم کار جنسیتی نیز قابل مشاهده است. بوردیو نشان می‌دهد که فعالیت‌های زنان عمدتاً در فضای درونی خانه و دور از نگاه عمومی انجام می‌شود، درحالی‌که فعالیت‌های مردان با عرصهٔ عمومی و فضای بیرونی پیوند خورده است (همان: ۱۴۲). این تقسیم کار صرفاً سازمان‌دهی اقتصادی فعالیت‌ها نیست، بلکه سازوکاری است که ازطریق آن بدن‌ها در مسیرهای متفاوتی آموزش می‌بینند و تجربه‌های متفاوتی از جهان اجتماعی به‌دست می‌آورند. درنتیجه، زنان و مردان نه‌تنها نقش‌های متفاوتی را ایفا می‌کنند، بلکه جهان را نیز از خلال تجربه‌های بدنی متفاوتی ادراک می‌کنند.

این فرآیند را می‌توان در بسیاری از جزئیات زندگی روزمره مشاهده کرد. جهت خروج مرد از آستانهٔ خانه، شیوهٔ حرکت در مزرعه، جهت شخم‌زدن زمین، نحوهٔ نگه‌داری دام‌ها هنگام شیردوشی، شیوهٔ ورود عروس به خانهٔ شوهر و حتی الگوهای پذیرایی از مهمانان، همگی در چارچوب قواعدی انجام می‌شوند که بدن را در موقعیت‌های معینی قرار می‌دهند (همان: ۱۴۹-۱۵۴). این اعمال در نگاه نخست اموری عادی و روزمره به‌نظر می‌رسند، اما درواقع حامل مجموعه‌ای از ارزش‌ها، مرزهای نمادین و طبقه‌بندی‌های فرهنگی‌اند که ازطریق تکرار مستمر در بدن افراد تثبیت می‌شوند.

از منظر شناخت بدنمند، اهمیت این فعالیت‌ها در آن است که شناخت اجتماعی را از سطح بازنمایی‌های ذهنی به سطح عمل منتقل می‌کنند. کابیلی‌ها صرفاً دربارهٔ نظم جنسیتی یا منزلت اجتماعی نمی‌اندیشند، بلکه آن‌را در نحوهٔ حرکت کردن، نشستن، کار کردن، حضور یافتن در فضاهای مختلف و تعامل با دیگران زندگی می‌کنند. به‌همین دلیل، هبیتوس بیش از آن‌که محصول آموزش مستقیم یا پذیرش آگاهانهٔ ارزش‌ها باشد، حاصل مشارکت مداوم در شبکه‌ای از فعالیت‌های روزمره است که نظم اجتماعی را در سطحی پیشاتأملی بازتولید می‌کنند.

در اینجا خانه، مزرعه، طویله و سایر فضاهای زندگی روزمره را می‌توان نوعی «محیط یادگیری بدنمند» دانست که در آن کنشگران بدون نیاز به آموزش رسمی، قواعد اجتماعی را ازطریق عمل فرا می‌گیرند. بدن به‌تدریج می‌آموزد چگونه حرکت کند، در کجا قرار گیرد، چه کسی را ببیند و از چه فضایی پرهیز کند. به این‌ترتیب، نظم اجتماعی در قالب مجموعه‌ای از مهارت‌های عملی و عادت‌های بدنی درونی می‌شود.

بر این‌اساس، یافتهٔ تحلیلی این بخش آن است که فعالیت‌های روزمره در جامعهٔ کابیلی را باید نوعی فناوری فرهنگی برای شکل‌گیری و بازتولید هبیتوس دانست. این فعالیت‌ها ازطریق تکرار مستمر، مرزهای جنسیتی و

الگوهای منزلتی را در بدن افراد تثبیت می‌کنند و موجب می‌شوند نظم اجتماعی نَه به‌صورت مجموعه‌ای از قواعد بیرونی، بلکه به‌عنوان بخشی از گرایش‌های بدیهی، طبیعی و درونی کنشگران تجربه شود. این موارد که نمونه‌ای از بدنمندی سخت فرهنگ هستند، نشان می‌دهند که چگونه این نوع از بدنمندی یکی از مهم‌ترین سازوکارهای تبدیل ساختارهای اجتماعی به هبیتوس است.

۵-۳. بدنمندی بیرونی شناخت[۵۵]: معماری خانه و برون‌سپاری نظم فرهنگی

سومین اصل شناخت بدنمند بر این ایده استوار است که فرآیندهای شناختی صرفاً در درون ذهن افراد رخ نمی‌دهند، بلکه بخشی از آن‌ها در محیط مادی، اشیاء، فضاها و مصنوعات فرهنگی توزیع می‌شوند. کلارک و چالمرز (۱۹۹۸) این ایده را در قالب نظریهٔ «ذهن بسط‌یافته» مطرح کردند و نشان‌دادند که انسان‌ها بخشی از حافظه، طبقه‌بندی و سازمان‌دهی شناختی خود را به محیط بیرونی واگذار می‌کنند. از این‌منظر، محیط صرفاً بستری برای وقوع کنش نیست، بلکه خود بخشی از دستگاه شناختی انسان محسوب می‌شود. در چارچوب نظری پژوهش حاضر، این اصل حلقهٔ واسط میان ساختارهای اجتماعی، محیط فرهنگی-مادی و شکل‌گیری هبیتوس را روشن می‌کند و نشان می‌دهد که نظم اجتماعی چگونه در اشیاء، معماری و سازمان فضایی رسوب می‌کند.

مقالهٔ «خانهٔ کابیلی‌ها یا جهان وارونه» نمونه‌ای کم‌نظیر از این فرآیند را به‌نمایش می‌گذارد. بوردیو در توصیف خانهٔ کابیلی صرفاً به ویژگی‌های کالبدی یا معماری آن نمی‌پردازد، بلکه نشان می‌دهد که چگونه معماری خانه حامل و سازمان‌دهندهٔ نظم اجتماعی است. در اینجا خانه نَه یک فضای خنثی، بلکه ساختاری است که ارزش‌ها، طبقه‌بندی‌ها و مرزهای فرهنگی را در خود ذخیره کرده و به نسل‌های بعد منتقل می‌کند (همان: ۱۳۴).

تقسیم‌بندی فضا به بخش‌های بالا و پایین، روشن و تاریک، زنانه و مردانه، پاک و ناپاک، تنها نوعی سازمان فضایی نیست، بلکه نوعی طبقه‌بندی شناختی است که از خلال آن جهان اجتماعی معنا می‌یابد. اعضائ جامعهٔ کابیلی‌ها بدون آن‌که به آموزش رسمی نیاز داشته باشند، ازطریق حضور روزمره در این فضاها، نظم ارزشی جامعه را می‌آموزند. به‌همین دلیل، معماری خانه را می‌توان نوعی حافظهٔ فرهنگی عینی‌شده دانست که بخشی از بار شناختی جامعه را بر دوش می‌کشد.

این مسئله در نظام نام‌گذاری بخش‌های مختلف خانه آشکارتر می‌شود. بوردیو به نام‌هایی چون: «دیوار تاریکی»، «دیوار خواب»، «دیوار دوشیزه»، «دیوار گور» و در مقابل «دیوار روشنایی» اشاره می‌کند (همان: ۱۵۴). این نام‌ها صرفاً توصیف‌کننده فضا نیستند، بلکه همانند برچسب‌های شناختی عمل می‌کنند که به فضا معنا می‌بخشند و تجربهٔ افراد را هدایت می‌کنند. کودک کابیلی پیش از آن‌که نظم اجتماعی را به‌صورت نظری بیاموزد، در محیطی زندگی می‌کند که این نام‌ها و معانی در آن حضور دارند و از خلال همین تجربهٔ روزمره، شبکه‌ای از طبقه‌بندی‌های فرهنگی را درونی می‌سازد.

از منظر جامعه‌شناسی شناختی، این وضعیت نمونه‌ای از آن چیزی است که «هاچینز» (۱۹۹۵) «شناخت توزیع‌شده» می‌نامد. در اینجا دانش و نظم فرهنگی صرفاً در ذهن افراد ذخیره نشده است، بلکه میان افراد، اشیاء، فضاها و نمادها توزیع شده است. به بیان دیگر، بخشی از آن‌چه افراد دربارهٔ جهان اجتماعی «می‌دانند»، در معماری خانه، در چیدمان فضاها و در سازمان نمادین محیط ذخیره شده است. خانه در این‌معنا نوعی فناوری فرهنگی است که بخشی از فرآیند یادگیری و بازتولید نظم اجتماعی را برعهده می‌گیرد.

نمادپردازی‌های موجود در معماری خانه نیز همین منطق را تقویت می‌کنند. بوردیو نشان می‌دهد که «ستون اصلی» خانه با زن و «تیرک اصلی» با مرد همسان انگاشته می‌شود و پیوند آن دو به مثابه نمادی از پیوند جنسی و بازتولید حیات اجتماعی فهم می‌شود (همان: ۱۳۹). همچنین مارهای کنده‌کاری شده روی ستون خانه‌ها، اجاق، انبار غلات و سایر عناصر خانه هر یک حامل معانی خاصی هستند که در آئین‌ها، روایت‌ها و کنش‌های روزمره بازتولید می‌شوند. این عناصر نه‌تنها اشیائی مادی، بلکه اجزای یک نظام شناختی گسترده‌تر هستند که در آن‌معنا، حافظه و ارزش‌های فرهنگی ذخیره و منتقل می‌شوند.

در این سطح، خانه را می‌توان نمونه‌ای روشن از «برون‌سپاری شناخت»[۵۶] دانست. افراد جامعهٔ کابیلی‌ها بخشی از شناخت اجتماعی خود را در محیط مادی ذخیره کرده‌اند و به‌همین دلیل، یادگیری نظم اجتماعی تنها ازطریق تعامل با دیگران صورت نمی‌گیرد، بلکه از خلال تعامل مستمر با معماری، اشیاء و سازمان فضایی خانه نیز تحقق می‌یابد. خانه به تعبیر بوردیو به‌نوعی «حافظهٔ زنده»[۵۷] تبدیل می‌شود که ساختارهای فرهنگی را ذخیره، بازفراخوانی و بازتولید می‌کند (همان).

از سوی دیگر، این فرآیند صرفاً در سطح معنا باقی‌نمی‌ماند. معماری خانه، افراد را وادار می‌کند که به شیوه‌ای خاص حرکت کنند، در مکان‌هایی مشخص بنشینند، از برخی فضاها دوری کنند و در موقعیت‌های معینی قرار گیرند؛ بنابراین، محیط مادی نه‌تنها حامل معناست، بلکه به‌صورت فعال در شکل‌دهی تجربهٔ بدنی افراد نیز مشارکت می‌کند. درنتیجه، خانهٔ کابیلی نقطهٔ تلاقی بدنمندی سخت و بدنمندی نرم است؛ جایی‌که معنا در فضا رسوب می‌کند و فضا نیز به نوبهٔ خود رفتار و ادراک افراد را هدایت می‌کند.

بر این‌اساس، یافتهٔ تحلیلی این بخش آن است که معماری خانهٔ کابیلی صرفاً بازتاب نظم اجتماعی نیست، بلکه یکی از سازوکارهای اصلی تولید و بازتولید آن به‌شمار می‌آید. خانه به‌عنوان بخشی از اکوسیستم شناختی جامعه، ارزش‌ها و طبقه‌بندی‌های فرهنگی را در محیط مادی ذخیره می‌کند و ازطریق تعامل روزمرهٔ افراد با این محیط، آن‌ها را به بخشی از هبیتوس تبدیل می‌سازد. از این‌منظر، خانهٔ کابیلی را می‌توان نوعی فناوری شناختی-فرهنگی دانست که پیوند میان ساختار اجتماعی، محیط مادی و سازمان شناختی کنشگران را برقرار می‌کند.

۵-۴. بدنمندی ناخودآگاه شناختی-جمعی: زبان، آئین و خودکارشدگی نظم فرهنگی

چهارمین اصل شناخت بدنمند بر این نکته تأکید دارد که بخش مهمی از شناخت و کنش انسانی در سطحی پیشاتأملی و ناخودآگاه عمل می‌کند. افراد در بسیاری از موقعیت‌های روزمره بدون محاسبهٔ آگاهانه، بدون رجوع به قواعد صریح و حتی بدون توانایی توضیح دقیق چرایی رفتار خود، مطابق الگوهایی عمل می‌کنند که در طول زمان در بدن و ذهن آن‌ها رسوب کرده است. این همان‌چیزی است که بوردیو از آن با عنوان «حس عملی» یاد می‌کند؛ نوعی دانستن عملی که بیش از آن‌که در قالب گزاره‌های صریح وجود داشته باشد، در شیوهٔ حضور افراد در جهان متجلی می‌شود (بوردیو، ۱۹۹۰). در چارچوب تحلیلی پژوهش حاضر، این سطح را می‌توان نقطهٔ تلاقی بدنمندی سخت و بدنمندی نرم دانست؛ جایی‌که تجربه‌های بدنی، نظام‌های معنایی و الگوهای فرهنگی در قالب گرایش‌های پایدار و خودکار به هبیتوس تبدیل می‌شوند.

جامعه‌شناسی شناختی نیز در سال‌های اخیر بر همین جنبه از کنش اجتماعی تأکید کرده است. پژوهشگرانی همچون «وایزی» (۲۰۰۹) و «لیزاردو» (۲۰۱۷) نشان‌داده‌اند که بخش مهمی از داوری‌ها، ترجیحات و کنش‌های اجتماعی برمبنای طرحواره‌هایی انجام می‌شود که پیش از ورود به سطح آگاهی عمل می‌کنند. از این‌منظر، هبیتوس را می‌توان مجموعه‌ای از گرایش‌های پیشاتأملی دانست که در بطن تجربه‌زیسته شکل‌گرفته‌اند و بدون نیاز به تصمیم‌گیری آگاهانه، رفتار افراد را هدایت می‌کنند.

مقالهٔ «خانهٔ کابیلی‌ها» نمونه‌ای غنی از این فرآیند را در اختیار ما قرار می‌دهد. یکی از نمونه‌های برجسته، تحلیل بوردیو از واژهٔ "qabel" است. این واژه به‌طور هم‌زمان به‌معنای «احترام گذاشتن»، «روبه‌رو شدن با دیگری» و «رو به شرق قرار گرفتن» به کار می‌رود (همان: ۱۳۶). اهمیت این هم‌نشینی معنایی در آن است که نشان می‌دهد جهت‌گیری فضایی، موقعیت بدنی و ارزش اخلاقی در ذهنیت کابیلی از یکدیگر تفکیک نشده‌اند. شرق صرفاً یک جهت جغرافیایی نیست، بلکه با احترام، آینده، شرافت و نظم اجتماعی پیوند خورده است. درنتیجه، زبان، بدن و ارزش‌های فرهنگی در قالب یک شبکهٔ شناختی واحد عمل می‌کنند.

همین منطق را می‌توان در نظام نام‌گذاری فضاهای خانه مشاهده کرد. هنگامی‌که مهمانی از نشاندن خود در کنار «دیوار تاریکی» شکایت می‌کند و آن‌را با قرار گرفتن در گور مقایسه می‌کند (همان: ۱۳۶). با شبکه‌ای از معانی

مواجه هستیم که برای اعضائ جامعه نیازی به توضیح ندارد. پیوند میان تاریکی، بیماری، مرگ، انزوا و بی‌اعتباری در طول زمان در حافظهٔ فرهنگی جامعه رسوب کرده و به بخشی از تجربهٔ بدیهی جهان تبدیل شده است. افراد این معانی را یاد نمی‌گیرند، بلکه در آن‌ها زندگی می‌کنند.

بوردیو نمونه‌های متعددی از این درهم‌تنیدگی زبان، فضا و شناخت ارائه می‌کند. دو معنایی بودن برخی واژه‌ها، پیوند میان مفاهیم مربوط به مرگ و بخش‌های خاصی از خانه، ارتباط میان شرق و آینده، یا نسبت میان ورودی خانه و مناسک مربوط به مردگان (همان: ۱۳۷-۱۵۰)، همگی نشان می‌دهند که طبقه‌بندی‌های فرهنگی صرفاً در سطح زبان باقی نمی‌مانند، بلکه به بخشی از شیوهٔ تجربهٔ جهان تبدیل می‌شوند. در اینجا زبان نَه ابزاری برای توصیف جهان، بلکه بخشی از سازوکار تولید و سازمان‌دهی آن است.

این فرآیند در سطح آئین‌ها آشکارتر می‌شود. جهت شخم‌زدن زمین، نحوهٔ ورود به خانه، جهت حرکت در مناسک مختلف، رو به شرق قرار دادن قربانی، جهت‌گیری بدن هنگام انجام فعالیت‌های کشاورزی و دامداری، همگی نمونه‌هایی از قواعدی هستند که بدون نیاز به آموزش رسمی یا استدلال نظری اجرا می‌شوند (همان: ۱۴۹-۱۵۰). افراد اغلب این اعمال را انجام می‌دهند، زیرا «همیشه چنین بوده است»؛ اما همین تکرار مستمر موجب می‌شود ارزش‌ها و طبقه‌بندی‌های فرهنگی به بخشی از سازمان شناختی آن‌ها تبدیل شود.

از منظر شناخت بدنمند، اهمیت این آئین‌ها در آن است که بدن را در موقعیت‌های تکرارشونده قرار می‌دهند و از خلال همین تکرار، شبکه‌ای از گرایش‌های شناختی و عاطفی را تثبیت می‌کنند. به بیان دیگر، نظم اجتماعی پیش از آن‌که به‌صورت مجموعه‌ای از قواعد آموخته شود، در قالب تجربه‌های زیسته، جهت‌گیری‌های بدنی و عادت‌های روزمرهٔ درونی می‌شود. افراد جهان را مطابق الگوهایی تجربه می‌کنند که پیشاپیش در بدن و ذهن آن‌ها رسوب کرده است.

در این سطح، زبان و آئین‌ها را می‌توان نوعی زیرساخت شناختی دانست که میان بدنمندی سخت و بدنمندی نرم پیوند برقرار می‌کند. زبان، استعاره‌ها و طبقه‌بندی‌های نمادین، چارچوب‌های معنایی لازم برای فهم جهان را فراهم می‌کنند و آئین‌ها، تکنیک‌های بدن و جهت‌گیری‌های فضایی همان معانی را در سطح عمل تثبیت می‌سازند. حاصل این فرآیند، شکل‌گیری مجموعه‌ای از گرایش‌های پایدار است که افراد را بدون نیاز به نظارت یا اجبار بیرونی، در مسیر بازتولید نظم اجتماعی هدایت می‌کند.

بر این‌اساس، یافتهٔ تحلیلی این بخش آن است که بازتولید نظم اجتماعی در جامعهٔ کابیلی‌ها بیش از آن‌که بر آموزش مستقیم یا اجبار بیرونی متکی باشد، بر خودکارشدگی قواعد فرهنگی استوار است. زبان، آئین‌ها و جهت‌گیری‌های فضایی به‌تدریج به بخشی از سازمان شناختی افراد تبدیل می‌شوند و از همین طریق هبیتوس را در سطحی پیشاتأملی و پایدار بازتولید می‌کنند. از این‌منظر، هبیتوس جنسیتی کابیلی‌ها حاصل درهم‌تنیدگی بدنمندی سخت و بدنمندی نرم است؛ فرآیندی که در آن بدن، زبان و محیط مادی به‌صورت هم‌زمان در تولید و تثبیت نظم اجتماعی مشارکت دارند.

در ادامه، جدول ۲، جمع‌بندی یافته‌های پژوهش را دربارهٔ سازوکارهای شکل‌گیری هبیتوس در جامعهٔ کابیلی نشان می‌دهد.

همان‌گونه که مشاهده می‌شود، هبیتوس در این جامعه حاصل تأثیر یک عامل منفرد نیست، بلکه درنتیجهٔ تعامل مجموعه‌ای از عناصر مادی، بدنی و نمادین شکل می‌گیرد. معماری خانه و سازمان فضایی آن ازطریق ایجاد مرزهای نمادین میان درون و بیرون، زنانه و مردانه و روشنایی و تاریکی، چارچوب‌های اولیهٔ ادراک جهان اجتماعی را فراهم می‌کنند. فعالیت‌های روزمره، تقسیم کار جنسیتی و جهت‌گیری‌های فضایی نیز ازطریق تکرار مستمر در زندگی روزمره، این الگوها را در سطحی عملی و پیشاتأملی در بدن افراد رسوب می‌دهند.

جدول ۲: جمع‌بندی یافته‌های پژوهش درباره سازوکارهای شکل‌گیری هبیتوس در خانهٔ کابیلی‌ها (نگارنده، ۱۴۰۴).
Table 2: Summary of Findings on the Mechanisms of Habitus Formation in the Kabyle House (Author, 2025).

بُعد تحلیلی	مصادیق در خانهٔ کابیلی	نوع بدنمندی	کارکرد در شکل‌گیری هبیتوس
معماری و سازمان فضایی	تقسیم فضا به درون/بیرون، روشنایی/تاریکی، زنانه/مردانه	نرم و سخت	تثبیت مرزهای نمادین و شناختی
فعالیت‌های روزمره	تقسیم کار جنسیتی، الگوهای حضور در فضا، شیوهٔ حرکت	سخت	درونی‌سازی عملی نظم اجتماعی
اشیاء و مصنوعات فرهنگی	ستون خانه، اجاق، انبار غلات، چیدمان فضا	سخت و نرم	برون‌سپاری و ذخیره نظم فرهنگی در محیط
زبان و استعاره‌ها	نام‌گذاری فضاها، ضرب‌المثل‌ها، تقابل‌های نمادین	نرم	تثبیت معنایی و شناختی نظم اجتماعی
آئین‌ها و جهت‌گیری‌های بدنی	مناسک کشاورزی، ورود و خروج به منزل، جهت‌یابی فضایی	سخت	خودکارشدگی و بازتولید هبیتوس
برآیند نهایی	تعامل بدن، محیط و معنا	سخت + نرم	شکل‌گیری اکوسیستم شناختی هبیتوس

در کنار این فرآیندها، اشیاء و مصنوعات فرهنگی، زبان، استعاره‌ها، نام‌گذاری‌ها و آئین‌ها به مثابه حاملان معنا عمل کرده و به تثبیت و بازتولید نظم فرهنگی کمک می‌کنند. برآیند این تعامل چندسطحی، شکل‌گیری هبیتوس به‌عنوان نوعی اکوسیستم شناختی است که در آن بدن، محیط مادی و نظام‌های معنایی به‌صورت هم‌زمان در سازمان‌دهی ادراک، احساس و کنش اجتماعی مشارکت دارند. از این‌منظر، یافته‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد که بازتولید نظم اجتماعی در جامعهٔ کابیلی نَه صرفاً ازطریق انتقال باورها و ارزش‌ها، بلکه ازطریق درهم‌تنیدگی بدنمندی سخت و بدنمندی نرم و استقرار آن‌ها در یک محیط فرهنگی-مادی مشترک امکان‌پذیر می‌شود.

۵-۵. مدل شکل‌گیری اکوسیستم شناختی هبیتوس در خانهٔ کابیلی‌ها

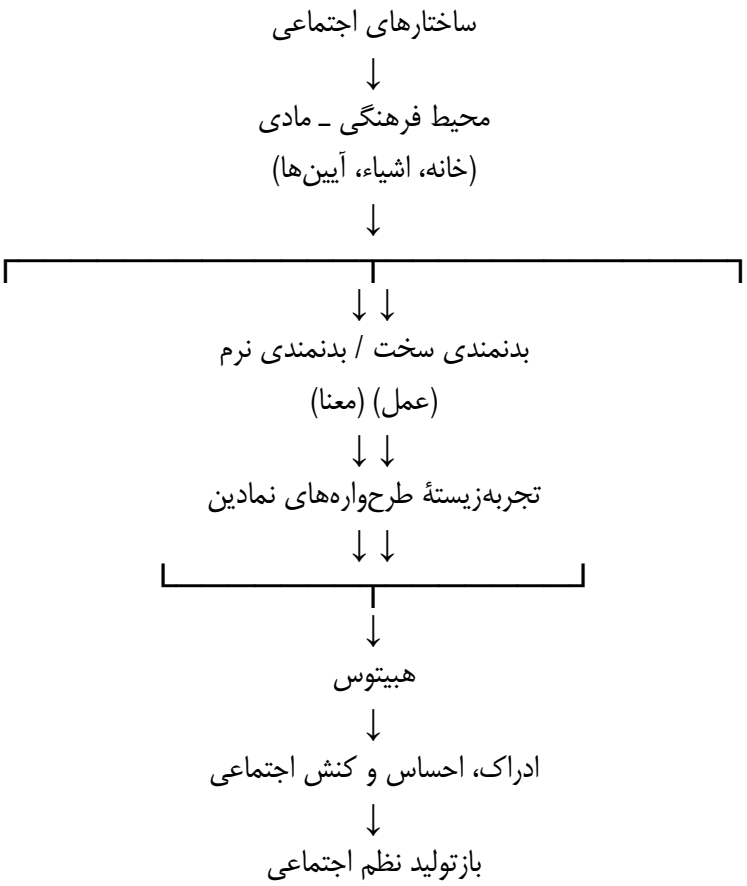
تحلیل مقالهٔ «خانهٔ کابیلی‌ها یا جهان وارونه» نشان‌داد که فرآیند شکل‌گیری هبیتوس را نمی‌توان صرفاً به درونی‌سازی[۵۸] هنجارها، انتقال ارزش‌های فرهنگی یا جامعه‌پذیری تقلیل داد. اگرچه بوردیو هبیتوس را «تاریخ بدنمند شده»[۵۹] می‌داند (بوردیو، ۱۹۹۰)، اما تحلیل حاضر نشان می‌دهد که این تاریخ نَه فقط در بدن، بلکه در شبکه‌ای از روابط میان بدن، محیط مادی و نظام‌های معنایی رسوب می‌کند. از این‌منظر، هبیتوس محصول کنش متقابل مجموعه‌ای از سازوکارهای شناختی، بدنی و فرهنگی است که در قالب یک اکوسیستم شناختی عمل می‌کنند.

بازخوانی شناختی مقالهٔ بوردیو نشان‌داد که محیط فرهنگی-مادی در جامعهٔ کابیلی صرفاً بستری برای وقوع کنش اجتماعی نیست، بلکه خود بخشی از فرآیند شناخت اجتماعی را برعهده دارد. خانه، اشیاء، تقسیم‌بندی‌های فضایی و فناوری‌های فرهنگی، بخشی از حافظه و نظم فرهنگی جامعه را در خود ذخیره می‌کنند و از این‌طریق در سازمان‌دهی ادراک و کنش افراد مشارکت دارند. درنتیجه، بخشی از آن‌چه افراد دربارهٔ جهان اجتماعی «می‌دانند» نَه در ذهن آن‌ها، بلکه در محیط فرهنگی پیرامونشان توزیع شده است. این یافته با دیدگاه‌های شناخت توزیع‌شده (هاچینز، ۱۹۹۵)و ذهن بسط‌یافته (کلارک و هاچینز، ۱۹۹۸) همخوانی دارد و امکان بازخوانی هبیتوس را در قالب یک اکوسیستم شناختی فراهم می‌کند.

در این چارچوب، بدنمندی سخت و بدنمندی نرم را می‌توان دو سازوکار مکمل در فرآیند شکل‌گیری هبیتوس دانست. بدنمندی سخت ازطریق ژست‌ها، تکنیک‌های بدن، جهت‌گیری‌های فضایی، اعمال آئینی و الگوهای تکرارشوندهٔ کنش عمل می‌کند و ارزش‌ها و طبقه‌بندی‌های فرهنگی را در قالب تجربه‌های عملی و پیشاتأملی در

بدن افراد رسوب می‌دهد. در مقابل، بدنمندی نرم ازطریق زبان، استعاره‌ها، روایت‌ها، نام‌گذاری‌ها و نظام‌های نمادین عمل می‌کند و همان ارزش‌ها و طبقه‌بندی‌ها را در سطح معنایی و شناختی بازنمایی و تثبیت می‌سازد. آن‌چه در تحلیل خانهٔ کابیلی آشکار شد، این است که این دو سطح نَه به‌صورت مستقل، بلکه در تعامل مستمر با یکدیگر عمل می‌کنند و دقیقاً از خلال همین تعامل است که هبیتوس شکل می‌گیرد.

برمبنای یافته‌های چهار بخش پیشین، اکنون می‌توان سازوکار شکل‌گیری هبیتوس در جامعهٔ کابیلی‌ها را در قالب یک مدل مفهومی یکپارچه بازسازی کرد. شکل زیر جمع‌بندی تحلیلی پژوهش و رابطهٔ میان محیط فرهنگی، بدنمندی سخت، بدنمندی نرم و هبیتوس را نشان می‌دهد.



شکل ۲: مدل نهایی شکل‌گیری اکوسیستم شناختی هبیتوس (نگارنده، ۱۴۰۴).
Fig. 2: Final Model of Habitus Formation as a Cognitive Ecosystem (Author, 2025).

شکل ۲، مدل نهایی شکل‌گیری هبیتوس به مثابه یک اکوسیستم شناختی را نشان می‌دهد. براساس این مدل، نقطهٔ آغاز فرآیند، ساختارهای اجتماعی هستند که ازطریق محیط فرهنگی-مادی، شامل معماری خانه، اشیاء، آئین‌ها و سازمان فضایی، در زندگی روزمرهٔ کنشگران حضور می‌یابند. این محیط از دو مسیر مکمل بر افراد اثر می‌گذارد؛ نخست، ازطریق بدنمندی سخت که در قالب تجربه‌های زیسته، ژست‌ها، تکنیک‌های بدن، فعالیت‌های روزمره و جهت‌گیری‌های فضایی عمل می‌کند؛ و دوم، ازطریق بدنمندی نرم که در قالب زبان، استعاره‌ها، نام‌گذاری‌ها، روایت‌ها و طرحواره‌های نمادین به سازمان‌دهی معنا می‌پردازد. تعامل مستمر این دو مسیر موجب شکل‌گیری هبیتوس به‌عنوان مجموعه‌ای از گرایش‌های پایدار شناختی، عاطفی و عملی می‌شود. هبیتوس نیز به نوبهٔ خود ادراک، احساس و کنش اجتماعی افراد را هدایت کرده و از این‌طریق به بازتولید نظم اجتماعی می‌انجامد. بر

این‌اساس، مدل پیشنهادی پژوهش نشان می‌دهد که هبیتوس نَه صرفاً محصول درونی‌سازی ساختارهای اجتماعی، بلکه حاصل تعامل پویای بدن، محیط مادی و نظام‌های معنایی در یک اکوسیستم شناختی است؛ اکوسیستمی که در آن، معنا، تجربه و کنش به‌صورت هم‌زمان در شکل‌دهی و بازتولید زندگی اجتماعی مشارکت دارند.

نکتهٔ مهم آن است که این فرآیند ماهیتی چرخه‌ای دارد. هبیتوس پس از شکل‌گیری، ازطریق کنش‌های روزمرهٔ افراد دوباره به بازتولید نظم اجتماعی می‌انجامد و درنتیجه، همان ساختارهایی را که در شکل‌گیری آن نقش داشته‌اند، بازتولید می‌کند. به این‌ترتیب، میان ساختار اجتماعی، محیط فرهنگی، بدن، شناخت و کنش رابطه‌ای خطی وجود ندارد، بلکه با چرخه‌ای خودتقویت‌کننده مواجه هستیم که از خلال آن نظم اجتماعی در طول زمان استمرار می‌یابد.

براساس تحلیل مقالهٔ «خانهٔ کابیلی‌ها یا جهان وارونه»، خانه را می‌توان مهم‌ترین عنصر این اکوسیستم شناختی دانست؛ زیرا معماری، اشیاء، آئین‌ها، زبان، جهت‌گیری‌های فضایی و روابط جنسیتی همگی در آن به یکدیگر پیوند می‌خورند. درنتیجه، خانه صرفاً یک فضای سکونتی نیست، بلکه نوعی فناوری شناختی-فرهنگی است که در آن نظم اجتماعی به‌طور هم‌زمان در بدن، زبان و محیط مادی تثبیت می‌شود. از این‌منظر، نوآوری نظری پژوهش حاضر در آن است که مفهوم هبیتوس را نَه صرفاً به‌عنوان محصول جامعه‌پذیری یا درونی‌سازی ساختارها، بلکه به مثابه یک اکوسیستم شناختی بازخوانی می‌کند؛ اکوسیستمی که در آن بدن، ذهن، محیط و فرهنگ در تعامل مستمر با یکدیگر قرار دارند و از خلال این تعامل، نظم اجتماعی تولید و بازتولید می‌شود.

۶. نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف بازخوانی مفهوم هبیتوس در اندیشهٔ پی‌یر بوردیو از منظر دستاوردهای جدید جامعه‌شناسی شناختی و رویکرد شناخت بدنمند انجام شد. مسئله اصلی پژوهش، آن بود که هبیتوس چگونه در پیوند میان بدن، ذهن و محیط شکل می‌گیرد و مفاهیم «بدنمندی سخت فرهنگ» و «بدنمندی نرم فرهنگ» تا چه اندازه می‌توانند به تبیین این فرآیند کمک کنند. برای پاسخ به این پرسش، مقالهٔ «خانهٔ کابیلی‌ها یا جهان وارونه» به‌عنوان یکی از مهم‌ترین متون مردم‌نگارانه بوردیو مورد بازخوانی تحلیلی قرار گرفت؛ متنی که در آن رابطهٔ میان معماری، فضا، بدن، زبان و نظم اجتماعی به‌صورتی کم‌نظیر توصیف شده است.

یافته‌های پژوهش نشان‌داد که خوانش شناختی مقالهٔ «خانهٔ کابیلی‌ها» امکان بازسازی یکی از ابهام‌های مهم نظریهٔ هبیتوس را فراهم می‌کند؛ یعنی چگونگی تبدیل ساختارهای اجتماعی به گرایش‌های پایدار شناختی، عاطفی و عملی. تحلیل انجام‌شده نشان‌داد که هبیتوس را نمی‌توان صرفاً محصول جامعه‌پذیری، انتقال ارزش‌ها یا درونی‌سازی هنجارهای اجتماعی دانست، بلکه باید آن‌را حاصل تعامل مستمر میان بدن، محیط مادی و نظام‌های معنایی تلقی کرد. از این‌منظر، هبیتوس نَه فقط «تاریخ بدنمند شده»، بلکه محصول فرآیندی پویا و چندلایه است که در آن تجربه‌های بدنی، سازمان فضایی، اشیاء، آئین‌ها، زبان و طبقه‌بندی‌های نمادین به‌صورت هم‌زمان عمل می‌کنند.

دومین دستاورد پژوهش، ارائه تمایز تحلیلی میان بدنمندی سخت و بدنمندی نرم فرهنگ بود. تحلیل خانهٔ کابیلی‌ها نشان‌داد که بخشی از نظم اجتماعی ازطریق تکنیک‌های بدن، ژست‌ها، جهت‌گیری‌های فضایی، آئین‌ها و تعامل با محیط مادی در بدن افراد رسوب می‌کند و بخشی دیگر ازطریق زبان، استعاره‌ها، روایت‌ها، نام‌گذاری‌ها و نظام‌های نمادین بازتولید می‌شود. اهمیت این یافته در آن است که نشان می‌دهد شکل‌گیری هبیتوس را نمی‌توان صرفاً در سطح ذهن یا صرفاً در سطح بدن توضیح داد؛ بلکه باید آن‌را حاصل تعامل مستمر این دو سطح دانست.

سومین دستاورد پژوهش، برجسته کردن نقش محیط فرهنگی-مادی در فرآیند شکل‌گیری هبیتوس است. تحلیل مقالهٔ بوردیو نشان‌داد که خانهٔ کابیلی صرفاً بازتاب نظم اجتماعی نیست، بلکه خود بخشی از سازوکار تولید و بازتولید آن به‌شمار می‌آید. معماری خانه، تقسیم‌بندی فضا، اشیاء، جهت‌گیری‌های فضایی و فناوری‌های فرهنگی،

بخشی از بار شناختی جامعه را برعهده می‌گیرند و در سازمان‌دهی ادراک و کنش افراد مشارکت می‌کنند. از این‌منظر، خانهٔ کابیلی‌ها را می‌توان نوعی فناوری شناختی-فرهنگی و نمونه‌ای از یک اکوسیستم شناختی دانست که در آن بدن، محیط و معنا به‌صورت هم‌زمان در تولید هبیتوس نقش دارند.

بر این‌اساس، می‌توان گفت پژوهش حاضر تا حد زیادی به اهداف اولیه خود دست یافته است. بازخوانی مقالهٔ «خانهٔ کابیلی‌ها» از منظر شناخت بدنمند نشان‌داد که دستاوردهای جدید علوم‌شناختی و جامعه‌شناسی شناختی می‌توانند ظرفیت‌های تبیینی تازه‌ای برای فهم و بازاندیشی مفاهیم کلاسیک جامعه‌شناسی فراهم آورند. این بازخوانی همچنین نشان‌داد که بسیاری از ایده‌های نهفته در آثار بوردیو را می‌توان با استفاده از مفاهیمی چون شناخت بدنمند، شناخت توزیع‌شده، ذهن بسط‌یافته و اکوسیستم شناختی با دقت بیشتری صورت‌بندی و تبیین کرد.

به بیان خلاصه، نتایج این پژوهش نشان‌داد که مفهوم هبیتوس را می‌توان در قالب یک اکوسیستم شناختی متشکل از بدن، محیط مادی و نظام‌های معنایی بازخوانی کرد. تحلیل مقالهٔ «خانهٔ کابیلی‌ها یا جهان وارونه» نشان‌داد که شکل‌گیری و بازتولید هبیتوس صرفاً حاصل درونی‌سازی انتزاعی ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی نیست، بلکه در فرآیندی مستمر و چندلایه از تعامل میان محیط فرهنگی-مادی، تجربه‌های بدنمند و نظام‌های نمادین رخ می‌دهد. در این فرآیند، بدنمندی سخت ازطریق معماری، آئین‌ها، جهت‌گیری‌های فضایی، تکنیک‌های بدن و فعالیت‌های روزمره عمل می‌کند و بدنمندی نرم ازطریق زبان، استعاره‌ها، نام‌گذاری‌ها و نظام‌های معنایی به تثبیت و بازتولید نظم اجتماعی یاری می‌رساند.

نوآوری اصلی این پژوهش در آن است که مفهوم هبیتوس را به مثابه نوعی «اکوسیستم شناختی» صورت‌بندی می‌کند؛ اکوسیستمی که در آن ساختارهای اجتماعی ازطریق محیط فرهنگی-مادی، بدن و نظام‌های معنایی به گرایش‌های پایدار شناختی، عاطفی و عملی تبدیل می‌شوند. این بازخوانی نشان می‌دهد که هبیتوس نَه صرفاً محصول درونی‌سازی ساختارهای اجتماعی، بلکه حاصل تعامل مستمر میان بدن، محیط و معنا است. چنین صورت‌بندی‌ای می‌تواند زمینه‌ای برای گفت‌وگوی بیشتر میان جامعه‌شناسی بوردیویی، جامعه‌شناسی شناختی و علوم‌شناختی فراهم آورد و افق‌های تازه‌ای برای مطالعهٔ رابطهٔ فرهنگ، شناخت و کنش اجتماعی بگشاید.

از منظر کاربردی نیز یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که فرآیند انتقال فرهنگ و بازتولید نظم اجتماعی صرفاً ازطریق آموزش رسمی یا انتقال باورها صورت نمی‌گیرد، بلکه محیط‌های مادی، معماری، آئین‌ها، فناوری‌های فرهنگی و الگوهای کنش روزمره نیز در این فرآیند نقشی تعیین‌کننده دارند؛ از این‌رو، توجه به ابعاد بدنمند فرهنگ می‌تواند در حوزه‌هایی نظیر: برنامه‌ریزی آموزشی، طراحی فضاهای فرهنگی، سیاست‌گذاری اجتماعی، مطالعات میراث‌فرهنگی، تحلیل فرآیندهای جامعه‌پذیری و حتی طراحی محیط‌های یادگیری و تربیتی مورداستفاده قرار گیرد. این یافته‌ها نشان می‌دهد که مداخله در محیط‌های فرهنگی و مادی، به‌همان اندازه مداخله در نظام‌های آموزشی و گفتمانی، می‌تواند در شکل‌دهی گرایش‌ها، ارزش‌ها و شیوه‌های کنش اجتماعی مؤثر باشد.

درنهایت، یافته‌های این پژوهش می‌تواند مبنایی برای مطالعات آتی در حوزهٔ جامعه‌شناسی شناختی فرهنگ باشد. پیشنهاد می‌شود پژوهش‌های آینده با بهره‌گیری از داده‌های میدانی، مطالعات مردم‌نگارانه و پژوهش‌های تطبیقی، سازوکارهای بدنمندی سخت و نرم را در سایر زمینه‌های فرهنگی، ازجمله خانوادهٔ ایرانی، آئین‌های دینی، فضاهای آموزشی، معماری بومی، سبک‌های زندگی معاصر، محیط‌های دانشگاهی و فضاهای شهری بررسی کنند. همچنین مقایسهٔ میان جوامع مختلف می‌تواند به ارزیابی میزان تعمیم‌پذیری مدل پیشنهادی این پژوهش کمک کند. افزون‌بر این، مطالعهٔ تجربی رابطهٔ میان هبیتوس، شناخت بدنمند و فناوری‌های فرهنگی می‌تواند به توسعهٔ بیشتر گفت‌وگو میان جامعه‌شناسی و علوم‌شناختی یاری رساند و ظرفیت‌های تحلیلی مفهوم هبیتوس را در تبیین پدیده‌های اجتماعی و فرهنگی معاصر گسترش دهد.

سپاسگزاری

در پایان نویسندگان برخود لازم می‌داند که از داوران ناشناس نشریه با نظرات ارزشمند خود به غنای متن مقاله افزودند، قدردانی نماید.

تضاد منافع

نویسنده ضمن رعایت اخلاق نشر در ارجاع‌دهی و دقیق بودن آن در متن و انتهای مقاله، نبود تضاد منافع را اعلام می‌دارد.

پی‌نوشت

1. The Kabyle House or the World Reversed
2. Bourdieu
3. Habitus
4. Algeria
5. Ignatow
6. Embodied Cognition
7. Gallagher
8. Lakoff
9. Johnson
10. Structure/Agency
11. Subjectivism/Objectivism
12. Outline of a Theory of Practice
13. The Logic of Practice
14. Coser
15. Embodied History
16. Clark
17. Chalmers
18. Hutchins
19. Hard Embodiment of Culture
20. Soft Embodiment of Culture
21. Cohen
22. Leung
23. Conceptual Reinterpretation
24. Phenomenology
25. Merleau-Ponty
26. Techniques of the Body
27. Marcel Mauss
28. Wacquant
29. Béarn
30. Structured Structures
31. Lizardo
32. Structuring Structures
33. Vaisey
34. Lizardo
35. Cognitive Ecosystem
36. Cultural Technologies
37. Strauss
38. Quinn
39. Niedenthal
40. Distributed Cognition
41. Extended Mind
42. Social Cognition
43. Cognitive Operations
44. Piaget
45. Vaisey
46. Dual-Process Model of Action
47. Pre-reflective Dispositions
48. Carnal Sociology
49. Crossley

50. Atkinson
51. Cultural Embodiment
52. Toren
53. Enfield
54. Embodied Cultural Meaning
55. Externalized Embodied Cognition
56. Cognitive Offloading
57. Lived Memory
58. internalization
59. Embodied History

کتابنامه

- اردبیلی، لیلا، (۱۴۰۳ الف). «نگاهی به شناخت بدنمند به منزلهٔ نقطهٔ اتصال میان علوم‌شناختی و علوم اجتماعی». جامعه‌پژوهی فرهنگی، ۱۵(۴): ۲۷-۱. https://doi.org/10.30465/scs.2024.50657.2949

- اردبیلی، لیلا، (۱۴۰۳ ب). «مفهوم 'هبیتوس' از منظر شناخت بدنمند: نگاهی به «تکنیک‌های بدن» مارسل موس». علوم اجتماعی، ۳۱(۱۰۴): ۲۱۹-۱۹۱. https://doi.org/10.22054/qjss.2024.81474.2824

- انوری، سید علیرضا؛ مظلوم‌خراسانی، محمد؛ و نوغانی‌دخت‌بهمنی، محسن، (۱۳۹۸). «تحلیل رابطهٔ عاملیت کنشگر - ساختار با عادت‌واره بوردیو در فرهنگ کسب‌وکار دانش‌بنیان». مطالعات فرهنگ - ارتباطات، ۲۰(۴۵): ۱۵۳-۱۷۸. https://doi.org/10.22083/jccs.2019.116327.2350

- زنجانی‌زاده، هما، (۱۳۸۳). «مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی پیربوردیو». علوم اجتماعی دانشگاه فردوسی مشهد، ۱(۲): ۲۳-۳۹. https://doi.org/10.22067/jss.v0i0.2983

- کوزر، لوئیس آلفرد، (۱۳۹۰). زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی. مترجم محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی.

- محمدی، فردین؛ خالق‌پناه، کمال؛ نوغانی‌دخت‌بهمنی، محسن؛ و کرمانی، مهدی، (۱۳۹۸). «عادت‌واره و سرمایه: صورت‌بندی نظریه توسعه از دیدگاه بوردیو». توسعهٔ اجتماعی، ۱۳(۴): ۵۵-۹۵. https://doi.org/10.22055/qjsd.2019.25475.1625

References

- Anvari, S. A., Mazloom Khorasani, M. & Noughani Dokht-Bahmani, M., (2019). "Analyzing the relationship between agency–structure and Bourdieu's habitus in the culture of knowledge-based business". *Journal of Culture and Communication Studies,* 20(45): 153–178. https://doi.org/10.22083/jccs.2019.116327.2350 (In Persian).

- Ardebili, L., (2024a). "A look at embodied cognition as a point of connection between cognitive sciences and social sciences". *Cultural Sociology Research,* 15(4): 1–27. https://doi.org/10.30465/scs.2024.50657.2949 (In Persian).

- Ardebili, L., (2024b). "The concept of habitus from the perspective of embodied cognition: A look at Marcel Mauss's 'Techniques of the Body'". *Social Sciences Quarterly,* 31(104): 191–219. https://doi.org/10.22054/qjss.2024.81474.2824 (In Persian).

- Atkinson, W., (2016). *Beyond Bourdieu.* Cambridge: Polity.

- Bourdieu, P., (1970/1979). The Kabyle House or the World Reversed. In: *Algeria 1960*, Cambridge University Press.

- Bourdieu, P., (1977). *Outline of a Theory of Practice.* Cambridge University Press.

- Bourdieu, P., (1990). *The Logic of Practice.* Stanford University Press.

- Bourdieu, P., (2001). *Masculine domination.* Stanford, CA: Stanford University Press.

- Clark, A. & Chalmers, D., (1998). "The extended mind". *Analysis*, 58(1): 7–19. https://doi.org/10.1002/9781118430873.est0859

- Cohen, D. & Leung, A. K. Y., (2009). The hard embodiment of culture. *European Journal of Social Psychology,* 39(7): 1278–1289. https://doi.org/10.1002/ejsp.671

- Coser, L. A., (2011). *The lives and ideas of great sociologists* (M. Salasi, Trans.). Tehran: Elmi Publications. (In Persian).

- Crossley, N., (2001). *The Social Body: Habit, Identity and Desire.* Sage Publications.

- Enfield, N. J., (2005). "The body as a cognitive artifact in kinship representations: Hand gesture diagrams by speakers of Lao". *Current Anthropology,* 46(1): 51-81. https://doi.org/10.1086/425661

- Gallagher, S., (2005). *How the Body Shapes the Mind.* Oxford University Press.

- Hutchins, E., (1995). *Cognition in the Wild.* MIT Press.

- Ignatow, G., (2009). "Why the sociology of morality needs Bourdieu's habitus". *Sociological Inquiry,* 79(1): 98–114. https://doi.org/10.1111/j.1475-682X.2008.00273.x

- Ignatow, G., (2017). "Cognitive sociology and French psychological sociology". In: W. Brekhus & G. Ignatow (Eds.), *The Oxford Handbook of Cognitive Sociology* (pp. 137–152). Oxford University Press. https://doi.org/10.1093/oxfordhb/9780190273385.013.8

- Lakoff, G. & Johnson, M., (1999). *Philosophy in the Flesh: The Embodied Mind and Its Challenge to Western Thought.* New York, NY: Basic Books.

- Leung, A. K. Y. & Cohen, D., (2007). "The soft embodiment of culture: Camera angles and motion through time and space". *Psychological Science,* 18(9): 824–830. https://doi.org/10.1111/j.1467-9280.2007.01986.x

- Lizardo, O., (2004). "The cognitive origins of Bourdieu's habitus". *Journal for the Theory of Social Behaviour,* 34(4): 375–401. https://doi.org/10.1111/j.1468-5914.2004.00255.x

- Lizardo, O., (2009). "Formalism, behavioral realism, and the interdisciplinary challenge in sociological theory". *Journal for the Theory of Social Behaviour,* 39(1): 39–79. https://doi.org/10.1111/j.1468-5914.2008.00393.x

- Lizardo, O., (2017). "Pierre Bourdieu as cognitive sociologist". In: W. Brekhus & G. Ignatow (Eds.), *The Oxford Handbook of Cognitive Sociology* (pp. 65–80). Oxford University Press. https://doi.org/10.31235/osf.io/9fb6h

- Mauss, M., (1973). "Techniques of the body". *Economy and Society,* 2(1): 70–88. https://doi.org/10.1080/03085147300000003

- Mohammadi, F., Khaleghpanah, K., Noughani Dokht-Bahmani, M. & Kermani, M., (2019). "Habitus and capital: Formulating a theory of development from Bourdieu's perspective". *Social Development,* 13(4): 55–95. https://doi.org/10.22055/qjsd.2019.25475.1625 (In Persian).

- Niedenthal, P. M., Barsalou, L. W., Winkielman, P., Krauth-Gruber, S. & Ric, F., (2005). "Embodiment in attitudes, social perception, and emotion". *Personality and Social Psychology Review*, 9(3): 184–211. https://doi.org/10.1207/s15327957pspr0903_1

- Strauss, C. & Quinn, N., (1997). *A Cognitive Theory of Cultural Meaning.* Cambridge University Press.

- Toren, C., (1999). *Mind, materiality, and history: Explorations in Fijian ethnography.* New York, NY: Routledge.

- Vaisey, S., (2009). "Motivation and justification: A dual-process model of culture in action". *American Journal of Sociology,* 114(6): 1675–1715. https://doi.org/10.1086/597179

- Wacquant, L., (1995). "Pugs at work: Bodily capital and bodily labour among professional boxers". *Body & Society,* 1(1): 65–93. https://doi.org/10.1177/1357034X95001001005

- Wacquant, L. J. D., (2004). "Following Pierre Bourdieu into the field". *Ethnography,* 5(4): 387–414. https://doi.org/10.1177/1466138104052259

- Zanjani-Zadeh, H., (2004). "An introduction to Pierre Bourdieu's sociology". *Journal of Social Sciences, Ferdowsi University of Mashhad,* 1(2): 23–39. https://doi.org/10.22067/jss.v0i0.2983 (In Persian).

Two Quarterly Journal of
Contemporary Socio logical Research CSR
ISSN (P.): 2476-55643, (E.): 2476-6305
Vol. 15, No. 28, 2026
Bu-Ali Sin University

Comparative Study of Gender Justice Policies in the National Development Plans of Iran and South Korea

Jamal Khan-Mohammadi[I], Jafar Hezar Jeribi Dastaki[II], Ali Janadeleh[III]

https://doi.org/10.22084/csr.2026.32453.2458
Received: 2026/04/19; Revised: 2026/05/24; Accepted: 2026/05/31
Type of Article: **Research**
Pp: 299-331

Abstract

This study aims to provide a comparative analysis of macro-level gender justice policies within the development plans of Iran and South Korea from the 1980s to the present. The central research problem concerns how the concept of gender justice is formulated, its position within national development policy documents, and the manner in which it is integrated into the macro-level planning processes of these countries. This issue is particularly significant given that gender justice is understood not only as a social and ethical construct but also as a key factor in achieving sustainable development. Methodologically, the research adopts a qualitative approach based on Comparative Policy Analysis. Data have been collected through content analysis of development plans, legal documents, and quantitative indicators derived from international datasets, including the Gender Gap Index, Gender Inequality Index, and Gender Development Index. The findings indicate that in Iran, gender justice is predominantly framed as a normative concept embedded within cultural and familial values, lacking structural institutionalization and a coherent policy trajectory. In contrast, in South Korea, gender justice has gradually evolved into a rights-based and institutionalized framework aimed at addressing structural inequalities. Ultimately, the study concludes that differences in gender policy frameworks between the two countries stem from variations in theoretical foundations, levels of institutional development, and the extent of linkage between development policies and implementation mechanisms. South Korea's relative success in reducing gender gaps can be attributed to the gradual integration of gender policies into the national development planning system and the strengthening of supportive institutions. Conversely, in Iran, conceptual and institutional discontinuities have constrained the effectiveness of gender-related policies.

Keywords: Gender Justice, Development Plans, Gender Gap, Gender Inequality, Gender Development.

I. Department of Cooperatives and Social Welfare, Faculty of Social Sciences, Allameh Tabatabaei University, Tehran, Iran.
II. Department of Cooperatives and Social Welfare, Faculty of Social Sciences, Allameh Tabatabaei University, Tehran, Iran (Corresponding Author). ***Email:*** Jafar_hazar@yahoo.com
III. Department of Women's Studies, Faculty of Social Sciences, Allameh Tabatabaei University, Tehran, Iran

Citations: Khanmohammadi, J., Hazarjaribi, J. & Janadleh, A., (2026). Comparative Study of Gender Justice Policies in the National Development Plans of Iran and South Korea. *Two Quarterly Journal of Contemporary Sociological Research,* 15(28), 299–331. https://doi.org/10.22084/csr.2026.32453.2458
Homepage of this Article: https://csr.basu.ac.ir/article_6884.html?lang=en

Publisher & Owner: Bu-Ali Sina University.
Copyright © 2026 The Authors. Published by Bu-Ali Sina University.
This work is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International license (https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/). Non-commercial uses of the work are permitted, provided the original work is properly cited.

1. Introduction

Gender justice has become one of the most significant issues in contemporary development studies and public policy. During recent decades, many governments have attempted to integrate gender-related concerns into national development strategies, legal frameworks, and welfare systems. However, the meaning of gender justice and the methods adopted to achieve it differ considerably across political and cultural contexts. In some societies, gender justice is primarily associated with equality of opportunities and institutional reforms, whereas in others it is framed through normative, cultural, and family-centered interpretations.

Iran and South Korea provide two important comparative cases for understanding these divergent trajectories. Both countries experienced rapid social transformation, state-led modernization, demographic change, and developmental planning during the late twentieth century. Nevertheless, their approaches toward women's issues and gender policies evolved in substantially different directions. In Iran, gender-related policies after the Islamic Revolution were increasingly shaped by ideological and cultural interpretations emphasizing differentiated gender roles, family cohesion, and demographic objectives. Although women's access to education and healthcare expanded considerably, institutional reforms concerning labor participation, political representation, and legal equality remained limited.

South Korea, by contrast, gradually institutionalized gender equality policies through administrative reforms, labor-market interventions, and gender-sensitive policy evaluation systems. Since the 1990s, women's movements, democratic transition, and international development pressures contributed to embedding gender equality within the structure of governance and public administration.

The importance of this study lies in its attempt to move beyond purely descriptive comparisons and to analyze the structural and institutional causes behind divergent policy outcomes. This research seeks to answer the following questions: How has gender justice been conceptualized in the development plans of Iran and South Korea? What institutional mechanisms have been adopted to implement these policies? Why have the two countries achieved different outcomes despite comparable modernization experiences?

The study argues that the effectiveness of gender justice policies depends not only on discourse and ideological commitment but also on the degree of institutionalization, policy continuity, and executive capacity. Consequently, the comparison between Iran and South Korea provides broader insights into the relationship between development planning, governance structures, and gender policy outcomes.

2. Materials and Methods

This research employs a qualitative comparative approach based on directed content analysis. The study focuses on macro-development policies and examines how gender justice has been represented and operationalized within the national development plans of Iran and South Korea from 1980 onward.

The statistical population of the study includes all official national development plans and major policy documents related to development and gender policy in the two countries. In Iran, the First through Seventh National Development Plans were analyzed. In South Korea, the Fourth through Seventh Development Plans and subsequent institutional gender policy frameworks were examined. Sampling was purposive and comprehensive rather than selective; therefore, all major development plans during the period under study were included as units of analysis.

Alongside qualitative analysis, several international indices were used to evaluate policy outcomes, including the Global Gender Gap Index (World Economic Forum), the Gender Inequality Index (UNDP),

and World Bank gender-related indicators. These indices were not treated as absolute representations of gender justice but rather as analytical tools for comparing the practical outcomes of development policies.

3. Data

The comparative analysis of international gender indicators reveals substantial differences between Iran and South Korea in the outcomes of gender-related development policies.

According to the Global Gender Gap Report 2024 published by the World Economic Forum, Iran ranked among the lowest countries globally in terms of gender-gap reduction, while South Korea demonstrated considerably better performance. Although Iran experienced major improvements in women's literacy, healthcare access, and higher education participation after the Islamic Revolution, these achievements were not translated into proportional gains in labor-market participation, political representation, or institutional empowerment.

The historical trajectory of development planning in Iran demonstrates three major phases. During the early post-revolutionary period, development policies largely focused on ideological reconstruction and welfare expansion. From the Third Development Plan onward, concepts such as women's empowerment, participation, and gender justice gradually entered policy discourse. The Fourth and Fifth Development Plans represented the peak of this discourse-oriented approach, where limited attempts were made to formulate gender-sensitive indicators and institutional mechanisms. However, from the Sixth Development Plan onward, a significant paradigm shift occurred: policy orientation increasingly moved from development-centered empowerment toward traditional family-centered governance. Women were mainly defined through maternal, familial, and demographic functions rather than as independent socio-economic actors.

South Korea followed a markedly different trajectory. During the earlier stages of industrialization, gender issues were not central to development planning. Nevertheless, democratization, economic restructuring, and the strengthening of civil society gradually transformed gender policy into an institutionalized governmental agenda. Since the 1990s, South Korea introduced gender-responsive budgeting, gender impact assessment systems, and reforms aimed at improving women's labor participation and political representation.

Comparative analysis of the Gender Inequality Index demonstrates that South Korea achieved a relatively continuous reduction in gender inequality during the past three decades, while Iran's progress remained limited and unstable. The persistence of institutional barriers, inconsistent policy implementation, and ideological tensions within development planning contributed to this divergence.

4. Discussion

The findings indicate that the divergence between Iran and South Korea in the field of gender justice is rooted less in cultural differences and more in the level of institutionalization and policy continuity within their development systems. In Iran, gender justice has largely remained a normative and ideological discourse rather than a stable institutional framework. Although concepts such as women's empowerment and gender justice entered development plans, they were not consistently supported by executive mechanisms, measurable indicators, or long-term institutional guarantees. Moreover, a persistent contradiction exists between modernization goals and traditional gender-role expectations,

where women's educational and social advancement has been encouraged while labor-market, legal, and demographic policies continue to prioritize family-centered roles.

By contrast, South Korea demonstrates how institutional reforms can transform gender discourse into practical governance mechanisms. Democratic reforms, women's movements, and integration into the global economy encouraged the establishment of gender-responsive budgeting, gender impact assessment, and institutional accountability systems. As a result, gender equality became embedded within state governance and public policy implementation. From a theoretical perspective, the findings support institutional and empowerment approaches, showing that gender justice policies are more effective when they move beyond symbolic discourse and become integrated into administrative structures, budgeting systems, and measurable policy frameworks.

5. Conclusion

This study compared gender justice policies in the development plans of Iran and South Korea from 1980 to 2024 and demonstrated that the two countries followed fundamentally different developmental trajectories. In Iran, gender justice has largely remained within a normative and discourse-oriented framework shaped by cultural and family-centered interpretations of women's roles. Although concepts such as women's empowerment and gender justice appeared increasingly in development plans, these policies often lacked institutional continuity, measurable indicators, and stable executive mechanisms. As a result, gender justice in Iran has remained highly dependent on changing political orientations and governmental priorities.

In contrast, South Korea gradually institutionalized gender-related policies through administrative reforms, gender-responsive budgeting, labor-market restructuring, and policy evaluation mechanisms. Democratic transition, women's movements, and integration into the global economy enabled gender equality to move beyond discourse and become embedded within governance structures. The Korean experience shows that gender justice policies become more effective when supported by institutional stability, long-term planning, and measurable implementation frameworks.

The findings suggest that successful gender justice policies require the interaction of three interconnected dimensions: conceptual clarity, institutionalization, and executive implementation. While Iran has largely remained at the discursive level, South Korea has advanced toward institutional and operational implementation. Therefore, the study concludes that sustainable progress in gender justice depends not only on ideological commitment but also on governance capacity, policy continuity, and the integration of gender-sensitive mechanisms into broader development planning systems.

Acknowledgments

The author would like to express sincere gratitude to the academic supervisors, reviewers, and colleagues whose valuable comments and suggestions contributed significantly to the completion of this research.

Author Contributions

The author conducted all stages of the research, including conceptualization, data collection, content analysis, comparative analysis, interpretation of findings, and manuscript preparation.

Conflict of Interest

The author declares that there is no conflict of interest regarding the publication of this article.

دوفصلنامهٔ پژوهش‌های جامعه‌شناسی معاصر
شاپای چاپی: ۶۳۰۵-۲۴۷۶؛ شاپای الکترونیکی: ۵۶۴۳-۲۴۷۶
نشانی پایگاه نشریه: https://csr.basu.ac.ir/
سال ۱۵، شمارهٔ ۲۸، ۱۴۰۵

مطالعهٔ تطبیقی سیاست‌های کلان عدالت جنسیتی در برنامه‌های توسعهٔ ایران و کره‌جنوبی

جمال خان‌محمدی[I]، جعفر هزارجریبی[II]، علی جنادله[III]

شناسهٔ دیجیتال (DOI): https://doi.org/10.22084/csr.2026.32453.2458
تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۱/۳۰، تاریخ بازنگری: ۱۴۰۵/۰۳/۰۴، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۳/۱۱
نوع مقاله: پژوهشی
صص: ۳۳۱-۲۹۹

چکیده

این پژوهش با هدف تحلیل تطبیقی سیاست‌های کلان عدالت جنسیتی در برنامه‌های توسعهٔ کشورهای ایران و کره‌جنوبی از دههٔ ۱۹۸۰م. تاکنون انجام شده است. مسئله اصلی پژوهش، چگونگی صورت‌بندی مفهوم عدالت جنسیتی، جایگاه آن در اسناد بالادستی توسعه و نحوهٔ ادغام آن در فرآیند برنامه‌ریزی کلان ملی در این کشورهاست؛ به‌ویژه باتوجه به این‌که عدالت جنسیتی، نَه‌تنها یک مقولهٔ اجتماعی و اخلاقی، بلکه عاملی مؤثر در تحقق توسعهٔ پایدار تلقی می‌شود. روش پژوهش در این مطالعه، کیفی و مبتنی‌بر تحلیل تطبیقی اسناد است و داده‌ها ازطریق تحلیل محتوای برنامه‌های توسعه، اسناد قانونی و نیز استفاده از داده‌های کمّی شاخص‌های بین‌المللی، مانند: شاخص شکاف جنسیتی، نابرابری جنسیتی و توسعهٔ جنسیتی گردآوری شده‌اند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که در ایران، عدالت جنسیتی عمدتاً به‌صورت مفهومی هنجاری و در نسبت با ارزش‌های فرهنگی و خانوادگی تعریف‌شده و فاقد نهادینه‌سازی ساختاری و مسیر سیاستی منسجم است، درحالی‌که در کره‌جنوبی به‌تدریج به یک چارچوب حقوق‌محور و نهادی برای رفع تبعیض‌های ساختاری تبدیل شده است. درنهایت، نتایج پژوهش نشان می‌دهد که تفاوت در الگوهای سیاست‌گذاری جنسیتی در این کشورها ناشی از تفاوت در مبانی نظری، سطح نهادسازی و میزان پیوند میان سیاست‌های توسعه و سازوکارهای اجرایی است؛ به‌گونه‌ای که موفقیت نسبی کره‌جنوبی در کاهش شکاف‌های جنسیتی، حاصل ادغام تدریجی سیاست‌های جنسیتی در ساختار برنامه‌ریزی توسعه و تقویت نهادهای پشتیبان بوده، درحالی‌که در ایران، گسست مفهومی و نهادی موجب محدود شدن اثربخشی سیاست‌ها در این حوزه شده است.

کلیدواژگان: عدالت جنسیتی، برنامه‌های توسعه، شکاف جنسیتی، نابرابری جنسیتی، توسعهٔ جنسیتی.

I. گروه تعاون و رفاه اجتماعی، دانشکدهٔ علوم اجتماعی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران.
II. گروه تعاون و رفاه اجتماعی، دانشکدهٔ علوم اجتماعی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران (نویسندهٔ مسئول).
Email: Jafar_hazar@yahoo.com
III. گروه مطالعات زنان، دانشکدهٔ علوم اجتماعی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران.

ارجاع به مقاله: خان‌محمدی، جمال؛ هزارجریبی، جعفر؛ و جنادله، علی، (۱۴۰۵). مطالعهٔ تطبیقی سیاست‌های کلان عدالت جنسیتی در برنامه‌های توسعهٔ ایران و کره‌جنوبی. پژوهش‌های جامعه‌شناسی معاصر، ۱۵(۲۸)، ۲۹۹-۳۳۱. https://doi.org/10.22084/csr.2026.32453.2458
صفحهٔ اصلی مقاله در سامانهٔ نشریه: https://csr.basu.ac.ir/article_6884.html

حق انتشار این مستند، متعلق به نویسندگان آن است. ۱۴۰۵ ©. ناشر این مقاله، دانشگاه بوعلی‌سینا است.
این مقاله تحت گواهی زیر منتشرشده و هر نوع استفاده غیرتجاری از آن مشروط بر استناد صحیح به مقاله و با رعایت شرایط مندرج در آدرس زیر مجاز است.
Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International license (https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/).

۱. مقدمه

از اوایل دههٔ ۱۹۹۰م. مفهوم عدالت جنسیتی به‌عنوان یکی از شاخص‌های کلیدی توسعهٔ پایدار و شاخصی مهم در بهبود وضعیت اجتماعی جوامع، در ادبیات بین‌المللی توسعهٔ جایگاه ویژه‌ای یافته است. به‌ویژه پس از انتشار گزارش‌های مهم از سوی برنامهٔ توسعهٔ سازمان ملل متحد[1] و بانک جهانی در این دهه، عدالت جنسیتی، نه‌تنها به‌عنوان هدفی مستقل، بلکه به‌عنوان یکی از ارکان اصلی ارتقای سرمایهٔ انسانی، بهره‌وری اقتصادی و پیشرفت اجتماعی مطرح شد. در این‌میان، کشورهای درحال توسعه با چالش‌های متعددی در مسیر تحقق عدالت جنسیتی مواجه هستند و بررسی سیاست‌های توسعه‌ای آن‌ها می‌تواند تصویری روشن از فرصت‌ها و موانع موجود در این مسیر ارائه دهد. ایران نیز، به‌عنوان کشوری با پیشینه‌ای پیچیده در حوزه‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی، تجربه‌های گوناگونی در زمینهٔ سیاست‌گذاری عدالت جنسیتی داشته است. با این‌حال، مسائل و چالش‌های مرتبط با این موضوع، همچنان موردتوجه پژوهشگران قرار دارد و نیازمند واکاوی عمیق‌تر است. برنامه‌های توسعهٔ اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، چارچوب‌های کلی سیاست‌گذاری و اهداف کلان هر کشور را ترسیم می‌کنند و نقش آن‌ها در هدایت مسیر اجرایی غیرقابل‌انکار است. در این‌میان، جایگاه زنان در این برنامه‌ها به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های اصلی توسعه، در سال‌های اخیر بیش از پیش موردتوجه سیاست‌گذاران و برنامه‌ریزان قرار گرفته است. رقابت کشورها برای دستیابی به جایگاه‌های برتر در شاخص‌های بین‌المللی توسعه، ازجمله شاخص توسعهٔ انسانی[2] و شاخص توسعهٔ جنسیتی[3]، نشان‌دهندهٔ اهمیت فزآینده پرداختن به موضوع عدالت جنسیتی در سیاست‌های کلان ملی است. به‌همین دلیل، بسیاری از کشورها سیاست‌های متعددی را در جهت کاهش نابرابری‌های جنسیتی و افزایش برابری در حوزه‌هایی مانند: اشتغال، مشارکت اجتماعی، دسترسی به فرصت‌های آموزشی و حقوق قانونی تدوین کرده‌اند.

در ایران نیز پس از انقلاب اسلامی، تغییرات قابل‌توجهی در سیاست‌گذاری‌های جنسیتی و قوانین مرتبط با جایگاه زنان در جامعهٔ ایران رخ‌داد. این تحولات که در چارچوب ارزش‌های اسلامی و رویکردهای مبتنی‌بر عدالت اجتماعی شکل‌گرفتند، تلاش‌داشتند تا نقش متمایز و متفاوتی را برای زنان در جامعه، در مقایسه با نگاه‌های مدرن غربی، ترسیم کنند. این تغییرات را می‌توان در چند حوزهٔ اساسی بررسی کرد؛ نخست، در بُعد حقوقی و قانونی، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، نگاه ویژه‌ای به جایگاه زنان داشته است. به‌عنوان نمونه، اصل ۲۰ قانون اساسی بر برابری حقوق زن و مرد در برابر قانون تأکید می‌کند، مشروط بر آن‌که این حقوق در چارچوب موازین اسلامی تعریف شوند. همچنین، اصل ۲۱ قانون اساسی دولت را موظف به حمایت از حقوق زنان و تأمین امکانات لازم برای رشد شخصیت آنان در تمامی ابعاد کرده است. این اصول، مبنای تدوین بسیاری از قوانین پس از انقلاب قرار گرفته‌اند و هدف آن‌ها، تقویت جایگاه زنان در جامعه، با حفظ ارزش‌های اسلامی بوده است (قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۵۸). در عرصهٔ سیاست‌گذاری، انقلاب اسلامی تغییرات بنیادینی در نگاه به عدالت جنسیتی و نقش زنان در اجتماع ایجاد کرد. درحالی‌که پیش از انقلاب، سیاست‌ها عمدتاً بر مدرنیزاسیون و مشارکت اقتصادی زنان متمرکز بودند، پس از انقلاب، سیاست‌ها بیشتر بر نقش زنان در خانواده به‌عنوان مادر و مدیر خانواده تأکید کردند (مقدم، ۱۹۹۵). با این‌حال، این تغییرات به‌معنای حذف زنان از عرصه‌های عمومی نبود، بلکه در برخی حوزه‌ها، مانند آموزش و بهداشت، مشارکت زنان افزایش چشمگیری یافت؛ به‌عنوان مثال، نرخ باسوادی زنان، به‌ویژه در مناطق محروم و روستایی، رشد قابل‌توجهی داشت و دسترسی آن‌ها به خدمات بهداشتی نیز بهبود یافت (بانک جهانی، ۲۰۲۲؛ برنامهٔ پیشرفت و توسعهٔ ملل متحد، ۲۰۲۳). یکی دیگر از تغییرات مهم پس از انقلاب، افزایش مشارکت سیاسی زنان در چارچوب اصول اسلامی بود؛ اگرچه حضور زنان در عرصه‌های سیاسی پیش از انقلاب چندان گسترده نبود، اما در سال‌های پس از انقلاب، آن‌ها در فرآیندهای انتخاباتی، شوراهای مشورتی و برخی موقعیت‌های مدیریتی نقش فعال‌تری ایفا کردند (اسفندیاری، ۱۹۹۷). با این‌حال، این مشارکت ازلحاظ کمّی همچنان محدود است و در مقایسه با بسیاری از کشورهای دیگر، فاصلهٔ معناداری دارد (گزارش شکاف جنسیتی، ۲۰۲۴). بررسی اسناد و برنامه‌های کلان نظام جمهوری اسلامی ایران در حوزهٔ عدالت جنسیتی نشان می‌دهد که سیاست‌های اتخاذ شده در این‌زمینه، فاقد

انسجام و هماهنگی کافی هستند (مقدم، ۱۹۹۷). این مسئله را می‌توان در دو محور اصلی جست‌وجو کرد، عدم تعیین مفهومی دقیق و تفسیرپذیری بالای عدالت جنسیتی و ابهام در مفهوم عدالت جنسیتی و تفاوت برداشت‌ها از این اصطلاح در سطح سیاست‌گذاری یکی از چالش‌های بنیادین در این حوزه است. عدالت، مفهومی است که اگرچه در ظاهر دارای تعریفی مشخص است، اما در حوزهٔ سیاست‌گذاری اجتماعی، برداشت‌های متعددی از آن وجود دارد که گاهی به اختلاف در اجرا و اتخاذ رویکردهای متناقض در سیاست‌گذاری‌ها منجر می‌شود (علاسوند، ۱۳۹۷).

در چهار دههٔ گذشته، سیاست‌های کلان توسعه‌ای ایران در حوزهٔ عدالت جنسیتی دستخوش تغییرات متعددی شده‌اند. در برخی حوزه‌ها، ازجمله آموزش، افزایش چشمگیری در نرخ باسوادی زنان و حضور آن‌ها در مقاطع تحصیلات عالی مشاهده می‌شود. با این‌حال، این پیشرفت‌ها به‌طور یکسان در سایر ابعاد توسعهٔ جنسیتی بازتاب نیافته‌اند. به‌ویژه در زمینه‌هایی مانند اشتغال و مشارکت سیاسی، همچنان چالش‌های جدی وجود دارد (مجمع جهانی اقتصاد، ۲۰۲۴؛ برنامهٔ عمران سازمان ملل متحد، ۲۰۲۳). براساس گزارش مجمع جهانی اقتصاد (۲۰۲۳)، ایران درمیان ۱۴۶ کشور جهان، از نظر میزان شکاف جنسیتی در رتبهٔ ۱۴۳ قرار دارد (مجمع جهانی اقتصاد، ۲۰۲۳). همچنین، داده‌های بانک جهانی نشان می‌دهد که نرخ مشارکت اقتصادی زنان در ایران تنها ۱۴٪ است که یکی از پایین‌ترین نرخ‌ها در سطح بین‌المللی محسوب می‌شود. این ارقام حاکی از آن است که باوجود تدوین سیاست‌های مختلف برای بهبود وضعیت زنان، همچنان فاصلهٔ معناداری میان اهداف اعلام‌شده در برنامه‌های توسعه‌ای و واقعیت‌های اجتماعی کشور وجود دارد (بانک جهامی، ۲۰۲۲). ایران ازنظر برخی شاخص‌ها، ازجمله دستیابی به تحصیلات، به رتبهٔ ۱۰۶ از میان ۱۴۶ کشور رسیده و در زیرشاخص سلامت و بقا نیز با اندکی بهبود در رتبهٔ ۱۱۸ قرار گرفته است. با این‌حال، در دو بخش کلیدی دیگر، یعنی مشارکت اقتصادی و فرصت‌ها و توانمندسازی سیاسی، وضعیت مطلوبی ندارد و مجموع رتبه‌بندی آن درمیان کشورهای جهان ۱۴۳ است (مجمع جهانی اقتصاد، ۲۰۲۳). علاوه‌بر این، شاخص‌های بین‌المللی دیگری نیز برای سنجش عدالت جنسیتی در کشورها مورداستفاده قرار می‌گیرند. شاخص نابرابری جنسیتی[۴] که از سوی برنامهٔ توسعهٔ سازمان ملل‌متحد ارائه شده است، میزان ناکامی کشورها را در دستیابی به برابری جنسیتی اندازه‌گیری می‌کند. در رتبه‌بندی جهانی سال ۲۰۲۳م.، ایران در این شاخص جایگاه ۱۲۳ را به خود اختصاص داده است. همچنین، شاخص توسعهٔ جنسیتی که تفاوت‌های توسعهٔ انسانی میان مردان و زنان را می‌سنجد و بر امید به زندگی، سطح تحصیلات و درآمد سرانه تأکید دارد، در سال ۲۰۱۸م. ایران را در جایگاه ۱۳۸ جهانی قرار داده است (گزارش توسعهٔ انسانی، ۲۰۲۳). این آمارها نشان‌دهندهٔ چالش‌های ساختاری و اجرای ناکارآمد سیاست‌ها در تحقق عدالت جنسیتی در ایران هستند.

بررسی مقدماتی برنامه‌های توسعه در ایران نشان می‌دهد که ناکارآمدی سیاست‌های مرتبط با عدالت جنسیتی بیش از آن‌که ناشی از فقدان اسناد و اهداف رسمی باشد، ریشه در تعارض‌ها و چندگانگی‌های موجود در رویکرد سیاستی دارد. از یک‌سو، برنامه‌های توسعه بر افزایش سطح آموزش زنان، ارتقائ شاخص‌های سلامت و گسترش حضور اجتماعی آنان تأکید کرده‌اند، اما ازسوی دیگر، هم‌زمان سیاست‌هایی خانواده‌محور و مبتنی‌بر نقش‌های سنتی جنسیتی را تقویت کرده‌اند که مشارکت اقتصادی و حضور زنان در عرصه‌های تصمیم‌گیری را محدود می‌سازد. این وضعیت نوعی «دوگانگی سیاستی» ایجاد کرده است؛ بدین‌معنا که زنان در سطح آموزشی و سرمایهٔ انسانی توانمند شده‌اند، اما ساختارهای حقوقی، نهادی و بازار کار متناسب با این تحول تغییر نکرده‌اند. درنتیجه، میان گسترش ظرفیت‌های فردی زنان و فرصت‌های واقعی بهره‌گیری از این ظرفیت‌ها شکاف ایجاد شده است. افزون‌بر این، نبود سازوکارهای اجرایی پایدار، تغییر مداوم گفتمان‌های سیاسی میان دولت‌های مختلف، و فقدان شاخص‌های عملیاتی و نظام‌های ارزیابی جنسیتی موجب شده است که بسیاری از اهداف مرتبط با عدالت جنسیتی در سطح اسناد باقی‌بمانند و به سیاست‌های اجرایی مؤثر تبدیل نشوند. از این‌منظر، چالش اصلی سیاست‌گذاری جنسیتی در ایران بیشتر فقدان انسجام نهادی و ناسازگاری میان اهداف توسعه‌ای، سیاست‌های فرهنگی و سازوکارهای اجرایی است.

بنابراین، ضرورت دارد که سیاست‌های عدالت جنسیتی از حیث محتوا و رویکردها مورد بررسی و واکاوی قرار گیرند.

این مطالعه با بررسی تطبیقی ایران و کره‌جنوبی، تلاش دارد تا نشان دهد که چگونه تفاوت در رویکردهای سیاستی می‌تواند منجر به نتایج متفاوتی در عدالت جنسیتی شود. تحلیل این تفاوت‌ها می‌تواند به سیاست‌گذاران کمک کند تا با الگوبرداری از تجارب موفق، به سیاست‌گذاری‌های کارآمدتر و اجرای بهتر برنامه‌های توسعه‌ای در حوزهٔ عدالت جنسیتی دست‌یابند. ازجمله دلایل اصلی انتخاب دو کشور ایران و کره‌جنوبی در این پژوهش، امکان مقایسهٔ تطبیقی میان دو الگوی متفاوت سیاست‌گذاری در زمینهٔ عدالت جنسیتی است. ایران به‌عنوان کشوری با ساختار فرهنگی و سیاسی اسلامی که رویکرد خاص خود را به مفاهیم جنسیت و عدالت دارد، نمونه‌ای از سیاست‌گذاری مبتنی‌بر ارزش‌های دینی محسوب می‌شود. در مقابل، کره‌جنوبی نیز با گذار سریع از جامعه‌ای سنتی به یک اقتصاد پیشرفته صنعتی، نمونه‌ای از موفقیت در اصلاح سیاست‌های جنسیتی و تحقق عدالت جنسیتی در چارچوب یک نظام سکولار توسعه‌گرا به‌شمار می‌رود.

۲. پیشینهٔ پژوهش

پژوهش‌های مرتبط با عدالت جنسیتی در ایران و جهان، طیف گسترده‌ای از رویکردهای نظری، سیاستی و تجربی را دربرمی‌گیرد و هر یک از زاویه‌ای خاص به تبیین نسبت میان جنسیت، توسعه و سیاست‌گذاری پرداخته‌اند. در این‌میان، مرور پیشینهٔ پژوهش، نه‌تنها به شناسایی خلأهای مطالعاتی موجود کمک می‌کند، بلکه زمینهٔ نظری و تحلیلی لازم برای فهم جایگاه عدالت جنسیتی در برنامه‌های توسعهٔ ایران و مالزی را نیز فراهم می‌سازد.

«عطارزاده» (۱۳۸۸) در مقالهٔ «عدالت جنسیتی، مرز تعامل جنسیت و سیاست» می‌کوشد برخی از شبهات پیرامون عدم حضور سیاسی اجتماعی زنان در رویکرد اسلامی را بیان نموده و براساس منابع گوناگون دینی پاسخ‌های مستدل به این شبهات بدهد و با تبیین مسئولیت‌های فردی و اجتماعی زنان، محوریت عدالت در تأمین پیوند جنسیت با عرصهٔ سیاست را نشان دهد. درنهایت این پژوهش، بهترین راه تحقق عدالت جنسیتی را که زمینه‌ساز تعامل جنسیت با سیاست نیز هست، پذیرش نقش اجتماعی زن در کنار توانمندی‌هایش در عرصهٔ خصوصی، معرفی می‌نماید و خاطرنشان می‌سازد که برای تحقق عدالت جنسیتی نیاز به خودباوری زنان، تحول عمیق و بینش تاریخی جامعه داریم.

«آذربایجانی» (۱۳۸۸) در مقالهٔ «عدالت جنسیتی و اشتغال زنان» به موضوع اشتغال زنان از دیدگاه اسلام پرداخته و ابتدا نظریات فمینیستی موجود در زمینهٔ اشتغال زنان را نقد و بررسی نموده است و سپس براساس آیات و روابط به تبیین حق اشتغال زنان و ضوابط کلی اشتغال زنان پرداخته است. در پایان، محقق نتیجه می‌گیرد که در اسلام شاخص عدالت جنسیتی در اشتغال زنان، رعایت معیارها و موازین اسلامی می‌باشد و پیشنهاد الگوی اشتغال نیمه‌وقت زنان که به باور محقق با عدالت جنسیتی متناسب است را می‌دهد.

مقالهٔ «تحلیل گفتمان عدالت جنسیتی در لوایح و برنامه‌های توسعهٔ اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران» به بررسی رویکرد دولت‌های تشکیل‌شده بعد از انقلاب اسلامی به مقولهٔ «عدالت جنسیتی» و دگرگونی رویکردهای مختلف گفتمانی در این‌زمینه، پرداخته است. نویسنده تأکید می‌نماید هرچند دولت‌های پس از انقلاب اسلامی، هریک دارای گفتمان خاص خود بوده‌اند، اما همگی ذیل گفتمان جامع انقلاب اسلامی فعالیت نموده‌اند. «زن» و «عدالت جنسیتی» در گفتمان جمهوری اسلامی، غنای خود را از دو دال مرکزی «اسلامیت» و «جمهوریت» دریافت می‌کنند (صفری‌شالی، ۱۳۹۴).

پژوهشگران در مقالهٔ «تحلیل گفتمان عدالت جنسیتی در برنامهٔ پنج‌ساله ششم توسعهٔ اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی جمهوری اسلامی ایران»، ضمن مطالعهٔ مناقشات موجود ایران در سطح تصمیم‌سازی و سیاست‌گذاری توسعه‌ای در کشور بر سر هژمونی معنایی در حوزهٔ زنان (تطور گفتمانی)، به تحلیل گفتمان عدالت جنسیتی در برنامهٔ ششم توسعه و تبیین معناهای تثبیت و برجسته شده از عدالت جنسیتی در متن برنامهٔ ششم توسعه، پرداخته‌اند تا

گفتمان متناسب‌تر با الزامات جامعه و جهان امروز مشخص گردد. در این مقاله تأکید می‌گردد که مشارکت دادن کامل زنان در توسعه و سازندگی ملی، ازطریق واردکردن عدالت جنسیتی در برنامه‌های توسعه میسر است (علی‌پور، ۱۳۹۶).

«مارشال»[۵] (۲۰۰۰) در پژوهشی با عنوان تحلیل گفتمان سیاست‌گذاری، مذاکرهٔ عدالت جنسیتی دربارهٔ این‌که چه سیاست‌هایی برای گسترش عدالت جنسیتی در استرالیا اتخاذشده است، مصاحبه‌هایی صورت داده است و به تحلیل گفتمان فعالان سیاسی و بروکرات‌ها در زمینهٔ عدالت جنسیتی در استرالیا پرداخته است و نشان می‌دهد ابتکار سیاست برابری جنسیتی[۶]، دریچه‌های سیاست را باز کرده و الان در وضعیتی هست که در سیاست‌های اصلی جریان دارد.

«جکی ترو»[۷] (۲۰۰۳) در مقاله‌ای با عنوان جریان‌سازی جنسیتی در سیاست‌گذاری عمومی جهان، توضیح می‌دهد که با گسترش شبکه‌های بین‌المللی درمیان جنبش‌های زنان، تلاش برای جریان سازی جنسیتی در سیاست‌گذاری عمومی جهان گسترش‌یافته است و برای محققان فمینیست در زمینهٔ روابط بین‌الملل، جریان‌سازی جنسیتی در سیاست‌گذاری عمومی محفل مهمی جهت بررسی انتقادی باز نموده است.

«سهیلا صادقی» در تحقیقی تحت عنوان «ابعاد شکاف جنسیتی و میزان تحقق کاهش آن در برنامهٔ سوم توسعه» به بحث شکاف جنسیتی در برنامه‌های توسعه در ایران پرداخته و ابعاد آن‌را مورد بررسی قرار داده است. محقق معتقد است که با گذشت زمان از برنامهٔ اول به چهارم حساسیت برنامه‌ریزان به مسئله جنسیت و زنان بیشتر شده و به‌موازات تدوین و تصویب مواد، قانونی نهادها و تشکیلات و برنامه‌های متناظر برای تحقق این هدف هم به‌وجود آمده است (صادقی، ۱۳۸۶).

«پروین علی‌پور» در تحقیق دیگری تحت عنوان «بازنمایی کشمکش‌های گفتمانیِ عدالت جنسیتی در برنامه‌های توسعه جمهوری اسلامی ایران» به بررسی نظام برنامه‌ریزی در ایران و گفتمان حاکم‌بر آن پرداخته است. محقق معتقد است که برنامه‌های توسعه پس از انقلاب از حیث توجه به سوژهٔ زنان از کشمکش‌های گفتمانی جاری در عرصهٔ سیاسی متأثر بوده است (علی‌پور، ۱۳۹۶).

«فرشاد مؤمنی» در تحقیقی تحت عنوان «بررسی وضعیت زنان در برنامه‌های توسعهٔ پس از انقلاب» به بررسی محتوایی برنامه‌های توسعه پرداخته، براساس این تحقیق عمق اختلاف و تفاوت برنامهٔ اول و دوم توسعه با نظریه‌های سن بسیار زیاد است و مهم‌ترین عامل مؤثر در این تفاوت، رشدمحور بودن این برنامه‌هاست. باتوجه به رویکرد غالب در برنامهٔ سوم، یعنی توانمندسازی زنان با تأکید بر فراهم‌کردن زمینه‌های لازم برای افزایش مشارکت، زنان حرکتی همسو با دیدگاه سن صورت‌گرفته و توجه به آموزش، بهداشت، اشتغال مشارکت سیاسی و... به‌منزلهٔ روش‌هایی برای افزایش توانمندی‌های زنان درنظر گرفته‌شده‌اند. روح حاکم‌بر برنامهٔ چهارم توسعه ایدهٔ جنسیت و توسعه و ارتقائ سطح کیفیت زندگی افراد ازطریق تحول اساسی در متغیرهای اقتصادی، آموزشی و بهداشتی موردتوجه قرار گرفته است، مروری بر شاخص‌های توسعهٔ انسانی توسعهٔ جنسیتی و توانمندسازی زنان نشان می‌دهد که طی اجرای برنامه‌های اول تا چهارم، وضعیت زنان ازلحاظ بهداشت و آموزش بهبود نسبی پیدا کرده است (مؤمنی، ۱۳۹۳).

درنهایت، تحلیل کلی تحقیقات بیانگر آن است که بیشتر مطالعات در ایران بر ابعاد فرهنگی، دینی یا آموزشی عدالت جنسیتی متمرکز بوده و خلأ مطالعات تطبیقی و سیاست‌محور در حوزهٔ برنامه‌های توسعه به‌وضوح محسوس است. همچنین فقدان ارتباط میان نظریه و عمل، کمبود شاخص‌های بومی عدالت جنسیتی و فقدان الگوهای ارزیابی مبتنی‌بر داده‌های تطبیقی، موجب‌شده است که پژوهش‌های موجود نتوانند به ارائه راهکارهای کارآمد برای سیاست‌گذاری جنسیتی در سطح کلان دست‌یابند. این وضعیت نشان‌دهندهٔ ضرورت رویکردی تلفیقی است که بتواند عدالت جنسیتی را از سطح گفتمان به سطح سیاست‌های توسعه‌ای و اجرایی ارتقاء دهد و از تجربهٔ سایر کشورها برای بازتعریف سیاست‌های ملی در این حوزه بهره گیرد.

۳. چارچوب مفهومی

هر یک از مفاهیم «عدالت» و «جنسیت» به‌طور مستقل، برداشت‌ها و تفاسیر متکثری را دربارهٔ خود داشته‌اند و همواره محل مناقشات نظری و علمی بوده‌اند، از همین‌روی ترکیب این دو مفهوم، یعنی «عدالت جنسیتی» نیز نظرات و رویکردهای متفاوتی را برانگیخته است که در ادامه به اهم مباحث نظری موجود در این حوزه پرداخته می‌شود.

۳-۱. عدالت جنسیتی در توسعه

عدالت جنسیتی همانند عدالت در معنای عام آن امروزه مدنظر رویکردهای توسعه می‌باشد به‌نحوی‌که از توسعهٔ مبتنی‌بر عدالت، به‌ویژه در حق گروه‌های به حاشیه رانده شده مثل زنان دفاع می‌شود. بیشتر الگوهای توسعهٔ مشارکتی و اجتماعی، جنسیت را نادیده گرفته‌اند که این امر می‌تواند پدرسالاری بومی و کنترل ازسوی نخبگان را تقویت کند (مامسن، ۱۳۸۸). عدالت جنسیتی مستلزم آن است که تمامی مداخلات و سیاست‌های توسعه‌ای برای تأثیرشان بر روابط جنسیتی تحلیل شوند. همچنین عدالت جنسیتی نیازمند بازنگری در سیاست‌ها و برنامه‌های توسعه است تا به‌نحو مناسبی علایق و واقعیت‌های متفاوت مردان و زنان درنظر گرفته شوند (ریویز و بادن، ۲۰۰۸: ۱۰).

برای تحقق عدالت جنسیتی دو رویکرد کلی در برنامه‌ریزی توسعه‌ای مطرح است؛ الف) رهیافت بی‌طرفی جنسیتی که در آن، برنامه‌های توسعه نگاه جنسیتی ندارند. در چنین برنامه‌هایی، میان زن و مرد تفاوتی در مشارکت و برخورداری از منافع برنامهٔ توسعهٔ وجود ندارد و در آن‌ها، هیچ‌گونه مواد قانونی خاص زنان دیده نمی‌شود. ب) رهیافت حساسیت جنسیتی که در آن، برنامه‌های توسعه با دیدگاه جنسیتی و برابرگرایانهٔ متناسب با شرایط کشورها تنظیم می‌شوند و حتی گاه با هدف کاهش تبعیض‌ها و نابرابری‌های جنسیتی، برنامهٔ توسعه‌ای خاص جمعیت زنان تدوین می‌شود (شادی‌طلب، ۱۳۸۱: ۶۴).

نقش زنان در توسعهٔ به‌تدریج از اوایل دههٔ هفتاد مطرح شد؛ هرچند که به‌صورت پراکنده و معدود در آثار دههٔ ۲۰ و ۵۰م. مطرح شده بود. «استر بوسراپ»[۸] نخستین کسی بود که با انتشار کتاب نقش زنان در توسعهٔ اقتصادی در سال ۱۹۷۰م. وضعیت نابرابر زنان در توسعهٔ اقتصادی را به چالش کشید و به اهمیت نقش زنان در اقتصادهای کشاورزی و عدم تطابق پروژه‌های توسعه با این واقعیت پرداخت .کتاب بوسراپ نشان‌داد که آثار توسعهٔ اقتصادی بر زنان ناامیدکننده بوده است. پژوهش درمورد زنان در کشورهای درحال‌توسعه، مفاهیم بنیادین توسعه را به چالش فراخواند و سپس جنسیت را به بررسی فرآیند توسعه افزود (مامسن، ۱۳۸۸). طرح مطالبات زنان که برخاسته از افزایش آگاهی زنان بود، باعث شد تا از دههٔ ۷۰م. به‌تدریج برنامه‌ریزان و سیاست‌گذاران توسعه، برنامه‌های بیشتری به زنان اختصاص دهند تا زنان توانمندتر گردند (شفیعی و پورباقر، ۱۳۹۴). ازطرف سازمان ملل سال ۱۹۷۵م. سال جهانی زن نام‌گرفت و درپی آن سازمان ملل در راستای تشویق جهان به بهره‌گیری از توانمندی‌های زنان در زمینه‌های فردی و اجتماعی نیز دههٔ ۱۹۷۵ تا ۱۹۸۵م. را «دههٔ زنان» نام‌گذاری کرد و بر ضرورت توجه به نقش زنان در امر توسعه و رفع نابرابری‌های جنسیتی تأکید کرد (اطاعت و توکل، ۱۳۹۲). از این دوران به‌بعد سه رویکرد درمورد زن و توسعه و در راستای احقاق حقوق زنان ایجاد شد و در دستور کار سیاست‌گذاری‌های توسعه قرار گرفت؛ این سه رویکرد عبارتنداز: «زنان در توسعه»، «زنان و توسعه» و «جنسیت و توسعه» (مامسن، ۱۳۸۸).

۳-۲. زنان در توسعه[۹]

گرایش فمینیسم لیبرال با این تفکر پیوند جدی دارد و تأکید هر دو نگاه بر دو عنصر آموزش و فرصت‌های برابر برای بهبود وضع زنان، گواه این پیوند است (شادی‌طلب، ۱۳۸۸: ۹۹). سیاست‌های اصلی این دیدگاه بر برنامه‌ریزی خاص برای زنان تأکید می‌کند و آنان را گروهی جدا و آسیب‌پذیر می‌بینند که باید ازطریق طرح‌های خاص زنانه حمایت‌شان کرد. در این دیدگاه به نقش‌آفرینی زنان در فرآیند توسعه چندان توجه نمی‌شود (قره‌یاضی، ۱۳۸۲).

تجربهٔ اجرای طرح‌های خاص زنان جدا از مردان نشان‌داد که زنان بیش از پیش از متن توسعه به حاشیه رانده شده‌اند. ماندگاری نابرابری‌ها و تبعیض‌ها و در برخی موارد تشدید شدن آن‌ها باعث ایجاد ضرورت نگاه جنسیتی به برنامه‌ریزی‌های توسعه شد (عباس‌زاده، ۱۳۹۴).

به‌این‌ترتیب مشخص می‌شود که دیدگاه زنان در توسعه به‌دنبال بهبود وضعیت زنان در چارچوب نظام اقتصادی و سیاسی موجود بوده و تمایل به قبول و پذیرش ساختارهای اجتماعی و قدرت موجود دارد. همچنین تقسیم‌کار جنسی را به‌عنوان اصلی بدیهی پذیرفته و به‌دنبال استراتژی‌هایی برای از بین بردن و دگرگون ساختن این تقسیم‌کار نیست. ایدهٔ زنان در توسعهٔ این پیش‌فرض را با خود دارد که توسعهٔ اقتصادی همچنان‌که برای تمام جامعه مفید است برای زنان نیز یک نیاز و ضرورت اجتماعی است وضعیت زنان در جامعه تنها در صورتی اصلاح خواهد شد که برنامه‌ریزان توسعهٔ فرصت‌های برابر را میان دو جنس فراهم کنند و ازسوی دیگر زنان نیز تلاش کنند که از حرکت عمومی جامعه به‌سوی توسعه باز نمانند. «کارولین موزر»[۱۰] دیدگاه زنان در توسعه را به پنج رویکرد فرعی تقسیم کرده است.

الف) رویکرد رفاه: این رویکرد اولین توجه و کمک مستقیم به زنان بود که بعد از جنگ جهانی دوم در اروپا رایج شد. از آنجا که به علت جنگ شمار خانواده‌های بدون سرپرست زیاد شده بود، زنان به‌عنوان عامل رفاه خانواده‌ها شناخته‌شده و موردتوجه قرار گرفتند. این رویکرد عنوان می‌کرد که جریان رشد و نوسازی با تأکید بر گسترش کشاورزی و تجارت و صنعت عامل رفاه اجتماعی خانواده‌ها را مورد غفلت قرار داده است. بدین‌ترتیب بود که کشورها اقدام به ایجاد وزارتخانه‌های رفاه اجتماعی البته با بودجهٔ کم و نقشی ضعیف کردند؛ چراکه بار اصلی اقدامات رفاهی بر دوش سازمان‌های خیریه و داوطلب گذاشته شده بود که این سازمان‌ها نیز بیشتر توسط زنان طبقهٔ متوسط تأسیس و اداره می‌شد. رویکرد رفاه برمبنای سه فرضیه نهاده شده است؛ اول این‌که، زنان به‌عنوان عوامل بدون جنبش و مفعول بدون شرکت فعالانه در فرآیند توسعه و فقط گیرندهٔ این کمک‌ها به‌حساب می‌آمدند. دوم، نقش مادرانهٔ زن را به‌عنوان مهم‌ترین نقش اجتماعی او قبول داشتند و سوم این‌که بچه به دنیا آوردن و بچه بزرگ کردن را مؤثرترین نقش زنان در همهٔ اشکال توسعهٔ اقتصادی به‌حساب می‌آوردند (موزر، ۱۹۸۹: ۹۱).

روش اصلی اجرای این نظریه ازطریق پرداخت نقد و کالای مجانی و خدمات مجانی از بالا به پایین است. اگر آموزش جزو آن باشد، آموزش‌هایی است که برای زنان خانه‌دار که کار نمی‌کنند و به‌عنوان همسر و مادر به آن‌ها نگاه می‌شود، طراحی شده است. براساس این روش در کمک‌رسانی اولین و مهم‌ترین توجه آنان در برنامه‌های رفاه خانواده، بقاء فیزیکی خانواده است ازطریق کمک‌های مستقیم به گروه‌های آسیب‌پذیر (نیکوبرش، ۱۳۸۰: ۴۳).

این رویکرد با این‌که جزو متداول‌ترین رویکردها بوده، اما به‌نظر می‌رسد یک نقطه‌ضعف اساسی در کنار سایر انتقاداتی که به آن وارد است، داشته است. این رویکرد با قرار دادن زنان در کنار گروه‌های آسیب‌پذیر و نیازمند کمک چون معلولین بیماران و کودکان آنان را از عرصهٔ فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی به دور رانده است و زنان را منفعل و تنها گیرندهٔ کمک گردانیده، درحالی‌که فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی زنان و مشارکت آنان در عرصه‌های مختلف با درنظر گرفتن ملاحظات جنسیتی می‌تواند روند رشد و توسعهٔ جوامع را تسریع کند (دان، ۱۹۸۵: ۴۲).

ب) رویکرد برابری: این نظریه علاوه‌بر نیازهای عملی زنان نیازهای استراتژیک آنان را نیز مدنظر قرار داده است. چنان‌چه از عنوان نظریه پیداست به‌دنبال برابری و حذف نابرابری‌های جنسیتی است. برطرف کردن عدم تساوی در عرصهٔ کار به رسمیت شناختن حق طلاق برای زنان حق سرپرستی کودک، حق گرفتن وام حق رأی و سایر حقوق مدنی توسط این نظریه به‌طورجدی دنبال می‌شوند (لانگه، ۱۹۸۷: ۱۰۱).

با این‌حال نظریهٔ برابری بیشتر منعکس‌کنندهٔ نظریات فمینیست‌های غربی بود که به شرایط محلی زنان جهان سوم توجه نداشته و می‌خواست نسخه‌ای واحد برای تمام جوامع و زنان بپیچد؛ درحالی‌که شرایط فرهنگی اجتماعی و اقتصادی کشورهای جهان سوم تفاوت‌های ساختاری اساسی با کشورهای پیشرفته داشت. درواقع، جواب‌گویی به نیازهای استراتژیک زنان پیش از رفع‌شدن نیازهای بیشتر قابل لمس آن‌ها راه به‌جایی نبرد. بسیاری از این

نیازهای استراتژیک و حقوقی که به آن‌ها اشاره شد، حتی اگر به‌صورت قانونی به رسمیت شناخته شوند در بسیاری از فرهنگ‌ها و آداب‌ورسوم هنوز هم رایج بوده، بدون هیچ نارضایتی دنبال می‌شوند.

ج) رویکرد فقرزدایی: در این نظریه تأکید بر از بین بردن عدم تساوی زن و مرد به از بین بردن نابرابری‌های اقتصادی انتقال یافت، نگرش اصلی این نظریه به زنان جهان سوم به‌عنوان فقیرترین فقرا بود. طبق این نظریه، فقر زن، نتیجهٔ دسترسی نداشتن به تملک زمین سرمایه و تبعیض موجود در بازار کار است. راهبردهای این نظریه شامل مهار جمعیت سوادآموزی و دست‌یابی بیشتر زنان به اشتغال است (خانی، ۱۳۸۵: ۳۶).

از اولین گام‌ها در این مورد کار سازمان جهانی کار[۱۱] بود که در برنامهٔ تدوین‌شده‌اش به‌نام -برنامهٔ جهانی استخدام ایجاد کار و به استخدام درآوردن اکثریت- را سیاست اصلی خود قرار داد. در سال ۱۹۷۲م. نیز بانک جهانی به‌طور رسمی اولویت‌های خود را از رشد اقتصادی به مسئلهٔ وسیع‌تر ریشه‌کنی فقر مطلق و ترغیب توزیع مجدد همراه با رشد تغییر داد (یونیسف، ۱۳۷۲: ۱۰۳). تأکید این رویکرد بر نقش تولیدی زنان و بالا بردن تولیدات و درآمد زنان در خانواده‌های کم‌درآمد ازطریق ایجاد دسترسی بهتر به منابع تولیدی است؛ چراکه بر این باور است که کاهش فقر و ایجاد توازن اقتصادی ازطریق افزایش فعالیت‌های تولیدی زنان و افزایش درآمد آنان در خانواده‌های کم‌درآمد عملی خواهد شد.

د) رویکرد کارایی: در این نظریه تمرکز از زن برداشته و بر توسعه نهاده می‌شود. فرض بر این بوده است که افزایش مشارکت زنان در امور اقتصادی به‌طور خودکار منجر به افزایش برابری خواهد شد. درواقع، براساس این رویکرد کارایی و برابری به‌هم متصل می‌شوند؛ چراکه مشارکت زنان در عرصهٔ فعالیت‌های اقتصادی علاوه‌بر تسریع روند توسعه منجر به ارتقائ وضعیت زنان شده و برابری را تضمین خواهد کرد.

این تغییر جهت از برابری به کارایی منعکس‌کنندهٔ این نکتهٔ اقتصادی بوده است که نیمی از منابع انسانی موجود به‌کار گرفته نشده، درحالی‌که می‌تواند برای توسعه بسیار مفید باشد؛ به‌عبارت‌دیگر، این تغییر جهت به معنی آگاهی از مفید و مؤثر بودن زنان در عرصهٔ توسعه می‌باشد. با این‌حال، این توسعه به خودیِ خود منفعتی برای زنان نداشت. این فرض که مشارکت اقتصادی زنان جایگاه آنان را بهبود می‌بخشد؛ در طول تغییر و تحولات نظریات توسعه و ازسوی اکثر این نظریات مورد نقد قرار گرفته است. موانع بسیاری بر سر راه مشارکت زنان و بهره‌مند شدن برابر آنان از منافع توسعه وجود دارد، از جمله پایین بودن میزان تحصیلات و تخصص‌های زنان نقش‌های سنتی آنان در داخل خانوادهٔ تکنولوژی مردانه و ... . نظریهٔ کارایی به‌دنبال افزایش کارایی نیروی انسانی و درنتیجه افزایش تولید است. نتیجهٔ منطقی این گزاره اهمیت داشتن پول و نقدینگی و سنجش کالاها و خدمات براساس ارزش مادی آن‌هاست؛ بنابراین نقش زنان ازجمله باروری و نگه‌داری و پرورش نیروی انسانی در این تعریف اقتصادی نمی‌گنجد و فاقد ارزش محسوب می‌شود و مورد غفلت قرار می‌گیرد.

هـ) رویکرد توانمندسازی: نظریهٔ توانمندسازی بیشتر براساس نوشته‌های فمینیست‌ها و تجربهٔ سازمان‌های مختلف در کشورهای جهان سوم شکل گرفته است تا نسخه‌های پیچیده شده توسط زنان و سازمان‌های کشورهای توسعه‌یافته این نظریه نشان می‌دهد که فمینیسم تنها یک امر وارداتی از کشورهای غربی نیست. فمینیست‌های جهان سوم از قرن ۱۹م. به‌بعد فعالیت‌های متنوعی داشته‌اند با این تفاوت که بیشتر از این‌که فعالیت‌هایی خاص زنان انجام دهند بیشتر در حرکت‌های کارگری قیام‌های روستایی حرکت‌های ملی و ... شرکت داشته‌اند؛ چراکه شرایط جامعه‌شان این‌گونه اقتضا کرده است. این نظریه به‌دنبال افزایش قدرت زنان است و اهمیت قابل‌توجهی برای این مسئله قائل می‌باشد؛ با این‌حال، نه به‌دنبال قدرت براساس تعریف مردانه عاملی برای برتری فرد بر دیگری)، بلکه درپی افزایش قدرت درونی زنان در جهت افزایش اتکا به خود آنان می‌باشد.

این رویکرد بر عدم برابری زن و مرد و سرچشمهٔ فرمانبری زنان آگاه است، ولی عنوان می‌کند که زنان باتوجه به شرایط اجتماعی و اقتصادی خاص خود ازجمله نژاد قومیت، طبقه تاریخچهٔ استعماری و ... از تبعیض‌های متفاوتی

رنج می‌برند. درواقع تأکید این رویکرد بر تفاوت‌های زنان است و معتقد است زنان باید ساختار و موقعیت عامل ظلم و ستم را در سطوح مختلف و هم‌زمان زیر سؤال ببرد (لانگه، ۱۹۸۹: ۱۱۵).

۳-۳. زنان و توسعه[۱۲]

این رویکرد در ذیل فمنیست سوسیال قرار دارد. رویکرد زنان و توسعه معتقد است زنان معمولاً بیشتر از مردان کار می‌کنند، اما کار آنان در مقابل مردان کار حاشیه‌ای و تکمیلی محسوب می‌شود و به‌همین دلیل دستمزد کمتری می‌گیرند و استخدام آن‌ها به شیوهٔ غیررسمی انجام می‌شود. این دیدگاه، برخلاف رویکرد «زنان و توسعه»، بیانگر آن است که زنان همیشه بخشی از روند توسعه بوده‌اند و پیوند آنان با نوسازی بوده است که آنان را تضعیف و ناتوان کرد (پیت و ویک، ۱۳۸۴: ۲۵۴).

رویکرد «زنان و توسعه» بر استثمار نیروی کار زن و ارزش افزودهٔ او توسط سرمایه‌داری تأکید می‌کند. این رویکرد در ذیل فمنیست سوسیال قرار دارد. فمنیست‌های سوسیال متوجه شدند که تنها استثمار پیرامون نیست که موجبات پیشرفت مرکز را فراهم نموده است، بلکه این نیروی کار ارزان زنان است که به‌مثابه یارانه در اختیار سرمایه‌داران قرار می‌گیرد (عنایت، ۱۳۹۲: ۱۳۲). این جریان، در کنار نقد اقتصادی و طبقاتی سرمایه‌داری، مردسالاری آن‌را نیز مورد نقد قرار می‌دهد. رویکرد زنان و توسعه معتقد است زنان عموماً بیشتر از مردان کار می‌کنند، اما کار آنان در مقابل مردان کار حاشیه‌ای و تکمیلی محسوب می‌شود و به‌همین دلیل دستمزد کمتری نصیب آن‌ها می‌شود و استخدام آن‌ها به شیوهٔ غیررسمی صورت می‌گیرد. این دیدگاه، برخلاف رویکرد «زنان در توسعه»، بیانگر آن است که زنان همیشه بخشی از روند توسعه بوده‌اند و پیوند آنان با نوسازی بود که آنان را تضعیف و ناتوان کرد (پیت، ۱۳۸۴: ۲۵۴). از نگاه این رویکرد، رشد اقتصادی به خودیِ خود به تأمین نیازهای اساسی فقرا که زنان نیز جزء آن‌ها هستند، منجر نمی‌شود؛ چراکه بین ساختارهای حاکم‌بر تولید و تأمین نیازهای اساسی جدایی افتاده است (پیت، ۱۳۸۴: ۲۵۸).

۳-۴. جنسیت و توسعه[۱۳]

در حدود دههٔ ۱۹۸۰م. به‌تدریج تفکر زن در توسعه با چالش جدی مواجه شد و اصطلاح جنسیت و توسعه جایگزین شد که بیانگر رویکردی فمینیستی سوسیالیستی است (زعفرانچی، ۱۳۸۵). دیدگاه «جنسیت و توسعه» که به دیدگاه «برابر ولی و متفاوت» است بر این نکته تأکید دارد که نیازهای زنان و مردان باید به‌صورت هم‌زمان و جدایی‌ناپذیر مرتفع شود. این دیدگاه با قبول متفاوت بودن، بر مکمل بودن نقش‌ها تأکید می‌کند؛ بنابراین قائل به این است که باید طرح‌های توسعه به‌صورت مکمل و حساس به جنسیت و باتوجه به روابط زنان و مردان با یکدیگر طراحی شوند (زعفرانچی، ۱۳۸۴). اصل اساسی در این دیدگاه برقراری برابری و عدالت میان زن و مرد است (هانت، ۱۳۸۸: ۲۴۱). جنسیت و توسعه، گرچه برابری جنسیتی را آرمان خود می‌داند، اما آن‌را از مسیرهای برابر پیگیری نمی‌کند، بلکه علاوه‌بر سیاست‌های عمومی، بر اجرای سیاست‌های خاص جنسیتی تأکید می‌کند (گرامی‌زادگان، ۱۳۸۳).

اصل اساسی در این دیدگاه برقراری برابری و عدالت میان زن و مرد است. نقد این رویکرد به نظریه‌های رایج توسعه نه از زاویه نیازهای عملی زندگی زنان، بلکه از زاویهٔ نیازهای راهبردی زنان و حق چانه‌زنی آنان جهت دسترسی به منابع ارزشمند زندگی است (هانت، ۱۳۸۸: ۲۴۱). این دیدگاه درپی ارائه فرصت‌های برابر برای زنان مانند مردان در همهٔ بخش‌های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی است. جنسیت و توسعه، گرچه برابری جنسیتی را آرمان خود می‌داند، اما آن‌را ضرورتاً از مسیرهای برابر پیگیری نمی‌کند، بلکه علاوه‌بر سیاست‌های عمومی، بر اجرای سیاست‌های خاص جنسیتی تأکید می‌کند. اگر فرهنگ مسلط به خاطر تفاوت‌های زیست‌شناختی زنان را در موقعیت فرودست قرار داده است، اتخاذ تدابیر ویژهٔ موقتی به‌نفع زنان، که به اقدام مثبت[۱۴] معروف است، موقعیت آنان را تا سرحد برابری ارتقاء می‌بخشد (گرامی‌زادگان، ۱۳۸۳). تبعیض مثبت به اتخاذ سیاست و روشی برای اصلاح رویه‌های تبعیض‌آمیز در برابر اقلیت‌های نژادی، زنان، از کارافتادگان و سایر

گروه‌هایی اطلاق می‌شود که در طول تاریخ، از برخی یا بسیاری مزیت‌های اجتماعی بی‌بهره مانده‌اند (شفیعی و پورباقر، ۱۳۹۴).

دانش‌پژوهان جنسیت و توسعه با تأکید بر روابط جنسیتی بیش از خود زنان، فی‌نفسه چشم‌انداز کل‌نگرانه‌تری را پذیرفتند که بر تمرکز محدود بر جنبه‌های تولیدی (اقتصاد) یا تولیدمثلی (مادری) زندگی زنان فائق آمد. در عوض آن‌ها بر تناسب بین خانوادهٔ خانوار یا زندگی خانوادگی و سازمان‌دهی هر دو حوزهٔ اقتصادی و سیاسی متمرکز شدند. در مقایسه با دیدگاه زنان و توسعه، تمرکز بر روابط جنسیتی کارگزاری بیشتری به زنان می‌بخشد زنان در این رویکرد همچون کارگزاران فعال درنظر گرفته می‌شوند و نه فقط دریافت‌کننده‌های منفعل توسعه (برونو، ۱۳۸۸: ۹).

عدالت جنسیتی مستلزم تحلیل تأثیر همهٔ دخالت‌ها و سیاست‌های توسعه‌ای بر روابط جنسیتی و بازنگری در سیاست‌ها و برنامه‌های توسعه است تا به‌نحو مناسبی علاقه‌ها و واقعیت‌های متفاوت مردان و زنان درنظر گرفته شوند (ریویز و بادن، ۲۰۰۸: ۱۰). درنهایت این‌که مطالعهٔ حاضر عدالت جنسیتی را به‌عنوان یک پدیدهٔ چندلایه و چندبُعدی در تقاطعِ ابعاد هنجاری مفهومی، نتایج توسعه‌ای و فرآیندهای سیاست‌گذاری نهادی تحلیل می‌کند.

اگرچه رویکردهای «زنان در توسعه» و «زنان و توسعه» نقش مهمی در وارد کردن مسائل زنان به ادبیات توسعه ایفا کردند، اما هر دو رویکرد عمدتاً بر «حضور زنان» در فرآیند توسعه متمرکز بودند و کمتر به ساختارهای قدرت، روابط جنسیتی و سازوکارهای بازتولید نابرابری توجه داشتند. رویکرد زنان در توسعه بیشتر بر ادغام زنان در فرآیندهای موجود توسعه تأکید می‌کند و فرض اصلی آن این است که محرومیت زنان ناشی از عدم دسترسی آنان به آموزش، اشتغال و منابع اقتصادی است. در مقابل، رویکرد زنان و توسعه با تأثیرپذیری از نظریه‌های وابستگی و نقد سرمایه‌داری، بر استثمار مضاعف زنان در نظام توسعهٔ جهانی تأکید داشت، اما همچنان «زن» را به‌عنوان واحد اصلی تحلیل درنظر می‌گرفت. نقطهٔ گسست اصلی در رویکرد «جنسیت و توسعه» شکل‌گرفت؛ رویکردی که به‌جای تمرکز صرف بر زنان، بر «روابط جنسیتی» و ساختارهای نهادی و فرهنگی تولیدکنندهٔ نابرابری تأکید می‌کند. در این چارچوب، مسئله اصلی صرفاً افزایش مشارکت زنان نیست، بلکه تغییر مناسبات قدرت، بازتوزیع فرصت‌ها، اصلاح نهادهای سیاست‌گذار و رفع موانع ساختاری تحقق عدالت جنسیتی است.

مبانی نظری نشان می‌دهد که برای فهمِ چگونگی ظهور، تعریف و پیاده‌سازیِ «عدالت جنسیتی» در برنامه‌های کلان توسعه‌ای سه خوشهٔ نظری لازم و مکمل‌اند؛ ۱) بنیان‌های هنجاری و مفهومی دربارهٔ ماهیت عدالت جنسیتی؛ ۲) رویکردهای توسعه‌ای توانمندساز دربارهٔ نتایج انسانی و قابلیت‌ها؛ و ۳) نظریه‌های سیاست‌گذاری و نهادی دربارهٔ فرآیندها، بازیگران و ساختارهای تعیین‌کنندهٔ محتوا و اجرا. این چارچوب تئوریک، با تکیه بر همان آرا و مراجعِ مبانی نظری، روابط بین این سه خوشه را به‌صورت تحلیلی شرح می‌دهد و آن‌ها را به‌عنوان تِم‌های راهنمای تحلیل تطبیقی ایران و کره‌جنوبی قرار می‌دهد.

از همین‌رو، مفهوم «عدالت جنسیتی» در این پژوهش، نَه به‌معنای برابری صرف آماری، بلکه به‌مثابه توانایی نظام سیاست‌گذاری در ایجاد دسترسی برابر به منابع، فرصت‌ها و قدرت تعریف می‌شود. بر این‌اساس، چارچوب تحلیلی پژوهش حاضر عمدتاً بر رویکرد زنان و توسعه استوار است؛ زیرا این رویکرد امکان تحلیل تطبیقی نحوهٔ مواجهه دولت‌ها با ساختارهای جنسیتی، سیاست‌های توسعه‌ای و سازوکارهای نهادی مؤثر بر شکاف جنسیتی را فراهم می‌کند؛ درواقع، مقایسهٔ ایران و کره‌جنوبی در این پژوهش مقایسهٔ دو الگوی متفاوت حکمرانی توسعه و شیوهٔ ادغام ملاحظات جنسیتی در فرآیند سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی توسعه است.

اگرچه این پژوهش از مجموعه‌ای از رویکردهای نظری حوزهٔ توسعه و جنسیت، از جمله رویکردهای «زنان در توسعه»، «جنسیت و توسعه» و نظریات توانمندسازی بهره می‌گیرد، اما چارچوب تحلیلی اصلی آن بیشترین نزدیکی را با رویکرد نهادگرای ساختاری دارد. در این چارچوب، فرض اصلی آن است که وضعیت عدالت جنسیتی صرفاً محصول ویژگی‌های فردی یا میزان مشارکت زنان نیست، بلکه بیش از هر چیز تحت‌تأثیر کیفیت نهادهای سیاست‌گذار، ساختارهای حکمرانی، الگوهای برنامه‌ریزی توسعه و نحوهٔ ادغام ملاحظات جنسیتی در فرآیند سیاست‌گذاری

عمومی قرار دارد. از این‌منظر، توانمندسازی زنان نیز صرفاً به‌معنای افزایش حضور زنان در آموزش یا بازار کار نبوده، بلکه به‌معنای ایجاد ظرفیت نهادی برای دسترسی برابر به منابع، فرصت‌ها و سطوح تصمیم‌گیری تلقی می‌شود. بر همین‌اساس، مطالعهٔ تطبیقی ایران و کره‌جنوبی در این پژوهش، با تأکید بر کیفیت حکمرانی توسعه، انسجام سیاستی و ظرفیت نهادهای دولتی در پیشبرد عدالت جنسیتی انجام‌شده و تلاش می‌کند نشان‌دهد چگونه تفاوت در ساختارهای سیاست‌گذاری و الگوهای توسعه‌ای، به نتایج متفاوت در شاخص‌های جنسیتی منجر شده است. درنتیجه، پژوهش حاضر اگرچه از مفاهیم توانمندسازی بهره می‌گیرد، اما در سطح تبیینی، بیشترین وزن تحلیلی را به رویکرد نهادگرای ساختاری و نقش دولت توسعه‌گرا در شکل‌دهی به فرصت‌های جنسیتی می‌دهد.

۴. روش پژوهش

روش پژوهش تطبیقی، یکی از ابزارهای بنیادی تحلیل است که به ما امکان توصیف غنی و مفهوم‌سازی بهتر را ازطریق مقایسه شباهت‌ها و تفاوت‌های موارد را می‌دهد (کولیر، ۱۹۹۳). همچنین «چارلز ریگین» روش تطبیقی را تحقیقی می‌داند که از داده‌های قابل‌مقایسه حداقل در دو جامعه استفاده می‌کند (ریگین، ۱۳۸۸: ۳۴). روش تطبیقی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین روش‌های پژوهش در علوم اجتماعی، امکان مقایسه و تحلیل دقیق‌تر سیاست‌ها و برنامه‌های مختلف در کشورهای متفاوت را فراهم می‌سازد. در این پژوهش، از این روش برای شناسایی و تحلیل شباهت‌ها و تفاوت‌های موجود در سیاست‌های توسعه‌ای مرتبط با عدالت جنسیتی در سه کشور منتخب استفاده خواهد شد.

روش مورداستفاده در این پژوهش، از نوع روش تطبیقی ترکیبی (کمی و کیفی) می‌باشد و نتایج در دو قسمت کیفی و کمّی مورد بررسی قرار گرفته و درنهایت محقق با ترکیب این دو قسمت نتیجهٔ نهایی را در مقایسهٔ موردها استخراج خواهد کرد.

در بخش اول پژوهش باهدف تحلیل تطبیقی و طولی وضعیت عدالت جنسیتی در برنامه‌های توسعه و کلان ملی ایران و کره‌جنوبی طی چهار دههٔ اخیر، از روش تحقیق تطبیقی کلان (مورد محور) به‌صورت ترکیبی استفاده خواهد شد. در این بخش از پژوهش که از نوع کیفی و تبیینی است، باتوجه به ماهیت تطبیقی پژوهش، داده‌ها گردآوری و با استفاده از روش تحلیل محتوای کیفی تحلیل خواهند شد. تمرکز اصلی پژوهش بر بررسی و تحلیل برنامه‌های توسعه‌ای و چشم‌اندازهای ملی و در صورت نیاز سایر اسناد، گزارش‌ها، قوانین، در هر یک از سه کشور موردمطالعه خواهد بود.

سپس به‌منظور ترسیم وضعیت شاخص عدالت جنسیتی در کشورهای موردمطالعه، در بخش کمّی، داده‌ها و اطلاعات آماری این کشورها مورد بررسی قرار خواهد گرفت. این بخش مبتنی‌بر بررسی داده‌های آماری موجود در دیتابیس‌های بین‌المللی معتبر است. شاخصه‌ای عدالت جنسیتی از منابعی مانند بانک جهانی[۱۵]، شاخص توسعهٔ انسانی سازمان ملل[۱۶] و گزارش شکاف جنسیتی مجمع جهانی اقتصاد[۱۷] استخراج خواهند شد. شاخص‌هایی همچون مشارکت زنان در نیروی کار، دسترسی به تحصیلات، سلامت و بقا، و مشارکت سیاسی مورد بررسی و مقایسه قرار می‌گیرند؛ لذا، ابتدا وضعیت عدالت جنسیتی در هر کشور براساس شاخصه‌ای آماری سنجیده خواهد شد. این بررسی‌ها به ما کمک می‌کند تا بتوانیم به‌صورت جامع‌تر و دقیق‌تر به تحلیل وضعیت عدالت جنسیتی در این سه کشور بپردازیم. تطبیق داده‌های آماری با مفاهیم کیفی به درک بهتری از موفقیت یا شکست سیاست‌ها در این حوزه منجر خواهد شد.

به‌طورکلی در این پژوهش، نمونه‌گیری به‌صورت هدفمند و مبتنی‌بر اسناد بالادستی توسعه انجام شده است؛ بدین‌معنا که تمامی برنامه‌های توسعهٔ ملی مرتبط با دورهٔ زمانی موردمطالعه در دو کشور ایران و کره‌جنوبی، به‌عنوان واحد تحلیل انتخاب و بررسی شده‌اند و گزینش اسناد به‌صورت انتخابی یا تصادفی نبوده است. داده‌های پژوهش ازطریق روش اسنادی-کتابخانه‌ای و با استفاده از فیش‌برداری نظام‌مند و چک‌لیست استخراج داده‌ها گردآوری

شده‌اند؛ به‌گونه‌ای که مفاهیم و مؤلفه‌های مرتبط با زنان، جنسیت و عدالت جنسیتی براساس چارچوب نظری پژوهش استخراج و طبقه‌بندی شدند. جامعهٔ آماری این پژوهش شامل کلیهٔ برنامه‌های توسعه در ایران (برنامهٔ اول تا هفتم توسعه) و کره‌جنوبی (برنامهٔ چهارم تا هفتم) بوده است و کلیهٔ برنامه‌های توسعهٔ این دو کشور بعد سال ۱۹۸۰م. تا به امروز مورد بررسی قرار گرفته است. نمونه‌های مورد بررسی در این پژوهش به‌صورت هدفمند و باتوجه به اهمیت و تأثیرگذاری هر یک از منابع بر سیاست‌ها و نتایج عدالت جنسیتی انتخاب خواهند شد. واحد تحلیل در این تحقیق برنامه‌های توسعه (ایران و کره‌جنوبی) هستند و سطح تحلیل در سطح کلان (کشورها) بود. در بخش تحلیل داده‌ها نیز از تحلیل محتوای کیفی جهت‌دار استفاده شده است؛ به این‌معنا که فرآیند کدگذاری و تحلیل اسناد برپایهٔ شاخص‌ها و مقوله‌های نظری استخراج‌شده از مبانی نظری، ازجمله رویکردهای جنسیت و توسعه، توانمندسازی و نهادگرایی انجام گرفته است. همچنین برای افزایش روایی و پایایی تحلیل‌های کیفی، تلاش شد داده‌ها از منابع رسمی و معتبر استخراج شوند، مقوله‌بندی‌ها به‌صورت مستمر با چارچوب نظری تطبیق داده شوند و از مقایسهٔ تطبیقی اسناد، داده‌های آماری و گزارش‌های بین‌المللی به‌عنوان راهبردی برای کنترل و اعتبارسنجی یافته‌ها استفاده شود.

۵. نتایج و یافته‌ها

بدیهی است که شاخص‌های بین‌المللی عدالت جنسیتی، تمامی ابعاد پیچیده و زمینه‌مند مفهوم عدالت جنسیتی را پوشش نمی‌دهند؛ به‌ویژه در مواردی که برداشت‌های بومی از عدالت با معیارهای لیبرال-برابری‌محور تفاوت دارند. با این‌حال، استفاده از این شاخص‌ها به‌عنوان ابزار تحلیلی، نه به‌منزلهٔ پذیرش کامل مفروضات نظری آن‌ها، بلکه با هدف سنجش قابلیت مقایسه و ارزیابی عینی پیامدهای سیاستی صورت می‌گیرد. از این‌منظر، تحلیل کمّی حاضر می‌تواند نشان‌دهد که چگونه تفاوت‌های مفهومی در تعریف عدالت جنسیتی، درنهایت به تفاوت‌های قابل‌مشاهده در نتایج اجتماعی و اقتصادی منجر شده‌اند.

در ادامهٔ این بخش، هر یک از شاخص‌های منتخب به‌صورت جداگانه ارائه می‌شود و سپس داده‌های مربوط به ایران و کره‌جنوبی به‌صورت روندی و تطبیقی تحلیل خواهد شد.

۵-۱. شاخص شکاف جنسیتی

شاخص شکاف جنسیتی یکی از برجسته‌ترین و گسترده‌ترین شاخص‌های مقایسه‌ای در سطح بین‌المللی است که با هدف سنجش و پایش نابرابری‌های میان زنان و مردان در ساختارهای اجتماعی، اقتصادی، آموزشی و سیاسی طراحی شده است. این شاخص نخستین‌بار در سال ۲۰۰۶م. توسط مجمع جهانی اقتصاد[۱۸] منتشر شد و از آن‌زمان تاکنون به‌صورت سالانه در قالب گزارش جهانی شکاف جنسیتی، وضعیت کشورها را در مسیر تحقق برابری جنسیتی اندازه‌گیری و رتبه‌بندی می‌کند.

جدول ۱: رتبه بندی براساس شاخص شکاف جنسیتی (نگارندگان، ۱۴۰۴).
Tab. 1: Ranking Based on the Global Gender Gap Index (Authors, 2025).

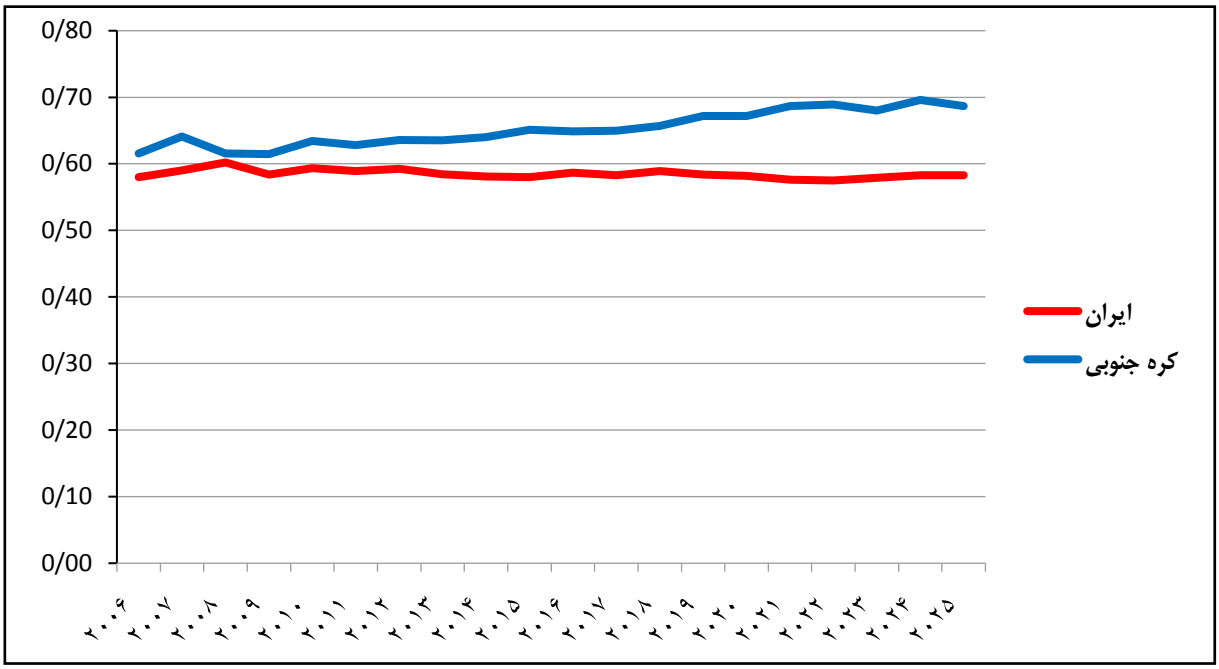
ردیف	کشور	شاخص سال ۲۰۲۵	رتبه در بین ۱۴۸ کشور
۱	ایران	۰/۸۳۵	۱۴۵
۲	کره‌جنوبی	۰/۶۸۷	۱۰۱

باتوجه به داده‌هایی که در جدول فوق آمده است در مقطع زمانی سال ۲۰۲۵م.، مقدار شاخص برای ایران برابر با ۰/۵۸۳ و برای کره‌جنوبی ۰/۶۸۷ گزارش شده است. از نظر رتبه‌بندی درمیان ۱۴۸ کشور، کره‌جنوبی در جایگاه ۱۰۱و ایران در رتبهٔ ۱۴۵ قرار دارد. این ارقام نشان می‌دهد که کره‌جنوبی از نظر سطح شاخص در سال ۲۰۲۵ در رتبهٔ

مطلوب‌تری نسبت به ایران قرار داشته، درحالی‌که ایران با فاصله‌ای نزدیک به ۰/۱۰ واحد پایین‌تر از این کشور قرار دارد. این فاصلهٔ عددی قابل‌توجه، در رتبه‌بندی جهانی نیز منعکس‌شده و ایران را درمیان کشورهای انتهایی جدول قرار داده است.

جدول ۲: شاخص شکاف جنسیتی (مجمع جهانی اقتصاد).
Tab. 2: Gender Gap Index (World Economic Forum).

کشور	2006	2007	2008	2009	2010	2011	2012	2013	2014	2015
ایران	0/5803	0/5903	0/6021	0/5839	0/5933	0/5894	0/5927	0/5842	0/5811	0/580
کره‌جنوبی	0/6157	0/6409	0/6154	0/6146	0/6342	0/6281	0/6356	0/6351	0/6403	0/6510
کشور	**2016**	**2017**	**2018**	**2019**	**2020**	**2021**	**2022**	**2023**	**2024**	**2025**
ایران	0/587	0/583	0/589	0/584	0/582	0/576	0/575	0/579	0/583	0/5 83
کره‌جنوبی	0/6486	0/6500	0/6570	0/672	0/6720	0/6870	0/6890	0/6800	0/696	0/687



نمودار ۱: شاخص شکاف جنسیتی (نگارندگان، ۱۴۰۴).
Graph. 1: Gender Gap Index (Authors, 2025).

بررسی روند تاریخی شاخص در بازهٔ ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۵م. نشان می‌دهد که ایران در این دوره، نوسانی محدود را تجربه کرده است. مقدار شاخص از ۰/۵۸۰۳ در سال ۲۰۰۶ به اوج ۰/۶۰۲۱ در سال ۲۰۰۸ رسید، اما پس از آن روندی نزولی و نوسانی را طی کرد و در سال ۲۰۱۵ به حدود ۰/۵۸۰ بازگشت؛ سطحی تقریباً مشابه نقطهٔ آغاز دوره؛ بنابراین، در این بازهٔ زمانی نمی‌توان روند افزایشی پایدار یا تغییر ساختاری معناداری در عملکرد ایران مشاهده کرد. کره‌جنوبی در همین بازهٔ زمانی ابتدا نوساناتی را در سال‌های ابتدایی تجربه کرد، اما از حدود سال ۲۰۱۰ به‌بعد وارد مسیر افزایشی شد و شاخص آن از ۰/۶۱۵۷ در سال ۲۰۰۶ به ۰/۶۵۱۰ در سال ۲۰۱۵ رسید.

در بازهٔ زمانی ۲۰۱۶ تا ۲۰۲۵، الگوهای متفاوتی میان دو کشور مشاهده می‌شود. ایران در این دوره نیز نوسانی محدود و عمدتاً ایستا را تجربه کرده است. مقدار شاخص از ۰/۵۸۷ در سال ۲۰۱۶ به ۰/۵۷۸ در سال‌های ۲۰۲۱ و ۲۰۲۲

کاهش یافت و سپس تا ۰/۵۸۳ در سال ۲۰۲۵ افزایش پیدا کرد. دامنهٔ تغییرات در این دهه، حدود ۰/۰۱۲ واحد بوده که نشان‌دهندهٔ ثبات نسبی همراه با فقدان روند افزایشی بلندمدت است. کره‌جنوبی نیز در این دوره رشد قابل‌توجهی داشته است؛ شاخص آن از ۰/۶۴۸۶ در سال ۲۰۱۶ به اوج ۰/۶۹۶ در سال ۲۰۲۴ رسید و در سال ۲۰۲۵ اندکی کاهش یافته و به ۰/۶۸۷ رسیده است. درمجموع، کره‌جنوبی در فاصلهٔ ۲۰۰۶ تا ۲۰۲۵ بیشترین میزان افزایش عددی شاخص (حدود ۰/۰۷ واحد) را درمیان سه کشور ثبت کرده است.

مقایسهٔ بلندمدت ۲۰۰۶ تا ۲۰۲۵ نشان می‌دهد که ایران در بازه‌ای نسبتاً ثابت میان حدود ۰/۵۷۵ تا ۰/۶۰۲ نوسان کرده و فاقد روند افزایشی پایدار بوده است. کره‌جنوبی رشدی بیشتر و محسوس‌تر در حدود ۰/۰۷ واحد داشته است. به‌بیان‌دیگر، شکاف عددی میان ایران و کره‌جنوبی دیگر، نه‌تنها کاهش نیافته، بلکه در طول زمان تثبیت شده است.

به‌طورکلی، یافته‌های توصیفی نشان می‌دهد؛ نخست، سطح شاخص در ایران طی دو دههٔ گذشته عمدتاً ایستا بوده است؛ دوم، کره‌جنوبی روندهای افزایشی تدریجی را تجربه کرده است؛ سوم، فاصلهٔ عددی ایران با این کشور در کل دورهٔ زمانی حفظ شده است. این الگوها تصویری روشن از تفاوت مسیرهای تحولی سه کشور در شاخص شکاف جنسیتی طی دو دههٔ اخیر ارائه می‌دهد، بی‌آن‌که در این مرحله وارد تبیین علّی یا تحلیل هنجاری شویم.

۵-۲. شاخص نابرابری جنسیتی

شاخص نابرابری جنسیتی[۱۹] معیاری ترکیبی برای سنجش شدت و پیامدهای نابرابری میان زنان و مردان است که نخستین‌بار توسط برنامهٔ توسعهٔ سازمان ملل متحد[۲۰] در بیستمین سالگرد انتشار گزارش توسعهٔ انسانی[۲۱] معرفی شد. این شاخص در بستر تحولی مفهومی در ادبیات توسعهٔ انسانی پدید آمد؛ تحولی که نابرابری جنسیتی را نَه فقط یک شکافی آماری، بلکه نوعی «اتلاف ظرفیت توسعه» تلقی می‌کند. براساس تعریف برنامهٔ توسعهٔ سازمان ملل متحد، شاخص نابرابری جنسیتی میزان از میان‌رفتن دستاوردهای بالقوه توسعهٔ انسانی را که ناشی از نابرابری‌های جنسیتی است، به‌صورت درصدی بیان می‌کند؛ بدین‌معنا که هرچه مقدار شاخص به عدد یک نزدیک‌تر باشد، زیان توسعه‌ای ناشی از تبعیض جنسیتی بیشتر است و هرچه به صفر نزدیک‌تر شود، وضعیت به برابری نزدیک‌تر است.

جدول ۳: رتبه‌بندی براساس شاخص نابرابری جنسیتی (گزارش توسعهٔ انسانی).
Tab. 3: Ranking Based on the Gender Inequality Index (Human Development Report).

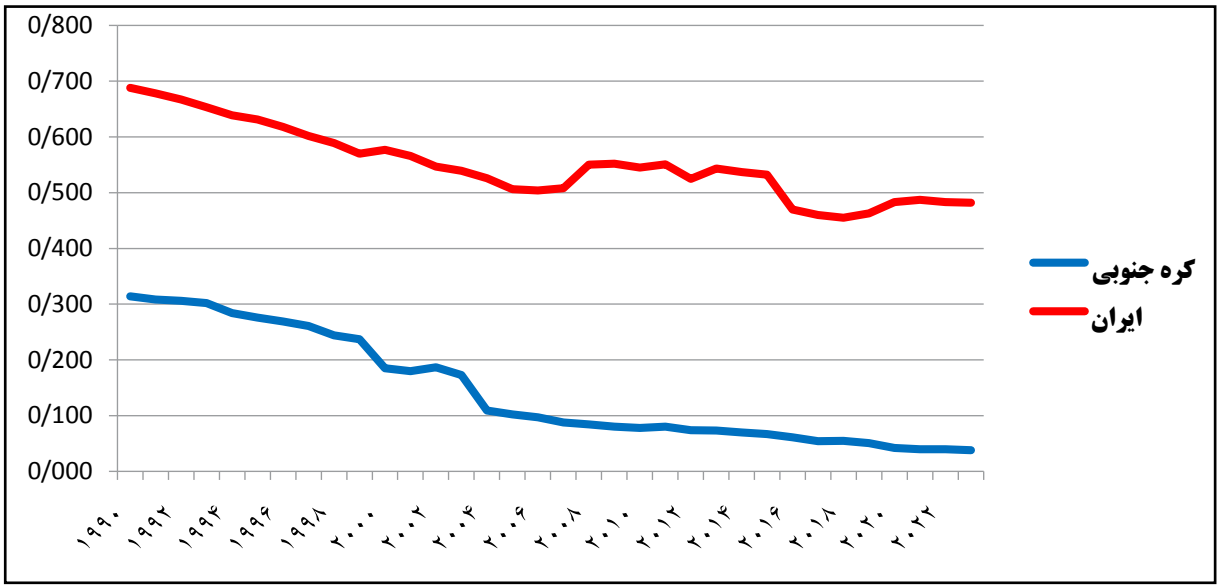
ردیف	کشور	سال	رتبه در جهان
۱	ایران	۲۰۲۳	۱۲۳
۲	کره‌جنوبی	۲۰۲۳	۱۲

در سال ۲۰۲۳، رتبهٔ ایران ۱۲۳ و کره‌جنوبی ۱۲ در سطح جهانی گزارش شده است. این رتبه‌بندی با مقادیر شاخص در همان سال همخوانی دارد؛ ایران با مقدار ۰/۴۸۲ در بالاترین سطح نابرابری قرار دارد و کره‌جنوبی با ۰/۰۳۸ در سطح پایین‌تری از نابرابری قرار گرفته است. فاصلهٔ عددی میان ایران و کره‌جنوبی در سال ۲۰۲۳ برابر با ۰/۴۴۴ واحد است که شکافی بسیار معنادار در مقیاس این شاخص محسوب می‌شود (جدول ۴).

جدول ۴: شاخص نابرابری جنسیتی (گزارش توسعهٔ انسانی).
Tab. 4: Gender Inequality Index (Human Development Report).

کشور	سال	شاخص نابرابری جنسیتی	کشور	سال	شاخص نابرابری جنسیتی
ایران	۱۹۹۰	۰/۶۸۸	کره‌جنوبی	۱۹۹۰	۰/۳۱۴
ایران	۱۹۹۱	۰/۶۷۸	کره‌جنوبی	۱۹۹۱	۰/۳۰۸
ایران	۱۹۹۲	۰/۶۶۷	کره‌جنوبی	۱۹۹۲	۰/۳۰۶
ایران	۱۹۹۳	۰/۶۵۳	کره‌جنوبی	۱۹۹۳	۰/۳۰۲
ایران	۱۹۹۴	۰/۶۳۹	کره‌جنوبی	۱۹۹۴	۰/۲۸۴
ایران	۱۹۹۵	۰/۶۳۱	کره‌جنوبی	۱۹۹۵	۰/۲۷۶
ایران	۱۹۹۶	۰/۶۱۸	کره‌جنوبی	۱۹۹۶	۰/۲۶۹
ایران	۱۹۹۷	۰/۶۰۲	کره‌جنوبی	۱۹۹۷	۰/۲۶۱
ایران	۱۹۹۸	۰/۵۸۹	کره‌جنوبی	۱۹۹۸	۰/۲۴۴
ایران	۱۹۹۹	۰/۵۷	کره‌جنوبی	۱۹۹۹	۰/۲۳۷
ایران	۲۰۰۰	۰/۵۷۷	کره‌جنوبی	۲۰۰۰	۰/۱۸۵
ایران	۲۰۰۱	۰/۵۶۶	کره‌جنوبی	۲۰۰۱	۰/۱۸
ایران	۲۰۰۲	۰/۵۴۷	کره‌جنوبی	۲۰۰۲	۰/۱۸۷
ایران	۲۰۰۳	۰/۵۳۹	کره‌جنوبی	۲۰۰۳	۰/۱۷۳
ایران	۲۰۰۴	۰/۵۲۶	کره‌جنوبی	۲۰۰۴	۰/۱۰۹
ایران	۲۰۰۵	۰/۵۰۶	کره‌جنوبی	۲۰۰۵	۰/۱۰۲
ایران	۲۰۰۶	۰/۵۰۴	کره‌جنوبی	۲۰۰۶	۰/۰۹۷
ایران	۲۰۰۷	۰/۵۰۸	کره‌جنوبی	۲۰۰۷	۰/۰۸۸
ایران	۲۰۰۸	۰/۵۵	کره‌جنوبی	۲۰۰۸	۰/۰۸۴
ایران	۲۰۰۹	۰/۵۵۲	کره‌جنوبی	۲۰۰۹	۰/۰۸
ایران	۲۰۱۰	۰/۵۴۵	کره‌جنوبی	۲۰۱۰	۰/۰۷۸
ایران	۲۰۱۱	۰/۵۵۱	کره‌جنوبی	۲۰۱۱	۰/۰۸
ایران	۲۰۱۲	۰/۵۲۵	کره‌جنوبی	۲۰۱۲	۰/۰۷۴
ایران	۲۰۱۳	۰/۵۴۳	کره‌جنوبی	۲۰۱۳	۰/۰۷۳
ایران	۲۰۱۴	۰/۵۳۷	کره‌جنوبی	۲۰۱۴	۰/۰۷
ایران	۲۰۱۵	۰/۵۳۲	کره‌جنوبی	۲۰۱۵	۰/۰۶۷
ایران	۲۰۱۶	۰/۴۷	کره‌جنوبی	۲۰۱۶	۰/۰۶۱
ایران	۲۰۱۷	۰/۴۶	کره‌جنوبی	۲۰۱۷	۰/۰۵۴
ایران	۲۰۱۸	۰/۴۵۵	کره‌جنوبی	۲۰۱۸	۰/۰۵۵
ایران	۲۰۱۹	۰/۴۶۳	کره‌جنوبی	۲۰۱۹	۰/۰۵۱
ایران	۲۰۲۰	۰/۴۸۳	کره‌جنوبی	۲۰۲۰	۰/۰۴۲
ایران	۲۰۲۱	۰/۴۸۷	کره‌جنوبی	۲۰۲۱	۰/۰۴
ایران	۲۰۲۲	۰/۴۸۳	کره‌جنوبی	۲۰۲۲	۰/۰۴
ایران	۲۰۲۳	۰/۴۸۲	کره‌جنوبی	۲۰۲۳	۰/۰۳۸

نمودار ۲: شاخص نابرابری جنسیتی (نگارندگان، ۱۴۰۴).
Graph. 2: Gender Inequality Index (Authors, 2025).



ایران در سال ۱۹۹۰م. با مقدار ۰/۶۸۸ در سطح بالایی از نابرابری قرار داشت. طی دهۀ ۱۹۹۰ روندی نزولی و نسبتاً پیوسته مشاهده می‌شود، به‌طوری‌که شاخص تا سال ۱۹۹۹ به ۰/۵۷۰ کاهش یافت (کاهش حدود ۰/۱۱۸ واحد در یک دهه). این روند کاهشی تا میانۀ دهۀ ۲۰۰۰ ادامه یافت و در سال ۲۰۰۶ به ۰/۵۰۴ رسید. با این‌حال، در فاصلۀ ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۵ نوساناتی عمدتاً افزایشی رخداد؛ به‌ویژه جهش سال ۲۰۰۸ (۰/۵۵۰) که بیانگر بازگشت نسبی نابرابری است.

از سال ۲۰۱۶ به‌بعد، شاخص وارد یک سطح پایین‌تر شد (۰/۴۷۰ در ۲۰۱۶ و ۰/۴۵۵ در ۲۰۱۸)، اما در سال‌های ۲۰۱۹ تا ۲۰۲۱ مجدداً افزایش یافت و به حدود ۰/۴۸۷ رسید. درنهایت، مقدار شاخص در سال ۲۰۲۳ برابر با ۰/۴۸۲ تثبیت شده است. درمجموع، ایران طی کل دورۀ ۳۳ساله کاهش خالصی معادل ۰/۲۰۶ واحد را تجربه کرده است (از ۰/۶۸۸ به ۰/۴۸۲)، اما این کاهش با دوره‌های بازگشت و نوسان همراه بوده و روندی کاملاً خطی و یکنواخت نداشته است.

کره‌جنوبی در سال ۱۹۹۰ با مقدار ۰/۳۱۴ آغاز می‌کند که در همان نقطۀ شروع نیز فاصلۀ چشمگیری با ایران دارد (اختلاف ۰/۳۷۴ واحد). روند این کشور طی کل دوره تقریباً پیوسته و نزولی است. در دهۀ ۱۹۹۰ شاخص به‌تدریج کاهش یافته و در سال ۲۰۰۰ به ۰/۱۸۵ می‌رسد؛ یعنی کاهش ۰/۱۲۹ واحد طی یک دهه.

کاهش نابرابری در دهۀ ۲۰۰۰ شتاب بیشتری می‌گیرد؛ شاخص از ۰/۱۸۵ در سال ۲۰۰۰ به ۰/۰۸۰ در سال ۲۰۰۹ می‌رسد. این روند در دهۀ ۲۰۱۰ نیز ادامه یافته و شاخص به ۰/۰۶۷ در ۲۰۱۵ و ۰/۰۴۲ در ۲۰۲۰ کاهش می‌یابد. در سال‌های ۲۰۲۱ و ۲۰۲۲ مقدار ۰/۰۴۰ ثبت شده و در ۲۰۲۳ به ۰/۰۳۸ رسیده است. درمجموع، کره‌جنوبی طی کل دوره کاهش خالصی برابر با ۰/۲۷۶ واحد را تجربه کرده که ازنظر شدت کاهش، بیشترین میزان درمیان سه کشور است. علاوه‌بر آن، این روند از ثبات و پیوستگی قابل‌توجهی برخوردار بوده و فاقد نوسانات شدید افزایشی است.

به‌طورکلی در تطبیق وضعیت دو کشور باید گفت که ایران سطح نابرابری بالاتر (۰/۶۸۸) و کره‌جنوبی در سطح پایین‌تری (۰/۳۱۴ واحد) قرار داشته‌اند. بیشترین کاهش مطلق مربوط به کره‌جنوبی (۰/۲۷۶ واحد)، سپس ایران (۰/۲۰۶ واحد) است؛ با این‌حال، نقطۀ آغاز متفاوت سبب‌شده که باوجود کاهش قابل‌توجه ایران، فاصلۀ آن با کشور کره‌جنوبی همچنان زیاد باقی بماند. به‌لحاظ روندی نیز کره‌جنوبی روندی تقریباً خطی و پایدار در کاهش نابرابری نشان می‌دهد و ایران روندی کاهشی در بلندمدت اما همراه با نوسانات محسوس و دوره‌های بازگشت افزایشی را تجربه کرده است.

درنهایت این‌که داده‌های شاخص نابرابری جنسیتی طی دورهٔ ۱۹۹۰ تا ۲۰۲۳ نشان می‌دهد که هر دو کشور مسیر کاهشی را طی کرده‌اند، اما شدت، ثبات و نقطهٔ شروع آن‌ها متفاوت بوده است. کره‌جنوبی الگویی از کاهش مستمر و ساختاریافتهٔ نابرابری را نشان می‌دهد که درنهایت آن‌را به یکی از رتبه‌های برتر جهانی (رتبهٔ ۱۲) رسانده است. ایران اگرچه در بلندمدت کاهش قابل‌توجهی داشته، اما به‌دلیل سطح اولیه بسیار بالا و نوسانات دوره‌ای، همچنان در سطحی بالاتر از نابرابری و در رتبهٔ ۱۲۳ جهانی قرار دارد. این الگوهای توصیفی بیانگر تفاوت معنادار در مسیرهای تحولی دو کشور در حوزهٔ نابرابری جنسیتی طی بیش از سه دههٔ اخیر است، بدون آن‌که در این مرحله وارد تحلیل علّی یا سیاستی شویم.

۵-۳. شاخص توسعهٔ جنسیتی

شاخص توسعهٔ جنسیتی یکی از نخستین تلاش‌های نظام‌مند برای واردکردن بُعد جنسیت به سنجش توسعهٔ انسانی در سطح بین‌المللی است. این شاخص در سال ۱۹۹۵م. توسط برنامهٔ توسعهٔ سازمان ملل متحد و در چارچوب گزارش توسعهٔ انسانی معرفی شد. هدف اصلی از طراحی آن، افزودن حساسیت جنسیتی به شاخص توسعهٔ انسانی بود؛ شاخصی که پیش‌تر با تمرکز بر سه بُعد اساسی زندگی انسانی امید به زندگی، آموزش و درآمد به‌عنوان جایگزینی برای معیارهای صرفاً درآمدمحور مانند تولید ناخالص داخلی[۲۲] مطرح شده بود. با این‌حال، ازآنجاکه شاخص توسعهٔ انسانی تنها میانگین سطح توسعهٔ انسانی در یک کشور را نشان می‌داد و به‌نحوهٔ توزیع آن میان زنان و مردان توجهی نداشت، شاخص توسعهٔ جنسیتی با هدف رفع این خلأ طراحی شد.

جدول ۵: رتبه‌بندی براساس شاخص توسعهٔ جنسیتی (گزارش توسعهٔ انسانی).
Tab. 5: Ranking Based on the Gender Development Index (Human Development Report).

ردیف	کشور	سال	رتبه در جهان
۱	ایران	۲۰۱۸	۱۳۸
۲	کره‌جنوبی	۲۰۱۸	۱۰۹

در رتبه‌بندی سال ۲۰۱۸م. ایران در جایگاه ۱۳۸ و کره‌جنوبی در رتبهٔ ۱۰۹ قرار گرفته‌اند. این رتبه‌ها بازتابی از فاصلهٔ نسبی کشورها از سطح برابری کامل در شاخص توسعهٔ جنسیتی است (جدول ۵؛ نمودارهای ۳ و ۴).

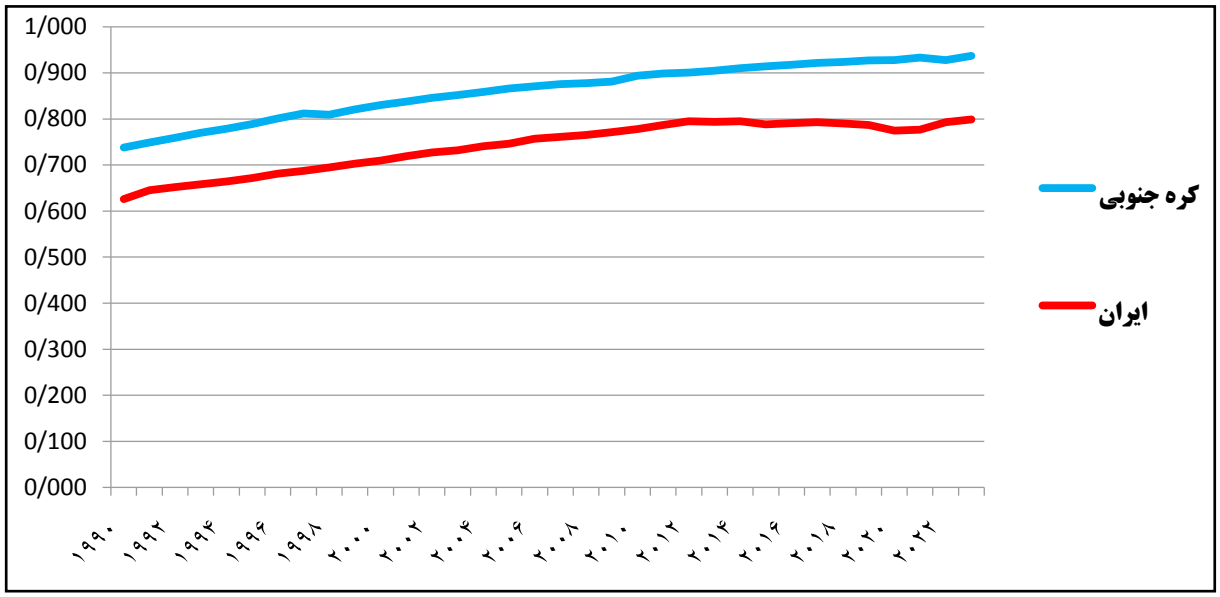
جدول ۶: شاخص توسعهٔ جنسیتی و توسعهٔ انسانی (گزارش توسعهٔ انسانی).
Tab. 6: Gender Development Index and Human Development Index (Human Development Report).

کشور	سال	شاخص توسعهٔ جنسیتی	شاخص توسعه انسانی	کشور	سال	شاخص توسعهٔ جنسیتی	شاخص توسعه انسانی
ایران	۱۹۹۰	۰/۷۳۱	۰/۶۲۶	کره‌جنوبی	۱۹۹۰	۰/۹۰۱	۰/۷۳۸
ایران	۱۹۹۱	۰/۷۴۲	۰/۶۴۵	کره‌جنوبی	۱۹۹۱	۰/۹۰۴	۰/۷۴۹
ایران	۱۹۹۲	۰/۷۵	۰/۶۵۲	کره‌جنوبی	۱۹۹۲	۰/۹۰۶	۰/۷۵۹
ایران	۱۹۹۳	۰/۷۵۷	۰/۶۵۸	کره‌جنوبی	۱۹۹۳	۰/۹۲۸	۰/۷۷
ایران	۱۹۹۴	۰/۷۶۳	۰/۶۶۴	کره‌جنوبی	۱۹۹۴	۰/۹۲۸	۰/۷۷۹
ایران	۱۹۹۵	۰/۷۷	۰/۶۷۲	کره‌جنوبی	۱۹۹۵	۰/۹۲۹	۰/۷۸۹

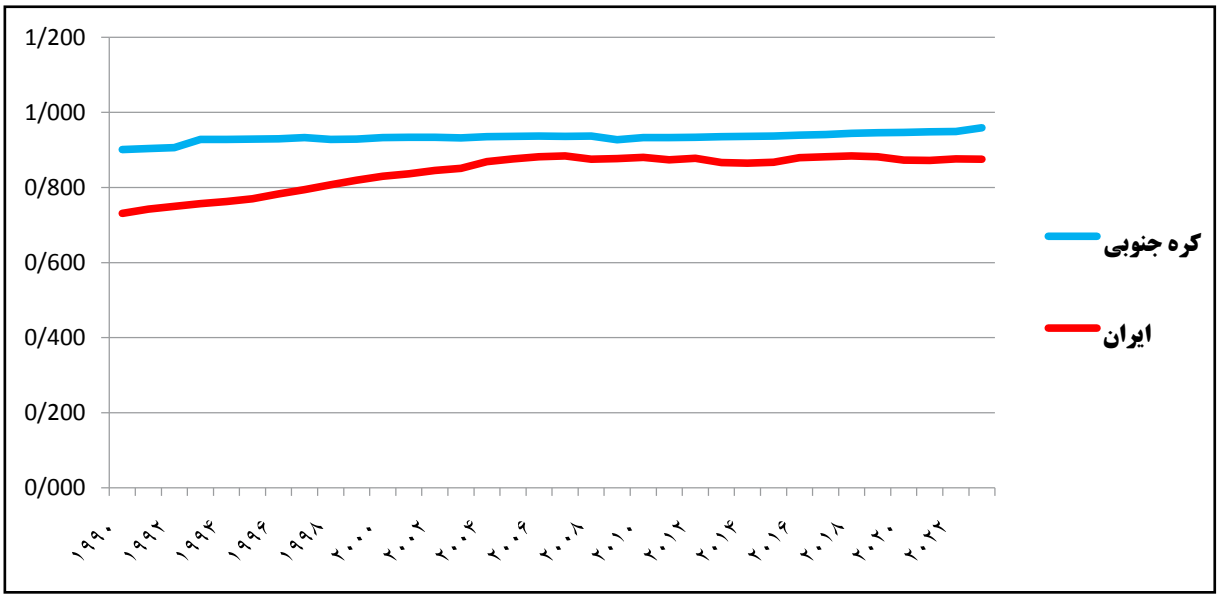
ایران	۱۹۹۶	۰/۷۸۳	۰/۶۸۱	کره‌جنوبی	۱۹۹۶	۰/۹۳	۰/۸۰۱
ایران	۱۹۹۷	۰/۷۹۴	۰/۶۸۷	کره‌جنوبی	۱۹۹۷	۰/۹۳۳	۰/۸۱۲
ایران	۱۹۹۸	۰/۸۰۷	۰/۶۹۵	کره‌جنوبی	۱۹۹۸	۰/۹۲۸	۰/۸۰۹
ایران	۱۹۹۹	۰/۸۱۹	۰/۷۰۳	کره‌جنوبی	۱۹۹۹	۰/۹۲۹	۰/۸۲۱
ایران	۲۰۰۰	۰/۸۳	۰/۷۱	کره‌جنوبی	۲۰۰۰	۰/۹۳۳	۰/۸۳
ایران	۲۰۰۱	۰/۸۳۶	۰/۷۱۹	کره‌جنوبی	۲۰۰۱	۰/۹۳۴	۰/۸۳۸
ایران	۲۰۰۲	۰/۸۴۵	۰/۷۲۷	کره‌جنوبی	۲۰۰۲	۰/۹۳۴	۰/۸۴۶
ایران	۲۰۰۳	۰/۸۵۱	۰/۷۳۲	کره‌جنوبی	۲۰۰۳	۰/۹۳۲	۰/۸۵۲
ایران	۲۰۰۴	۰/۸۶۹	۰/۷۴۱	کره‌جنوبی	۲۰۰۴	۰/۹۳۵	۰/۸۵۹
ایران	۲۰۰۵	۰/۸۷۶	۰/۷۴۶	کره‌جنوبی	۲۰۰۵	۰/۹۳۶	۰/۸۶۶
ایران	۲۰۰۶	۰/۸۸۲	۰/۷۵۷	کره‌جنوبی	۲۰۰۶	۰/۹۳۷	۰/۸۷۱
ایران	۲۰۰۷	۰/۸۸۴	۰/۷۶۱	کره‌جنوبی	۲۰۰۷	۰/۹۳۶	۰/۸۷۶
ایران	۲۰۰۸	۰/۸۷۵	۰/۷۶۵	کره‌جنوبی	۲۰۰۸	۰/۹۳۷	۰/۸۷۸
ایران	۲۰۰۹	۰/۸۷۷	۰/۷۷۱	کره‌جنوبی	۲۰۰۹	۰/۹۲۷	۰/۸۸۱
ایران	۲۰۱۰	۰/۸۸	۰/۷۷۸	کره‌جنوبی	۲۰۱۰	۰/۹۳۳	۰/۸۹۴
ایران	۲۰۱۱	۰/۸۷۴	۰/۷۸۷	کره‌جنوبی	۲۰۱۱	۰/۹۳۳	۰/۸۹۹
ایران	۲۰۱۲	۰/۸۷۸	۰/۷۹۵	کره‌جنوبی	۲۰۱۲	۰/۹۳۴	۰/۹۰۱
ایران	۲۰۱۳	۰/۸۶۶	۰/۷۹۴	کره‌جنوبی	۲۰۱۳	۰/۹۳۵	۰/۹۰۵
ایران	۲۰۱۴	۰/۸۶۵	۰/۷۹۵	کره‌جنوبی	۲۰۱۴	۰/۹۳۶	۰/۹۱
ایران	۲۰۱۵	۰/۸۶۷	۰/۷۸۸	کره‌جنوبی	۲۰۱۵	۰/۹۳۷	۰/۹۱۴
ایران	۲۰۱۶	۰/۸۷۹	۰/۷۹۱	کره‌جنوبی	۲۰۱۶	۰/۹۳۹	۰/۹۱۸
ایران	۲۰۱۷	۰/۸۸۲	۰/۷۹۳	کره‌جنوبی	۲۰۱۷	۰/۹۴۱	۰/۹۲۲
ایران	۲۰۱۸	۰/۸۸۴	۰/۷۹	کره‌جنوبی	۲۰۱۸	۰/۹۴۴	۰/۹۲۴
ایران	۲۰۱۹	۰/۸۸۲	۰/۷۸۷	کره‌جنوبی	۲۰۱۹	۰/۹۴۶	۰/۹۲۷
ایران	۲۰۲۰	۰/۸۷۳	۰/۷۷۵	کره‌جنوبی	۲۰۲۰	۰/۹۴۷	۰/۹۲۸
ایران	۲۰۲۱	۰/۸۷۲	۰/۷۷۷	کره‌جنوبی	۲۰۲۱	۰/۹۴۸	۰/۹۳۳
ایران	۲۰۲۲	۰/۸۷۶	۰/۷۹۳	کره‌جنوبی	۲۰۲۲	۰/۹۴۹	۰/۹۲۸
ایران	۲۰۲۳	۰/۸۷۵	۰/۷۹۹	کره‌جنوبی	۲۰۲۳	۰/۹۵۹	۰/۹۳۷

در ایران، شاخص توسعهٔ انسانی از ۰/۶۲۶ در سال ۱۹۹۰ به ۰/۷۹۹ در سال ۲۰۲۳ افزایش یافته است؛ رشدی معادل ۰/۱۷۳ واحد طی بیش از سه دهه. این روند نشان‌دهندهٔ بهبود مستمر سطح کلی توسعهٔ انسانی است. هم‌زمان، مقدار شاخص توسعهٔ جنسیتی (که در داده‌های ارائه‌شده در ستون دوم منعکس است) از ۰/۷۳۱ در سال ۱۹۹۰ به ۰/۸۷۵ در سال ۲۰۲۳ رسیده است. این افزایش ۰/۱۴۴ واحدی بیانگر کاهش نسبی شکاف جنسیتی در ابعاد آموزش، سلامت و درآمد است.

با این‌حال، نکتهٔ محوری آن است که مقدار شاخص توسعهٔ جنسیتی ایران در کل دوره همواره به‌طور معناداری پایین‌تر از یک باقی‌مانده و عمدتاً در بازهٔ ۰/۸۶ تا ۰/۸۸ در دههٔ اخیر نوسان کرده است. بیشترین مقدار ثبت‌شده ۰/۸۸۴ (در سال‌های ۲۰۰۷ و ۲۰۱۸) بوده و در سال‌های ۲۰۲۰ و ۲۰۲۱ کاهش نسبی مشاهده می‌شود (حدود ۰/۸۷۲)؛



نمودار ۳: شاخص توسعهٔ انسانی (نگارندگان، ۱۴۰۴).
Graph. 3: Human Development Index (Authors, 2025).



نمودار ۴: شاخص توسعهٔ جنسیتی (نگارندگان، ۱۴۰۴).
Graph. 4: Gender Development Index (Authors, 2025).

بنابراین، اگرچه توسعهٔ انسانی کل افزایش یافته، شکاف جنسیتی به‌طور کامل همگام با این رشد کاهش نیافته و در سطحی نسبتاً پایدار تثبیت شده است.

کره‌جنوبی در سال ۱۹۹۰م. با شاخص توسعهٔ انسانی برابر ۰/۷۳۸ آغاز کرده و در سال ۲۰۲۳ به ۰/۹۳۷ رسیده است (افزایش ۰/۱۹۹واحد). این کشور از ابتدا در سطح توسعهٔ انسانی بالاتری نسبت به ایران قرار داشته و روندی تقریباً پیوسته و صعودی را طی کرده است. شاخص توسعهٔ جنسیتی کره‌جنوبی از ۰/۹۰۱ در سال ۱۹۹۰ به ۰/۹۵۹ در سال ۲۰۲۳ افزایش یافته است. این ارقام نشان می‌دهد که شکاف جنسیتی در دستاوردهای توسعهٔ انسانی در این کشور از

همان ابتدای دوره نسبتاً محدود بوده و در طول زمان نیز به‌صورت تدریجی کاهش یافته است. از سال ۲۰۱۶ به‌بعد، مقدار شاخص همواره بالاتر از ۰/۹۳۹ بوده و در سال‌های اخیر به محدودهٔ ۰/۹۵ نزدیک شده است. این روند حاکی از همگرایی پایدار به‌سمت برابری جنسیتی در شاخص‌های بنیادین توسعهٔ انسانی است.

کره‌جنوبی در کل دوره بالاترین سطح شاخص توسعهٔ انسانی را داشته و در ۲۰۲۳ با ۰/۹۳۷ در جایگاه برتر قرار دارد و ایران با ۰/۷۹۹ در سطحی اندکی پایین‌تر قرار گرفته است. به‌لحاظ روندی ایران رشد تدریجی همراه با تثبیت شکاف در سطحی کمتر از ۰/۹۰ را تجربه کرده است و کره‌جنوبی روندی پیوسته و صعودی با همگرایی تدریجی به سطح ۰/۹۵ و بالاتر داشته است.

در هر دو کشور، رشد شاخص توسعهٔ انسانی با افزایش شاخص توسعهٔ جنسیتی همراه بوده است؛ با این‌حال، شدت همگرایی جنسیتی با سرعت رشد توسعهٔ انسانی یکسان نبوده است. در ایران، افزایش شاخص توسعهٔ انسانی به کاهش محدودتر شکاف جنسیتی انجامیده، درحالی‌که در کره‌جنوبی رشد توسعهٔ انسانی با همگرایی قابل‌توجه‌تر جنسیتی همراه بوده است. درنهایت این‌که داده‌های شاخص توسعهٔ جنسیتی نشان می‌دهد که هر دو کشور طی سه دههٔ گذشته از نظر توسعهٔ انسانی پیشرفت کرده‌اند، اما میزان همگرایی جنسیتی متفاوت بوده است. کره‌جنوبی به سطوحی بسیار نزدیک به برابری کامل در دستاوردهای توسعهٔ انسانی دست یافته است، درحالی‌که ایران باوجود بهبود قابل‌توجه در شاخص توسعهٔ انسانی، همچنان با فاصله‌ای معنادار از سطح برابری قرار دارد. رتبه‌بندی سال ۲۰۱۸ نیز این تفاوت ساختاری را بازتاب می‌دهد، ایران در جایگاهی پایین‌تر نسبت به کشور کره‌جنوبی قرار گرفته و شکاف جنسیتی در دستاوردهای توسعهٔ انسانی در آن پایدارتر و عمیق‌تر باقی‌مانده است.

۵-۵. برنامه‌های توسعهٔ ایران و کره‌جنوبی

تحلیل برنامه‌های توسعهٔ جمهوری اسلامی ایران از منظر مسائل جنسیتی، مستلزم نگاهی طولی و مقایسه‌ای به منطق درونی این اسناد و تحولات مفهومی حاکم‌بر آن‌هاست. برنامه‌های توسعه، به‌عنوان مهم‌ترین اسناد سیاست‌گذاری میان‌مدت کشور، نه‌تنها بازتاب‌دهندهٔ اولویت‌های اقتصادی و اجتماعی هر دوره‌اند، بلکه حامل برداشت‌های مسلط از نقش زنان، نهاد خانواده و نسبت جنسیت با فرآیند توسعه نیز محسوب می‌شوند؛ از این‌رو، جمع‌بندی محتوایی برنامه‌های توسعه از برنامهٔ اول تا هفتم، امکان فهم چگونگی صورت‌بندی، دگردیسی و گاه گسست در رویکردهای سیاست‌گذاری جنسیتی را فراهم می‌کند و زمینه‌ای تحلیلی برای ارزیابی میزان انسجام، تداوم و کارآمدی این سیاست‌ها در مواجهه با نابرابری‌های جنسیتی فراهم می‌آورد.

در یک نگاه طولی به برنامه‌های توسعهٔ جمهوری اسلامی ایران از برنامهٔ اول تا هفتم، می‌توان گفت که مواجهه نظام برنامه‌ریزی با مسائل جنسیتی نه برمبنای یک چارچوب نظری منسجم و ثابت، بلکه در قالب مجموعه‌ای از رویکردهای متغیر، گاه متعارض و عمدتاً ابزاری شکل گرفته است. در برنامه‌های ابتدایی، به‌ویژه برنامه‌های اول و دوم توسعه، زنان عمدتاً به‌عنوان بخشی از نیروی انسانی یا ذیل سیاست‌های رفاهی و حمایتی موردتوجه قرار گرفته‌اند و مسئله جنسیت فاقد استقلال مفهومی در طراحی سیاست‌هاست. در این دوره، غلبهٔ نگاه بازسازی اقتصادی پس از جنگ و اولویت توسعهٔ زیرساخت‌ها، موجب می‌شود که مسائل زنان به‌صورت پراکنده، غیرسیستماتیک و عمدتاً در حاشیهٔ سیاست‌های اجتماعی ظاهر شوند.

از برنامهٔ سوم توسعه به‌بعد، نخستین نشانه‌های صورت‌بندی مفهومی‌تر از «زن» و «خانواده» در اسناد برنامه‌ای قابل مشاهده است. در این مقطع، اگرچه هنوز عدالت جنسیتی به‌عنوان یک مفهوم نظری صریح وارد ادبیات برنامه‌ریزی نمی‌شود، اما موضوعاتی نظیر توانمندسازی زنان، افزایش مشارکت اجتماعی و اقتصادی و توجه به آموزش و سلامت زنان برجسته‌تر می‌گردد؛ با این‌حال، این توجه بیشتر ماهیتی کارکردی دارد و زنان عمدتاً به‌مثابه ابزاری برای تحقق اهداف توسعه‌ای کلان دیده می‌شوند، نه به‌عنوان کنشگرانی دارای حقوق مستقل و مطالبات ساختاری.

برنامه‌های چهارم و پنجم توسعه را می‌توان نقطهٔ اوج نسبی ورود مفاهیم مرتبط با جنسیت در نظام برنامه‌ریزی ایران دانست. در این دوره، مفاهیمی چون «عدالت جنسیتی»، «ارتقائ جایگاه زنان» و «کاهش نابرابری‌های جنسیتی» به‌صورت محدود، اما نسبتاً صریح‌تر وارد اسناد می‌شود و تلاش‌هایی برای ایجاد سازوکارهای نهادی (نظیر تقویت ساختارهای سیاست‌گذاری حوزهٔ زنان) قابل مشاهده است. با این‌حال، حتی در این مرحله نیز عدالت جنسیتی بیشتر در سطح شعارهای سیاستی باقی می‌ماند و به اصلاحات ساختاری در حوزهٔ حقوقی، بازار کار یا نظام تصمیم‌سازی منجر نمی‌شود. تعارض میان ملاحظات فرهنگی ارزشی و الزامات توسعه‌ای، مانع از تثبیت یک رویکرد پایدار و قابل ارزیابی در حوزهٔ جنسیت می‌شود.

از برنامهٔ ششم توسعه به‌بعد، شاهد چرخشی معنادار در چارچوب مفهومی سیاست‌های مرتبط با زنان و جنسیت هستیم. در این دوره، تمرکز برنامه‌ها به‌طور فزآینده‌ای از «زن» به «خانواده» و از «برابری یا عدالت جنسیتی» به «کارکردهای جمعیتی و خانوادگی زنان» منتقل می‌شود چرخشی که می‌توان آن‌را «گذار از رویکرد توسعه‌محور به رویکرد خانواده‌محور و سنتی‌محور» توصیف کرد. سیاست‌های مرتبط با زنان بیش از پیش در خدمت اهداف کلان جمعیتی، افزایش نرخ باروری، تحکیم نهاد خانواده و کاهش طلاق قرار می‌گیرد و زنان عمدتاً در نسبت با نقش‌های مادری، همسری و تربیتی تعریف می‌شوند. این تغییر جهت، موجب کم‌رنگ شدن مباحثی نظیر نابرابری ساختاری جنسیتی، تبعیض در بازار کار، مشارکت سیاسی زنان و اصلاحات حقوقی می‌شود.

برنامهٔ هفتم توسعه را می‌توان تداوم و تثبیت این رویکرد خانواده‌محور و جمعیت‌گرا دانست. در این برنامه، اگرچه حجم مداخلات دولت در حوزهٔ زنان و خانواده افزایش یافته و سازوکارهای نهادی و اجرایی متعددی پیش‌بینی شده است، اما نگاه حاکم همچنان نگاهی هنجاری، کنترلی و فرهنگی است. عدالت جنسیتی نه به‌عنوان یک چارچوب تحلیلی مستقل، بلکه به‌صورت ضمنی و محدود در ذیل سیاست‌های خانواده، جمعیت و فرهنگ بازتعریف می‌شود؛ درنتیجه، برنامهٔ هفتم بیش از آن‌که به‌دنبال بازتوزیع قدرت، فرصت و منابع میان زنان و مردان باشد، بر مدیریت اجتماعی رفتارهای خانوادگی و تنظیم نقش‌های جنسیتی تمرکز دارد.

جدول ۷: برنامه‌های توسعه ایران(نگارندگان، ۱۴۰۴).
Tab. 7: Iran's Development Plans (Authors, 2025).

ردیف	عنوان	عدالت جنسیتی
۱	برنامهٔ توسعهٔ اول	عدم توجه به عدالت جنسیتی و موضوع جنسیت در این برنامهٔ مشهود است، اگرچه در این برنامه در حوزهٔ حمایت از مشارکت زنان نیز یک بند تنظیم شده، اما عبارت «افزایش مشارکت زنان با ضرورت حفظ شئونات خانواده و ارزش‌های شخصیت زن» نشان می‌دهد رویکرد قانون‌گذار به این مسأله رویکرد فرهنگی و با لحاظ نمودن اولویت حفظ خانواده بوده است.
۲	برنامهٔ توسعهٔ دوم	عدم توجه به عدالت جنسیتی و موضوع جنسیت، در این برنامه مشهود است، اما مجدداً موضوع «افزایش مشارکت زنان در امور اجتماعی، فرهنگی، آموزشی و اقتصادی» با ضرورت حفظ شئونات خانواده مورد تأکید قرار گرفته با این‌حال مراد از شئونات خانواده مبهم بوده و مشخص نیست که چه شاخص‌هایی تعیین‌کننده این امر خواهند بود. موضوع دیگر مورد توجه در این برنامه، «حمایت از خانواده‌های نیازمند، زنان و کودکان بی‌سرپرست» است که برای اولین‌بار ذیل برنامهٔ دوم توسعه موردتوجه قرار گرفته است.
۳	برنامهٔ توسعهٔ سوم	توجه به توانمندسازی زنان و مشارکت آنان در سرنوشت جامعه و نقش‌آفرینی زنان در فرآیند با رفع موانع قانونی و ساختاری و تلاش برای بالا بردن سهم زنان در توسعه‌یافتگی کشور و افزایش کارایی آنان در رشد کشور

۴	برنامهٔ توسعهٔ چهارم	برای اولین‌بار مبحث جنسیت و اختصاص امتیازات ویژه به زنان مطرح و دولت موظف شد با هدف تقویت نقش زنان در جامعه، توسعهٔ فرصت‌ها و گسترش سطح مشارکت آن‌ها را در کشور در دستور کار قرار دهد.
۵	برنامهٔ توسعهٔ پنجم	ازجمله موضوعات اصلی این برنامه می‌توان به «حمایت از خانواده از طریق ساماندهی مراکز مشاور خانواده»، «حمایت از زنان سرپرست خانوار»، «حمایت محدود از اشتغال زنان»، «حمایت از امنیت زنان و کودکان»، «توسعهٔ فرهنگ عفاف و حجاب» و « توجه به تفاوت‌های جنسیتی در امر آموزش» اشاره کرد. ازلحاظ کمّی کمترین مواد دربارهٔ موضوع زنان و عدالت جنسیتی را دارد و به مواد اجتماع‌محور و خانواده‌محور پرداخته و اهتمام آن بر مقولهٔ زنان در قالب خانواده است.
۶	برنامهٔ توسعهٔ ششم	برنامهٔ ششم توسعه را از حیث موادی که به حوزهٔ زن و خانواده پرداخته باید منحصربه‌فرد دانست. در این برنامه شاهد بیشترین حجم از مواد مرتبط با حوزهٔ زنان و به‌ویژه خانواده هستیم به‌نحوی‌که ۳۰ بند از آن به این حوزه اختصاص یافته است. در این برنامه مجدداً حوزهٔ زنان و خانواده در یک فصل مجزا دیده شده است.
۷	برنامهٔ توسعهٔ هفتم	با رویکردی عمل‌گرایانه‌تر اما محدودتر در حوزهٔ زنان و خانواده تدوین شده است. در سیاست‌های کلی برنامهٔ هفتم، موضوعاتی نظیر «تحکیم بنیان خانواده»، «افزایش نرخ باروری تا سطح جانشینی»، «ارتقای نقش زن در خانواده و جامعه برمبنای اصول اسلامی» و «توانمندسازی زنان سرپرست خانوار» ازجمله محورهای اصلی به‌شمار می‌روند. برنامهٔ هفتم در ادامه‌ی مسیر برنامهٔ ششم، همچنان خانواده را کانون اصلی سیاست‌گذاری می‌داند و جایگاه زن را بیش از آن‌که در مقام یک کنشگر مستقل اجتماعی تعریف کند، در نسبت با خانواده و نقش‌های بازتولیدی او مورد توجه قرار می‌دهد.

درمجموع، تحلیل محتوایی برنامه‌های توسعهٔ ایران نشان می‌دهد که سیاست‌گذاری جنسیتی در این اسناد فاقد یک مسیر تکاملی خطی و نظریه‌مند است. تغییرات رویکردی بیشتر تابع تحولات ایدئولوژیک، سیاسی و جمعیتی بوده تا نتیجهٔ انباشت دانش سیاستی یا ارزیابی‌های تجربی. «زن» در اغلب برنامه‌ها نَه به‌عنوان یک سوژهٔ مستقل سیاستی، بلکه در نسبت با اهداف کلان توسعهٔ اقتصادی، فرهنگی یا جمعیتی تعریف‌شده و عدالت جنسیتی هرگز به‌صورت کامل به یک اصل راهنمای برنامه‌ریزی تبدیل نشده است. این وضعیت، زمینه‌ساز گسست‌های مفهومی، ناپایداری سیاست‌ها و محدود شدن ظرفیت برنامه‌های توسعه برای مواجههٔ مؤثر با نابرابری‌های جنسیتی ساختاری در ایران بوده است.

از طرف دیگر، برنامه‌های توسعهٔ پنج‌سالهٔ کره‌جنوبی در بازهٔ زمانی مورد بررسی نشان می‌دهد که این برنامه‌ها از منظر توجه به مسائل جنسیتی و عدالت جنسیتی، مسیری تدریجی، تکاملی و چندمرحله‌ای را طی کرده‌اند؛ مسیری که از «بی‌توجهی ساختاری» به «ادغام محدود و ابزاری» و درنهایت به «شناسایی رسمی و سیاست‌گذاری اولیه» در حوزهٔ زنان و جنسیت منتهی می‌شود. در برنامه‌های چهارم و پنجم توسعه (دهه‌های پایانی ۱۹۷۰ و اوایل ۱۹۸۰م.)، منطق حاکم‌بر سیاست‌گذاری توسعه در کره‌جنوبی، منطق «رشد اقتصادی دولت‌محور» و «صنعتی‌سازی شتابان» است.

جدول ۸: برنامه‌های توسعه کره‌جنوبی(نگارندگان، ۱۴۰۴).
Tab. 8: South Korea's Development Plans (Authors, 2025).

برنامهٔ توسعه	دورهٔ زمانی	جایگاه جنسیت در برنامه	محورهای کلیدی مرتبط با زنان	مفاهیم مسلط جنسیتی
برنامهٔ چهارم	۱۹۷۷–۱۹۸۱	غایب / فاقد توجه سیاستی	بهبود کلی رفاه، آموزش و اشتغال در سطح عمومی (بدون تفکیک جنسیتی)	زن به‌عنوان «نیروی کار نامرئی در توسعه»

برنامهٔ پنجم	۱۹۸۶–۱۹۸۲	ضمنی و غیرسیستماتیک	بهداشت، جمعیت، آموزش عمومی، رفاه اجتماعی (بدون سیاست جنسیتی مستقل)	رفاه‌محوری کلان، زن در چارچوب «خانواده و جمعیت»
برنامهٔ ششم	۱۹۹۱–۱۹۸۷	آغاز توجه غیرمستقیم	آموزش فنی، توسعه منابع انسانی، اشاره به شکاف‌های آموزشی و مهارتی، فشارهای CEDAW	زن به‌عنوان «منبع بالقوهٔ توسعه» (رویکرد ابزاری–توسعه‌محور)
برنامهٔ هفتم	۱۹۹۶–۱۹۹۲	نیمه‌صریح و در حال نهادینه شدن	اشتغال زنان، آموزش، رفاه زنان شاغل، سیاست فرصت برابر، برنامه‌های مکمل زنان	«زنان در توسعه»، آغاز رفع موانع ساختاری

در این چارچوب، نیروی انسانی اعم‌از زن و مرد عمدتاً به‌عنوان عامل تولید و بخشی از ماشین توسعهٔ اقتصادی درنظر گرفته می‌شود و نَه به‌عنوان موضوعی مستقل برای سیاست‌گذاری اجتماعی. درنتیجه، مسائل جنسیتی، عدالت جنسیتی و وضعیت خاص زنان اساساً در این اسناد غایب هستند. زنان در بهترین حالت، به‌صورت ضمنی در قالب شاخص‌های کلان آموزش، بهداشت یا بازار کار دیده می‌شوند، بدون آن‌که تفاوت‌های جنسیتی، نابرابری‌های ساختاری یا نیازهای خاص آنان به‌طور مستقل مورد شناسایی یا مداخلهٔ سیاستی قرار گیرد. این وضعیت بازتاب‌دهندهٔ مرحله‌ای از توسعه است که در آن «کارآمدی اقتصادی» بر «عدالت اجتماعی تفکیک‌شده» تقدم دارد.

با ورود به برنامهٔ ششم توسعه (اواخر دههٔ ۱۹۸۰)، یک تغییر تدریجی، اما معنادار در این الگو مشاهده می‌شود. این دوره هم‌زمان با تحولات مهمی چون دموکراتیزاسیون، گسترش جامعهٔ مدنی و افزایش تعاملات بین‌المللی کره‌جنوبی است. در این بستر، برای نخستین‌بار نشانه‌هایی از حساسیت نسبت به نابرابری‌های جنسیتی، به‌ویژه در حوزهٔ آموزش و مهارت‌آموزی در اسناد توسعه و گزارش‌های تکمیلی ظاهر می‌شود؛ هرچند این توجه هنوز فاقد صورت‌بندی مفهومی منسجم و سیاست‌های اجرایی مشخص است، اما اهمیت آن در تغییر نگاه سیاست‌گذار از «بی‌تفاوتی مطلق» به «درک اولیه از مسئله» نهفته است. در این مرحله، زنان دیگر صرفاً نیروی کار خاموش نیستند، بلکه به‌عنوان «ظرفیت انسانی کمتر بهره‌برداری‌شده» شناسایی می‌شوند. این تغییر، اگرچه همچنان در چارچوبی ابزاری و توسعه‌محور باقی می‌ماند، اما نقطهٔ عزیمت مهمی برای تحولات بعدی به‌شمار می‌رود.برنامهٔ هفتم توسعه (اوایل دههٔ ۱۹۹۰) را می‌توان نقطهٔ عطف ورود رسمی مسائل زنان به گفتمان برنامه‌ریزی توسعه در کره‌جنوبی دانست.

در این دوره، برای نخستین‌بار سیاست‌های مرتبط با زنان در قالب برنامه‌های مکمل، طرح‌های بخشی و اسناد پشتیبان به‌صورت نسبتاً منسجم مطرح می‌شوند. موضوعاتی مانند: اشتغال زنان، رفاه زنان شاغل، آموزش و توانمندسازی، و کاهش موانع مشارکت اجتماعی در دستور کار قرار می‌گیرد؛ هرچند این سیاست‌ها هنوز به‌طور کامل در متن اصلی برنامهٔ توسعهٔ ادغام نشده‌اند و بیشتر در حاشیه یا در قالب برنامه‌های اختصاصی دنبال می‌شوند، اما همین تفکیک اولیه نشان‌دهندهٔ گذار به مرحله‌ای است که در آن «زنان به‌عنوان یک گروه هدف سیاستی» به رسمیت شناخته می‌شوند. به‌بیان دیگر، اگر در برنامه‌های پیشین زنان در دل سیاست‌های عمومی مستحیل بودند، در این مرحله به‌تدریج از آن تمایز یافته و موضوع مداخلهٔ مستقل قرار می‌گیرند.

در یک جمع‌بندی کلان، می‌توان گفت که سیر تحول برنامه‌های توسعهٔ کره‌جنوبی از منظر جنسیتی، سه ویژگی اساسی دارد: نخست، «تأخر تاریخی ورود جنسیت به برنامه‌ریزی توسعه»؛ بدین‌معنا که تا زمانی‌که سطحی از تثبیت اقتصادی و صنعتی حاصل نشد، مسائل جنسیتی در اولویت سیاست‌گذاری قرار نگرفت. دوم، «ماهیت تدریجی و انباشتی تحول»؛ به‌گونه‌ای که تغییرات نه به‌صورت جهشی، بلکه ازطریق انباشت فشارهای اجتماعی، الزامات بین‌المللی و تحولات نهادی شکل گرفت و سوم، «گذار از رویکرد ابزاری به‌سمت رویکرد نهادی»؛ به این‌معنا که زنان ابتدا به‌عنوان ابزار توسعهٔ اقتصادی دیده شدند، اما به‌تدریج به‌عنوان ذی‌نفعان دارای حقوق و نیازمند سیاست‌های اختصاصی وارد چارچوب سیاست‌گذاری شدند.

بر این‌اساس، تجربهٔ کره‌جنوبی نشان می‌دهد که ادغام مسائل جنسیتی در برنامه‌های توسعه، محصول فرآیند توسعه است؛ فرآیندی که در آن رشد اقتصادی، تحولات اجتماعی، فشارهای بین‌المللی و کنشگری داخلی به‌صورت هم‌زمان عمل می‌کنند. این تجربه همچنین نشان می‌دهد که تحقق عدالت جنسیتی در سطح برنامه‌های کلان، مستلزم عبور از نگاه کلی و غیرتفکیکی به جامعه و حرکت به‌سوی شناسایی تفاوت‌ها، طراحی مداخلات هدفمند و درنهایت نهادینه‌سازی سیاست‌های جنسیتی در ساختار برنامه‌ریزی ملی است.

۶. نتیجه‌گیری

این پژوهش با هدف مطالعهٔ تطبیقی سیاست‌های کلان عدالت جنسیتی در برنامه‌های توسعهٔ ملی دو کشور ایران و کره‌جنوبی از سال ۱۹۸۰م. تاکنون انجام شد. پرسش محوری تحقیق این بود که عدالت جنسیتی چگونه در اسناد بالادستی و برنامه‌های توسعهٔ این کشورها صورت‌بندی شده، چه جایگاهی در ساختار برنامه‌ریزی کلان داشته و از چه سازوکارهایی برای تحقق آن استفاده شده است. همچنین این پرسش دنبال شد که تفاوت‌ها و شباهت‌های دو کشور در رویکرد به عدالت جنسیتی چیست و این تفاوت‌ها چه نسبتی با الگوهای حکمرانی، ساختار نهادی و مسیر توسعه‌ای آنان دارد. یافته‌های پژوهش نشان‌داد که مفهوم عدالت جنسیتی در دو کشور، نه‌تنها از حیث مفهومی و نظری متفاوت فهم شده، بلکه در سطح سیاست‌گذاری، نهادسازی و اجرا نیز دو مسیر توسعه‌ای متمایز را طی کرده است؛ تفاوتی که ریشهٔ آن‌را باید در نوع دولت توسعه‌گرا، جایگاه جامعهٔ مدنی، میزان نهادمندی برنامه‌ریزی و نسبت میان ایدئولوژی و سیاست‌گذاری عمومی جست‌وجو کرد.

در ایران، مفهوم عدالت جنسیتی عمدتاً در چارچوب یک گفتمان هنجاری-فرهنگی و مبتنی‌بر تمایز نقش‌های جنسیتی صورت‌بندی شده است. به‌همین دلیل، سیاست‌های مرتبط با زنان اغلب نَه برپایهٔ رفع نابرابری‌های ساختاری، بلکه در نسبت با کارکردهای خانواده، مادری و حفظ نظم ارزشی تعریف شده‌اند. اگرچه از برنامهٔ سوم و به‌ویژه برنامهٔ چهارم توسعه به‌بعد، برخی مفاهیم مرتبط با توانمندسازی زنان، ارتقائ مشارکت اجتماعی و حتی شاخص‌های عدالت جنسیتی وارد ادبیات برنامه‌ریزی شد، اما این روند هیچ‌گاه به شکل‌گیری یک نظام نهادمند و پایدار سیاست‌گذاری جنسیتی منجر نشد؛ درواقع، سیاست‌گذاری جنسیتی در ایران بیش از آن‌که بر اصلاح ساختارهای حقوقی، بازار کار، نظام تصمیم‌گیری و بازتوزیع فرصت‌ها متمرکز باشد، در سطح گفتمان و ارزش‌گذاری فرهنگی باقی مانده است. به‌همین دلیل نیز می‌توان گفت آن‌چه در ایران تحت عنوان «عدالت جنسیتی» مطرح شده، در بسیاری موارد بیش از آن‌که به مفهوم عدالت به‌مثابه رفع نابرابری‌های ساختاری نزدیک باشد، به بازتولید یک نظم جنسیتی سنتی با مشروعیت ارزشی جدید انجامیده است.

در مقابل، کره‌جنوبی مسیری متفاوت را طی کرده است. این کشور اگرچه در دهه‌های نخست توسعه، رویکردی مشابه بسیاری از دولت‌های توسعه‌گرا داشت و زنان را عمدتاً به‌مثابه نیروی کار موردنیاز رشد اقتصادی تعریف می‌کرد، اما از دههٔ ۱۹۹۰ به‌بعد، تحت‌تأثیر گسترش دموکراسی، رشد جنبش‌های زنان، فشار نهادهای بین‌المللی و تحول در ساختار اقتصادی، به‌سمت نهادینه‌سازی سیاست‌های جنسیتی حرکت کرد. در این دوره، مفاهیمی چون برابری فرصت‌ها، رفع تبعیض جنسیتی، بودجه‌ریزی حساس به جنسیت و ارزیابی تأثیر جنسیتی قوانین به‌تدریج وارد ساختار حکمرانی شد و عدالت جنسیتی از یک مطالبهٔ اجتماعی به یک دستورکار نهادی تبدیل گردید؛ بنابراین، اگرچه کره‌جنوبی بیشتر به الگوی «برابری جنسیتی» نزدیک است تا «عدالت جنسیتی» به‌معنای تمایزگرا، اما این برابری از سطح شعار فراتر رفته و در قالب سازوکارهای اجرایی، نهادهای نظارتی و سیاست‌های عمومی تثبیت شده است.

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که تفاوت اصلی دو کشور، نَه فقط در محتوای سیاست‌ها، بلکه در «سطح نهادمندی» سیاست‌گذاری جنسیتی است. در ایران، سیاست‌های جنسیتی عمدتاً وابسته به تغییر دولت‌ها، گفتمان‌های سیاسی و تفسیرهای فرهنگی باقی‌مانده و کمتر به سازوکارهای الزام‌آور، نظام ارزیابی و شاخص‌های

اجرایی متصل شده‌اند. در مقابل، کره‌جنوبی توانسته است سیاست‌های جنسیتی را به بخشی از ساختار حکمرانی عمومی تبدیل کند؛ به‌گونه‌ای که عدالت یا برابری جنسیتی صرفاً یک موضوع فرهنگی یا اجتماعی تلقی نمی‌شود، بلکه به حوزه‌هایی چون: بودجه‌ریزی، اشتغال، رفاه، آموزش و سیاست‌گذاری عمومی پیوند خورده است. به‌بیان دیگر، ایران عمدتاً در سطح «گفتمانی» عدالت جنسیتی متوقف مانده، درحالی‌که کره‌جنوبی توانسته از سطح گفتمان به سطح نهادی و سپس اجرایی عبور کند.

از منظر نظری نیز یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که تمایز میان «برابری جنسیتی» و «عدالت جنسیتی» صرفاً یک اختلاف مفهومی یا واژگانی نیست، بلکه به دو الگوی متفاوت حکمرانی و سیاست‌گذاری منتهی می‌شود. در الگوی ایران، عدالت جنسیتی عمدتاً به‌معنای پذیرش تفاوت‌های طبیعی و اجتماعی زنان و مردان و تنظیم سیاست‌ها براساس این تفاوت‌ها تعریف شده است؛ رویکردی که به‌لحاظ نظری به الگوهای تمایزگرا و خانواده‌محور نزدیک‌تر است. در مقابل، الگوی کره‌جنوبی بیشتر بر رفع موانع ساختاری، افزایش فرصت‌های برابر و ارتقای مشارکت اجتماعی و اقتصادی زنان متمرکز بوده و به رویکردهای نهادگرایانه و توانمندساز نزدیک‌تر است. با این‌حال، تجربهٔ کره‌جنوبی نشان می‌دهد که حتی رویکردهای برابری‌محور نیز بدون نهادسازی، بودجه‌ریزی هدفمند و سازوکارهای ارزیابی، قادر به کاهش شکاف‌های جنسیتی نخواهند بود.

همچنین یافته‌های کمّی پژوهش نیز این تحلیل کیفی را تأیید می‌کند. نتایج حاصل از بررسی شاخص‌های حکمرانی، اثربخشی دولت و کیفیت تنظیم‌گری نشان‌داد کشورهایی که دارای دولت کارآمدتر، نظام سیاست‌گذاری باثبات‌تر و سازوکارهای تنظیم‌گری نهادمندتر بوده‌اند، عملکرد موفق‌تری در کاهش شکاف جنسیتی داشته‌اند. در کره‌جنوبی، همبستگی مثبت میان اثربخشی دولت، کیفیت تنظیم‌گری و کاهش شکاف جنسیتی نشان می‌دهد که توسعهٔ نهادی و ظرفیت اجرایی دولت نقش تعیین‌کننده‌ای در تحقق سیاست‌های جنسیتی داشته است. در ایران اما، به‌دلیل ضعف نهادی، ناپایداری سیاست‌ها و غلبهٔ رویکردهای گفتمانی بر سیاست‌گذاری اجرایی، این رابطه ضعیف‌تر و در برخی حوزه‌ها حتی معکوس بوده است. این مسئله نشان می‌دهد که عدالت جنسیتی بدون وجود دولت کارآمد، نظام داده‌محور و سازوکارهای ارزیابی مستمر، در سطح اهداف و اسناد باقی خواهد ماند.

درمجموع، یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که تحقق عدالت جنسیتی مستلزم تقویت هم‌زمان سه سطح اساسی است؛ سطح گفتمانی، سطح نهادی و سطح اجرایی. تجربهٔ ایران نشان می‌دهد که تمرکز صرف بر سطح گفتمانی و ارزشی، بدون نهادسازی و سازوکار اجرایی، به تحقق عملی عدالت جنسیتی منجر نمی‌شود. در مقابل، تجربهٔ کره‌جنوبی نشان می‌دهد که گذار از گفتمان به نهاد و از نهاد به اجرا، مهم‌ترین شرط کاهش شکاف‌های جنسیتی و ارتقای جایگاه زنان در فرآیند توسعه است.

بر این‌اساس، مهم‌ترین گام واقع‌بینانه برای سیاست‌گذاری جنسیتی در ایران، نَه لزوماً تغییر کامل گفتمان رسمی، بلکه حرکت به‌سمت تقویت سطح نهادی و اجرایی سیاست‌هاست. ایجاد نظام‌های ارزیابی جنسیتی، توسعه شاخص‌های قابل سنجش، اتصال برنامه‌های حوزهٔ زنان به نظام بودجه‌ریزی، تقویت سازوکارهای نظارتی و کاهش وابستگی سیاست‌ها به تغییر دولت‌ها می‌تواند نخستین گام عملی در جهت عبور از سیاست‌گذاری نمادین و حرکت به‌سوی عدالت جنسیتی نهادمند باشد. بدون چنین تحول نهادی، عدالت جنسیتی همچنان در سطح مفاهیم انتزاعی و بیانیه‌های سیاستی باقی خواهد ماند و امکان تبدیل شدن به بخشی پایدار از فرآیند توسعهٔ ملی را نخواهد یافت.

سپاسگزاری

در پایان نویسندگان برخود لازم می‌دانند که از داوران ناشناس نشریه با نظرات ارزشمند خود به غنای متن مقاله افزودند، قدردانی نمایند.

درصد مشارکت نویسندگان

این مقاله مستخرج از رسالهٔ نویسندهٔ اول به راهنمایی نویسندهٔ دوم و مشاورهٔ نویسندهٔ سوم بوده است؛ برهمین اساس گردآوری مطالب توسط نویسندهٔ اول و نگارش آن تحت نظارت نویسندگان دوم و سوم بوده است.

تضاد منافع

نویسندگان ضمن رعایت اخلاق نشر در ارجاع‌دهی و دقیق بودن آن در متن و انتهای مقاله، نبود تضاد منافع را اعلام می‌دارند.

پی‌نوشت

1. UNDP
2. HDI
3. GDI
4. GII
5. Marshall
6. GEP
7. Jacqui True
8. Esther Boserup
9. Women in development (WID)
10. Caroline Moser
11. ILO
12. Women and development(WAD)
13. Gender and development (GAD)
14. affiramtive action
15. World Bank
16. UNDP
17. Global Gender Gap Report
18. World Economic Forum
19. Gender Inequality Index:GII
20. United Nations Development Programme
21. Human Development Report 2010
22. GDP

کتابنامه

- آتشک، محمد، (۱۳۹۱). ارزشیابی عدالت جنسیتی در نظام اموزشی ایران. زن در توسعه و سیاست، ۴: ۱۲۷-۱۵۱.
- آذربایجانی، مسعود، (۱۳۸۸). عدالت جنسیتی و اشتغال زنان. مطالعات راهبردی زنان، ۱۲ (۴۶): ۱۱۶-۸۱.
- اطاعت، جواد؛ و توکل، متین، (۱۳۹۲). زنان و توسعهٔ پایدار در ایران. فصلنامه سیاسی- اقتصادی، ۲۹۲: ۸۶-۵۳.
- برونو، خاویر پریرا، (۱۳۸۸). مطالعات فمینیستی و استراتژی‌های توسعه. ترجمهٔ مرضیه سلیمانی، اطلاعات حکمت و معرفت، ۳۷: ۳۲-۲۴.
- پیت، ریچارد، (۱۳۸۹). نظریه‌های توسعه. ترجمهٔ مصطفی ازکیا، تهران: نشر لویه.
- خانی، فضیله، (۱۳۸۵). جنسیت و توسعه. تهران: پژوهشکدهٔ مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم.
- زعفرانچی، لیلا سادات، (۱۳۸۴). روی‌آورد فمینیسم به اقتصاد. مطالعات راهبردی زنان.
- زعفرانچی، لیلاسادات، (۱۳۸۵). زنان و خانواده در چهار برنامه توسعه. فصلنامه مطالعه راهبردی زنان، ۳۳: ۱۲۹-۹۸.
- ریگین، چارلز، (۱۳۸۸). روش تطبیقی، فراسوی راهبردهای کمی و کیفی. ترجمهٔ محمد فاضلی، تهران: نشر آگه.
- شادی‌طلب، ژاله، (۱۳۸۱). توسعه و چالش‌های زنان ایران. تهران: نشر قطره.

- شفیعی، سمیه‌سادات؛ و پورباقر، زهرا، (۱۳۹۴). مطالعه جنسیتی شاخص‌های توسعه در اجرای برنامهٔ چهارم. فصلنامه مطالعات توسعهٔ اجتماعی فرهنگی، ۳ (۴): ۱۱۰ - ۷۵ .
- صادقی، سهیلا، (۱۳۸۶). ابعاد شکاف جنسیتی و میزان تحقق آن در برنامه سوم توسعه. پژوهش زنان، ۵ (۲): ۲۸-۵.
- صفری‌شالی، رضا، (۱۳۹۴). تحلیل گفتمان عدالت جنسیتی در لوایح و برنامه‌های توسعهٔ اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران. مطالعات جامعه‌شناختی، ۲۲ (۲): ۲۱۱-۲۳۷.
- عطارزاده، مجتبی، (۱۳۸۸). عدالت جنسیتی، مرز تعامل جنسیت و سیاست. مجله طوبی، ۳۴: ۲۶۶-۲۲۵.
- علیپور، پروین؛ زاهدی، محمدجواد؛ ملکی، امیر؛ و جوادی‌یگانه، محمدرضا، (۱۳۹۶). تحلیل گفتمان عدالت جنسیتی در برنامه پنج-ساله ششم توسعهٔ اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی جمهوری اسلامی ایران. مطالعات و تحقیقات اجتماعی در ایران، ۶ (۲): ۲۰۳ - ۲۲۹.
- قره‌یاضی، هایده، (۱۳۸۲). گزارشی از طرح تحقیقاتی مطالبات زنان، فصلنامه ریحانه، مرکز امور مشارکت زنان ریاست جمهوری، ۱ (۲): ۱۵۵-۱۴۷.
- گرامی‌زادگان، اشرف، (۱۳۸۳). حقوق زنان در برنامه‌های توسعه. فصلنامه حقوق زنان، ۲۵: ۷-۴.
- عباس زاده، سعیده، (۱۳۹۴). بررسی تطبیقی پنج برنامهٔ توسعهٔ کشور پیرامون دستیابی به عدالت جنسیتی با تأکید بر وضعیت آموزش‌عالی زنان در ایران و مقایسه آن با وضعیت جهانی. پژوهشنامه زنان، ۶ (۱): ۱۳۰-۹۷.
- علاسوندلهبری، فریبا، (۱۳۹۷). عدالت جنسیتی به مثابه یک مفهوم تفسیرپذیر و نامتعین. مطالعات فقهی حقوقی زن و خانواده، ۱ (۱): ۷۸-۵۹.
- مامسن، ژانت، (۱۳۸۸). جنسیت و توسعه. ترجمهٔ زهره فنی، انتشارات دانشگاه تهران.
- مجلس خبرگان قانون اساسی، (۱۳۵۸). قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.
- مجلس شورای اسلامی، (۱۳۶۸). قانون برنامهٔ اول توسعه. مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.
- مجلس شورای اسلامی، (۱۳۷۳). قانون برنامهٔ دوم توسعه. مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.
- مجلس شورای اسلامی، (۱۳۷۹). قانون برنامهٔ سوم توسعه. مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.
- مجلس شورای اسلامی، (۱۳۸۴). قانون برنامهٔ چهارم توسعه. مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.
- مجلس شورای اسلامی، (۱۳۹۰). قانون برنامهٔ پنجم توسعه. مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.
- مجلس شورای اسلامی، (۱۳۹۶). قانون برنامهٔ ششم توسعه. مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.
- مجلس شورای اسلامی، (۱۴۰۳). قانون برنامهٔ هفتم توسعه. مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.
- مؤمنی، فرشاد؛ و دیگران، (۱۳۹۳). بررسی وضعیت زنان در برنامه‌های توسعهٔ اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی پس از انقلاب. زن در فرهنگ و هنر، ۶ (۱): ۲۸-۱.
- نیکوبرش، فرزانه، (۱۳۸۵). نگرشی انتقادی به اشتغال زنان در مدیریت و برنامه‌ریزی توسعه، بانوان شیعه، ۳ (۹): ۷۹-۵۳.
- هانت، ژانت، (۱۳۸۸). جنسیت و توسعه. ترجمهٔ مهدی نیاکانی‌فرف پژوهشنامه مطالعات زنان، ۴۲: ۲۷۴ - ۲۲۹.

References

- Aghajani, M., (2009). Challenge of Feminism with Gender Justice. *Journal of Women and Family Studies,* 4(2): 45–68. (in Persian).

- Alipour, P., (2017). Discursive Representation of Gender Justice in Iran's Development Plans. *Journal of Social Policy Studies,* 9(1): 77–102. (in Persian).

- Atashak, M., (2012). Evaluation of Gender Justice in Iran's Educational System. *Iranian Journal of Educational Sociology,* 5(3): 21–44. (in Persian).

- Bokharaei, A., (2010). "Theoretical and Empirical Study of Cultural Factors Affecting Gender Justice among Married Women in Tehran". PhD Dissertation, University of Tehran. (in Persian).

- Collier, D., (1993). *The Comparative Method, Political Science: The State of The Didcipline*. American Political Science Association.

- Connell, R., (2012). Gender, Health and Theory: Conceptualizing the Issue, in Local and World Perspective. *Social Science & Medicine,* 74(11): 1675–1683. https://doi.org/10.1016/j.socscimed.2011.06.006

- Dawn, O., (1985). *Development, Newyork:Wheastsheeaf Department for community development of Australia(2005).* Gender Analysis, Melborn.

- Esfandiari, H., (1997). *Reconstructed Lives: Women and Iran's Islamic Revolution.* Johns Hopkins University Press. (in Persian).

- Htun, M. & Weldon, S. L., (2018). *The Logics of Gender Justice: State Action on Women's Rights Around the World.* Cambridge University Press.

- Human Development Report. (2023). *United Nations Development Programme (UNDP).* Retrieved from: https://hdr.undp.org

- Lombardo, E., Meier, P. & Verloo, M., (2009). *The Discursive Politics of Gender Equality: Stretching, Bending and Policymaking.* Routledge. https://doi.org/10.4324/9780203881033

- Longwe, S., (1989). *Gender Analysis Criteria for Enpowerment of Women*. Unicef Women's Development section, NY

- Marshall, C., (2000). Policy discourse analysis: negotiating gender equity. *Journal of Education Policy,* 15(2): 125-156.

- Marshall, C., (2000). Policy Discourse Analysis: Negotiating Gender Equity. *Journal of Education Policy,* 15(2): 125–156. https://doi.org/10.1080/026809300285882

- Moghadam, V. M., (1993). *Modernizing Women: Gender and Social Change in the Middle East.* Lynne Rienner Publishers.

- Moghadam, V. M., (2020). *Gender and Development in the Middle East and North Africa: Women's Economic Participation and Public Policy.* Palgrave Macmillan

- Momeni, F., (2014). *Women's Status in Iran's Post-Revolution Development Plans.* Tehran: Institute for Religion and Economy.

- Moser, O., (1989). *World Development*. London: Development world.

- Reeves, H. & Baden, S., (2008). *Gender and development.* univercity of Sussex.

- Sen, A., (1999). *Development as Freedom.* Oxford University Press

- Sen, A., (1999). *Development as Freedom.* Oxford University Press.

- Shaditalab, J., (2015). Gender Justice and Propositions Based on Incorrect Information. *Journal of Women in Development and Politics,* 13(4): 1–22.

- The Fifth Five-Year Economic and Social Development Plan, (1982–1986). Government of the Republic of Korea.

- The Fourth Five-Year Economic Development Plan, (1977–1981). Government of the Republic of Korea.

- The Seventh Five-Year Economic and Social Development Plan, (1992–1996). Government of the Republic of Korea

- The Sixth Five-Year Economic and Social Development Plan, (1987–1991). Government of the Republic of Korea.

- True, J., (2003). Mainstreaming Gender in Global Public Policy. *International Feminist Journal of Politics,* 5(3): 368–396. https://doi.org/10.1080/1461674032000122740

- True, J., (2003). Mainstreaming Gender in Global Public Policy. *International Feminist Journal of Politics,* 5(3): 368-396.

- United Nations Development Programme, (UNDP). (2023). Gender Inequality Index (GII). Retrieved from Human Development Reports Database, New York: UNDP.

- United Nations Development Programme, (UNDP). (2023). Gender Inequality Index. Retrieved from: https://hdr.undp.org/data-center/thematic-composite-indices/gender-inequality-index

- United Nations Development Programme, (UNDP). (2023). *Human Development Report 2023/2024: Breaking the Gridlock – Reimagining Cooperation in a Polarized World.* New York: UNDP.

- Vakili, Z., (2015). "Comparative Critique of Equality-Based and Difference-Based Approaches to Gender Justice". MA Thesis, University of Isfahan. (in Persian).

- World Bank, (2020). *Women, Business and the Law 2020.* World Bank Publications.

- World Bank, (2022). *Gender Data Portal.* Retrieved from: https://genderdata.worldbank.org

- World Bank, (2022). *World Bank Gender Data Portal.* Washington, DC: The World Bank. Retrieved from the World Bank Gender Data Portal database.

- World Economic Forum, (WEF). (2024). *Global Gender Gap Report 2024.* Geneva: World Economic Forum.

- World Economic Forum, (2024). *Global Gender Gap Report 2024.* Geneva: World Economic Forum. Retrieved from: https://www.weforum.org/reports/global-gender-gap-report-2024/

۳۳۳ پژوهش های جامعه شناسی معاصر 28
Contemporary Sociological Research
Two Quarterly Journal of Contemporary Socio logical Research CSR
ISSN (P.): 2476-55643, (E.): 2476-6305
Vol. 15, No. 28, 2026
Bu-Ali Sin University

Exploring the Phenomenon of Merit Display in Tehran's Governmental Organizations: A Grounded Theory Approach

Hassanreza Yosofvand[I], Azimeh Al-Sadat Abdollahi[II], Maryam Moghaddasian[III]

https://doi.org/10.22084/csr.2026.31175.2376
Received: 2025/06/28; Revised: 2025/07/26; Accepted: 2025/08/23
Type of Article: **Research**
Pp: 333-360

Abstract

This study explores the phenomenon of merit display in Tehran's governmental organizations, defined as the use of symbolic capital to secure professional positions without genuine competencies (knowledge, skills, or performance). Merit display undermines meritocracy and organizational trust in bureaucratic settings with weak oversight, a pressing issue in Tehran's public sector where informal evidence suggests its prevalence. The research aims to identify the causal factors, contextual conditions, action strategies, and consequences of merit display, providing a localized framework to enhance meritocracy and trust. The main research question is: What are the factors, contexts, strategies, and outcomes of merit display in Tehran's governmental organizations? The primary hypothesis posits that merit display arises from the interplay of individual, organizational, and socio-cultural factors, resulting in diminished trust and meritocracy. Employing a qualitative grounded theory approach, data were collected through 45- to 60-minute semi-structured interviews with 27 government employees in the second half of 1403 (2024). Analysis involved open, axial, and selective coding using MAXQDA software, with credibility ensured through triangulation (comparing interviews with observations and documents), member checking by 15 participants, and peer debriefing in three group discussions. Findings reveal that merit display is driven by causal factors (feigned confidence, superficial self-presentation, unethical networking), contextual conditions (inefficient bureaucratic structures, display-oriented culture, social media influence), and action strategies (displaying confidence, superficial reports, informal relationships). These lead to reduced organizational trust, weakened meritocracy, and eroded motivation and professional cohesion. Integrating theories by Bourdieu (1986), Spence (1973), and Greenberg (1990), the study proposes practical solutions, including transparent evaluation systems, fostering collaborative culture, and training managers to prioritize authentic competencies. Future research could employ quantitative methods or explore managers' perspectives to further advance understanding of merit display in Iran's public sector.

Keywords: Merit Display, Governmental Organizations, Grounded Theory, Symbolic Capital, Organizational Trust.

I. Department of Sociology, Faculty of Law and Social Sciences, Payame Noor University, Tehran, Iran (Corresponding Author).
Email: yosofvand@pnu.ac.ir
II. Department of Sociology, Faculty of Law and Social Sciences, Payame Noor University, Tehran, Iran
III. Department of Sociology, Faculty of Law and Social Sciences, Payame Noor University, Tehran, Iran

Citations: Yosofvand, H., Abdollahi, A. A. & Moghaddasian, M., (2026). Exploring the Phenomenon of Merit Display in Tehran's Governmental Organizations: A Grounded Theory Approach. *Two Quarterly Journal of Contemporary Sociological Research,* 15(28), 333–360. https://doi.org/10.22084/csr.2026.31175.2376
Homepage of this Article: https://csr.basu.ac.ir/article_6776.html?lang=en

Publisher & Owner: Bu-Ali Sina University.
Copyright © 2026 The Authors. Published by Bu-Ali Sina University.
This work is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International license (https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/). Non-commercial uses of the work are permitted, provided the original work is properly cited.

1. Introduction

Meritocracy, a cornerstone of effective human resource management, emphasizes allocating positions and opportunities based on genuine competencies such as knowledge, skills, and performance. However, in bureaucratic environments with weak oversight, the phenomenon of merit display—using symbolic capital like feigned confidence, superficial self-presentation, or unethical networking to gain professional positions without authentic qualifications—poses a significant challenge. In Tehran's governmental organizations, the hub of Iran's administrative activities, informal reports suggest merit display undermines meritocracy and organizational trust. Unlike corruption or favoritism, merit display operates within normative or deviant settings, leveraging symbolic cues to create a false impression of competence. This study employs a grounded theory approach to explore the causal factors, contextual conditions, action strategies, and consequences of merit display, aiming to provide a localized framework for analysis and practical recommendations to strengthen meritocracy and trust. Existing literature, including Bourdieu's (1986) symbolic capital, Spence's (1973) signaling theory, and Greenberg's (1990) organizational justice, offers theoretical insights but lacks application in Iran's bureaucratic and cultural context. This research fills this gap by addressing the unique socio-cultural and structural dynamics of Tehran's public sector.

2. Theoretical Framework

The study draws on Bourdieu's (1986) concept of symbolic capital, which posits that individuals use symbolic cues (e.g., professional demeanor, attire) to gain status without substantive qualifications. Spence's (1973) signaling theory complements this by highlighting how individuals project false competencies to influence perceptions. Greenberg's (1990) organizational justice framework underscores the impact of perceived unfairness on trust and motivation, relevant to merit display's consequences. Additionally, studies like Goffman's (1959) dramaturgical perspective and Turkle's (2011) analysis of social media's role in self-presentation inform the socio-cultural dimensions. Empirical research, such as Fani et al. (2012) on managerial competencies in Tehran and Shahnooshi and Dadkhah (2017) on meritocracy barriers, highlights local challenges but lacks focus on merit display as a distinct phenomenon. This study integrates these theories and empirical findings to analyze merit display in Tehran's context.

3. Methodology

A qualitative grounded theory approach, following Strauss and Corbin (1998), was employed to explore merit display. Data were collected through 45- to 60-minute semi-structured interviews with 27 government employees in Tehran during the second half of 1403 (2024). Participants were selected via purposive sampling to ensure diversity in age, gender, education, job role, and experience, achieving theoretical saturation after 22 interviews, with five additional interviews for comprehensiveness. Interview questions probed lived experiences, perceptions, and observations of merit display, such as: "Have you observed individuals advancing through superficial displays of competence?" and "What organizational factors enable such behaviors?" Data were analyzed using open, axial, and selective coding with MAXQDA software. Open coding identified initial categories (e.g., feigned confidence, weak evaluation), axial coding organized them around the core category of merit display, and selective coding developed the phenomenon's storyline. Credibility was ensured through triangulation (comparing interviews with observations and documents), member checking by 15 participants, and peer debriefing in three group discussions. Ethical considerations included informed consent, confidentiality, and secure data storage.

4. Findings

The analysis revealed merit display as a systemic phenomenon in Tehran's governmental organizations, shaped by the interplay of causal factors, contextual conditions, action strategies, and consequences.

4-1. Causal Factors

- Individual Factors: Feigned confidence, superficial self-presentation (e.g., professional attire, flashy presentations), and unethical networking (e.g., leveraging informal relationships) drive merit display. For instance, a participant noted, "Some colleagues act overly confident in meetings, but their work lacks depth, yet they get promoted due to managers' lack of scrutiny."

- Organizational Factors: Weak evaluation systems, lack of corrective feedback, and bureaucratic complexities create oversight gaps, enabling merit display. One respondent stated, "Without transparent evaluations, managers focus on flashy reports, not real work."

- Socio-Cultural Factors: A display-oriented culture, amplified by social media (e.g., LinkedIn profiles exaggerating expertise), and weak shared professional values encourage merit display. A participant observed, "Some post professional content online, but their actual work is minimal."

4-2. Contextual Conditions

- Inefficient Structures: Bureaucratic complexities and weak supervision facilitate merit display by allowing superficial behaviors to go unchecked. A respondent remarked, "Complex structures make oversight difficult; some advance with empty reports."

- Display-Oriented Culture: Organizational and societal emphasis on appearances over substance fosters merit display. One employee noted, "Flashy presentations get more attention than real work."

- Social Media Influence: Platforms amplify false competency displays, especially in organizations sensitive to public perception. A participant said, "LinkedIn posts make some look professional, but their output is negligible."

4-3. Action Strategies

Employees use strategies like displaying excessive confidence, producing superficial reports or presentations, mimicking successful professionals, building informal relationships with managers, and leveraging social media for visibility. For example, a respondent noted, "Some mimic managers' styles or use LinkedIn to appear competent, securing promotions despite weak performance."

4-4. Consequences

- Reduced Organizational Trust: Merit display fosters distrust in promotion systems and perceptions of unfairness. A participant stated, "When someone advances with flashy slides but no substance, trust in the system erodes."

- Weakened Meritocracy: The prioritization of appearances over competencies undermines merit-based advancement, reducing organizational performance quality. One employee said, "Promoting unqualified people harms decision-making."

- Eroded Motivation and Cohesion: Merit display demotivates competent employees and weakens team collaboration, eroding professional culture. A respondent noted, "Seeing displayers succeed discourages hardworking staff."

5. Discussion

The findings align with Bourdieu's (1986) symbolic capital, where individuals use superficial cues to gain status, and Spence's (1973) signaling theory, which explains false competency displays. Greenberg's

(1990) organizational justice framework highlights how perceived unfairness from merit display reduces trust and motivation. The study extends these theories by contextualizing them in Tehran's bureaucratic and cultural setting, emphasizing local factors like bureaucratic complexities and social media's role, which prior studies (e.g., Turkle, 2011; Marwick, 2015) addressed in Western contexts. The research also corroborates local studies (e.g., Fani et al., 2012) on weak evaluation systems but uniquely defines merit display as distinct from corruption, filling a research gap.

Practical Implications: To counter merit display, organizations should:

1. Implement transparent, objective performance evaluation systems.
2. Establish regular, corrective feedback mechanisms.
3. Foster a culture prioritizing genuine competencies and collaboration.
4. Train managers to recognize authentic qualifications over superficial displays.
5. Regulate professional use of social media to curb false representations.

These measures can rebuild trust, strengthen meritocracy, and enhance professional cohesion.

Limitations: The study is limited to 27 employees in Tehran, potentially missing broader Iranian contexts. The qualitative approach restricts statistical generalizability, and data exclude senior managers' or policymakers' perspectives. External factors like political or technological changes were not fully explored.

6. Conclusion

Merit display in Tehran's governmental organizations emerges from individual (e.g., feigned confidence), organizational (e.g., weak evaluations), and socio-cultural (e.g., display-oriented culture) factors, facilitated by strategies like superficial presentations and informal networking. It results in reduced trust, weakened meritocracy, and eroded motivation. By integrating Bourdieu, Spence, and Greenberg's theories, this study offers a localized framework and practical solutions like transparent evaluations and cultural reforms. Future research could use quantitative methods or explore senior managers' views to deepen understanding.

Acknowledgments

The authors extend their sincere gratitude to the anonymous peer reviewers for their insightful critiques and constructive suggestions, which significantly enhanced the clarity and scholarly rigor of this manuscript.

Author Contribution

The contribution of all authors to the writing of the article has been equal.

Conflict of Interest

In adherence to ethical publication standards, the authors affirm that there are no conflicts of interest, either personal or financial, that could have influenced the content or conclusions presented in this research.

دوفصلنامهٔ پژوهش‌های جامعه‌شناسی معاصر
شاپای چاپی: ۶۳۰۵-۲۴۷۶؛ شاپای الکترونیکی: ۵۶۴۳-۲۴۷۶
نشانی پایگاه نشریه: https://csr.basu.ac.ir/
سال ۱۵، شمارهٔ ۲۸، ۱۴۰۵

بررسی پدیدهٔ شایسته‌نمایی در سازمان‌های دولتی تهران: رویکرد نظریهٔ داده‌بنیاد

حسن‌رضا یوسفوند[I]، عظیمه‌السادات عبدالهی[II]، مریم مقدسیان[III]

شناسهٔ دیجیتال (DOI): https://doi.org/10.22084/csr.2026.31175.2376
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۴/۰۷، تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۵/۰۴، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۰۱
نوع مقاله: پژوهشی
صص: ۳۶۰-۳۳۳

چکیده

این پژوهش با هدف بررسی پدیدهٔ شایسته‌نمایی در سازمان‌های دولتی تهران، با استفاده از رویکرد نظریهٔ داده‌بنیاد انجام شد. شایسته‌نمایی به‌عنوان استفاده از سرمایه‌های نمادین کاذب برای کسب جایگاه‌های حرفه‌ای بدون شایستگی واقعی (دانش، مهارت، یا عملکرد) تعریف شد. داده‌ها ازطریق مصاحبه‌های نیمه‌ساختارمند ۴۵ تا ۶۰ دقیقه‌ای با ۲۷ کارمند دولت در نیمهٔ دوم سال ۱۴۰۳جمع‌آوری و با کدگذاری باز، محوری، و گزینشی تحلیل شدند. کدگذاری باز کدها را استخراج کرد، کدگذاری محوری آن‌ها را حول مقولهٔ هستهٔ شایسته‌نمایی سازمان‌دهی نمود، و کدگذاری گزینشی خط داستان پدیده را تدوین کرد. اعتبار پژوهش با سه‌سویه‌سازی (مقایسهٔ مصاحبه‌ها با مشاهدات و اسناد)، بازبینی توسط ۱۵ مشارکت‌کننده، و بازبینی همکاران در سه جلسهٔ بحث گروهی تضمین شد. یافته‌ها نشان‌داد که شایسته‌نمایی تحت‌تأثیر عوامل علّی (اعتمادبه‌نفس کاذب، خودنمایی ظاهری، شبکه‌سازی غیراصولی)، بسترهای زمینه‌ای (ساختارهای بوروکراتیک ناکارآمد، فرهنگ نمایشگری، نفوذ شبکه‌های اجتماعی)، و راهبردهای عمل (نمایش اعتمادبه‌نفس، گزارش‌های ظاهری، روابط غیررسمی) شکل می‌گیرد و به کاهش اعتماد سازمانی، تضعیف شایسته‌سالاری، و فرسایش انگیزه و انسجام حرفه‌ای منجر می‌شود. این پژوهش با تلفیق نظریه‌های بوردیو (۱۹۸۶)، اسپنس (۱۹۷۳)، و گرینبرگ (۱۹۹۰)، چارچوبی بومی برای تحلیل شایسته‌نمایی ارائه داد. پیشنهادها عملی شامل طراحی نظام‌های ارزیابی شفاف، تقویت فرهنگ همکاری، و آموزش مدیران است. این مطالعه درک عمیقی از شایسته‌نمایی ارائه می‌دهد و تحقیقات آینده می‌توانند با روش‌های کمّی یا بررسی دیدگاه مدیران این حوزه را گسترش دهند.

کلیدواژگان: شایسته‌نمایی، سازمان‌های دولتی، نظریهٔ داده‌بنیاد، سرمایه‌های نمادین، اعتماد سازمانی.

I. گروه جامعه‌شناسی، دانشکدهٔ حقوق و علوم اجتماعی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران (نویسندهٔ مسئول).
Email: yosofvand@pnu.ac.ir
II. گروه جامعه‌شناسی، دانشکدهٔ حقوق و علوم اجتماعی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران.
III. گروه جامعه‌شناسی، دانشکدهٔ حقوق و علوم اجتماعی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران.

ارجاع به مقاله: یوسفوند، حسن‌رضا؛ عبدالهی، عظیمه‌السادات؛ و مقدسیان، مریم، (۱۴۰۵). بررسی پدیدهٔ شایسته‌نمایی در سازمان‌های دولتی تهران: رویکرد نظریهٔ داده‌بنیاد. پژوهش‌های جامعه‌شناسی معاصر، ۱۵ (۲۸)، ۳۳۳-۳۶۰. https://doi.org/10.22084/csr.2026.31175.2376
صفحهٔ اصلی مقاله در سامانهٔ نشریه: https://csr.basu.ac.ir/article_6776.html

OPEN ACCESS
حق انتشار این مستند، متعلق به نویسندگان آن است. ۱۴۰۵ ©. ناشر این مقاله، دانشگاه بوعلی‌سینا است.
این مقاله تحت گواهی زیر منتشرشده و هر نوع استفاده غیرتجاری از آن مشروط بر استناد صحیح به مقاله و با رعایت شرایط مندرج در آدرس زیر مجاز است.
Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International license (https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/).

۱. مقدمه

شایسته‌سالاری به‌عنوان یکی از اصول بنیادین مدیریت منابع انسانی، بر تخصیص مناصب و فرصت‌ها براساس شایستگی‌های واقعی مانند دانش، مهارت و عملکرد استوار است و در سازمان‌های مدرن به‌عنوان پایه‌ای برای پیشرفت عادلانه و افزایش کارایی شناخته می‌شود، جایی‌که موفقیت افراد به تلاش و سرمایه‌های مشروع فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی وابسته است. با این‌حال، در برخی ساختارهای سازمانی، به‌ویژه در محیط‌های بوروکراتیک با نظارت ضعیف، پدیده‌ای به‌نام «شایسته‌نمایی» ظهور می‌یابد که به استفاده از سرمایه‌های نمادین کاذب، نظیر نمایش اعتمادبه‌نفس، خودنمایی ظاهری یا شبکه‌سازی غیراصولی، برای کسب جایگاه‌های حرفه‌ای بدون پشتوانهٔ شایستگی واقعی اشاره دارد. این پدیده، که از مفاهیمی مانند فساد یا روابط به‌جای ضوابط متمایز است، می‌تواند در محیط‌های عادی یا هنجارشکن رخ‌داده و پیامدهای منفی مانند کاهش اعتماد سازمانی، تضعیف شایسته‌سالاری و فرسایش انسجام حرفه‌ای را به‌دنبال داشته باشد. در سازمان‌های دولتی تهران، که مرکز فعالیت‌های اجرایی ایران هستند، شواهد اولیه و گزارش‌های غیررسمی از وجود شایسته‌نمایی حکایت دارند که می‌توانند به‌عنوان چالشی سیستمی، شایسته‌سالاری و اعتماد سازمانی را تحت‌تأثیر قرار دهد. با این‌حال، فقدان پژوهش‌های جامع در این حوزه، به‌ویژه در بستر سازمان‌های دولتی ایران، شکاف دانشی قابل‌توجهی ایجاد کرده است. مطالعات پیشین مرتبط با شایسته‌نمایی را می‌توان در سه دستهٔ رویکردی گروه‌بندی کرد؛ سرمایه‌های نمادین، رفتار سازمانی و فرهنگ سازمانی-اجتماعی. در رویکرد سرمایه‌های نمادین، «بوردیو» (۱۹۸۶) شایسته‌نمایی را استفاده از نشانه‌های ظاهری برای کسب جایگاه حرفه‌ای بدون شایستگی واقعی معرفی می‌کند، درحالی‌که «اسپنس» (۱۹۷۳) در نظریهٔ «سیگنالینگ» بر نمایش توانمندی‌های غیرواقعی تأکید دارد و «جونز» و «پیتمن» (۱۹۸۲) استراتژی‌های خودنمایی را ابزار مدیریت ادراک می‌دانند. این مطالعات چارچوب نظری قوی ارائه می‌دهند، اما عمدتاً در بسترهای غربی و غیرسازمانی متمرکز بوده و کاربرد آن‌ها در سازمان‌های دولتی ایران با پیچیدگی‌های بوروکراتیک و فرهنگی خاص بررسی نشده است. در حوزهٔ رفتار سازمانی، «گرینبرگ» (۱۹۹۰) بر تأثیر ادراکات عدالت سازمانی بر اعتماد و انگیزه تأکید دارد و «آشفورد» و «آنانند» (۲۰۰۳) رفتارهای نمایشی را استراتژی‌هایی برای کسب قدرت در سازمان‌های بوروکراتیک تحلیل کرده‌اند، اما این مطالعات بیشتر در سازمان‌های خصوصی یا غربی متمرکز هستند و پیچیدگی‌های بوروکراتیک تهران را کمتر پوشش می‌دهند. در زمینهٔ فرهنگ سازمانی-اجتماعی، «هافستد» (۱۹۸۰) و «شین» (۲۰۱۰) بر تأثیر فرهنگ سازمانی بر رفتارهای حرفه‌ای تأکید دارند و «کستلز» (۲۰۱۱) نقش شبکه‌های اجتماعی در بازنمایی کاذب هویت حرفه‌ای را بررسی کرده است، اما این مطالعات در بستر ایران به‌روزرسانی نشده‌اند. استنتاج از این پیشینه‌ها نشان می‌دهد که شایسته‌نمایی تحت‌تأثیر سرمایه‌های نمادین، ضعف‌های ساختاری و فرهنگ نمایشگری شکل می‌گیرد، شکاف‌های پژوهشی شامل کمبود مطالعات بومی در سازمان‌های دولتی ایران، تعریف ناکافی شایسته‌نمایی به‌عنوان پدیده‌ای متمایز از مفاهیمی مانند فساد، بررسی محدود نقش شبکه‌های اجتماعی مدرن در تقویت شایسته‌نمایی، و تحلیل ناکافی پیامدهای سازمانی نظیر کاهش اعتماد و فرسایش فرهنگ حرفه‌ای است. علاوه‌بر این، ویژگی‌های فرهنگی-اجتماعی ایران، مانند ارزش‌گذاری به روابط غیررسمی و نفوذ شبکه‌های اجتماعی، نیازمند تحلیل بومی عمیق‌تری است تا ابعاد این پدیده در بستر محلی به‌طور کامل روشن شود. این پژوهش با استفاده از رویکرد کیفی نظریهٔ داده‌بنیاد و مصاحبه با کارمندان دولت تهران، به‌دنبال شناسایی عوامل، بسترها، راهبردها، و پیامدهای شایسته‌نمایی است تا چارچوبی بومی برای تحلیل این پدیده و ارائه راهکارهای عملی برای تقویت شایسته‌سالاری و اعتماد سازمانی فراهم کند.

۲.ملاحظات نظری و تجربی

این پژوهش با بهره‌گیری از رویکرد کیفی مبتنی‌بر نظریهٔ داده‌بنیاد، از ملاحظات نظری و تجربی برای تحلیل پدیدهٔ شایسته‌نمایی در سازمان‌های دولتی تهران استفاده می‌کند. این ملاحظات بر نظریهٔ سرمایه‌های نمادین بوردیو

(۱۹۸۶)، نظریه‌های رفتار سازمانی (رابینز و جاج[۱]، ۲۰۱۹؛ گرینبرگ[۲]، ۱۹۹۰) و یافته‌های تجربی مرتبط با شایستگی‌های مدیریتی، شایسته‌سالاری، سندرم خودفریبی، و عملکرد کاذب استوار است. این بخش با تلفیق منابع نظری و تجربی و تحلیل انتقادی شکاف‌های پژوهشی، چارچوبی جامع برای درک شایسته‌نمایی ارائه می‌دهد.

۲-۱. ملاحظات نظری

براساس نظریهٔ سرمایه‌های نمادین بوردیو (۱۹۸۶) شایسته‌نمایی استفاده از نشانه‌های ظاهری مانند رفتار، پوشش، یا ارتباطات برای کسب جایگاه حرفه‌ای بدون پشتوانهٔ شایستگی واقعی (دانش، مهارت، یا عملکرد) است. بوردیو (۱۹۹۱) سرمایه‌های نمادین را ابزارهایی برای کسب قدرت ازطریق تفسیر واقعیت اجتماعی تعریف کرده و چهار نوع سرمایه (اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، و نمادین) را شناسایی می‌کند. سرمایهٔ نمادین در شایسته‌نمایی نقش محوری دارد و ازطریق بازنمایی کاذب شایستگی‌ها ایجاد می‌شود. «اسکگس» (۲۰۰۴) استدلال می‌کند که افراد با تکنیک‌های بازنمایی، سرمایه نمادین جعلی تولید می‌کنند. «لارو» (۲۰۰۳) نشان می‌دهد که خانواده‌ها فرزندان را برای کسب سرمایه‌های مختلف آماده می‌کنند، اما «ریورا» (۲۰۱۵) معتقد است تقلید می‌تواند بدون سرمایهٔ اصیل، جایگاه اجتماعی ایجاد کند. خشونت نمادین بوردیو (۱۹۹۱) به طبیعی‌سازی ساختارهای قدرت اشاره دارد که افراد در آن مشارکت می‌کنند؛ و «شارمان» و همکاران (۲۰۱۸) نشان‌داده‌اند که برخی با مدیریت تأثیرگذاری، این ساختارها را به نفع خود دستکاری می‌کنند. «سوئیدبرگ» (۲۰۲۰) بیان می‌کند که در عصر اطلاعات، تخصص ظاهری ازطریق یادگیری نمادهای تخصصی ایجاد می‌شود.

نظریه‌های رفتار سازمانی بر ضعف‌های ساختاری مانند نبود ارزیابی شفاف و ادراکات عدالت سازمانی تأکید دارند. «گرینبرگ» (۱۹۹۰) نشان می‌دهد که ادراکات عدالت سازمانی بر اعتماد و انگیزهٔ کارمندان تأثیر می‌گذارد. اثر «دانینگ-کروگر» (۱۹۹۹) بیانگر اعتمادبه‌نفس کاذب افراد با مهارت پایین به‌دلیل ناآگاهی است (ارلینگر و همکاران[۳]، ۲۰۰۸؛ شلوسر و همکاران[۴]، ۲۰۱۳). «محلس» و همکاران (۲۰۱۲) مفهوم تورم اعتمادبه‌نفس را در محیط‌های سازمانی مطرح کردند، و «پنی‌کوک» و «رند» (۲۰۱۹) نشان‌دادند که افراد با تفکر انتقادی پایین به اطلاعات نادرست باور دارند که به «سرمایهٔ منفی» منجر می‌شود. «دورکیم» (۱۸۹۷) آنومی را بی‌هنجاری اجتماعی تعریف کرد که معیارهای شایستگی را متزلزل می‌کند. «مرتون» (۱۹۳۸) تناقض اهداف فرهنگی و ابزار مشروع را عامل رفتارهای انحرافی دانست. «بائومن» (۲۰۰۰) در مدرنیتهٔ مایع از انحلال ساختارهای ثابت سخن گفت، و «پتنام» (۲۰۰۰) کاهش سرمایهٔ اجتماعی را زمینه‌ساز فرصت‌طلبی دانست. «تورکل» (۲۰۱۱) نشان‌داد که فناوری‌های ارتباطی، خودنمایی غیرواقعی را تقویت می‌کنند. «گافمن» (۱۹۵۹) با مفهوم «صحنهٔ پیشین و پسین»، جعل شایستگی را تبیین کرد. «بائنت» و «بوید» (۲۰۱۴) هویت‌های مجازی را بررسی کردند، و «وان دایک» (۲۰۱۳) منطق شبکه‌های اجتماعی را مبتنی‌بر دیده‌شدن دانست. «مارویک» (۲۰۱۵) اضطراب جایگاه را عامل بزرگ‌نمایی در رسانه‌های اجتماعی معرفی کرد.

۲-۲. مطالعات تجربی

مطالعات مرتبط با شایستگی‌های مدیریتی و موانع شایسته‌سالاری به درک شایسته‌نمایی کمک می‌کنند. «فانی» و همکاران (۲۰۱۲) در مطالعه‌ای در سازمان‌های دولتی تهران، شایستگی‌های موردنیاز مدیران عملیاتی را اولویت‌بندی کردند. این مطالعه با پرسشنامه‌ای ۱۴۲ سؤالی و تحلیل عاملی، نشان‌داد که اساتید مدیریت بر دانش فنی، ارزیابی عملکرد، مهارت‌های ایجاد آرامش روانی، و مدیریت زمان تأکید دارند، درحالی‌که مدیران اجرایی نظارت، مربیگری، صداقت، و آرامش روانی را در اولویت قرار می‌دهند (فانی و همکاران[۵]، ۲۰۱۲). این تفاوت نشان‌دهندهٔ نبود معیارهای یکپارچهٔ شایستگی است که می‌تواند به شایسته‌نمایی منجر شود.

«مک‌کللند» (۱۹۷۳) شایسته‌سالاری را انتخاب افراد براساس شایستگی معرفی کرد، و «مک‌گراث» و همکاران (۱۹۹۵) شایستگی را ترکیبی از مهارت و درک برای همکاری در راستای اهداف سازمانی دانستند. «مک‌گرگور» و «توئید» (۲۰۰۱)

تفاوت‌های جنسیتی در اولویت‌بندی شایستگی‌ها را نشان‌دادند، به‌طوری‌که زنان به مدیریت بودجه و هزینه‌ها اهمیت بیشتری می‌دهند، درحالی‌که مردان بر مدیریت افراد و مسائل استراتژیک تمرکز دارند. «لناهان» (۲۰۰۰) شایستگی‌ها را در خوشه‌های مهارت‌های شخصی، بین‌فردی، تجاری، فکری، و فنی طبقه‌بندی کرد. این مطالعات بر اهمیت شایستگی‌های چندبُعدی تأکید دارند، اما فقدان معیارهای شفاف می‌تواند بستر شایسته‌نمایی را فراهم کند.

«اسدی‌فرد» و همکاران (۲۰۱۱) با استفاده از نظریهٔ داده‌بنیاد، مدل شایستگی مدیران دولتی ایران را براساس سیرهٔ امام طراحی کردند که شامل مقوله‌هایی مانند: اسلامی بودن، مردمی بودن، خدمتگزاری، و مسئولیت‌پذیری است. این مطالعه بر ارزش‌های اخلاقی و حرفه‌ای تأکید دارد، اما نشان می‌دهد که فقدان این ارزش‌ها می‌تواند به رفتارهای نمایشی منجر شود. «شاهنوشی» و «دادخواه» (۲۰۱۷) موانع شایسته‌سالاری در سازمان‌های دولتی شیراز را بررسی کردند و عوامل درون‌سازمانی (ساختار نامناسب و ویژگی‌های شخصیتی) و برون‌سازمانی (گرایش‌های فرهنگی، قانون‌گریزی، و سیاسی‌کاری) را شناسایی کردند. «توربانی» و همکاران (۲۰۲۴) شایستگی‌ها را به‌عنوان شاخص‌های چندبُعدی عملکرد فردی معرفی کردند که در استخدام و مدیریت عملکرد کاربرد دارند، اما ضعف در اجرای این فرآیندها می‌تواند به شایسته‌نمایی منجر شود. «عسگری» و همکاران (۲۰۱۸) مدیریت شایستگی را برای چابکی سازمانی بررسی کردند، اما کاربرد آن در سازمان‌های دولتی محدود بود.

پدیدهٔ سندرم خودفریبی و عملکرد کاذب نیز به درک شایسته‌نمایی کمک می‌کند. «دمیرباش» و «التینتاش» (۲۰۲۳) سندرم خودفریبی را ناتوانی افراد در پذیرش موفقیت‌هایشان تعریف کردند که می‌تواند به نمایش کاذب شایستگی منجر شود. «کونگ» (۲۰۲۲) خودفریبی را ناشی از خودآگاهی بیش‌ازحد در محیط‌های حرفه‌ای دانست، و «لاوِل» و همکاران (۲۰۲۲) سه سازهٔ تخفیف، شانس، و جعل را در خودفریبی شناسایی کردند. «دانین» و همکاران (۲۰۲۴) عملکرد کاذب را رفتار منفی کارمندانی تعریف کردند که خود را توانمندتر از واقعیت نشان می‌دهند و پنج دسته شامل: ادراکات همکاران، عملکرد کاذب در مصاحبه‌ها، تأثیر اعتماد، اثر بر روحیهٔ همکاران، و پیشگیری از عملکرد کاذب را شناسایی کردند. «اندرسون» و «بریون» (۲۰۱۰) اعتمادبه‌نفس بیش‌ازحد را عامل کسب جایگاه ازطریق ادراک نادرست شایستگی دانستند. «یانگ» و همکاران (۲۰۲۲) مسیرهای کسب جایگاه ازطریق چاپلوسی و رفتارهای شهروندی سازمانی را شناسایی کردند، و «بوکازار» و همکاران (۲۰۲۴) نشان‌دادند که سلطه‌جویی می‌تواند افراد را در معرض فریب قرار دهد.

باوجود تفاوت مفهومی میان شایسته‌سالاری و شایسته‌نمایی این دو مفهوم از نظر نظری با یکدیگر ارتباط نزدیکی دارند. شایسته‌سالاری به استقرار نظامی مبتنی‌بر شایستگی‌های واقعی در جذب، انتصاب، ارتقاء و ارزیابی افراد اشاره دارد؛ درحالی‌که شایسته‌نمایی بیانگر وضعیتی است که در آن، به‌جای شایستگی واقعی، ظواهر، ادعاها یا برداشت‌های غیرواقعی از شایستگی مبنای تصمیم‌گیری قرار می‌گیرد؛ از این‌رو شناخت مبانی، الزامات، موانع و عوامل مؤثر بر استقرار شایسته‌سالاری، زمینهٔ مناسبی برای تبیین چرایی شکل‌گیری شایسته‌نمایی و پیامدهای آن فراهم می‌کند؛ بر همین‌اساس، مهم‌ترین مطالعات داخلی مرتبط با شایسته‌سالاری که ازنظر نظری با موضوع پژوهش حاضر ارتباط دارند در جدول زیر مرور شده‌اند.

جدول ۱: خلاصهٔ پژوهش‌های انجام‌شده درمورد شایسته‌سالاری (نگارندگان، ۱۴۰۴).
Tab. 1: Summary of research conducted on meritocracy (Authors, 2025).

ردیف	نویسنده(گان)	سال	هدف پژوهش	یافته‌های کلیدی
۱	عطافر و آذربایجانی	۱۳۸۰	بررسی میزان شایسته‌سالاری در انتخاب مدیران بخش دولتی و خصوصی	انتخاب مدیران برپایهٔ معیارهای شایستگی موجب بهبود عملکرد سازمانی می‌شود؛ در مقابل، معیارهای غیرشایسته باعث کاهش کارایی، نارضایتی کارکنان و افت بهره‌وری می‌شوند.

۲	حسین‌زاده و همکاران	۱۳۹۵	بررسی تأثیر ارزش‌های فرهنگی، شایسته‌سالاری و جامعه‌پذیری سازمانی بر اخلاق کار	شایسته‌سالاری در کنار ارزش‌های فرهنگی و جامعه‌پذیری سازمانی، تأثیر مثبت و معناداری بر ارتقای اخلاق کار کارکنان دارد.
۳	شاهنوشی و دادخواه	۱۳۹۶	بررسی موانع تحقق شایسته‌سالاری در سازمان‌های دولتی	ساختار نامناسب، سیاسی‌کاری، قانون‌گریزی و فرهنگ سازمانی نامطلوب، مهم‌ترین موانع تحقق شایسته‌سالاری شناخته شدند.
۴	نظری و همکاران	۱۴۰۰	بررسی نقش راهبردهای درون و برون‌سازمانی در استقرار نظام شایسته‌سالاری	مدیریت منابع انسانی و اجرای قانونمند نظام استخدام، انتصاب و ارتقا، بیشترین نقش را در استقرار شایسته‌سالاری دارند.
۵	بهروزی‌لک و امیرپور	۱۴۰۳	وضعیت‌سنجی شایسته‌سالاری و تحلیل عدالت سیاسی در انتصابات دولتی	اصلاح نظام گزینش و بازنگری در الگوهای ارزیابی شایستگی برای کاهش فساد و افزایش کارآمدی ضروری است.
۶	علی‌پور و رجب‌پور	۱۴۰۴	چگونگی پیاده‌سازی نظام شایسته‌سالاری در سازمان	چرخهٔ هفت‌مرحله‌ای شایسته‌سالاری معرفی شد و نقش مدیریت ارشد، فرهنگ سازمانی و ارزیابی شفاف در اجرای موفق آن تبیین شد.
۷	حسینی و اکبری‌قمصری	۱۴۰۴	فراتحلیل عوامل و موانع ساختاری شایسته‌سالاری در ایران	نابرابری ساختاری، تمرکز قدرت، روابط‌محوری و پارتی‌بازی مهم‌ترین موانع تحقق شایسته‌سالاری معرفی شدند.
۸	یارمحمدی‌منفرد و همکاران	۱۴۰۴	تدوین راهبردهای ارتقای نظام شایسته‌سالاری مدیران در سازمان‌های ورزشی	راهبردهای سازمانی، قانونی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی برای توسعه شایسته‌سالاری ارائه شد که راهبردهای سازمانی بیشترین اهمیت را داشتند.
۹	رحیمی و مؤید صفاری	۱۴۰۴	تبیین شایسته‌سالاری و مؤلفه‌های شایستگی بر اساس عقلانیت اسلامی	هوش، صداقت و تخصص به‌عنوان سه مؤلفه اصلی شایستگی معرفی شدند و فرآیند شایسته‌یابی، شایسته‌گزینی، شایسته‌گماری و شایسته‌داری تبیین شد.
۱۰	نوذری و بابایی‌گلرودباری	۱۴۰۴	مطالعهٔ ترجیحات شغلی دانشجویان با تأکید بر شایسته‌سالاری	دانشجویان بخش خصوصی را به دلیل فضای رقابتی، فرصت رشد و حاکمیت شایسته‌سالاری، مطلوب‌تر از سایر بخش‌ها ارزیابی کردند.

مرور مطالعات پیشین نشان می‌دهد که پژوهش‌های انجام‌شده عمدتاً بر عوامل مؤثر بر استقرار شایسته‌سالاری، موانع تحقق آن و پیامدهای سازمانی آن تمرکز داشته‌اند. در این مطالعات، عواملی مانند ضعف نظام‌های ارزیابی، نبود شفافیت، روابط غیررسمی، مداخلات سیاسی، فرهنگ سازمانی نامناسب و ناکارآمدی سازوکارهای انتصاب، از مهم‌ترین موانع تحقق شایسته‌سالاری معرفی شده‌اند. چنین شرایطی، علاوه‌بر تضعیف شایسته‌سالاری، می‌تواند زمینه را برای بروز و گسترش شایسته‌نمایی نیز فراهم کند؛ زیرا در نبود سازوکارهای دقیق تشخیص شایستگی، امکان جایگزین‌شدن شایستگی واقعی با نمایش، ادعا یا برداشت‌های غیرواقعی از شایستگی افزایش می‌یابد؛ بنابراین، اگرچه پژوهش حاضر بر شایسته‌نمایی متمرکز است، مرور مطالعات مرتبط با شایسته‌سالاری در تبیین عوامل زمینه‌ساز و پیامدهای این پدیده می‌تواند نقش مهمی ایفا می‌کند و پیشینهٔ پژوهش را تقویت کند.

تحلیل پیشینهٔ نظری و تجربی شکاف‌های پژوهشی پیشِ‌رو را نشان می‌دهد.

۱. کمبود مطالعات بومی: مطالعات فانی و همکاران (۲۰۱۲) و اسدی‌فرد و همکاران (۲۰۱۱) بر شایستگی‌های مدیریتی تمرکز دارند، اما شایسته‌نمایی در سازمان‌های دولتی تهران کمتر بررسی شده است. پیچیدگی‌های بوروکراتیک و فرهنگی ایران نیازمند تحلیل بومی است.

۲. عدم تعریف دقیق شایسته‌نمایی: شایسته‌نمایی اغلب با مفاهیمی مانند فساد اشتباه گرفته می‌شود. مطالعات بوردیو (۱۹۸۶) و گافمن (۱۹۵۹) آن‌را بازنمایی کاذب شایستگی تعریف می‌کنند، اما در ایران تعریف دقیقی ارائه نشده است.

۳. بررسی محدود نقش شبکه‌های اجتماعی: تورکل (۲۰۱۱) و مارویک (۲۰۱۵) نقش شبکه‌های اجتماعی در خودنمایی را بررسی کرده‌اند، اما کاربرد آن در سازمان‌های دولتی ایران تحلیل نشده است.

۴. تحلیل ناکافی پیامدهای سازمانی: پیامدهای شایسته‌نمایی مانند کاهش اعتماد و فرسایش فرهنگ حرفه‌ای در مطالعات بومی پراکنده بررسی شده‌اند (فانی و همکاران، ۲۰۱۲؛ دانیون و همکاران[۶]، ۲۰۲۴؛ لاول و همکاران[۷]، ۲۰۲۲).

۵. فقدان تمرکز بر عوامل فردی و روان‌شناختی: اثر دانینگ-کروگر (۱۹۹۹) و کونگ (۲۰۲۲) به اعتمادبه‌نفس کاذب اشاره دارند، اما این عوامل در ایران بررسی نشده‌اند.

۶. ضعف در ارائه راهکارهای عملی: مطالعات شاهنوشی و دادخواه (۲۰۱۷) و توربانی و همکاران (۲۰۲۴) موانع شایسته‌سالاری را شناسایی کرده‌اند، اما راهکارهای عملی برای کاهش شایسته‌نمایی ارائه نشده است.

۲-۳. تلفیق نظری و تجربی

شایسته‌نمایی نتیجهٔ تعامل عوامل فردی (اعتمادبه‌نفس کاذب)، سازمانی (ضعف ارزیابی)، و اجتماعی-فرهنگی (فرهنگ نمایشگری) است. نظریه‌های بوردیو (۱۹۸۶) و گافمن (۱۹۵۹) شایسته‌نمایی را به‌عنوان استفاده از سرمایه‌های نمادین و نمایش صحنهٔ پیشین توضیح می‌دهند. مطالعات فانی و همکاران (۲۰۱۲) و اسدی‌فرد و همکاران (۲۰۱۱) بر شایستگی‌های اخلاقی تأکید دارند، اما ضعف معیارهای شفاف ارزیابی، بستر شایسته‌نمایی را فراهم می‌کند (شاهنوشی و دادخواه، ۲۰۱۷؛ توربانی و همکاران، ۲۰۲۴). پدیده‌های خودفریبی و عملکرد کاذب (دمیرباش و آلتینتاش، ۲۰۲۳؛ دانیون و همکاران، ۲۰۲۴) نیز انگیزه‌های روان‌شناختی و خلأهای سیستمی را نشان می‌دهند.

این پژوهش با رویکرد کیفی در سازمان‌های دولتی تهران، عوامل علّی، زمینه‌ای، راهبردهای کنش، و پیامدهای شایسته‌نمایی را بررسی می‌کند تا خلأهای پژوهشی را پوشش دهد. انتظار می‌رود یافته‌ها راهکارهایی عملی مانند اصلاح نظام‌های ارزیابی و ارتقای شفافیت ارائه دهند تا شایسته‌سالاری تقویت و اعتماد سازمانی بهبود یابد.

۳. روش پژوهش

این پژوهش با هدف بررسی شایسته‌نمایی در سازمان‌های دولتی تهران، شناسایی عوامل علّی، بسترهای زمینه‌ای، راهبردهای عمل، و پیامدهای آن بر شایسته‌سالاری و اعتماد سازمانی طراحی شد. از رویکرد کیفی مبتنی‌بر نظریهٔ داده‌بنیاد (استراس و کوربین، ۱۹۹۸) با مراحل کدگذاری باز، محوری، و انتخابی استفاده شد.

۱-۳. جمع‌آوری داده‌ها

داده‌ها ازطریق مصاحبه‌های نیمه‌ساختارمند (۴۵-۶۰ دقیقه) با ۲۷ کارمند دولت در نیمهٔ دوم سال ۱۴۰۳ در تهران جمع‌آوری شد. پرسش‌ها شامل تجارب زیسته، ادراکات، و مشاهدات دربارهٔ شایسته‌نمایی بود، مانند: «آیا افرادی را دیده‌اید که با نمایش شایستگی ظاهری به جایگاه بالاتر رسیده‌اند؟» و «چه ویژگی‌های سازمانی این رفتارها را تسهیل می‌کند؟». مصاحبه‌ها (حضوری و مجازی) با رضایت شرکت‌کنندگان ضبط و پیاده‌سازی شد تا اشباع نظری حاصل شود.

۳-۲. جامعهٔ آماری و نمونه‌گیری

جامعهٔ آماری شامل کارمندان وزارتخانه‌ها، شهرداری‌ها، و دیگر نهادهای دولتی تهران بود. نمونه‌گیری هدفمند با حداکثر تنوع (سن، جنسیت، تحصیلات، سابقه کاری، و موقعیت شغلی) انجام شد تا اشباع نظری به‌دست آید. خصوصیات جمعیت‌شناختی شرکت‌کنندگان در جدول زیر ارائه شده است.

جدول ۲: خصوصیات جمعیت‌شناختی شرکت‌کنندگان (نگارندگان، ۱۴۰۴).
Tab. 2: Demographic characteristics of the participants (Authors, 2025).

ردیف	نام مستعار	جنسیت	گروه سنی	سطح تحصیلات	موقعیت شغلی	تجربهٔ کاری	سازمان
۱	احمد	مرد	۴۱–۵۰	دکتری	مدیر ارشد	۲۰ سال	وزارتخانه
۲	فاطمه	زن	۳۱–۴۰	کارشناسی ارشد	کارشناس	۱۲ سال	شهرداری
۳	رضا	مرد	۲۵–۳۰	کارشناسی	کارمند عادی	۵ سال	وزارتخانه
۴	مریم	زن	۴۱–۵۰	دکتری	مدیر میانی	۱۸ سال	سایر سازمان‌های دولتی
۵	علی	مرد	۳۱–۴۰	کارشناسی ارشد	کارمند عادی	۱۰ سال	وزارتخانه
۶	زهرا	زن	۲۵–۳۰	کارشناسی	کارمند عادی	۷ سال	شهرداری
۷	محمد	مرد	۳۱–۴۰	دکتری	کارشناس	۱۵ سال	وزارتخانه
۸	سارا	زن	۲۵–۳۰	کارشناسی ارشد	کارمند عادی	۶ سال	سایر سازمان‌های دولتی
۹	حسن	مرد	۳۱–۴۰	کارشناسی	کارمند عادی	۱۰ سال	شهرداری
۱۰	الهام	زن	۳۱–۴۰	دکتری	کارشناس	۱۳ سال	وزارتخانه
۱۱	امیر	مرد	۳۱–۴۰	کارشناسی ارشد	کارشناس	۱۱ سال	سایر سازمان‌های دولتی
۱۲	نازنین	زن	۳۱–۴۰	کارشناسی	کارمند عادی	۱۴ سال	شهرداری
۱۳	مسعود	مرد	۳۱–۴۰	دکتری	مدیر میانی	۱۲ سال	وزارتخانه
۱۴	لیلا	زن	۲۵–۳۰	کارشناسی ارشد	کارمند عادی	۵ سال	شهرداری
۱۵	بهرام	مرد	۴۱–۵۰	کارشناسی	کارمند عادی	۱۹ سال	سایر سازمان‌های دولتی
۱۶	مینا	زن	۳۱–۴۰	کارشناسی ارشد	کارشناس	۱۰ سال	وزارتخانه
۱۷	کیوان	مرد	۳۱–۴۰	کارشناسی ارشد	مدیر میانی	۱۳ سال	سایر سازمان‌های دولتی
۱۸	شیدا	زن	۲۵–۳۰	کارشناسی	کارمند عادی	۸ سال	شهرداری
۱۹	داوود	مرد	بالای ۵۰	دکتری	مدیر ارشد	۲۳ سال	وزارتخانه
۲۰	گلناز	زن	۲۵–۳۰	کارشناسی ارشد	کارمند عادی	۶ سال	شهرداری
۲۱	پیمان	مرد	۴۱–۵۰	کارشناسی	مدیر میانی	۱۷ سال	سایر سازمان‌های دولتی
۲۲	ریحانه	زن	۳۱–۴۰	دکتری	کارشناس	۱۱ سال	وزارتخانه
۲۳	فرهاد	مرد	۳۱–۴۰	کارشناسی ارشد	کارمند عادی	۱۴ سال	سایر سازمان‌های دولتی
۲۴	نسیم	زن	۳۱–۴۰	کارشناسی	کارمند عادی	۱۲ سال	شهرداری
۲۵	ایمان	مرد	۲۵–۳۰	کارشناسی ارشد	کارمند عادی	۹ سال	سایر سازمان‌های دولتی
۲۶	طاها	مرد	۴۱–۵۰	کارشناسی ارشد	مدیر میانی	۲۰ سال	وزارتخانه
۲۷	نرگس	زن	۳۱–۴۰	کارشناسی	کارمند عادی	۱۰ سال	شهرداری

۳-۳. تحلیل داده‌ها

تحلیل در سه مرحله انجام شد؛ در کدگذاری باز، داده‌ها به مقوله‌های اولیه (اعتمادبه‌نفس کاذب، ضعف ارزیابی، فرهنگ نمایشگری) تجزیه شدند. در کدگذاری محوری، کدها حول مقولهٔ محوری «شایسته‌نمایی» سازمان‌دهی شدند، با بررسی روابط بین عوامل علّی (اعتمادبه‌نفس کاذب، شبکه‌سازی غیراصولی)، بسترهای زمینه‌ای (ضعف نظارت، پیچیدگی‌های بوروکراتیک، فرهنگ نمایشگری)، راهبردهای عمل (ارائه‌های ظاهری، فعالیت در شبکه‌های

اجتماعی)، و پیامدهای آن (کاهش اعتماد سازمانی، تضعیف شایسته‌سالاری). در کدگذاری انتخابی، شایسته‌نمایی به‌عنوان استفاده از سرمایه‌های نمادین کاذب برای کسب جایگاه حرفه‌ای بدون شایستگی واقعی تعریف شد.

۳-۴. خط داستان

در سازمان‌های دولتی تهران، خلأهای ساختاری مانند ضعف در ارزیابی عملکرد و نبود بازخوردهای اصلاحی، همراه با فرهنگ سازمانی و اجتماعی مبتنی‌بر نمایشگری، افراد را به استفاده از استراتژی‌های نمایشی مانند اعتمادبه‌نفس کاذب و ارائه‌های ظاهری سوق می‌دهد. این افراد با بهره‌گیری از شبکه‌های اجتماعی و روابط غیررسمی، بدون شایستگی واقعی، به جایگاه‌های بالاتر دست می‌یابند، که این امر به بی‌اعتمادی به نظام ارتقاء، کاهش انگیزهٔ کارمندان شایسته، و فرسایش فرهنگ حرفه‌ای منجر می‌شود. این فرآیند، شایسته‌سالاری را تضعیف کرده و اعتماد سازمانی را به خطر می‌اندازد، که نیازمند اصلاحات سیستمی و فرهنگی برای بازگرداندن شایستگی واقعی به‌عنوان معیار اصلی پیشرفت است. تحلیل با نرم‌افزار MAXQDA انجام شد و کدگذاری توسط دو پژوهشگر مستقل بازبینی گردید.

۳-۵. اعتبار و پایایی

اعتبار ازطریق سه‌سویه‌سازی (مقایسهٔ داده‌ها با مشاهدات و اسناد)، بازبینی توسط مشارکت‌کنندگان (۱۵نفر)، و بازبینی توسط همکاران (رفع اختلافات در جلسات بحث) تأمین شد. پایایی با پروتکل مصاحبهٔ استاندارد و مستندسازی در MAXQDA تضمین شد. ملاحظات اخلاقی شامل: رضایت آگاهانه، محرمانگی، و ذخیرهٔ امن داده‌ها رعایت شد.

۴. یافته‌های پژوهش

یافته‌ها از تحلیل ۲۷ مصاحبهٔ نیمه‌ساختارمند با کارمندان دولت تهران استخراج شدند. اشباع نظری پس از مصاحبهٔ ۲۲ به‌دست آمد، اما برای اطمینان از پوشش کامل ابعاد پدیدهٔ شایسته‌نمایی (عوامل علّی، بسترها، راهبردها، و پیامدها) و تنوع دیدگاه‌ها (سن، جنسیت، تحصیلات، و موقعیت شغلی)، ۵ مصاحبهٔ دیگر انجام شد.

۴-۱. عوامل علّی پدیده شایسته‌نمایی

عوامل علّی شایسته‌نمایی شامل شرایط و ویژگی‌هایی هستند که به ظهور و گسترش این پدیده در سازمان‌های دولتی تهران کمک می‌کنند. این عوامل، که از داده‌های مصاحبه استخراج شده‌اند، در سه دستهٔ فردی، سازمانی، و اجتماعی-فرهنگی تحلیل شده و نشان‌دهندهٔ ریشه‌های رفتارهای شایسته‌نمایانه هستند.

جدول ۳: عوامل علّی پدیده شایسته‌نمایی (نگارندگان، ۱۴۰۴).
Tab. 3: Causal factors of the phenomenon of merit-signaling (Authors, 2025).

مقولهٔ محوری	کد محوری	کد باز	توضیحات
	عوامل فردی	اعتمادبه‌نفس کاذب	نمایش اعتمادبه‌نفس بیش‌ازحد بدون پشتوانهٔ شایستگی واقعی (دانش یا عملکرد)، که در محیط‌های با نظارت ضعیف تقویت می‌شود و افراد را قادر می‌سازد تصویر حرفه‌ای کاذبی ارائه دهند.
		خودنمایی و بازنمایی ظاهری	استفاده از نشانه‌های نمادین مانند پوشش حرفه‌ای، ارائه‌های پرزرق‌وبرق، یا رفتارهای نمایشی برای جلب‌توجه مدیران و ایجاد تصویر کاذب از شایستگی، به‌ویژه در سازمان‌هایی که ظاهر بر محتوا اولویت دارد.

شایسته‌نمایی		شبکه‌سازی غیراصولی	بهره‌گیری از روابط غیررسمی یا شخصی برای پیشبرد اهداف حرفه‌ای بدون تکیه‌بر شایستگی‌های واقعی، متمایز از فساد یا نفوذ مستقیم، که در محیط‌های با نظارت ناکافی شایع است.
	عوامل سازمانی	ضعف در ارزیابی شایستگی	نبود معیارهای شفاف و عینی برای سنجش عملکرد کارکنان، که امکان ارتقای افراد با شایستگی‌های ظاهری را فراهم کرده و شایسته‌نمایی را تسهیل می‌کند.
		کمبود بازخوردهای اصلاحی	فقدان نظام‌های بازخورد منظم و دقیق برای شناسایی و اصلاح رفتارهای شایسته‌نمایانه، که به تداوم این پدیده در سازمان‌های دولتی منجر می‌شود.
		پیچیدگی‌های بوروکراتیک	ساختارهای بوروکراتیک پیچیده که خلأهای نظارتی ایجاد کرده و امکان سوءاستفاده برای پیشرفت بدون شایستگی واقعی را فراهم می‌کنند، بدون نیاز به هنجارشکنی مستقیم.
	عوامل اجتماعی-فرهنگی	تأثیر شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌ها	استفاده از پلتفرم‌های رسانه‌ای مانند لینکدین برای بازنمایی کاذب شایستگی‌ها، که در سازمان‌های حساس به افکار عمومی تقویت‌شده و رقابت ناسالم را تشدید می‌کند.
		فرهنگ جلب‌توجه و نمایشگری	ارزش‌گذاری به رفتارهای نمایشی در فرهنگ اجتماعی یا سازمانی، که افراد را به خودنمایی به جای تمرکز بر عملکرد واقعی ترغیب کرده و شایسته‌نمایی را تقویت می‌کند.
		ضعف در ارزش‌های حرفه‌ای مشترک	فقدان ارزش‌های حرفه‌ای یکپارچه در سطح سازمان یا جامعه، که رقابت‌های نمایشی را به جای همکاری و شایستگی واقعی تشویق کرده و بستری برای شایسته‌نمایی فراهم می‌آورد.

۱. عوامل فردی: عوامل فردی شامل ویژگی‌ها و رفتارهای شخصی کارمندانی است که شایسته‌نمایی را تسهیل می‌کنند: اعتمادبه‌نفس کاذب، خودنمایی ظاهری، و شبکه‌سازی غیراصولی.

اعتمادبه‌نفس کاذب: نقل‌قول (محمد، پاسخ‌گوی ۷): «بعضی همکاران با اعتمادبه‌نفس کاذب در جلسات طوری صحبت می‌کنند که انگار همه‌چیز می‌دانند، اما کارشان عمقی ندارد. چون مدیران وقت بررسی ندارند، ترفیع می‌گیرند.» این رفتار در محیط‌های با نظارت ضعیف، شایسته‌نمایی را تقویت کرده و اعتماد سازمانی و انگیزهٔ کارمندان شایسته را کاهش می‌دهد.

خودنمایی ظاهری: نقل‌قول (لیلا، پاسخ‌گوی ۱۴، شهرداری): «یک همکار با ظاهر حرفه‌ای و ارائه‌های پرزرق‌وبرق، سریع ارتقاء گرفت، ولی گزارش‌هایش سطحی بود.» استفاده از نشانه‌های ظاهری در سازمان‌هایی که ظاهر بر محتوا اولویت دارد، شایسته‌نمایی را تشدید و اعتماد به ارزیابی‌ها را تضعیف می‌کند.

شبکه‌سازی غیراصولی: نقل‌قول (پیمان، پاسخ‌گوی ۲۱، مدیر میانی): «بعضی‌ها با روابط غیررسمی و نزدیک شدن به مدیران پیشرفت می‌کنند، بدون عملکرد واقعی.» این استراتژی در محیط‌های کم‌نظارت، شایسته‌نمایی را تقویت و انسجام حرفه‌ای را کاهش می‌دهد.

۲. عوامل سازمانی: عوامل سازمانی شامل ساختارها و رویه‌هایی است که شایسته‌نمایی را در ادارات دولتی تهران تسهیل می‌کنند: ضعف در ارزیابی شایستگی، کمبود بازخوردهای اصلاحی، و پیچیدگی‌های بوروکراتیک.

ضعف در ارزیابی شایستگی: نقل‌قول (رضا، پاسخ‌گوی ۳، وزارتخانه): «نبود سیستم شفاف ارزیابی باعث می‌شود مدیران به گزارش‌های ظاهری یا حضور در جلسات توجه کنند، نه کار واقعی.» این ضعف، افراد را به خودنمایی سوق داده و شایسته‌سالاری و انگیزهٔ کارمندان شایسته را تضعیف می‌کند.

کمبود بازخوردهای اصلاحی: نقل‌قول (داوود، پاسخ‌گوی ۱۹، مدیر ارشد): «بدون بازخورد اصلاحی، افراد نمایشی راحت ارتقاء می‌گیرند و کارمندان شایسته دیده نمی‌شوند.» این خلأ سیستمی شایسته‌نمایی را تداوم بخشیده و اعتماد به نظام ارتقاء را کاهش می‌دهد.

پیچیدگی‌های بوروکراتیک: نقل‌قول (ایمان، پاسخ‌گوی ۲۵): «ساختار پیچیده و نظارت ضعیف باعث می‌شود برخی با گزارش‌های ظاهری یا روابط غیررسمی پیشرفت کنند.» این خلأهای نظارتی شایسته‌نمایی را تقویت کرده و اعتماد سازمانی را کاهش می‌دهد.

۳. عوامل اجتماعی-فرهنگی: عوامل اجتماعی-فرهنگی شامل تأثیر شبکه‌های اجتماعی، فرهنگ نمایشگری، و ضعف ارزش‌های حرفه‌ای مشترک است.

تأثیر شبکه‌های اجتماعی: نقل‌قول (حسن، پاسخ‌گوی ۹، شهرداری): «بعضی‌ها در لینکدین یا اینستاگرام خود را حرفه‌ای نشان می‌دهند، ولی کار واقعی‌شان ناچیز است.» شبکه‌های اجتماعی، بازنمایی کاذب شایستگی را تسهیل و رقابت ناسالم را تشدید می‌کنند.

فرهنگ جلب‌توجه و نمایشگری: نقل‌قول (مینا، پاسخ‌گوی ۱۶، وزارتخانه): «فرهنگ جلب‌توجه باعث می‌شود افراد نمایشی موردتوجه مدیران قرار گیرند.» این فرهنگ، شایسته‌نمایی را تقویت و اعتماد به نظام حرفه‌ای را کاهش می‌دهد.

ضعف ارزش‌های حرفه‌ای مشترک: نقل‌قول (فرهاد، پاسخ‌گوی ۲۳): «ارزش‌هایی مثل همکاری تیمی کم‌رنگ شده و رقابت نمایشی تشویق می‌شود.» این ضعف، شایسته‌نمایی را تقویت و انسجام حرفه‌ای را کاهش می‌دهد.

۴-۲.مقولهٔ محوری: شایسته‌نمایی درمیان کارمندان دولتِ شهر تهران

مقولهٔ محوری این پژوهش، شایسته‌نمایی، به‌عنوان هستهٔ مرکزی پدیدهٔ موردمطالعه، رفتارها و الگوهایی را توصیف می‌کند که کارمندان برای کسب جایگاه‌های حرفه‌ای بدون شایستگی واقعی به‌کار می‌برند. این مقوله از تحلیل داده‌های کیفی استخراج‌شده و چارچوبی برای درک پدیده ارائه می‌دهد.

جدول ۴: مقولهٔ محوری، کدها و توضیحات (نگارندگان، ۱۴۰۴).
Tab. 4: Core category, codes, and descriptions (Authors, 2025).

مقولهٔ محوری	کد محوری	کد باز	توضیحات
	رفتارهای نمایشی	اعتمادبه‌نفس کاذب	نمایش اعتمادبه‌نفس بیش‌ازحد بدون پشتوانه شایستگی واقعی (دانش یا عملکرد)، که در محیط‌های با نظارت ضعیف تقویت می‌شود.
		خودنمایی و بازنمایی ظاهری	استفاده از نشانه‌های نمادین (پوشش حرفه‌ای، ارائه‌های پرزرق‌وبرق، رفتارهای نمایشی) برای جلب توجه حرفه‌ای و ایجاد تصویر کاذب از شایستگی.
		شبکه‌سازی غیراصولی	بهره‌گیری از روابط غیررسمی یا شخصی برای پیشرفت حرفه‌ای بدون تکیه بر شایستگی‌های واقعی، متمایز از فساد یا روابط به‌جای ضوابط.

شایسته‌نمایی	بهره‌گیری از خلأهای ساختاری	ضعف در ارزیابی شایستگی	نبود معیارهای شفاف و عینی برای سنجش عملکرد کارکنان، که امکان ارتقای افراد با شایستگی‌های ظاهری را فراهم می‌کند.
		نبود بازخوردهای اصلاحی	کمبود نظام‌های بازخورد منظم و دقیق برای شناسایی و اصلاح رفتارهای شایسته‌نمایانه، که منجر به تداوم این پدیده می‌شود.
		پیچیدگی‌های بوروکراتیک	ساختارهای بوروکراتیک پیچیده که خلأهای نظارتی ایجاد کرده و امکان سوءاستفاده برای پیشرفت بدون شایستگی را فراهم می‌کنند.
	تأثیر فرهنگ سازمانی و اجتماعی	تأثیر شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌ها	استفاده از پلتفرم‌های رسانه‌ای برای بازنمایی کاذب شایستگی‌ها، که در سازمان‌های حساس به افکار عمومی تقویت می‌شود.
		فرهنگ جلب توجه و نمایشگری	ارزش‌گذاری به رفتارهای نمایشی در فرهنگ سازمانی یا اجتماعی، که افراد را به خودنمایی به جای عملکرد واقعی ترغیب می‌کند.
		ضعف در ارزش‌های حرفه‌ای مشترک	فقدان ارزش‌های حرفه‌ای یکپارچه، که رقابت‌های فردی و نمایشگری را به جای همکاری و شایستگی واقعی تشویق می‌کند.

۱. رفتارهای نمایشی و عوامل تسهیل شایسته نمایی: رفتارهای نمایشی شامل اقداماتی است که کارمندان برای ایجاد تصویر کاذب از شایستگی به‌کار می‌برند: اعتمادبه‌نفس کاذب، خودنمایی ظاهری، و شبکه‌سازی غیراصولی. این رفتارها، متمایز از فساد، بر بازنمایی ظاهری تمرکز دارند و از داده‌های مصاحبه استخراج شده‌اند.

اعتمادبه‌نفس کاذب: نقل‌قول (پاسخ‌گوی ۷، کارشناس، ۳۱-۴۰ سال، وزارتخانه): «بعضی همکاران با اعتمادبه‌نفس کاذب طوری در جلسات صحبت می‌کنند که انگار همه‌چیز می‌دانند، اما کارشان عمقی ندارد. چون مدیران وقت بررسی ندارند، ترفیع می‌گیرند.» این رفتار در محیط‌های با نظارت ضعیف، شایسته‌نمایی را تسهیل کرده، انگیزهٔ کارمندان شایسته را کاهش داده و اعتماد سازمانی را تضعیف می‌کند.

خودنمایی ظاهری: نقل‌قول (پاسخ‌گوی ۱۴، کارمند، ۲۵-۳۰ سال، شهرداری): «یک همکار با کت‌وشلوار شیک و ارائه‌های پرزرق‌وبرق، سریع ارتقاء گرفت، ولی گزارش‌هایش سطحی بود.» استفاده از نشانه‌های ظاهری در سازمان‌هایی که ظاهر بر محتوا اولویت دارد، شایسته‌نمایی را تقویت و اعتماد به نظام ارزیابی را کاهش می‌دهد.

شبکه‌سازی غیراصولی: نقل‌قول (پاسخ‌گوی ۲۱، مدیر میانی، ۴۱-۵۰ سال): «بعضی‌ها با روابط غیررسمی و نزدیک شدن به مدیران پیشرفت می‌کنند، بدون عملکرد واقعی.» این استراتژی در محیط‌های کم‌نظارت، شایسته‌نمایی را تشدید کرده و انسجام حرفه‌ای و اعتماد سازمانی را تضعیف می‌کند.

۲. بهره‌گیری از خلأهای ساختاری: خلأهای ساختاری شامل ضعف در ارزیابی شایستگی، نبود بازخوردهای اصلاحی، و پیچیدگی‌های بوروکراتیک است که امکان شایسته‌نمایی را در سازمان‌های دولتی تهران فراهم می‌کنند.

ضعف در ارزیابی شایستگی: نقل‌قول (پاسخ‌گوی ۳، کارمند، ۲۵-۳۰ سال، وزارتخانه): «نبود سیستم شفاف ارزیابی باعث می‌شود مدیران به گزارش‌های ظاهری توجه کنند، نه کار واقعی.» این ضعف، افراد را به خودنمایی سوق داده، شایسته‌سالاری را تضعیف و انگیزهٔ کارمندان شایسته را کاهش می‌دهد.

نبود بازخوردهای اصلاحی: نقل‌قول (پاسخ‌گوی ۱۹، مدیر ارشد، بالای ۵۰ سال): «بدون بازخورد اصلاحی، افراد نمایشی ارتقاء می‌یابند و کارمندان شایسته دیده نمی‌شوند.» این خلأ، شایسته‌نمایی را تداوم بخشیده و اعتماد به نظام ارتقاء را کاهش می‌دهد.

پیچیدگی‌های بوروکراتیک: نقل‌قول (پاسخ‌گوی ۲۵، مدیر میانی، ۴۱-۵۰ سال): «ساختار پیچیده و نظارت ضعیف باعث می‌شود برخی با گزارش‌های ظاهری پیشرفت کنند.» این خلأهای نظارتی، شایسته‌نمایی را تقویت و اعتماد سازمانی را کاهش می‌دهد.

۳. تأثیر فرهنگ سازمانی و اجتماعی: فرهنگ سازمانی و اجتماعی شامل تأثیر شبکه‌های اجتماعی، فرهنگ نمایشگری، و ضعف ارزش‌های حرفه‌ای مشترک است که شایسته‌نمایی را تقویت می‌کنند.

تأثیر شبکه‌های اجتماعی: نقل‌قول (پاسخ‌گوی ۹، کارمند، ۳۱-۴۰ سال، شهرداری): «بعضی‌ها در لینکدین یا اینستاگرام خود را حرفه‌ای نشان می‌دهند، ولی کارشان ناچیز است.» شبکه‌های اجتماعی، بازنمایی کاذب را تسهیل و رقابت ناسالم را تشدید می‌کنند.

فرهنگ نمایشگری: نقل‌قول (پاسخ‌گوی ۱۶، کارشناس، ۳۱-۴۰ سال): «فرهنگ جلب‌توجه باعث می‌شود افراد نمایشی موردتوجه قرار گیرند.» این فرهنگ، شایسته‌نمایی را تقویت و اعتماد به نظام حرفه‌ای را کاهش می‌دهد.

ضعف ارزش‌های حرفه‌ای مشترک: نقل‌قول (پاسخ‌گوی ۲۳، کارمند، ۲۵-۳۰ سال): «فقدان ارزش‌هایی مثل همکاری تیمی باعث شده افراد نمایشی جلو بیفتند.» این ضعف، شایسته‌نمایی را تشویق و انسجام حرفه‌ای را کاهش می‌دهد

۴-۳. بسترهای زمینه‌ای پدیدهٔ شایسته‌نمایی

بسترهای زمینه‌ای شایسته‌نمایی به‌شرایط محیطی، سازمانی، و اجتماعی اشاره دارند که زمینه را برای بروز و تداوم این پدیده فراهم می‌کنند. این بسترها، که از داده‌های مصاحبه استخراج شده‌اند، امکان تحلیل عوامل تسهیل‌کنندهٔ شایسته‌نمایی را فراهم می‌کنند.

جدول ۵: بسترهای زمینه‌ای، کدها و توضیحات (نگارندگان، ۱۴۰۴).
Tab. 5: Contextual conditions, codes, and descriptions (Authors, 2025).

مقولهٔ محوری	کد محوری	کد باز	توضیحات
شایسته‌نمایی	ساختارهای سازمانی ناکارآمد	ضعف در نظارت و ارزیابی	نبود سیستم‌های نظارتی قوی و معیارهای شفاف برای ارزیابی عملکرد، که امکان شایسته‌نمایی را فراهم می‌کند.
		پیچیدگی‌های بوروکراتیک	ساختارهای بوروکراتیک پیچیده که خلأهای نظارتی ایجاد کرده و امکان سوءاستفاده برای پیشرفت بدون شایستگی را فراهم می‌کنند.
		کمبود بازخوردهای منظم	نبود نظام‌های بازخورد اصلاحی برای شناسایی و اصلاح رفتارهای شایسته‌نمایانه.
	فرهنگ سازمانی مبتنی بر نمایش	اولویت ظاهر بر محتوا	ارزش‌گذاری بیش‌ازحد به نمایش ظاهری (مانند گزارش‌های پرزرق‌وبرق) به جای عملکرد واقعی.
		فرهنگ جلب توجه و خودنمایی	تشویق رفتارهای نمایشی در فرهنگ سازمانی، که افراد را به خودنمایی به جای شایستگی واقعی سوق می‌دهد.
		ضعف در ارزش‌های حرفه‌ای مشترک	فقدان ارزش‌های حرفه‌ای یکپارچه، که رقابت‌های نمایشی را به جای همکاری واقعی تشویق می‌کند.

	تأثیرات اجتماعی و رسانه‌ای	تأثیر شبکه‌های اجتماعی	استفاده از پلتفرم‌های رسانه‌ای برای بازنمایی کاذب شایستگی‌ها، به‌ویژه در سازمان‌های حساس به افکار عمومی.
		فرهنگ نمایشگری اجتماعی	ارزش‌گذاری اجتماعی به رفتارهای نمایشی، که شایسته‌نمایی را در محیط‌های حرفه‌ای تقویت می‌کند.
		ضعف در شفافیت اجتماعی	نبود معیارهای شفاف در سطح جامعه برای ارزیابی شایستگی، که به افراد امکان می‌دهد با نمایش کاذب پیشرفت کنند.

۱. ساختارهای سازمانی ناکارآمد: ساختارهای سازمانی ناکارآمد در ادارات دولتی تهران، شامل ضعف در نظارت و ارزیابی، پیچیدگی‌های بوروکراتیک، و نبود بازخوردهای منظم، بسترهایی را فراهم می‌کنند که شایسته‌نمایی را تسهیل می‌کنند. این کدها از داده‌های مصاحبه استخراج شده و نشان‌دهندهٔ خلأهای سیستمی هستند که افراد را به نمایش ظاهری یا ارتباطات غیررسمی برای پیشرفت بدون شایستگی واقعی سوق می‌دهند.

ضعف در نظارت و ارزیابی: نقل‌قول (پاسخ‌گوی ۵، کارمند، ۲۵-۳۰ سال، وزارتخانه): «نظارت در سازمان ما ضعیفه. مدیرا به گزارش‌های ظاهری یا حضور در جلسات توجه می‌کنن. یکی با گزارش‌های خوشگل، ولی بی‌محتوا، ترفیع گرفت. این باعث بی‌عدالتی و دل‌سردی کارمندای شایسته شده.» نبود معیارهای شفاف ارزیابی، افراد را به خودنمایی ترغیب کرده، اعتماد سازمانی و شایسته‌سالاری را تضعیف می‌کند.

پیچیدگی‌های بوروکراتیک: نقل‌قول (پاسخ‌گوی ۱۸، مدیر میانی، ۴۱-۵۰ سال): «بوروکراسی پیچیدهٔ نظارت‌رو سخت کرده. بعضیا با گزارش‌های پرطمطراق یا روابط غیررسمی پیشرفت می‌کنن. یکی با گزارش‌های بی‌محتوا پروژه‌های بزرگ گرفت.» این خلأهای نظارتی، شایسته‌نمایی را تقویت و انگیزهٔ کارمندان شایسته را کاهش می‌دهد.

نبود بازخوردهای منظم: نقل‌قول (پاسخ‌گوی ۲۶، مدیر ارشد، بالای ۵۰ سال): «بدون بازخورد منظم، رفتارهای نمایشی شناسایی نمی‌شن. یکی با حرفای قشنگ مدیرا رو تحت‌تأثیر قرار می‌ده و ارتقاء می‌گیره.» این خلأ، شایسته‌نمایی را تداوم بخشیده، اعتماد به نظام ارتقاء و انسجام سازمانی را کاهش می‌دهد.

۲. فرهنگ سازمانی مبتنی‌بر نمایش: فرهنگ سازمانی مبتنی‌بر نمایش، شامل اولویت ظاهر بر محتوا، تشویق خودنمایی، و ضعف ارزش‌های حرفه‌ای مشترک، افراد را به رفتارهای نمایشی به‌جای عملکرد واقعی ترغیب می‌کند.

اولویت ظاهر بر محتوا: نقل‌قول (پاسخ‌گوی ۱۱، کارشناس، ۳۱-۴۰ سال، شهرداری): «ارائه‌های پرزرق‌وبرق بیشتر از کار واقعی دیده می‌شن. یکی با اسلایدهای رنگارنگ، ولی کار بی‌کیفیت، ترفیع گرفت.» این فرهنگ، شایسته‌نمایی را تسهیل و اعتماد به ارزیابی‌ها را کاهش می‌دهد.

فرهنگ جلب توجه و خودنمایی: نقل‌قول (پاسخ‌گوی ۱۵، کارمند، ۲۵-۳۰ سال): «اگه کسی پررو باشه و خودش رو نشون بده، بیشتر دیده می‌شه. یکی با حرفای قشنگ ترفیع گرفت، ولی کارش کیفیت نداشت.» این فرهنگ، شایسته‌نمایی را تقویت و همکاری تیمی را تضعیف می‌کند.

ضعف ارزش‌های حرفه‌ای مشترک: نقل‌قول (پاسخ‌گوی ۲۲، کارشناس، ۳۱-۴۰ سال): «همه دنبال نمایش خودن، نه کار تیمی. یکی با حرفای قشنگ پیشرفت کرد، ولی کارش بی‌کیفیت بود.» این ضعف، شایسته‌نمایی را تشویق و انسجام حرفه‌ای را کاهش می‌دهد.

۳. تأثیرات اجتماعی و رسانه‌ای: تأثیرات اجتماعی و رسانه‌ای شامل شبکه‌های اجتماعی، فرهنگ نمایشگری اجتماعی، و ضعف شفافیت اجتماعی است که شایسته‌نمایی را تقویت می‌کنند.

تأثیر شبکه‌های اجتماعی: نقل‌قول (پاسخ‌گوی ۹، کارمند، ۳۱-۴۰ سال): «بعضیا تو لینکدین خودشون‌رو حرفه‌ای نشون می‌دن، ولی کارشون ناچیزه.» شبکه‌های اجتماعی، بازنمایی کاذب را تسهیل و رقابت ناسالم را تشدید می‌کنند.

فرهنگ نمایشگری اجتماعی: نقل‌قول (پاسخ‌گوی ۱۷، مدیر میانی، ۴۱-۵۰ سال): «تو جامعهٔ ما، نمایشگری بیشتر از شایستگی دیده می‌شه. یکی با فعالیت تو شبکه‌های اجتماعی ترفیع گرفت.» این فرهنگ، شایسته‌نمایی را تقویت و اعتماد حرفه‌ای را کاهش می‌دهد.

ضعف شفافیت اجتماعی: نقل‌قول (پاسخ‌گوی ۲۴، کارشناس، ۳۱-۴۰ سال): «نبود معیارهای شفاف باعث می‌شه بعضیا با نمایش پیشرفت کنن.» این ضعف، شایسته‌نمایی را تشویق و اعتماد اجتماعی را کاهش می‌دهد.

۴-۴. راهبردهای عمل در پدیدهٔ شایسته‌نمایی

راهبردهای عمل به استراتژی‌ها و رفتارهایی اشاره دارند که کارمندان برای تحقق شایسته‌نمایی و کسب جایگاه‌های حرفه‌ای بدون شایستگی واقعی به‌کار می‌برند. این راهبردها از داده‌های کیفی استخراج‌شده و الگوهای عملی پدیده را نشان می‌دهند.

جدول ۶: راهبردهای عمل، کدها و توضیحات (نگارندگان، ۱۴۰۴).
Tab. 6: Action strategies, codes, and descriptions (Authors, 2025).

مقولهٔ محوری	کد محوری	کد باز	توضیحات
شایسته‌نمایی	استراتژی‌های فردی برای بازنمایی کاذب	نمایش اعتمادبه‌نفس بیش‌ازحد	استفاده از اعتمادبه‌نفس کاذب برای ایجاد تصویر حرفه‌ای بدون پشتوانهٔ شایستگی واقعی.
		تولید گزارش‌ها و ارائه‌های ظاهری	ارائه گزارش‌ها یا اسلایدهای پرزرق‌وبرق بدون محتوای واقعی برای جلب توجه مدیران.
		تقلید از رفتارهای حرفه‌ای موفق	تقلید از رفتارها یا سبک‌های حرفه‌ای افراد موفق برای بازنمایی کاذب شایستگی.
	بهره‌برداری از روابط و شبکه‌سازی	ایجاد روابط غیررسمی با مدیران	استفاده از ارتباطات غیررسمی با مدیران برای کسب حمایت و پیشرفت بدون شایستگی واقعی.
		نفوذ از طریق افراد کلیدی	بهره‌گیری از افراد کلیدی در سازمان برای پیشبرد اهداف حرفه‌ای بدون عملکرد واقعی.
		حضور فعال در محافل غیررسمی	شرکت در جلسات یا رویدادهای غیررسمی برای جلب‌توجه و ایجاد تصویر مثبت.
	استفاده از ابزارهای رسانه‌ای و نمایش عمومی	فعالیت در شبکه‌های اجتماعی	استفاده از پلتفرم‌های رسانه‌ای برای نمایش کاذب شایستگی‌ها و جلب توجه حرفه‌ای.
		خودنمایی در جلسات عمومی	استفاده از جلسات عمومی برای نمایش فعالیت یا توانمندی‌های کاذب.
		انتشار محتوای حرفه‌ای ظاهری	انتشار محتوای حرفه‌ای در رسانه‌ها یا شبکه‌های اجتماعی بدون پشتوانهٔ واقعی.

۱. استراتژی‌های فردی برای بازنمایی کاذب: استراتژی‌های فردی شامل اقداماتی است که کارمندان برای ایجاد تصویر کاذب از شایستگی خود به‌کار می‌برند؛ نمایش اعتمادبه‌نفس بیش‌ازحد، تولید گزارش‌ها و ارائه‌های ظاهری، و تقلید از رفتارهای حرفه‌ای موفق. این کدها از داده‌های مصاحبه استخراج‌شده و متمایز از فساد هستند، زیرا بر بازنمایی کاذب تمرکز دارند.

نمایش اعتمادبه‌نفس بیش‌ازحد: نقل‌قول (پاسخ‌گوی ۶، کارمند، ۲۵-۳۰ سال، وزارتخانه): «بعضی‌ها با اعتمادبه‌نفس کاذب تو جلسات طوری حرف می‌زنن که انگار همه‌چیز می‌دونن، ولی کارشون عمقی نداره. چون مدیرا وقت بررسی ندارن، ترفیع می‌گیرن.» این استراتژی در محیط‌های با نظارت ضعیف، شایسته‌نمایی را تسهیل و اعتماد به نظام ارتقاء و انگیزه کارمندان شایسته را کاهش می‌دهد.

تولید گزارش‌ها و ارائه‌های ظاهری: نقل‌قول (پاسخ‌گوی ۱۳، کارشناس، ۳۱-۴۰ سال، شهرداری): «بعضی‌ها با ارائه‌های پرزرق‌وبرق و گزارش‌های خوشگل پیشرفت می‌کنن. یکی با اسلایدهای رنگارنگ، ولی محتوای سطحی، ترفیع گرفت.» این راهبرد در سازمان‌هایی که ظاهر بر محتوا اولویت دارد، شایسته‌نمایی را تقویت و اعتماد به ارزیابی‌ها را کاهش می‌دهد.

تقلید از رفتارهای حرفه‌ای موفق: نقل‌قول (پاسخ‌گوی ۲۰، کارمند، ۲۵-۳۰ سال): «بعضیا رفتار مدیرای موفق رو تقلید می‌کنن. یکی با تقلید از طرز صحبت و لباس مدیرا، ترفیع گرفت، ولی کارش معمولی بود.» این استراتژی در محیط‌های با معیارهای غیرشفاف، شایسته‌نمایی را تسهیل و انگیزهٔ کارمندان شایسته را کاهش می‌دهد.

۲. بهره‌برداری از روابط و شبکه‌سازی: بهره‌برداری از روابط و شبکه‌سازی شامل استفاده از ارتباطات غیررسمی برای پیشرفت بدون شایستگی واقعی است: ایجاد روابط غیررسمی با مدیران، نفوذ ازطریق افراد کلیدی، و حضور فعال در محافل غیررسمی.

ایجاد روابط غیررسمی با مدیران: نقل‌قول (پاسخ‌گوی ۸، مدیر میانی، ۴۱-۵۰ سال): «بعضی‌ها با گپ زدن با مدیرا تو جلسات غیررسمی پیشرفت می‌کنن. یکی با رابطه، پروژه‌های مهم گرفت.» این راهبرد، شایسته‌نمایی را تقویت و اعتماد به نظام ارتقاء را کاهش می‌دهد.

نفوذ ازطریق افراد کلیدی: نقل‌قول (پاسخ‌گوی ۱۶، کارشناس، ۳۱-۴۰ سال): «ارتباط با آدمای کلیدی باعث پیشرفت می‌شه. یکی با رابطه با معاونت، ترفیع گرفت، ولی کارش کیفیت نداشت.» این استراتژی، شایسته‌نمایی را تشدید و شایسته‌سالاری را تضعیف می‌کند.

حضور فعال در محافل غیررسمی: نقل‌قول (پاسخ‌گوی ۲۵، کارمند، ۲۵-۳۰ سال): «بعضیا تو دورهمی‌ها فعالن و خودشون رو نشون می‌دن. یکی با حضور تو گپ‌های غیررسمی ترفیع گرفت.» این راهبرد، شایسته‌نمایی را در محیط‌های کم‌نظارت تسهیل و انگیزهٔ کارمندان شایسته را کاهش می‌دهد.

۳. استفاده از ابزارهای رسانه‌ای و نمایش عمومی: استفاده از ابزارهای رسانه‌ای و نمایش عمومی شامل بهره‌گیری از شبکه‌های اجتماعی، جلسات عمومی، و محتوای حرفه‌ای ظاهری برای بازنمایی کاذب است.

فعالیت در شبکه‌های اجتماعی: نقل‌قول (پاسخ‌گوی ۱۰، کارمند، ۳۱-۴۰ سال): «بعضیا تو لینکدین پست‌های حرفه‌ای می‌ذارن، ولی کارشون معمولیه. این باعث ترفیعشون می‌شه.» شبکه‌های اجتماعی، شایسته‌نمایی را تقویت و رقابت ناسالم را تشدید می‌کنند.

خودنمایی در جلسات عمومی: نقل‌قول (پاسخ‌گوی ۱۹، مدیر ارشد، بالای ۵۰ سال): «بعضیا تو جلسات عمومی با حرفای قشنگ مدیرا رو تحت‌تأثیر قرار می‌دن و ترفیع می‌گیرن.» این راهبرد، شایسته‌نمایی را تسهیل و اعتماد به نظام ارتقاء را کاهش می‌دهد.

انتشار محتوای حرفه‌ای ظاهری: نقل‌قول (پاسخ‌گوی ۲۳، کارشناس، ۳۱-۴۰ سال): «بعضیا با گزارش‌های پرزرق‌وبرق یا پست‌های لینکدین پیشرفت می‌کنن، ولی کارشون کیفیت نداره.» این استراتژی، شایسته‌نمایی را تقویت و شایسته‌سالاری را تضعیف می‌کند.

۴-۵. پیامدهای پدیدهٔ شایسته‌نمایی

پیامدهای شایسته‌نمایی به اثرات این پدیده بر محیط‌های سازمانی، حرفه‌ای، و اجتماعی در سازمان‌های دولتی

تهران اشاره دارند. این پیامدها، که از تحلیل داده‌های مصاحبه استخراج شده‌اند، تأثیرات منفی شایسته‌نمایی بر شایسته‌سالاری و اعتماد سازمانی را نشان می‌دهند.

جدول ۷: پیامدهای شایسته‌نمایی، کدها و توضیحات (نگارندگان، ۱۴۰۴).
Tab. 7: Consequences of Merit-Signaling, Codes, and Explanations (Authors, 2025).

مقولهٔ محوری	کد محوری	کد باز	توضیحات
شایسته‌نمایی	کاهش اعتماد سازمانی	بی‌اعتمادی به نظام ارتقا	کاهش اعتماد کارمندان به عادلانه بودن فرآیندهای ارتقا و تخصیص مناصب.
		احساس بی‌عدالتی	ایجاد حس بی‌عدالتی در میان کارمندان به‌دلیل ارتقای افراد بدون شایستگی واقعی.
		کاهش شفافیت سازمانی	کاهش شفافیت در فرآیندهای سازمانی به‌دلیل اولویت‌یافتن نمایش ظاهری.
	تضعیف شایسته‌سالاری	کاهش ارزش‌گذاری به شایستگی واقعی	کاهش اهمیت دانش، مهارت و عملکرد واقعی در تخصیص مناصب و فرصت‌ها.
		ارتقای افراد فاقد صلاحیت	دست‌یابی افراد بدون شایستگی واقعی به جایگاه‌های بالاتر.
		کاهش کیفیت عملکرد سازمانی	افت کیفیت عملکرد سازمان به‌دلیل حضور افراد فاقد صلاحیت در مناصب کلیدی.
	کاهش انگیزه و انسجام حرفه‌ای	دلسردی کارمندان شایسته	کاهش انگیزهٔ کارمندان شایسته به‌دلیل دیده‌نشدن تلاش‌های واقعی آن‌ها.
		کاهش همکاری تیمی	تضعیف روحیهٔ همکاری تیمی به‌دلیل رقابت‌های نمایشی و ناسالم.
		فرسایش فرهنگ حرفه‌ای	تضعیف ارزش‌های حرفه‌ای و فرهنگ سازمانی به‌دلیل اولویت‌یافتن نمایش کاذب.

۱. کاهش اعتماد سازمانی: کاهش اعتماد سازمانی، شامل بی‌اعتمادی به نظام ارتقاء، احساس بی‌عدالتی، و کاهش شفافیت سازمانی، از پیامدهای اصلی شایسته‌نمایی است که از پیشرفت افراد بدون شایستگی واقعی ناشی می‌شود.

بی‌اعتمادی به نظام ارتقاء: نقل‌قول (پاسخ‌گوی ۴، کارمند، ۲۵-۳۰ سال، وزارتخانه): «وقتی یکی با گزارش‌های ظاهری ترفیع می‌گیره، اعتماد به سیستم از بین می‌ره. یه همکار با نمایش، مدیر شد، ولی کارش بی‌کیفیت بود.» این پیامد، اعتماد به فرآیندهای سازمانی را کاهش داده، حس بی‌عدالتی را تقویت و انسجام سازمانی را تضعیف می‌کند.

احساس بی‌عدالتی: نقل‌قول (پاسخ‌گوی ۱۲، کارشناس، ۳۱-۴۰ سال، شهرداری): «یکی با اسلایدهای قشنگ پروژه گرفت، ولی کارش رو بقیه انجام دادن. این باعث حس بی‌عدالتی می‌شه.» احساس بی‌عدالتی، انگیزهٔ کارمندان شایسته را کاهش داده و فرهنگ سازمانی را تضعیف می‌کند.

کاهش شفافیت سازمانی: نقل‌قول (پاسخ‌گوی ۱۹، مدیر ارشد، بالای ۵۰ سال): «شایسته‌نمایی شفافیت رو کم کرده. یکی با گزارش‌های پرزرق‌وبرق مدیر شد، ولی کارش بی‌محتوا بود.» کاهش شفافیت، اعتماد به معیارهای ارتقاء را کاهش و ابهام سازمانی را افزایش می‌دهد.

۲. تضعیف شایسته‌سالاری: شایسته‌نمایی با کاهش ارزش‌گذاری به شایستگی واقعی، ارتقائ افراد فاقد صلاحیت، و افت کیفیت عملکرد سازمانی، شایسته‌سالاری را تضعیف می‌کند.

کاهش ارزش‌گذاری به شایستگی واقعی: نقل‌قول (پاسخ‌گوی ۷، کارمند، ۲۵-۳۰ سال): «شایستگی واقعی اهمیتی نداره. یکی با نمایش ترفیع گرفت، ولی کارش بی‌کیفیت بود.» این پیامد، شایسته‌سالاری را کم‌رنگ و انگیزهٔ کارمندان شایسته را کاهش می‌دهد.

ارتقائ افراد فاقد صلاحیت: نقل‌قول (پاسخ‌گوی ۱۵، کارشناس، ۳۱-۴۰ سال): «یکی با حرفای قشنگ مدیر شد، ولی توانایی نداشت. این شایسته‌سالاری رو خراب کرده.» ارتقائ افراد فاقد صلاحیت، کیفیت تصمیم‌گیری و اعتماد سازمانی را کاهش می‌دهد.

کاهش کیفیت عملکرد سازمانی: نقل‌قول (پاسخ‌گوی ۲۲، مدیر میانی، ۴۱-۵۰ سال): «یکی با نمایش پروژه گرفت، ولی چون توانایی نداشت، پروژه خراب شد.» این پیامد، کارایی سازمان را کاهش و خطاها را افزایش می‌دهد.

۳. کاهش انگیزه و انسجام حرفه‌ای: شایسته‌نمایی با دل‌سردی کارمندان شایسته، کاهش همکاری تیمی، و فرسایش فرهنگ حرفه‌ای، انگیزه و انسجام حرفه‌ای را کاهش می‌دهد.

دل‌سردی کارمندان شایسته: نقل‌قول (پاسخ‌گوی ۹، کارمند، ۳۱-۴۰ سال): «یکی با پست‌های لینکدین مدیر شد، ولی کارش هیچی نبود. این باعث دل‌سردی کارمندای شایسته شده.» دل‌سردی، انگیزه و عملکرد فردی را کاهش می‌دهد.

کاهش همکاری تیمی: نقل‌قول (پاسخ‌گوی ۱۷، کارشناس، ۳۱-۴۰ سال): «همهٔ دنبال نمایش خودن، نه کار تیمی. یکی با نمایش ترفیع گرفت و همکاری کم شد.» این پیامد، روحیهٔ همکاری را تضعیف می‌کند.

فرسایش فرهنگ حرفه‌ای: نقل‌قول (پاسخ‌گوی ۲۴، مدیر میانی، ۴۱-۵۰ سال): «شایسته‌نمایی ارزش‌های حرفه‌ای مثل صداقت رو کم‌رنگ کرده.» این پیامد، انسجام حرفه‌ای و اعتماد سازمانی را کاهش می‌دهد.

ملاحظات مفهومی: شایسته‌نمایی، استفاده از سرمایه‌های نمادین کاذب برای کسب جایگاه بدون شایستگی واقعی، از تعامل عوامل فردی (اعتمادبه‌نفس کاذب)، سازمانی (ضعف ارزیابی)، و اجتماعی-فرهنگی (فرهنگ نمایشگری) با راهبردهایی مانند شبکه‌سازی غیراصولی شکل می‌گیرد. این پدیده، متمایز از فساد، اعتماد سازمانی، شایسته‌سالاری، و انسجام حرفه‌ای را تضعیف می‌کند، که نیازمند اصلاحات سیستمی و فرهنگی است.

۵. نتیجه‌گیری

این پژوهش با بهره‌گیری از رویکرد کیفی نظریهٔ داده‌بنیاد و تحلیل مضمون داده‌های حاصل از مصاحبه‌های نیمه‌ساختارمند با ۲۷ کارمند دولت در شهر تهران، به بررسی پدیدهٔ شایسته‌نمایی پرداخته است. شایسته‌نمایی به‌عنوان استفاده از سرمایه‌های نمادین کاذب (مانند: نمایش اعتمادبه‌نفس، خودنمایی ظاهری، یا شبکه‌سازی غیراصولی) برای کسب جایگاه‌های حرفه‌ای بدون پشتوانهٔ شایستگی‌های واقعی (دانش، مهارت، یا عملکرد) تعریف شده و از مفاهیمی مانند فساد یا روابط به‌جای ضوابط متمایز است. یافته‌ها نشان می‌دهند که شایسته‌نمایی ازطریق تعامل عوامل علّی، بسترهای زمینه‌ای، راهبردهای عمل، و پیامدهای آن شکل می‌گیرد، که با ملاحظات نظری و تجربی (مانند: نظریهٔ سرمایه‌های نمادین بوردیو، ۱۹۸۶، و مطالعات رفتار سازمانی) هم‌خوانی دارد.

عوامل علّی شایسته‌نمایی شامل اعتمادبه‌نفس کاذب (مطابق با اثر: دانینگ-کروگر، ۱۹۹۹)، خودنمایی ظاهری، شبکه‌سازی غیراصولی، ضعف‌های ساختاری (مانند: نبود ارزیابی شفاف)، و تأثیرات فرهنگی-اجتماعی (مانند: ارزش‌گذاری به نمایشگری و نفوذ شبکه‌های اجتماعی) هستند. این عوامل با نظریهٔ بوردیو (۱۹۸۶) دربارهٔ

سرمایه‌های نمادین و تحلیل گافمن (۱۹۵۹) دربارهٔ نمایش صحنهٔ پیشین هم‌راستا هستند، که نشان می‌دهند افراد از نشانه‌های ظاهری برای جبران کمبود شایستگی واقعی بهره می‌برند. بسترهای زمینه‌ای شامل ساختارهای سازمانی ناکارآمد (پیچیدگی‌های بوروکراتیک و ضعف نظارت)، فرهنگ سازمانی مبتنی‌بر نمایش (اولویت ظاهر بر محتوا)، و تأثیرات اجتماعی و رسانه‌ای (نقش شبکه‌های اجتماعی در تقویت خودنمایی) هستند. این یافته‌ها با مطالعات شاهنوشی و دادخواه (۲۰۱۷) و تورکل (۲۰۱۱) هم‌خوانی دارند، اما ویژگی‌های بومی مانند پیچیدگی‌های بوروکراتیک تهران و تأثیر شبکه‌های اجتماعی مانند لینکدین را برجسته‌تر می‌کنند.

راهبردهای عمل شامل نمایش اعتمادبه‌نفس بیش‌ازحد، تولید گزارش‌ها و ارائه‌های ظاهری، تقلید از رفتارهای حرفه‌ای موفق، بهره‌برداری از روابط غیررسمی با مدیران، حضور فعال در محافل غیررسمی، و استفاده از ابزارهای رسانه‌ای (مانند: فعالیت در شبکه‌های اجتماعی) هستند. این راهبردها با نظریهٔ سیگنالینگ اسپنس (۱۹۷۳) و تحلیل‌های جونز و پیتمن (۱۹۸۲) دربارهٔ مدیریت ادراک هم‌راستا هستند و نشان‌دهندهٔ استراتژی‌های هدفمند کارمندان در محیط‌های با نظارت ضعیف هستند. پیامدهای شایسته‌نمایی شامل کاهش اعتماد سازمانی (بی‌اعتمادی به نظام ارتقاء و احساس بی‌عدالتی)، تضعیف شایسته‌سالاری (کاهش ارزش‌گذاری به شایستگی واقعی و اُفت کیفیت عملکرد سازمانی)، و کاهش انگیزه و انسجام حرفه‌ای (دل‌سردی کارمندان شایسته و فرسایش فرهنگ حرفه‌ای) هستند. این پیامدها با یافته‌های گرینبرگ (۱۹۹۰) دربارهٔ ادراکات عدالت سازمانی و دانین و همکاران (۲۰۲۴) دربارهٔ عملکرد کاذب هم‌خوانی دارند، اما به‌طور خاص اثرات مخرب شایسته‌نمایی در سازمان‌های دولتی تهران را برجسته می‌کنند.

۵-۱. پیامدهای نظری

این پژوهش به غنای ادبیات نظری در حوزه‌های سرمایه‌های نمادین، رفتار سازمانی، و شایسته‌سالاری کمک می‌کند؛ نخست، با ارائه تعریف دقیق و متمایز شایسته‌نمایی از مفاهیمی مانند فساد یا روابط به‌جای ضوابط، چارچوبی بومی برای تحلیل رفتارهای فرصت‌طلبانه در سازمان‌های دولتی ایران ارائه می‌دهد که نظریهٔ بوردیو (۱۹۸۶) را در بستر ایران غنی‌سازی می‌کند. دوم، این پژوهش نقش شبکه‌های اجتماعی مدرن را به‌عنوان بستری کلیدی برای شایسته‌نمایی برجسته می‌کند، که در مطالعات قبلی، مانند: مارویک (۲۰۱۵) و تورکل (۲۰۱۱) کمتر در بستر سازمان‌های دولتی ایران بررسی شده بود. سوم، شناسایی پیامدهای شایسته‌نمایی، مانند کاهش اعتماد سازمانی و فرسایش انسجام حرفه‌ای، به نظریه‌های عدالت سازمانی (گرینبرگ[۸]، ۱۹۹۰) و رفتار سازمانی (رابینز و جاج، ۲۰۱۹) عمق می‌بخشد. چهارم، استفاده از نظریهٔ داده‌بنیاد چارچوبی داده‌محور برای تحلیل شایسته‌نمایی ارائه می‌دهد که می‌تواند در مطالعات آینده در دیگر بسترهای سازمانی یا فرهنگی استفاده شود. درنهایت، تلفیق نظریه‌های بوردیو، اسپنس، و گرینبرگ با داده‌های بومی، شکاف‌های پژوهشی شناسایی‌شده در ملاحظات نظری و تجربی (مانند: کمبود مطالعات بومی و تعریف ناکافی شایسته‌نمایی) را پر می‌کند.

۵-۲. پیامدهای عملی

یافته‌های این پژوهش راهکارهای عملی متعددی برای سازمان‌های دولتی در ایران خصوصاً تهران ارائه می‌دهد؛ نخست، طراحی سیستم‌های ارزیابی عملکرد شفاف با معیارهای عینی برای سنجش دانش، مهارت، و عملکرد واقعی می‌تواند شایسته‌نمایی را کاهش دهد. دوم، ایجاد نظام‌های بازخورد منظم و اصلاحی برای شناسایی رفتارهای نمایشی ضروری است. سوم، تقویت فرهنگ سازمانی مبتنی‌بر ارزش‌های حرفه‌ای مانند: شایستگی واقعی و همکاری، به‌جای نمایشگری، می‌تواند شایسته‌سالاری را تقویت کند. چهارم، آموزش مدیران برای تشخیص شایستگی‌های واقعی و کاهش تأثیر نشانه‌های ظاهری (مانند: ارائه‌های پرزرق‌وبرق) می‌تواند اثرات منفی شایسته‌نمایی را محدود کند. پنجم، تدوین سیاست‌هایی برای مدیریت استفادهٔ حرفه‌ای از شبکه‌های اجتماعی در سازمان‌ها می‌تواند

بازنمایی کاذب شایستگی را کاهش دهد. این راهکارها می‌توانند اعتماد سازمانی را بازسازی کرده، انگیزهٔ کارمندان شایسته را افزایش داده، و انسجام حرفه‌ای را بهبود بخشند.

۵-۳. محدودیت‌های پژوهش

این پژوهش با محدودیت‌هایی مواجه است؛ نخست، نمونهٔ پژوهش به ۲۷ کارمند دولت در تهران محدود است که ممکن است تنوع سازمان‌های دولتی ایران را به‌طور کامل پوشش ندهد. دوم، روش کیفی نظریهٔ داده‌بنیاد امکان تعمیم‌پذیری آماری را محدود می‌کند، اگرچه برای تحلیل عمیق مناسب است. سوم، داده‌ها صرفاً از دیدگاه کارمندان و مدیران سطح خُرد جمع‌آوری‌شده و دیدگاه مدیران ارشد یا سیاست‌گذاران لحاظ نشده است. چهارم، تأثیر عوامل خارجی مانند تغییرات سیاسی یا تحولات فناوری بر شایسته‌نمایی به‌طور کامل بررسی نشده است. این محدودیت‌ها زمینه‌هایی برای تحقیقات آینده فراهم می‌کنند.

۵-۴. نتیجهٔ کلی پژوهش

این پژوهش نشان‌داد که شایسته‌نمایی در سازمان‌های دولتی تهران به‌عنوان یک پدیدهٔ سیستمی، تحت‌تأثیر عوامل علّی (اعتمادبه‌نفس کاذب، خودنمایی ظاهری، شبکه‌سازی غیراصولی، ضعف‌های ساختاری، و فرهنگ نمایشگری)، بسترهای زمینه‌ای (ساختارهای ناکارآمد، فرهنگ مبتنی‌بر نمایش، و نفوذ شبکه‌های اجتماعی)، و راهبردهای عمل (نمایش اعتمادبه‌نفس، گزارش‌های ظاهری، تقلید رفتارهای حرفه‌ای، و بهره‌برداری از روابط غیررسمی) شکل می‌گیرد. این پدیده پیامدهای منفی مانند کاهش اعتماد سازمانی، تضعیف شایسته‌سالاری، و فرسایش انگیزه و انسجام حرفه‌ای به‌دنبال دارد. یافته‌ها با تکیه‌بر ملاحظات نظری و تجربی، درک عمیق‌تری از شایسته‌نمایی ارائه می‌دهند و چارچوبی برای سیاست‌گذاری در راستای بهبود نظام‌های ارزیابی، تقویت شایسته‌سالاری، و بازسازی اعتماد سازمانی فراهم می‌کنند. تحقیقات آینده می‌توانند با بررسی شایسته‌نمایی در دیگر سازمان‌های دولتی ایران، استفاده از روش‌های کمی برای تعمیم‌پذیری بیشتر، یا تحلیل دیدگاه‌های مدیران ارشد، این حوزه را گسترش دهند.

سپاسگزاری

در پایان نویسندگان برخود لازم می‌دانند که از داوران ناشناس نشریه با نظرات ارزشمند خود به غنای متن مقاله افزودند، قدردانی نمایند.

درصد مشارکت نویسندگان

مشارکت همهٔ نویسندگان در این مقاله برابر بوده است.

تضاد منافع

نویسندگان ضمن رعایت اخلاق نشر در ارجاع‌دهی و دقیق بودن آن در متن و انتهای مقاله، نبود تضاد منافع را اعلام می‌دارند.

پی‌نوشت

1. Robbins & Judge
2. Greenberg
3. Ehrlinger *et al.*
4. Schlösser *et al.*

5. Fani *et al.*
6. Dunnion *et al.*
7. Lovell *et al.*
8. Greenberg

کتابنامه

- آذربایجانی، کریم؛ و عطافر، علی، (۱۳۸۰). بررسی میزان شایستهٔ سالاری در انتخاب مدیران بخش دولتی و خصوصی. فصلنامه دانش مدیریت (منتشر نمی شود)، ۵۴(۰): -. https://jmk.ut.ac.ir/article_17121.html

- بهروزی‌لک، غلامرضا؛ و امیرپور، مرتضی، (۱۴۰۳). وضعیت سنجی شایسته سالاری و تحلیل چالش‌های عدالت سیاسی در انتصابات دولتی ایران. بحران پژوهی جهان اسلام، ۱۱(۳): ۲۲-۴۵. https://doi.org/10.27834/CSIW.2409.1443.3.34.2

- حسین‌زاده،علی‌حسین، نبوی؛ سید عبدالحسین؛ و فاضلی‌پور، سیده منا، (۱۳۹۵). بررسی تأثیر ارزش‌های فرهنگی، شایسته سالاری و جامعه‌پذیری سازمانی بر اخلاق کار (مورد مطالعه کارمندان دانشگاه شهید چمران اهواز). مجلهٔ جامعه‌شناسی ایران، ۱۷(۳): ۷۸-۱۰۸. https://www.jsi-isa.ir/article_26738.html

- حسینی، سید مصطفی؛ و اکبری‌قمصری، امیر، (۱۴۰۴). فراتحلیل: بررسی جامعه‌شناختیِ عوامل و موانع ساختاریِ شایسته‌سالاری در ایران. فصلنامه علوم اجتماعی، ۳۲(۱۱۰): ۴۱-۱۰۲. https://doi.org/10.22054/qjss.2026.89522.2930

- رحیمی، احسان؛ و مؤیدصفاری، سعید، (۱۴۰۴). تبیین شایسته‌سالاری و مؤلفه‌های شایستگی براساس عقلانیت اسلامی. مطالعات دین، معنویت و مدیریت، ۱۲(۲۴)، ۷-۳۶. https://doi.org/10.30471/rsm.2025.10971.1463

- شاهنوشی، مجتبی؛ و دادخواه، میترا، (۱۳۹۶). موانع تحقق شایسته‌سالاری در سازمان‌های دولتی شهر شیراز از دیدگاه کارشناسان استانداری فارس. جامعه‌شناسی کاربردی، ۲۸(۳): ۱۹۵-۲۱۸. doi: https://jas.ui.ac.ir/article_21718.html

- عطافر، علی؛ و آذربایجانی، کریم، (۱۳۸۰). بررسی میزان شایسته سالاری در انتخاب مدیران بخش دولتی و خصوصی. فصلنامه دانش مدیریت (منتشر نمی شود)، ۵۴(۰): -. https://jmk.ut.ac.ir/article_17121.html

- علی‌پور، محمود؛ و رجب‌پور، ابراهیم، (۱۴۰۴). شایسته‌سالاری و چگونگی پیاده‌سازی آن در سازمان: یک پژوهش کیفی. چشم انداز مدیریت دولتی، ۱۶(۳): ۱۰۴-۱۲۷. https://jpap.sbu.ac.ir/article_106381.html

- نظری، شهرام؛ محمودی، احمد؛ و شاه‌حسینی، محسن، (۱۴۰۰). نقش استراتژی‌های درون و برون سازمانی بر استقرار نظام شایسته‌سالاری در شرکت توسعه و نگهداری اماکن ورزشی کشور. مدیریت و توسعه ورزش، ۱۰(۳): ۱۴۲-۱۶۱. https://doi.org/10.22124/jsmd.2021.5336

- نوذری، حمزه؛ و بابائی‌گلرودباری، محمدرضا، (۱۴۰۴). مطالعهٔ ترجیحات شغلی دانشجویان: آزادی عمل، ثبات شغلی، شایسته‌سالاری. مجله مطالعات اجتماعی. http://www.jss-isa.ir/article_733084.html

- یارمحمدی‌منفرد، سعید؛ نقی‌زاده‌باقی، عباس؛ محرم‌زاده، مهرداد؛ و عزیزیان‌کهن، نسرین، (۱۴۰۴). تدوین راهبرد ارتقاء و توسعهٔ نظام شایسته‌سالاری مدیران در سازمان‌های ورزشی. مطالعات مدیریت ورزشی، ۱۷(۸۹): ۱۷-۳۶. https://doi.org/10.22089/smrj.2025.16810.4032

References

- Alipour, M. & Rajabpour, E., (2025). Shayesteh-Salari va Chegunegi-ye Peyadeh-Sazi-ye An dar Sazman: Yek Pazhouhesh-e Keyfi [Meritocracy and Its Implementation in Organizations: A Qualitative Study]. *Public Administration Perspective,* 16(3): 104-127. https://jpap.sbu.ac.ir/article_106381.html (in Persian).

- Anderson, C. & Brion, S., (2010). Overconfidence and the attainment of status in groups. In: *Academy of Management Proceedings* (Vol. 2010, No. 1, pp. 1-6). Academy of Management. https://doi.org/10.5465/ambpp.2010.54500632

- Asadifard, R., Khaef Elah, A. A. & Rezaeiyan, A., (2011). Competency model of Iranian public administrators: Grounded theory approach. *Journal of Public Administration,* 3(8): 75-92.

- Atafar, A. & Azarbayejani, K., (2001). Barrasi-ye Mizan-e Shayesteh Salari dar Entekhab-e Modiran-e Bakhsh-e Dowlati va Khosusi [Assessment of Meritocracy in the Selection of Public and Private Sector Managers]. *Danesh-e Modiriat Quarterly* (Unpublished), 54(0). https://jmk.ut.ac.ir/article_17121.html (in Persian).

- Azarbayejani, K., & Atafar, A. (2001). A study of the degree of meritocracy in the selection of managers in the public and private sectors. Journal of Management Knowledge (not published), 54(0), -. https://jmk.ut.ac.ir/article_17121.html

- Bauman, Z., (2000). *Liquid modernity.* Polity Press.

- Behrouzi Lak, G. & Amirpour, M., (1403). Vaziat Sanji-ye Shayesteh Salari va Tahlil-e Chalesh-haye Edalat-e Siasi dar Entesabat-e Dowlati-ye Iran [Assessment of Meritocracy and Analysis of Political Justice Challenges in Government Appointments in Iran]. *Crisis Studies of the Islamic World,* 11(3): 22-45. https://doi.org/10.27834/CSIW.2409.1443.3.34.2 (in Persian).

- Bourdieu, P., (1986). The forms of capital. In: J. G. Richardson (Ed.), *Handbook of theory and research for the sociology of education* (pp. 241-258). Greenwood.

- Bourdieu, P., (1991). *Language and symbolic power.* Harvard University Press.

- Boyte, H. C. & Boyd, E., (2014). Identity and the virtual world: Goffman's dramaturgical perspective revisited. *Information, Communication & Society,* 17(3): 295-309. https://doi.org/10.1080/1369118X.2013.873057

- Butler, C., (2006). *Competency frameworks for human resource management.* Routledge.

- Demirbas, H. & Altintas, F. Ç., (2023). Mapping the landscape of impostor phenomenon research in organizational behavior. *Cumhuriyet Üniversitesi İktisadi ve İdari Bilimler Dergisi,* 24(4): 560-572.

- Durkheim, E., (1897). *Suicide: A study in sociology.* Free Press (1951 reprint).

- Ehrlinger, J., Johnson, K., Banner, M., Dunning, D. & Kruger, J., (2008). Why the unskilled are unaware: Further explorations of (absent) self-insight among the incompetent. *Organizational Behavior and Human Decision Processes,* 105(1): 98-121. https://doi.org/10.1016/j.obhdp.2007.05.002

- Fani, A. A., Shiri, A., Azar, A. & Seyed Javadin, S. R., (2012). A prioritization of competency components of operational managers from management experts' view: A case study, Tehran, Iran. *International Business Research,* 5(9): 203-209. https://doi.org/10.5539/ibr.v5n9p203

- Goffman, E., (1959). *The presentation of self in everyday life.* Anchor Books.

- Greenberg, J., (1990). Organizational justice: Yesterday, today, and tomorrow. *Journal of Management,* 16(2): 399-432. https://doi.org/10.1177/014920639001600208

- Hofstede, G., (1980). *Culture's consequences: International differences in work-related values*. Sage Publications.

- Hosseini, S. M. & Akbari Ghamsari, A., (1404). Faratahllil: Barrasi-ye Jameh Shenakhti-ye Avamel va Mavane'-e Sakhtari-ye Shayesteh Salari dar Iran [Meta-analysis: A Sociological Study of Structural Factors and Barriers to Meritocracy in Iran]. *Quarterly Journal of Social Sciences,* 32(110): 41-102. https://doi.org/10.22054/qjss.2026.89522.2930 (in Persian).

- Hosseinzadeh, A. H., Nabavi, S. A. H. & Fazelipour, S. M., (1395). Barrasi-ye Tasir-e Arzesh-haye Farhangi, Shayesteh Salari va Jamee Paziri-ye Sazmani bar Akhlaq-e Kar (Mored-e Motaleh: Karmandan-e Daneshgah-e Shahid Chamran Ahvaz) [The Effect of Cultural Values, Meritocracy, and Organizational Socialization on Work Ethics]. *Iranian Journal of Sociology,* 17(3): 78-108. https://www.jsi-isa.ir/article_26738.html (in Persian).

- -Jones, E. E. & Pittman, T. S., (1982). Jones, E. E. & Pittman, T. S. (1982). Toward a general theory of strategic self-presentation. In: J. Suls (Ed.), *Psychological perspectives on the self* (Vol. 1, pp. 231–262). Lawrence Erlbaum Associates.

- Kong, D. T., (2022). Impostor phenomenon and authenticity: The joint effects of self-awareness and self-regulation. *Journal of Managerial Psychology,* 37(5): 451-465. https://doi.org/10.1108/JMP-04-2021-0234

- Larue, B., (2003). Family background and the acquisition of symbolic capital. *Sociological Review,* 51(4): 512-536. https://doi.org/10.1111/1467-954X.00433

- Lovell, S., Kearns, R. A. & Prince, R., (2022). Impostorization in academia: A phenomenology of academic identities. *Higher Education Research & Development,* 41(6): 1850-1864. https://doi.org/10.1080/07294360.2021.1922410

- Marwick, A. E., (2015). Instafame: Luxury selfies in the attention economy. *Public Culture,* 27(1): 137-160. https://doi.org/10.1215/08992363-2798379

- McClelland, D. C., (1973). Testing for competence rather than for intelligence. *American Psychologist,* 28(1): 1-14. https://doi.org/10.1037/h0034092

- McGrath, J. E., Arrow, H. & Berdahl, J. L., (1995). The study of groups: Past, present, and future. *Personality and Social Psychology Review,* 4(1): 95-105. https://doi.org/10.1207/s15327957pspr0401_8

- McGregor, J. & Tweed, D., (2001). Gender and managerial competence: A comparative study. *Journal of Management Development,* 20(5): 400-410. https://doi.org/10.1108/02621710110388961

- Merton, R. K., (1938). Social structure and anomie. *American Sociological Review,* 3(5): 672-682. https://doi.org/10.2307/2084686

- Moehlis, J. & Peart, S. J., (2012). Overconfidence and economic behavior: A historical perspective. *Journal of Economic Behavior & Organization,* 81(3): 715-723. https://doi.org/10.1016/j.jebo.2011.10.008

- Nazari, S., Mahmoudi, A. & Shah Hosseini, M., (1400). Naghsh-e Estratezhi-haye Darun va Birun Sazmani bar Esteghrar-e Nezam-e Shayesteh Salari dar Sherkat-e Tose'e va Negahdari-ye Amaken-e Varzeshi-ye Keshvar [The Role of Intra- and Extra-Organizational Strategies in Establishing a Meritocracy System]. *Sport Management and Development,* 10(3): 142-161. https://doi.org/10.22124/jsmd.2021.5336 (in Persian).

- Nozari, H. & Babaei Golroudbari, M. R., (1404). Motale'e-ye Tarjihat-e Shoghli-ye Daneshjuyan: Azadi-ye Amal, Sebat-e Shoghli, Shayesteh Salari [Students' Job Preferences: Autonomy, Job Security, and Meritocracy]. *Journal of Social Studies.* http://www.jss-isa.ir/article_733084.html (in Persian).

- Pennycook, G. & Rand, D. G., (2019). Cognitive reflection and belief in misinformation. *Cognition*, 188:124-135.https://doi.org/10.1016/j.cognition.2019.03.007

- Putnam, R. D., (2000). *Bowling alone: The collapse and revival of American community.* Simon & Schuster.

- Rahimi, E. & Moeyed Saffari, S., (1404). Tabyin-e Shayesteh Salari va Moallefeh-haye Shayestegi Bar Asas-e Aghlaniyat-e Eslami [Explaining Meritocracy and Competency Components Based on Islamic Rationality]. *Quarterly Journal of Religion, Spirituality and Management,* 12(24): 7-36. https://doi.org/10.30471/rsm.2025.10971.1463 (in Persian).

- Rivera, L. A., (2015). *Pedigree: How elite students get elite jobs.* Princeton University Press.

- Robbins, S. P. & Judge, T. A., (2019). *Organizational behavior* (18th ed.). Pearson.

- Schlösser, T., Dunning, D., Johnson, K. L. & Kruger, J., (2013). How unaware are the unskilled? Empirical tests of the "signal extraction" counterexplanation for the Dunning-Kruger effect. *Journal of Economic Psychology,* 39: 85-100. https://doi.org/10.1016/j.joep.2013.07.002

- Shahnooshi, M. & Dadkhah, M., (2017). Obstacles to achieving meritocracy in Shiraz governmental organizations from the perspective of Fars governorate experts. *Journal of Applied Sociology,* 28(3): 195-218.

- Shahnoushi, M. & Dadkhah, M., (1396). Mavane'-e Tahaghigh-e Shayesteh Salari dar Sazman-haye Dowlati-ye Shahr-e Shiraz az Didgah-e Karshenasan-e Ostandari-ye Fars [Barriers to the Realization of Meritocracy in Government Organizations of Shiraz]. *Applied Sociology,* 28(3): 195-218. https://jas.ui.ac.ir/article_21718.html (in Persian).

- Skeggs, B., (2004). *Class, self, culture.* Routledge.

- Spence, M., (1973). Job market signaling. *The Quarterly Journal of Economics,* 87(3): 355–374. https://doi.org/10.2307/1882010

- Swaab, R. I., Schaerer, M., Anicich, E. M., Ronay, R. & Galinsky, A. D., (2018). The too-much-talent effect: Team interdependence determines when more talent is too much or not enough. *Psychological Science,* 29(10): 1581-1591. https://doi.org/10.1177/0956797618790990

- Torbati, E., Amin, F. & Heidary Dahooie, J., (2024). Examining factors influencing competency-based recruitment processes in organizations. *Journal of Management Studies,* 3(1): 263-275.

- Turkle, S., (2011). Alone together: Why we expect more from technology and less from each other. Basic Books.

- van Dijk, J. A. G. M., (2013). Digital democracy: Vision and reality. In: I. Snellen & M. Thaens (Eds.), *Public administration in the information age* (pp. 49-62). IOS Press.

- Yang, J., Gong, Y., Huo, Y. & Zhang, H., (2022). Ingratiation and organizational citizenship behavior: The role of procedural justice. *Journal of Business and Psychology,* 37(3): 567-580. https://doi.org/10.1007/s10869-021-09765-4

- Yarmohammadi Monfared, S., Naghizadeh Baghi, A., Moharramzadeh, M. & Aziziyan Kohan, N., (1404). Tadvin-e Rahbord-e Ertegha va Tose'e-ye Nezam-e Shayesteh Salari-ye Modiran dar Sazman-haye Varzeshi [Developing Strategies for the Promotion of Meritocracy among Managers in Sports Organizations]. *Sport Management Studies,* 17(89): 17-36. https://doi.org/10.22089/smrj.2025.16810.4032 (in Persian).

Contents

Identification and Structural Analysis of the System of Factors Influencing Generation ...
Nafiseh Mahdizadeh, Hossein Akbari, Farzad Dehghanian 9-40

Social Construction of Women's Addiction: Challenges and Consequences in Treatment ...
Somayeh Soleymani, Seyed Hossein Serajzadeh, Salahedin Ghaderi 41-64

The Role of the Social Environment in the Vocational Skill Development of Adolescent ...
Akbar Zare Shahabadi, Hanie Mansouri Khosravi 65-90

A Study of the Pattern of Social Changes in the Lives of the Qashqai Nomads in Isfahan ...
Mohammad Nabi Ghasempour, Ali Moradi, Majid Radfar 91-128

Qualitative Analysis of the Factors and Contexts Influencing the Formation of Informal ...
Morad Baradaran, Noralldin Allahdadi, Seyedeh Masoumeh Bakhshi, Alimohammad Javadi 129-152

An Analysis of the Relationship Between the State and Civil Society in the Thought of ...
Hamid Yahyavi, Yadollah Honari Latif Poor, Ali Moradi 153-171

The Sociological Analysis of Cultural Capital and Subjective Well-Being Among Tehrani ...
Mitra Kheirani, Bagher Saroukhani, Mehrdad Navabakhsh 173-196

A Typology and Historical Evolution of Markets Through the Lens of Capitalist ...
Somayeh Tohidlou 197-222

Analyzing the Role of Sports Champions as Sports Icons in Promoting Ethics in Society
Masoud Naderian Jahromi, Amir Hossein Labbaf 223-242

Studying The Relationship of Body Management with Erotic Capital ...
Mohammad Hasan Sharbatiyan, Ali Saeidi 243-271

Hard and Soft Embodiment in the Cognitive-Cultural Approach: Reinterpreting the ...
Leila Ardebili 273-298

Comparative Study of Gender Justice Policies in the National Development Plans of Iran ...
Jamal Khan-Mohammadi, Jafar Hezar Jeribi Dastaki, Ali Janadeleh 299-331

Exploring the Phenomenon of Merit Display in Tehran's Governmental Organizations ...
Hassanreza Yosofvand, Azimeh Al-Sadat Abdollahi, Maryam Moghaddasian 333-360

پژوهش های جامعه شناسی معاصر
Contemporary Sociological Research
28
CSR
Two Quarterly Journal of Contemporary Sociological Research
Bu-Ali Sin University

Two Quarterly Journal of Contemporary Sociological Research
ISSN (P.): 2476-55643, (E.): 2476-6305
Vol. 15, No. 28, 2026
License Holder (Publisher): Bu-Ali Sina University
Scientific Rank of the Journal: B
Journal Impact Factor: 0/480



Owner & Publisher: **Bu-Ali Sina University**
Manage Director: **Ali Mohammad Ghodsi**
Editor-in-Chief: **Assadollah Naghdi**
Executive Director: **Khalil-Ollah Beik-Mohammadi**
English Editor: **Azar Sarmadijou**
Logo Type: **Hamid Reza Chatrbahr**

Editorial Board (in alphabetical order)

Mostafa Azkia (Professor, Department of Sociology, Faculty of Social Sciences, University of Tehran, Tehran, Iran)

Hossein Imani-Jajarmi (Associate Professor, Department of Social Planning and Development, Faculty of Social Sciences, University of Tehran, Tehran, Iran)

Ismail Balali (Associate Professor, Department of Social Sciences, Faculty of Economics and Social Sciences, Bu Ali Sina University, Hamadan, Iran)

Hossein Bani Fatemeh (Professor, Department of Social Sciences, Faculty of Humanities and Social Sciences, University of Tabriz, Tabriz, Iran)

Ali Hossein Hosseinzadeh (Professor, Department of Social Sciences, Faculty of Economics and Social Sciences, Shahid Chamran University, Ahvaz, Iran)

Rampour Sadrnabavi (Professor, Department of Social Sciences, Faculty of Literature and Humanities, Ferdowsi University, Mashhad, Iran)

Mehdi Taleb (Professor, Department of Rural Development, Faculty of Social Sciences, University of Tehran, Tehran, Iran)

Mohammad Abbaszadeh (Professor, Department of Social Sciences, Faculty of Law and Social Sciences, University of Tabriz, Tabriz, Iran)

Mohammad Bagher Alizadeh Aghdam (Professor, Department of Social Sciences, Faculty of Law and Social Sciences, University of Tabriz, Tabriz, Iran)

Omid Ghaderzadeh (Associate Professor, Department of Sociology, Faculty of Humanities and Social Sciences, University of Kurdistan, Sanandaj, Iran)

Vahid Ghasemi (Professor, Department of Social Sciences, Faculty of Literature and Humanities, University of Isfahan, Iran)

Ali Mohammad Ghodsi (Associate Professor, Department of Social Sciences, Faculty of Economics and Social Sciences, Bu Ali Sina University, Hamadan, Iran)

Assadollah Naghdi (Professor, Department of Social Sciences, Faculty of Economics and Social Sciences, Bu Ali Sina University, Hamadan, Iran)

Address: Pajohesh Sq., Shahid Mostafa Ahmadi Roshan Boulvar, Bu-Ali Sina University, Central Building, Office of Scientific Journals, Hamedan, Iran.
Website Adress: csr.basu.ac.ir
Email: csr@basu.ac.ir
Tel: +98-81 - 38380945

Copyright © 2026 The Authors. Published by Bu-Ali Sina University.
This work is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International license (https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/). Non-commercial uses of the work are permitted, provided the original work is properly cited.

© The Author(s)

OPEN ACCESS

In The Name of
GOD



Bu-Ali Sin
University

پژوهش های جامعه شناسی معاصر

Contemporary Sociological Research

CSR

Two Quarterly Journal of
Contemporary Sociological Research

ISSN (P.): 2476-55643, (E.): 2476-6305

28
پژوهش‌های جامعه‌شناسی معاصر
ISSN (P.): 2476-55643, (E.): 2476-6305
|| Two Quarterly Journal of Contemporary Sociological Research || CSR
|| Vol. 15 || No. 28 || 2026 ||

Identification and Structural Analysis of the System of Factors Influencing Generation ...
Nafiseh Mahdizadeh, Hossein Akbari, Farzad Dehghanian 9-40

Social Construction of Women's Addiction: Challenges and Consequences in Treatment ...
Somayeh Soleymani, Seyed Hossein Serajzadeh, Salahedin Ghaderi 41-64

The Role of the Social Environment in the Vocational Skill Development of Adolescent ...
Akbar Zare Shahabadi, Hanie Mansouri Khosravi 65-90

A Study of the Pattern of Social Changes in the Lives of the Qashqai Nomads in Isfahan ...
Mohammad Nabi Ghasempour, Ali Moradi, Majid Radfar 91-128

Qualitative Analysis of the Factors and Contexts Influencing the Formation of Informal ...
Morad Baradaran, Noralldin Allahdadi, Seyedeh Masoumeh Bakhshi, Alimohammad Javadi 129-152

An Analysis of the Relationship Between the State and Civil Society in the Thought of ...
Hamid Yahyavi, Yadollah Honari Latif Poor, Ali Moradi 153-171

The Sociological Analysis of Cultural Capital and Subjective Well-Being Among Tehrani ...
Mitra Kheirani, Bagher Saroukhani, Mehrdad Navabakhsh 173-196

A Typology and Historical Evolution of Markets Through the Lens of Capitalist ...
Somayeh Tohidlou 197-222

Analyzing the Role of Sports Champions as Sports Icons in Promoting Ethics in Society
Masoud Naderian Jahromi, Amir Hossein Labbaf 223-242

Studying The Relationship of Body Management with Erotic Capital ...
Mohammad Hasan Sharbatiyan, Ali Saeidi 243-271

Hard and Soft Embodiment in the Cognitive-Cultural Approach: Reinterpreting the ...
Leila Ardebili 273-298

Comparative Study of Gender Justice Policies in the National Development Plans of Iran ...
Jamal Khan-Mohammadi, Jafar Hezar Jeribi Dastaki, Ali Janadeleh 299-331

Exploring the Phenomenon of Merit Display in Tehran's Governmental Organizations ...
Hassanreza Yosofvand, Azimeh Al-Sadat Abdollahi, Maryam Moghaddasian 333-360